پژوهشکده مطالعات راهبردی
غیر انتفاعی



گفتمان‌های امنیت ملی
در جمهوری اسلامی ایران

سید حسین ولی‌پور زرومی

گفتمانهای امنیت ملی
در
جمهوری اسلامی ایران

تالیف
سید حسین ولی‌پور زرومی

انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
۱۳۸۳

ولی‌پور زرومی، سید حسین، ۱۳۵۱ -
گفتمانهای امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران / تألیف ؛ سید حسین ولی‌پور زرومی. ـ تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.
۶۰۳ ص: — (پژوهشکده مطالعات راهبردی؛ ۵۱. امنیت؛ ۱۹)

ISBN 964 - 6946 - 50 - X : ۴۰۰۰۰ ریال

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. [۵۷۳] — ۶۰۳.
۱. امنیت ملی ــ ایران. الف. پژوهشکده مطالعات راهبردی. ب. عنوان.
۷ گ ۸ و /DSR ۱۶۵۲ ۹۵۵/۰۸۴

کتابخانه ملی ایران ۵۷۲۸ـ۸۳م

گفتمانهای امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران

مؤلف: سیدحسین ولی‌پور زرومی
ناشر: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی
حروفچینی و صفحه‌آرایی: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی
نوبت چاپ: اول ـ زمستان ۱۳۸۳
تیراژ: ۳۰۰۰
لیتوگرافی: پارت گرافیک
چاپ و صحافی: لیلا
بها: ٤۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹٦٤ – ٦۹٤٦ – ۵۰ – X ISBN 964 – 6946 – 50 – X

نشانی: تهران- صندوق پستی ۵۱۸۹-۱٤۵۵

فهرست مطالب

فصل دوم: جایگاه قدرت ملی در گفتمان بسط محور

فصل سوم: سطح تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها در گفتمان بسط محور

فصل چهارم: سیاست‌های امنیت ملی در گفتمان بسط محور

بخش دوم: بررسی ملاحظات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در گفتمان حفظ محور

فصل پنجم: اصول و اهداف امنیت ملی در گفتمان حفظ محور

فصل ششم: جایگاه قدرت ملی در گفتمان حفظ محور

فصل هفتم: سطح تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها در گفتمان حفظ محور

فصل یازدهم: سطح تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها در گفتمان رشد محور

فصل دوازدهم: سیاست‌های امنیت ملی در گفتمان رشد محور

فصل سیزدهم: خلاصه و نتیجه‌گیری

سخن ناشر

تامل در ابعاد نظری «امنیت ملی» و رسیدن به دیدگاهی بومی از جمله رسالت‌های مهم نهادهای پژوهشی در جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌آید که در سالهای اخیر مورد توجه جدی قرار گرفته است. از آنجا که انجام این مهم نیازمند آشنایی با اصول و مقدمات مباحث امنیتی و سیر تحول آن از زمان تکوین تاکنون است، *پژوهشکده مطالعات راهبردی* در نخستین گام اقدام به ترجمه و انتشار آثار مرجع در این زمینه نمود. نتیجه این اقدام توسعه نظری مفهوم امنیت ملی در جامعه می‌باشد که امروزه شاهد آن هستیم. با اینحال نباید از این نکته غافل بود که ارایه نظریه‌ای بومی و طراحی الگویی ایرانی از امنیت، موضوع مستقلی است که بطور قطع انجام آن از عهده پژوهشگران داخلی برمی‌آید.

پژوهشکده مطالعات راهبردی بسیار خرسند است که هم اکنون حوزه مطالعاتی امنیت پژوهشی کشور شکل گرفته و توان آن را دارد تا به ارایه دیدگاه در باب مسایل اصلی امنیتی کشور بپردازد. در این راستا می‌توان به جریان فزاینده بومی در حوزه امنیت پژوهی اشاره داشت که کتاب حاضر از جمله آنها می‌باشد. ناشر امیدوار است با تقویت هر چه بیشتر این جامعهٔ در حال رشد، در آینده نزدیک شاهد تولیدات روزافزون آن در عرصه جهانی باشیم. برای نیل به این مهم *پژوهشکده مطالعات راهبردی*، آمادگی خود را جهت دریافت و انتشار آثار سایر اندیشه‌گران و محققان اعلام می‌دارد.

معاونت پژوهشی

پیشگفتار

«خدایا تو می‌دانی آنچه از ما رفت نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه از دنیای ناچیز خواستن زیادت؛ بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دینت را به جایی که بود، بنشانیم و اصلاح را در شهرهایت ظاهر گردانیم، تا بندگان ستمدیده‌ات را ایمنی فراهم آید و حدود ضایع مانده ات اجرا گردد.»[1]

احساس امنیت همان گونه که جزء بدیهی‌ترین نیاز هر انسان تلقی می‌گردد، از اساسی‌ترین احتیاجات هر حکومت نیز محسوب می‌شود. برای هر ملتی، آرمانی‌ترین حکومت، دولتی است که بتواند بالاترین احساس امنیت را برای شهروندان به ارمغان آورد و هر دولتی نیز در وهلهٔ اول می‌کوشد تا نسبت به بقاء و استمرار قدرت خویش اطمینان یابد. در هر گونه دکترین «امنیت ملی» می‌باید از یک سو ایجاد «آرامش خاطر» برای شهروندان مورد همت قرار گیرد و از سوی دیگر تلاش گردد تا «اقتدار ملی» در پرتو «امنیت دولت» تجلی یابد. ایجاد سستی در هر دو طرف، به بهای تزلزل در «امنیت ملی» و عدم ظهور کامل این مفهوم در تعاملات موجود میان دولت و ملت خواهد بود. اهمیت این مسئله مخصوصاً برای حکومت‌های دینی دوچندان می‌گردد. پیروی از اصول قدرت و واقع‌نگری در کاربست امنیت ملی برای بسیاری از حکومت‌های غیردینی، زمینه را برای ایجاد مانور بیشتر و تعبیرهای نسبی‌تر از این مفهوم فراهم می‌سازد. ولی این مسئله برای حکومت‌های دینی با محدودیت فراوانی مواجه می‌گردد.

«جمهوری اسلامی» به عنوان داعیه‌دار حکومت اسلامی که در قالب کلان حکومت‌های دینی قابل بررسی و مطالعه می‌باشد، تجربه جدیدی از حکومت‌داری و تعامل دولت و ملت را

به عرصهٔ ظهور رسانده است. در این میان نگرش این حکومت به مسئله «امنیت» و «امنیت ملی» خواه‌ناخواه با اندیشه‌های اسلامی از یک طرف و تحولات جدید اندیشه‌ای و حکومتی از طرف دیگر، دارای پیوند و تعامل می‌باشد. جمهوری اسلامی از یک طرف بعنوان «الگویی» از حکومت اسلامی می‌باید رابطهٔ خود را با مفهوم «امنیت» و «حکومت» در اسلام روشن نماید و از طرف دیگر بعنوان یک «کشور» با مرزهای ملی مشخص، درک خویش را از «امنیت ملی» به پیش ببرد.

«جمهوری اسلامی» از یک سو بعنوان داعیه‌دار حاکمیت اسلامی با این تعبیر از امنیت در اسلام مواجه است که احساس امنیت را از خصایص مؤمن تلقی می‌کند: «اوست خدایی که سکینت و وقار بر دل‌های مؤمن آورد» (فتح ـ ٤)؛ هدف اولیهٔ حکومت اسلامی را فراهم‌سازی **ایمنی** برای عامه مردم می‌داند؛ امنیت آرمانی را برای جامعهٔ مؤمنین در آخرالزمان وعده می‌دهد (نور ـ ۵۵) و هر گونه مداهنه با دشمن و روح سازش را منافی با امنیت می‌داند (قلم ـ ۸ و ۹). و از سویی دیگر به عنوان یکی از بازیگران بین‌المللی و مسئول حفظ حاکمیت ملی در درون مرزهای ملی و جامعهٔ بین‌المللی، به ناچار باید فهمی دقیق از مفاهیمی نظیر «امنیت ملی» و «منافع ملی» ارایه نماید. بررسی تجربه بیست و پنج ساله جمهوری اسلامی ایران در برقراری پیوند و تعامل میان این دو واقعیت، می‌تواند ما را در ترسیم آینده‌ای بهتر از ملاحظات امنیت ملی کشور یاری رساند. هدف اصلی نگارنده در این کتاب یاری رساندن به این مقصود کلان می‌باشد.

بی‌تردید بدون یاری و مساعدت دوستان هیچ گاه این کار به سرانجام فعلی نمی‌رسید. در این میان بیش از هر کس وامدار دوست عزیز و اندیشمندم جناب آقای دکتر قدیر نصری هستم. از ایشان به دلیل ایجاد فضاهای جدید اندیشه‌ای در زمینهٔ امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران برای بنده، بی‌نهایت متشکرم. از محقق فاضل، جناب آقای دکتر اصغر افتخاری، معاون محترم پژوهش پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی، به دلیل فراهم‌سازی زمینه‌های نگارش و انتشار این تحقیق و حُسن اعتمادشان به قلم بنده کمال تشکر را دارم. از دوستان و همکاران ارجمندم آقایان دکتر حسین صالحی، محمود عسگری و علی علیزاده به دلیل همفکری‌های بی‌شائبه که بی‌تردید نقش مهمی در فرایند این تحقیق داشته‌اند، قدردانی می‌نمایم. از دوستان و همکاران عزیزم جناب آقای عظیم جعفری به دلیل کمک‌های رایانه‌ای و جناب آقای سیدفتح‌الله پورموسوی به دلیل سعهٔ صدر فراوان در همکاری کتابخانه‌ای، بی‌نهایت متشکرم. در این میان

باید تشکر وافر خودم را از برادر ارجمندم جناب آقای مجتبی امینی که با تحمل و حوصله فراوان نسبت به تایپ و حروف‌چینی این کتاب، بنده را یاری رسانده‌اند اعلام نمایم. از سرکار خانم محمدپور به دلیل تحمل ستودنی در فرایند این تحقیق و مشغولیت‌های فراوانی که خواه‌ناخواه ایشان را نیز بعنوان شریک زندگی بنده، درگیر می‌ساخت تشکر می‌نمایم. همچنین از برادر ارجمندم جناب آقای سیدجلال محمدپور به دلیل مساعدت فراوان در تدقیق متن کتاب قدردانی می‌نمایم. در نهایت از مسئولان محترم *پژوهشکده مطالعات راهبردی* و انتشارات آن بالاخص از جناب آقای اصغر خالدی و نیز سرکار خانم خطیبی که مستقیماً درگیر مسایل تدوین، چاپ و انتشار این کتاب بوده‌اند، تشکر می‌نمایم.

بی‌تردید نقش این عزیزان همواره مثبت و در جهت تحقق هدفی بود که در این کتاب به دنبال آن بوده‌ام. با اینحال باید تصریح کنم که مسئولیت تمامی نقاط ضعف و کاستی‌های کتاب صرفاً بر عهده اینجانب می‌باشد.

در پایان، این اثر را به پدر و مادر عزیز و مهربانم، به پاس زحمات بیدریغ و همت والایشان و به امنیت سازان حقیقی وطن، **شهید ذبیح‌الله قاسمی و شهید محمد کاظمی** تقدیم می‌دارم.

به امید سربلندی همیشگی اسلام و ایران عزیز

سید حسین ولی‌پور زرومی

بهار ۱۳۸۳

مقدمه

الف) طرح و تبیین

امنیت را باید یکی از ارزشمندترین و بالاترین ثروت‌ها به شمار آورد؛ که بر این اساس مفهوم «امنیت ملی» برای هر دولت ـ ملتی از قداست والایی برخوردار خواهد بود؛ تا جایی که می‌توان تمامی اهداف و سیاست‌های ملی را برای دستیابی به آن بسیج کرد. تاریخچه پیدایش مفهومی «امنیت ملی» را تا سدهٔ هفدهم میلادی و آغاز شیوه‌های جدید مملکت‌داری در قالب دولت ـ کشورهای مستقل به عقب می‌برند؛ ولی آغاز مطالعه علمی این مفهوم را در سال‌های پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم می‌توان جستجو نمود. در هر حال باید گفت که به رغم سابقهٔ تقریباً دیرینه، امنیت ملی هنوز هم مفهومی مبهم و پیچیده است. به همین خاطر، آشفتگی‌های فراوانی در میان تعاریف اندیشمندان مختلف از این مفهوم وجود دارد و نمی‌توان به تعریف مشترک و جامعی در زمینه امنیت ملی دست یافت. حاکمیت ویژگی‌های سه‌گانه نسبی‌بودن، ذهنی‌بودن و رابطهٔ پیچیدهٔ امنیت با قدرت، باعث گردیده است تا برداشت‌های متفاوت و گاه متضادی از مفهوم امنیت ملی پدید آید.

در بررسی‌های سنتی امنیت، از برداشت‌های سه‌گانهٔ واقع‌گرایانه، آرمان‌گرایانه و نهادگرایانه در زمینهٔ مفهوم امنیت ملی نام می‌بردند، ولی در بررسی‌های جدید میان انگاره‌های سنتی امنیت و انگاره‌های مدرن آن تفکیک قائل می‌شوند و حتی از گفتمان فرامدرن امنیت نیز سخن می‌رود.

در گفتمان سنتی ضمن قائل‌شدن نقش اساسی برای دولت در معماری ساختمان امنیتی جامعه، توانایی‌ها و شیوه‌های نظامی، اساسی‌ترین ابزار تأمین امنیت ملی کشورها دانسته می‌شد.

در اینجا «تهدید نظامی» مهمترین شکل تهدید و شاید تنها تهدید *«براندازی»* در نزد دولت ـ کشورها محسوب می‌گردید و به تعبیر *«والتر لیپمن»* حفظ ارزش‌های ملی در جنگ‌های احتمالی و یا از دست‌ندادن آنها در صورت اجتناب از جنگ، هدف اساسی امنیت ملی دولت‌ها را تشکیل می‌داد. طبیعی است که در این گفتمان معمولاً تهدیدها در بیرون از مرزهای ملی مورد نظر می‌باشند. سلبی‌نگری مشخصهٔ اصلی مفهوم امنیت ملی در گفتمان سنتی است. اما در گفتمان مدرن امنیت، تقریباً تمامی عناصر موجود در گفتمان سنتی مورد نقد و بازنگری قرار می‌گیرند.

در گفتمان مدرن امنیت ملی، جایگاه دولت در عین مهم‌بودن، همواره اساسی‌ترین نقش را دارا نیست. برعکس در این مرحله بر کوچک‌سازی و محدودنمودن کنترل دولتی تأکید شده و به جای آن پایه‌های اجتماعی دولت عامل اصلی در ملاحظات امنیت ملی کشورها تلقی می‌شود. در این برداشت، حکومت‌کنندگان، نمایندگان جامعه به شمار رفته و مسؤولیت دولت در قبال جامعه نیز، پیامدهای خاص خود را دارد که در نهایت به پیدایش جامعهٔ قوی در برابر دولت ضعیف منجر می‌شود. به تبع ایس اصل تهدید نظامی مهم‌ترین تهدید بالقوه کشور محسوب نمی‌گردد، بلکه به جای آن آسیب‌پذیری‌های داخلی و زمینه‌های درونی تهدید مورد دقت نظر جدی قرار می‌گیرد. این تحول باعث می‌گردد تا نقش نیروهای نظامی در تأمین امنیت پایدار به مانند گذشته جامع و مانع تلقی نگردد، بلکه با فراهم‌سازی چارچوب‌های فیزیکی نظم و امنیت به کمک این نیروها، ماهیت سیاست‌ها و راهبردها در پرتو کارکرد سایر نیروهای ملی بر روندهای ملی و میزان تحقق امنیت اثرگذار خواهند بود. در گفتمان مدرن امنیت ملی که مخصوصاً در مناطق توسعه‌یافته قابل تحقق می‌باشد، تهدیدهای مرزی خارجی در نگرانی‌های ملی سهم اندکی (شاید صفر درصد) خواهند داشت. به جای آن تحقق زمینه‌های درونی امنیت ـ که پاسخگوی توانایی‌های ضروری برای رقابت‌های بیرونی در عرصه‌های غیرنظامی باشد ـ مشغلهٔ اساسی دولتمردان و اجتماع ملی را تشکیل می‌دهد.

مجموعهٔ این تحولات باعث می‌گردد تا در گفتمان مدرن به جای «سلبی‌نگری» دربارهٔ امنیت، بیشتر به بعد «ایجابی» و «تأسیسی» آن پرداخته شود. ماهیت تأسیسی امنیت، بر وجود «اطمینان خاطر» نزد شهروندان دلالت دارد. بر این اساس امنیت ملی، مجموعهٔ توانمندی‌های یک نظام برای دستیابی به «منافع ملی» را شامل می‌شود که «نبود تهدید» صرفاً مقدمه آن

محسوب می‌گردد.[1] در «امنیت اطمینان بخش» ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی یک ملت مورد توجه قرار می‌گیرد و از این رو جایگاه سایر عوامل تأثیرگذار مانند عوامل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به هیچ وجه کمتر از عوامل نظامی‌گری تصور نمی‌شود. در واقع نگاه مدرن به امنیت، نگاهی چندسویه است که بر اساس آن، چه در سطح عوامل امنیت‌زا و چه در سطح عوامل امنیت‌زدا، موضوعات متنوعی اثرگذار می‌باشند.[2]

به رغم آن که تحولات مفهومی امنیت ملی در سطح کلان، بر بسیاری از روندهای ملی ما تأثیر گذارده است، ولی طرح علمی و نظری این بحث در ایران پدیده‌ای جدید و نسو محسوب می‌گردد. باید گفت که در تمام طول دههٔ ۱۳۶۰ ترکیب «امنیت ملی» از کاربرد اندکی برخوردار بود و فقط از اواسط دهه ۱۳۷۰، کاربست این مفهوم در سطح سیاستگذاری‌ها معمول می‌گردد و از همین زمان نیز به صورت دغدغهٔ ذهنی و علمی بسیاری از اندیشه‌گران سیاسی کشور درمی‌آید. تا قبل از این زمان، نوع نگاه موجود به این مفهوم در چارچوب ملاحظات اندیشه‌گران استراتژیست و نظامی بود. طرح ابعاد گوناگون برای این مفهوم و جایگزینی نگاهی چندسویه، تحول جدیدی است که از عمر آن بیش از چند سال نمی‌گذرد. شاهد این ادعا، تأسیس مراکز جدیدی است که برای بررسی‌های علمی در زمینهٔ این مفهوم از نیمهٔ دوم دهه ۱۳۷۰ در کشور تأسیس گردیدند؛ عمدهٔ متون علمی امنیت ملی به زبان فارسی محصول فعالیت‌های پژوهشی همین مراکز می‌باشد.

در عرصهٔ کتاب‌های تألیفی در زمینه مسایل امنیت ملی جمهوری اسلامی در طول سال‌های اخیر، پژوهشگران شیوه‌های متعددی را به کار برده‌اند. عمدهٔ این فعالیت‌ها، با انتخاب یک متغیر جزیی، رابطهٔ آن را با متغیر کلان امنیت کشور به بحث کشیده‌اند. از این لحاظ مسایل امنیت ملی کشور با توجه به موضوعات مختلف داخلی و خارجی به بررسی درآمده‌اند. فعالیت‌های محدود دیگری نیز، با اتخاذ رویکردهای کلان‌نگر به موضوع امنیت ملی کشور پرداخته‌اند. در این میان تألیفات *محمدرضا تاجیک* از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. دو کتاب *«مقدمه‌ای بر استراتژی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»*[3] و *«جامعهٔ امن در گفتمان خاتمی»*[4] بسیاری از نیازهای تحقیقی در زمینه ملاحظات امنیت ملی کشور را پوشش می‌دهد. *تاجیک* در کتاب اول ضمن به بحث گذاشتن برخی از ملاحظات امنیتی در دوران پس از

انقلاب، مباحث امنیت ملی کشور را بصورت تئوریک طراحی و سرفصل‌های اساسی آن را تدوین می‌کند. در کتاب دوم نیز ضمن طرح کردن مباحث تاریخی ـ تئوریک، ملاحظات امنیت ملی کشور را در چارچوب گفتمان نرم‌افزاری آقای *سیدمحمد خاتمی*، به بررسی می‌کشد. در این جا شعارهای محوری *خاتمی* نظیر توسعه سیاسی، جامعه مدنی، گفتگوی تمدن‌ها، به مثابهٔ عوامل دگرگون کننده در ملاحظات امنیت ملی کشور و همچنین عوامل مقوّم امنیت کشور در آینده، مورد توجه نویسنده می‌باشد.

کتاب *«ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»* تألیف *مقصود رنجبر*، اثر دیگری است که به امنیت ملی کشور از منظر تهدیدهای بیرونی می‌نگرد. نویسنده این کتاب با تشریح تحولات مفهومی در امنیت ملی به این سؤال می‌پردازد که آیا این تحولات، بر امنیت ملی ایران اثرگذار بوده‌اند؟ در پاسخ به این سؤال نویسنده علی‌رغم باور به اهمیت جنبه‌های درونی امنیت، تقریباً تمامی فصول کتاب را به تشریح ملاحظات بیرونی اختصاص می‌دهد. در مجموع بخش اعظم کتاب به بررسی تهدیدهای آمریکا، به منزلهٔ مهم‌ترین منبع تهدید علیه ایران اختصاص دارد.[۵]

اثر *انوشیروان احتشامی* تحت عنوان *«سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی؛ اقتصاد، دفاع و امنیت»* نیز به نوعی مسایل امنیت ملی کشور را در برهه‌ای خاص بررسی می‌کند. در این کتاب نویسنده با محور قراردادن دوران سازندگی و سیاست‌های اقتصادی ـ امنیتی ایران در دورهٔ ریاست جمهوری آقای *هاشمی رفسنجانی*، به گونه‌ای تحولات ایجادشده در ملاحظات امنیتی کشور را مورد توجه قرار داده است.[۶]

در میان منابع لاتین می‌توان از *«سیاست امنیت ملی ایران»* و *«بحران دولت ایران»* به ترتیب نوشته *شهرام چوبین* و *احمد هاشم* یاد کرد که با رویکردی کلان‌نگر، برخی از ابعاد امنیت ملی ایران را به تحلیل درآورده‌اند. البته این دو کتاب در نیمهٔ اول دهه هفتاد نگاشته شده‌اند و طبیعتاً تحولات جدید کشور را در بر نمی‌گیرند. *شهرام چوبین* مخصوصاً از دیدگاهی نظامی‌گرایانه به مسأله امنیت ملی کشور می‌پردازد. تجربیات جنگی ایران و وضعیت نیروهای مسلح کشور (سپاه، ...) که تا حد زیادی برخاسته از این تجربیات می‌باشند مورد توجه نویسنده می‌باشد.[۷] وی در تحلیل چشم‌اندازهای امنیتی ایران و تأثیر آن بر امنیت محیطی نیز، بیشتر متوجه

کارکردهای نظامی‌گرایانهٔ رفتار خارجی ایران می‌باشد. برعکس *احمد هاشم* با متمرکزشدن بر زمینه‌های داخلی امنیت ملی ایران، در پی کشف نقاط بحرانی موجود در کشور می‌باشد و در کل تلاش دارد تا تصور تهدید غیرواقعی موجود از قدرت ایران در غرب را اصلاح نماید.[۸]

به رغم این که کتاب‌های فوق موضوع امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را با رویکرد کلان‌نگر به بررسی نشسته‌اند، ولی هیچ کدام به کل حیات جمهوری اسلامی تا تاریخ تألیف این کتاب نپرداخته‌اند. در واقع برای هر کدام از نویسندگان پیش گفته دوره‌ای خاص و یا محوری مشخص ملاک نظر بوده است. توجه به دوره‌های مختلف امنیت نظام به صورت پراکنده در برخی از مقالات دیده می‌شود ولی پرداختن به جزئیات این دوره‌ها به همراه بررسی تحولات انجام‌گرفته در ملاحظات امنیتی کشور، کمتر مدنظر نویسندگان بوده است. البته تحولات مفهومی امنیت ملی کشور، به صورت تئوریک بررسی گردیده است، ولی درآمیختن این تحولات تئوریک با واقعیت‌های جزئی‌تر، طرحی نو به نظر می‌رسد. هدف نگارنده در اثر حاضر، پوشش‌دادن به این دو محور می‌باشد. در واقع از یک سو به کمک اندیشه‌های مطرح‌شده، تحولات مفهومی در ملاحظات امنیت ملی کشور بررسی شده و از سوی دیگر ملاحظات تئوریک و نظری مطروحه در دوره‌های مختلف تبیین و روندهای عملی نظام مورد تطبیق قرار خواهد گرفت. الگوی کلان نویسنده در این تحقیق، تقسیم‌بندی امنیت ملی نظام به سه دورهٔ گفتمانی *«بسط‌محور»*، *«حفظ محور»* و *«رشد محور»* است.[۹] ملاک اصلی در این تقسیم‌بندی، غلبه یک ویژگی و عنصر مشخص بر سایر عناصر موجود در ملاحظات امنیت ملی کشور می‌باشد. مشخص است که هیچ گاه امنیت ملی کشور تک‌علتی نبوده و مسایل مختلفی در آن تأثیرگذارده‌اند، ولی این مسأله آشکار است که در طول دوره‌های مختلف همواره مواجه با اولویت یک هدف کلان در ملاحظات امنیت ملی کشور بوده‌ایم. مخصوصاً تعیین‌کنندگی عنصر دولت در شکل‌دهی ساختارهای سیاسی در ایران باعث می‌شود تا غلبه یک عنصر بر عناصر دیگر بر طبق گرایش‌های دولت، کاملاً آشکار باشد. البته در مراحل مختلف، دولت‌ها به رغم جلوداربودن در روندها، متأثر از فضای ایجادشده نیز بوده‌اند. بر این اساس ترکیب اولویت‌های دولتمردان با اقتضائات هر دوران، باعث پیدایش هر یک از دوره‌های گفتمانی پیش گفته شد.

«گفتمان بسط‌محور» در واقع بیانگر ملاحظات امنیت ملی کشور در سال‌های نخستین جمهوری اسلامی ایران است. در این سالیان، ملاحظات امنیتی کشور برخاسته از اصول و اهداف موجود در آرمان‌های انقلاب اسلامی می‌باشد. به همین دلیل می‌توان این دوره را به «گفتمان انقلاب» نیز تعبیر نمود. ویژگی‌های آرمانی و برون‌نگر انقلاب اسلامی باعث شده بود تا ملاحظات امنیت ملی کشور نیز از حریم بسیار وسیعی برخوردار گردد. در «گفتمان حفظ‌محور» یا «گفتمان جنگ» بدلیل پیدایش شرایط جنگی، دفاع از تمامیت ارضی کشور و حفظ نظام به مثابهٔ مهم‌ترین دغدغه ملی در تمامی دوران جنگ تحمیلی، در ملاحظات امنیت ملی کشور جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. نهایتاً در گفتمان «رشدمحور» دستیابی به رشد و توسعه ملی مهم‌ترین عامل در جهت‌دهی روندها و سیاستگذاری‌های نظام محسوب می‌گردد. هدف اساسی در این دوره، به دست دادن الگویی توانمند از جمهوری اسلامی در نظام بین‌المللی است.

البته تقسیم ملاحظات امنیت ملی کشور به این دوره‌های سه‌گانه مورد قبول همه پژوهشگران نیست. با این همه به نظر می‌رسد این الگو در تحلیل ملاحظات امنیت ملی کشور مفید باشد. برای بررسی دقیق‌تر و عینی‌تر این ملاحظات، نگارنده از الگوی معمول در مباحث امنیت ملی نیز یاری گرفته است. به این معنی که مباحث موجود در هر کدام از گفتمان‌های سه‌گانه فوق بر اساس چهار محور اهداف و اصول، مقدورات ملی، تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها و نهایتاً سیاست‌های امنیت ملی، به بررسی در می‌آید. بر این اساس لازم است تا مرزهای هر یک از این ابعاد چهارگانه مشخص گردند. قبل از آن لازم است تا مفهوم منافع ملی که دارای قرابت نزدیکی با مفهوم امنیت ملی است تبیین شود. در ذیل تلاش می‌گردد تا هر یک از عناصر یادشده به صورتی اجمالی به بررسی درآید.

ب) تعریف مفاهیم کلیدی

۱. منافع ملی و رابطهٔ آن با امنیت ملی

منافع ملی، همچون دیگر مفاهیم علوم انسانی مفهومی پیچیده و نسبی است. به همین دلیل حتی در نزد نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل و آنهایی که در یک حوزه فکری قرار دارند، دیدگاه مشترکی در زمینه این مفهوم وجود ندارد. برای مثال در میان پیروان مکتب واقعگرایی، *هانس‌جی*

مورگنتا مفهوم منافع ملی را «ستاره راهنمای ارزیابی مطالعات بین‌المللی» می‌داند ولی *ریمون آرون* و نیز *رینولدز* مفهوم منافع ملی را پوچ و بی‌ارزش و یا نامیمون و بی‌فایده به حساب می‌آورند.[۱۰] *مدیسون* منفعت را به اهداف مشخص و مشترک یک گروه که بر اساس حس خودخواهانه فردی شکل گرفته، تعریف می‌کند؛ *آرتور بنتلی* آن را الگوی عمل، سیاست یا مجموعه‌ای از اعمال فرد یا گروه می‌پندارد. *شیلینگ* منفعت را به عنوان چیزی که برای افراد مطلوب بوده بکار برده است.[۱۱]

در میان اندیشه‌گران ایرانی نیز از مفهوم منافع ملی تعاریف گوناگونی شده است. مرحوم *هوشنگ مقتدر* آن را به «*خیر عموم*» معنی کرده است (شبیه خیر مشترک بنتلی)؛ *حمید بهزادی* منافع ملی را به صورت «*ارزش به جهت مفید بودنش برای ملت*» تعریف نموده است. *داوود باوند* آن را به منزلهٔ «*اهداف عام و همیشگی که ملت در راه تحقق آنها فعالیت می‌کند*» می‌انگارد و *سیدحسین سیف‌زاده* نیز منافع ملی را «*معادل امنیت ملی*» تلقی می‌کند.[۱۲]

پیچیدگی مفهومی منافع ملی و تعدد تعاریف در این حوزه باعث شده است تا بعضی اعتقاد یابند که «منفعت ملی را نمی‌توان تعریف کرد، یا بالعکس تعاریف زیادی دارد که بسیاری از آنها با یکدیگر از در تعارض در می‌آیند.»[۱۳] به همین دلیل است که برای این اندیشمندان این سؤال ایجاد می‌گردد که مفهومی که خود موضوع چنین مناقشه و کشمکشی است، چگونه می‌تواند در تجزیه و تحلیل تعارضات روابط بین‌الملل، مفید واقع شود. نبود حتی حداقل اجماع در میان اندیشمندان درباره معنی این واژه، آن را بدل به پرسش مرکزی سیاست نموده که تاکنون بدون پاسخ مانده است. با این حال دانشمندان در کلیت وجود و اهمیت این مفهوم همداستان هستند؛ تا جایی که *پی.دی.مارچنت* دلیل ناموفق‌بودن سیاستگذاران را در بی‌توجهی به این اصل و نیز موفقیت آنها را در ژرف‌اندیشی دربارهٔ این اصل ذکر کرده است. در واقع از روی کامیابی و یا ناکامی یک دولتمرد در عرصهٔ عمل سیاسی می‌توان به اهمیت و یا بی‌اهمیتی منافع ملی در دیدگاه او دست یافت.[۱۴]

با قبول اصل اهمیت منافع ملی در سیاستگذاری‌های دولت، می‌توان با وجود تعدد تعاریف و پیچیدگی مفهومی، قایل به نوعی سطح‌بندی در منافع مختلف ملی شد؛ چنان که بسیاری از اندیشمندان کوشیده‌اند در این زمینه به نوعی طبقه‌بندی و اولویت‌بندی دست یابند. برخی، با

این انگیزه منافع ملی را به *«منافع ملی اولیه»*، *«منافع ملی ثانویه»*، *«منافع ملی پایدار»*، *«منافع ملی متغیر»*، *«منافع ملی مشترک»* و *«منافع ملی خاص»* تقسیم کرده‌اند. بعضی دیگر منافع ملی را صرفاً به *منافع حیاتی* (اولیه)، *منافع مهم* (ثانویه) و *منافع عادی* تقسیم‌بندی نموده‌اند. در این میان منافعی که به خطرافتادن آنها برای نظام قابل تحمل نیست به مثابه منافع اولیه و حیاتی، تلقی شده‌اند؛ منافعی که برای کشورها از اهمیت بسزایی برخوردار است و دولتها در جهت تأمین و پاسداشت آن تلاش می‌کنند، لکن فاقد اهمیت منافع اولیه هستند، در گروه منافع ثانویه جای می‌گیرند-(همانند روابط حسنه در صحنه بین‌الملل) و منافعی که دستیابی به آنها برای وضعیت مردم بهتر است ولی تعیین‌کننده نیستند، جز منافع عادی قلمداد می‌گردند.[۱۵]

می‌توان به تعبیری منافع ملی را جدای از میزان اهمیت هر یک از اجزاء آن (که اولیه، ثانویه و یا عادی باشند) بر این اساس تحلیل نمود که منعکس‌کنندهٔ منافع کلی و تاریخی جامعه می‌باشد. جدای از گروه‌هایی که هر یک اهداف ویژه خود را دارند، هر جامعه‌ای باید به مثابه یک کل و دارای مسؤولیت و هنجارهای مشترک برای تمامی شهروندانش، در نظر گرفته شود. منافع جامعه همان *«خیر مشترکی»* است که از طریق ارزیابی بهره‌مندی اجتماع در رهگذر برنامهٔ تحقق بهترین زندگی مشترک ممکن برای افراد، تعیین می‌شود.[۱۶] این خیر مشترک در تبیین منافع ملی جامعه ممکن است که از درجات اعتباری مختلفی برخوردار باشد. بر این اساس نمی‌توان با این نظریه موافق بود که منافع ملی را فقط در هدف‌های اولیه و همیشگی دولت منحصر می‌سازد و یا آنکه آنرا معادل امنیت ملی فرض می‌نماید. البته باید با این نظر موافق بود که منافع ملی، پدیده‌ها و اموری را در بر می‌گیرد که تحقق آنها معطوف به *«بیشینه‌سازی امنیت همه‌جانبه ملت و دولت»* می‌باشد.[۱۷] در واقع هر چه بیشتر بتوان منافع ملی یک کشور را وسیع‌تر ساخت و مصداق‌های آنرا در نظام بین‌الملل گسترش بخشید، به همان میزان بصورت بالقوه می‌توان نسبت به بهره‌مندی از محیط و امکانات موجود امیدوار بود. البته این مسأله بر اساس نظر *مورگنتا* به شدت با سطح قدرت ملی در ارتباط است و به نوعی باید از توانایی‌های نظام، در جهت آن بهره گرفت. همان طوری که گفته شد در مباحث جدید امنیت ملی، علاوه بر وجه سلبی و نبود تهدید، برای تعریف امنیت، داشتن وجه ایجابی آن یعنی وجود *«اطمینان خاطر»* ضروری است. در این جا، *«امنیت ملی»* مجموع توانمندی‌های (طبیعی، بهره‌برداری و

راهبردی) یک نظام برای دستیابی به *«منافع ملی»* را شامل می‌شود که *«نبود تهدید»* صرفاً مقدمهٔ آن است.[۱۸] بر این اساس امنیت ملی ظرفی تلقی می‌گردد که در چارچوب آن می‌توان بدون دغدغه خاطر جوانب مختلف منفعت ملی را دنبال نمود.

اما این مسأله که امنیت ملی در کدام قسمت از مبحث منافع ملی جای می‌گیرد هنوز مبهم باقی مانده است. این ابهام در درجه اول به ذات ابهام‌زای هر دو مفهوم یادشده نیز برمی‌گردد. یک نکته مسلّم است که رابطهٔ میان منافع ملی و امنیت ملی رابطه میان کل و جزء می‌باشد، که در این حال نظر کسانی که این رابطه را مساوی می‌دانند نفی می‌گردد. ولی میزان و سهم جزء (امنیت ملی) به کل (منافع ملی) با توجه به نسبیت حاکم بر هر دو مفهوم و نیز شرایط مختلف هر یک از جوامع ملی، مختلف می‌باشد. در این میان یک نکته اصولی را می‌توان در روند تحولی مفهوم امنیت ملی مطرح کرد و آن این که هر چه دامنه مفهوم امنیت ملی با توجه به شرایط و تحولات نوین رخ داده در ملاحظات کلان امنیت ملی، بسیط‌تر شده و از سوی دیگر وجه نرم‌افزاری آن غالب گردد، به همان میزان دایره ملاحظات امنیت ملی نیز در مجموعه کلان منافع ملی، گسترش خواهد یافت. زمانی شاید رویکردهای فرهنگی و اقتصادی در ملاحظات امنیت ملی چندان اعتباری نداشتند، ولی این رویکردها در حال حاضر در بسیاری از جوامع پیشرفته در صدر اهمیت قرار دارند. به همین دلیل مسایل فرهنگی، اقتصادی،... که تا بحال ممکن بود در زمرهٔ منافع ثانویه و یا عادی تلقی گردند، بر حسب اهمیت و اعتبارشان می‌توانند در چارچوب منافع اولیه و حیاتی قرار گیرند. خلاصه باید گفت که ملاحظات امنیت ملی در رأس منافع ملی (منافع حیاتی و اولیه) همهٔ کشورها قرار دارند.

۲. اهداف ملی و اهداف امنیت ملی

اهداف ملی تصویر آینده و در واقع «مطلوب» نهایی یک جامعه را در بر می‌گیرد. مسأله زمان و مکان در نوع اهداف ملی هر کشوری تعیین‌کننده می‌باشند و نمی‌توان انتظار داشت که هدفهای ملی یک کشور در طول زمان و در شرایط و مقتضیات گوناگون، ایستا و ثابت باقی بمانند. عوامل مختلفی در سطوح داخلی و خارجی ممکن است باعث دگرگونی اهداف ملی یک کشور گردند؛ بدین ترتیب باید با توجه به شرایط زمانی و مقتضیات گوناگون هر جامعه‌ای، سلسله مراتبی از اهداف ملی را در نظر گرفت. این سلسله مراتب با توجه به عامل پیش‌گفته ممکن است

دستخوش تحول نیز گردند. مهم‌ترین عوامل دگرگون کنندهٔ اولویتها و سلسله مراتب اهداف ملی عبارتند از: کشمکش‌های داخلی میان نخبگان سیاسی، سیاست افزایش قدرت مانور دولتها در عرصهٔ سیاست بین‌الملل، رفع نیازهای داخلی و سرانجام تغییر رفتار دیگر بازیگران.[۱۹]

اهداف ملی را می‌توان به صورت هدف‌های مستقل و وابسته، کوتاه مدت، میان مدت و بلندمدت، ظاهری و واقعی، سازگار و ناسازگار، هدف‌های متحد و متفرق و حفظ و تغییر وضع موجود تقسیم‌بندی کرد.[۲۰] اما در یک سطح کلی‌تر می‌توان این اهداف را بر اساس دیدگاه جی.*هالستی* به اهداف اصلی و حیاتی، میان‌مدت و بلندمدت تقسیم نمود. اهداف حیاتی بر دو گروه دیگر پیشی می‌گیرند و پایه و اساس مرکزی هرم اهداف سیاست خارجی کشورها را تشکیل می‌دهند. در اینجا ارزش‌ها و منافعی مطرح هستند که برای حفظ آنها، مردم یک کشور حاضر به فداکاری و از خودگذشتگی‌های فراوان هستند.

در تقسیم‌بندی *هالستی* اهداف اصلی و حیاتی عبارتند از:

۱. رفاه اقتصادی ۲. تمامیت ارضی و وحدت مجدد ۳. امنیت ملی ٤. حمایت از طرز زندگی و بهبود آن ٥. استقلال و خودمختاری داخلی

در سطح اهداف فوق سه مورد اول جزء ارزش‌های عینی‌تر می‌باشند و دو مورد بعدی جنبه آرمانی‌تر دارند.

اهداف میان‌مدت نیز عبارتنداز:

۱. ایجاد و حفظ نهادهای بین‌المللی ۲. تفوق منطقه‌ای، گسترش نفوذ ۳. ایجاد موقعیت‌های اقتصادی در خارج ٤. تضعیف رقبا و دشمنان، پشتیبانی از متحدین و دوستان ٥. شهرت ملی و پرستیژ بین‌المللی ٦. ترویج ارزش‌هایی مانند رعایت حقوق بشر در خارج.

در سطح اهداف میان‌مدت فوق، چهار بند اول جزء ارزش‌های عینی‌تر محسوب می‌گردند و دو مورد آخر جنبه آرمانی‌تر دارند.

اهداف بلندمدت نیز از عبارتند از:

۱. نظم نوین ۲. نظم جهانی ۳. امنیت و صلح بین‌المللی

نظم نوین عینی‌تر از مورد دوم و سوم هستند. در این سه سطح ذکرشده هر چه به سمت اهداف اصلی و حیاتی حرکت می‌کنیم، اهداف از تقدم بیشتر برخوردار می‌شوند و از نظر زمانی

پی‌گیری آنها نزدیکتر می‌باشد و هر چه به سمت اهداف بلندمدت حرکت می‌کنیم از تقدم کمتر برخوردار می‌شوند و از نظر زمانی نیز به زمان بیشتری نیاز می‌باشد.[۲۱]

دیدگاه *هالستی*، نظریه‌ای کلان است که ممکن است با توجه به شرایطی زمانی و داخلی هر کشوری، دستخوش تغییر گردد. در واقع از یک سو اولاً در تمام کشورها سلسله‌مراتب فوق در تعیین اهداف ملی آنها رعایت نمی‌گردد. هر کشوری با توجه به محیط داخلی خود و برداشتی که از نظام بین‌الملل دارد، ممکن است سلسله‌مراتب فوق را تغییر دهد و ثانیاً میزان اهدافی که در سلسله‌مراتب سه‌گانه فوق قرار دارند کم یا زیاد گردند. از سوی دیگر هر کشوری در مسیر تحولات گوناگون جامعه و تاریخ سیاسی خود ممکن است اهداف نوینی را برای خود تعریف نماید و اهداف گذشته را از اهمیت بیندازد و یا کم اعتبار سازد و یا این که سلسله مراتب آن را بر هم زند.

با توجه به توضیح فوق در زمینه اهداف ملی، جایگاه امنیت ملی چگونه تبیین می‌گردد؟ آیا می‌توان میان اهداف ملی و امنیت ملی نیز ارتباطی برقرار نمود. جواب این سؤال کاملاً مثبت است، ولی چگونه؟ آیا امنیت ملی صرفاً یکی از اهداف ملی و یا بخشی از آن است؟ و اینکه آیا دستگاه امنیت ملی حافظ و نگهبان اهداف ملی است؟ پاسخ مثبت به سؤال اول شاید موجب این نتیجه‌گیری شود که یک کشور ممکن است امنیت ملی نداشته باشد، اما سایر اهداف ملی خود را حفظ و نگهداری نماید. اما در پاسخ به سؤال دوم باید کمی با مسامحه سخن گفت؛ به این معنی که نمی‌توان امنیت ملی را فی‌نفسه بصورت یک ابزار عینی فرض نمود که با دستیابی به آن بتوان اهداف ملی را حفظ کرده و گسترش داد. مشخص است که دیگر نمی‌توان امنیت ملی را فقط از جنبه سخت‌افزاری مورد بحث قرار داد. آن چه بسیار مهم می‌باشد احساس امنیت و اطمینان خاطری است که جامعه در لوای آن می‌تواند با خیالی آسوده اهداف خود را پی‌گیری نماید. در اینجا نیز باید همانند بحث منافع ملی، مسأله کل و جزء را مطرح نمود و تمام اهدافی که در هر سه سطح قابل طرح هستند در حکم کل و اهدافی که در جایگاه اهداف اولیه و حیاتی جای می‌گیرند، به مثابهٔ جزء یا اهداف امنیت ملی در نظر گرفته شوند.

البته بحث تحول ملاحظات امنیت ملی و بسیط‌ترشدن آن که بسیاری از اهداف دیگر نظام را نیز در برمی‌گیرند، در اینجا نیز صادق است. در واقع پی‌گیری دقیق مجموعهٔ اهداف ملی در هر سطح، امنیت ملی یک کشور را نیز پیش می‌برد تا آن که به «*تک هسته‌ای بودن امنیت ملی*»

در مقوله اهداف ملی معتقد باشیم. توجه به اهمیت این امر، اعتبار دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه را در تعیین اهداف ملی برای موضوع امنیت ملی پایین می‌آورد. البته باید در نظر داشت که در تعریف امنیت ملی وسیع پنداشتن اهداف ملی، در تمامی شرایط مثبت به نظر نمی‌رسد، بلکه حتی می‌تواند تهدیدزا نیز باشد. باید میان این دو مسأله توازنی باشد که عامل توازن‌دهندهٔ آن سطح توانایی‌ها و مقدورات ملی است.

۳. قدرت ملی و رابطهٔ آن با امنیت ملی

«قدرت» از بدیهی‌ترین مسائلی است که می‌توان آن را در تمامی روابط به جستجو نشست. در خصوص تعریف این مفهوم، همانند مفاهیم گذشته توافق چندانی میان اندیشمندان و نظریه‌پردازان وجود ندارد. به همین خاطر قدرت همانند امنیت، مفهومی مبهم و نادقیق می‌باشد. برای این مفهوم اندیشه‌مندان مختلف چهره‌های گوناگونی را در نظر گرفته‌اند. برخی از آنان معتقدند که قدرت فقط یک چهره دارد و آن همان برداشت سنتی و شناخته شده از این مفهوم است. به این معنی که چنانچه الف بتواند ب را وادار به پیروی از تصمیمات خود سازد، قدرت بروز یافته است، که بر اساس آن الف صاحب قدرت تلقی می‌گردد.

رابرت دال و بطور کلی کثرت‌گرایان عمدتاً به چهره اول قدرت اشاره کرده‌اند. در برابر این گروه، برخی دیگر علاوه بر چهره اول قدرت *(قدرت تصمیم‌گیری)* به چهره دومی اشاره می‌کنند که همان *«نبرد تصمیم‌گیری»* می‌باشد. در واقع از طریق این چهره دوم، شخص عامل می‌تواند به اهداف خود برسد و یا مانع رسیدن دیگران به اهداف گردد. *استیون لوکس* در نظریه قدرت سه‌بعدی خویش معتقد است هیچ کدام از دو چهره قدرت فوق، به مسأله محوری و بنیادین در اعمال قدرت یعنی *«منافع واقعی»* رجوع نمی‌کنند. این مسأله صرفاً از طریق چهره سه‌بعدی قدرت قابل درک است. در برابر تمامی این دیدگاه‌ها، فوکو به چهره چهارمی از قدرت اشاره می‌کند که تمام ساختار قدرتی موجود در نظریات فوق را در هم می‌ریزد. در هر سه چهره یادشده، قدرت به گونه‌ای از فاعلی مشخص و از منظر بالا به سمت پایین مد نظر بوده است. ولی در چهره چهارم قدرت، *فوکو* معتقد است، قدرت در هر نوع رابطه‌ای ممکن است جریان یابد. همان طوری که می‌توان به صورت طبیعی قدرت را از سوی بالا به پایین در

نظر بگیریم، همچنین باید گفت که این رابطه نمی‌تواند یک‌سویه باشد. بلکه از سمت پایین به بالا نیز قدرت اعمال می‌گردد. این تعبیر باعث ورود به بحث شبکه‌ای بودن قدرت می‌شود. در شبکه‌ای بودن قدرت باید توجه داشت که هیچ عنصری را نمی‌توان، صرفاً قدرت‌پذیر فرض کرد. همهٔ عناصر در عین حال که از قدرت تأثیر می‌پذیرند، خودشان نیز نقش عامل قدرت را دارند. به تعبیر *فوکو* هیچ قدرتی اعمال نمی‌گردد مگر آنکه قدرت مقاومتی در برابر آن برخاسته باشد.[۲۲]

در علم سیاست، قدرت از جایگاه محوری برخوردار است. بسیاری از سیاست‌شناسان، روابط قدرت را هسته سیاست می‌دانند و می‌گویند آنچه روابط سیاسی انسانها را از دیگر روابط آنها متمایز می‌کند قدرت است. *مورگنتا*، هدف سیاست را قدرت می‌داند و معتقد است تمامی سیاست، مبارزه‌ای برای کسب قدرت محسوب می‌گردد. به اعتقاد وی، شناخت درست مبارزه برای قدرت، کلید فهم مسائل سیاسی است.[۲۳] خواه به «هدف» بودن قدرت در سیاست معتقد باشیم و خواه آنرا برای حفظ سیاست لازم بدانیم، مسأله قدرت پیوندی ناگسستنی با مفهوم امنیت دارد. در رابطه میان قدرت و امنیت، برخی (به طور مشخص واقعگرایان)، قائل به وجود یک رابطهٔ دوطرفه و مستقیم هستند. به این معنا که هر چه قدرت یک کشور بیشتر باشد به همان میزان امنیت آن کشور بیشتر تأمین خواهد شد و بالعکس. در اندیشه *مورگنتا* و مکتب واقع‌گرایی، «قدرت ملی»، دارای مفهومی عمدتاً فیزیکی و نظامی بود. با گسترش مفهومی قدرت و قایل‌شدن جوانب مختلف برای آن باید تا حدود زیادی با اندیشه واقع‌گرایی در خصوص وجود رابطه مستقیم میان قدرت و امنیت موافق بود. البته این مسأله باعث نمی‌گردد تا اعتقاد به «نسبی بودن» قدرت را از نظر دور بداریم. با وجود تداوم مرزبندی‌های ملی (در سطوح فرهنگی، جغرافیایی،...)، تعابیر کشورها از قدرت ملی همچنان از برخی تفاوت‌ها با یکدیگر برخوردار است. البته این تفاوت‌ها با روندهای جدید بین‌المللی (جهانی‌شدن...) هر روز کمتر می‌گردد و به قول *تافلر* مفهوم قدرت نیز بیشتر در دانش و اطلاعات معنی پیدا می‌کند.

برخی از اندیشه‌گران، به طور معمول قدرت ملی را در دو مقوله قرار می‌دهند: *منابع محسوس* و *منابع نامحسوس*. منابع محسوس را می‌توان به راحتی از لحاظ کمی بررسی یا با واژه‌های مشخص بیان کرد. این منابع عبارتند از: ۱. جغرافیا ۲. وسعت سرزمینی ۳. منابع ملی ٤. توان اقتصادی ٥. توان نظامی ٦. جمعیت. اما منابع نامحسوس به آسانی کمیت‌پذیر و مشخص

نیستند؛ زیرا در اساس دارای خصلت کیفی‌اند؛ این منابع عبارتند از: ۱. کیفیت رهبری و حکومت ملی ۲. ارادهٔ تخصیص منابع برای دست‌یافتن به هدفهای ملی ۳. روحیهٔ انضباط، لیاقت و کیفیت نیروهای مسلح، ٤. توان بالقوهٔ اتحاد دولت ٥. سطح آگاهی سیاسی در میان مردم.[۲٤] در منابع نامحسوس قدرت ملی، ایدئولوژی و ارزشهای دینی هر ملتی نیز از جایگاه رفیعی برخوردار می‌باشند.[۲٥]

٤. تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های امنیت ملی

برخلاف مبحث قدرت ملی که برخی از فرصت‌های ملی و کسب امنیت را به ذهن متبادر می‌سازد، مبحث تهدیدها و آسیب‌پذیریهای ملی، فقدان امنیت و ناامنی را در ملاحظات امنیت ملی یک کشور، مورد توجه قرار می‌دهد. جداسازی تأثیرات ملی از تهدیدها و یا آسیب‌پذیری‌های ملی کاری دشوار و حتی ناممکن می‌باشد. در واقع ترکیب این دو موضوع، سطح امنیت و ناامنی ملی را مشخص می‌سازد. بصورت شکلی برخی مانند *باری بوزان* موضوع آسیب‌پذیری‌ها را وجه داخلی ناامنی و تهدیدها را وجه خارجی آن در نظر می‌گیرند.[۲٦] در مقابل برخی دیگر نظیر *محمدرضا تاجیک* سعی می‌کنند تا در مطالعات امنیتی خود از طریق ادغام این دو موضوع در هر دو سطح داخلی و خارجی، عمل نمایند.[۲۷] به نظرمی‌رسد انتخاب هر کدام از این دیدگاه‌ها در آغاز کار مناسب باشد، ولی در مقام قضاوت می‌توان گفت هر کدام از این دو روش برای بررسی‌های مختلف امنیتی از کارایی متفاوتی برخوردار می‌باشند. شاید اگر معیار دولت‌های قوی و ضعیف *باری بوزان* را مد نظر قرار دهیم انتخابمان آسان‌تر خواهد شد.

بر اساس بحث *بوزان*، هر چه یک دولت با توجه به عوامل تأثیرگذار فراوان داخلی ضعیف‌تر باشد، در نتیجه از آسیب‌پذیری بیشتری برخوردار است. این مسأله در افزایش تهدیدها علیه آن دولت نیز کاملاً تأثیر مستقیم دارد. در واقع آسیب‌پذیری ممتد داخلی در نتیجه ضعف‌های درونی، موجب افزایش کیفیت و کمیت تهدیدهای بیرونی نیز می‌گردد. تعامل بیش از اندازه آسیب‌پذیری‌های درونی با تهدیدهای بیرونی در دولت‌های ضعیف به جایی خواهد رسید که عملاً نمی‌توان مرز چندان دقیقی میان دو حوزهٔ آسیب‌پذیری‌ها و تهدیدها قائل شد. ضمن اینکه این تعامل باعث می‌گردد بسیاری از آسیب‌پذیری‌ها تبدیل به تهدیدهای ملی

گردند؛ ولی توانمندی ملـی و برخـورداری از یـک دولـت قـوی بـاعث مـی‌گـردد، بسیاری از آسیب‌پذیری‌ها از فرصت کمی برای نمود یافتن برخوردار شـوند و از سـوی دیگـر تـهدیدهای بیرونی نیز تا حدود زیادی با توجه به قدرت درونی مورد جذب و هضـم قـرار گـیرند. در ایـن فرآیند که توانمندی ملی باعث می‌گردد تا میان آسیب‌پذیری‌هـای داخلـی و تـهدیدهای بـیرونی تعامل چندانی انجام نگیرد، شناسایی حوزه هر یک از آن دو نیز آسانتر خواهد بـود؛ ضمـن ایـن که دولت ملی از حوصله و فرصت کافی برای برخورد با هر کدام از آنها برخوردار خواهد بود.

۵. استراتژی ملی و استراتژی امنیت ملی

منظور از استراتژی امنیت ملی، سیاستها و الگوهایی است که از طریـق آن، کشـور در صـدد فراهم آوردن شرایط لازم برای تأمین امنیت ملی خود می‌باشد. بـا توجـه بـه چگونگـی نگـرش کشورها به موضوع امنیت ملی خود، این سیاستها متفاوت می‌نمایند. در کـل می‌تـوان گفـت تـا زمانی که عنصر نظامی بر قدرت ملی کشورها و در نتیجه ملاحظات امنیت ملی آنها چـیره بـود، استراتژی‌های امنیت ملی نیز رنگ و بوی نظامی‌گری داشت. این وضعیت بیشتر در شـرایطی بـر دولتهای ملی حاکم بود که آنها امنیت ملی را، بیشـتر در چـارچـوب ملاحظـات واقـع‌گرایانه و سـخت‌افزاری می‌نگریسـتند. در ایـن شـرایط، روی دیگـر اسـتراتژی‌های امنیـت ملـی، سمت‌گیری‌های خارجی آنها بود. در واقـع ایـن اسـتراتژی‌ها بیشـتر در چـارچـوب سیاسـتها و سمت‌گیری‌های خارجی کشورها نمود می‌یافت. بر این اساس در تئوری‌هـای سـنتی، اسـتراتژی امنیت ملی کشور بیشتر در سیاست خارجی آنها تعریف می‌شد.

برای مثال در مباحث کلان هالستی به امنیت ملی با یک رویکرد خارجی نگریسته شـده و او بر این اساس، سیاست خارجی کشورهای مختلف را در سه سمت‌گیری اساسی خلاصه می‌کـرد: انزواگرایی، عدم تعهد و ایجاد ائتلاف و تشکیل اتحاد. هر کشور بنا بر شرایط و مقتضیات خـود به یکی از این استراتژی‌ها توسل می‌جست.[۲۸] برخی دیگر از نظریه‌پردازان، اسـتراتژی بی‌طرفـی را نیز به این سه مورد اضافه کرده‌اند.

برخی دیگر از نویسندگان، بطور خاص‌تر مسأله استراتژی امنیت ملی را مورد بحث قـرار داده‌انـد؛ از جمله یکی از نویسندگان استراتژی‌های امنیت ملی کشورها را به شرح زیر تقسیم‌بندی نموده است:[۲۹]

الف) رفع تهدیدهای درونی: در این جا دو تئوری سرکوب و توسعه اقتصادی مطرح می‌باشد.

ب) دفع تهدیدهای بیرونی: در اینجا ممکن است تئوری نظامی‌گری و اعمال قدرت مورد نظر باشد و یا این که تئوری‌های مختلف دیپلماتیک، تئوری‌های عدم تعهد و بی‌طرفی، تئوری اتحاد منطقه‌ای و تئوری اتحاد بین‌المللی و جهانی پی‌گیری شود.

ج) ساماندهی تهدیدهای درونی و بیرونی: در این جا تئوری دست‌نشاندگی و یا اتحاد با قدرت‌های بزرگ پی‌گیری می‌شود.

وجه مشترک در انواع الگوهای فوق، مفهوم تهدید است. به این دلیل می‌توان گفت این تقسیم‌بندی نیز بر اساس تصورات سنتی از مفهوم امنیت ملی مطرح گردیده است. با توجه به ملاحظاتی که در گفتمان مدرن امنیت وجود دارد، می‌توان الگوی دو وجهی زیر را برای استراتژی امنیت ملی به دست داد: ۱. برای تأمین امنیت داخلی (تقویت توانمندی ملی + مقابله با آسیب‌پذیری‌ها) به «توسعه و وفاق ملی» پرداخت. ۲. برای تأمین امنیت خارجی به «انعطاف و ارتقای اهداف ملی» (شامل اهداف امنیت ملی) توجه نمود.

اما هر کشوری برای پی‌گیری سیاست‌های امنیت ملی خود ناچار از داشتن درک روشنی از استراتژی ملی خود است. این ضرورت باعث می‌گردد تا مفهوم «استراتژی» و به تبع آن «استراتژی ملی» به دقت به تبیین درآید. برای استراتژی، تعاریف گوناگونی وجود دارد؛ از جمله در میان تعاریف گوناگون این مفهوم، این تعریف دیده می‌شود:

«استراتژی عبارت است از مجموعه‌ای از انتخابها که با توجه به محدودیتها و امکانات عالم واقع به قصد نایل شدن به اهداف ترسیم‌شده در سطح واحد تحلیل تدارک می‌شوند.»[۳۰]

بر طبق این تعریف هر استراتژی، ۱. اهداف مشخصی را پی‌جویی می‌کند، ۲. به محدودیت‌ها و موانع موجود توجه دارد، ۳. به امکانات و مقدورات موجود توجه دارد و ٤. نهایتاً مجموعه‌ای از انتخاب‌هاست که با توجه به موارد سه گانه یاد شده تدارک می‌شوند. بی‌توجهی به هر کدام از این ابعاد چهارگانه باعث می‌گردد تا بر آن چه که تدوین می‌شود نتوان استراتژی نامید.[۳۱] بر این اساس استراتژی ملی این گونه تعریف می‌شود:

«استراتژی ملی مجموعه‌ای از انتخاب‌های ملی است که با توجه به محدودیت‌ها و امکانات ملی به قصد نایل‌شدن به اهداف ملی تدارک می‌شوند.»[۳۲]

در اینجا نیز همان ابعاد چهارگانه با سطح ملی باید مد نظر قرار گیرند. در ذیل استراتژی ملی، باید «استراتژی امنیت ملی» را نیز جستجو نمود.

همان نویسنده برای استراتژی ملی، دو زیراستراتژی در نظر می‌گیرد که عبارتند از: استراتژی توسعه ملی و استراتژی امنیت ملی. بر طبق این دیدگاه در استراتژی توسعه ملی کشورها به تعقیب اهدافی می‌پردازند که متضمن رشد، توسعه، آبادانی و تکامل آنهاست، ولی در استراتژی امنیت ملی کشورها اهداف امنیتی و بقای خود را پی‌جویی می‌کنند.[۳۳] اما به نظر می‌رسد این دیدگاه ملاحظات امنیت ملی را اندکی سخت‌افزارانه و سنتی می‌نگرد. در واقع مرزکشیدن دقیق میان توسعه و امنیت، در برداشت‌های جدید امنیت ملی چندان واقعی به نظر نمی‌رسد، بدون آنکه همانند *مک‌نامارا* معتقد باشیم که «امنیت یعنی توسعه و توسعه یعنی امنیت»، باید پیچیدگی‌های ارتباطی خاص این مفاهیم با یکدیگر را در شرایط جدید در نظر داشت. رویکردهای «درون‌نگر» و نیز «بسیط‌نگر» در ملاحظات جدید امنیت ملی از اهمیت بسزایی برخوردار هستند. نگاه اجمالی به مباحث جدید امنیت ملی و نیز آثاری که بر استراتژی امنیت ملی کشورها تمرکز و دقت نظر دارند، کافی است تا جایگاه پراهمیت مسایل توسعه را در سیاست‌های امنیت ملی دریابیم.[۳۴]

یادداشت‌ها

۱. اصغر افتخاری، «امنیت در حال گذار؛ تحول معنای امنیت در قرن بیست و یکم»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال سوم، ش ۱۰، (زمستان ۱۳۷۹)، ص ۳۳.

۲. در تهیه مطالب مربوط به گفتمان‌های سنتی و مدرن امنیت از بخش اول این کتاب استفاده شده است: قدیر نصری، **نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص ۵۰-۳۱.

۳. محمدرضا تاجیک، **مقدمه‌ای بر استراتژی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۰.

٤. محمدرضا تاجیک، **جامعه امن در گفتمان خاتمی**، تهران: نشر نی،۱۳۷۹.

۵. مقصود رنجبر، **ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.

٦. انوشیروان احتشامی، **سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی؛ اقتصاد، دفاع و امنیت**، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸

7. Shahram Chubin, **Iran's National Security Policy**, Washington D.C, the Carnegic Endowment for international peace, 1994.

8. Adelphi Paper, Ahmad Hashem, **the Crisis of the Iranian State domestic – Foreign and Security Policies in Post Komeini Iran,** London: Oxford university,press for HSS, July 1995.

۹. این تقسیم‌بندی اولین‌بار در «همایش توسعه و امنیت عمومی» در سخنان دکتر محمدرضا تاجیک و آقای سعید حجاریان مطرح شد. رجوع شود به وزارت کشور، **مجموعه مقالات «توسعه و امنیت عمومی**، جلد اول و دوم، تهران: معاونت امنیتی و انتظامی وزارت کشور، ۱۳۷٦.

۱۰. فرهاد درویشی سه‌تلانی، **تأملی نظری بر امنیت ملی**، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه، ۱۳۷٦، صص ۱۳-۱۲.

۱۱. رجوع شود به دیوید دبلیو کلینتون، **دو رویهٔ منفعت ملی**، ترجمه اصغر افتخاری، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ٦۹-٦۵.

۱۲. به نقل از فرهاد درویشی سه‌تلانی، **همان**، ص ۱۳.

۱۳. دیوید دبلیو کلینتون، همان، صص ۸۸-۸٦

۱٤. همان.

۱۵. محمدرضا تاجیک، «منافع ملی ما کدامند؟» **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال چهارم، ش ۱۱ و ۱۲، (بهار و تابستان ۱۳۸۰)، ص ٥٦.

۱٦. محمدرضا تاجیک، **همان**، صص ٦۳-٦۲.

۱۷. محمود عسگری، «منافع ملی در عصر جهانی شدن،» **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال چهارم، ش ۱۱ و ۱۲ (بهار و تابستان ۱۳۸۰)، ص ۹٦.

۱۸. اصغر افتخاری، **همان**، ص ۳۳.

۱۹. عبدالعلی قوام، **اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت، چاپ دوم، تابستان ۱۳۷۲، ص ۱۰۹.

۲۰. برای مطالعه کامل این بحث رجوع شود به **همان**، صص ۱۲۳-۱۱۳.

۲۱. رجوع شود به کی.جی.هالستی، **مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل**، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم‌سری، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.

۲۲. برای مطالعه کامل بحث قدرت رجوع شود به استوارت، آر. کلگ، **چهارچوب‌های قدرت**، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.

۲۳. رجوع شود به هانس جی مورگنتا، **سیاست میان ملتها**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷٤.

۲٤. رجوع کنید به عبدالرحمن عالم، **بنیادهای علم سیاست**، تهران: نشر نی، ۱۳۷۳، صص ۹٤-۹۳.

۲۵. عبدالعلی قوام، **همان**، ص ۷۵.

۲٦. باری بوزان، **مردم، دولت‌ها و هراس**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، صص ۱۳٦-۱۳۵.

۲۷. محمدرضا تاجیک، **مقدمه‌ای بر استراتژی امنیت ملی ج.ا.ا**، همان، صص ۲۱۰-۱۸۹.

۲۸. کی. جی هالستی، **همان**، ص ۱٦٦.

29. Muthiah Alogappa, **The National Security of Developing States**, Malasia, 1987.

۳۰. امیرحسین علیقی، «جایگاه امنیت در استراتژی ملی،» **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال پنجم، ش ۱٦، (تابستان ۱۳۸۱)، ص ۳۲۳.

۳۲. همان.

۳۳. همان، صص ۳۲۹-۳۲۶

۳٤. بعنوان مثال رجوع شود به کتاب **استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱**، ترجمه جلال دهمشگی و دیگران، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی، ابرار معاصر، تهران: ۱۳۸۰.

بخش اول

بررسی

ملاحظات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

در گفتمان بسط‌محور

پیش‌درآمد

بی‌تردید انقلاب ایران را باید از بزرگترین انقلاب‌های قرن بیستم دانست؛ انقلابی که تحولات ناشی از آن، چهرهٔ تمامی مسایل مهم و تأثیرگذار بر زندگی اجتماعی و سیاسی جامعه را دگرگون ساخته است. این انقلاب صرفاً به دنبال تغییر حکومت و دگرگونی در ساختار قدرت نبود، بلکه در بطن خود تغییرات بنیادین در تمامی حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... را مد نظر داشته است. در واقع تعریفی که در این انقلاب از مفاهیم کلانی نظیر انسان، سیاست، دین، نظام بین‌المللی و بطور کلی جهان‌بینی مطرح می‌شد، خواه ناخواه تمامی حوزه‌های زندگی مردم را تحت تأثیر قرار می‌داد و انگاره‌های ذهنی و اولویت‌های عملی جدیدی را برای انقلابیون به ارمغان می‌آورد.

به طور کلی هر انقلابی پس از پیروزی برای پشت سر نهادن کامل روند طبیعی خود، ناگزیر است از سه مرحله «*تلاش برای استقرار*»، «*تثبیت*» و «*رشد*» عبور نماید؛ انقلاب اسلامی نیز از این جهت مستثنی نیست. ولی با این وجود تفاوت‌های ذاتی این انقلاب با انقلاب‌های دیگر باعث شده است تا تحولات انقلاب اسلامی دارای روندهایی خاص و ویژه‌ای نیز باشد؛ به گونه‌ای که می‌توانیم مرحله «*رشد*» انقلاب را در همان مرحله اول نیز شاهد باشیم. البته ویژگی‌های خاص انقلاب اسلامی در این جا نیز باعث می‌گردد تا تفاوت‌های ماهوی میان «***رشد***» در مرحله اول و «***رشد***» در مراحل بعدی رخ نماید. «*رشد*» در مرحله اول بیشتر دارای بار نرم‌افزاری و با رویکرد بیرونی است ولی «***رشد***» در مراحل بعدی دارای بار سخت‌افزاری و با رویکرد داخلی است.

در بررسی ملاحظات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران نیز باید به مراحل سه‌گانه پیش‌گفته توجه داشت. البته از این دیدگاه نگارنده تلاش دارد تا مراحل سه‌گانه فوق را در سه گفتمان «*بسط‌محور*»، «*حفظ‌محور*» و «*رشدمحور*» مورد لحاظ قرار دهد. از نظر تاریخی دورهٔ

گفتمانی *«بسط‌محور»* که در این بخش به آن پرداخته خواهد شد، از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی شروع شد و تا اواسط سال ۱۳۶۰ به طول انجامید. البته نمی‌توان بطور دقیق از نظر تاریخی خطی میان گفتمان‌های مختلف امنیت ملی کشور ترسیم نمود. اهداف کلانی که در مرحله اول انقلاب طرح می‌گردد در مراحل دوم و سوم نیز جزء آرمان‌های نظام می‌باشد، لیکن میزان اولویت‌دهی به هر کدام از اجزاء این اهداف در برهه‌های مختلف تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. در واقع شرایط عملی و اجبارهای طبیعی در فرآیند انقلاب اسلامی باعث می‌گردد تا در هر برهه برخی از مسایل در رأس قرار گیرند.

در یک تحلیل کلی می‌توان گفت که سیاستهای *«اعلامی»* و *«اعمالی»* انقلابیون در چند سال اول انقلاب، دارای بیشترین قرابت و همخوانی با اندیشه‌های آرمانی و انقلابی مطرح‌شده در فلسفه انقلاب اسلامی بوده است. برای یک ناظر بیرونی حلقه اتصال میان فضای انقلاب پیش از پیروزی و سال‌های اولیه استقرار نظام جمهوری اسلامی حلقه‌ای استوار و مشهود است. در واقع شعارهای مطرح شده و آرمانهای تئوریزه شدهٔ قبلی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز برای مدتی به همان میزان دارای شور و حرارت بود و عمده تلاش انقلابیون بر این اساس بود تا این شعارها و آرمان‌ها هر چه زودتر به مرحلهٔ عمل برسند. تفاوت‌های موجود میان شعارها و آرمان‌ها و نیز عملکرد مسؤولان در سال‌های اولیه انقلاب با وضعیت موجود در گذشته از تمامی سال‌های بعد مشهودتر بود. از این روی ملاحظات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اول به نسبت سال‌های بعد، از بیشترین تفاوت با دوران قبل از پیروزی انقلاب برخوردار است. این دوران اولیه چنان چه با عوامل غیرارادی نظیر جنگ تحمیلی مواجه نمی‌شد می‌توانست برای مدت طولانی‌تری تداوم یابد؛ هر چند که حداقل در سطح شعارهای اعلامی و آرمان‌های کلان نظام، دوران جنگ تحمیلی نیز دارای یک پیوستگی با دوران اولیه پس از پیروزی انقلاب بوده است. منتهی از جهت عملی، اجبارهای ناشی از تهدیدهای مستقیم بیرونی تا حد زیادی، از پی‌گیری فعالانه شعارهای آرمانی مطروحه کاسته بود و عملاً مسأله حفظ کشور و نظام در اولویت قرار گرفت.

در هر حال حداقل می‌توان دو سال اول را برای سیطره کامل گفتمان بسط‌محور در ملاحظات امنیت ملی جمهوری اسلامی مورد نظر قرار داد. اصطلاح *«بسط‌محور»* از دو جهت

باید تعبیر شود؛ از یک سو این اصطلاح بیانگر این مضمون است که در رأس ملاحظات اولیه و حیاتی نظام در سال‌های آغازین، گسترش ارزش‌های اسلامی در تمامی عرصه‌های جامعه قرار دارد. در واقع بسط این ارزش‌ها در زندگی فردی مردم گرفته تا عرصه کلان حکومتداری و سیاست، دلمشغولی اساسی انقلابیون می‌باشد. از سوی دیگر بسط و نضج پیام اصلی انقلاب یعنی لزوم توجه به جایگاه واقعی اسلام در تمامی جهان اسلام نیز به مثابهٔ جزئی از اجزاء امنیت نظام مورد توجه جدی نخبگان انقلاب قرار گرفت.

بسط ارزش‌های اسلامی در شرایطی مورد توجه اصیل انقلابیون بود که جامعهٔ انقلابی ما گرفتار دشواری فراوانی شده بود. طبیعتاً مهمترین معضل، در سطح تحولات مدیریتی و جابه‌جایی در قدرت سیاسی کشور دیده می‌شد. دو سال اول انقلاب به لحاظ تغییرات مداوم در برخی از رسمی‌ترین جایگاه‌های قدرت سیاسی، شباهت بسیار فراوانی با یک سال آخر رژیم گذشته دارد. در چند ماه اول به دلایل کاملاً طبیعی برای یک جامعهٔ انقلابی، دولت موقت *مهندس بازرگان* اداره رسمی امور را در دست گرفت. تضادهای اصولی میان دولت موقت و انقلابیون مذهبی باعث شد تا عمر این دولت به بیش از نُه ماه نینجامد. پس از آن شورای انقلاب رسماً اداره امور سیاسی را برعهده گرفت و کم‌کم، زمینه برای انتخاب رئیس جمهور آماده گردید. در نتیجه یک اشتباه تاکتیکی، انقلابیون مذهبی از گردونه رقابت برای کسب ریاست جمهوری نظام خارج شدند و *بنی‌صدر* به عنوان نخستین ریاست جمهوری اسلامی ایران انتخاب شد. در ابتدا تصویر ارائه‌شده از *بنی‌صدر* در جامعه باعث شد تا وی خارج از جرگهٔ لیبرال‌ها (که در دولت موقت گرد آمده بودند) به نظر برسد. ولی کم‌کم با روشن‌شدن چهره واقعی وی مشخص شد که وی نیز نمی‌تواند با اصول مورد قبول انقلابیون مذهبی کنار بیاید. سرانجام با ناسازگاری شدید *بنی‌صدر* با انقلابیون، این بار برخلاف لیبرال‌های رسمی سابق که بطور مسالمت‌آمیز عرصهٔ قدرت را ترک گفته بودند، وی با بجای گذاشتن بحرانهای عمیق سیاسی و درگیری‌های رنج‌آور در کشور از گردونه قدرت خارج شد.

در فرآیند حاکمیت لیبرال‌ها بر برخی از جایگاه‌های کلان و رسمی کشور، انقلابیون با توجه به شرایط حاکم بر انقلاب و برخی از کاستی‌های موجود، فقط توانستند با اتخاذ یک استراتژی قدم به قدم، وارد عرصهٔ رسمی قدرت سیاسی کشور گردند. در کنار این استراتژی تدریجی،

انقلابیون توانستند با ایجاد و بسط نهادهای جدید در عرصه مدیریتی کشور، کم‌کم جوّ سیاسی کشور را در حیطهٔ قدرت خود قرار دهند. از این طریق بود که با وجود دوری از جایگاه رسمی قدرت نظیر دولت موقت و ریاست جمهوری (بطور کلی قوه مجریه)، کم‌کم ارادهٔ انقلابی خود را بر مسیر تحولات کلان کشور حاکم سازند. به همین دلیل است که با وجود حاکمیت لیبرال‌ها بر قوه مجریه در دو سال اول، اصول و اهداف انقلاب اسلامی (هر چند با اندکی وقفه) چه در سیاست‌های داخلی و چه در سیاستهای خارجی سیطره کامل دارد. از این رو در عرصهٔ ملاحظات امنیت ملی نیز با وجود نظریات کلیشه‌ای و غیرانقلابی لیبرال‌ها، آنچه که به منزله قطب و محور در جریان است دیدگاه‌های انقلابیون می‌باشد؛ هر چند که از نظر کارکردی این دیدگاه‌ها در مرحله تولد قرار داشتند. ملاحظات امنیتی انقلابیون نیز برخاسته از ماهیت انقلاب اسلامی بود؛ ماهیتی که با تفسیر بسیط از ارزش‌های اسلامی معنای حقیقی می‌یافت.

با وجود کوشش انقلابیون در تئوریزه‌کردن اسلام سیاسی، ولی از نظر عملیاتی‌کردن آن در ابتدای کار قرار داشتند. خاص‌بودن انقلاب اسلامی باعث شد تا تمامی مراحل استقرار نظام در سطوح مختلف بر اساس تجربیات کسب شده در فرآیند کار به پیش برود. از این جهت الگوی جدیدی که بتواند انقلابیون را با توجه به شرایط جدید حکومت‌داری یاری رساند، در جهان معاصر وجود نداشت. این ویژگی اساسی باعث می‌شد تا در حوزه مسایل امنیت ملی نیز انتظار سامان یافتن امور شکل نگیرد. بدین خاطر باید میان رفتارهای سیاسی لیبرال‌ها که با توجه به اهداف خاص در عرصهٔ سیاست، برایشان استفاده از الگوهای فراوان موجود، امکان‌پذیر بود از یک طرف، و رفتارهای سیاسی انقلابیون که تنها بر ذات و ماهیت انقلاب اسلامی تکیه داشتند از طرف دیگر، تفاوت قایل شد. در واقع ذات و ماهیت انقلاب اسلامی در یک فضای زمانی کوتاه نمی‌توانست نقش و تأثیر همه‌جانبه خودش را بر مفاهیم و الگوهای سیاسی نشان دهد. لازمهٔ این امر، در پیش گرفتن «سیاست صبر و انتظار» بین «فرزندان انقلاب» و نیز تلاش‌های ممتد آنها برای بازشدن هر چه زودتر کلاف انقلاب بود. تا قبل از این مرحله طبیعتاً نمی‌توان در عرصهٔ عمل انتظار نظام‌مند بودن امور را داشت.

به تبع مسایل کلان جامعه که بر اساس یک استراتژی مکتوب و قانونمند طرح‌ریزی و اجرا نمی‌شد، ملاحظات امنیت ملی نظام نیز عموماً نانوشته و بر حسب پتانسیل‌های ذاتی و

آرمان‌های انقلابی اعلام و اجرا می‌شد. با این وجود این ملاحظات دارای ویژگی‌های منحصر به فرد بود.[1] در واقع انقلاب تعریف و برداشت جدیدی از امنیت ملی را وارد عرصه سیاست‌گذاری نمود. این برداشت نوین، کمتر با پیش‌فرضهای سنتی موجود و نیز تصورات حاکم بر رژیم گذشته سازگاری داشت. شاید شایع‌ترین ویژگی حاکم بر ملاحظات امنیتی نظام، دوری گزیدن از کاربرد اصطلاح *«امنیت ملی»* در میان انقلابیون بود.

به جرأت می‌توان ادعا کرد که در فرهنگ گفتاری و نوشتاری مسؤولان نظام در این دوران حتی یک بار هم سخنی از مفهوم *«امنیت ملی»* برای تعریف و توضیح سیاستهای کلان کشور به میان نیامده است. با بررسی نگارنده در میان کتاب‌ها، مطبوعات و سخنرانی‌های مسؤولان تراز اول انقلاب البته اصطلاح *«امنیت»* با توجه به شرایط بحرانی این دوران فراوان به کار رفته است، ولی ترکیب کلان *«امنیت ملی»* هیچ جایگاهی برای توضیح سیاست و حکومت در نظام انقلابی نداشته است. در عوض امنیت امت و امنیت اسلامی دلمشغولی اولیهٔ انقلابیون بوده است.

جدای از وجه ایجابی تأکید بر امنیت اسلامی (فراملی)، بی‌توجهی به ترکیب *«امنیت ملی»* تا حدود زیادی به ذهنیات منفی رهبران انقلاب از واژه‌های *«ملی»* و *«ملیت»* باز می‌گشت. عملکرد منفی دولت‌های اسلامی در چند دههٔ اخیر و بهره‌برداری استعمارگران از روندهای ملی‌گرایی در جهان اسلام و بطور کلی جهان سوم، باعث بدبینی انقلابیون نسبت به این مفاهیم شده بود. در واقع این احساس وجود داشت که استفاده از شعارهای ناسیونالیستی و ملی‌گرایی جهان عرب و رژیم پهلوی و نیز کشورهایی نظیر ترکیه، ضربات جبران‌ناپذیری را بر پیکرهٔ امت اسلامی وارد ساخته بود. در این میان استعمارگران غربی بیشترین استفاده را از شکاف‌های موجود در جهان اسلام برده بودند و همچنان شکست‌های متوالی مسلمانان متأثر از این عامل بود. در چنین شرایطی انقلاب اسلامی تمامی روندهای موجود استعماری را نفی می‌کرد و به چیزی جز وحدت جهان اسلام نمی‌اندیشید. بنابراین تأکید بر *«ملیت»* حتی تقابل با اسلام را معنی می‌داد. امام خمینی(ره) دقیقاً به همین نکته اشاره می‌کند:

«آنهایی که می‌گویند ما ملیت را می‌خواهیم احیا بکنیم، آنها مقابل اسلام ایستاده‌اند. اسلام آمده است که این حرفهای نامربوط را از بین ببرد. افراد ملی به درد ما نمی‌خورند... معنی ملیت این است که ما ملت را می‌خواهیم و اسلام را نمی‌خواهیم»[2]

رویکرد ناسیونالیستی رژیم پهلوی در خلق حساسیت منفی نسبت به *«ملی‌گرایی»* در نزد انقلابیون از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. به قول شهید *محمدجواد باهنر*:

«دینداران انقلاب اعتقاد داشتند که شاه و غرب در یک برنامه حساب شده سعی داشتند با علَم کردن مسأله ملی‌گرایی و کشف اسطوره‌های ملی گذشته و تحقیقات به اصطلاح فرهنگی از فرهنگ باستان ما و دیگر کشورهای اسلامی در واقع به نوعی آن را در برابر فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی قرار دهند و از این طریق کارآیی و اثرگذاری انقلابی و ضداستعماری اندیشهٔ اسلامی را به کنار نهند. مباحثی نظیر عرب و عجم و ناسیونالیسم ایرانی، زاییده این رویکردها بوده است. این سیاستها در نزد ملتی که با آهنگ عظیم و بسیج همگانی خود توانست بر محور اسلام، طومار رژیم شاهی را در هم بپیچد، جز خاطراتی تلخ از ملی‌گرایی بر جای نگذاشت».[۳]

بنیادهای فکری انقلابیون که نشأت گرفته شده از اسلام بود نیز به شدت تعصبات قومی و نژادی و ناسیونالیستی را نفی می‌کرد.[٤] در اندیشه سیاسی اسلام، تعصبات قومی و قبیله‌ای به هیچ وجه جایگاهی ندارند و انسان‌ها در اساس از هیچ گونه مزیتی نسبت به یکدیگر بهره‌مند نیستند. ضمن این که مرزهای ملیت در جداسازی انسانی از یکدیگر از اعتبار ساقط می‌باشد. برای رهبران انقلاب اسلامی نیز مرزهای ملی چندان اعتباری نداشتند و حتی به صورت موانع جدی در مسیر زندگی یک فرد مسلمان محسوب می‌گردیدند. در این زمینه *شهید بهشتی* به عنوان یکی از معماران اصلی انقلاب اسلامی، ضمن نقد ملی‌گرایی با یک سؤال استفهامی چنین می‌گوید:

«آیا انسان متعالی به اوج رسیده و پر و بال گشوده برای پرواز به سوی ابدیت هستی، می‌تواند خود را در چارچوب ملیت به هر معنی که باشد (همخونی، همزبانی، هم‌فرهنگی) زندانی کند و وحدت حاکمی را به نام وحدت ملی بپذیرد؟»[٥]

به این ترتیب توجه به مسأله امنیت همانند قالب کلان سیاست در جمهوری اسلامی، کاملاً دارای ویژگی‌های ارزشی می‌گردد. در چارچوب ارزش‌های عقیدتی و ایدئولوژیکی که نظام نوپای انقلابی مطرح می‌کرد، تفکرات ملی از وجهه منفی برخوردار بود و به نوعی کسانی که بر طبق این اصل (ملی) شعارها و برنامه‌های خود را تنظیم می‌کردند، از تنفر ارزشی و عقیدتی، در نزد انقلابیون برخوردار می‌شدند. بر اساس این دیدگاه، تز مبارزه گروه‌های ملی (نظیر جبهه

ملی، نهضت آزادی...) نیز از نوعی نقصان برخوردار بود. در واقع این ذهنیت در نزد انقلابیون حاکم بود که انقلاب ملی از نوعی تفکر ناسیونالیستی مایه می‌گیرد و انقلاب اسلامی از تفکر جهانی بر می‌خیزد؛ از این رو از دیدگاه اسلام، نمی‌توان در چارچوب تنگ ملیت محصور ماند و به فراخنای جهان و مردمان سرتاسر زمین نیندیشید. اتخاذ بینش وسیع‌تر در ورای مرزهای ملی، بر اساس اعتقادات دینی، متعالی‌تر، انسانی‌تر و مترقی‌تر جلوه می‌نمود.[٦]

چارچوب‌های ارزشی نه تنها موجب بسط مرزهای امنیت در ورای مرزهای ملی می‌شد، بلکه برای سروسامان بخشیدن به ملاحظات امنیت داخلی نیز مورد نظر قرار می‌گرفت. در واقع ناهمگونی‌های خاص قومی و مذهبی کشور باعث می‌شد تا انقلابیون انگاره‌های ملی را برای وحدت داخلی کافی ندانند. بحران‌های قومی و مذهبی در آغاز استقرار جمهوری اسلامی، رهبران انقلاب را کاملاً از اتخاذ یک رویکرد ملی در سیاستهای داخلی محتاط ساخته بود. وسوسه‌های قومی و ناسیونالیستی که ریشه در جریانات استعماری گذشته داشت، در پرتو شرایط مساعد پس از انقلاب، نظام نوپای اسلامی را دچار معضلات عمیقی ساخته بود. رهبران نظام به این نتیجه رسیده بودند که دست یازیدن به هویت ملی واحد به نام هویت ایرانی نمی‌تواند اقوام مختلف کشور نظیر کُردها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها، اعراب و... را تابع و پیرو سیاست‌های کلان نظام نماید. تنها عاملی که می‌توانست *«برادران»* مختلف اقوام یاد شده را با *«برادران»* فارس‌زبان متحد سازد، عامل اسلام بود. وجه مشترک اقوام مختلف ایرانی، مسلمانی است، بنابراین تلاش بر این بود تا محور وحدت و هویت جوامع گوناگونی ایرانی، ایمان به اسلام باشد. حاصل این امر نه وحدت ملی، بلکه *«وحدت مکتبی»* فرض می‌شد.[٧]

طرد ملیت در ترکیب *«امنیت ملی»* به معنی طرد آن در مفاهیم *«هویت ملی»*، *«منافع ملی»* و *«اهداف ملی»* نیز بود. در عوض تمامی این مفاهیم به شدت دارای بار دینی و ایدئولوژی اسلامی می‌شدند. محیط ایدئولوژیکی که در فرآیند انقلاب اسلامی شکل گرفته بود، تمامی اهداف و آرمان‌های نظام را در خود مستحیل نموده بود. در واقع ملاحظات امنیتی نظام نیز کاملاً در چارچوب مسایل ارزشی و مکتبی معنا می‌یافت. چنین پیش‌فرضی، در تحلیل و بازبینی کلیات امنیت ملی نظام و مسایل مطروحه در این دوره هم لازم و ضروری است و هم تا حد زیادی یک شرط کافی است. هم در وجه ایجابی امنیت و هم در وجه سلبی امنیت،

پیش‌فرض‌های اسلامی و مکتبی ستون‌های اصلی ملاحظات امنیت ملی ج.ا.ا را در دوران حاکمیت گفتمان بسط‌محور تشکیل می‌دهد. البته از جهت آرمانی این پیش‌فرض‌ها برای تمامی دوران جمهوری اسلامی دارای اهمیت می‌باشد. ولی از جهت عملی و شرایطی که بعدها در روند تحولات دامنگیر نظام شد، مسایل و ملاحظات مهم دیگری نیز سیطره خویش را بر گفتمان‌های امنیت ملی نظام حاکم ساختند که هر کدام از این ملاحظات در دوران خویش به بحث در خواهند آمد.

با توجه به کلیات فوق، در این بخش تلاش خواهد شد تا گفتمان بسط‌محور در حوزهٔ امنیت ملی نظام در چهار سطح کلان یادشده در مقدمه این کتاب، به بررسی و تحلیل درآید.

فصل اول

اصول و اهداف امنیت ملی در گفتمان بسط‌محور

مقدمه

به اعتقـاد برخـی از اندیشـمندان رهـایی از فشـارهای فـیزیولوژیکـی و درک نیازهـای امنیتـی بیولوژیکی اولین قدم برای ایجاد دولت، در طول تاریخ بوده است. به عبارت دیگـر، احسـاس ایـن مسأله که انسان‌ها به تنهایی نمی‌توانند تأمین‌کننده امنیت خود باشند و برای حل این مسأله نیـاز بـه سازمان بزرگتری دارند، گامهای ابتدایی برای ایجاد دولت بوده است.[۸] این مرحله کـه اندیشـه‌گـران مختلف از آن به *«حوزه بهداشت»* یا *«ضـرورت آزادی منفـی»* نـام می‌برنـد اولیـن مرحلـه از سـیر جدالی تحول انسانی می‌باشد. *«بهشدگی»* یا *«اصـالت آزادی مثبـت»* دومیـن مرحلـه از ایـن تحـول است. در این مرحله که ضروریات (حوزه بهداشت) حل شده‌اند و پای اصالت‌ها بـه میـان کشـیده می‌شود، شعاع فعالیت دولت ملی ـ مدنی از ضروریات، که فقط در قالب دولت ملی قـابل پیگـیری است، فراتر رفته و به ورای مرزها کشیده می‌شود. این گسترش حـوزه فعـالیت، ضرورتـاً تـوأم بـا استثمار و بهره‌برداری از موقعیت استیلاجویی نیست، بلکه هـدف اصلـی‌اش غنابخشـی بـه محیـط است. در این مرحله استحکام فرهنگی ملی ـ مدنی توأم با انبساط تمدنی ـ جهانی است.[۹]

ترسیم اصول امنیت ملی جمهوری اسـلامی ایـران در دورهٔ اول و فـهم جایگـاه هـر یـک از حوزه‌های فوق، منوط به دقت در مفاهیمی است که با مفهوم امنیت ملی در پیوند است. به واقـع در مبحث اصـول امنیـت ملـی بـاید بـه ترکیب‌هـای مفـهومی *«منـافع ملـی»*، *«اهـداف ملـی»* و

«ارزش‌های ملی» که در مقدمه این کتاب به آنها اشاره شد توجه داشت. بدون شک نمی‌توان مرزهای دقیقی میان این مفاهیم ترسیم کرد. برخی از اندیشه‌گران حتی از مترادف بودن بعضی از این مفاهیم با یکدیگر، سخن گفته‌اند. اصل مشترک و تعیین کننده‌ای که در این مفاهیم به چشم می‌آید، واژهٔ *«ملی»* است. در واقع مرزبندی‌های ملی و تعیین حدود برای معنی‌دار شدن ترکیب‌های یادشده ویژگی اساسی آنها است. جالب است که ملاحظات مطروحه در گفتمان بسط‌محور در همین نقطهٔ اساسی به مخالفت با روندهای موجود می‌پردازد.

پیشتر اشاره شد که جایگاه مفاهیمی نظیر *« ملی»*، *«ملیت»* و *«ملی‌گرایی»*، در اذهان انقلابیون، از مشروعیت چندانی بهره‌مند نبود، از این رو در همین نقطه آغاز باید به این نتیجه کلان برسیم که در دورهٔ اول، ترکیب‌هایی نظیر *«منافع ملی»*، *«اهداف ملی»* و *«ارزش‌های ملی»* حداقل در سطح شکلی و ظاهری مورد قبول واقع نمی‌گردد. البته این به معنای نفی این اصول که برای هر کشوری از اهمیت برخوردار است، نیست؛ کما این که جمهوری اسلامی طبیعتاً همانند سایر کشورها در درون مرزهایی از حاکمیت محصور گشته و سیاستهای اعلامی، به ناچار باید از یک مرکزیت سیاسی صادر گردد. آنچه که جمهوری اسلامی ایران را از دیگر نظام‌های ملی در این دوره مشخص می‌سازد این است که متغیرها و مفاهیمی را که رهبران انقلاب در سطوح مفهومی پیش‌گفته انتخاب می‌کنند و از آن طریق سعی دارند تا ملاحظات خود را در نظام بین‌الملل مشخص سازند، عموماً از وجوه معنوی و نرم‌افزاری برخوردار است. این خصلت را در هر سه سطح *«منافع ملی»*، *«اهداف ملی»* و *«ارزش‌های ملی»* می‌توان مشاهده نمود.

در سطح منافع ملی باید ذکر نمود که در فرهنگ سیاسی انقلاب این مفهوم به ترکیب *«مصالح نظام و مکتب»*، تأویل می‌گردد. در این تأویل نیز، با یک چرخش ایدئولوژیک مواجه هستیم. این تحول باعث می‌گردد تا متغیرهای تشکیل‌دهنده منافع ملی کشور نیز از ویژگی معنوی و مکتبی برخوردار شوند. در یک تقسیم‌بندی از منافع ملی دیدیم که برخی آن را به سه سطح اولیه(حیاتی)، ثانویه و عادی تقسیم می‌نمایند و امنیت ملی به مثابهٔ بخشی از منافع ملی، در سطح منافع اولیه و حیاتی قرار دارد. در تحلیل منافع اولیه و حیاتی نظام در این دوره باید بی‌شک *«اسلامیت نظام»* را محور و قطب این تحلیل تلقی نماییم. برای دفاع از این اصل بود که امام خمینی(ره) حتی قبل از پیروزی نهایی انقلاب و بعدها تا زمان برگزاری همه‌پرسی جهت

انتخاب نوع نظام، تأکید داشتند که فقط *«جمهوری اسلامی»* نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، مورد قبول می‌باشد. در واقع امام خمینی(ره)، اسلام را همچون مجموعه و چارچوب کلانی می‌دانستند که سایر جنبه‌های سیاسی نظام در آن مورد لحاظ قرار می‌گرفت. بنابراین، رسیدن به اسلامیت نظام و حفظ و سپس بسط آن ، مصلحت و منفعت همه‌جانبه‌ای بود که در این دوران به آن نگریسته می‌شد.

در سطح *«اهداف ملی»* نیز دقیقاً همین بحث صادق است. در اینجا نیز *«اهداف ملی»* به *«آرمان‌های نظام»*، قابل تأویل است. بی‌تردید آرمان اولیه و حیاتی تمامی رهبران انقلاب، رسیدن به حاکمیت اسلامی و تثبیت پایه‌های آن بود. جالب است که با رجوع به تقسیم‌بندی *هالستی* از اهداف ملی، مشخص می‌گردد که اصل یادشده را نمی‌توان در هیچ کدام از موارد پنجگانه‌ای که ایشان در ذیل اهداف اصلی و حیاتی ذکر می‌کنند جای داد. البته حفظ استقلال کشور جزء اهداف اولیه و حیاتی نظام بود، ولی یقیناً بعد از مسأله *«حاکمیت اسلامی»* قرار داشت. در سطح *«ارزش‌های ملی»* نیز این مفهوم به *«ارزش‌های مکتبی»* تأویل می‌گردید. در این جا نیز تمامی تلاش انقلابیون بر این است تا ارزش‌های معنوی و مکتبی جایگزین ارزش‌های مادی گذشته گردد و «عقیده» و «ایمان» و «تعهد» در سرلوحهٔ برنامه‌های نظام قرار گیرد.

حال با این توضیح بهتر می‌توان به آزمون نظریه مطرح شده در ابتدای این بحث پرداخت. در آن نظریه، مشخص شده بود که دو مرحله‌ای که معمولاً در فرآیند ایجاد دولت و سپس بسط آن مد نظر انسانها می‌باشد عبارتند از: ۱. *«حوزه بهداشت»* یا *«ضرورت آزادی منفی»* ۲. *«حوزه بهشدگی»* یا *«اصالت آزادی مثبت»*. در مرحله اول، دغدغه اصلی انسان تأمین امنیت می‌باشد و به این خاطر دست به ایجاد دولت می‌زند و در مرحله دوم، حوزه ضروریات حل شده است و پای اصالت‌ها به میان کشیده می‌شود. در این جا است که شعاع فعالیت دولت ـ ملت‌ها به ورای مرزها کشیده می‌شود. با توضیح مفاهیم چندگانه فوق، کاملاً مشخص می‌گردد که منافع و اهدافی را که انقلاب مطرح کرده است از حوزه ضروریات یک جامعه یا حوزه بهداشت آن گذشته و در زمرهٔ اصالت‌های جامعه قابل پی‌گیری است.

در نظریه فوق مسأله *«امنیت»* در زمرهٔ ضروریات اولیه قرار دارد و در مرحله عالی‌تر موضوعی حل‌شده و لذا دست دوم به حساب می‌آید. به جای آن مسایل دیگری مدنظر قرار

می‌گیرد. در این جا دورهٔ گفتمانی بسط‌محور با نوعی *«دوگانگی»* و *«تردید»* نسبت به *«امنیت ملی»* روبه‌رو می‌گردد؛ چرا که از یک سو به مثابهٔ دوره‌ای که هنوز پایه‌های اولیه آن شکل نیافته و هر لحظه ممکن است دیوارهای لرزان و ناامن آن فرو بپاشند، باید موضوع امنیت را هدف اولیه خود قرار دهد و از این رو باید به حوزه بهداشت متمرکز گردد، ولی از سوی دیگر این دوره به جهت ماهیت ذاتی انقلاب و نیز خصلت‌های ویژهٔ *«انقلاب اسلامی»* به شدت به دنبال *«اصالت‌ها»* است. تمرکز نظام به *«اصالت‌ها»* آن چنان است که هر تحلیل‌گری در ابتدا تصور می‌کند که نظام، موضوع امنیت (در داخل و یا در سطح ساختاری و مفهومی) خویش را به طور کامل حل نموده است و به همین خاطر با خیال آسوده به ورای آن توجه می‌کند. اما این بحث فقط برای تحلیل اولیه مناسب است. اگر به این نکته توجه نماییم که پیش‌فرض امنیتی رهبران انقلاب در این دوره با پیش فرض امنیتی متداول در فرهنگ‌های سیاسی موجود متفاوت است ،تصور دوگانگی یاد شده تصحیح خواهد شد. پیش فرض اولیه و اساسی در این نهفته بود، که «اصل اسلام» تمام هدف انقلاب به شمار می‌رفت؛ به قولی، امام خمینی(ره) (و یا شاید رهبران انقلاب)، «ایران را برای اسلام می‌خواستند.»[۱۰]

در این میان پرواضح است که اهداف اولیه امنیت ملی نظام نیز باید بر اساس این اصل تنظیم گردد. و روشن است که در گفتمان بسط‌محور، اهداف امنیت ملی نظام، هم ریشه در ضروریت‌های جامعه دارند و هم به دلیل ماهیت ارزشی و معنوی اسلام، اصالت‌های جامعه را مد نظر قرار می‌دهند. با توجه به این دیدگاه اسلامی، حتی اهدافی که در تقسیم‌بندی عادی جزء اهداف خالص ملی فرض می‌گردند، در این جا دارای بعد ارزشی و معنوی می‌گردند. برای مثال مفهومی چون استقلال و تمامیت ارضی همواره یکی از بدیهی‌ترین اهداف امنیت ملی کشورها به شمار می‌رود، ولی در جمهوری اسلامی، همین هدف به ظاهر ملی، کاملاً رنگ و بوی ارزشی و مکتبی می‌گیرد. در واقع آرمان‌هایی که مکتب و ارزش‌های عالی نظام در نظر دارند، در مسأله استقلال کشور، باید به توجه درآید. همچنین اهدافی نظیر رفاه اقتصادی، عدالت اجتماعی،... کاملاً در محور مکتب مورد بحث قرار می‌گیرند.

معمولاً هدف‌های امنیت ملی را بر حسب اهمیت آنها گروه‌بندی می‌کنند. بر این مبنا، هدف‌های امنیت ملی به چهار دسته زیر تقسیم می‌شود:[۱۱]

۱. هدف‌هایی که با موجودیت یک کشور و منابع و نظام ارزشی و اعتقادی آن کشور ارتباط دارد.
۲. هدف‌هایی که با فراهم کردن زمینه مساعد برای تأمین نیازهای کشور از حیث مواد اولیه و کالا و تکنولوژی مرتبط است.
۳. هدف‌هایی که به دنبال کسب وجههٔ بین‌المللی و پشتیبانی خارجی است.
٤. هدف‌هایی که متوجه برابر نگهداشتن موقعیت کشور با کشورهای دیگر است.

در ذیل این چهار مورد می‌توان این عناصر را طی چهار هدف مشخص دسته‌بندی نمود:
۱. حفظ استقلال و تمامیت ارضی
۲. تحقق رفاه مردم و ثبات سیاسی کشور
۳. حفظ و اشاعه ارزشهای ملی و اعتقادی
٤. فراهم کردن امکان فراغت خاطر نسبت به تهدیدهای احتمالی

با قبول این تقسیم‌بندی از اهداف امنیت ملی کشورها، جایگاه اهداف امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در دوره گفتمانی بسط‌محور چگونه تعریف می‌گردد؟ در واقع می‌توان این سؤال را مطرح کرد که در شرایط ویژه دوران آغازین پس از پیروزی انقلاب، کدامیک از اهداف امنیت ملی کشور در رأس قرار داشته است؟ پاسخ اولیه و اساسی به این سؤال، در ماهیت و ذات انقلاب نهفته است. هیچ نظامی نمی‌تواند خارج از عصاره‌های ذاتی خود عمل نماید؛ جمهوری اسلامی نیز در این دوران مستثنی نبوده است. حقیقت این است که انقلاب اسلامی به قول *کلر بریر*، انقلابی «با نام خدا»[۱۲] بود. به تعبیر *هاشمی رفسنجانی* در آن زمان «انقلاب ما انقلابی اصیل است که ریشه در آسمان دارد، به جای زمین و مایه از قرآن می‌گیرد به جای هر فکر و ایده...»[۱۳] *فرد هالیدی* نیز گفته بود، انقلاب اسلامی ایران نخستین انقلاب در تاریخ جدید (پس از انقلاب کبیر فرانسه) می‌باشد که ایدئولوژی حاکم، شکل سازمان، اعضای رهبری کننده و هدف‌های اعلام شدهٔ آن، هم در ظاهر و هم در باطن مذهبی بوده است.[۱٤]

حاکمیت ویژگی معنوی و مکتبی بر ماهیت انقلاب اسلامی، اولین تأثیرات خود را طبیعتاً بر فرزند بلافصل آن یعنی جمهوری اسلامی گذاشته است. برای انقلابیون در سال‌های اول انقلاب، هر چیز در دوری و یا نزدیکی از ایدئولوژی اسلامی، مورد ارزش‌گذاری قرار

می‌گرفت. هر مسأله‌ای که با محور «مکتب» موافق بود، خود به خود جذب و بسط می‌یافت و چنان چه با این محور فاصله پیدا می‌کرد، خودبخود طرد می‌گشت. خط و خطوط سیاسی از این طریق مورد سنجش قرار می‌گرفتند و «خودی» و «دیگری» در یک مقایسه اولیه و ساده، از همدیگر شناخته می‌شدند. البته در سال‌های گذار اولیه، به دلایل مختلف، همچنان «دیگران» نیز امکان ورود در عرصه‌های مختلف را داشتند، ولی کم‌کم به دلیل عدم جذب آنها در روند تکاملی قدرت «مکتب‌گرایان»، از صحنه سیاسی رانده شدند. با وجود جریان داشتن نقش بازیگران غیرمکتبی در صحنه‌های سیاسی، روندهای غالب ذهنی بر حاکمیت سیاسی کشور، در حیطهٔ اقتدار «مکتبی‌ها» قرار داشت. مکتبی‌ها همان عاملان و وارثان اصلی انقلاب اسلامی بودند.

در شرایطی که انقلاب کاملاً بازتاب خواسته‌های مذهبی اکثریت مردم بود، اهداف کلان کشور نیز نمی‌توانست چیزی غیر از آن باشد. اهداف امنیت ملی جمهوری اسلامی نیز نماینده کامل هدف‌های کلان کشور بود. ماهیت مذهبی نظام نوپا ایجاب می‌کرد که چندان در قید و بند هدف‌هایی که به نوعی در نگاه اول، مرزهای ملی را مد نظر داشت، گرفتار نگردد؛ این اهداف در عین اهمیت، محوریت نداشتند. محوریت با «بسط ارزش‌های اسلامی» به معنای کامل کلمه بود. در گرداگرد این هدف اصلی، سایر اهداف ملی نیز رنگ و بوی معنوی و مکتبی پیدا می‌کرد. از سوی دیگر ذات اسلامی نظام انقلابی باعث می‌گردید تا بسط ارزش‌های اسلامی، فقط در حریم مرزهای ملی محصور نماند، بلکه تلاش برای نضج آن در ورای مرزهای ملی نیز مورد نظر اساسی باشد. توجه انقلاب به اصالت‌های جامعه باعث شده بود تا اهداف فراملی بخش اعظمی از هدف‌های امنیت ملی را شامل گردد. این اهداف، تا حدود زیادی اهداف و منافع ملی را تحت شعاع منافع جهانی یا منطقه‌ای نظام قرار داده بود.

ویژگی برون‌نگری در اهداف امنیت ملی کشور در این دوره باعث می‌گردد تا با کاربست مفهوم «امنیت ملی» دچار مشکل گردیم. به همین دلیل در ادامه بحث برای دقت بیشتر ناگزیریم تا با توجه به اهداف کلان امنیتی کشور که از یک سو تماماً از مذهب و مکتب سیراب می‌گردند و از سوی دیگر بعد فراملی برخی از آنها از برجستگی خاصی برخوردار است، مفهوم «امنیت نظام» را برای دورهٔ گفتمانی بسط‌محور، به کار بندیم. از این طریق می‌توانیم هم روندهای جاری امنیتی موجود در درون تحولات چند سال اول را مورد لحاظ قرار دهیم و هم

نوع بینش ایدئولوژیک حاکم بر فضای سیاسی کشور را نشان دهیم. این بینش از یک طرف به فضای درونی کشور و لزوم تحقق انقلاب ایدئولوژیک در آن، نظر دارد و از طرف دیگر روندهای حاکم غیرمذهبی در منطقه و کشورهای مسلمان و نیز «نظام استکباری بین‌المللی» را به چالش فرا می‌خواند و از طریق الگوی اسلامی، بدیلی برای آنها به دست می‌دهد.

با توجه به آن چه گفته شد، می‌توان اهداف امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را در دورهٔ گفتمانی بسط‌محور بر حسب اولویت، در محورهای زیر بررسی کرد:

الف) استقرار حاکمیت سیاسی اسلام و بسط ارزش‌های اسلامی

ب) حفظ استقلال نظام

ج) اصلاح محیط بیرونی و بسط انقلاب اسلامی

الف) استقرار حاکمیت سیاسی اسلام و بسط ارزش‌های اسلامی

برقراری حاکمیت سیاسی اسلام آرزوی دیرینه نخبگان شیعه در طول تاریخ بوده است. ولی نظام‌های استبدادی موجود در تاریخ گذشته اسلامی مانعی اساسی در بروز و ظهور آن بوده‌اند. با این حال، حکومت‌های چیره بر سرزمین‌های اسلامی، نمی‌توانستند مستقیماً خودشان را از هویت اسلامی جدا سازند. در دوران جدید و با مطرح شدن تسلط همه جانبه تمدن غرب بر سراسر دنیا و از جمله جهان اسلام، کم‌کم جرأت و جسارت حاکمان سرزمین‌های اسلامی برای ردّ پیراهن هویت اسلامی از حکومت‌های خویش بیشتر شد تا جایی که در نقاط مختلف عملاً اندیشه سکولاریسم غربی بر نهادهای سیاسی ملل مسلمان سیطره پیدا کرد.

در پی جنگ اول جهانی و با شکست عثمانی این مسأله در میان ملل عرب‌زبان و ترکیه، رخ نمود و در ایران نیز با شکست مشروطیت و بر پایی استبدادی نوین در ایران از طریق نظام پهلوی، روند حاکمیت سکولاریسم آغاز شد. سکولاریسم در غرب به جهت آنکه از درون تمدن تاریخی و اندیشه‌ای خود غرب برخاسته بود، با پشت‌سرگذاشتن تنش‌های سیاسی و اجتماعی در سال‌های اولیه، به تدریج جزء ذات آن شده و از این رو جوامع مختلف غربی مشکل چندانی در کنار آمدن با آموزه‌های جدید نداشتند. نهادهای مذهبی نیز کم‌کم با خواست مردم کنار آمده بودند، به گونه‌ای که حداقل از انقلاب فرانسه به این سوی، اختلاف چندانی

میان نهاد سیاست و مذهب برای تصلب سیاسی در جوامع غربی پیش نیامده است. اما در ایران (و جهان اسلام به طور کلی) قضیه به گونه‌ای دیگر بود.

در این جا ماهیت سیاسی و اجتماعی مذهب موجود یعنی اسلام به کلی با آن چه که در غرب و فضای کلیسا حاکم بود متفاوت می‌نمود. در غرب کلیساها بدون آن که پشتوانه محکمی از هویت سیاسی در درون مذهب خود داشته باشند، سیاست را برای چندین قرن فراچنگ خود داشتند؛ از این رو با زیر سؤال رفتن بنیادهای سیاسی مذهب مسیحیت در غرب، به راحتی مراحل انفصال کلیسا از سیاست نیز عملی گشت. ولی ماهیت سیاسی و اجتماعی اسلام به هیچ وجه قابل مقایسه با مسیحیت غربی نمی‌باشد. در واقع بنابر دیدگاه نظریه‌پردازان اسلامی، دین اسلام مجموعهٔ کاملی است که در تمامی اعصار داعیه هدایت جوامع بشری را دارد. چرا که سیاست بخشی جدایی ناپذیر از ذات این دین، محسوب می‌گردد؛ از این رو در شرایطی که هویت اسلامی در جوامع مسلمین فراگیر است چگونه الگوهای متضاد وارداتی می‌تواند به صورت طبیعی و آرام، سیطره خود را بر این جوامع عملی سازد. تجربیات نقاط مختلف جهان اسلام نشان داده است که در هیچ یک از کشورهای اسلامی، سکولاریسم نتوانسته است جزء ذات آن جوامع گردد. در شرایط طبیعی همهٔ این جوامع با ورود اندیشه‌های سکولاریسم، دچار ناآرامی و بحران گشته‌اند، به گونه‌ای که فقط با ابزار قدرت نظامی و از طریق اعمال روش‌های استبدادی، این اندیشه‌ها، در برخی از رژیم‌ها حاکمیت یافته‌اند. ضمن این که در خود این رژیم‌ها، قاعده اصلی جامعه هنوز دچار بحران هویت و سردرگمی است.

در هر حال در ایران نیز، خاندان *پهلوی* چاره‌ای جز اعمال روش‌های دیکتاتوری برای حاکمیت سکولاریسم نداشتند. *رضاشاه* مستقیماً و با بهره‌گرفتن از سرنیزه و زور، به جنگ با هویت اسلامی مردم رفت. *محمدرضا پهلوی* نیز با اندکی خویشتنداری و بهره‌گیری از عنصر سیاست و نیز ابزارهای پلیسی و سرکوب، اهداف خود را در براندازی اسلام پی گرفت. در چنین شرایطی سکولاریسم دیگر در جدایی دین از سیاست جلوه نمی‌یافت بلکه فقط ضدیت و حذف کامل دین را در اذهان متبادر می‌ساخت. تغییر تاریخ هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی، تمجید بی‌پایان از ایران باستان، بر پایی جشن‌های تخت‌جمشید به پاس نکوداشت شاهان ایران

قبل از اسلام، برپایی جشن‌های هنر شیراز که مستقیماً در انظار عموم به جنگ با هویت اسلامی مردم رفته بودند، همگی جلوه‌هایی از سیاست براندازی اسلام به شمار می‌رفتند.

هدف اساسی این انقلاب نیز چیزی جز بازگشت به هویت واقعی اسلام نبوده است؛ از این رو جمهوری اسلامی می‌بایست در درجه اول مجری خواسته‌های اساسی انقلاب اسلامی باشد. می‌توان گفت این خواست‌ها برآمده از تمامی آمال و آرزوهایی بوده است که شیعیان از زمان رحلت پیامبر اکرم(ص) تا به حال داشته‌اند و می‌بایست نابسامانی‌های گذشته، جبران گردند. بصورت طبیعی برای یک دولت انقلابی عملی ساختن آرمان‌هایی که در طول انقلاب مطرح می‌شود از دغدغه‌های اساسی است. برای نظام نوپای جمهوری اسلامی نیز در درجه اول، تحقق اساسی‌ترین شعارهای انقلاب اسلامی اهمیت داشته است. در واقع می‌توان گفت استقرار حاکمیت اسلامی و اجرای اصول و احکام اسلام در عرصهٔ سیاست، اولویت اول رهبران انقلاب بوده است. یعنی مسأله‌ای که برای آن انقلاب صورت گرفته بود و تا مرحله تثبیت آن مشغله امنیتی تمامی رهبران نظام بوده است. طبیعی است که نظام نوپای انقلابی نمی‌توانست بلافاصله پس از انقلاب، تمامی اصول مترتب بر یک نظام اسلامی را در مدت کوتاه عملی سازد. با وجود ممکن نبودن چنین امری، رهبران نظام، در فرآیند یکی دو سال اول انقلاب، همواره کوشیده‌اند تا با روش‌های گوناگون به مرحله تثبیت حاکمیت اسلامی برسند. می‌توان این تلاش‌ها را در چند عرصه زیر بررسی نمود:

۱. زدودن شبهه جدایی دین از سیاست

نخستین مسأله‌ای که در تمامی طول نهضت و نیز سال‌های پس از انقلاب مدّ نظر رهبران انقلاب قرار داشت، زدودن شبهه جدایی میان دین و سیاست از اذهان بود. تلاش‌های روشنفکران غیرمذهبی و رژیم‌های وابسته در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی که در طول سدهٔ اخیر انجام گرفته باعث شده بود تا اندیشه جدایی دین از سیاست، در تاریخ تحولات جدید ایران و در عرصهٔ سیاست و حکومت غالب گردد. البته در طول این مدت شاهد مبارزات پراکنده‌ای علیه این روند از سوی نهضت‌های اسلامی بوده‌ایم. نهضت تنباکو، تلاش‌های شهید مدرس، تلاش‌های فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی و...، از تصلب صددرصد اندیشه‌های

سکولاریستی بر فرهنگ و سیاست کشور کاسته بود، ولی بدلیل در پیش نگرفتن یک سیاست مستمر و در عین حال جامع که بتواند حکومت آینده اسلامی را طراحی نماید، این نهضت‌ها توفیق چندانی نیافتند؛ البته شرایط سیاسی و اجتماعی موجود در زمان این نهضت‌ها مانعی اساسی بوده‌اند. اما نهضت امام خمینی(ره) این ویژگی یگانه را در خود داشت که از طرق اندیشه‌ای، استبداد موجود را خلع سلاح نماید.

امام خمینی(ره) با طراحی حکومت آینده اسلامی و رد فرضیه جدایی دین از سیاست به صورت تئوریک مشروعیت سیاسی و دینی رژیم پهلوی را به زیر سؤال برده بود. مثلث شاه، روشنفکران (اعم از احزاب چپ و غیرمذهبی ...) و استعمار، در طول نیم قرن گذشته توانسته بود از طریق ارتجاعی‌خواندن روش‌های دینی در سیاست، به صورت عملی دایرهٔ سیاست را بر روی مذهبیون ببندد. اما این مثلث در محیطی قصد استمرار داشت که آن محیط در ذات خود هویت دیگری را می‌طلبید. در هر حال تلاش‌های نظری امام خمینی(ره) و سایر رهبران انقلاب برای ترویج بعد سیاسی اسلام، نهایتاً بیداری ملت را در پی داشت و انقلاب اسلامی نتیجهٔ آن بود. با از میان رفتن دو ضلع از مثلث فوق، مثلث روشنفکران (احزاب چپ و ملی و یا غیرمذهبی) که خط خود را در برابر خط حزب‌الله تعریف می‌کرد، در دوران جدید با اقتدار بیشتری وارد صحنه بازی شده بود. برخی از این احزاب به دلیل سابقه مبارزاتی خود، می‌توانستند بر افکار عمومی نیز تأثیرگذاری نمایند. تقریباً تمامی این احزاب و گروه‌ها از استراتژی امام خمینی(ره) و رهبران انقلاب در پیوند میان اسلام و سیاست ناراضی بودند. چپ‌ها ماهیتاً نمی‌توانستند نقشی را برای مذهب در سیاست در نظر بگیرند. ملی - مذهبی‌ها نیز در خوشبینانه‌ترین مواضع، جایگاه اندکی برای دین در عرصهٔ سیاست قائل بودند.

تفوق در چنین فضای رقابت‌آمیزی که می‌توانست بر آینده انقلاب و ماهیت نظام تأثیر عمیقی بگذارد برای انقلابیون امری ضروری بود. برای این منظور رهبران انقلاب چاره‌ای جز تداوم تلاش گذشته خود در زمینه همه‌جانبه خواندن اسلام نداشتند. مخصوصاً جایگاه امام خمینی(ره) از برجستگی خاصی برخوردار بود. ایشان در همین زمینه مطرح می‌کنند که: «اسلام مکتب تحرک است و قرآن کریم کتاب تحرک؛ تحرک از طبیعت به غیب، تحرک از ماهیت به معنویت، تحرک در راه عدالت و تحرک در برقراری حکومت عدل.»[15] ایشان بر این نکته پای می‌فشردند که لازمه

تشکیل حکومت اسلامی، طرد اندیشه جدایی دین از سیاست است. اصطلاح «آخوندهای درباری» نیز تا حدودی برای رد این اندیشه به کار می‌رفت. به نظر ایشان این افراد با توجیهات خود همواره تلاش داشته‌اند تا دین را از سیاست جدا فرض نمایند. امام خمینی(ره) گفتار و رفتار این گروه را با ذکر شواهدی از عملکرد پیامبراکرم (ص) و ائمه اطهار (ع)، در برابر اسلام قرار می‌داد: «در صدر اسلام از زمان رسول خدا تا آن وقتی که انحراف در کار نبود، سیاست و دیانت توأم بودند...». ایشان دلیل اصلی مشکلات مسلمانان را نیز در این نکته می‌دانستند که «به آنها تزریق کرده‌اند، تبلیغ کرده‌اند که روحانیون باید بروند کنج مدرسه‌ها و مسجدها...».[۱۶]

۲. حفظ ماهیت اسلامی انقلاب و نظام

مسأله دیگری که در رأس اهداف انقلابیون حتی از قبل از انقلاب قرار داشت حفظ ماهیت اسلامی انقلاب و نظام بود. انقلاب در شرایطی به وقوع پیوسته بود که گروه‌های بسیاری خود را وارثان آن می‌دانستند. در سال‌های طولانی استبداد پهلوی، تحت تاثیر شرایط درونی و بین‌المللی، احزاب و گروه‌های مختلفی پیدا شده بودند که مورد غضب و طرد رژیم قرار داشتند. این گروه‌ها هر کدام اهداف و روش‌های خاصی را در مبارزه با رژیم پهلوی در سر می‌پروراندند. ماهیت سیاسی آنها بسیار مختلف و دارای گرایش‌های متفاوتی نیز بودند. برای مثال جبهه ملی و طرفدارانش، خویشتن را وارثان مصدق می‌دانستند و خواهان اجرای قانون اساسی مشروطیت بودند؛ نهضت آزادی با انشعاب از جبهه ملی مسأله برقراری دموکراسی دینی را محور تلاش‌های خود قرار داده بود. گروه‌های چپ (از مجاهدین خلق گرفته تا فداییان خلق) با اتخاذ آراء مارکسیستی و شبه مارکسیستی، کم‌کم از دهه ۵۰ علناً به جنگ مسلحانه با رژیم برآمدند که حاصلی جز پاکسازی شدن از صحنه سیاست و محرومیت‌های گوناگون نداشته است. در سال پایانی سلطنت شاه این گروه‌ها مجدداً با فراهم شدن شرایط سیاسی وارد عرصه بازیگری شدند و هر کدام تلاش داشتند تا در درون حرکت انقلابی مردم، خودشان را نیز مطرح سازند. با پیروزی انقلاب تمام این گروه‌ها با آزادی کامل وارد عرصه شدند و هر کدام منتظر رسیدن به عرصهٔ قدرت بودند. مطمئناً رسیدن به این مقصود تنها در سایه تفسیر خودخواهانه از متن حرکت انقلابی مردم عملی می‌شد. به همین خاطر است که این گروه‌ها هر

کدام تحلیل خاصی از انقلاب مطرح می‌ساختند. وزن اسلامی انقلاب آن قدر نمایان بود که بیشتر این گروه‌ها با اتخاذ روش‌هایی که منجر به تحریف انقلاب می‌شد سعی داشتند تا نظر خود را اعلام نمایند. بدین خاطر جلوگیری از این تحریف‌ها و حفظ ماهیت اسلامی انقلاب، یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های انقلابیون بوده است.

مسأله تحریف هویت اسلامی انقلاب از همان روزهای اول بعد از پیروزی، توجه انقلابیون را به خود جلب کرده بود. در این زمینه *شهید باهنر* بر این نظر است که:

«ما باید به مسأله‌ای که مسأله روز ماست جداً متوجه باشیم و روی آن بایستیم و آن اینکه هویت اسلامی انقلاب فراموش نشود. ما باید در برابر توطئه‌هایی که کمین انقلاب ما نشسته هوشیار باشیم و راههای انحرافی را مسدود نماییم.»[۱۷]

انقلابیون متوجه بودند که تردید در اسلامی بودن انقلاب، به دنبال خود تردید در اسلامی‌بودن جمهوری اسلامی را نیز در پی خواهد آورد. در ذیل این قضیه تمام نهادها و ادارات و به طور کلی مظاهر زندگی فردی و اجتماعی نظام نیز تحت تأثیر قرار می‌گرفت. در واقع با اثبات فرض اول، ثمرات انقلاب نیز لازم نبود اسلامی تلقی گردد. مخصوصاً گروه‌های چپ بلافاصله پس از انقلاب با بهره‌گیری از عنصر سازماندهی خویش، در مقالات و تفاسیر سیاسی خود و نیز تظاهرات و اجتماعاتی که ترتیب می‌دادند بر القای این مطلب پای می‌فشردند که تمام کسانی که در انقلاب شرکت داشته‌اند، اسلامی نبوده‌اند. آنها ضمن رد انحصار اسلام، مباحثی نظیر قیام مردم ایران، قیام ملی، حرکت دموکراتیک،... را برای انقلاب مطرح می‌کردند. آنها ادعا می‌کردند که باید صرفاً بر اساس منافع ملت عمل نماییم. این منافع حتی می‌تواند منهای جنبه اسلامی بودن، تأمین گردد. از این رو، هر اسم و هر قانون و برنامه‌ای که بتواند به گونه‌ای منافع مردم را تأمین کند، می‌تواند وارث این انقلاب به شمار رود.

در واکنش به چنین روندهایی، انقلابیون تلاش بسیار داشتند تا با استفاده از قدرت مردمی خود، از ماهیت اسلامی انقلاب دفاع نمایند. آنها عامل اسلام را رمز پیروزی نهضت می‌دانستند، بنابراین رمز بقای آن را نیز در همین عامل جستجو می‌کردند. از این رو اعتقاد داشتند که نظام برآمده از انقلاب اسلامی، می‌باید اسلامی باشد. به قول *شهید باهنر* کاملاً باید «در رگ و پوست نظام ما اسلام باشد.»[۱۸]

دغدغه لزوم دقت در شکل ایجاد حکومت اسلامی برخاسته از مسأله فوق بود. همان گونه که پیشتر نیز گفته شد، تأکید جدی بر بعد سیاسی اسلام در نزد امام و سایر رهبران انقلاب بسیار مهم بود. این مسأله مقدمه‌ای برای ایجاد حکومت اسلامی به شمار می‌رفت. از همان روزهای اول پس از پیروزی، امام خمینی(ره) بر این نظر بودند که: «اسلام یک سیاست است اسلام یک رژیم است، یک رژیم سیاسی است... اسلام از هیچ چیز غافل نیست.»[19] تأکید بر بعد سیاسی اسلام همراه با دفاع از ماهیت اسلامی انقلاب، زمینه را برای پیروزی قاطع‌تر حکومت اسلامی فراهم آورد. البته تا رسیدن به مرحله نهایی شدن، همچنان اذهان مذهبی مردم و رهبران انقلاب نگران آینده حکومت بود. در چند ماه فاصله میان پیروزی انقلاب تا رسمی شدن نوع حکومت که در دهم و یازدهم فروردین ماه ۱۳۵۸ مشخص شد، می‌توان تأکیدات تبلیغی امام خمینی(ره) را برای نوع حکومت، از تقریباً تمامی سخنرانی‌ها و پیام‌ها دریافت نمود. ایشان در این برهه حساس تلاش داشتند تا اذهان مردم را به تنها شکل قابل قبول حکومت اسلامی یعنی «جمهوری اسلامی» متوجه سازند. ایشان می گفتند:

«ما تا آخر نفس ایستاده‌ایم. از ملت می‌خواهم که این نهضت را نگه دارند تا تأسیس حکومت عدل اسلامی، از آن وقت تا حالا می‌گفتید تا مرگ این کذا [شاه] نهضت ادامه دارد. حالا باید بگویید تا اقامهٔ حکومت اسلامی نهضت ادامه دارد. آنکه ملت ما می‌خواهد جمهوری اسلامی است نه جمهوری فقط. نه جمهوری دموکراتیک، نه جمهوری دموکراتیک اسلامی؛ جمهوری اسلامی...» ایشان در ادامه همین سخنرانی می‌گویند «آنچه که من از شما ملت ایران می‌خواهم این است که بیدار باشید، خون عزیزان خودتان را هدر ندهید. کلمهٔ «دمکراتیک» را از آن نترسید؛ یا حذفش را نترسید. این فرم غربی است؛ ما فرمهای غربی را نمی‌پذیریم، ما تمدن غرب را قبول داریم لکن مفاسدش را نمی‌پذیریم...»[20]

در مفهوم «جمهوری اسلامی»، انقلابیون توانستند اولاً معیار اساسی مقبولیت نوع نظام را بر اساس خواست مردم تفسیر نمایند و ثانیاً ماهیت اسلامی خواست‌های مردم را به مثابهٔ پایه‌های تئوریک و هدف اساسی انقلاب و نظام به پیش ببرند. به این طریق بود که دو پایه اساسی «مردم» و «اسلام» به مثابه پایه‌های نظام جمهوری اسلامی مد نظر قرار گرفت.

مردم از یک سو، منبع اجرایی سیاست‌های اسلامی بودند و از سوی دیگر قدرتی اساسی در پیروزی و تداوم انقلاب به شمار می‌رفتند. در قانون اساسی کشور نیز این اصل به خوبی مورد

لحاظ قرار گرفت. مردم ضمن تعیین نوع رژیم سیاسی در صحنه‌های مختلف نیز مستقیماً حضور خود را نشان می‌دهند که اوج آن بر اساس اصل پنجاه و نهم قانون اساسی، شرکت در همه پرسی برای مسایل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی،... نظام می‌باشد. عالیترین مقام رسمی نظام یعنی رهبر نیز باید برگزیده اکثریت ملت باشد. اما پایه مهمتر و پرمحتواتر نظام، وجه اسلامی آن است که به خوبی مد نظر انقلابیون بود؛ به گونه‌ای که عصاره قانون اساسی از آن اخذ گردیده است. اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌گوید:

«کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر به عهده فقهاء شورای نگهبان است.»

اما تأکید بر «جمهوری اسلامی» و یا «حکومت اسلامی» برای تثبیت اهداف اسلامی نظام و چارچوب‌های امنیتی نظام، در نزد انقلابیون کافی نبود. باید شکل سیاسی آن نیز دقیقاً مشخص می‌شد. برخی ازگروه‌های سیاسی نظیر نهضت آزادی در ابتدای کار تمایل شدیدی مبنی بر لحاظ‌نمودن واژه دموکراتیک در ترکیب جمهوری اسلامی داشتند، ولی با شکست‌خوردن در این زمینه از جهت عملی امیدوار بودند که بتوانند اندیشه‌های خود را در قانون اساسی بگنجانند. در این جا نیز انقلابیون کوشیدند تا جایی را برای نفوذ آراء غیراسلامی باز نگذارند. طرح اندیشه ولایت فقیه و گنجاندن آن در قانون اساسی دغدغه اساسی انقلابیون بود و نهایتاً هم توانستند آن را در قانون اساسی وارد سازند. ولایت فقیه مشخصاً از امنیت وجه اسلامی نظام حفاظت می‌کند. در واقع رهبر یا ولی فقیه «کسی است که به صحت و انطباق جریان حکومت بر موازین الهی و اسلامی نظارت می‌نماید و مسؤول حسن جریان آن در پیشگاه خدا و در برابر مردم می‌باشد.»[۲۱] وجود صفات اجتهاد، عدالت، تقوا، شجاعت و تدبیر پیش‌شرط‌های امنیتی است که رهبر باید بدان متصف باشد. به تعبیری ولایت فقیه عنصری است که اساس زندگی جامعهٔ اسلامی را مشخص می‌کند. این اصل بر اساس این نظر در عالم اسلام شکل گرفته که حکومت در اصل از آن خداست و خداوند این حکومت را به افراد معینی (ائمه اطهار ع) داده است. در زمان غیبت حضرت ولی عصر(عج) نیز، لازم است که فقها عهده‌دار آن

گردند. این مسأله‌ای بود که وجه تمایز اساسی میان انقلابیون مذهبی و گروه‌های سیاسی دیگر را نشان می‌داد. بسیاری از کشمکش‌های سیاسی نیز از این تاریخ به بعد شکل گرفتند. اصل ولایت فقیه مبتنی بر تعبیری از اسلام بوده است که به «اسلام فقاهتی» مشهور بود. به قول *هاشمی رفسنجانی* این مسأله «نقطه شروع اختلافات انقلابیون با لیبرالها و مخصوصاً بنی‌صدر بود. آنها از اسلام با یک اجتهاد پویای زنده امروزی و از این تعبیرها حرف می‌زنند. ما معیارهای اجتهاد اسلامی را که امروز در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود قبول داریم. اسلامی که فقه، اصول، منطق، تفسیر، درایت، روایت، ادبیات... می‌خواهد.» اسلام مورد قبول لیبرالها و امثال *بنی‌صدر* چندان موضوعاتی نظیر فتوا و تقلید و مجتهد... را بر نمی‌تافت.[٢٢] تأکید انقلابیون بر جنبه اسلام فقاهتی باعث می‌شد تا اولاً راه برای گسترش تفاسیر روشنفکرمآبانه از اسلام و اجتهاد بسته شود و ثانیاً نیروهای اصیل مذهبی در فرآیند سیاست‌های نظام، نقش اصلی را عهده‌دار شوند.

مشخص است که تأکید بر تمامی مسایل فوق هدفی کلان را مد نظر دارد و آن «حفظ اسلام» است. تلاش برای اثبات بعد سیاسی اسلام، دغدغه و نگرانی نسبت به اسلامی‌ماندن ماهیت انقلاب و نظام، تأکید بر تنها نوع حکومت مقبول یعنی «جمهوری اسلامی» و همچنین تنها شکل آن که مبتنی بر اندیشه «ولایت فقیه» است، همگی مقدماتی برای رسیدن به هدف اساسی یعنی «حفظ اسلام» تلقی می‌شد؛ مسأله‌ای که نگرانی اصلی رهبران انقلاب و به ویژه امام خمینی(ره) را تشکیل می‌داد. در همین زمینه ایشان سخن مشهوری دارند:

«اینک که به توفیق و تأیید خداوند، جمهوری اسلامی با دست توانای ملت متعهد پایه‌ریزی شده است و آنچه در این حکومت اسلامی مطرح است و احکام حقوقی آن است، بر ملت عظیم‌الشأن ایران است که در تحقق محتوای آن به جمیع ابعاد و حفظ و حراست آن بکوشند که حفظ اسلام در رأس تمام واجبات است».[٢٣]

حفظ اسلام در نزد انقلابیون معنایی کلان داشت. از یک سو هر آنچه که در ذات اسلام بوده و حفظ آن به معنای حفظ هویت واقعی اسلام است می‌بایست در نظرگرفته می‌شد و به اصطلاح امام خمینی(ره) «اسلام ناب» باید مورد لحاظ قرار می‌گرفت. از سوی دیگر چهرهٔ جامعه باید پیوند نزدیکی با ماهیت اسلام و خواسته‌های آن برقرار می‌ساخت. روندهای

ضددینی گذشته باعث شده بود تا بسیاری از احکام و ارزش‌های اسلامی مورد غفلت قرار گیرند و ارزش‌های دیگری جایگزین آنها گردند. بدین جهت بازگشت به مدینه پیامبر (ص)، از هر جهت آمال انقلابیون بوده است. برای نزدیک شدن به این هدف علاوه بر کارهای تئوریک و شکلی فوق، می‌باید بر لزوم پیاده نمودن احکام اسلامی نیز پای فشرد. به این منظور ملاحظات بعدی بخش اعظم خواسته‌های انقلابیون را تشکیل می‌داد. البته بسیاری از این ملاحظات با توجه به شرایط انقلابی جامعه، به سرعت قابلیت عملی شدن را نداشت.

۳. حفظ وجههٔ اسلام

یکی از مسایل بسیار مهم برای انقلابیون و مخصوصاً امام خمینی(ره) در سطح کارکردی، «حفظ وجهه اسلام» بود. از دیدگاه امنیتی، این هدف، وجه سلبی امنیت نظام را تأمین می‌کرد. از آنجایی که آرمان‌هایی که در روند انقلاب و سپس در زمان استقرار جمهوری اسلامی مطرح می‌شد دارای وجهه مذهبی و اسلامی بودند، از این رو طبیعی می‌نمود که حوزه فعالیت‌های عملی نظام نیز به اسم اسلام نوشته شود. «جمهوری اسلامی» اولین تجربه حاکمیت سیاسی دین و روحانیت در تاریخ ایران بود. در جهان اسلام قبلاً برخی نهضت‌های اسلامی بصورت پراکنده قیام‌هایی را صورت داده بودند، ولی در سطح عملی، فقط نظام برآمده از انقلاب اسلامی، داعیه برقراری حکومت اسلامی را جامهٔ عمل پوشاند؛ چرا که این عقیده وجود داشت که فقط در این نظام شکل حکومت کاملاً منطبق با دیدگاه حکومتی اهل بیت (ع) است. به این معنی که بنا به نظریه ولایت فقیه امام خمینی(ره) ، در زمان غیبت، حکومت اسلامی باید به دست ولی فقیه اداره گردد. قدرت حکومتی ولی فقیه همان قدرتی است که پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) داشته‌اند. با این تفسیر، از نظر تئوریک، جمهوری اسلامی، کاملاً ادامه‌دهندهٔ حکومت رسول خدا(ص) و ائمه اطهار(ع) محسوب می‌گردد؛ از این رو نمی‌توان از بعد نظری مدعی پیروی مطلق از اصول و روش‌های اسلامی بود، ولی در سطح عملی، کارکردهای نظام را به عوامل دیگر پیوند داد. هرگونه نقصی در پیاده کردن اصول و احکام اسلامی، می‌تواند به معنای نقص این اصول و احکام تفسیر گردد. برای جلوگیری از چنین وضعیتی بود که امام خمینی(ره) در اوایل عمر نظام، می‌کوشیدند تا منصب مهم «ریاست جمهوری» که در واقع آینه‌ای است برای

معرفی نظام، به کسانی غیر از روحانیت واگذار گردد. روحانیت در تاریخ اسلام، همواره نماینده اسلام بوده و قضاوت مردم از اسلام، تا حدود زیادی برخاسته از داوری آنها از عملکرد و وجهه روحانیت بوده است. از این رو عملکرد آنها در هر منصبی می‌توانست به نام اسلام تعبیر گردد و در صورت نقص این عملکرد وجهه اسلام زیر سؤال برود. از نظر امام خمینی(ره)، چهره جمهوری اسلامی، به مثابه حوزه عملی سیاست‌های اسلامی، می‌بایست آسیب نبیند. روزنامه جمهوری اسلامی در اولین شماره خود به نقل از امام خمینی(ره) می‌نویسد:

«آنچه پیش من اهمیت دارد اموال نیست، دارایی‌های خیانت‌کاران نیست، آن چه من خیلی به آن اهمیت می‌دهم، جمهوری اسلامی است که اعلام شده است... همه باید جدیت کنند تا مبادا چهره جمهوری اسلامی بطور غیر از آنچه که حقیقت اسلام است نشان داده شود. این معنی در رأس همه امور است.» [٢٤]

٤. اثبات توانائی‌های اسلام برای پاسخگویی به مسایل روز

محور دیگری که مد نظر تمام انقلابیون و مخصوصاً امام خمینی(ره) بود، توانا نشان دادن اسلام برای پاسخگویی به مسایل روز بود. واقعیت آن است که از یک سو تا به حال حکومتی که بتواند چه در سطح رهبری و چه در سطح اهداف مطروحه، ادعای پیروی مطلق از آموزه‌های دینی داشته باشد در ایران بر پا نگردیده بود و از سوی دیگر تبلیغات سده اخیر علیه هویت اسلامی و معرفی آن به مثابهٔ یک دین ارتجاعی، تأثیر فراوانی بر ناکارآمد جلوه دادن اندیشه‌های اسلامی در مدیریت و حل مسایل جامعه داشته است. مخصوصاً تبلیغات منفی رژیم پهلوی در این جهت قرار گرفته بود که برای دور کردن مذهبیون از عرصه سیاست می‌بایست ریشهٔ قدرت آنها یعنی مذهب را ضعیف ساخت. به همین خاطر است که در این تبلیغات از یک سو اسلام دینی شناسانده می‌شود که نمی‌تواند «به روز» باشد؛ از این رو اندیشه‌های دیگری در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی می‌باید جایگزین آن گردند و از سوی دیگر روحانیون که نمایندگان اسلام به شمار می‌رفتند به شکل نیروهایی ارتجاعی معرفی می‌گشتند. در واقع هم ماهیت دین و هم ابزارهای آن عناصری ناکارآمد و مرتجع معرفی می‌شدند. در این تبلیغات، اسلام دینی شناسانده می‌شود که با مفاهیمی نظیر علم

و تخصص مخالف است. این تبلیغات در دوران پس از پیروزی انقلاب نیز در میان گروه‌های مختلف ضدانقلاب، به شدت پی‌گیری می‌شد؛ از همان روی امام خمینی(ره) می‌گفتند:

«تا وقتی که صحبت این می‌شود که فلان مرکز باید اسلامی باشد، کسانی بدون توجه به خواست ملت می‌گویند یعنی تخصص نباشد. اینها می‌خواهند که به دنیا ارائه بدهند که اسلام با علم و تخصص مخالف است... یا زمانی که مثلاً گفته می‌شود در دانشگاه باید انقلاب فرهنگی بشود فوراً می‌گویند، نظر اینها این است که دانشگاه دیگر طبیب نمی‌خواهند... متخصص صنعت نمی‌خواهند... فقط باید احکام اسلامی آموزش دهند... در صورتی که مقصود ما از اسلامی شدن اینطور جاها و جامعه، به هیچ وجه سلب این قضایای تخصصی نمی‌باشد. اسلام با تخصص، با علم، کمال موافقت را دارد... لکن تخصص و علمی که خدمت ملت و مصالح مسلمین باشد.»[۲۵]

۵. بسط ارزش‌های اسلامی در جامعه

بسط ارزش‌های اسلامی در کالبد جامعه و زندگی مردم و ایجاد ارزش‌های جدید، دغدغه دیگر انقلابیون به شمار می‌رفت. نابسامانی‌های موجود در رژیم‌های گذشته و بالاخص رژیم پهلوی، باعث شده بود تا کم‌کم این ارزش‌ها از گردونه زندگی اجتماعی بسیاری از مردم رخت بربندد و یا کم رنگ گردد. بطور رسمی، پروژه اسلام‌زدایی از زمان *رضاخان* شروع شده بود و در سطح عملی، در دوران *محمدرضا پهلوی* به اوج خود رسیده بود. در طول سلطنت *پهلوی* سه راه‌کار، طرح متحدالشکل کردن لباس‌ها و کشف حجاب، بی‌رونق کردن مدارس اسلامی و رواج دادن فرهنگ غربی عملی شد. در طول این مدت سیاست تعلیم و تربیت جوانان ایران و تأثیرپذیری از غرب باعث شد تا اسلام مسخ‌شده‌ای به مردم عرضه گردد. در دوره *محمدرضا پهلوی*، با وجود نفوذ *آیت‌الله بروجردی* و سپس امام خمینی(ره)، توانایی مقابله صریح با اسلام وجود نداشت، ولی عملاً با شدت بسیار بیشتری زمینه‌های غربی‌شدن جامعه فراهم می‌شد. طرح‌های ناسیونالیستی و بازگشت به دوران پیش از اسلام ایران نیز، صرفاً سرپوشی برای پروژه غربی‌کردن جامعه بود، چرا که نمی‌خواستند هیچ یک از زمینه‌های هویتی قابل ارائه را از درون فرهنگ ایران باستان بیرون کشند و آن را به درون فرهنگ اجتماعی موجود تزریق نمایند. پروژۀ

«کوروش‌خواهی» شاهی، چیزی جز بومی جلوه دادن سیاست‌های فرهنگی غربی در جامعه نبود. آنها در جهت پروژه اسلام‌زدایی مبحث «ارتجاع سیاه» را برای معرفی عوامل مذهبی مخالف خود مطرح می‌کردند و با طرح مسأله «ترقی اجتماعی»، امام خمینی(ره) و روحانیون را در برابر پیشرفت جامعه تصویر می‌کردند. از جهت فیزیکی نیز کوشیدند تا با انتقال مرکز روحانیت از قم به نجف (خارج از کشور) و عدم توجه به مراجع تقلید ایران زمینه‌های اسلام‌زدایی اجتماعی را فراهم آورند. در همین فرآیند امام خمینی(ره) در مقام مانع اساسی رفتارهای ضد اسلامی شاه، از کشور اخراج شد و مخالفان مذهبی دیگر نیز در یک خفقان و سرکوب شدید عملاً از حوزه تأثیرگذاری سیاسی و اجتماعی جامعه کنار گذاشته شدند. در سایه این زمینه‌های مساعد، اشاعه فرهنگ غربی در میان مردم و تشویق آنها به رفاه‌طلبی و ترویج فساد در جامعه از کارویژه‌های اساسی رژیم بود. چنین سیاست‌هایی، عمدتاً برای از بین رفتن تفکر اسلامی و نیز روحیهٔ مبارزه با شاه طراحی شده بود. در واقع هویت سنتی جامعه کم‌کم تحت‌الشعاع فرهنگ غربی قرار گرفته بود. انقلاب اسلامی درست برای دگرگون کردن این ساختار و جایگزینی هویت اسلامی، به پا خاسته بود. امام خمینی(ره) در همان روزهای اول پس از پیروزی گفته بودند:

«امیدوارم که بتوانیم فرهنگ خودمان را اصلاح کنیم و تمام فرم‌های غیراسلام را به فرم اسلامی برگردانیم و اسلام و آن که در صدر است را پیاده کنیم.»[٢٦]

لزوم تحول در ماهیت بحران‌زده جامعه، از جمله اهداف کلیدی انقلاب به شمار می‌رفت. انقلاب اسلامی صرفاً یک انقلاب سیاسی نبود که بر اساس آن ساختار روبنایی و فیزیکی جامعه دچار تحول گردد. در واقع هدف اساسی این نبود که صرفاً سازمان‌ها و نهادهای موجود نابود شده و سازمان‌ها و نهادهای جدیدی به جای آنها پدید آیند؛ بدون این که دستگاه ارزشی حاکم بر کلیت جامعه عوض شده باشد. اعتقاد انقلابیون بر این بوده که «هر نوع تحولی که هماهنگ با تغییرات متناسب در نظام ارزشی نباشد در حد روبنا، متوقف شده و نمی‌تواند از اصالت برخوردار باشد.» در برابر دیدگاه انقلابیون، دو نظر دیگر نیز وجود داشت: نظر اول بر این اصل استوار بود که انقلاب با سقوط شاه مساوی است. بر طبق این نظر انقلاب یعنی «سلطنت نه، جمهوری آری» عموم لیبرال‌ها چنین دیدگاهی را در مورد انقلاب داشتند. آنها

حتی قبل از انقلاب از سلطنت مشروطه دفاع می‌کردند. در هر حال با پیروزی انقلاب، بسیاری از افراد این گروه معتقد بودند که می‌باید بساط شاه و سلطنت از ایران برچیده شود ولی لزومی به تغییر اساسی در نظام و سازمان اداری موجود نیست. طرفداران نظر دوم بر خلاف گروه اول، معتقد بودند که باید به محو فیزیکی سازمان‌های اداری و نظامی موجود و ایجاد سازمان‌های جدید اقدام نمود. بر طبق این دیدگاه از این طریق، انقلاب به اوج خود می‌رسید. بسیاری از گروه‌های چپ و مخصوصاً گروه مجاهدین خلق چنین نظری داشتند. این دیدگاه، چندان از سر صداقت مطرح نمی‌شد و توطئه‌انگیز بودن آن آشکار بود. در این میان، نظر انقلابیون با هر دو دیدگاه یادشده متفاوت بود. بر طبق این نظر «انقلاب یعنی شناخت عمومی و ظهور شعارهای جدید در بستر زمان که می‌تواند و باید جامعه را به سوی ایده‌آل‌های نوین براند و آن را از راهی که در آن است به سوی راه تازه با جهت تازه و آرمان‌های نو هدایت کند.» تمامی این شعارها و آرمان‌ها و نیز روش‌های رسیدن به آنها، در مفهوم نظام ارزشی اسلام معنی پیدا می‌کرد.[۲۷] *شهید باهنر* پیاده کردن نظام ارزشی اسلام و فرهنگ اسلامی در میان جامعه را مرحله دوم انقلاب می‌نامید. بر این اساس گفته می‌شد:

«مرحله اول انقلاب ما همانند قیام امام حسین(ع) بود که آن را پشت سر گذاشته‌ایم و مرحله دوم آن همانند رسالت امام سجاد (ع) و حضرت زینب (س) می‌باشد که مرحله سازندگی است. این سازندگی در درجه اول مربوط به بارور کردن «فرهنگ غنی اسلامی» در جامعه می‌باشد. اثر اولیه سازندگی فرهنگی جامعه حفظ وحدت و مصون ماندن از تهدیدهایی است که از سوی دشمنان متوجه نظام می‌باشد».[۲۸]

تأکید بر «هویت اسلامی» از دیدگاه انقلابیون در قالب کلی نهضت «بازگشت به خویشتن» می‌گنجد. نهضت بازگشت به خویشتن نه تنها در ایران، بلکه در کل جهان سوم، در نیمه دوم قرن بیستم نضج و گسترش پیدا کرده بود. به طور مشخص برای جهان اسلام این جنبش از نهضت *جمال عبدالناصر* در مصر و نهضت ملی شدن نفت به رهبری *آیت‌الله کاشانی* و *دکتر مصدق* شروع شد و سپس با کارهای علمی و تئوریک افرادی نظیر *شهید مطهری*، *دکتر شریعتی*، *سیدقطب*،... تداوم یافت. پیشتر از این مرحله در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم تا نیمه اول قرن بیستم، اندیشه‌گران ایرانی و بخشی از جهان اسلام در برخورد با فرهنگ و تمدن غرب، عمدتاً نقش

انفعالی داشتند و سؤال اصلی برای آنان این بود که چگونه بتوانند عناصر فرهنگی و تمدنی خودی را موافق و سازگار با تمدن غربی نشان دهند. در این مرحله روشنفکران مذهبی نظیر *سیدجمال‌الدین اسدآبادی* تلاش داشتند تا با کوشش‌های علمی و نظری، مذهب خود را با علم و فن‌آوری غربی همراه نشان دهند. ولی در مسیر بدبینانه‌تر روشنفکران غیرمذهبی با رد فرهنگ و هویت خودی، استراتژی «مثل غرب شدن» را در پیش گرفتند. نمایندگان اصلی این استراتژی، روشنفکرانی نظیر *طالبوف*، *ملکم‌خان* و *تقی‌زاده* بودند. جمله معروف *سیدحسن تقی‌زاده* مبنی بر این که باید برای رسیدن به پیشرفت، از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شد، در همین زمینه قابل توضیح هست. در برابر موضع انفعالی این گروه نهضت بازگشت به خویشتن با آثار و تألیفات اندیشه‌گرانی نظیر *شهید مطهری*، *دکتر شریعتی* و *جلال‌آل‌احمد*، متولد شد. سرآمد و اوج این نهضت، آراء و عملکرد سیاسی امام خمینی(ره) بود.[۲۹] مخصوصاً در عرصه نظریهٔ سیاسی، تز «ولایت فقیه»، کاملاً زمینه بومی‌شدن سیاست و فرهنگ را نوید می‌داد و نهایتاً نیز با پیروزی انقلاب، این تز در جهت بازگشت مجدد به هویت بومی و ارج نهادن به عناصر هویتی خود، پرچمدار عرصه سیاست و فرهنگ کشور گردید. در فرهنگ هویتی امام خمینی(ره)، اصطلاحاتی نظیر «اسلام ناب»، «استکبار»، «مستضعفین»، «امت اسلامی»، «ملأ»، «مترف»، «ایام‌الله»، «حزب‌الله»، «شیطان بزرگ»، «طاغوت»، «جباریت» و... که تماماً از قرآن گرفته شده است، به وفور یافت می‌شود.[۳۰] جایگاه ارزش‌های اسلامی نیز در پیوند با این مفاهیم باید مورد توجه قرار گیرد. در واقع هر ارزش جدید باید دفع کننده مفاهیم منفی یا رشد و جذب کننده مفاهیم مثبت باشد. تنها در سایه احیاء ارزش‌های اسلامی، جایگاه واقعی این مفاهیم مشخص خواهند شد و می‌توان امید به جذب و یا دفع آنها را داشت. باید گفت که ارزش‌های فراوانی مورد تأکید انقلاب اسلامی است ولی آن چه که در سطح عمومی می‌تواند تأثیرگذار باشد و هویت اجتماعی جدیدی را برای جامعه انقلابی خلق نماید در سه سطح قابل ذکر است:

۱ـ۵. گسترش عفت عمومی

بی‌تردید وضعیت ظاهری هر جامعه تا حدودی نشان دهندهٔ نوع هویت فرهنگی و اجتماعی آن است. پیرو تحولات فرهنگی و اجتماعی غرب در سدهٔ اخیر، جایگاه عفت عمومی و بطور

کلی موضوع زن دچار تغییرات اساسی شده تا جایی که بسیاری از ارزش‌های دینی و اجتماعی موجود، با تغییرات بنیادین اعتبار خود را به کلی از دست دادند. چنین اعتبارزدایی از ارزش‌های دینی و اجتماعی گذشته، در یک فاصله زمانی طولانی و همراه با تحولات گسترده در موضوعات و زمینه‌های گوناگون بود. به دلیل تدریجی بودن روند تحولات در این جوامع، اعتبارزدایی از ارزش‌های گذشته چندان باعث در هم ریختگی فرهنگی و فروپاشی اجتماعی نشد. بسیاری از اندیشه‌گران حوزه تمدنی غرب نظیر *فروید* حتی تلاش کردند، پشتوانه‌های نظری این تحولات بنیادی را فراهم آورند و از این طریق هویتی جدید با پشتوانه‌های تئوریک در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی خلق نمایند. تا جایی که برخی از موضوعات نظیر ولنگاری اخلاقی کم‌کم در ذات سیستم‌های غربی قرار گرفت. البته ضعف هویت فرهنگی و دینی این جوامع نیز خود به خود مستعد پذیرش این تحولات بود. عین همین پروژه برای ممالک دیگر نیز به کار رفت. امپریالیسم فرهنگی، پشتوانه و طراح اصلی این پروژه در مناطق دیگر بود.

در ایران، *رضاخان*، مأمور اجرای پروژه فرهنگی جدید بود. این پروژه با این خیال که ایران برای رسیدن به سطحی از پیشرفت نیازمند هماهنگ شدن فرهنگی با غرب پیشرفته است، در ابتدای کار با کشف حجاب و متحدالشکل کردن لباس شروع شد. کم‌کم انواع و اقسام شیوه‌های ضد فرهنگی در کشور بکار گرفته شد، به گونه‌ای که بخش اعظمی از تصمیم‌گیرندگان کشور وارد گردونهٔ پذیرش الگوهای فرهنگی غرب گردیدند. به روز شدن و پذیرش شیوه‌های زندگی غربی در حوزه زندگی خصوصی و اجتماعی، در میان طبقات بالا و متوسط چونان یک مد و ارزش، مورد توجه قرار گرفت. در مسیر غربی‌سازی فرهنگی، کمترین توجهی به هویت فرهنگی بومی نمی‌شد. نتیجه طبیعی چنین فرآیندی، طغیان خواسته‌های هویتی بومی با پشتوانه عظیم تاریخی در کشور بود. برای تمام انقلابیون و ملت انقلابی، وضعیت نابهنجار اخلاقی و فرهنگی رژیم *پهلوی* و اعمال ضدفرهنگی درباریان و وابستگان حکومتی، تأثیر بسزایی در اتخاذ الگوی انقلابی علیه رژیم داشت. این وضعیت شاه را به عنوان عامل بیگانه که تنها نقش خیانت به کشور و فرهنگ آن را دارد معرفی می‌کرد. در واقع وضعیت نابهنجار فرهنگی و نابسامانی در مسأله عفت عمومی، برخاسته از اتخاذ استراتژی فرهنگ‌زدایی *پهلوی* بود. پالایش کشور از فرهنگ اسلامی و آرایش آن به فرهنگ وارداتی، عمده‌ترین راه‌کار

فرهنگی این رژیم به شمار می‌رفت. در سایه این استراتژی وجود اماکن مختلف فرهنگی جدید نظیر کازینوها، کاباره‌ها و... به شدت مورد نظر قرار می‌گرفت. این مراکز می‌توانستند روحیه مبارزه را از ملت و جامعه سلب نمایند. به گفته امام خمینی(ره) «آنقدری که مراکز فساد در تهران هست الان بیشتر از کتابخانه است، بیشتر از مراکزی است که برای تعلیم و تربیت است...»[۳۱] به اعتقاد ایشان، پشت سر این سیاست‌های ضد فرهنگی، ارادهٔ استعماری غرب نهفته است که مردم را بی‌اعتنا به بار آورد. «خواستند نیروی جوانی ما را از دست ما بگیرند و بعد از این که این نیروها گرفته شد خزائن ما، ذخایر ما را ببرند و جوانهای ما بی‌تفاوت باشند.»[۳۲]

در همین مسیر بود که تمام روزنامه‌ها، مجلات و رادیو و تلویزیون و سینما، می‌کوشیدند ولنگاری اخلاقی، می‌خوارگی، اعتیاد و... را به مثابه ارزش‌هایی مورد قبول تبلیغ نمایند و با تباهی نسل جوان، به تخریب قوه تفکر ملت و در نتیجه تخریب روحیه تحرک آنها، بپردازند.

رسیدگی به وضعیت عفت عمومی جامعه از اهداف اساسی و اولیه نظام انقلابی بود. بسیاری از مظاهر ضدفرهنگی گذشته، در تب و تاب تحولات انقلابی برچیده شدند ولی در برخی از زمینه‌ها مانند وضعیت حجاب، به دلیل مشغولیت ذهنی و عملی انقلابیون به تحولات ناشی از روندهای انقلابی که بطور طبیعی دامنگیر هر نظام انقلابی است، از همان ابتدای کار موفق به نهادینه کردن آن نشدند. ولی این مسأله همچنان هدفی اصلی برای انقلابیون به شمار می‌رفت. همچنین در یکی دو سال اول انقلاب به دلیل سابقه نسبتاً طولانی برخی از شیوه‌های زندگی در نزد برخی از اقشار ملت و نیز یکدست‌نبودن تصمیم‌گیرندگان سیاسی، فرصت چندانی برای اعمال اراده اسلامی در زمینه حجاب اسلامی پدید نیامد. این مسأله کم‌کم با یکدست شدن سیاسی و نیز رفع برخی از تهدیدهای اولیه که متوجه استقرار نظام بود، مورد نظر انقلابیون قرار گرفت. در واقع همراه با انقلاب فرهنگی، تصفیه‌های فرهنگی در نهادهای مختلف و بعد در سطح کل جامعه اهمیت می‌یافت. موضوعی که در سال‌های اول انقلاب، انقلابیون به شدت با آن درگیر بودند این بود که بسیاری از احزاب و گروه‌های غیرمذهبی و نیز اقشاری که با شیوه‌های فرهنگی غربی خو گرفته بودند، به شدت مسأله لباس و پوشش اسلامی را در برابر اندیشه آزادی تفسیر می‌کردند. آنها سعی داشتند از این طریق، انقلاب را به سلب آزادی اجتماعی متهم نمایند. بخشی از تمرکز ذهنی انقلابیون این بود که به این اتهام پاسخ

گویند. شهید بهشتی در بحثی ضمن مطرح کردن مخالفت برخی از افراد و گروه‌ها با مسأله حجاب اسلامی می‌گوید:

«آیا این سلب آزادی است؟ آیا انقلاب کردیم که مردان و زنان بدون رعایت موازین اخلاقی و تقوا با هم باشند؟... این آزادیها که قبلاً بود... انقلاب برای حاکمیت این ارزشهای متعالی، مبارزه و نفی ضدارزشهایی بود که سالها و قرنها بر زندگی مردم ما حاکم بود.»[۳۳]

۲ـ۵. بسط مردم‌سالاری

شاید در نگاه اول مفهوم مردم‌سالاری فقط به مثابه یکی از انواع روش‌های ارتباط میان مردم و حکومت به شمار آید. این مفهوم مخصوصاً در نظام‌های دموکراتیک از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است، تا جایی که در جهان فعلی، فقط رژیم‌هایی می‌توانند از مشروعیت کامل برخوردار گردند که در عمل بتوانند نظام خود را بر اساس آراء و نظریات مردم توجیه نمایند. در هر حال مفهوم «مردم‌سالاری» در فرهنگ انقلاب اسلامی و بالاخص سال‌های آغازین نظام جمهوری اسلامی، نه فقط یک روش حکومتی بلکه به منزلهٔ تنها شکل مشروع سیاست و حکومت دانسته می‌شد. بی‌شک سابقه طولانی برقراری رژیم‌های استبدادی در کشور و به ویژه، خودکامگی‌های دوران پهلوی، باعث جوشش مردم و تقاضا برای اعمال اراده خود در انقلاب اسلامی شده بود. در طول دوران گذشته نظام «ارباب» و «رعیتی» نه تنها در نزد حکام محلی بلکه در سطح سیاست‌های کلان کشور نیز حاکم بود. «شاه» از مشروعیتی آسمانی برخوردار بود و مردم نقشی جز فرمانبرداری و تأیید وی نداشتند. در واقع این مسأله القاء می‌شد که «پادشاهی» فقط لطف و مرحمتی است که از سوی خداوند به شاه اعطاء می‌شد و مردم در آن هیچ نقشی نداشتند؛ بدین لحاظ از آن جایی که مشروعیت قدرت شاه ریشه در آسمان و نه در زمین داشت، از این رو وظیفه‌ای نیز در قبال مردم برای شاه نمی‌توانست وجود داشته باشد. آنچه که از «اراده شاهی» برای کشور و مردم انجام می‌گرفت تنها از سر لطف و مرحمت ایشان بود نه تکلیف.[۳۴]

با این حال اهمیت جایگاه مردم در انقلاب اسلامی، فقط واکنشی به روش‌ها و الگوهای حکومتی گذشته نبود. این مسأله مخصوصاً بر اثر برخورد اندیشه‌ای با آراء

متفکران و اندیشه‌گران اسلامی در دوران اخیر کم‌کم، از بعد ارزشی و دینی برخوردار شد بر اثر پیروزی انقلاب مردم از جایگاه بالاتری برخوردار شدند و شرایط جدید، موجبات توجه اصیل و عمیق را به نقش «مردم» در حکومت اسلامی فراهم آورد. در واقع انقلاب اسلامی علاوه بر این که به دنبال یک هدف اساسی یعنی حاکمیت اسلام بود، در پی اهمیت دادن به نقش و جایگاه مردم نیز بوده است. ترکیب ارزشی «نظام امت و امامت» برخاسته از همین هدف و انگیزه بوده است. چنین توجهی علاوه بر اینکه در اندیشه‌های سیاسی متفکران اسلامی معاصر به خوبی پرورش پیدا کرد ریشه در صدر اسلام و به ویژه فرهنگ امامت و تشیع دارد. بر اساس نظریه سیاسی شیعه، نظام «امت و امامت» همواره باید از دو شرط مشروعیت دینی و مقبولیت مردمی برخوردار گردد. در سیرهٔ عملی ائمه(ع) نیز کاملاً این دو شرط رعایت گردیده است. ائمه معصومین(ع) با وجود آن که از جنبه شرعی و الهی برای حکومت و اجرای بعد سیاسی امامت صلاحیت داشتند (و در واقع تنها افراد باصلاحیت بودند) ولی در عمل تحقق اراده مردمی را برای اعمال وظایف سیاسی امامت و حکومت لازم می‌دانستند. جایگاه اراده مردم هم در برقراری حکومت و هم در حین انجام دادن امور حکومتی، محترم و لازم شمرده می‌شد. تجربه عملی حکومت‌مداری امام علی (ع) و امام حسن(ع) نمونه‌ای از دو شق یادشده می‌باشد. امام علی (ع) تنها زمانی حاضر به پذیرش ریاست حکومت اسلامی شد که اکثریت مردم به شکل مستقیم و بلاواسطه قبول چنین مسؤولیتی را از او خواسته بودند و امام حسن(ع) نیز در حین حکومت خویش و با از دست رفتن پایگاه مقبولیت مردمی (به هر دلیل) از آن کناره گرفتند. این سیره نظری و عملی در انقلاب اسلامی نیز به مثابه تنها الگوی ارزشمند حکومتی برای مردم و رهبران انقلاب مطرح شد.

در نزد انقلابیون نام واقعی نظام جمهوری اسلامی ایران، «نظام امت و امامت» بود. «در رأس این نظام اصول عقیدتی و عملی اسلام بر اساس کتاب و سنت است. همه چیز باید از این قله سرازیر شود. بر طبق این اصول عقیدتی و عملی، حاملان مسؤولیت و صاحبان اصلی حق در این ایدئولوژی ناس و مردم‌اند. مسؤولیت مال امت است. حامل دعوت به خیر فقط روحانیون نیستند. یکایک زنان و مردان امت، دعوت کننده به خیر و آمِر به معروف و ناهی از منکر هستند. تک‌تک

آحاد ملت، باید به امور جامعه و حکومت نظارت نمایند.[۳۵] در نزد نویسندگان قانون اساسی این مسأله مطرح بوده است که امکان نظارت و رسیدگی به این امور را به مردم بدهند. در نزد آنها این نکته اهمیت داشت که تنها راه اعمال اراده مردمی، شرکت در تظاهرات و ابراز عقاید... نمی‌باشد. بلکه می‌باید راه‌ها و سازوکارهای کاملتر و عملی‌تری را برای این هدف و نیز نظارت مردم تدارک ببینند. به همین خاطر بود که در قانون اساسی مصوبه اولین سال انقلاب، تلاش شده است تا نقش مردم در تأسیس و انتخاب عموم نهادهای نظام مورد لحاظ قرار گیرد.

در نزد رهبران انقلاب مفهوم مردم به صورتی فراگیر تعریف می‌شد. مردم عبارت بودند از تمامی کسانی که در درون مرزهای کشور زندگی می‌کردند. ممکن بود بسیاری از آنان با اصول و روش‌های انقلابیون موافق نبوده باشند ولی سعه صدر موجود در نزد انقلاب باعث شده بود تا در سال‌های اول قدرت تحمل آراء مختلف و حتی متضاد بسیار بالا باشد. تأکید رهبران انقلاب بر این بوده است که تمامی آرائی که برخاسته از سوء نیت نباشد، امکان عرض وجود داشتند. مفهوم «آزادی» درست در همین جا معنا می‌یابد. این مفهوم یکی از اصول بنیادین نظام به شمار می‌رفت و در شعار اصلی نظام یعنی «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» جایگاه رفیعی داشت. تأکید بر این مسأله در انقلاب اسلامی در واقع مبین همان نقش مردمی بود که بدان پرداخته شد. این که مردم در انتخاب نوع حکومت، حاکمان و نظارت بر آنها آزاد هستند. در عمل برای این که نوع حکومت بر مبنای معیارهای اسلامی باشد، باید رفتار سیاسی مردم نیز بر همین مبنا قرار گیرد. اما اصل انتخاب این مبنا برای کلیت مردم، کاملاً بر اساس اصل آزادی و انتخاب بی‌قید و شرط بود. با این مفهوم بسیط از آزادی، جایگاه افراد خارج از حاکمیت اسلامی نیز محترم شمرده می‌شد؛ همان گونه که چنین احترامی کاملاً در قانون اساسی و برای اقلیت‌های مذهبی مشخص شده است. برای احزاب سیاسی غیرمحارب و غیروابسته نیز این احترام حقوقی و سیاسی به رسمیت شناخته شده بود. تا جایی که در عمل در طول دوره گفتمان بسط‌محور بسیاری از احزاب و گروه‌ها با استفاده از شرایط استثنایی و بحرانی دوران پس از انقلاب، حتی با عدم رعایت اصل غیرمحارب و وابستگی، فعالیت داشتند. در هر حال مفهوم آزادی در نزد رهبران انقلاب چنان اصیل و مهم بود که حتی در برابر «اتهام» عدم رعایت آزادی در جامعه اسلامی از سوی دیگران، کاملاً با آرامش و سعه صدر فراوان رفتار می‌کردند.

شهید بهشتی در یک سخنرانی تحت عنوان «آزادی در اجتماع» چنین می‌گوید:

«عده‌ای می‌گویند در نظام اسلامی ما آزادی وجود ندارد باید روشن شود حرفشان درست است یا خیر؟ باید از آنها پرسید، از دولت، از مردم،... می‌ترسید که حرفهایتان را بزنید؟... باید عوامل ترس را چنانچه در جامعه وجود دارد برای ابراز آزادی از بین ببریم...»[۳۶]

۳ـ۵. اجرای عدالت اسلامی

«عدالت» همواره یکی از محوری‌ترین مسایل در اندیشه و تاریخ سیاسی بشر بوده است. در هیچ جامعه و برهه‌ای از تاریخ نمی‌توان رد پایی از مجادلات بی‌پایان در خصوص مسأله عدالت نیافت. این موضوع همچنان که اساسی‌ترین مفهوم در تاریخ اندیشه سیاسی به شمار می‌رفت در عصر فعلی نیز سازنده بسیاری از تحولات اجتماعی و مکاتب سیاسی بوده است. در این میان، مسألهٔ عدالت در ادیان توحیدی نیز از جایگاه والایی برخوردار است. در واقع مصداق و دغدغه عدالت‌خواهی، همواره مردم و شهروندان نظام‌های سیاسی بوده‌اند. انقلاب اسلامی با این که از جهت ظاهری کمترین شعار و دغدغه را برای رفع نیازهای اقتصادی (یعنی یکی از موازین عدالت) داشته است، ولی برای همگان روشن بود که مفهوم «عدالت اسلامی» از کلیدی‌ترین اهداف انقلاب و برپایی جمهوری اسلامی بوده است؛ تا جایی که رعایت آن جزء کامل کننده جمهوری اسلامی محسوب می‌گردید. این مسأله چند ماه پس از پیروزی انقلاب به صراحت در سخنان امام خمینی(ره) نمود پیدا می‌کند. آنجایی که ایشان می‌گویند: «ما الان در یک جمهوری لفظی اسلامی هستیم، نه جمهوری اسلامی» سپس ادامه می‌دهند که «می‌باید تمامی مملکت اسلامی شود که یکی از این ابعاد، برخورداری کشور از عدالت است».[۳۷]

مفهوم عدالت در جنبه‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نمود پیدا می‌کند، ولی در جمهوری اسلامی، تمامی این جنبه‌ها در ترکیب «عدالت اسلامی» جمع می‌گردد. برپایی عدالت اسلامی جزء جدایی‌ناپذیر نظام جمهوری اسلامی و در زمرهٔ بدیهی‌ترین لوازم امنیت نظام مطرح می‌گردد. مفاهیم شعاری نظیر «کاخ و کوخ»، «محرومان»، «مستضعفین»، «مستکبرین»، «مترفین»،... که در سال‌های اول انقلاب چه در نزد رهبران و چه در

افکار عمومی به شدت کاربرد داشت، نمایانگر حساسیت بالای نظام انقلابی به لزوم برقراری عدالت اسلامی بود. تأکید خاص رهبران انقلابی بر مسأله عدالت اسلامی و به ویژه رعایت آن در زندگی خصوصی و اجتماعی در این سالیان باعث شده بود تا مردم با شبیه‌سازی جامعه انقلابی با آرمان‌های موجود در زندگی سیاسی پیشوایان دینی و مخصوصاً رفتار سراسر عدالت‌خواهانه امام علی(ع)، کاملاً امیدوار به نمایش عدالت اسلامی در کشور گردند. مخصوصاً طرد «ثروت» در مقام یک ارزش و «ضدارزش» نمایاندن آن در جامعه انقلابی باعث شده بود تا هیچ شخص و یا روندی نتواند خلاف جریان «عدالت‌خواهانه» مردم و نظام گام بردارد.

آن چه که در نزد رهبران و مردم از ارزش بالایی برخوردار شده بود داشتن زندگی ساده و بی‌آلایش بود. این خصلت برای هر فرد و یا نهادی موجب کسب اعتبار بود. زندگی عادی مردم از چنان بار معنوی و روحانی‌ای برخوردار شده بود که مسایل مادی در آن چندان جایگاهی نداشتند و چه بسا تأکید بر آن موجب «مذمت» نیز می‌شد. حاکمیت چنین تصویری از زندگی، خواه ناخواه مخالفان را به راحتی از گردونه خارج می‌ساخت. در این فضا عدالت و برقراری حکومت «حق» از جمله اساسی‌ترین تلاش‌ها محسوب می‌گردید. برقراری عدالت نه تنها روحیات معنوی و ضد مادی مردم انقلابی را اقناء می‌کرد، بلکه از روندهای ظلم‌آلود گذشته جلوگیری می‌کرد. با همهٔ مردم همانند رهبر عمل می‌شد و رهبر نیز فردی از جامعه محسوب می‌گردید. این مسأله کاملاً از جنبه عدالت‌خواهانه دین اسلام مایه می‌گیرد. آنجا که هیچ معیار و ملاکی را برای برتری افراد از یکدیگر مگر به تقوا، به رسمیت نمی‌شناسد. امام خمینی(ره) می‌گفتند:

«ما عدالت اسلامی را می‌خواهیم در این مملکت برقرار کنیم. اسلامی که راضی نمی‌شود حتی به یک زن یهودی که در پناه اسلام است تعدی بشود. اسلامی که در آن ظلم وجود ندارد و شخص اول آن با فرد آخر آن در برابر قانون مساوی است. در اسلام آن چیزی که حکومت می‌کند تنها یک چیز است و آن قانون الهی می‌باشد. پیامبر و خلفا بر این قانون عمل می‌کردند و الان ما نیز موظف هستیم که به همان عمل کنیم. در قانون الهی و اسلامی فرقی میان افراد و گروهها وجود ندارد. به فرموده پیامبراکرم(ص) هیچ عربی بر عجم و هیچ عجمی بر عرب شرافت ندارد. شرافت تنها به تقواست. این قانون مبتنی بر عدالت الهی است.»[۳۸]

تأکید بر عدالت اجتماعی به منزلهٔ یکی از ارزش‌های اولیه اسلامی، از دیدگاه امنیتی اولاً باعث جلوگیری از وهن نظام اسلامی می‌شود؛ چرا که کردار دولت اسلامی به حساب اصل اسلام گذاشته خواهد شد. در ثانی استقرار وتثبیت نظام جمهوری اسلامی را امکان‌پذیر می‌ساخت. چرا که در تاریخ دیرینه ایران، اعمال روش‌های استبدادی و بی‌عدالتی شیوهٔ رایج بسیاری از زمان‌ها بود. تودهٔ مردم از بسیاری از بدیهی‌ترین نیازها محروم بودند. در واقع این تاریخ نشان داده بود که «قانون» صرفاً برای حفظ رابطه یک طرفه میان دولت و مردم ساری و جاری است. پربیراه نبود که در پرتو چنین قانونی، مفهوم عدالت جایگاهی نداشته باشد. در این میان، هیچ گونه امیدی برای مردم برای ورود در جرگهٔ دولتمردان وجود نداشت. در واقع از نظر اجتماعی نیز، تاریخ ایران پر از حاکمیت اشراف و فئودال‌ها است. اشرافی که در عین وابستگی تامه به مراتب بالاتر(دولت)، کوچکترین ترحمی بر پایین‌ترها روا نمی‌داشتند.

وارد شدن در طبقهٔ اشراف نیز برای عامه مردم غیرممکن بود. از نظر اقتصادی با وجود آن که، وضعیت درآمدهای اقتصادی کشور در پی تحولات نفتی بهتر شده بود، ولی سهم تودهٔ مردم از آن بسیار ناچیز بود. در برخی از شهرهای بزرگ، از طریق رشد درآمدهای نفتی و در نتیجه شکل‌گیری نوعی سرمایه‌داری وابسته، مواجه با رشد طبقه متوسط در جامعه هستیم. این طبقات از نظر اقتصادی وضعیت بهتری پیدا کرده بودند، ولی این به معنای بهره‌مندی کل جامعه نبود. این وضعیت ناعادلانه، اذهان همه را به خود جلب کرده بود. امام خمینی(ره) در پیام فروردین سال ۱۳۵۲، ضمن اشاره به وضعیت ملت محروم می‌گوید:

«فقط در تهران یک میلیون نفر فاقد آب و برق و بهداشت و دیگر ضروریات اولیه زندگی می‌باشند...» [۳۹]

این در حالی بود که در طی جشن‌های دوهزار و پانصد ساله تنها برای پیش‌پرداخت تهیه سناریوی «فیلم کوروش کبیر»، مبلغ ۵۰۰/۰۰۰ دلار پرداخت شده بود. بنا به گزارش *اسدالله علم*، وزیر دربار شاهنشاهی، هزینه جشن‌های فوق حدود ۱۳٤ میلیون تومان برآورد شده است که وی از این هزینه به «ارزش ملی» یاد می‌کند.[٤۰] البته مخارج واقعی این جشن‌ها بسیار فراتر از این‌ها و حدود سیصد میلیون دلار بوده است.[٤۱]

نادیده انگاشتن توده مردم در توزیع رفاه اقتصادی و بی‌توجهی به عدالت اقتصادی و اجتماعی، یکی از انگیزه‌های اساسی ملت در برپایی انقلاب اسلامی و برقراری نظام جمهوری

اسلامی بود. پیشینه بی‌عدالتی در رفتارهای حکومتی خودبه‌خود هر دولتی را پس از انقلاب وادار به اتخاذ شیوه‌های عدالت‌جویانه می‌ساخت. حال آن که این مسأله در متن اندیشه انقلابی امام خمینی(ره) وجود داشت. در نزد رهبران انقلاب این نکته از اهمیت بالایی برخوردار بود که «اسلام به شدت با دو قطبی شدن جامعه مخالف است.»[۴۲] اولین نتیجه واقعی شکل‌گیری قطب مستضعف در کنار قطب مستکبر و مسرف، ایجاد شکافی وسیع میان مردم خواهد بود. بر اساس اندیشه رهبران انقلاب، هدف اسلام، حتی‌الامکان توسعه قشر متوسط جامعه بود، تا جایی که همهٔ مردم نزدیک و شبیه به هم شوند. هم فقر و محرومیت و هم ثروت زیاد و مادیات، در جامعه اسلامی طرد شده است. فقر موجب هلاکت فرد و جامعه می‌گردد و باعث دفن استعدادها و در نتیجه نداشتن امکانات رشد و بالندگی خواهد شد. این امر حتی می‌تواند نه تنها باعث عدم رشد انسانیت، بلکه هلاکت آن گردد. اما ثروت زیاد و احساس بی‌نیازی نیز موجبات طغیان افراد را در جامعه اسلامی پدید می‌آورد و باعث تباهی فرد و جامعه می‌گردد. برای جلوگیری از سقوط جامعه به هر دو ورطهٔ فقر و طغیان، رسیدن به یک زندگی متوسط که حداقل امکانات اولیه و آبرومندانه برای تمام آماده شود، هدف جامعه اسلامی خواهد بود. مخصوصاً دستگیری از طبقه محروم جامعه در ذات نهضت اسلامی قرار داشت. رویکرد تمام رهبران انقلاب به سمت محرومان بود. در نزد آنها انقلاب به دست محرومان به پیروزی رسید و در شرایط استقرار نیز این طبقه «بهترین پشتوانه انقلابند و جزو بهترین متدینها حساب می‌شوند.»[۴۳] بنابراین پاسخگویی به آنان می‌بایست در اهداف اولیه سیاست‌های نظام قرار داشته باشد. عدم توجه به این اصل در واقع بی‌توجهی به ضمانت‌های امنیتی بقاء و استمرار انقلاب اسلامی خواهد بود.

٦. تربیت انسان مکتبی

شاید بتوان عصارهٔ اهداف و اصول امنیت نظام را در دورهٔ گفتمانی بسط‌محور، تربیت «انسان مکتبی» دانست. اصالت این موضوع کاملاً با مسأله «انسان کامل» در اسلام مرتبط است. در واقع تمامی تلاش پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) در ترویج دین مبین اسلام، به خاطر هدایت انسان‌ها و رساندن آنها به بالاترین مرتبه کمال بود. بر طبق این اصل مهم، دغدغه‌های

انقلابیون در بسط ارزش‌های اسلامی یادشده، ریشه در خواست مکتبی آنها در جهت اصلاح بشر و بالاخص تربیت «انسان مکتبی» داشته است. از نظرگاه اندیشه‌ای باید این اعتبار و اهمیت انسان در اسلام و جمهوری اسلامی را با توجه به فلسفه حکومت در اسلام توضیح داد. به این معنی که فلسفه حکومت در اسلام با آن چه که در تفکر مدرن غربی در این خصوص مطرح هست، تفاوت بنیادین دارد.

اسلام، فلسفه حکومت را در سعادت بشر می‌داند و کارکردهای سایر جنبه‌های حکومت با توجه به این اصل اساسی تعریف می‌گردد. اما در تفکر مدرن غربی که از عهد رنسانس به این طرف، کم‌کم حاکمیت یافت، حفظ نظام قراردادی (حکومت)، اساسی‌ترین هدف فلسفه سیاسی حکومت محسوب می‌گردد. وظایف حکومت کاملاً مشخص است و مهم‌ترین کار ویژه آن تأمین امنیت افراد است. حکومت همچنین جاده صاف‌کن مسیر افراد جامعه برای رسیدن به حداکثر رفاه و آسایش تلقی می‌گردد. تأمین شرایط آزاد برای افراد جامعه در همین جهت باید مورد توجه قرار گیرد. اما در خارج از این اهداف صوری، حکومت هیچ گونه حق و یا وظیفه‌ای برای شکل‌دهی شخصیت افراد جامعه و یا دخالت در امور اخلاقی و آزادی‌های خصوصی آنها ندارد.

در فلسفه سیاسی اسلام و به تبع آن در جمهوری اسلامی، مهم‌ترین سؤال، مربوط به ویژگیهای شخص حاکم و کارگزاران حکومتی است. ولی در فلسفه سیاسی غرب مدرن، مهم‌ترین سؤال «چگونگی حکومت کردن» می‌باشد. تا قبل از رنسانس و ظهور افکار اندیشه‌مندانی نظیر *ماکیاولی* و *هابز* و... در فلسفه سیاسی غرب (و به ویژه یونان باستان) مهم‌ترین سؤال همان بحث «ویژگی‌های شخص حاکم» بود و مهمترین هدف فلسفه سیاسی، سعادت انسان تلقی می‌شد. تمایز یادشده میان اسلام و تفکر مدرن غرب به خوبی در یکی از سخنان امام خمینی(ره) نمود پیدا می‌کند:

«اسلام مثل حکومت‌های دیگر نیست. این طور نیست که اسلام تنها فرقش با حکومت‌های دیگر این است که این عادل است و آنها غیرعادل، فرق‌های زیادی بین حکومت اسلام و رژیمهای دیگر هست... آن اوصافی که در حاکم است چیست، آن اوصافی که در پلیس است چیست، آن اوصافی که در لشگری است چیست، آن اوصافی

که در مثلاً سایر کارمندان دولتی باید چه باشد... بالاتر از این، آن چیزهایی است که انسان را رو به معنویات می‌برد.»[۴۴]

از نظر امام خمینی(ره)، اصلی‌ترین تفاوت حکومت اسلامی با حکومت‌های غیراسلامی در این است که اسلام توجه فراوانی را به بالا بردن معنویات در انسان دارد:

«اسلام می‌خواهد مردم را به اعلی علیین برساند... این در غیر رژیم‌های انبیاء ... اصلاً مطرح نیست. چه کار دارند به این که مردم بشوند یک مردم الهی، به ما چه ربطی دارد... به حکومت ضرر نزند هر چه می‌خواهد باشد... ولی انبیاء می‌خواهند که مردمش آدم باشند... ما آرزومان این است که یک همچو مکتبی تحقق پیدا کند.»[۴۵]

بنابراین همان گونه که دستیابی به انسان مکتبی و پرورش روحیات انسانی در جامعه، هدف اساسی حکومت در جمهوری اسلامی است، تنها راه حفظ امنیت نظام نیز همین هدف محسوب می‌گردد، چرا که هیچ نظامی نمی‌تواند با عدم دستیابی به مهم‌ترین اصل سازنده و حرکت‌بخش خود، ادعای امنیت نماید. در فضای سیاسی و انقلابی سال‌های آغازین انقلاب، یکی از مهم‌ترین مفاهیم گردانندهٔ بسیاری از تحولات و اندیشه‌ها، مفهوم «مکتبی» یا «غیرمکتبی» بود. «مکتبی‌ها» در واقع همان گروه «حزب‌الله» و انقلابیون را تشکیل می‌دادند. در تلقی انقلابیون، فقط مکتبی‌ها، محرمان انقلاب بودند. در هر حال اصطلاح مکتبی‌ها بیانگر جایگاه تربیت اسلامی انسان‌ها در اندیشه سیاسی و امنیتی رهبران انقلاب می‌باشد. توجه فراوان امام خمینی(ره) به مسأله جهاد اکبر در نزد یک فرد مسلمان گویای چنین اهمیتی است. به قول ایشان:

«اساساً اسلام برای سازندگی آمده است و نظر اسلام به ساختن انسان است جهاد برای سازندگی... انسان (توسط خودشان).... مقدم بر همه جهادهاست.»[۴۶]

به نظر امام خمینی(ره)، در رأس برنامه‌های مدارس علمی و دینی در جمهوری اسلامی باید توجه به مسأله تهذیب قرار داشته باشد. باید مهذب‌بودن قبل از عالم شدن مورد توجه باشد.[۴۷] از دیدگاه رهبران انقلاب پوچی انسان مسلمان بزرگترین خطر برای نظام اسلامی و انقلابی محسوب می‌گردد. تکیه صرف به ارزش‌های مادی و اقتصادی نمی‌تواند درون تهی انسان را پر سازد. بدین لحاظ نظام اجتماعی جمهوری اسلامی می‌باید نظامی باشد که عشق به خدا و کمال مطلق را در دل‌های مردم فروزان نگه دارد. به قول *شهید بهشتی*:

«در رژیم شاه نیز به مسایل اقتصادی، تفریحی، .... اهمیت داده می‌شد، ولی آیا تمامی هدف نظام اسلامی باید رسیدن به این مرحله باشد؟ در صورتی که چنین چیزهایی در رژیم گذشته موجود بود. آن چه که در رژیم گذشته در کار نبود این بود که همه باید انسان بمانند... ما انقلاب کردیم تا انسان‌ها انسان شوند. آرمان جمهوری اسلامی آرمان انسان‌شدن و متعالی‌شدن و حرکت الی الله است.»[۴۸]

تأثیرات امنیتی تقویت روحیات معنوی در انسان‌ها و یا بی‌توجهی به آن علاوه بر بعد فردی، در بعد اجتماعی و سیاسی نظام نیز کاملاً هویدا می‌باشد. از جنبه ایجابی این عامل باعث می‌گردد تا اولاً سلامت جمهوری اسلامی و آراء اسلامی تضمین گردد. ثانیاً با سرعت بیشتری احکام و دستورهای انقلاب در سطح جامعه اجرا گردند، چرا که هدف یک فرد مسلمان با توجه به جنبه الهی‌داشتن، با قوت و عشق عملی بیشتری پشتیبانی می‌گردد. ثالثاً بنیادهای هویتی کشور به طور کلی رنگ و بوی بومی می‌گیرد و از این طریق بدیل‌های غیرخودی، به نفع الگوهای اسلامی و بومی از گردونه خارج خواهند شد. اما از جنبه سلبی این عامل نمود بیشتری دارد. از یک طرف، انسان مکتبی و معنوی، هر گونه تبعیض و سلطه‌جویی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را در کشور نفی خواهد کرد.[۴۹] از طرف دیگر حداقل موجب وهن اسلام نخواهد شد و تا جایی که ممکن باشد سعی در جلوگیری از زیان رسیدن به حوزه اسلام و کشور اسلامی خواهد داشت.

ضررهای ناشی از بی‌تعهدی به اسلام همواره مورد توجه امام خمینی(ره) و انقلابیون بود. ایشان همواره بر این نظر بودند که «آن قدری که اسلام، از زبان و قلم اشخاصی که تعهد به اسلام نداشته‌اند و انحراف داشته‌اند در کشور ما صدمه دیده است که از توپ و تانک و از محمدرضا و پدرش صدمه ندیده است.»[۵۰] به همین دلیل دستگاه‌های فرهنگی کشور می‌باید تلاششان را برای تربیت انسان متمرکز سازند. دانشگاه‌ها و حوزه‌ها دو کانون و مرکز انسان‌سازی به شمار می‌رفتند. اصلاح این دو کانون دغدغه اساسی رهبر انقلاب بود، چرا که فساد آنها موجبات فساد را در کل جامعه فراهم می‌ساخت. به قول امام خمینی(ره):

«خطر دانشگاه از خطر بمب هسته‌ای بالاتر است. چنانچه خطر حوزه‌های علمیه هم از خطر دانشگاه بالاتر است. باید تهذیب بشوند اینها.»[۵۱]

چنان که گفته شد، ایجاد و تقویت هویت اسلامی در درون فرد مسلمان و تربیت انسان اصولی و دینی که بتواند خودش را در برابر شخصیت‌های بیرونی با استواری تعریف نماید، از اهداف اولیه انقلاب اسلامی بود. در واقع اعتقاد انقلابیون بر این بوده که «آدم باایمان در زندگی پشتوانه دارد، پشت و پناه دارد، تکیه گاه دارد و هیچ وقت خودش را تنها و بی‌یار و یاور حس نمی‌کند و اگر در گوشهٔ تاریک‌ترین و پرشکنجه‌ترین سلول‌های زندان، عمر را به سر ببرد هیچ‌گاه نشاط زندگی را از دست نمی‌دهد چون تنها و بی‌پشت‌وپناه نیست و همان جا هم خود را به خدا پیوسته می‌بیند.»[۵۲] از این رو ایمان به اصولی مشخص در زندگی باعث مصون‌ماندن از سقوط و لغزش خواهد شد. «ایمان به یک مسلک، ایمان به یک مذهب، ایمان به یک آیین، ایمان به یک نظام عقیدتی که زیربنای عملی برای زندگی فردی و اجتماعی او باشد.»[۵۳] البته توجه به نقش ایمان و هویت اسلامی در زندگی انسان مکتبی همان گونه که موجب سعادت فرد و جامعه خواهد شد، ممکن است بر اثر بی‌احتیاطی‌ها موجبات تفرقه و پراکندگی را نیز در جامعه اسلامی فراهم آورد. برخی از اندیشمندان لیبرالیسم نیز دقیقاً با تأکید بر این مسأله سعی کرده‌اند به طرد جوامع مسلکی بپردازند. به اعتقاد این اندیشمندان ایجاد یک نظام اجتماعی و سیاسی پای‌بند به یک مسلک هم باعث تفرقه و پراکندگی در درون جامعه خودی خواهد شد و هم باعث می‌شود تا این نظام مسلکی، مجبور به تأیید مسلک‌های مشخص و طرد و گاه تعدی به مسلک‌های مخالف شود، از این رو نامطلوب شمرده می‌شود. بدین خاطر بر اصل تسامح و تساهل پافشاری می‌کنند. این آسیب‌پذیری مورد توجه انقلابیون نیز بود. شهید *بهشتی* بر این نظر بود:

> ***«می‌خواهم اعتراف کنم که این آسیب‌پذیری تا حدودی همان نقطهٔ قوتی است که ما برای ایمان به مذهب برشمردیم. به قول معروف آفت طاووس آمد پر او، این طاووس زیبای ایمان این آفت را هم به همراه دارد و باید چاره‌ای برای پیشگیری این آسیب و آفت بیندیشیم. در واقع در جامعه‌های مسلکی، به همان اندازه که مسلک عامل پیوند و ارتباط محکم میان افراد آن جامعه می‌شود، به همان اندازه اگر دشمنی رخنه کرد و این احساسات را به شکلی در راه ضعف نیروهای عقیدتی داخلی استخدام کرد می‌بینید که همان ایمان و تحرک به صورت عامل درگیری‌های شدید و خانمان بر بادده در می‌آید.»***[۵۴]

توجه به نصوص قرآنی و اهمیت مبارزه با تحریف و ابزارهای مکارانه، جلوگیری از توقف در سیر تکاملی انسان و تجلی رکود و تحجر در زندگی انسان و داشتن یک ایمان زنده همراه با معرفت و آگاهی‌های فزاینده می‌تواند فرد مسلمان و جامعه اسلامی را از چنین تهدیدی برهاند.[۵۵]

ب) حفظ استقلال نظام

حفظ استقلال و دفاع از تمامیت ارضی کشور از بدیهی‌ترین اصول امنیتی هر کشور است. در جمهوری اسلامی ایران نیز این هدف از اهمیت و قداست خاصی برخوردار است. این اهمیت ریشه در دو عامل زیر دارد:

۱. عامل اول و تعیین کننده‌ای که باعث قداست خاص مفهوم استقلال در جمهوری اسلامی شده است به ماهیت اسلامی انقلاب و نظام برمی‌گردد. همان گونه که به تفصیل در بخش‌های قبل توضیح داده شد، جمهوری اسلامی بیش از هر چیزی، از هویت اسلامی مایه گرفته است. مرزهای هویتی در دین اسلام به خوبی از یکدیگر مجزا گردیده‌اند. اسلام هیچ گونه تسامحی را در برابر عوامل تهدیدکننده و تسلیم‌آور، بر نمی‌تابد. قطع پیوند و ارتباط با این عوامل از بدیهی‌ترین اصول سیاست خارجی اسلام است؛ ضمن این که هیچ گاه اصل دعوت نیز فراموش نمی‌گردد. در واقع به تعبیری «حفظ دارالاسلام در برابر دارالحرب» از جایگاه رفیعی برخوردار است؛ برای این منظور نفی سلطه و حاکمیت «دیگران» بر اسلام، از اصول اولیه است. قرآن کریم می‌فرماید: *«لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا»* (سورهٔ نساء آیه ۱۴۱)

ماهیت ایدئولوژیک و مذهبی نظام در دوره گفتمانی بسط محور، مرزهای هویتی موجود را به شدت بر اساس برداشت اسلامی فوق مورد تأکید قرار می‌داد. شعار «نه شرقی، نه غربی» که پس از چندی بر سر در وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی نقش بست، دقیقاً بازتاب این مسأله بود. این شعار صرفاً دو منطقه جغرافیایی و یا مسلکی را مورد هدف قرار نمی‌داد، بلکه بیان‌کننده اندیشه اصیل قرآنی مبنی بر طرد و نفی هر گونه سلطه و حاکمیت بیگانه (بیگانگان) بر اسلام و ملت مسلمان بود.

۲. تأکید بر مفهوم استقلال در جمهوری اسلامی، به معنای نفی وابستگی‌های گذشته نیز بود. انقلاب اسلامی در بدو تاسیس خود به معنای واقعی کلمه سعی در واژگون‌ساختن

ساختارهای موجود گذشته داشته است. در ذهن انقلابیون این اطمینان خاطر وجود داشت که رژیم اسلامی می‌تواند به خوبی در جهان استکباری موجود با رهایی از بند وابستگی‌ها، استقلال خویش را حفظ نماید. خاطره وابستگی‌های گذشته، نوعی روحیه ضدسازشکاری را در ملت انقلابی پدید آورده بود که تنها از طریق طرد «روابط استثماری» گذشته می‌توانست آرام گیرد. در برداشت انقلابیون، رژیم شاه جز یک رژیم وابسته، هویت دیگری نداشت. این رژیم در ابعاد مختلف فرهنگی، اقتصادی، نظامی و سیاسی، دولت و مردم ایران را محتاج غرب ساخته بود.

در بعد فرهنگی، مظاهر وابستگی کشور به غرب در نزد انقلابیون فروان بود: نابودی فرهنگ اسلامی و برقراری یک نظام فرهنگی و اجتماعی غربی از اهداف اساسی رژیم پهلوی و استعمار بود. انسان در این فرهنگ صرفاً به صورت موجودی مصرفی تصور می‌شد؛ زن نیز همانند یک کالا و موجودی تحقیرشده مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ نظام آموزشی کشور به کلی وابسته به غرب بود. سیستم حاکم بر دانشگاه‌ها و سایر مراحل آموزشی، یک سیستم کاملاً استعماری بود. ادارات و مراکز فرهنگی و هنری عملاً به صورت مراکز ضد فرهنگی و ضد اخلاقی عمل می‌نمودند. سینما و تئاتر و رادیو و تلویزیون و حتی مطبوعات در اختیار ترویج فرهنگ استعماری قرار داشتند، شیوه‌های گوناگون فرهنگی نظیر نحوه لباس پوشیدن، آرایش، غذاخوردن، معاشرتها... همگی از غرب الگو می‌گرفتند، نامگذاری فرزندان و خیابان‌ها و کوچه‌ها و مغازه‌ها به تقلید از غرب به سرعت به صورت یک عادت در می‌آمد؛ از همه مهم‌تر، ایجاد وابستگی فکری یکی از اهداف اساسی استعمار غرب بود. با مصرف فرآورده‌های فکری غرب، کم‌کم هویت خودی به فراموشی سپرده می‌شد. وابستگی اقتصادی کشور نیز برای انقلابیون کاملاً مشهود بود. پی‌گیری سیاست صنایع مونتاژ که بر اساس منافع استعمارگران تنظیم شده بود، مجالی برای خلاقیت‌های ایرانی باقی نمی‌گذاشت؛ تشویق واردات بی‌حد و حصر از خارج که دامن مواد غذایی را نیز گرفته بود، باعث ویرانی زمینه‌های کشاورزی و دامپروری داخلی شده بود؛ نتیجه هر دو سیاست فوق سیل عظیم جمعیت به سمت شهرها و مشکلات عدیده اجتماعی بود؛ در سال ۱۳٥٦ محصولات غذایی کشور فقط می‌توانست غذای ۳۱ روز کشور را تأمین کند و مابقی نیاز سال از خارج وارد می‌شد. این مسأله در شرایطی بود که ایران روزانه بیش از ٦ میلیون بشکه نفت صادر می‌کرد، ولی درآمدهای آن در زیرساخت‌های کشاورزی و بهبود آن استفاده چندانی

نداشت. درآمدهای نفتی علاوه بر وابستگی‌های اقتصادی، باعث شکاف اقتصادی و گسترش بی‌عدالتی در جامعه نیز شده بود.

وابستگی‌های نظامی کشور به غرب نیز برای همگان روشن بود و این که رژیم شاه نماینده تامه آمریکا و غرب در منطقه خلیج‌فارس به شمار می‌رفت و در دهه ۵۰ در دوره ریاست جمهوری نیکسون، در مقام ژاندارمی آمریکا در این منطقه ایفای نقش می‌کرد. از سوی دیگر رژیم شاه مأموریت دفاع از حریم امنیتی غرب در برابر شوروی را نیز برعهده داشت. به دلیل همسایگی ایران با شوروی تأمین مرزهای جنوبی این کشور تا حدودی بر عهده ایران بود. با این مأموریت‌های اساسی، توجه به افزایش قدرت نظامی ایران برای غرب اهمیت بسیار داشت. خصوصاً این که این اهمیت در پیوند با علاقه مفرط شاه به مسایل نظامی باعث شده بود تا ارتش ایران از پشتیبانی غرب برخوردار شده و به خوبی تجهیز گردد. اولین و مهم‌ترین نتیجه این تجهیز، وابستگی نظامی ایران به غرب بود. نگهداری این سلاح‌های غربی و مخارج مستشاران نظامی آمریکا، هزینه‌های سنگینی را بر مردم ایران تحمیل می‌کرد؛ جدای از آنکه سالانه میلیاردها دلار صرفه خرید تسلیحات می‌شد؛ مستشاران آمریکایی به خوبی ارتش ایران را در اختیار داشتند و این ارتش همچنین همکاری‌های نظامی فراوانی با اسراییل داشت. ارتشیان ایران با وجود تخصص بالا مجبور بودند زیر نظر و بر اساس اراده آمریکایی‌ها عمل نمایند و به هیچ وجه استقلال نظر و قدرت تصمیم‌گیری نداشتند.

از نظر سیاسی نیز دولت گذشته ایران سیاست «هم‌پیمانی» با غرب را دنبال می‌کرد؛ البته این هم‌پیمانی چندان بر اساس تراز در منافع دو طرفه نبود. در این میان شاه با دوستان آمریکایی نظیر اسراییل و آفریقای جنوبی بهترین روابط را داشت، ولی به دنیای اسلام با دیدی تحقیرآمیز می‌نگریست. به صورت خلاصه باید گفت که در نزد انقلابیون رژیم پهلوی در ارتباطات خود با دنیای غرب از هیچ گونه پیش فرضی که ریشه در هویت و فرهنگی بومی و اسلامی کشور داشته باشد، برخوردار نبود.[۵۶]

تمام وابستگی‌های فوق، مستلزم نفی استقلال کشور بود. این وضعیت در روزگار پس از پیروزی انقلاب، می‌بایست دگرگون می‌گشت. ماهیت انقلابی و ایدئولوژیک نظام باعث شده بود تا از یک سو مرزهای «خودی‌ها» و «غیرخودی‌ها» بخوبی مشخص شود و از سوی دیگر این باور

شکل گیرد که امکان استقلال کامل از دنیای استکباری موجود وجود داشته باشد. در نزد انقلابیون مسأله حفاظت از تمامیت ارضی فقط سهم اندکی در معنای کلی استقلال داشت. دفاع از تمامیت ارضی با آن که مهم به نظر می‌رسید، ولی آن چه که مهم‌تر می‌نمود کیفیت تعریف‌ها و مفاهیم در سیاست‌ها بود. مفهوم «استقلال» در دید اول از بار معنوی و فرهنگی برخوردار بود و استقلال فرهنگی می‌توانست ابعاد دیگر استقلال نظیر اقتصاد و سیاست را نیز تحت تأثیر قرار دهد. آنها تلاش داشتند تا میان «نفی» سلطه از یک طرف و «نفی» روابط تفاوت قایل باشند، ولی در عمل جدایی این دو از یکدیگر تقریباً تحقق نیافتنی بود. کم‌کم مسأله «نفی سلطه»، «نفی روابط» را نیز به دنبال داشت و از این طریق از نظرگاه عملی، جمهوری اسلامی به نوعی در مسیر انزواگرایی قرار گرفت. در هر حال در مسیر هدف استقلال آنچه که مهم می‌نمود عبارت بودند از:[۵۷]

۱. مجموعهٔ فرهنگ و اعتقادات اسلامی که باعث پیروزی انقلاب شده بود، می‌بایست حفظ و تقویت گردد؛ این زمینه‌ها باعث شکل‌گیری «فرهنگ استقلال» می‌شد.
۲. برای حفاظت از استقلال کشور، لازم بود تا رهبری کشور در دست فردی باشد که از پایگاه مردمی و فرهنگی برخوردار باشد.
۳. آگاهی مردمی و شناخت شرایط خودی در وضعیت جهانی، از لوازم استقلال محسوب می‌گردید.
٤. تربیت انسان‌هایی که دارای روحیه اعتماد به نفس کامل باشند تا خویشتن را در برابر فرهنگ‌های دیگر تحقیر شده نپندارند، از روشهای اساسی حفظ استقلال تصور می‌شد.

دستیابی به فرهنگ استقلال به دنبال خود سایر عوامل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی لازم را برای رسیدن به استقلال کامل به بار می‌آورد.

فرهنگ استقلال نیز تنها با دست یازیدن به اسلام بدست می‌آمد. امام خمینی(ره) می‌گفتند:

«اگر بخواهید مملکت خودتان را حفظ کنید و اگر بخواهید از تحت یوغ ابرقدرت‌ها تا آخر خارج بشوید، به اسلام توجه کنید و به احکام اسلام سر فرود آورید. اسلام برای ... ملت ما تمام آزادی‌ها و استقلال را فراهم می‌کند.»[۵۸]

«خودشناسی» و بازگشت به خویشتن، اولین مرحله دستیابی به فرهنگ استقلال بود. برای انقلابیون دستیابی به هویت خودی و اسلامی مهم‌ترین هدف در تمامی امور قلمداد می‌شد. انگیزه

استقلال نیز در چارچوب کلان «هویت» می‌بایست مورد توجه قرار گیرد. پتانسیل‌های هویت اسلامی در نزد انقلابیون آن قدر فراوان بود که بتواند تمامی نیازمندی‌های انسان را مرتفع سازد. رسیدن به «خود» شرط اول استقلال فرض می‌شد. «اگر ما بخواهیم استقلال پیدا کنیم، آزادی پیدا کنیم، مملکت خودمان را خودمان اداره کنیم، باید خودمان را پیدا کنیم،... باید از این غربزدگی بیرون برویم. خیال نکنیم همه چیز آنجاست و ما هیچ نداریم. ... ما همه چیز داریم و فرهنگمان فرهنگ غنی است، باید پیدایش بکنیم این فرهنگ را...»[۵۹] با پیدایش هویت خودی، هویت‌های بیگانه باید زدوده شوند. با وجود وابستگی کشور به غرب نمی‌توان دم از استقلال زد.

در ذهن انقلابیون این مسأله نکته‌ای اساسی بود که باید تمامی مظاهر وابستگی از بین بروند. با توجه به بُعد معنوی و ارزشی انقلاب و این که ابزار اصلی انقلابیون دارای شاخص‌های فرهنگی بود، از این روی در این جا نیز مهم‌ترین نقطه وابستگی، وابستگی فرهنگی و فکری محسوب می‌گردید. پیوستگی مغزی و فرهنگی کشور با غرب موجب تداوم مشکلات و وابستگی‌ها می‌شد.[۶۰] ضمن این که وابستگی‌های اقتصادی نیز باعث وابستگی‌های دیگر فرض می‌شد.[۶۱] انقلابیون متوجه این نکته بودند که وابستگی‌های مختلف به غرب باعث می‌شود تا غرب بر مبنای سیاست‌های گزینشی، هر آن چه را که خود می‌پسندد در مورد کشورهای وابسته انجام بدهد و همواره زمینه‌های وابستگی این کشورها، پابرجا بماند.

ج) اصلاح محیط بیرونی و بسط انقلاب اسلامی

وجه مشخص و بارز در «گفتمان بسط محور»، دو ویژگی «آرمانی بودن» و جنبه «فراملی» داشتن آن است. در «گفتمان امنیتی انقلاب»، حوزه «اصالت‌های نظام» تا حد زیادی جایگزین حوزه «ضرورت‌های نظام» شده بود. تا جایی که تحقق این اصالت‌ها در بیرون از مرزهای ملی عین امنیت و ضرورت‌های نظام تلقی می‌گردید. رسیدن به مرحله آرامش برای انقلابیون چندان در اولویت قرار نداشت، آن چه که مهم بود سرایت جوشش و جنبش انقلابی نه تنها در درون نظام بلکه به ورای مرزهای بیرونی بود. انقلابیون اعتقاد داشتند:

«وای برآن انقلاب و انقلابی که در بامداد پیروزی بخواهد بر محیط آرام و آسایش دهنده انقلاب پیروزشده دل ببندد و با شهامت و مبارزه و پیکار خداحافظی کند. باید

بیدار باشیم... خودآگاهی انقلابی، شور انقلابی باید همچنان ادامه یابد. تا کی؟... تا بی‌نهایت... جامعه اسلامی جامعه‌ای است که تداوم انقلاب در آن پایان... زمانی ندارد.»[۶۲]

تداوم این انقلاب مرزی نمی‌شناسد و لزوماً در درون مرزهای کشور اسلامی محصور نمی‌گردد؛ بلکه حیات و تداوم نظام انقلابی در گروه غنی ساختن محیط بیرونی است.

روزنامه جمهوری اسلامی چند ماه پس از پیروزی انقلاب و آغاز انتشار در سرمقاله اولین شماره خود د رمورخه ۱۳۵۸/۳/۹ می‌نویسد:

«از پنجره‌ای که ما نگاه می‌کنیم استمرار و گسترش این انقلاب را چون ضرورتی گریزناپذیر در میان تمام خلق‌های مسلمان جهان ادراک می‌کنیم».

این مقاله حتی از این هم فراتر رفته و انقلاب اسلامی را مرحله‌ای از تحولات در سطح جهان و بشریت می‌داند که می‌باید به انقلاب جهانی حضرت مهدی(عج) متصل گردد؛ از این رو با رد مرزهای ملی، انقلاب اسلامی را به صورت دروازه‌ای تلقی می‌کند که بر روی تمامی خلق‌های مستضعف جهان گشوده می‌باشد. بر طبق اعتقاد نویسندهٔ این سرمقاله:

«روح انترناسیونالیستی اسلامی... یکسره مرزها را میان خلق‌های مسلمان جهان می‌شوید. قلب ما برای شهیدی چون ملکوم ایکس آمریکایی که به دست قداره‌بندان سرمایه‌دار آمریکا به شهادت رسید آن چنان می‌تپد که برای شهیدان در خاک خفته بهشت زهرا...، بالاتر از این انقلاب اسلامی تمامی بشریت را مورد خطاب می‌دهد. برای این انقلاب، مظلوم و ظالم مفاهیم عامی هستند که مخصوص مسلمانها نیست... لذا ما همچنین نمی‌توانیم به غارتگری آمریکا در آمریکای لاتین بی‌اعتنا باقی بمانیم... ما با شناخت رنجهای انسانهای دربند جهان، کینه بر ضد ظالمین را در قلب شعله‌ور می‌سازیم و با این کینه مقدس بر علیه همه دشمنان انسان، بر علیه تمامی جهان‌خواران موضع می‌گیریم.»[۶۳]

آرمانی بودن تلقی امنیت در «گفتمان انقلاب» باعث شده بود تا حتی مناطقی بسیار فراتر از مرزهای جهان اسلام نیز در حریم امنیتی نظام اسلامی قرار گیرد. هر چند رسیدن به این آرمان مشغلهٔ اولیه انقلابیون نبود، ولی هدف آرمانی آنها محسوب می‌گردید. در این تلقی جریان الحادی حاکم بر کل جهان در معارضهٔ با امنیت کل بشریت قرار داشت و برای دفاع از

محرومان و مستضعفان جهان و نیز گشودن دروازه اسلام بر روی آنها، لازم بود تا به صورت جدی عمل نمود. انقلاب می‌توانست برای پی‌گیری اهداف جهانی خود حداقل به آگاه ساختن محیط بیرونی دست زند. در مسیر این هدف مطمئناً گسترش نفوذ اسلام نیز مورد توجه بود. امام خمینی(ره) این هدف را به روشنی تبیین می‌کند:

«ما این واقعیت و حقیقت را در سیاست خارجی و بین‌المللی اسلامی‌مان بارها اعلام نموده‌ایم که در صدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم‌کردن سلطهٔ جهان‌خواران بوده و هستیم، حال اگر نوکران آمریکا نام این سیاست را توسعه‌طلبی و تفکر تشکیل امپراتوری بزرگ می‌گذراند از آن باکی نداریم و استقبال می‌کنیم... ما در صدد خشکانیدن ریشه‌های فاسد صهیونیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم در جهان هستیم. ما تصمیم گرفته‌ایم به لطف و عنایت خداوند بزرگ نظامهایی را که بر این سه پایه استوار گردیده‌اند، نابود کنیم و نظام اسلام رسول‌الله(ص) را در جهان استکبار ترویج نماییم و دیر یا زود ملتهای آینده شاهد آن خواهند بود.»[٦٤]

اصلاح محیط بیرونی در «گفتمان انقلاب» بر اساس دو اصل «دعوت» و «نفی سبیل» که هر دو جزء اصول سیاست خارجی اسلام محسوب می‌گردند، تفسیرمی‌شد. اصل دفاع از مستضعفان جهان و دعوت آنها به پذیرش دین اسلام و قیام علیه حکومتها و نیز سیاست نه شرقی و نه غربی را باید به ترتیب همسو با پیروی و اجرای اصول «دعوت» و «نفی سبیل» دانست. نگاه وسیع انقلابیون در همه زمینه‌ها از جمله در زمینه دفاع از محرومان و مستضعفان و فقرستیزی و برقراری عدالت، به طور طبیعی ایجاب می‌کرد که آنها این مسایل را بسیار فراتر از داخل مرزهای ایران و حتی فراتر از جهان اسلام مطرح نمایند. راهی را که انقلاب در پیش پای انقلابیون قرار داده بود، آن روز به کمال می‌رسید که «مستضعفین جهان از زیر بار مستکبرین خارج بشوند.»[٦٥] برای این منظور حتی لزوم تشکیل جبهه قدرتمند اسلامی – انسانی (وسیع‌تر از جهان اسلام) برای سروری پابرهنگان جهان توصیه می‌گردید.[٦٦]

اعلام آشکار حمایت همه جانبه از نهضتهای آزادی‌بخش به مثابهٔ مصادیق بارز مستضعفان جهان تا ریشه‌کن شدن کفر و رسیدن آنها به حقوق حقهٔ خود، هر چند بر اساس معیارهای رایج در سیاست خارجی کشورها اقدامی غیرعادی است، ولی در گفتمان انقلاب همواره بر آن

پافشاری می‌شد و در حکم سیاست اصولی نظام جمهوری اسلامی مطرح بود. این مسأله را باید بر اساس این دلیل نیز در نظر گرفت که نظام نوپا و انقلابی ایران مانند همهٔ نظام‌های انقلابی دیگر دارای ماهیت گسترش یابنده بود. بر این اساس، انقلابیون آرمان خود را یک مأموریت جهانی می‌پنداشتند و چندان در قید و بند مرزها و اهداف تعیین شده نبودند. این آرمان در مرحله بالاتر، کل جهان و در مرحله پایین‌تر کل جهان اسلام را در بر می‌گرفت. در نزد انقلابیون، انقلاب اسلامی در جهان و یا حداقل در بین جامعهٔ مؤمنین مسلمان دارای چنان پایگاهی بود که می‌توانست به راحتی مفهوم سلطه و حکومت حاکمان ناحق و یا دخالت دیگران را در جهان اسلام به مبارزه فراخواند. نتیجه این امر، رد قوانین بین‌المللی بود که به صورت ناعادلانه، ابرقدرت‌ها بر مستضعفان تحمیل کرده بودند.[۶۷] جستجو برای برپایی نظامی بدیل در سطح بین‌المللی، روی دیگر سکه را تشکیل می‌داد. برای رسیدن به این مرحله انقلاب ناگزیر بود تا در بسیج مردم جهان برای مقاومت و نبرد علیه وضعیت موجود پیشگام شود. هر چند درانداختن نظم نوین در جهان کاملاً بعید به نظر می‌رسید، ولی رسیدگی به امور مسلمانان و تلاش برای ایجاد وحدت میان آنها و نهایتاً حاکمیت اسلام بر تمامی جهان اسلام، هدف قابل دسترسی‌تری بود که به شدت با ماهیت و هویت نظام نو پا پیوند خورده بود.

مسأله وحدت و همبستگی با جهان اسلام محوری‌ترین شعار سیاست خارجی نظام بود. بر این اساس امنیت نظام با ابعاد وسیع‌تری پیوند داشت. در نزد انقلابیون نه تنها امنیت و منافع تمامی مسلمانان جهان با امنیت کشور و نظام جمهوری اسلامی از همدیگر جدا نبود، بلکه ارتباطی بنیادین با یکدیگر داشتند. بر این اساس، همانند تفسیر گسترده امنیت در اندیشه اسلامی، مفهوم امت جایگزین مفهوم ملت می‌گردد و امنیت ایران به امنیت کل جهان اسلام وابسته می‌شود. البته این دیدگاه بیانگر آرمان‌های امنیتی انقلاب است که باید کم‌کم به سمت آن حرکت نمود. بر طبق همین آرمان‌ها بود که در نزد انقلابیون هر قدرتی که خاستگاهش «دولت ـ کشور» بود، چندان اعتباری نداشت. به نظر آنها، توجه صرف به عنصر ملیت، الزاماً تعقیب منافع خاص ملی را به دنبال می‌آورد. این مسأله از نظر تاریخی چندان برای جهان اسلام خوشایند نبود.[۶۸] تمایز میان امت و ملت به این نتیجه منتهی می‌شد که امنیت مکتب (و امت) برتر از امنیت مملکت تلقی گردد. به همین خاطر است که امام خمینی(ره) می‌گوید:

«اگر آمریکا بریزد و ما را از بین ببرد، من به نظرم خیلی چیزی نیست، البته عظیم است؛ اما از او عظیم‌تر شکست در مکتب است.»[۶۹]

تمامی تأکیداتی که انقلابیون در خصوص تغییر در نظام بین‌الملل داشتند با شدت بسیار بیشتری در خصوص جهان اسلام نیز صادق است. آثار بی‌عدالتی در جهان اسلام بسیار شدیدتر از نظام بین‌الملل، انقلابیون را به خود متوجه می‌ساخت. ریشه کن شدن این آثار در سایه تلاش مسلمانان برای احقاق حق و مبارزه علیه حکام دست نشانده و استعمار در زمره اهداف کلان انقلاب اسلامی قرار داشت. در سایه پیروی از اصل دعوت، مسأله «صدور انقلاب» به مثابه هدف مرکزی تلاش انقلابیون در سطح جهان اسلام قرار گرفت. رسیدن به این هدف، هم نیاز به فعالیت‌های فراملی انقلابیون داشت و هم می‌بایست زمینه‌های داخلی در کشورهای اسلامی از طریق فراخوان مردمی برای ایجاد تغییرات اساسی، آماده می‌شد. بر این اساس است که از مسلمانان برای پیروی از اصول به دست آوردن قدرت در جهان، دعوت به عمل می‌آید. امام خمینی(ره) می‌گوید:

«من به صراحت اعلام می‌کنم که جمهوری اسلامی با تمام وجود برای احیای هویت اسلامی مسلمانان در سراسر جهان سرمایه‌گذاری می‌کند و دلیلی هم ندارد که مسلمانان جهان را به پیروی از اصول تصاحب قدرت در جهان دعوت نکند و جلوی جاه‌طلبی و فزون‌طلبی صاحبان قدرت و پول و فریب را نگیرد. ما باید برای پیشبرد اهداف و منافع ملت محروم ایران برنامه‌ریزی کنیم. ما باید در ارتباط با مردم جهان و رسیدگی به مشکلات و مسائل مسلمانان و حمایت از مبارزان و گرسنگان و محرومان با تمام وجود تلاش نماییم و این را باید از اصول سیاست خارجی خود بدانیم.»[۷۰]

امام خمینی(ره) حتی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در کتاب ولایت فقیه لزوم کسب قدرت و تشکیل حکومت اسلامی را در سراسر جهان اسلام مد نظر داشته و این مسأله را یکی از وظایف نهضت اعلام کرده بود. وی در این کتاب ضمن مطرح‌کردن فساد و ظلم حاکمان فعلی جهان اسلام می‌گوید:

«ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم... وظیفه علمای اسلام و همه مسلمانان است که به این

وضع ظالمانه خاتمه دهند و در این راه که راه سعادت صدها میلیون انسان است حکومت‌های ظالم را سرنگون کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.»[۷۱]

تشکیل حکومت‌های اسلامی در جهان اسلام، پیش‌درآمدی بر اصل «وحدت مسلمانان» محسوب می‌شد؛ «وحدتی» که تحقق آن تنها راه کسب استقلال سرزمین‌های اسلامی به شمار می‌رفت. به این خاطر انقلابیون امیدوار بودند هر چه زودتر زمینه‌های این وحدت که همان تشکیل حکومت‌های اسلامی است فراهم گردد و بدین لحاظ بر «بیداری» و رستاخیز مسلمانان تأکید فراوانی می‌شد. در واقع هدف آرمانی بر این بوده است تا تمام ملت‌های مسلمان از تفرقه دست بردارند و «همه با هم بشوند یک دولت بزرگ اسلامی... یک دولت زیر پرچم «لاالـه‌الاالله» تشکیل بدهند و این دولت بر دنیا غلبه کند.»[۷۲] برخی نیز امیدوار بودند تا هر چه زودتر در تمامی کشورهای اسلامی، انقلابی شبیه انقلاب اسلامی ایران صورت گیرد تا «اتحاد جماهیر اسلامی» تحقق یابد.[۷۳]

به این ترتیب ملاحظه می‌گردد که در این دوره، ابعاد کلانی نظیر نفوذ در ملت‌های منطقه (در برابر دیپلماسی رسمی)، حمایت از جنبش‌های اسلامی، پشتیبانی و کمک به مستضعفان جهان، از جایگاه رفیعی در ملاحظات امنیتی نظام برخوردار می‌گردند. به این ترتیب حریم امنیتی ایران با این تفسیر جدید، ابعادی عمدتاً فراملی و وسیع می‌یابد که صرفاً معطوف به منافع ملی ـ مادی نیست. البته این نکته را باید یادآور شد که در نظر انقلابیون پی‌گیری اهداف فوق کاملاً مرتبط با منافع و امنیت ملی نظام ج.ا.ا و هماهنگ با آن بوده است و از این رو مشاهده می‌شود که این اهداف پیونددهندهٔ امنیت ایران با امنیت کل جهان اسلام تفسیر می‌شوند.[۷۴]

یادداشت‌ها

۱. محمدرضا تاجیک، **مقدمه‌ای بر استراتژی امنیت ملی ج.ا.ا**، جلد اول، تهران: **فرهنگ گفتمان**، ۱۳۸۰، صص ۱۲۱–۱۲۰.

۲. امام خمینی(ره)، **صحیفه نور**، جلد ۱۲، ص ۲۷۵-۲۷٤.

۳. محمدجواد باهنر، **مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱، صص ٦۹-۳٦۷.

٤. حزب جمهوری اسلامی، **مواضع ما**، بی‌تا، ص ٤٦.

۵. محمدحسین بهشتی، «مکتب‌گرایی و ملی‌گرایی» در کتاب **سخنرانیهای شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی**، بی‌نا، بی‌تا، ص ٢٤.

٦. محمدحسین بهشتی، «مبانی نظری قانون اساسی» در کتاب **سخنرانیهای شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی**، همان، صص ٤٦-٤٤.

۷. محمدحسین بهشتی، «مکتب‌گرایی و ملی‌گرایی»، **همان**، صص ۲۷-۲٦.

۸. اندیشمندان حوزه قرارداد اجتماعی یعنی *توماس هابز، جان لاک و ژان ژاک روسو* بر این عقیده می‌باشند. مخصوصاً هابز شرایط ماقبل تأسیس دولت را بسیار ناامن تصور می‌کند و اعتقاد دارد که در آن وضعیت «جنگ همه علیه همه» حاکم می‌باشد و «انسانها گرگ یکدیگر هستند». در اندیشه اسلامی نیز فلسفهٔ نبوت و امامت با توجه به این مسأله تحلیل می‌گردد. در این دیدگاه افراط و تفریط در دو زمینهٔ افزون‌طلبی و خویشتن‌دوستی انسان باعث می‌شود جمع آدمیان به ضعیف و قوی، مستکبر ومستضعف تقسیم شوند و بنای ظلم تاریخ نهاده شود. زندگی آدمیان در چنین اوضاع و احوال صحنه درگیریهای بی‌پایان است. رجوع شود به کتاب: *مواضع ما*، انتشار حزب جمهوری اسلامی، بی‌تا، صص ۳٤-۳۳.

۹. رجوع شود به سیدحسین ولی‌پور زرومی، «گفتمان‌های امنیت ملی در جمهور ی اسلامی ایران،» **فصلنامه مطالعات راهبردی**، پیش‌شماره دوم، (تابستان ۱۳۷۷)، صص ٦۳-٦۲.

۱۰. این جمله از مهندس بازرگان می‌باشد.

۱۱. جلیل روشندل، **امنیت ملی ونظام بین‌المللی**، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷٤، ص ۱۸.

۱۲. عنوان کتاب کلر بریر و پیربلانشه در مورد انقلاب اسلامی عبارت است: **ایران؛ انقلاب بنام خدا**. این کتاب با ترجمه قاسم صنعوی و توسط انتشارات سحاب در سال ۱۳۵۸ به چاپ رسید.

۱۳. اکبر هاشمی‌رفسنجانی، **انقلاب یا بعثت جدید**؛ قم: انتشارات یاسر، بی‌تا، ص ۸۳

۱٤. به نقل از رضا نظرآهاری، «نقش و اهمیت سیاسی اسلام در روابط بین‌الملل»، **اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال یازدهم، شماره ۱۱٤-۱۱۳، (بهمن و اسفند ۱۳۷۵)، ص ٤۸.

۱۵. شریعتمدار جزایری، در **مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام خمینی و احیاء تفکر دینی**، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷٦، به نقل از **صحیفه نور**، جلد ۷، ص ۲۰٤،

۱٦. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱۷، صص ۱۳۹-۱۳۸.

۱۷. محمدجواد باهنر، **همان**، صص ۵۵-٤۰

۱۸. همان.

۱۹. امام خمینی، **صحیفه امام**، جلد ششم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۲۰۰.

۲۰. همان، ص ۲۷٦.

۲۱. مسیح مهاجری، **انقلاب اسلامی راه آیندهٔ ملت‌ها**، تهران: انتشارات اوج، ۱۳٦۰، ص ۱۵۳.

۲۲. اکبر هاشمی‌رفسنجانی، **خطبه‌های نماز جمعه سال ۱۳٦۰**، جلد اول، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷٦، خطبه روز ۱۳٦۰/٤/۱۲، صص ۱۵-۱٤.

۲۳. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۲۱، ص ۱۷٦.

۲٤. **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۹/۳/۹.

۲۵. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱٤، صص ۲۳٤ - ۲۳۲.

۲٦. امام خمینی، **صحیفه امام**، جلد هفتم، ص ۵٤.

۲۷. حزب جمهوری اسلامی، **مجموعه مقالات پایگاه جهانی انقلاب**، نشریه شماره ۲۹، ۱۳۵۹/۹/۲۷، صص ۳۰-۲۲.

۲۸. محمدجواد باهنر، همان، ص ۷۱.

۲۹. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به فرهنگ رجایی، **معرکه جهان‌بینی‌ها**، تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۳.

۳۰. سیدمحمد ثقفی، «احیای هویت اسلامی در نهضت امام خمینی»، در **مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام خمینی و احیاء تفکر دینی**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشرآثار حضرت امام خمینی، ص ۱۲۰-۱۱۹.

۳۱. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ٤، ص ۸۵

۳۲. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱۱، ص ۲۳۹.

۳۳. محمدحسین بهشتی، «آزادی در اجتماع»، در **سخنرانیهای شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی**، همان، ص ۵٤.

۳٤. برای مطالعه سابقه استبداد در ایران و نیز تأثیر این عامل بر امنیت جامعه و مردم رجوع شود به حسن قاضی‌مرادی، **استبداد در ایران**، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۰.

۳۵. محمدحسین بهشتی، **مبانی نظری قانون اساسی**، تهران: بنیاد نشر و آثار و اندیشه‌های ایت‌الله شهید دکتر بهشتی، چاپ دوم، ۱۳۷۸، صص ۱۹-۱۵.

۳٦. محمدحسین بهشتی، «آزادی در اجتماع»، **همان**، ص ٤۳.

۳۷. امام خمینی، **صحیفه امام**، جلد نهم، همان، صص ۲۰-۱۹.

۳۸. امام خمینی، **صحیفه امام**، همان، صص ٤۲۵-٤۲٤.

۳۹. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد اول، ص ۲۰۲.

٤۰. **بزم اهریمن**، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷، صص ۳٤-۳۰.

٤۱. کلر بریر و پیربلانشه، **همان**، ص ۱۱. برای مطالعه فساد در دوران محمدرضا پهلوی رجوع شود به: مارک.جی.گازیوروسکی، مشروعیت رژیم و امنیت ملی: مورد مربوط به حکومت پهلوی در ایران، در ادوارد ای.آزر و چونگ این مون، **امنیت ملی در جهان سوم**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ۳۲۰-۳۱۵.

٤۲. اکبر هاشمی‌رفسنجانی، **خطبه‌های نماز جمعه سال ۱۳٦۰**، همان، خطبه روز ۱۳٦۰/۱۱/۲، ص ۵۱۲.

٤۳. اکبر هاشمی‌رفسنجانی، **همان**، خطبه روز ۱۳٦۰/۱۱/۹، صص ۵٤۱-۵۳۱

٤٤. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۷، ص ص ۲۸۵-۲۸٤.

٤۵. **همان**.

٤٦. **همان**، ص ۲۱۱.

٤۷. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱٤، ص ۱۱۳-۱۱۲.

٤۸. محمدحسین بهشتی، مبانی نظری قانون اساسی، **همان**، صص ۵٦-۵۲.

٤۹. محمدحسین بهشتی، **همان**.

۵۰. امام خمینی، **همان**.

۵۱. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱۳، ص ۲۱۱.

۵۲. علیرضا حسینی بهشتی، «منزلت انسان در نظام سیاسی اسلام از دیدگاه شهید بهشتی»، در **مجموعه مقالات بررسی مبانی فکری آیت‌الله شهید دکتربهشتی**، تهران: نشر بقعه، ۱۳۷۷، ص ۸٦ نقل مستقیم از سخنان شهید بهشتی.

۵۳. **همان**.

۵٤. **همان**، ص ۸۷

۵۵. **همان**، صص ۹۳-۸۷

۵۷. جواد منصوری، «استقلال و سیاست خارجی،» در **مقولاتی در سیاست خارجی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳٦٤، صص ۲۸-۲٤.

۵۸. امام خمینی، **صحیفه امام**، جلد دهم، صص ۲۸-۳۲۷.

۵۹. **همان**، ص ۳۸٦.

٦۰. **همان**، ص ۳۵٦.

٦۱. **همان**، ص ٦۲۳.

٦۲. محمدحسین بهشتی، **مبانی نظری قانون اساسی**، همان، صص ۵۱-۵۰.

٦۳. **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۸/۳/۹.

٦٤. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۲۰، ص ۲۳۸.

٦۵. **همان**، جلد ۱۵، ص ۲۵۱.

٦٦. **همان**، جلد بیستم، ص ۲۳۸.

٦۷. شهرام چوبین، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی در خلیج [فارس]»، در **تشیع، مقاومت و انقلاب**، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳٦۸، ص ۲۲۵.

٦۸. فیروز دولت‌آبادی، «شکست یا پیروزی، بحثی پیرامون رابطه جمهوری اسلامی ایران با جهان اسلام»، **مجله سیاست خارجی**، سال دهم، ش ۱ ، (بهار ۱۳۷۵) ، صص ۲٦۳-۲٤۷.

٦۹. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد دهم، ص ۱۹۸.

۷۰. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد بیستم، ص ۲۳۸.

۷۱. امام خمینی، کتاب **ولایت فقیه**، صص ٤۵-٤۲.

۷۲. امام خمینی، صحیفه امام، جلد ششم، ص ۲۳٤.

۷۳. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، **توطئه‌های اخیر امپریالیسم جهانی و مزدوران**، بیانیه شماره ۹۵، ۱۳٦۰/۳/۵.

۷٤. دیدگاههای امام در خصوص امنیت ملی و امنیت امت عمدتاً از این منبع اقتباس گردیده است: سیدحسین ولی‌پور زرومی، «جایگاه امنیت در اندیشه سیاسی اسلام و امام خمینی،» **فصلنامه علوم سیاسی**، سال دوم، ش ۵، (تابستان ۱۳۷۸)، صص ۳٤۰-۳٦۰.

فصل دوم

جایگاه قدرت ملی در گفتمان بسط محور

مقدمه

بررسی ملاحظات امنیت ملی جمهوری اسلامی، بدون بررسی جایگاه مقدورات ملی نـاقص خواهد بود. با توجه به مبحث قدرت ملی و تحولات ایجادشده در این مفهوم که در مقدمه ایـن کتاب به آن اشاره شد، باید گفت که در شرایط پیروزی انقـلاب اسـلامی، مـاهیت قـدرت ملـی کشور عمدتاً تابع عوامل نظامی و امنیتی بود. ایـن مسـأله در تمـامی دوران پـهلوی بـه وضـوح مشهود بود. در «گفتمان تک‌گفتار» رژیم پهلوی، امنیت ملی صرفاً دارای ابعاد سـخت‌افزاری بـود و امنیت و قدرت مترادف با نظامی‌گری تعریف می‌شد. تـأکید بـر یـک مؤلفـه قـدرت ساختار جامعه را نابهنجار ساخته بود.[1] اسـتراتژی‌های امنیتـی صرفـاً در عملکـرد ارتـش و سـاختارهای امنیتی و نیز پیوندهای بیرونی خلاصه می‌شد. تقویت و تجهیز ارتش برای چیره‌شدن بـر عوامـل ناامنی مهم‌ترین کارویژه دولت محسوب می‌گردید. در همین جهت فقط آمریکا از سال ۱۳٤۹ تـا پایان عمر دولت شاه حدود ۲۰ میلیارد دلار تسلیحات بسیار پیشرفته به ایران فروخت و پـس از آن سفارش ۲۰ میلیارد دیگر نیز به مقامات آمریکایی تسلیم شده بود.[2]

در شرایطی که رژیم شاه صرفاً به قدرت نظامی برای تأسیس امنیت رژیم خود تکیـه داشـت و مفهوم «امنیت ملی» در ملاحظات امنیتی این رژیم مغفول مانده بود، چهره چـهارم قـدرت از درون جامعه ظهور کرد و وارد مبارزه‌ای اساسی با چهره نخست قدرت (قـدرت متمرکـز فـیزیکی) شـد.

«قدرتی که از زیر جوشید نه از بالا، پخش بود نه متمرکز... و عمدتاً چهره نرم‌افزاری و پنهان داشت نه صرفاً سخت‌افزاری و آشکار.» این قدرت در دوران تأسیس جمهوری اسلامی، همسان با ارزشمندشدن برخی از اهداف خاص در ملاحظات امنیت ملی نظام که به قواعد حاکم بر ملاحظات امنیت ملی موجود بر ساختار دولت ـ کشورهای جهان پشت پا می‌زد، رشد و نمو پیدا کرد. در واقع برای حفظ و بسط اهداف امنیت ملی نظام انقلابی که عمدتاً دارای هویت ارزشی بود، قدرت متناسب برای حفظ آن نیز می‌بایست از چهره ارزشی و نرم‌افزاری برخوردار باشد. بر این اساس بود، که «قدرت متافیزیکی» جایگزین «قدرت فیزیکی» شد.[۳] در واقع در گفتمان بسط‌محور، منابع نامحسوس قدرت ملی جایگزین منابع محسوس گشت.

چنان که در مقدمه این کتاب اشاره شد، برخی از پژوهشگران منابع عمدهٔ قدرت ملی را به دو مقوله منابع محسوس و منابع نامحسوس تقسیم می‌کنند. در فضای انقلابی موجود در سال‌های نخستین نظام جمهوری اسلامی، توجه به منابع محسوس قدرت از اهمیت بسیار کمی برخوردار بود؛ البته این به معنای بی‌اعتنایی عمدی انقلابیون به این منابع نبوده است. در شرایط عادی، انقلابیون نیز از این مسأله آگاهی داشتند که نمی‌توان بدون هیچ گونه توجهی به انگاره‌های موجود دست به تأسیس سیستمی جدید در جهان سیاست زد. آنها نیز اعتقاد داشتند هر سیستمی به ناچار می‌باید تمامی ابزارهای حیات و زنده‌ماندن خویش را تعقیب نماید. این مسأله جزء تأکیدات اساسی در اندیشه سیاسی و امنیتی اسلام بود. تمامی تلاش انقلابیون نیز برپایی نظامی برخاسته از خواسته‌های اسلامی بود، از این رو نمی‌خواستند برخلاف تأکیدات اصول اسلام عمل نمایند. با این که آموزه نظامی و امنیتی اسلام ذاتاً تدافعی است و نه سلطه‌جویانه و تهاجمی، ولی در این آموزه، به آمادگی نظامی و جهادی مسلمانان توجه اساسی شده است. در واقع با این که در اسلام منشأ قدرت و حاکمیت خداوند است و هیچ قدرتی نیز جز به خواست خدا و یا از جانب او وجود ندارد، ولی با این حال بر قدرتمندی مسلمانان در تمامی ابعاد اجتماعی، سیاسی، نظامی، دینی پافشاری می‌گردد.

از یک سوی اسلام به خصایص روحی و معنوی تأکید فراوان دارد. در واقع ایمان مؤمنان و عمل صالحان و روحیه و اخلاق اسلامی از مهم‌ترین منابع قدرت در اسلام به شمار می‌رود. از سوی دیگر، اسلام به آمادگی دفاعی و نظامی مسلمانان نیز برای حفاظت از امنیت امت اسلامی، تأکید می‌کند.[۴]

قرآن کریم در آیه ۷۱ از سورهٔ نساء می‌فرماید:

«ای اهل ایمان، سلاح جنگ برگیرید و آنگاه دسته دسته یا همه به یکبار متفق برای جهاد بیرون روید.»

اسلام با درک واقع‌بینانه از تزویر و تمهیدات سلطه‌گرانه حکومت‌های استعماری و خودکامه، بر ضرورت استوار ساختن و تقویت استعداد و قدرت نظامی مسلمانان تأکید بسیار دارد:

«و شما (ای مومنان) در مقام مبارزه با آن کافران، خود را مهیّا کنید و تا آن حدّ که بتواند از آذوقه و تسلیحات و آلات جنگی و اسبان سواری برای تهدید و تخویف دشمنان خدا و دشمنان خودتان کاملاً فراهم سازید و بر قوم دیگری که شما بر دشمنی آنان مطلّع نیستید و خدا به مکر و دشمنی آنها آگاه هست نیز مهیّا باشید.»

(انفال ـ آیه ٦٠)

با وجود همه جانبه بودن دیدگاه اسلامی، فضای انقلابی سال‌های نخست که بیشتر از هر چیز به دنبال بازیابی ارزش‌ها و بازگشت به خویشتن بود، باعث شد تا بر ابعاد نرم‌افزاری قدرت ملی که همان قدرت ارزشی نظام نیز بود، تأکیدی اساسی شود. انقلاب باعث جوشش در هویت ارزشی و نیز قدرت ارزشی وابسته به آن شده بود. نزدیک‌ترین و قوی‌ترین ابزاری که انقلابیون برای ایجاد نظام ارزشی جدید، بدان دسترسی داشتند، ذات جنبش‌گر ارزش‌های اسلامی بود. بهره‌مند شدن از توانایی‌های بالقوه این ارزش‌ها، سریع‌ترین و مشروع‌ترین راهی بود که انقلابیون می‌توانستند به تأسیس و تثبیت نظام اسلامی بپردازند. از سوی دیگر ذات ارزشی و انسان‌مدارانهٔ انقلاب باعث می‌گشت تا تمامی ابزارها، مشروعیت یکسانی نداشته باشند. رویکرد انسانی و جهانی انقلاب ایجاب می‌کرد تا بیشتر با زبان دل و معنویت با جهان، تعادل ایجاد نمایند؛ تا این که از طرق سخت‌افزاری قدرت (از جمله ابزارهای نظامی)، بدان دست یازند. تزریق افکار انقلابی و معنویت اسلامی در «جهان بی‌روح» تنها از طریق خاص خود ممکن بود. علاوه بر ذات ارزشی و انسانی انقلاب، شرایط خاص کشور در روزهای پس از انقلاب باعث می‌شد تا انقلابیون نتوانند چندان از اهرم‌های قدرت مادی بهره‌مند گردند. در هر حال آنان تازه‌کارهایی بودند که به زمان بیشتری برای کنترل و نظارت بر امور نیاز داشتند؛ ضمن این که فشارهای بیرونی نیز مانع استفاده مؤثر از ابزارهای محسوس قدرت می‌شد. این فشارها هم از طریق معارضه‌جویی مستقیم علیه انقلاب عمل می‌نمود و هم این تلقی را در نزد

انقلابیون پدید آورده بود که حداقل در کوتاه مدت توان رقابت با ابزارهای سخت‌افزاری قدرت در نظام «استکباری» بین‌المللی وجود ندارد و از این‌رو با این جهان منقبض فقط از طریق توانایی‌های ذاتی و هویت خودی می‌توان به مبارزه پرداخت. بدین خاطر بود که اغلب منابع محسوس قدرت ملی در نزد انقلابیون از اعتبار اندکی برخوردار بود.

البته همان گونه که در بحث تأثیر انقلابیون از اندیشه اسلامی ذکر شد این به معنای دیدگاه ایده‌آل و جامع‌نگر ایدهٔ انقلاب و رهبری انقلاب نبود. نگاهی کوتاه به دیدگاه‌های بنیانگذار انقلاب، امام‌خمینی(ره)، حتی در قبل از انقلاب و در دوران انقلاب، نشان می‌دهد که تفسیر ایشان از مسأله قدرت بسیار جامع و کلان است. امام خمینی(ره) همواره مسأله قدرت و امنیت کشور را به صورت «شبکه‌ای» و مجموعه‌نگر، قلمداد می‌نمود. ایشان کل نظام فردی و جمعی را در سطوح متفاوت داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد توجه قرار می‌دادند و اقتدار نظام و قدرت ملی کشور را نه در تقویت بعدی خاص، بلکه در بهبود وضعیت کشور و شبکه پیچیده‌ای از روابط داخلی و خارجی که با روح حاکم بر جهان حاضر، تطابق کامل دارد، می‌دانستند.[۵] این دیدگاه وسیع، به دلایلی که گفتیم، عملاً در سال‌های اول انقلاب کمتر مورد توجه بود؛ برای مثال در طول این سال‌ها، توانمندی نظامی کشور، از کمترین جایگاه در دیدگاه انقلابیون برخوردار بود و کاربرد ابزارهای نظامی یکی از نامشروع‌ترین کارها به شمار می‌رفت.

مبارزه با قدرت‌های امپریالیستی، به اهرم‌هایی خارج از عهدهٔ توانایی‌های نظامی کشور نیازمند بود. با اعتقاد به این اصول بود که پس از پیروزی انقلاب، قول داده شد که از سهم هزینه‌های نظامی کاسته خواهد شد. طی دو سال، انقلاب توانست به این وعده عمل نماید. در واقع در حالی که هزینه‌های نظامی ایران در سال ۱۳۵٦ حدود ۱۰/٦ درصد از تولید ناخالص ملی را تشکیل می‌داد، این رقم در سال ۱۳۵۸ به ٦/۱ درصد و در سال ۱۳۵۹ به ۵/۸ درصد رسید.[٦] با پیروزی انقلاب کل قراردادهای تسلیحاتی ایران با آمریکا به ارزش ۱۷ میلیارد دلار لغو گردید؛ دوره سربازی از دو سال به یک سال کاهش یافت و تعداد ارتشیان نیز به حدود نصف تقلیل پیدا کرد؛ یعنی از ٤۵۰ هزار نفر در سال آخر رژیم شاه به ۲٤۰ هزار نفر در سال ۱۳۵۸ کاهش یافت.[۷]

علاوه بر توان نظامی، سایر ابعاد محسوس قدرت ملی نیز در چشم انقلابیون اعتباری واقعی‌ای نداشت. از بدیهی‌ترین این بی‌اعتباری، بی‌توجهی به موقعیت ژئوپلیتیک و بهره‌گیری

از قدرت بالقوه کشور در این زمینه بود. چنان که قبلاً گفته شد، در نزد آنها حتی مرزهای جغرافیایی و ملی، پدیده‌های نابهنجاری بودند که به صورت موانع جدی در سر راه وحدت جهان اسلام عمل می‌کنند. به همان اندازه که از اعتبار منابع محسوس قدرت ملی کاسته شده بود، به همان میزان نیز بر اهمیت منابع نامحسوس افزوده شده بود. در این مسیر حتی از منابع محسوس قدرت نیز (نظیر اقتصادی و نفت) عمدتاً در جهت اهداف ارزشی نظام بهره گرفته می‌شد. در هر حال منابع نامحسوس مورد توجه تمامی انقلابیون و رهبری انقلاب، عمدتاً در ارزش‌های مسلط انقلابی، یعنی ارزش‌های اسلامی جمع گشته بود. تمامی این منابع ارزش و مشروعیت خود را از اسلام می‌گرفتند. به یک معنی در نزد انقلابیون تمامی قدرت در اسلام خلاصه می‌شد. به طور کلی سه منبع قدرتی که در ملاحظات امنیتی نظام در سال‌های آغازین انقلاب، از جایگاه محوری برخوردار بودند و به اصطلاح مایه امید انقلابیون برای دستیابی به اهداف امنیتی پیش‌گفته به شمار می‌رفتند عبارت بودند از:

الف) اسلام شیعی انقلابی ب) روحانیت شیعی و رهبری فرهمندانه امام خمینی(ره) ج) مردم در صحنه.

همان طوری که گفتیم هر سه منبع فوق، ریشه در قدرت تعیین کننده عامل اسلام داشتند. در ذیل تلاش می‌گردد تا هر کدام از محورهای گفته شده به صورت جداگانه به بررسی درآیند.

الف) اسلام شیعی انقلابی

اسلام همان گونه که در متن حرکت و خواسته‌های انقلابیون قرار داشت، محرکهٔ اصلی و قدرت بخش نظام نیز بوده است. جدای از برخی تحلیل‌ها در زمینه علل اصلی انقلاب اسلامی، که در آن به موضوعاتی نظیر اقتصاد، شعار حقوق بشر کارتر، فضای باز سیاسی در یک سال آخر رژیم و ... اشاره می‌گردد، باید گفت که این انقلاب از آغاز تا پایان و در تمامی اهداف و عملکرد خویش، تابع ارزش‌های مذهبی و اسلامی بود. انقلاب پاسخی بود علیه روندهایی که ارزش‌های ذاتی مردم را مورد تهدید قرار داده بود. پتانسیل حرکت انقلابی مردم و اندیشه‌هایی که موجب فروپاشی نظم سابق شد، به صورت اصیل دارای وجهه‌ای اسلامی بود.

در نزد عامهٔ مردم انقلابی، در مسیر انقلاب فقط رهبران و اندیشه‌هایی از مشروعیت

اسلام نه تنها در روند نهضت انقلابی مردم مشهود بود، بلکه مشخصهٔ اصلی دوران پس از انقلاب نیز به شمار می‌رفت؛ به نوعی می‌توان گفت همان طور که رهبران انقلاب و مردم توانستند از طریق وارد کردن عامل اسلام در متن حرکت‌های انقلابی خود، به خوبی از نتایج آن بهره‌مند گردند، به همان ترتیب نیز این عامل بلافاصله پس از انقلاب باعث تثبیت و بقاء نظام برخاسته از انقلاب شد. عمدهٔ ارزش‌هایی که در گفتمان این دوره در میان مردم و نخبگان انقلابی مطرح می‌شد، به نوعی برخاسته از ارزش‌های اسلامی بود؛ مفاهیمی نظیر خداوند، حق، توحید، امام‌خمینی، دین، مذهب، دینداری، امامان و معصومین، معنویت، ایمان، عبادت، جهاد، بزرگان مذهبی، قرآن، پیامبر، اسلام، تشیع، مستضعفین، محرومان، امت، نهضت، مبارزه، شهادت، جانبازی، نثار خون و... جزء مفاهیم و ارزش‌های محوری سال‌های نخست بعد از پیروزی بودند که همگی از بار ارزشی دینی برخوردار بودند. علاوه بر این، مفاهیم منفی فراوانی نظیر امپریالیسم، فساد، دژخیمان، صهیونیسم، طاغوت، ضدانقلابیون، سلطنت، ... را می‌توان برشمرد که تابع رویکرد مذهبی نظام بود.[۸]

تمسک به این مفاهیم، مهم‌ترین ابزارهای قدرت ملی نظام را تأمین می‌ساختند؛ ضمن آن که هر کدام از آنها در جایگاه اهداف کلان نظام اسلامی قرار داشتند. در سایه توجه به قدرت معنوی این مفاهیم تا حدود زیادی دغدغه انقلابیون از تهدیدهای فراروی برطرف می‌گشت. آنها با دست یازیدن به قدرت حقیقی، تا حد زیادی ناامنی‌های فراروی را ناچیز فرض می‌کردند. فراوان مطرح می‌شد که «مظهر و منبع قدرت خداست ... وقتی حاکمیت متعلق به خداست و من و شما در انقلاب الهی اسلامی رشد کرده و تربیت شده‌ایم، قدرت حاکم را فقط خدا می‌دانیم و بنابراین در برابر عظیم‌ترین زرادخانه‌های نظامی طاغوتیان جهان، سر تسلیم فرود نمی‌آوریم. برای ما ابرقدرتها، سلاح‌های عظیم نظامی، منابع بزرگ جاسوسی و اقتصادی و سیاسی معنی ندارد؛ یعنی ما تحت جاذبه‌های ابرقدرت‌ها قرار نمی‌گیریم...». این عقیده وجود داشت که بهره‌گیری از این قدرت معنوی می‌توانست، حتی موازنهٔ قدرت موجود جهان را بر هم زند. در سایه اسلام، هیچ قدرتی نمی‌توانست در برابر جهان اسلام قد علم نماید. به قولی:

«دنیای اسلام اگر بر اساس اسلام عمل کند... می‌تواند بزرگترین قدرت دنیا باشد... وقتی می‌گوییم بزرگترین، شاید به ذهن عده‌ای بیاید که یعنی از آمریکا هم مقتدرتر؟ از

شوروی هم مقتدرتر؟ از چین هم مقتدرتر؟ می‌گوییم بله از مجموعهٔ چین و شــوروی و از آمریکا و همهٔ اقمارش که اروپای غربی و ژاپن باشند، می‌توانیم قوی‌ترباشیم.»[۹]

عملی ساختن قدرت بالقوه فوق فقط در سـایه تفسـیر یگانـهٔ تشیع از قـدرت سیاسـی اسـلام امکان‌پذیر بود. در فقه شیعی، برخلاف گروه‌های دیگر اسـلامی، قـدرت سیاسـی تنـها در صورتـی دارای مشروعیت خواهد بود که بر مبنای اندیشه ولایی شیعی عمل نماید. در ایـن چـارچـوب، بـه تبعیت از حکومت چندسالهٔ حضرت علی(ع) حاکم اسلامی نمی‌تواند بـا محـور قـرار دادن برخـی ملاحظات سیاسی و یا حکومتی، موجب کدرشدن ارزش‌هـای اسـلامی و رخـوت در پیاده‌سـاختن اصول اسلامی گردد. وظیفه اولیه حاکم اسلامی، پیروی مطلق از اصول اسـلامی و عملـی سـاختن اهداف اسلام بی‌هیچ گونه کوتاهی، قلمداد می‌گردد. کجروی در این خصـوص خودبـه‌خود بـاعث مشروعیت‌زدایی از حکومت خواهد شد. بر این اســاس فقـط حکومـت ولایـی مجوز اداره امـور دولت اسلامی را دارا خواهد بود. رویکرد انحصاری فقـه امامیـه بـه حکومـت ولایـی، خودبـه‌خود زمینه‌های مشروعیت‌زدایی از حکومت‌های غیراسلامی موجود را فراهم می‌کند. در واقع بـر اسـاس فقه امامیه، قدرت سیاسی موجود کـه برخـلاف رویـه اسـلامی است، بـا بحـران دائمـی امنیـت و محرومیت از قدرت دین و مردم مواجه خواهد گشـت. یکـی از کارویژه‌هـای اساسی فقـه دوازده امامی، نامشروع دانستن حکومت‌های غاصب است. نتیجه منطقی اعتقاد به غیبت دوازدهمیـن امـام معصوم (عج)، نامشروع دانستن دولت‌های غیردینی اسـت. برخـلاف اهـل تسـنن، در فقـه امامیـه، دولت‌ها صرفاً به سبب موجودیت یا تغلّب مشروع نمی‌گردنـد. موضـوع «عـدل» در مقـام یکـی از اصول مذهب شیعه، فی‌نفسه مسأله «غصب» را زیر سؤال می‌برد. بر ایــن اسـاس قـرار گرفتـن هـر چیز و هر کس در جای خویش به عدل تعبیر می‌گردد و «جور» خارج شـدن هـر صـاحب حـق از جایگاه خود تلقی می‌شود. در نتیجه، در فقـه سیاسـی شـیعی غاصبـان حـق امامـان معصـوم (ع) و مجتهدین (نواب عام امام (ع) در عصر غیبت) را با عنوان «سلاطین جائر» خطاب می‌کنند، بـر ایـن اساس عدالت به مثابه یک موضوع نیز معطـوف بـه تحقـق آن از سـوی امـام معصـوم(ع) و نـائب اوست و مقوله «عدل» از «امامت» تفکیک‌ناپذیر است. این قرائت از مفهوم عدل و اقتضائات آن بـه امامیه این قابلیت را می‌دهد تا بدون نیاز به پردازش ایدهٔ دولت امــامی و یـا ارادهٔ براندازی دولـت اغتصابی، آن را به گونه‌ای طبیعی به چالش گرفته و ناامن سازد. قابلیت مذکـور را می‌تـوان برآمـده

از مواردی چون مشروعیت‌زدایی، قضاوت، اجرای حدود و تعزیرات، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد دانست.

روی دیگر سکه را نباید از نظر دور داشت؛ دیدگاه فقه امامیه در عین حال که سلطه سیاسی موجود را گرفتار یک بحران دائمی می‌سازد، زمینه را برای تکوین دولت شیعه نیز آماده می‌کند. البته اختلافات موجود میان فقها در زمینه چگونگی اجرای حکومت ولایی ممکن است همچون مانعی برای پروژه دولت‌سازی شیعی عمل نماید. برای این منظور اندیشه «ولایت مطلقه فقیه» با محور قراردادن منافع عمومی جامعه و مصلحت نظام، با آراء سایر فقهاء شیعی، بر اساس تفوق و اطلاق حکم حکومتی بر اجتهاد مصطلح در حوزه‌های علمیه، برخورد می‌کند. در واقع رأی و فتوای فقها، می‌تواند فقط به منزلهٔ یک نظر بدیل در سطح نخبگان و جامعه مطرح شود تا از مجاری قانونی تبدیل به ضابطهٔ عمل شود.[۱۰]

بهره‌مندی رهبران انقلاب از این فقه پویا که حاصل برداشت‌های کل‌نگر امام خمینی(ره) نسبت به دین و سیاست بود، مهم‌ترین ابزار قدرت آنان به شمار می‌رفت. آنها از این طریق به راحتی نظم پیشین را زیرسؤال بردند و در تکوین نظم جدید در میان خود کمترین مشکل را داشتند. البته گروه‌های سیاسی غیر«حزب‌الله» به هیچ وجه راضی به حاکمیت فقه امامیه در قدرت سیاسی نبودند و نیز برخی از علماء مذهبی چندان برای وجهه سیاسی دولت اسلامی اعتباری در نظر نمی‌گرفتند، ولی در مجموع انقلابیون موجود، تحت زعامت فکری امام خمینی(ره)، بیشترین وحدت را در خصوص پذیرش حاکمیت فقه امامیه و اندیشه ولایت فقیه داشتند. این برداشت، به دلیل مشروعیت دینی و مذهبی، از پذیرش عامه مردم برخوردار بود و رهبران انقلاب را نیز از قدرت سیاسی نظام مطمئن می‌ساخت.

ب) روحانیت شیعی و رهبری فرهمندانه امام خمینی(ره)

روحانیت انقلابی و رهبری فرهمندانه امام خمینی(ره)، ضلع دوم قدرت نظام را در گفتمان ارزشی سال‌های اولیه تأسیس جمهوری اسلامی ایران تشکیل می‌داد. الگوی حکومتی ولایت فقیه بر سه پایه دین (شریعت)، ولایت و مردم استوار بود و نفی و انکار هر کدام از این عناصر، به معنای زوال حکومت اسلامی محسوب می‌گردید.

در این تحقیق بارها گفته شده است که توجه خاص اسلام و مذهب تشیع به امور دنیوی و سیاسی (در کنار امور اخروی)، خودبه‌خود زمینه‌های نقش‌پذیری علماء و روحانیون شیعی را در تحولات سیاسی و اجتماعی آماده می‌سازد. این مسأله مخصوصاً در پیوند با مبحث اجتهاد در فقه شیعی و توجه به تفسیرپذیری مذهب و انطباق تشیع با شرایط زمانی و مکانی مختلف، ورود روحانیت را در امور سیاسی، هموار می‌نماید. به گفته امام خمینی(ره) «حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمام فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است... و فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور»[11] را مورد توجه قرار می‌دهد.

جدای از این زمینه‌های ذاتی، تحولات بی‌سابقه در امور سیاسی و اجتماعی مسلمانان در سده اخیر که حتی بسیاری از سنت‌های گذشتهٔ آنها را به پرسش کشیده است، باعث واکنش روحانیون گشته و افزایش دخالت آنان در سیاست به منظور جلوگیری از غیردینی شدن جامعه را به همراه داشته است. هماوردخواهی تمدنی غرب و مفاهیم وارد شده از این فرهنگ، تعارضات گوناگونی را با ارزش‌های دینی در سطوح گوناگون در پی داشته است. این تعارضات زمینه‌های واگرایی بیشتر را میان نظام سیاسی و نمایندگان مذهب فراهم آورد. تا جایی که برای اکثریت روحانیون تنها راه برون‌رفت از این وضعیت، دخالت مستقیم مذهب و علماء در تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه بوده است. البته رسیدن به چنین دیدگاهی در یک برههٔ زمانی کوتاه نبوده است. می‌توان از بدو حیات فعال استعمار در ایران و شروع برخی تحولات سیاسی و اجتماعی که حاصل برخورد تمدنی با غرب بود، نهضت علماء و روحانیون را پی‌گیری نمود.

مرحوم دکتر *عنایت* در تحلیل خود از انقلاب اسلامی، جنبش‌های چهارگانه تنباکو، مشروطیت، ملی‌شدن نفت و پانزده خرداد را به عنوان مقدمات انقلاب اسلامی برمی‌شمارد که در همه آنها علماء نقش اصلی را داشتند. در انقلاب اسلامی، علماء انقلابی سعی کردند از تجربیات چهارجنبش یادشده استفاده نمایند. در بررسی این تجربیات می‌توان به یک وجه مشترک برای تمام این جنبش‌ها (غیر از جنبش ۱۵ خرداد) دست یافت و آن این که همهٔ آنها در آغاز به پیروزی دست یافتند و در همه آنها نیز ابتدا برد با رهبری دینی نهضت‌ها بود. ولی در تمام این تجربیات پس از مدتی، دولت و یا ملی‌گرایان نیمه مذهبی ابتکار عمل را به دست

گرفتند و مذهبیون را از قدرت کنار گذاشتند.[۱۲] این دیدگاه، تحلیل *آیت‌الله شهید مطهری* را نیز تأیید می‌کند که بر طبق نظر وی:

«تاریخ نهضت‌های اسلامی صدسالهٔ اخیر یک نقیصه را در رهبری روحانیت نشان می‌دهد و آن این که روحانیت نهضت‌هایی را که رهبری کرده تا مرحله پیروزی بر خصم ادامه داده و از آن پس ادامه نداده و پی کار خود رفته و نتیجه زحمات او را دیگران... برده‌اند.»[۱۳]

بر اساس این تجربیات بود که بر طبق تحلیل مرحوم عنایت علماء شیعی ایران به سه جمع‌بندی کلی رسیدند:

«نخست این که هر گاه واقعاً تصمیم به شرکت در یک مبارزه سیاسی بگیرند پیروزی آن حتمی است. دوم این که علماء نباید در رهبری جنبش‌های سیاسی، شخصیت‌های غیرمذهبی یا نیمه‌مذهبی را چه قبل و چه بعد از پیروزی با خود شریک کنند و نکته سوم این که شکست قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ نشان داد که پیروزی رهبری دینی در هر انقلابی مشروط به اتحاد داخلی و همبستگی میان کلیه نحله‌های فکری علماء از جناح معتدل تا جناح تندرو می‌باشد. با توجه به این تجربه سیاسی بود که علماء جنبش مردمی سال ۱۳۵۷ را سازمان دادند و از همان آغاز مصمم شدند که در دام نیروهای رادیکال و لیبرال فعال در مرحلهٔ آغازین جنبش گرفتار نشوند.»[۱۴]

کاربست تجربیات فوق در پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی نقش بسزایی داشت. بنابراین در نزد رهبران انقلاب، این نکته بدیهی بود که قدرت موجود در مشروعیت دینی روحانیت و تلاش‌های پی‌گیر آنان در روند مبارزات، سهم اولیه را در پیروزی نهضت داشته است. همراهی مردم با روحانیت در این پیروزی، نشان‌دهنده عمق جایگاه و تأثیرگذاری نیروهای مذهبی در روند تحولات سیاسی و اجتماعی بود؛ از این رو، پس از پیروزی انقلاب نیز، دوام و ثبات نظام تازه تأسیس در تداوم این تأثیرگذاری نهفته بود. مخصوصاً با توجه به این که اهداف اصلی و آرمان‌های نظام انقلابی جدید بر محور مذهب و ارزش‌های مذهبی دور می‌زد، طبیعی است این ارزش‌ها در سایه کمرنگ بودن ابزارهای مذهبی (نیروهای مذهبی) قابلیت ظهور نداشتند و از این رو جایگاه روحانیت به مثابه ابزار اصلی

تثبیت و تداوم روحیه مذهبی و ارزشی نظام انقلابی از محوریت برخوردار گردید. البته به دلیل شکاف تاریخی موجود میان این قشر با دولت، در روزهای اول انقلاب چگونگی اعمال قدرت به دست نهاد روحانیت در روندهای کلان نظام چندان روشن نبود. حتی در ماه‌های اولیه این ترس در نزد انقلابیون وجود داشت که ممکن است با ورود مستقیم روحانیت در عرصهٔ سیاست و در دست گرفتن مسؤولیت‌های اجرایی، کم‌کم این قشر در سیاست و دولت حل گردد و از استقلال آن کاسته شود. به همین دلیل بود که بحث «استقلال روحانیت از دولت» در آغاز، مطرح بود. امام خمینی(ره) در طول ماه‌های اقامت در پاریس، بارها در پاسخ به سؤال خبرنگاران در خصوص نقش آینده روحانیت در حکومت اسلامی اعلام کرده بودند که «روحانیون در حکومت آینده، نقش ارشاد و هدایت دولت را دارا می‌باشند.»[۱۵]

این نظریه بر اساس همان نظریه استقلال روحانیت از دولت مطرح می‌شد. حتی در حکومت اسلامی هم امام خمینی(ره) معتقد بودند که روحانیت نباید آمیخته به دولت باشد. البته ایشان پس از یک سال از پیروزی انقلاب با اندکی انعطاف این مسأله را مطرح می‌کنند که روحانی نمی‌خواهد در دولت باشد ولی «خارج از دولت هم نیست. نه دولت است، نه خارج از دولت، دولت نیست یعنی نمی‌خواهد ... کارهای نخست‌وزیری را بکند غیر دولت نیست، برای این که نخست‌وزیر اگر پایش را کنار بگذارد، این جلویش را می‌گیرد.»[۱۶]

اما این وضعیت با حوادث و تحولات بعدی دگرگونی بیشتری پذیرفت و تطور و تحول موجود در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره) که از دو عنصر زمان و مکان متأثر بود، موجب شد تا زمینه برای نقش‌پذیری مستقیم روحانیت در امور اجرایی و دولتی فراهم گردد. با گسترش یافتن حوزه عملی فعالیت‌های روحانیت، عملاً کارویژه‌های این نهاد نیز در ساخت سیاسی و اجتماعی نظام نوپا، دچار تحول و تغییر شد. می‌توان با توجه به توانایی‌های موجود در این نهاد و اهداف کلانی را که در حوزه امنیت نظام به آنها اشاره کردیم، موارد ذیل را به منزلهٔ انتظارات رهبران انقلاب از این نهاد در فرآیند تحولات سیاسی و اجتماعی کشور در سال‌های نخست مطرح ساخت:[۱۷]

۱. *دفاع از شریعت و ترویج آن:* این مورد، اساسی‌ترین کارویژه روحانیت تلقی می‌شود. به گفته امام خمینی(ره) «حوزه‌های علمیه و علمای متعهد در طول تاریخ اسلام و تشیع مهم‌ترین

پایگاه محکم اسلامی در برابر حملات و انحرافات و کجروی‌ها بوده‌اند. علمای بزرگ اسلام در همه عمر خود، تلاش نموده‌اند تا مسایل حلال و حرام الهی را بدون دخل و تصرف ترویج نمایند.» از آن جایی که حفظ اسلام و ارزش‌های اسلامی در رأس اهداف نظام قرار داشت، بدین لحاظ روحانیت در مقام حاملان و حافظان اصلی شریعت اسلامی، از جایگاه رفیعی برخوردار می‌باشند.

۲. *ایجاد همبستگی و وفاق اجتماعی:* با توجه به نقش تاریخی روحانیت در نزدیکی با اقشار مختلف مردم و همچنین برخورداری این نهاد از توانایی‌های نمادین (نمادهای دینی)، این قشر می‌توانست تأثیر مستقیمی بر ایجاد همبستگی ملی در جامعه داشته باشد. مخصوصاً در زمانی که کشور در دوران گذار و بحران‌های خاص آن قرار داشت، در این مسیر روحانیت می‌توانست سهم بسزایی در ایجاد همبستگی و همیاری ملی ایفاء نماید.

۳. *فرآیند بسیج اجتماعی:* روحانیت به لحاظ تاریخی نشان داده است که از مهم‌ترین عوامل بسیج کننده و حرکت دهندهٔ جامعه به سوی آرمان‌های سیاسی است و به تعبیر امام خمینی(ره)، «آن که ملت را بسیج کرد، آن روحانیون بودند.» در نظام روحانیت شیعه، به واسطه وجود مسأله تقلید، نوعی رابطه معنوی میان تودهٔ مردم و رهبران مذهبی وجود دارد. روحانیت همچون شبکه ارتباطی مستمر میان رهبر و مردم نقشی مهم در بسیج توده داشته است.

۴. *کمک به جامعه‌پذیری سیاسی:* در جامعه اسلامی روحانیت سهم بسزایی در داخل کردن ارزش‌های دینی در فرهنگ سیاسی مردم دارد؛ به گونه‌ای که از این طریق اعتماد به دولت اسلامی را افزایش داده و با پذیرش فرآیندهای سیاستگذاری، میزان مشروعیت نظام سیاسی را فزونی می‌بخشد.

۵. *کنترل نخبگان سیاسی (کنترل سیاست):* ورود روحانیونی که تا قبل از این از جایگاه معنوی بسیار بالایی در جامعه برخوردار بودند در روند سیاست‌گذاری‌ها، خودبه‌خود می‌توانست زمینه‌های کنترل سیاسی نظام را برای نیروهای ارزشی نظام فراهم آورد.

با توجه به مسؤولیت‌های حساس یادشده بود که رهبران انقلاب ضمن وارد کردن روحانیون به عرصه سیاست، تلاش داشتند تا آنها در برابر تحولات سیاسی و اجتماعی کشور و نیز در مقایسه با نیروهای سیاسی دیگر از آگاهی‌های خاصی برخوردار گردند. از این به بعد

صرفاً درس خواندن در حوزه‌ها تنها ملاک اصلی تلقی نمی‌شد، بلکه با توجه به رشد سیاسی جامعه و نیروهای سیاسی، هوشیاری و آگاهی روحانیون لازمهٔ بقاء آنها در فرآیند تحولات کشور محسوب می‌گردید. آنها همچنین می‌باید با تقویت انسجام درونی خود، آمادگی خویش را در قبول مسؤولیت‌های حساس اعلام می‌کردند. رهبران انقلاب آگاه بودند که «جامعه و قشری که مسؤولیت هدایت ۳۵ میلیون مردم ایران و بیدارکردن قریب به یک میلیارد مسلمان را بر عهده گرفته است»، دیگر نمی‌تواند همچنان بر طبق تز «نظم در بی‌نظمی است» عمل نماید؛ از این رو می‌بایست در درجه اول دارای تشکل و سازماندهی دقیق گردند.[۱۸]

در میان روحانیت بی‌تردید جایگاه امام خمینی(ره)، در رهبری انقلاب و تثبیت نظام اسلامی بی‌همتا بود. اغراق نخواهد بود که گفته شود بدون وی حتی ممکن بود از انقلابی به نام «انقلاب اسلامی» در کشور خبری نباشد. نقش ایشان نه تنها در فرآیند انقلاب و به ثمر رسیدن آن یگانه بوده، بلکه در مراحل پس از پیروزی انقلاب نیز بی‌همتاست. البته پیروان انقلابی ایشان در صحنه رهبری انقلاب، جایگاه بسزایی در تثبیت نظام داشتند، ولی همین پیروان نقطه اتکاءشان وجود امام خمینی(ره) بود. بی‌تردید آنها نیز نظیر امام خمینی(ره) از پایگاه‌های مردمی و دینی مستحکمی برخوردار بودند، ولی آنچه که آنها را در صحنه سیاست دارای مشروعیتی دوچندان می‌ساخت، شخصیت سیاسی و رهبری انقلابی امام خمینی(ره) بود. در گفتمان سیاسی پیروان انقلابی، وجود امام خمینی(ره) مایه دلگرمی و امیدواری بود. در صحنه قدرت سخت‌افزاری روشن بود که آنها «پیروان بی‌سلاحی» هستند که تمام نقطه اتکاءشان بر رهبری فرهمندانه ایشان قرار داشت. آنها، امام خمینی(ره) را از جمله «مردان خدایی» می‌دانستند که با داشتن «افق عالی نظر و دید و آن بلندهمتی خاص»، در تمامی بحران‌ها و مسایل به کمک‌شان می‌آمد. ایشان نمونه‌ای از یک رهبر مکتبی و دینی به شمار می‌رفت که همیشه به مثابه یک الگو می‌بایست مورد توجه انقلابیون باشد. پیروی از ایشان و خط ایشان در تمام زمان‌ها و مکان‌ها بر این پیروان لازم تلقی می‌شد.[۱۹] با نگاه اجمالی به فرهنگواره سیاسی موجود در آن زمان به خوبی می‌توان میزان الگوپذیری و ارادت تمامی انقلابیون را به امام خمینی(ره) درک کرد. این الگوپذیری کاملاً وابسته به اعتماد بالایی بود که آنها به «قدرت رهبری» امام خمینی(ره) در مسایل مختلف و بحران‌های حاد سیاسی پیدا کرده بودند.

نه تنها حلقهٔ اول پیروان امام خمینی(ره) که در صحنه رهبری نظام قرار داشتند، بلکه عامه مردم نیز نسبت به رهبری او، اعتماد کامل داشتند. جمع میان رهبری سیاسی و رهبری دینی در شخصیت ایشان، میزان اثرپذیری مردم را از امام خمینی(ره) به سرحد کمال رسانده بود. تلفیق این دو رهبری که نتیجه بسیار شگفت‌انگیزی را در پیروزی انقلاب به بار آورده بود، در زمان تأسیس نظام نیز مورد توجه خاص ملت بود. این مسأله با نتایج شگرف خود در پیوند با شخصیت اخلاقی، اجتماعی،... امام خمینی(ره)، از ایشان رهبری بی‌نظیر و «فرهمند» و «کاریزماتیک» ساخته بود که براحتی، تبعیت پیروان را به خود جلب می‌کرد. تصور مردم از ایشان در جایگاه یک رهبر «فرهمند» در نظرگاه اولیه از انتصاب لقب «امام» به ایشان مشخص می‌گردد. به جرأت می‌توان گفت که در تاریخ شیعه هیچ رهبری به جز ائمه معصومین (ع) نتوانسته بود که در میان مردم «امام» خطاب شود.

در نزد مردم در جمیع جهات، فاصله میان «امام خمینی(ره)» با ائمه معصومین به حداقل رسیده بود. البته ارتقاء امام خمینی(ره) به این درجه از اعتبار در نزد مردم، به خاطر فرهنگ خاص شیعی نیز بود. در فرهنگ شیعه، به ویژه به دلیل اهمیت بالای مقولهٔ احساسات، انسان ایده‌آل و آرمانی از جایگاه خاصی برخوردار است. نقطه اوج این شخصیت‌های نمونه، به مفهوم «امام» مربوط می‌شود. «امام» در فرهنگ شیعه انسانی است که غیر از ویژگی‌های یگانه‌ای مانند علم و عصمت، از صفاتی مانند واسطهٔ فیض خداوندی و وسیله نجات، برخوردار است. این ویژگی‌ها، در کنار سنتی‌بودن، جامعهٔ شیعه را به جامعه‌ای علاقه‌مند به رهبران فرهمند تبدیل می‌کند که از طریق مناسک و آداب مذهبی، «امام» در زندگی روزمرهٔ آن حضور دارد و رابطهٔ عاطفی نیرومندی بین او و پیروانش برقرار است. در میان شخصیت‌های کاریزمایی فرهنگ شیعه احتمالاً دو شخصیت بیش از بقیه در فرهنگواره مذهبی قبل و بعد از انقلاب، کاربرد داشته‌اند؛ حضرت علی(ع) و امام حسین(ع). به دلیل آمیختگی نام حضرت علی(ع) با مفاهیمی مانند عدالت، شجاعت، ساده‌زیستی، بی‌اعتنایی به مادیات و امور دنیوی، فروتنی، مردم‌داری، صداقت و جوانمردی، اسطورهٔ بجای مانده از او، به معیاری برای تشخیص حکومت و رهبری صالح از ناصالح تبدیل شده است.

اسطورهٔ امام حسین(ع) نیز تکمیل کنندهٔ اسطوره اول است و در واقع الگوی واکنش در برابر حکومت ناصالح و معیار رفتار انقلابی است. برخورداری امام خمینی(ره) از سه ویژگی

«تقدس»، «مبارزه» و «مظلومیت» که ایشان را با اسطوره‌های مزبور کاملاً نزدیک می‌ساخت، زمینه‌های جانشین‌سازی شخصیت وی را با الگوهای کاریزمایی موجود در فرهنگ شیعی فراهم می‌ساخت. مبارزه مداوم امام خمینی(ره) با رژیم شاه و مفاسد گذشته، رودررویی مستقیم با آمریکا و اسراییل، از ایشان شخصیتی مبارز، مقدس و قدرتمند ساخته بود که همواره مورد ستایش قرار می‌گرفت. این قدرت چه در بسیج مردم برای پیروزی انقلاب و چه در به صحنه آوردن آنها در جهت تثبیت نظام، همان چهره چهارم قدرتی است که فوکو از آن یاد می‌کند. رفتار امام خمینی(ره) در برخورد با مردم در نزد پیروان به صورت «علی‌گونه» تعبیر می‌شد و برخورد ایشان با نظام‌های مسلط سیاسی (داخلی و خارجی) بصورت «حسین‌وار» تفسیر می‌گردید. در پرتو این تصویر، هر قدرتی که مخالف آن بود، براحتی از سوی پیروان میلیونی مورد طرد قرار می‌گرفت. طبیعتاً شور عاطفی حاصل از چنین جانشین‌سازی‌هایی، انرژی روانی و انگیزهٔ لازم را برای حمایت سرسختانه از امام و فداکاری برای آرمان‌های او فراهم می‌آورد.[۲۰]

ج) مردم در صحنه

ضلع سوم قدرت نظام را در گفتمان انقلاب، در کنار «شریعت» و «رهبری»، «قدرت مردم» تشکیل می‌داد. شاید مهم‌ترین و اصلی‌ترین خواسته رهبران انقلاب از مردم، حضور همه جانبه آنها در صحنه‌های انقلاب بود. درصحنه بودن مردم از یک طرف موجب بقای نظام و ارزش‌های انقلابی تلقی می‌شود و از سوی دیگر نشان‌دهندهٔ تداوم مشروعیت و مقبولیت رهبران در نزد ملت می‌باشد. این دو هدف مخصوصاً در سال‌های اول انقلاب، با توجه به مراحل گذار نظام، از توجه و اهمیت بی‌همتایی برخوردار بود. روشن بود که تمامی راه‌کارهای سیاسی که پس از پیروزی برای تثبیت نظام و اجرای سیاستگذاری‌ها در پیش گرفته می‌شد، در عمل با سنجش از طریق ماهیت مردمی انقلاب مورد نظر قرار می‌گرفت. این میزان و سنجش به آسانی موافقان و مخالفان خویش را از یکدیگر تشخیص می‌داد. از این رو در فرآیند عملکردها و نتایج، فقط آنهایی که با ذات و ماهیت مردمی انقلاب همراه بودند دارای مشروعیت می‌گردیدند.

انقلابیون نه تنها به خاطر این که بر اساس ایدئولوژی اسلامی مکلف به در نظر گرفتن قدرت مردمی بودند و روشن‌تر آن که، به خاطر مردم انقلاب کرده بودند، بلکه از نظر عملی نیز

برایشان مشخص بود که مهم‌ترین قدرت و پشتوانه‌شان، قدرت معنوی مردم و ضرورت حضور همه‌جانبه و دائمی آنها در صحنه‌های مختلف می‌باشد. آنها کاملاً به این اصل باور داشتند که علاوه بر زمینه‌سازی‌های ایدئولوژیک در فرآیند انقلاب و نیز نقش بی‌بدیل امام خمینی(ره) در رهبری نهضت، محسوس‌ترین عاملی که در یک سال آخر رژیم گذشته، سرعت تحولات انقلاب را صدچندان ساخته بود، ورود توده‌ای مردم در این فرآیند بود. برای آنها این اصل تأیید شده بود که مهم‌ترین عاملی که پیروزی انقلاب را به تأخیر انداخته بود، نبود اراده جمعی شکل‌یافتهٔ مردمی در گذشته بود. همان طوری که مردم عاملان اصلی انقلاب بودند، وارثان اصلی پیروزی‌های حاصله از آن نیز باید باشند؛ ضمن این که تثبیت این پیروزی‌ها و تداوم بقاء نظام در گرو نقش و حضور مستقیم مردم در فرآیندهای جاری است. متولی این انقلاب فرد فرد مردم تلقی می‌شدند.[۲۱]

در گفتمان انقلاب، حضور گسترده مردم در صحنه‌ها و نقش‌پذیری آنها در فرآیند انقلاب، پیامدهای امنیتی فراوانی را برای تثبیت بقاء و تداوم نظام به همراه می‌آورد:

۱.حفظ ذات مردمی انقلاب فقط از طریق مسؤولیت‌پذیری مستقیم مردم در فرآیند انقلاب (به شیوه‌های مختلف) امکان‌پذیر بود. در نزد رهبران انقلاب شکل‌گیری قدرت‌های استبدادی و تأثیرگذاری عامل استعمار بر سرنوشت ملت‌ها تنها در سایه بی‌توجهی مردم نسبت به نقش خود در مسیر تحولات امکان‌پذیر بود. به قول امام خمینی(ره) «اساس استضعاف ملت‌ها از خودشان و از قدرتمندان بین خودشان بوده» است.[۲۲]

۲.مسؤولیت‌پذیری مستقیم مردم در امور نظام (از طریق حضور دائمی در صحنه‌ها) در نزد رهبران انقلاب موجب حفظ ماهیت اسلامی نظام می‌شد. ماهیت اسلامی انقلاب خودبه‌خود، باعث کشاندن مردم در بسیج همگانی برای سقوط رژیم گذشته شده بود. در واقع توده‌های مردم بیشتر به این دلیل جذب فرآیند انقلاب شده بودند. پس از پیروزی نیز تداوم نقش مردم در مسیر تحولات، شرط لازم برای حفظ ماهیت اسلامی نظام تلقی می‌شد. با وجود تأثیرگذاری توده‌های مردم بر سرنوشت خود، احتمال فاسدشدن نظام نیز کمتر می‌شد.[۲۳]

۳.حضور مردم در صحنه، مایه پایداری نظام انقلابی نیز بودند. انقلاب نظم گذشته را به کلی ویران ساخته بود. نیروهای جدیدی که وارد عرصه شده بودند، اختلاف‌نظرها و

دیدگاه‌های متفاوتی راجع به آینده نظام و اداره امور داشتند. این اختلافات در عرصه عمل، مهم‌ترین تهدیدها را برای نظام نوپا فراهم می‌ساخت. پشتیبانی همه‌جانبهٔ مردمی از یک دیدگاه خاص، که همان دیدگاه انقلابیون بود، می‌توانست مرزهای موجود را براحتی از یکدیگر متمایز سازد. علاوه بر این، در نتیجه عملی شدن تهدیدهای ناشی از ناموافق بودن بسیاری از این گروه‌ها، فقط قدرت فیزیکی و معنوی مردم بود که می‌توانست انقلابیون را در تنش‌های بوجود آمده یاری رساند. انقلابیون صرف نظر از قدرت مردمی، در بسیاری از جهات مادی قدرت، از بسیاری از گروه‌های سازمان یافته ضعیف‌تر بودند. از این رو حذف عناصر غیرانقلابی از بدنهٔ نظام جزء دغدغه‌های اساسی امنیت نظام در سال‌های نخستین بود که این جز با خواست و اعمال اراده مردمی ناممکن بود. در این باره آقای *هاشمی رفسنجانی* ضمن تحلیل وقایع دوران *بنی‌صدر* و جریان طرد وی از حاکمیت چنین می‌گوید: «مردم فهمیدند که جریان حاکم [لیبرال‌ها...] نمی‌تواند انقلاب را جلو برد... اما نصایح آنها را به صبر و شکیبایی وا می‌داشت... کم‌کم آن قدر مسأله روشن شد که دیگر نمی‌شد تحمل کرد؛... به مرحلهٔ واسط رسیدیم و درگیری‌ها پیش آمد. حذف، آسان انجام نمی‌گرفت. اگر جبهه ملی کنار گذاشته می‌شد دست به مقاومت می‌زد، اگر ...، حرکت طبیعی توده انقلابی و متن مردم به طرف هماهنگ کردن مسؤولیت‌ها و قبضه کردن و حذف جریان‌های باطل آغاز شد و مثل سیل همه جا را زیر نفوذ خود گرفت. تا رسید به اینجا که شاهد معرفی کابینه‌ای مستقیم [کابینه شهید رجایی] بودیم که منبعث از توده مردم، خط امام خمینی(ره) و مسلمانان متعهد است.»[۲۴] حمایت گسترده و صریح مردم از نیروهای انقلابی برخی از تصورات موجود را نیز اصلاح می‌کرد. در تحولات موجود یکی از دستاویزهای بسیاری از گروه‌های غیرانقلابی این بود که اکثریت مردم، خاموش و یا بی‌طرفند و یا افرادی نظیر *بنی‌صدر*، آراء مردم را در فرآیند انتخاباتی به نام خود و بر علیه انقلابیون مورد بهره‌برداری قرار می‌دادند. در برابر چنین وضعیتی حمایت گسترده و علنی مردم از نیروهای انقلابی، جزء ضرورت‌های اساسی نظام بود.[۲۵]

٤. حضور گسترده مردم در حمایت از انقلابیون، حتی افراد بی‌طرف و یا دودل را نیز به همراهی بیشتر با انقلاب وامی‌داشت. در طی تحولات انقلابی مخصوصاً افرادی که به نوعی در رژیم گذشته در مشاغل عمومی و نهادهای دولتی کار می‌کردند، دچار نوعی تردید و شک

نسبت به دوام و قدرت جمهوری تازه تأسیس شده بودند. البته طبیعی است که در فرآیند گسیختن نظم سابق، تمام افراد به یک اندازه نسبت به ساماندهی نظم جدید اطمینان کامل نداشته باشد. در این جا حتی افرادی هستند که با بدبینی بیشتری به تثبیت اوضاع جدید بنگرند؛ مخصوصاً انقلاب اسلامی که برخلاف ساختارهای جهانی و بین‌المللی قدرت عمل می‌کرد و رهبران انقلاب، مشروعیت این ساختارها را نظراً و عملاً به زیر سؤال می‌بردند و بدین لحاظ جلب اعتماد افرادی که به نوعی به نظم سابق وابسته بودند (نه وفادار) تابع اصل زمان و مهم‌تر از آن حضور گسترده ملت بود.[۲٦]

۵. حضور پیوسته مردم در صحنه‌های مختلف نه تنها نیاز به آگاهی آنان دارد، بلکه موجب افزایش آگاهی مردم نیز می‌گردد. برای پاسداری از ماهیت اسلامی و مردمی انقلاب که پیشتر گفته شد، چاره‌ای جز برخورداری از افرادی آگاه برای اعمال نظارت دایمی بر امور مختلف کشوری وجود ندارد. در واقع نظارت مردمی بر حکومت شرط ضروری در رابطه میان «امت و امامت» تلقی می‌گردد. در نظام «امت و امامت» همهٔ نهادها و ارگان‌ها نسبت به مردم مسؤول هستند و مردم (امت) نیز بر دولت (امامت) اعمال نظارت می‌کنند. در ذهن رهبران انقلاب، تک‌تک افراد ملت نسبت به سلامت نظام مسؤولیت داشتند. به طور کلی رویکرد نظام در سال‌های اول انقلاب نیز بر این بوده است که خود مردم را در قضایا درگیر سازد و تکلیفی انقلابی و اسلامی را برای آنها مطرح نماید. در نزد رهبران انقلاب نظارت مردم بر امور حد و مرز نمی‌شناخت؛ هر فرد می‌بایست به آنچه که در پیرامونش می‌گذشت حساس و دقیق باشد و نقشی نظارتی داشته باشد. *شهید بهشتی* در این خصوص و در تشریح اصل رهبری در قانون اساسی ضمن مطرح‌کردن لزوم نظارت بر رهبری و نیز فرصت نظارت بر تمامی امور، گستردگی دستگاه نظارت را با یک جمله استفهامی چنین مطرح می‌کند: «... می‌دانید دستگاه آگاهی و اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی کجاست؟! در سرتاسر ایران همه باید نقش دستگاه اطلاعاتی را در ایران ایفا کنند.»[۲۷]

٦. علاوه بر تأثیر داخلی یادشده حضور گسترده مردم در حمایت از فرآیندهای انقلابی کارکردهای خارجی نیز داشت. نظام انقلابی نوپا از یک سو به علت تازه تأسیس بودن و از سوی دیگر به دلیل تعارض با نظم مسلط جهانی، در راه تعامل مثبت با دولت‌های بیرونی دچار

مشکلات عدیده‌ای بود. حداقل در سطح رسمی، دولت‌های اندکی در بلوک‌های قدرت، از پیروزی انقلاب خشنود بودند. از سوی دیگر دولت‌های بی‌طرف و جهان سومی نیز در حمایت گسترده از جمهوری اسلامی و یا ایجاد تعامل منطقی با نظام اسلامی دچار شک و تردید فراوانی بودند. انقلابیون اطمینان داشتند که از طریق حفظ حضور مردم در صحنه‌های مختلف، که در جریان انقلاب نتایج عملی فراوانی داشت، می‌توان به نوعی بر این مشکلات بیرونی فائق آمد. از یک سو پشتیبانی ملت از نظام اسلامی، به نوعی قدرت‌هایی را که از انقلاب آسیب دیده بودند و احتمال تلافی آنها فراوان بود، از رویارویی مستقیم با دولت انقلابی ناامید می‌ساخت. آنها مطمئن بودند که با اجتماع معنوی ملت در کنار دولت، دول قدرتمندی نظیر آمریکا و شوروی به هیچ وجه نمی‌توانند، خواسته‌های خویش را بر نظام تحمیل سازند[۲۸] و از سوی دیگر دولت‌های بی‌طرف و جهان سومی نیز که به شدت تحت تأثیر تبلیغات دولت‌های معارض با نظام اسلامی قرار داشتند، از بی‌تصمیمی خود در ایجاد ارتباط با جمهوری اسلامی دست می‌کشیدند.[۲۹]

در هر حال انقلابیون به خوبی در فرآیند تحولات انقلاب به قدرت موجود در متن توده مردم پی برده بودند. نوع تصور و اندیشه آنها در مورد این قدرت در سال‌های آغازین نظام اسلامی، ریشه در نتایج پیروزی‌بخش گذشته نیز داشت. این قدرت قبلاً با کمترین بهره‌مندی از ابزارهای مادی، توانسته بود یکی از قدرتمندترین رژیم‌های استبدادی را به زانو درآورد. در مورد توصیف این قدرت *میشل فوکو* که درست چند ماه قبل از پیروزی انقلاب، از ایران دیدن کرده بود، چنین می‌گوید:

«این متداول نیست که ملتی با تظاهرات غیرمسلحانه، یک دیکتاتوری را که تا دندان مسلح است واژگون کند. به ندرت دیده می‌شود که ملتی برای ماه‌ها از زندگی مطابق قاعده ... دست بر دارد تا چیزی را که می‌خواهد به چنگ بیاورد...» [۳۰]

البته ظهور چنین قدرتی در جامعه ایرانی ریشه‌های مذهبی داشت. همان اندیشه‌مند در خصوص قدرت مذهب در ایران که در طول انقلاب به ظهور رسید چنین می‌گوید:

«انسان ممکن است بی‌ایمان باشد و با خود فکر کند ملتی که به خشکه‌مقدس بودن شهره نیست در گفتار پیامبر چه جسته است... کلمات مذهبی... دارای چنان کششی هستند که در خود ایران بسیاری از بی‌ایمانان را منقلب کرده‌اند. این کلمات مانند شیپورهای طلسم شکن، حصارهای کاملاً مراقبت‌شدهٔ قلاع را ویران کرده‌اند.» [۳۱]

یادداشت‌ها

۱. محمدرضا تاجیک، «انتظام در پراکندگی؛ بحثی در امنیت ملی ایران،» **فصلنامه مطالعات راهبردی**، پیش شماره دوم، (تابستان ۱۳۷۷)، ص ۱۹.

۲. علی لاهوتی، «ایالات متحده آمریکا و امنیت خلیج‌فارس»، ترجمه هوشنگ لاهوتی، **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال نهم، ش ۹۴-۹۳، (خرداد و تیر ۱۳۷٤)، ص ٥٦.

۳. محمدرضا تاجیک، **همان**، صص ۱۲۰-۱۱۹.

٤. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به سیدحسین ولی‌پور زرومی، «جایگاه امنیت در اندیشه سیاسی اسلام و امام خمینی(ره)»، **فصلنامه علوم سیاسی**، سال دوم، ش ٥، (تابستان ۱۳۷۸)، صص ٤٨-٣٤٦.

٥. اصغر افتخاری، **اقتدار ملی**، تهران: انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی، ۱۳۸۰، ص ٤٥.

6. Ruth Sivard, **world Military and Social Expenditures**, Washington, world Priorities, (Various Years)

7. - Kamran Mofid, **The Economic Consequences of the Gulf war**, London, Routhledge, 1990, p.72.

۸. برای مطالعه کامل بحث جایگاه هر یک از ارزش‌های مطرح در سال‌های نخستین نظام جمهوری اسلامی رجوع شود به مهدی محسنیان‌راد، **انقلاب، مطبوعات و ارزشها**، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب‌اسلامی، ۱۳۷٥.

۹. اکبر هاشمی رفسنجانی، **خطبه‌های نماز جمعه سال ۱۳٦۰**،خطبه روز ۱۳٦۰/۱۰/۱۸.

۱۰. فرزاد پورسعید، «امنیت‌زدایی ازدولت اغتصابی؛ تأملی بر قابلیت‌های فقه امامی،» **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال پنجم، ش ۱٥، (بهار ۱۳۸۱) صص ۹۱-۷٥.

۱۱. امام خمینی، **صحیفه نور**، ج ۲۱، ص ۹۸.

۱۲. حمید عنایت، انقلاب اسلامی، «مذهب در قالب ایدئولوژی سیاسی،» ترجمه امیرسعید الهی، **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال سیزدهم، ش۸ـ۱۲۷، (بهمن و اسفند ۱۳۷۷)، ص ٤۷.

۱۳. مرتضی مطهری، **نهضت‌های اسلامی در صد سالهٔ اخیر**، تهران: دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا، صص ۱۰۵-۱۰۴. به نقل از حمید عنایت، همان.

۱٤. حمید عنایت، **همان**.

۱۵. امام خمینی، **صحیفه نور**، ج ٤، ص ۱۸۰.

۱٦. امام خمینی، **صحیفه نور**، ج ۱۱، ص ۱۳٤.

۱۷. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به علیرضا ظهیری، «امام خمینی؛ روحانیت و نظام سیاسی»، **فصلنامه علوم سیاسی**، سال دوم، ش ۵، (تابستان ۱۳۷۸)، صص ۲۲۰-۲۰۰.

۱۸. اکبر هاشمی رفسنجانی، **انقلاب یا بعثت**، قم: انتشارات یاسر، بی‌تا، ص ٦٤.

۱۹. رجوع شود به سیدمحمدحسین بهشتی، «مکتب و تخصص»، در **سخنرانیهای شهید مظلوم آیت‌الله سیدمحمدحسین بهشتی، همان**، صص ۸٤-۸۳

۲۰. چکیدهٔ مطالب مربوط به ویژگی‌های فرهمندانه رهبری امام خمینی(ره) از این مقاله اقتباس گردیده است: حسین حسینی، «فرهنگ شیعی و کاریزما در انقلاب اسلامی ایران،» **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال سیزدهم، ش ۳۸-۱۳۷، (بهمن و اسفند ۱۳۷۵)، صص ۵۹-۵۲.

۲۱. رجوع شود به محمدجواد باهنر، **مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ صص ٦-۲۹۵.

۲۲. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱٦، صص ۳٤-۳۰.

۲۳. **همان**، جلد ۹، ص ۱۳۹.

۲٤. اکبر هاشمی‌رفسنجانی، **خطبه‌های نماز جمعه سال ۱۳٦۰**، جلد اول، همان، صص ۱٦٦-۱٦۵، خطبه روز ۱۳٦۰/۵/۲۳

۲۵. اکبر هاشمی‌رفسنجانی، **همان**، صص ۵-۲۸۳، خطبه روز ۱۳٦۰/۷/۳.

۲٦. اکبر هاشمی رفسنجانی، **همان**.

۲۷. سیدمحمدحسین بهشتی، **مبانی نظری قانون اساسی**، تهران: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های آیت‌الله شهید دکتر بهشتی، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۲۸.

۲۸. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱۲، ص ۲۸.

۲۹. اکبر هاشمی رفسنجانی، **همان**.

۳۰. درکلیر و بلانشه، **ایران: انقلاب بنام خدا** ترجمه قاسم صنعوی تهران: انتشارات سحاب، ۱۳۵۸، ص ۱۷.

۳۱. همان.

فصل سوم

سطح تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها در گفتمان بسط محور

مقدمه

برخلاف مبحث مقدورات ملی که برخی از فرصت‌های ملی را به ذهن متبادر می‌سازد، مبحث تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های ملی، نبود امنیت و ناامنی را در ملاحظات امنیت ملی یک کشور، مورد توجه قرار می‌دهد. همان طوری که قبلاً دیدیم جدا ساختن تأثیرات ملی از تهدیدها و یا آسیب‌پذیری‌ها، کاری دشوار و حتی ناممکن می‌باشد. در واقع ترکیب این دو مسأله، سطح امنیت و ناامنی ملی را مشخص می‌سازد. بر این اساس می‌توانیم تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های امنیتی نظام را در این کتاب مورد نظر قرار دهیم.

بی‌تردید بحران‌های سیاسی و در پی آن بی‌ثباتی سیاسی وجه ممیزه اساسی نظام در طول دوره اول بود. در نتیجه انقلاب، نظم پیشین سیاسی در رژیم گذشته فروپاشیده و در سال‌های آغازین انقلاب، نظم واحدی که گویای انسجام و ثبات سیاسی نظام تازه‌تاسیس باشد، جایگزین آن نگردیده بود. انقلابیون به دلایل گوناگون، در عمل فقط نمایندگان سیاسی کشور محسوب نمی‌شدند و ارادهٔ آنها در مقام یکی از اراده‌ها و شاید قوی‌ترین اراده، بر نظام سیاسی جدید تأثیرگذار بود. در کنار آنها، گروه‌های سازمان‌یافته و غیر سازمان‌یافته نیز سعی در تحمیل دیدگاه‌های خود بر روندهای سیاسی داشتند. از این جهت انقلابیون هم در عرصه تصمیم‌گیری و هم در عرصه اجرایی از داشتن یک دولت قوی و منسجم محروم بودند. حاصل چنین محرومیتی

چیزی جر بی‌ثباتی‌های مداوم سیاسی در سال‌های آغازین نظام نبود. از این جهت براحتی می‌توان نظام انقلابی را در چند سال اول از نظر تشکیلاتی و اجرایی در زمرهٔ دولت‌های ضعیف به حساب آورد. نوپابودن نظام و ضعیف‌بودن پایه‌های اجرایی آن باعث می‌گردید تا کوچکترین آسیب‌پذیری در عرصه‌های داخلی، سطح شکنندگی نظام را به بالاترین سطح برساند و از این جهت تهدیدی مستقیم برای نظام انقلابی پدید آورد.

گستردگی آسیب‌پذیری‌ها به دلیل خاص‌بودن دیدگاه انقلابیون نسبت به گروه‌های رقیب سیاسی نیز بود. عدم انعطاف در دیدگاه‌ها و شیوه‌های رفتاری «مکتبی‌ها» و «غیرمکتبی‌ها» در برخورد با یکدیگر، خود به خود دامنهٔ آسیب‌پذیری‌های نظام را نیز گسترده می‌ساخت و به راحتی این مسایل می‌توانستند تهدیدهایی جدی برای نظام پدید آورند.

انقلابیون چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی بر اساس نگرش‌های ایدئولوژیک رفتار می‌کردند. این نگرش‌ها علاوه بر تأثیرگذاری در سطح داخلی، در سطح خارجی نیز دامنهٔ آسیب‌پذیری و تهدیدهای نظام را گسترده‌تر می‌ساخت. اصولاً نظام بین‌الملل موجود نیز بی‌بهره از نگرش‌های ایدئولوژیک نبود و طبیعتاً طرح ایده‌ای دیگر در برابر ایدئولوژی‌های موجود، خودبه‌خود به معنای جنگ با وضعیت موجود به شمار می‌رفت. واقعیت آن است که محیط ایدئولوژیک موجود آسان‌ترین راه مواجهه با این نظام رقیب را در دفع آن می‌پنداشت. در فرآیند چنین تعاملاتی دامنه‌ای بسیار وسیع از تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های ملی در برابر نظام اسلامی، شکل گرفت.

با این اوصاف تمامی آسیب‌پذیری‌ها و تهدیدهای نظام از عینیت یکسانی برخوردار نبودند. البته در شرایط معمولی و در زمانی که یک دولت از ثبات سیاسی کافی و قدرت لازم برای حیات و بقاء در نظام بین‌المللی برخوردار است، آسیب‌پذیری‌های آن نیز نسبتاً مشخص می‌باشند، ولی تهدیدهای آن را نمی‌توان به آسانی بازشناخت. بسیاری از تصورات تهدید ممکن است چندان واقعی نباشند؛ یا برخی از آنها به علت قابل درک نبودن، قابل سنجش هم نباشند. در نزد انقلابیون نیز تمامی تهدیدها از عینیت یکسانی بهره‌مند نبود. آنها به دلیل دیدگاه‌های آرمان‌گرایانه و ایدئولوژیک، نظام موجود بین‌المللی را کاملاً تهدیدزا تلقی می‌کردند؛ بسیاری از دولت‌های منطقه و جهان را تهدیدزا می‌دانستند؛ نظام فرهنگی و اجتماعی موجود را تهدیدزا

می‌پنداشتند؛ ولی... شناخت درجه عینیت این تهدیدها نیازمند زمان بود. اما میزان جدی بودن این تهدیدها، اولویت آنها را نیز در نزد انقلابیون تعیین می‌کرد.

جدیت تهدیدهای نظام در این برهه با بی‌ثباتی‌های سیاسی پیوندی تنگاتنگ داشت. می‌توان گفت برخلاف موضوع اهداف امنیت ملی که از ویژگی آرمانی زیادی برخوردار بود، در سطح آسیب‌پذیری‌ها و تهدیدهای ملی، با توجه به جدیت موضوع، انقلابیون، به ناچار مجبور بودند از واقع‌بینی بیشتری پیروی نمایند. بر این اساس به رغم آرمان‌های انقلابی، آن چه که بیشتر در اولویت قرار می‌گرفت مبارزه با ناامنی‌های واقعی موجود بود؛ از این رو هم در سطح داخلی و هم در سطح خارجی اولویت با مسایلی است که در عمل امنیت نظام را در همان زمان مورد تهدید قرار می‌داد. در سطح داخلی به علت بی‌ثباتی‌های سیاسی، اولویت به مقابله با تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های سیاسی و امنیتی داده می‌شد و در سطح خارجی نیز تهدیدهای مستقیم بیرونی به ویژه از سوی آمریکا، اذهان انقلابیون را به خود مشغول داشته بود.

با توجه به این اولویت‌ها در ادامه این بحث تلاش می‌شود تا سطوح آسیب‌پذیری‌ها و تهدیدهای امنیتی نظام را در گفتمان بسط‌محور مورد دقت قرار دهیم. به این بحث از یک طرف در سطوح داخلی و خارجی توجه می‌گردد و از طرف دیگر با توجه به سطوح موضوعی مختلف، تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های نظام مورد سنجش قرار می‌گیرد. این سطوح عبارتند از: سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، اقتصادی و نظامی. در حوزه داخلی می‌توانیم به هر چهار سطح یادشده توجه کنیم، ولی در حوزه بیرونی با توجه به شرایط زمانی این دوره، اغلب تهدیدهای امنیتی و نظامی موجود آن هم، در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، به بحث و بررسی در خواهد آمد.

الف) سطح داخلی

۱. ابعاد سیاسی

احساس تهدید برای یک نظام نوپا تا حدودی طبیعی است، ولی طولانی شدن این احساس می‌تواند منجر به مشکلات فراوان برای اصل نظام گردد. انقلابیون با وجود خوش‌بینی و امیدواری بسیار زیاد نسبت به آینده نظام اسلامی، در روند امور به شدت با عوامل تهدیدزا روبرو بودند. در گفتمان این دوره گزاره‌هایی از قبیل: اگر فلان کار انجام بگیرد و یا نگیرد و یا فلان شخص و

گروه بر سر کار بیایند و یا نیایند، نظام انقلابی حتی می‌توانـد بـه ورطـه سقوط بیفتـد یـا سـربلند گردد....، فراوان به چشم می‌خورد؛ دغدغه تهدید نسبت به بقاء کل سیسـتم یکـی از وجـوه اصلـی ملاحظات امنیتی این دوره می‌باشد. مدت زمان زیادی طول کشید تـا دغدغـه «کاشـت» و «تثبیـت» نهال انقلاب در اذهان انقلابی، جای خود را به اندیشـیدن بـه مرحلـه «رشـد» بدهـد. آنـها در ایـن مراحل به دلایل گوناگـون، دوره‌ای دراز از «بی‌ثبـاتی سیاسـی» را طـی کردنـد. ایـن مرحلـه حتـی می‌توانست به حذف نظام انقلابی بینجامد. ولی موفقیـت رهـبری و حمـایت مردمـی در پیونـد بـا برخی از عوامل بیرونی موجب برون‌رفت از این مرحله گردید. نتیجـه طبیعـی حـاکمیت «بی‌ثبـاتی سیاسی»، «ناکارآمدی سیاسی» خواهد بود. این ناکارآمدی برای یک نظام انقلابی و نوپا از یـک سـو طبیعی است، ولی از سوی دیگر باعث مـی‌گـردد تـا بـه شـکلی زودهنگـام، موجبـات بحران‌هـای سیاسی فراهم آید؛ چرا که در شـرایط معمولـی، راه‌کارهـا و ابزارهـای قـدرت سیاسـی در حداقـل موجودیت خود می‌توانند برای مقابله با بحران به کار روند، ولی در شرایط انقلابی و مراحـل گـذار ناشی از آن، بسیاری از این راه‌کارها و ابزارها، تعریف‌های مشـخص و چـهارچوب‌منـد ندارنـد، از این رو حتی می‌توانند به تشدید بحران نیز کمک نمایند.

درگیری در بحران‌های سیاسی این دوره، زمان بسیاری را از انقلابیون به خود مشـغول سـاخته بود و بسیاری از مفاهیم و اصول سیاسی نظام مورد خواسته آنها فقط در یک فاصله زمانی طولانـی قدرت حاکمیت یافتند. طولانی‌شدن این مدت در کنار دلزدگی عمومی از بحران‌های موجود حتـی می‌توانست، موجب دلسردی مـردم از رهـبران انقـلاب و نظـام اسـلامی و نـیز انسـجام نیروهـای بحران‌ساز گردد. هر چه زمان در بی‌تکلیفی و ناکارآمدی می‌گذشت، بیشتر می‌توانسـت بـه تقویـت آسیب‌پذیری‌های موجود و تبدیل آنها به صورت تهدیدهای امنیتی کمک نماید.

به نظر می‌رسد بیشتر آسیب‌پذیری‌ها و تهدیدهای سیاسی نظـام در ایـن دوره از سـه عـامل ریشه می‌گرفتند. این عوامل عبارت بودند از: ۱. بی‌تجربگی سیاسـی انقلابیـون ۲. دوگـانگی در ساختار قدرت سیاسی ۳. وجود جنگ جهان‌بینی‌ها در میان گروه‌های مختلف سیاسی.

۱ـ۱. بی‌تجربگی سیاسی انقلابیون

بی‌تجربگی سیاسی انقلابیون نقطه آسیب‌پذیر مهمی بود کـه حتـی ممکـن بـود تـهدیدهایی خانمان‌برانداز برای نظام مورد خواسته آنها بیافرینند. این ویـژگـی حتـی مـورد تـایید برخـی از

رهبران انقلاب نیز قرار گرفته است. بی‌تردید، همان طوری که قبلاً نیز بدان پرداختیم، روحانیون نقشی کلیدی در ساختار رهبری نظام داشتند. از نظر سیاسی، این گروه برای اولین بار بود که به صورت مستقیم خویشتن را در عرصهٔ سیاست و درگیر با پدیده قدرت می‌دیدند. آنها در جهانی از پیچیدگی و تخصص وارد شده بودند. برخلاف ویژگی اصلی این دنیای تازه، روحانیون عموماً در روابط اجتماعی و گروهی خود، ارتباطاتی ساده و توده‌ای داشتند که ادامه همان روش در دنیای سیاست مشکل به نظر می‌رسید. کسب پیچیدگی سیاسی محتاج زمان زیادی بود. از این رو بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، یکی از سؤال‌های اولیه رهبران انقلاب در شکل عملی این بود که چگونه کشور را اداره نمایند؟ نبود تجربه قبلی و نیز فضای گسترده‌ای که پس از پیروزی در کشور پدیدار شده بود، موجب شد تا آنها از جهت عملی خود را در کنار نیروهای سیاسی فراوان دیگری ببینند که برخی صرفاً دغدغه سیاست داشتند. از این رو آنها در عمل ناگزیر از به بازی گرفتن، حتی «غیرخودی‌ها» نیز بودند.

عدم بهره‌مندی از تشکل و سازماندهی مناسب مذهبی‌ها به رغم تلاشی که در چهارچوب حزب جمهوری اسلامی صورت گرفته بود، موضوعی بود که خود انقلابیون آن را قبول داشتند و از این جهت احساس آسیب‌پذیری می‌کردند. آنها متوجه بودند که این مسأله حتی می‌توانست به تکرار تاریخ گذشته‌ای بینجامد که در آن مذهبیون به رغم داشتن نقش عمده در برخی از نهضت‌ها، پس از مدتی، امور از دستشان خارج شده و به دست دیگران بیافتد. بر طبق یک تحلیل دلیل امر در این نکته نهفته بود که همواره مذهبی‌ها به خاطر برخورداری از اکثریت «دچار غرور می‌شدند و نسبت به سازماندهی، تحزب، تشکل و اقدامات حساب شدهٔ گروهی احساس بی‌نیازی می‌کردند، از این رو به راحتی قدرت به دست آورده را از دست می‌دادند.» آقای هاشمی رفسنجانی در این باره می‌گوید:

«اگر نهضت مشروطه به جای این که بر دوش دو نفر آیت‌الله و پنج واعظ باشد بر دوش یک حزب اسلامی بود، آن حزب و رهروان آینده آن، پاسداران آن انقلاب بودند»

هم او در تحلیل تهدیدهای روز می‌گوید:

«باید بیدار باشیم، دشمنان ما متشکل‌اند، دشمنان ما متحدند، آثارش را داریم می‌بینیم... گروه‌های کوچکی که شاید تعدادشان به صد نفر هم نرسد دارند خودشان را

نشان می‌دهند ولی جمعیت ۹۹ درصد مسلمانی که پشت سر رهبرشان حرکت می‌کنند خیلی کمتر از دیگران جرائد و رسانه گروهی دارند و کمتر خودشان را نشان می‌دهند. حقشان پایمال می‌شود... از کلمه «حزب» مثل گذشته دیگر وحشت نکنیم. از کلمه تشکل و تشکیلات دیگر وحشت نکنیم...»[1]

در نزد رهبران انقلاب، یکی از اشتباهاتی که در سال اول انقلاب صورت گرفته و شاید از سر بی‌تجربگی سیاسی آنها بود، پذیرش مشارکت در قدرت با گروه‌های رقیب بود. بر این اساس وارد کردن تمام گروه‌ها در گردونه قدرت، اشتباهی جبران‌ناپذیر تلقی می‌گردد. ایجاد حکومت ائتلافی و عدم تلاش برای ایجاد حکومتی که صددرصد زاییدهٔ متن انقلابی مردم باشد نظام را در آینده با بحران‌های گوناگون مواجه ساخت.

ترکیب کابینه اول نمایاننده وضعیت موجود بود:

«آش شله قلمکاری از همه نیروهای اسلامی و ضد اسلامی، منافق، فدایی، توده‌ای، پیکاری، حتی ساواکی و باقیمانده‌های رژیم قبل، مجموعه‌ای بودند که مسؤولیت اجرایی کشور را به دست گرفته بودند. در روزهای اول، موج عظیم انقلاب و ابهت مردم خیلی مجال نمی‌داد که اینها ماهیت خود را نشان دهند، یعنی فرصت نبود که مردم توجه کنند. تنها کسانی که در میدان اجرایی خیلی راه نداشتند نیروهای خط امام، توده مردم و جوان‌های انقلابی مسلمان، بدلیل بی‌تجربگی و خامی، پشت در مانده بودند.»[2]

امام خمینی(ره) بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی از برخی رفتارهای اوایل انقلاب چنین می‌گوید:

«اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست‌ها و امور مهم کشور به گروهی که عقیده خالص واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود. گر چه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کارآمدن آنان نبودم، ولی با صلاحدید و تأیید دوستان قبول نمودم.»[3]

بی‌تجربگی سیاسی نه تنها مستقیماً در ساختار قدرت سیاسی تأثیرگذار بود بلکه در اهمال و سستی نسبت به چهارچوب‌مند ساختن موضوعات امنیتی و حفاظتی نیز اثرگذار بود. شاید بتوانیم عامل بحرانی بودن فضا و کمبود زمان را برای این کار مطرح نماییم، اما نباید فراموش

کرد که بیشترین کشتار و ناامنی‌های جانی برای انقلابیون درست بعد از گذشت دو سال و نیم از پیروزی انقلاب و در تابستان ۱۳۶۰ اتفاق افتاد. تا این زمان به نظر می‌رسد درگیری بیش از حد انقلابیون در امور سیاسی صرف و تعارض با گروه‌های رقیب باعث شده بود تا آنها از ضعف اساسی خویش در عرصه‌های حفاظتی غافل گردند. این ضعف درست در زمانی که برخی از گروه‌های رقیب به کلی از کشمکش‌های سیاسی ناامید شده بودند، نمایان شد. انقلابیون با ساده‌ترین روش‌ها مورد عملیات‌های تروریستی قرار گرفتند. این مسأله نمی‌تواند دلیلی جزء بی‌توجهی و بی‌تجربگی سیاسی و ساده‌اندیشی داشته باشد. در این مدت امنیت داخلی و بالاخص امنیت افراد و منازل در کمترین حد ممکن قرار داشت و گروه‌های مخالف سیاسی، بالاخص «مجاهدین خلق» هر وقت که اراده می‌کردند می‌توانستند ضربه خود را وارد سازند.

آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود پس از ترور شهید دکتر حسن *آیت* در ۱۴ مرداد ۱۳۶۰ می‌نویسد:

«مردم خیلی عصبانی هستند و حق هم دارند، زیرا هر روز تعدادی از شخصیت‌های نامدار انقلاب ترور و شهید می‌شوند و اگر وضع مدتی دیگر به همین منوال باشد، از نیروهای انقلابی سابقه‌دار کسی نمی‌ماند. [وی در توضیح، یکی از علل این مشکل نظام را در شناخت همه جانبه مجاهدین خلق از وضعیت جامعه می‌داند و می‌گوید]: «مشکل هم این جا است که مجاهدین، سال‌ها به عنوان نیروی خودی، در بین ما بوده‌اند و اطلاعات کامل از وضع ما و موقعیت افراد، و راه وصول به آنها را در اختیار دارند و بعد از انقلاب عوامل خود را به طور ناشناس در خیلی از جاهای حساس نفوذ داده‌اند.»[4]

به نظر می‌رسد انقلابیون بیش از اندازه از جنایات ضد انسانی گروهک‌هایی مثل مجاهدین خلق غافل شده بودند، تا جایی که می‌توان گفت از این جهت تا قبل از شروع بحران دغدغه‌ای نداشتند. نوع آسان عملیات‌های تروریستی این گروه چنین دیدگاهی را اثبات می‌کند؛ برای مثال سوء قصد به *آیت‌الله خامنه‌ای* در ۶ تیر ۱۳۶۰ که منجر به از کار افتادن دست راست ایشان شد از طریق کارگزاری بمب در یک ضبط صوت انجام گرفت و یا این که فاجعه هفت تیر را فردی به

نام *محمدرضا کلاهی* که خود را مدت‌ها در صف حزب جمهوری اسلامی جا زده بود انجام داد؛ وی بمب را در یک سطل زباله جاسازی کرده بود.

۲ـ۱. دوگانگی در ساختار قدرت سیاسی

سال‌های اول انقلاب، کشور صحنه تقابل میان دو گروه عمده حاکمیت یعنی «میانه‌روها یا لیبرال‌ها» و «نیروهای حزب‌الله یا انقلابیون» بود. میانه‌روها، عمدتاً از ملی‌گرایان مذهبی بودند که در دولت موقت و نهادهای رسمی حکومت و بعدها ریاست جمهوری این دوره حضور داشتند. بررسی عملکرد و دیدگاه‌های این دو گروه بیانگر دو دیدگاه متفاوت راجع به اکثر مباحث عمدهٔ سیاسی در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب است. از جمله می‌توان از این طریق، به تبیین فهم آنها از امنیت ملی نظام دست یافت. البته گفتمان بسط‌محور صرفاً محصول نگرش مکتبیون انقلابی نسبت به مسأله امنیت و منافع عالی نظام است و سرانجام نیز همین برداشت حاکمیت یافت.

با این حال، عملکرد دوران حاکمیت میانه‌روها بر برخی از عرصه‌های رسمی حکومت، خود بخش ضروری از ملاحظات سیاسی ایران پس از انقلاب است و از این رو نیاز به توجه و تبیین دارد. در نظر اول می‌توان به خوبی وجود دو ساختار قدرت مجزا از یکدیگر را در این سالیان تشخیص داد. این دوگانگی فی‌نفسه تهدیدزا بود. قبل از پرداختن به این تهدیدها لازم است تا دیدگاه کلان میانه‌روها را از امنیت ملی کشور تبیین نماییم. این تبیین تا حدود زیادی اختلافات موجود میان دو برداشت انقلابی و محافظه‌کارانه از امنیت ملی را به ترتیب در نزد دو گروه انقلابیون و میانه‌روها روشن می‌سازد. در یک دیدگاه کلان می‌توان گفت که میانه‌روها برخلاف انقلابیون که به ابعاد فراملی امنیت نظام توجه ویژه‌ای داشتند، اولویت را برای ابعاد ملی امنیت نظام قائل بودند.

میانه‌روهای ایران از نظر تاریخی طرفدار اجرای کامل قانون اساسی مشروطیت بودند و بیش از هر چیز بر تغییرات کلی در ساختار حکومتی ایران تأکید می‌ورزیدند. به عبارت ساده‌تر میانه‌روهای ایران در تعقیب اهداف کلی نظام، بیش از هر چیز به دنبال اهداف ملی کشور بودند و تعقیب اهداف فراملی اعلام‌شدهٔ نظام را (که مکتبی‌ها به شدت به دنبال آن بودند)، برای

امنیت ملی کشور نمی‌پسندیدند و حتی آن را تهدیدی برای انقلاب و نظام تلقی می‌کردند. امنیت ملی نظام در نزد میانه‌روها به اصلاحات داخلی و بی‌طرفی در سیاست خارجی که تفسیر ویژه‌ای داشت وابسته بود. در صحنه داخلی، در نزد آنها با پیروزی انقلاب، انقلاب تمام شده بود و خواستار آن بودند که همه چیز به حال عادی برگردد تا دولت بتواند با کمال آسایش به حل مسایل کشور بپردازد و خرابی‌های به بار آمده را جبران سازد. برخلاف عملکرد انقلابیون، میانه‌روها معتقد بودند که چارچوب قانونی بهترین راه اصلاح نظام است نه تغییرات شدید انقلابی و به اصطلاح به سیاست گام به گام یا سنگر به سنگر اعتقاد داشتند.[۵] با اعتقاد به این استراتژی آنها مخالف عملکرد نهادهای انقلابی بودند و به نوعی با طرح مسائلی از قبیل تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری و برخوردهای انتقام‌جویانه دادگاه‌های انقلاب (به جای اجرای رأفت و گذشت اسلامی)، مخالفت خود را اعلام می‌کردند. *مهندس بازرگان* نخست‌وزیر وقت دولت انقلابی در پیام تلویزیونی خود در ۵۷/۱۲/۹ دربارهٔ کمیته‌های انقلاب اسلامی که از جمله نهادهای انقلابی بود، می‌گوید:

«کمیته‌های انقلاب و گروه‌های افراطی خطری بزرگ در برابر دولت و انقلاب هستند.»

وی چند روز بعد عنوان می‌کند که باید اول سراغ کمیته‌ها برویم و دست و بال آنها را ببندیم.[۶]

به این ترتیب پاکسازی‌های دوران انقلاب و عملکردهای انقلابی که عملاً طرفداران سیاست انقلابی، آن را عوامل تأمین‌کننده امنیت نظام می‌دانستند، در نزد میانه‌روها به منزلهٔ عوامل بر هم زنندهٔ نظم و امنیت در جامعه تلقی می‌شد. این اختلاف آشکار ریشه در بینش سیاسی کاملاً متفاوت دو گروه دارد. میانه‌روهای ایران مخالف عملکردهای تندروانه انقلابی بودند. نمونهٔ آشکار این مسأله در قضیه حرکت ضد انقلاب در کردستان مشخص شد. سیاست دولت موقت در این باره ملایم و توأم با مسامحه بود و سعی می‌کرد با دادن امتیازاتی آنها را وادار به خودداری از تحریک و اخلال سازد. در این قضیه دولت موقت، راه حل برخورد نظامی را جایز نمی‌دانست و آن را به دلایل «خطر انسجام زودرس ارتش، سابقه تاریخی برخورد نظامی حکومت شاه با مردم کردستان که به حیثیت جمهوری اسلامی لطمه می‌زد و امکان توطئه مسلحانه و شورشگری درازمدت» مردود می‌دانست.[۷]

علاوه بر سیاست داخلی، میانه‌روها در سیاست خارجی نیز پیروی از اصول انقلابی را برای منافع ملی نظام مشکل‌ساز می‌دانستند. اصول کلی مورد قبول آنها در سیاست خارجی بیانگر همان سیاست «موازنه منفی» است که قبلاً در زمان *دکتر مصدق* در عمل پایه‌ریزی شده بود. طبق این سیاست، نظم کلی بین‌المللی حاکم از استحکام ویژه‌ای برخوردار است و درگیرشدن با آن مطابق مصالح و منافع ملی کشور نخواهد بود. در این چارچوب حداکثر تلاش دولت ملی باید بهره‌گیری از نظم موجود برای تأمین امنیت و منافع ملی خود باشد. از این رو موفق‌ترین سیاست، سیاستی خواهد بود که بتواند بدون آن که امتیازی به یک قدرت بزرگ (همانند آمریکا) بدهد، در جهت اهداف ملی خود حرکت کند. با اعتقاد به این اصل بود که میانه‌روهای ایران مخالف طرح مسأله «استکبار جهانی» بودند. این مسأله که در صدر برنامه‌های انقلابیون قرار گرفته بود، برعکس در نزد میانه‌روها مخالف امنیت نظام تلقی می‌شد. *مهدی بازرگان*، در مورد ماجرای اشغال سفارت آمریکا به دست دانشجویان پیرو خط امام می‌گوید:

«این عمل بسیار عمل زشت و خلافی است که این دانشجویان انجام می‌دهند و همه با این عمل مخالف هستند و عمل آنها ضدانقلاب، اسلام و امام و همه چیز است» [۸]

او یک سال بعد، انزوای سیاسی ایران در جهان، محاصره اقتصادی و وقایع طبس را از تبعات این عمل ذکر می‌کند که خطرات بسیاری برای نظام آفرید.[۹]

میانه‌روها در مورد آمریکا که در نزد انقلابیون به «ام‌الفساد» معروف بود، به گونه‌ای دیگر می‌اندیشیدند. به نظر آنها درافتادن با ابرقدرت آمریکا به هیچ وجه با مصالح نظام سازگاری نداشت و در واقع تهدید آشکاری بود که انقلاب می‌توانست به جان بخرد و به غلط آن را جزء منافع حیاتی خود بشمارد. *بازرگان* در این باره در خصوص حرکت‌های مردمی در قبل از پیروزی انقلاب می‌گوید:

«مبارزه با استیلای خارجی، به شهادت شعارهای راه‌پیمایی‌ها و محتوای اعلامیه‌ها و مصاحبه‌ها، جنبه کاملاً دفاعی داشته و در اعتراض به پشتیبانی آمریکا از شاه و سرسپردگی شاه به آمریکا بیان می‌شد. آن چه مردم و رهبری انقلاب می‌خواستند کوتاه کردن دست جنایتکار و چپاولگر ابرقدرت‌ها از دخالت در امور ایران و استقلال آن بود. ولی بعد از پیروزی گام فراتری برداشته شد و شعار و ادعای درافتادن با تمامی بیگانگان و نابودی امپریالیسم و پنجه در پنجه آمریکا انداختن در سطح جهانی، در برنامه انقلاب وارد گردید،

چیزی که در مکتب مارکس، در سیاست خارجی شوروی و در مرام احزاب کمونیست بین‌الملل مقام شماره یک را دارد و امر حیاتی برای آنها محسوب می‌گردد.»[۱۰]

و به این ترتیب به نظر لیبرال‌ها با شروع حملات تند انقلابیون علیه آمریکا در ایران، انقلاب در حقیقت ضد استکباری و استقلال‌طلبانه ملی اسلامی ایران چهره سیاسی ضدامپرالیستی و آزادی‌بخش جهانی یافت.[۱۱]

دولت بازرگان و میانه‌روها علاوه بر مخالفت با روش‌های انقلابی در قبال آمریکا حتی تداوم روابط مثبت با آمریکا را نیز برای تأمین منافع ملی نظام لازم می‌دانستند و در این جهت تلاش می‌کردند. آنها با اعتقاد به خارق‌العاده بودن قدرت آمریکا و این که این کشور می‌تواند در برابر تهدیدهای شوروی کمونیست نسبت به ایران بایستد، معتقد به حفظ و ادامه این ارتباط بودند و در عمل نیز در زمینه‌های نظامی و اطلاعاتی این ارتباط را برقرار کردند. از جمله این که دولت موقت بنا به نوشته *ویلیام سولیوان*، آخرین سفیر آمریکا در ایران، با تعلیق هیأت مستشاری نظامی و خروج کلیه اعضای آن از ایران موافق نبوده و ادامه همکاری را برای حفظ کارآیی نیروهای مسلح ایران به خصوص نیروی هوایی ضروری می‌دانست.[۱۲]

مسأله دیگری که تا حد زیادی مفهوم امنیت نظام را در دیدگاه میانه‌روها مشخص می‌سازد، اصل صدور انقلاب است. انقلابیون این اصل را به مثابهٔ یکی از اصول سیاست خارجی تبلیغ می‌کردند. مخالفت میانه‌روها با این اصل کاملاً مشخص‌کننده مخالفت آنها با حوزه و حریم وسیع امنیتی در نزد انقلابیون بود. آنها با استناد به رویه‌ها و مقررات پذیرفته شدهٔ بین‌المللی، تأکید بر صدور انقلاب و حمایت از نهضت‌های آزادیبخش را مغایر با اصل عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها می‌دانستند.

توجه دولت موقت و میانه‌روهای نظام به اصل اهداف و منافع ملی به جای اهداف و منافع فراملی در تأمین امنیت ملی نظام ریشه در برداشت کلی آنها نسبت به سیاست و حکومت داشت. هر چند آنها تز حکومت دینی را با تفسیر خاص خودشان قبول داشتند، ولی حیطه عملکرد و تأثیرات آن را برای ایران محدود می‌کردند. این اعتقاد کلی باعث می‌شد تا ملی‌گرایی و توجه به منافع ملی برای میانه‌روها در اولویت قرار داشته باشد.[۱۳]

تلقی خاص میانه‌روها و شخص *بازرگان* از انقلاب و تحولات پس از آن باعث شده بود تا چندان دیدگاه‌ها و شیوه‌های انقلابیون مورد قبول آنها قرار نگیرد. آنها در سطح اصلاحات سیاسی به یک شیوه آسان‌گیرانه و بر مبنای بازسازی و اصلاحات جزیی در ساختار دولت باورمند بودند. در واقع آنها معتقد بودند که با کمی اصلاحات، دستگاه دولتی قابلیت بازسازی داشت و نظام بر جای مانده از قبل با اندکی تغییر، اصلاح می‌گشت. این دیدگاه برخلاف دیدگاه کل‌نگر و بنیان برافکنی بود که انقلابیون نسبت به اهداف انقلاب داشتند. *بازرگان* در واکنش به شیوه‌های به کار گرفته در پس از انقلاب گفته بود:

«ما انتظار باران داشتیم؛ ولی با سیل مواجه شدیم.»[۱۶]

در واقع از این طریق اعتقاد داشت که انقلاب اسلامی به سمت رادیکالیزه شدن حرکت کرده است.

مخالفت رسمی و عملی میانه‌روها با دیدگاه‌ها و شیوه‌های انقلابیون، عملاً کمترین روزنه‌های همکاری را میان دو گروه بسته بود و هیچ کدام از دو گروه کمترین انعطافی را از خود نشان نمی‌داد. همچنان که انقلابیون «رادیکال» به شمار می‌رفتند، میانه‌روها نیز به مثابه عناصر «سازشکار» و متعلق به «خط سازش» مورد خطاب انقلابیون قرار داشتند.

تضاد در اهداف سیاسی و حکومتی دو گروه به ناچار منجر به تضاد در زمینهٔ ملاحظات امنیت ملی نظام نیز می‌شد. مشخص است که در فضایی که در درون یک حاکمیت، ساختارهای متفاوت قدرت، هر کدام اهداف امنیتی و استراتژی‌های خاصی را در نظر داشته باشند، نمی‌توان چندان امیدی برای مدیریت صحیح امنیت ملی داشت. وضعیت انقلابیون به مثابه حامیان اصلی تز اسلامیت نظام، در شرایطی که ساختار اجرایی قدرت تا حد زیادی از کنترل رسمی آنها بدور بود، چندان برای طراحی ساختار امنیت ملی نظام مناسب نبود. آنها عملاً در اولین مرحله این طراحی که تعریف مفاهیم و استراتژی‌های امنیت ملی بود، با مشکلات عدیده‌ای مواجه شده بودند. این مشکل پتانسیل‌های ذاتی انقلاب را تا حد زیادی مهار کرده و بنابراین در عملی ساختن اهداف آرمانی مطرح شده فرصت‌های زیادی از دست می‌رفت.

به نظر می‌رسد لیبرال‌ها در دوران اول حکومت خودشان (دوران نخست‌وزیری موقت)، با صداقت بیشتری وارد عرصه سیاسی گشته بودند. بر این اساس بود که آنها هر چند نیروهای

«خط سازش» معرفی می‌شدند ولی برخی از رهبران انقلاب نظیر *شهید بهشتی* آنها را خط سازش بدون قصد خیانت می‌شناختند.[۱۵] آنها از نظر سیاسی و با در نظر داشتن سطح توانایی‌های ملی، تصور می‌کردند که بهتر است تا انقلاب در درون مرزهای ملی با تعریف محدود خود باقی بماند و در ورای مرزهای ملی باید با مصلحت‌اندیشی بیشتری عمل نمود. در پرتو چنین دیدگاهی، انقلابیون نیز از طریق نهادهای انقلابی بدنبال اهداف سیاسی خود بودند.

بنی‌صدر برخلاف بازرگان در ابتدای امر چندان مواضع مشخص و روشنی از خود نشان نداده بود. به نظر می‌رسد دست یافتن به اوج قدرت برای *بنی‌صدر* در اولویت قرار داشت. به محض رسیدن به این هدف مشکلات ناشی از تفاوت بینش‌ها و برداشت‌های *بنی‌صدر* با مجموعهٔ انقلابیون نظام، برجسته شد. تا جایی که می‌توان مرز کاملاً مشخصی میان دو ساختار قدرت در دوره *بنی‌صدر* فرض نمود. این دو ساختار در تضادی آشکار با یکدیگر گام برمی‌داشت؛ بر طبق دیدگاه انقلابیون، *بنی‌صدر* و هوادارانشان با رد اسلام فقاهتی که مجموعه انقلابیون بدنبال آن بودند، عملاً بیرون‌راندن اسلام از انقلاب را در نظر داشتند. این برداشت از عملکرد *بنی‌صدر*، از همان روزهای اول انتخاب وی در نزد برخی از رهبران انقلاب وجود داشت. این مفهوم از نامهٔ بسیار مهمی که این افراد در تاریخ ۱۳۵۸/۱۱/۲۸ برای امام خمینی(ره) نوشتند مستفاد می‌شود. در این نامه که از سوی *آیت‌الله شهید بهشتی*، *آیت‌الله خامنه‌ای*، *آیت‌الله هاشمی رفسنجانی*، *آیت‌الله موسوی اردبیلی* و *شهید باهنر* تنظیم شده بود پس از شرح تلاش‌های مخالفان حزب جمهوری اسلامی از جمله رفتارهای مبهم *بنی‌صدر*، در بی‌محتوا کردن نظام اسلامی آمده است:

> ***«علائم تکرار تاریخ مشروطه به چشم می‌خورد. متجددهای شرق‌زده و غرب‌زده علیرغم تضادهای خودشان با هم در بیرون راندن اسلام از انقلاب همدست شده‌اند.»*** **در این نامه مطرح می‌شود که** ***«این خطر به طور جدی وجود دارد که انتخابات مجلس شورای ملی، تحت تأثیر جو ناسالم بوجود آمده، منجر به انتخاب شدن افرادی که تسلیم رئیس جمهورند بشود و از داشتن مجلس مستقل و حافظ اسلام در مقابل انحراف احتمالی مجریان، محروم گردیم»***

درست یک سال بعد در تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۲۵ نامه مهمی از سوی همان جمع و به دست *هاشمی رفسنجانی* برای امام نوشته می‌شود که با وضوح بیشتری اوج اختلافات را می‌نمایاند. در این نامه گفته می‌شود:

«قبل از انتخابات ریاست جمهوری به شما عرض کردیم که بینش آقای بنی‌صدر مخالف بینش اسلام فقاهتی است که ما برای اجرای آن تلاش می‌کنیم و اکنون هم به همان نظر هستیم و شما فرمودید ریاست جمهوری مقام سیاسی است و کاری دستش نیست؛ امروز ملاحظه می‌فرمایید که چگونه در کار کابینه و... می‌تواند کارشکنی کند و چگونه با استفاده از مقام، مجلس و دولت و نهادهای انقلابی را تضعیف می‌کنند و ما فقط می‌توانیم دفاع کنیم...»[16]

بنی‌صدر عملاً انقلابیون را در بسیاری از بازی‌های سیاسی خود مشغول کرده بود. خودخواهی‌های سیاسی وی در زمانی اوج گرفت که کشور از نظر امنیت خارجی نیز مستقیماً با ناامنی‌های ناشی از عراق و سیاست‌های صدام مواجه شده بود. وی در عملکرد سیاسی خود در درجهٔ اول تلاش فراوانی در حفظ قدرت خود داشت؛ به همین منظور ضمن تبلیغات بسیار در زمینه محبوبیت مردمی خود، در سراسر کشور دست به تأسیس دفتر هماهنگی زده بود. دفتر هماهنگی عنوان دفاتری بود که در کل کشور فعالیت می‌کرد و هدف آن بسط و تبلیغ نظرات «*آقای بنی‌صدر* رئیس جمهور» بوده که از این طریق انقلابیون را در یک جنگ ایدئولوژی و سیاسی داخلی گرفتار ساخته بود. رفتار سیاسی *بنی‌صدر* بیشتر از هر چیز در جهت متهم کردن رقبای انقلابی خود که همان گروه حزب الله بودند قرار داشت. وی روزنامه‌ای را با نام «انقلاب اسلامی» به چاپ می‌رساند که نهایتاً به حکم دادستانی کل کشور به اتهام ایجاد اختلاف و تشویش و ناامنی در جامعه، توقیف و تعطیل شد.

بنی‌صدر در تبلیغات خود رقیبان خویش را به چماقداران و کسانی که علیه قانون اساسی رفتار می‌کنند، متهم می‌ساخت. به نظر می‌رسید سطح انتقادات وی تمام مجموعهٔ انقلابی نظام، مجلس شورای ملی، دیوان عالی کشور، حزب جمهوری اسلامی و حتی رهبری نظام را در بر می‌گرفت. وی در گزارشی که باعث تعطیلی روزنامه انقلاب اسلامی شده بود، با توهین به امام خمینی(ره) گفته بود:

«از رهبری سنتی کاری ساخته نیست، چرا که طی دو قرن، عرصه‌های اندیشه و عمل را از او گرفته‌اند و هنوز نیز می‌گیرند و این رهبری گاه مقاومتکی کارپذیرانه می‌کند و تسلیم می‌شود.»[۱۷]

با مروری گذرا به مجموعه یادداشت‌های *بنی‌صدر* در دورهٔ ریاست جمهوری می‌توان به عمده تمرکز و دغدغه سیاسی وی پی برد. او در جایگاه شخص اول اجرایی مملکت به جای دلمشغولی‌های کلان ملی، تماماً درگیر کشمکش‌ها و مسایل سیاسی داخلی بود. *بنی‌صدر* با این که در فضای زمانی جنگ عهده‌دار فرماندهی کل‌قوا بود و جنگ می‌توانست اصلی‌ترین قضیه کشور در این دوره باشد، در یادداشت‌های خود در زمینه بررسی تحولات جنگی، به کلی متوجه کشمکش‌های سیاسی داخلی است. او همواره تلاش داشته است تا در برابر نهادهایی همچون سپاه، شورای عالی قضایی، روحانیت مبارز، بازار، مجلس شورای ملی و افرادی نظیر هاشمی رفسنجانی، شهید رجایی و... موضع‌گیری‌هایی مخصوص خود را مطرح سازد. با وجود آن که در رأس قدرت قرار داشت، از عملکرد انحصارگرایانه نهادهای انقلابی سخن می‌راند و از ضعف اختیارات خود گلایه‌مند بود. او همواره از احتمال نضج روحیات استبدادی در جامعه دم زده و فقط خود را دارای مشروعیت مردمی تلقی می‌کرد و چنین می‌پنداشت که رأی مردم در انتخابات ریاست جمهوری به خاطر شخص وی و برای مقابله با نیروهای انقلابی بوده است. خویشتن را مدافع حقیقی آزادی مردم معرفی کرده و دیگران را مدافع استبداد می‌پنداشت و همواره از توطئه دیگران علیه خود شکایت داشت. جالب آن است که خود را مدافع حقیقی استقرار اسلام در مملکت می‌دانست و روش دیگران را نفی کننده حکومت اسلامی قلمداد می‌کرد.[۱۸]

چنین وضعیتی در عمل، عرصه سیاست و حکومت و جامعه را دچار بحران چندگانگی، تعدد مراکز قدرت و هرز رفتن نیروهای انقلابی می‌ساخت به گونه‌ای که برخی از مهم‌ترین مسایل جامعه انقلابی ایران، حل ناشده باقی می‌ماند.

۳ـ۱. وجود برخورد جهان‌بینی‌ها در میان گروه‌های مختلف

تهدیدهای گروه‌های مختلف سیاسی بر ضد امنیت نظام، صرفاً نشأت‌گرفته از شکاف در عرصه رسمی قدرت سیاسی نبود، بلکه خود همین شکاف در قدرت سیاسی و نیز تهدیدهای

مستقیم دیگری که نظام جمهوری اسلامی ایران را در چند سال اول به خود مشغول داشته بود، ریشه در یک اختلاف بنیادین میان این گروه‌ها و در واقع جهان‌بینی‌های آنان داشت. در شرایطی که گروه‌های سیاسی صرفاً در سطح آراء سیاسی و سلیقه‌های سیاسی با یکدیگر اختلاف دارند، می‌توان نسبت به آینده همکاری آنها از طریق روندهای سعی و خطا امید داشت، ولی چنان چه پیش‌فرض‌های سیاسی این گروه‌ها برخاسته از جهان‌بینی‌های متفاوتی باشد و در شرایطی که آزادی سیاسی در یک جامعه انقلابی و بی‌ثبات وجود دارد، صرفاً می‌توان برخوردهای حذفی و نفی یکدیگر را انتظار داشت.[۱۹]

جمهوری اسلامی با وجود ماهیت مذهبی انقلاب، در سال‌های نخستین، عرصه ظهور و نقش‌آفرینی انواع و اقسام اندیشه‌ها و به تبع آنها گروه‌های سیاسی بود. بسیاری از این گروه‌ها تحت تأثیر شرایط بین‌المللی و تحولات فکری قرن بیستم، ماهیت و هویت فکری جدیدی را از خود در صحنه تحولات سیاسی و اجتماعی بروز داده بودند. در واقع این تحول و گسستگی از بندهای هویت تاریخی و سیاسی، پدیده‌ای بود که دامنگیر تمام ملل گشته بود. تحولات انقلاب در ایران تمام گروه‌های سیاسی موجود را که تا قبل از این از عرصه سیاست دور بودند، امیدوار به میدان‌داری در عرصهٔ پیچیده سیاست ساخته بود؛ ولی در عمل ذات مردمی و اسلامی انقلاب برای بسیاری از این گروه‌ها مشکل‌زا شد. تلاش برای هدایت اهداف سیاسی ویژه از طرف هر یک از این گروه‌ها در مسیر تحولات با توجه به تضادهای بنیادین آنها، عملاً نظام را در بن‌بست کامل قرار می‌داد. این گروه‌ها شاید در فروپاشی رژیم گذشته همداستان بودند اما کمترین همنوایی را در زمینه ایجاد نظم جدید سیاسی ـ انقلابی با یکدیگر نداشتند.

طیف گروه‌های متضاد در این سال‌ها، بسیار متنوع بود. می‌توان در یک تقسیم‌بندی این احزاب و گروه‌های سیاسی را به احزاب بنیادگرای اسلامی، لیبرال و رادیکال طبقه‌بندی کرد. احزاب اسلامی بنیادگرا، آنهایی بودند که به فکر برپایی دولتی اسلامی به معنای نظام ولایت فقیه بودند. سه سازمان سیاسی درون این مقوله می‌گنجند: حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و فدائیان اسلام. البته حزب جمهوری اسلامی محصول گسترش جامعه روحانیت مبارز بود. نیروهای لیبرال مرکب از جبهه ملی و نهضت آزادی ایران بودند و نیروهای رادیکال نیز شامل گروه‌های متعددی نظیر حزب توده، سازمان فدائیان خلق، سازمان

پیکار، حزب رنجبران، سازمان مجاهدین خلق، جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران (جاما)،... بودند. این گروه‌های سه گانه از نظر فلسفه سیاسی، جهان‌بینی‌های متفاوت و متضادی داشتند، ولی در عمل میان برخی از این گروه‌ها در مقابل گروه‌های اسلامی حاکم، تبانی‌هایی صورت گرفته بود.

تقسیم‌بندی رهبران مذهبی از طیف گروه‌های موجود در آن زمان به خوبی مؤید وجود شکاف‌های عمیق ایدئولوژیک و تفاوت در جهان‌بینی‌های این گروه‌هاست. بر طبق این تقسیم‌بندی، بعد از انقلاب، جامعه با سه جریان «ایمان»، «کفر» و «نفاق» روبرو بود. این تقسیم‌بندی ایدئولوژیک برگرفته از قرآن کریم بود. جریان اصلی انقلاب، جریان ایمان و خط اسلام راستین قلمداد می‌شد که بعدها کم‌کم به «خط امام» مشهور شد. جریان کفر، اغلب شامل گروه‌های متعدد مارکسیستی بودند که از قبل از انقلاب وجود داشتند و پس از پیروزی انقلاب مجدداً به شکل علنی دست به فعالیت‌های گسترده‌ای زدند. بسیاری از این گروه‌ها نظیر گروه پیکار، اقلیت فدائیان خلق، حزب رنجبران، بعد از انقلاب و با ناامید شدن از روند تحولات انقلابی وارد مبارزه مسلحانه با نظام شدند. آنها عمدتاً جنگ را از کردستان آغاز کرده و بعد در سراسر کشور آن را گسترش دادند.

اما جریان نفاق در تقسیم‌بندی مزبور دارای دو شاخهٔ اصلی بود که ماهیتاً با یکدیگر متضاد نشان می‌دادند، ولی در اواخر حکومت لیبرال‌ها، همراه با کفار محارب، علیه نظام متحد شده بودند. در هر حال یک جریان نفاق، جریان به اصطلاح چپ‌گرای مسلمان‌نما و متظاهر به اسلام به نام مجاهدین خلق و یا فرقان و یا گروه‌هایی از این قبیل بودند که مدعی اسلام نیز بودند. افراد این گروه در اعمال فردی خود شاید نماز هم می‌خواندند ولی با خط ایمان موافق نبودند و محتوایشان، محتوای کفر بود. جریان نفاق دیگر طبق آن تقسیم‌بندی، جریان لیبرالیسم بود. این گروه هم می‌گفتند ما مسلمانیم ولی در هیچ کدام از برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی، سیاسی،... با خط اسلام و ایمان متحد نبودند و با آنها اختلاف داشتند. این دو جریان نفاق در ماهیت با یکدیگر متضاد بودند ولی در اواخر دوره ریاست جمهوری *بنی‌صدر* موقتاً با یکدیگر متحد شدند.[۲۰] در نتیجه اتحاد *بنی‌صدر* با مجاهدین خلق، شورای ملی مقاومت ایجاد گردید که عنوان می‌شد بدنبال ایجاد نظامی به نام جمهوری دموکراتیک اسلامی است. با عزل *بنی‌صدر* و حذف رسمی و عملی لیبرال‌ها از صحنه

قدرت، ناامنی‌های ناشی از آن اتحاد، به سختی دامنگیر نظام شد. در این میان جایگاه نیروهای رادیکال، مخصوصاً مجاهدین خلق از ویژگی انحصاری برخوردار بود.

به طور کلی گروه‌های سیاسی یادشده مخصوصاً گروه رادیکال در اشکال گوناگون، امنیت نظام را مورد تهدید قرار می‌دادند. ناکامی در جلب افکار عمومی و سهیم‌شدن در قدرت سیاسی، آنها را در استفاده از انواع روش‌های تهدیدزا علیه انقلابیون ترغیب می‌کرد. در این میان برخورداری از تشکیلات و سازماندهی مشخص و نیز تجربه جنگ‌های مسلحانه، زمینه را برای ایجاد بیشترین تهدید برای نظام آماده می‌ساخت. آنها در همان روزهای اول انقلاب با انسجام فکری و آینده‌نگری خاصی سعی در بهره‌گیری از فرصت‌های به دست آمده داشتند. مجاهدین خلق و برخی گروه‌های سازمان یافته دیگر در هنگامهٔ پیروزی انقلاب، با یک طرح حساب‌شده پادگان‌ها را به روی مردم باز کردند و از غفلت انقلابیون به نفع خود بهره کامل را بردند. آنها از این طریق سلاح‌های بسیاری را از پادگان‌ها خارج کردند و برای روزهای آینده انبار نمودند. آنها علاوه بر این از خانه‌های تیمی، کادر فعال و حقوق‌بگیر و نشریات متنوع برخوردار بودند که به شدت می‌توانستند بر جریانات مردم تأثیرگذاری نمایند.[۲۱]

استفاده این گروه‌ها از ابزار دروغ و تهمت برای ناکارآمد جلوه دادن نظام، دغدغه مهمی بود که انقلابیون را در این زمان به خود مشغول کرده بود. نبود هیچ گونه آزادی از جمله تهمت‌هایی بود که بر انقلابیون وارد می‌ساختند و از این طریق هم حیثیت نظام را در نزد کشورهای بیگانه به زیر سؤال می‌بردند و هم مخصوصاً در ذهن جوانان نسبت به انقلابیون القائات منفی ایجاد می‌کردند. این طور وانمود می‌شد که این انقلاب نتوانسته به ایجاد آزادی منتهی گردد و لازم است تا انقلاب دیگری انجام گیرد. تلاش آنها برای ناامیدساختن نسل جوان و انقلابی نسبت به آینده نظام، ذهن انقلابیون را شدیداً به خود مشغول کرده بود و آنان همواره از نشر دروغ و اکاذیب در روزنامه‌ها و اعلامیه‌ها و جزوات از طریق این گروه‌ها واهمه داشتند. بسط چنین اعمالی باعث شده بود تا انقلابیون حتی به فکر تصویب «لایحه قانونی ضددروغ» بیفتند.[۲۲] طرح قضایایی نظیر «آخوندیسم و دیکتاتوری» و دامن زدن به مسایل قومیت‌ها و اختلاف میان شیعه و سنی به منظور متشنج ساختن فضا جهت ناامید کردن مردم از انقلابیون، از روش‌های شایع بود که در جای خود بدان اشاره خواهد شد.

داشتن شبکه‌ها و ساختارهای تشکیلاتی، به بسیاری از این گروه‌ها فرصت داده بود تا در درون نهادهای سیاسی نظام نیز نفوذ پیدا کنند. پی‌گیری چنین هدفی با توجه به نوپا بودن نظام و بی‌تجربگی انقلابیون، بسیار آسان می‌نمود. گماردن افراد مختلف در دستگاه‌ها و نهادهای حساس نظام، مسأله‌ای عادی بود، مسأله‌ای که درست در مقابل استراتژی انقلابیون در جهت پاکسازی عناصر غیرمکتبی از این نهادها قرار داشت. بسیاری از این عناصر از قبل در سیستم وجود داشتند ولی بسیاری نیز در فضای متحول بعد از انقلاب با اهداف پیش‌بینی شدهٔ گروه‌های محارب، وارد نهادهای سیاسی شده بودند.

علاوه بر نهادهای سیاسی، ارتش نیز به صحنه نفوذ بسیاری از افسران وابسته به این گروه‌ها تبدیل شده بود. رخنه و نفوذ در تشکیلات سیاسی و نظامی علاوه بر این که مانع نهادینه شدن ارزش‌های انقلابی و اسلامی می‌شد بلکه شرایط بسیار آسانی را برای اخذ اطلاعات از جریانات کلی نظام برای این گروه‌ها فراهم می‌ساخت. چنین اطلاعاتی ضربه‌پذیری نظام نوپا را بسیار بالا می‌برد. در ذهن انقلابیون، گروه‌های سیاسی محارب در فرآیند انقلاب کاملاً بر اساس یک استراتژی مشخص و با وابستگی بیرونی عمل می‌کردند. این مسأله هم دارای سابقه تاریخی بود و هم در شرایط خاص انقلابی و با توجه به آسیب‌هایی که برخی از دولت‌های خارجی، از انقلاب اسلامی پذیرفته بودند، طبیعی به نظر می‌رسید. برای مثال وابستگی حزب توده (حزب توده در این زمان مستقیماً وارد جنگ با نظام نشده بود) به شوروی هم از نظر تاریخی و هم تحت شرایط خاص انقلابی، بدیهی به نظر می‌رسید؛ چنان که برخی از رهبران آن پس از انحلال حزب توده در اواخر سال ۱۳۶۱ به این امر اعتراف کردند.[۲۳]

برقراری پیوند و اتحاد میان تندروهای لیبرال نظیر *بنی‌صدر* با گروه‌های محارب رادیکال این شک را برای انقلابیون باقی نگذاشته بود که این گروه‌ها نیز بر اساس یک استراتژی بیرونی و با وابستگی خارجی علیه نظام فعالیت می‌کنند. در نزد رهبران انقلاب فعالیت‌های مشکوک مجاهدین خلق در باز کردن پادگان‌ها به روی مردم در اوایل انقلاب بر اساس توطئه‌ای بود که در پشت سر آن وابستگان رژیم پهلوی و آمریکا قرار داشتند. بر اساس این برداشت، مجاهدین خلق به تنهایی نمی‌توانستند در مدت زمانی کوتاه از نظر نظامی و توان به عملیات تروریستی، به یک قدرت بزرگ و اساسی تبدیل گردند. «دشمن» [آمریکا...] تصور می‌کرد که می‌تواند

روزی از این گروه‌ها برای براندازی جمهوری اسلامی استفاده نماید. تأکید آمریکا در زمینهٔ شروع یک جنگ داخلی در ایران مؤید چنین برداشتی بود. در این جنگ دولتمردان آمریکا مطمئن بودند که ایران چندپاره می‌گردد و این کشور مجدداً وارث بزرگترین سهم از ایران خواهد شد. در واقع پخش سلاح‌های پادگان‌ها در میان این گروه‌ها، آمریکا را به این باور رسانده بود که ایران در ظرف چند ماه لبنان دومی خواهد شد. در واقع گروه‌های سیاسی محارب می‌توانستند مسؤولیت این مرحله از گذار را به خوبی برعهده بگیرند.[۲۴]

در سطح داخلی نیز این گروه‌ها علاوه بر فعالیت‌های یادشده نهایتاً ضربات مستقیم خود را علیه نظام و رهبران انقلاب وارد ساختند. بسیاری از رهبران و افراد انقلابی همانند *آیت‌الله مطهری* به دست گروه‌های سیاسی مشابه و بر اثر عملیات تروریستی داخلی از میان رفته بودند، ولی شدیدترین وضعیت ناامنی در بهار و تابستان ۱۳۶۰ بر کشور حکمفرما گردید. یعنی زمانی که پیوند میان لیبرال‌های تندرو با گروه‌های محارب رادیکال در سطح سیاسی نتیجه‌ای نداد، با حذف *بنی‌صدر* از صحنه سیاست، این گروه‌های مسلح ضربات جدی را بر نظام وارد ساختند.

واقعیت این است که نظام انقلابی وابستگی زیادی به رهبران انقلابی خود داشت. تصور این گروه‌ها هم چندان غیردقیق نبود. آنها امیدوار بودند با از میان رفتن رهبران کلیدی نظام، انقلاب به پایان عمر خود برسد. البته در برابر این برداشت، خود رهبران کلیدی نظام ضمن این ضربات را برای جامعه اسلامی سنگین تصور می‌کردند ولی چندان ریشه‌ای هم تلقی نمی‌کردند. در واقع بر اساس دیدگاه انقلابیون با وجود مردم انقلابی و حامی انقلاب، هیچ گاه چنین اعمالی نمی‌توانست موجب دلسردی از انقلاب گردد. هر چند که این اعمال فی‌نفسه باعث بدبینی بیشتر مردم نسبت به این گروه‌های محارب شد.[۲۵] *آقای هاشمی رفسنجانی* در ضمن تحلیلی از شهادت *شهید هاشمی‌نژاد* می‌گوید:

«این‌ها [منافقین] بیشتر از صدام به ما ضربه می‌زنند... صدام با مسلسل و خمپاره همه جور آدم می‌کشد اما این‌ها فکر می‌کنند، می‌گردند و بهترین را پیدا می‌کنند و او را از ما می‌گیرند.»[۲۶]

۲. ابعاد غیرسیاسی

همان طوری که قبلاً اشاره شد، بی‌ثباتی و اغتشاشات سیاسی مهم‌ترین ویژگی کشور در دوران حاکمیت گفتمان انقلاب بود. با توجه به این ویژگی اساسی، به رغم آن که اهداف عالیه نظام و به تبع آن اهداف و اصول امنیت ملی نظام از ویژگی‌های آرمانی و ارزشی برخوردار بود، ولی در کوتاه مدت، انقلابیون به دلیل اجبارهای عملی، بیشترین توجه خود را مصروف سر و سامان‌بخشی به اوضاع سیاسی کشور می‌کردند. در پرتو حاکمیت شرایط بی‌ثباتی سیاسی در کشور، سایر مسایل تا حدود زیادی از توجه اولیه خارج شده بودند. البته ماهیت مردمی و ارزشی انقلاب باعث می‌شد تا در بسیاری از موارد سریعاً برای سر و سامان دادن به امور، اقدام گردد ولی در عرصه تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های داخلی نظام، ابعاد سیاسی مسایل و تحولات موجود، بیش از هر چیز دیگری توجه انقلابیون را به خود جلب می‌کرد. با این وجود سایر ابعاد دیگر این تهدید شامل ابعاد فرهنگی ـ اجتماعی، اقتصادی و نظامی نیز با اولویت کمتری، مورد توجه رهبران انقلاب بود. البته در سایه غلبه بعد سیاسی تهدیدها در این دوره، ابعاد دیگر نیز در پیوستگی شدیدی با مسایل سیاسی قرار داشتند. در ادامه تلاش خواهد شد تا هر کدام از ابعاد فوق به صورت جداگانه بررسی گردد.

۱ـ۲. ابعاد فرهنگی ـ اجتماعی

بعد ارزشی نظام انقلابی فی‌نفسه باعث می‌شد تا ابعاد فرهنگی امنیت و به تبع آن تهدیدهای فرهنگی نیز از جایگاه رفیعی برخوردار باشد. در بخش اهداف امنیت ملی به صورت مشروح توضیح داده شد که سر و سامان دادن به وضعیت فرهنگی و ارزشی جامعه که در رأس آن حاکم‌ساختن ارزش‌های اسلامی قرار داشت، هدف اساسی برپایی نظام نوین سیاسی در کشور بود. انقلابیون در عمل برای تحقق هدف یادشده دچار موانعی بودند. این موانع بیشتر به شکل آسیب‌پذیرهای نظام نمود داشتند ولی برخی از آنها، مخصوصاً در سطح عوامل اجتماعی، با ترکیب عوامل سیاسی، نشان دادند که می‌توانند تهدیدهایی جدی برای نظام انقلابی باشند. البته نابسامانی‌های فرهنگی نیز در بلندمدت می‌توانند موجب استحاله نظام شده و در نتیجه به شکل تهدید علیه امنیت نظام جلوه پیدا کنند، ولی در دوران کوتاه چند سال اول انقلاب، این

عوامل با وجود اهمیت، تهدیدهایی فوری برای نظام به شمار نمی‌رفتند. بی‌تردید یکدست نبودن حاکمیت سیاسی و کنترل نداشتن کامل انقلابیون بر تمامی نهادهای موجود کشور این وضعیت را توجیه می‌نمود؛ همان گونه بعدها با یکدست شدن حاکمیت سیاسی، توجه به این تهدیدها و تلاش برای رفع آنها در ملاحظات اولیه انقلابیون قرار گرفت. در هر حال در سطح عوامل فرهنگی و اجتماعی مهمترین آسیب‌پذیری‌ها و تهدیدهای موجود عبارت بودند از: ۱. تداوم ابتذال فرهنگی و اخلاقی در بخش‌هایی از جامعه ۲. ضعف در شکل‌گیری هویت اجتماعی قوی ۳. تداوم برخی از ظواهر وابستگی فکری ـ فرهنگی ٤. معضل‌های قومی ـ مذهبی.

۱ـ۱ـ۲. تداوم ابتذال فرهنگی و اخلاقی در بخش‌هایی از جامعه

واقعیت این است که با این که انقلاب اسلامی در تمامی ابعاد خود یک انقلاب مذهبی و ارزشی به شمار می‌رفت، ولی پس از پیروزی انقلاب، اوضاع و احوال مختلف جامعه همزمان با بعد اسلامی انقلاب، تحول زیادی نپذیرفت. مطمئناً بعد ارزشی انقلاب اقشار مختلف جامعه را دچار تحولات فرهنگی ساخته بود، ولی اجبار چندانی برای گسترش آن به تمامی جوانب موجود نبود. بسیاری از اقشار بالا و متوسط جامعه از نظر شئونات اسلامی همچنان به شیوه قبل عمل می‌کردند. اداره‌جات دولتی و دانشگاه‌ها، با آنکه دچار تحولات محسوسی از این جهت شده بودند ولی همچنان «آزادی سابق» به صورت نسبی موجود بود. برای انقلابیون تداوم چنین وضعیتی به معنای ناقص ماندن طرح آنها در پی‌گیری یک الگو برای جامعه اسلامی بود.

البته این وضعیت کم‌کم در نتیجهٔ ذوب‌شدن اقشار مختلف مردم در فرآیند ارزشی انقلاب و نیز یکدست شدن امور سیاسی سر و سامان یافت. در این میان علاوه بر پاکسازی‌های سازمانی و ایجاد راهکارهای قانونی برای مبارزه با وضعیت ضد اخلاقی در جامعه، درگیری کشور در جنگ با عراق، بعد ارزشی نظام را بسیار نیرومند ساخته بود. از این رو به مرور زمان تداوم وضعیت سابق کاملاً به صورت ضد ارزش در نزد تمامی ملت جلوه می‌نمود. در هر حال تداوم وضعیت کج دار و مریز در زمینه‌های رعایت ظواهر شرع در طول سال‌های اول انقلاب برای انقلابیون یک پارادوکسی ایجاد کرده بود که با وجود تحولات عظیمی که انقلاب اسلامی در جهان و منطقه پدید آورد و با وجود شعارهای کاملاً مکتبی و قرآنی، همچنان افراد بسیاری در

متن انقلاب، «ارزش‌های شاهی» را زنده می‌داشتند و عناصر فاسق اخلاقی (نظیر ترانه‌خوان‌ها)، همچنان نه تنها در میان اجتماع، حتی در صحنه‌های رسمی (نظیر تلویزیون) کم و بیش نقش‌های خود را ایفاء می‌کردند.

«خط ابتذال را گرفته و به خط انقلاب می‌خندیدند.»[۲۷]

۲ـ۱ـ۲. ضعف در شکل‌گیری هویت اجتماعی قوی

تداوم وضعیت وابستگی فکری و فرهنگی به غرب در برخی از افراد و نهادهای تأثیرگذار جامعه، نگرانی دیگری بود که رهبران انقلاب، به صورت جدی در صدد اصلاح آن بودند. در هر حال نهادهایی نظیر دانشگاه‌ها که اندیشه‌سازی در جامعه را برعهده داشتند، تا زمان رژیم گذشته، وابستگی شدیدی به غرب پیدا کرده بودند. در این نهادها، در نزد برخی، فرض بر این بوده است که دیگر هویت‌های اصیل ملی و دینی کارآیی و اعتباری ندارند و در عمل غرب‌زدگی و شرق‌زدگی دو ویژگی مسلط بر دانشگاه‌ها و به تبع آن استادان، دانشجویان و به طور کلی علوم موجود، دیده می‌شد. این وابستگی به دنبال خود وابستگی‌های دیگری را نیز در پی می‌آورد. انقلاب اسلامی بدون تغییر در نگرش‌های فکری حاکم بر این نهادها نمی‌توانست انقلاب کاملی باشد.

تأکید بر تهدیدها و آسیب‌های ناشی از وضعیت وابستگی فکری و فرهنگی، مخصوصاً در گفتمان امام خمینی(ره) از جایگاه رفیعی برخوردار بود. به اعتقاد ایشان به دلیل همین وابستگی «اشخاصی که در دانشگاه‌های سابق تربیت شدند الا قلیلی از آنها... برای کشور، اگر ضرر نداشتند که داشتند، نفعی نداشتند.»[۲۸] با وقوع انقلاب وضعیت دانشگاه‌ها دست نخورده باقی مانده بود. در عین حال در فضای مسموم سیاسی این دوره، با توجه به آزاد شدن تمامی نیروهای سیاسی (از جمله گروه‌های سیاسی رقیب از چپ تا راست) فعالیت‌های فکری موجود در دانشگاه‌ها، دور از کنترل حکومت مرکزی بود. آثار این فضای مسموم برای قشر جوان می‌توانست کاملاً تهدیدزا باشد.

۳ـ۱ـ۲. تداوم برخی از ظواهر وابستگی فکری ـ فرهنگی

با وجود مردمی بودن نظام انقلابی، نبود شکل‌بندی دقیق اجتماعی و ضعف ساختاری در هویت اجتماعی مردم مسأله دیگری بود که رهبران انقلاب در سطح عوامل فرهنگی و اجتماعی با

آن روبرو بودند. حاکمیت استبداد در سده‌های متوالی و باز نبودن میدان مشارکت و نقش‌آفرینی رای مردم در عرصهٔ سیاست و حکومت، باعث شده بود تا مردم انقلابی، بدان گرایش یابند که فقط از طریق اجتماعات توده‌ای، بر تحولات موجود تأثیرگذاری نمایند. این شیوه هر چند در کوتاه مدت مورد توجه رهبران نظام و در واقع دفع کننده بسیاری از تهدیدها از نظام بود، ولی در بلندمدت امکان داشت کارآیی خود را از دست بدهد.

در واقع در شرایطی که مردم تنها از طریق حرکت‌های توده‌ای نقش مؤثر خود را ایفاء می‌کردند چه بسا ممکن بود نتوانند در تشخیص و ظهور منافع جمعی درست عمل نمایند. به عبارت دیگر هویت ضعیف اجتماعی که در نتیجه آن منافع واقعی مردم مورد غفلت قرار می‌گرفت می‌توانست در بلندمدت تهدیدزا باشد. این مسأله مختص جامعه ایرانی نبود، بلکه کل جوامع اسلامی نسبت به مسائل اجتماعی و به برقراری رابطهٔ مثبت میان منافع شخصی و منافع ملی ضعیف به نظر می‌رسیدند. انقلابیون متوجه بودند که در نزد اکثر مسلمانان، مصالح شخصی، بیشتر از منافع و مصالح کلان اجتماعی اهمیت داشت. در داخل انقلاب نیز این دغدغه وجود داشت که حتی کسانی که به مصالح اجتماعی اهمیت می‌دهند، نسبت به مصالح عمومی و کلی امت اسلامی بی‌توجه می‌باشند. ضعف در توجه به منافع جمعی از جمله دغدغه‌های انقلابیون بود و انتقاد شدید برخی از رهبران انقلاب را نیز به همراه داشته است.[۲۹]

البته در این میان در هم ریختگی اجتماعی جامعه در زمان انقلاب نیز مزید بر علت شده بود. این نابسامانی از یک سو ریشه در تحرکات اجتماعی کشور در دهه‌های ٤۰ و ۵۰ داشت و از سوی دیگر ناشی از تحولات ارزشی پس از انقلاب بود. تا قبل از این، نظم اجتماعی دارای ساختاری غیرمنعطف و کاملاً دو لایه‌ای بود و مرز میان طبقات بالا و پایین جامعه مرزی کاملاً مشخص دیده می‌شد. قاعدهٔ جامعه نسبت به هرم بالای جامعه دارای گسترهٔ بسیار وسیع بود. در نتیجهٔ اصلاحات ارضی و اجرای برنامه‌های توسعه و تحولات اقتصادی جامعه، نظم مشخص و دوسطحی سابق از میان رفت و با وجود تجمع وسیع ثروت در دست افراد و خانواده‌های قلیلی از جامعه، طبقه میانی و متوسط کم‌کم به ساختار قبلی اضافه شد. منتهی این طبقه هنوز از یک ساختار مدنی و نهادینه بی‌بهره بود. در این حال انقلاب اسلامی با ورود معیارهای ارزشی، طیف گستردهٔ محروم و پایین جامعه را نیز وارد بازیگری فعال در فرآیند

تحولات ساخت. جمع میان این دو نیرو که از نظر قدرت ملی و ظهور احساسات ملی در حمایت از نظام تازه تأسیس بسیار مهم بود، ولی بدلیل سامانمند نبودن روابط موجود در میان آنها، در بلندمدت می‌توانست شاهد خلق آسیب‌های جدی برای نظام گردد. این آسیب‌ها در دوران پر تحول انقلاب و جنگ، چندان علنی نشد، ولی با فروکش کردن احساسات اولیه، از دههٔ دوم انقلاب کم کم آشکار گشت که در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۴ـ۱ـ۲. چالش‌های قومی ـ مذهبی

چالش‌های قومی و مذهبی، از تهدیدهای دیگری بود که در سطح عوامل فرهنگی و اجتماعی اذهان انقلابیون را به خود سرگرم ساخته بود. البته این مشکلات در این سال‌ها کاملاً با مسایل سیاسی عجین گشته بود. بنابراین نمی‌توانیم صرفاً از آنها به مسایل اجتماعی و فرهنگی یاد کنیم. می‌توان اختلافات قومی و مذهبی موجود در کشور را آسیب‌پذیری‌های بالقوه‌ای دانست که در این زمان از طریق درآمیختن با مسایل سیاسی و نیز سوءاستفادهٔ برخی از نیروهای سیاسی از این زمینه‌ها به شکل تهدیدهایی جدی علیه امنیت نظام فعال شده بودند.

در حقیقت با وجود تعدد قومی در ایران و نیز وجود پیروان مذهب تسنن در استان‌های مرزی کشور، نوعی هویت جمعی و همزیستی مسالمت‌آمیز میان تمام مردم که در درون مرزهای ایران زندگی می‌کردند وجود داشت. حتی کردهای ایران که شاید گرفتار طولانی‌ترین بحران قومی پس از انقلاب بودند، خویشتن را پیش از هر چیز ایرانی می‌دانستند. آنها از برخی نابرابری‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در رنج بودند، ولی داشتن حکومتی مستقل برای خلق کرد، چندان از پشتوانه تئوریک و علائق واقعی برخوردار نبود. پس در واقع برخی از گروه‌های سیاسی موجود در نتیجه ارتباطاتی که مخصوصاً با بیرون از کشور پیدا کرده بودند، سعی داشتند با نوعی آگاهی جمعی این اقوام را به سمت استقلال رهبری نمایند، هر چند که نتوانستند در بسیج عمومی آنها موفق باشند. ایده‌ها و استراتژی‌های وارداتی در آخرین تحلیل نمی‌توانست هویت مستقل و کاملاً جداگانه‌ای را برای این اقوام، پدید آورد. در هر حال اختلافات طبیعی موجود که بر اثر برخی نابرابری‌های تاریخی نمود بیشتری می‌یافت، پس از انقلاب زمینه‌های سوء استفاده برخی از گروه‌های سیاسی و قومی را فراهم ساخت.

در واقع با سرنگونی شاه، جنبش‌های خودمختاری که بیشتر در نتیجه دامن زدن گروه‌های سیاسی فراگیر شده بود، مسأله‌ای بسیار حاد برای جمهوری اسلامی به شمار می‌رفت. تنش‌های جدایی‌طلبانه، استان‌های خوزستان، بلوچستان، کردستان و نواحی ترکمن‌نشین استان مازندران را فراگرفته بود. در خوزستان عرب‌ها از طریق «کمیته فرهنگی خلق عرب» مرکب از روشنفکران عرب و بعضی رهبران مذهبی مانند *شیخ شبیر خاقانی* سازماندهی شدند. البته در این میان نقش برخی از عوامل ساواک و نیز تحریکات رژیم *صدام* و کمک مالی و تسلیحاتی آن، اساسی بود. دامن زدن به موضوع عرب و عجم و مطرح کردن فقر مردم عرب در شرایطی که می‌توانند ثروتمندترین مردم کشور باشند، از جمله اهرم‌های مورد استفاده عوامل محرک در قضیه خوزستان بود. حمله به مسجد جامع خرمشهر، انفجار لوله‌های نفت، حمله به پاسداران انقلاب، کشاندن مردم به سطح خیابان‌ها و حاکم ساختن شرایط رعب و وحشت در میان مردم برای آمادگی جهت تجزیه خوزستان از جمله روش‌هایی بود که این عوامل از آن استفاده می‌کردند.[۳۰]

رهبری بلوچها را نیز روشنفکران مارکسیست و روحانیون سنی‌مذهب برعهده داشتند. در کردستان و ترکمن صحرا، تنش‌های جدایی‌طلبی، با مسأله زمین درآمیخته بود. در این دو منطقه دهقانان زمین‌ها را از دست مالکان بزرگ بیرون آورده و شورای عالی دهقانی ایجاد کرده بودند. در ترکمن‌صحرا، برخی از دهقانان به کمک سازمان چریک‌های فدایی خلق بسیج شدند. از سوی دیگر دهقانان کرد نیز به کمک حزب دموکرات کردستان و سازمان کومله سازماندهی شدند. سازمان چپ‌گرای سکولار (به جز حزب توده) نیز به فعالیت در مناطق روستایی کردستان پرداختند.[۳۱] این تنش‌ها در سه استان خوزستان، بلوچستان و ترکمن‌صحرا، به آسانی فرو نشانده شد. اما کردستان خارج از دسترس دولت باقی ماند و به صورت پایگاه اصلی مخالفان درآمد. بی‌تردید حاکم بودن شرایط جنگ ایران با عراق و آسان بودن ارتباط این مخالفان با عراق، علت اصلی طولانی شدن بحران در کردستان شده بود.

از سوی دیگر انقلابیون متوجه بودند که مسایل مطرح در این مناطق صرفاً بر اساس سوء استفاده‌های قومی نبود، بلکه با بهره‌گیری از ابزار مذهب نیز می‌توانستند شرایط بروز بحران را برای نظام فراهم آورند. این جنبه با توجه به وجود تفکر شیعی در رأس سیاست‌های حکومت مرکزی بیشتر می‌توانست به چشم آید. بر این اساس در این دوران طرح مسایل شیعه و سنی

«جنگ مذهب علیه مذهب» در مناطق یادشده، انقلابیون را با تهدیدهای جدی روبرو ساخته بود. در این چارچوب تصور می‌شد کشورهای همسایه نظیر عربستان سعی در دامن زدن به این تهدید علیه انقلاب اسلامی دارند. در این زمان «سازمان وحدت سنی ایران» که گمان می‌رفت به کمک عناصر ساواک و مزدوران بختیار تأسیس شده باشد، به برخی از نگرانی‌ها دامن می‌زد این سازمان در بیانیه‌های مختلف سعی می‌کرد، برای جوامع سنی این طور وانمود سازد که در انقلاب ایران، حکومت در دست شیعیان است و حق اهل تسنن پایمال شده است.[۳۲]

با توجه به حاکمیت بعد ایدئولوژیک و دینی بر اهداف کلان نظام، تهدیدهای جدایی‌طلبی موجود نیز بیش از آن که در چارچوب قوم‌گرایی و ملی‌گرایی، مورد تحلیل انقلابیون قرار گیرند، دارای تفسیرهای ایدئولوژیک و مذهبی بودند. بر این اساس ترسی که انقلابیون از دامن زدن به مسایل مذهبی در این مناطق داشتند، بیشتر از دامن زدن به مسایل قومی بود؛ برای مثال در قضیه کردستان، دیدگاه امام خمینی(ره) بیشتر در چارچوب تهدیدهای ایدئولوژیک قابل بررسی است:

«فاسدهایی که با خارج پیوند دارند خائن به مملکت هستند، می‌خواهند کردستان را به کمونیستی بکشند، می‌خواهند اسلام را در کردستان محو کنند. مسأله کرد مطرح نیست، مسأله کمونیست مطرح است... ملت کرد ما مسلم است، مسلم با مسلم جنگ ندارد.»[۳۳]

۲ـ۲. ابعاد اقتصادی

هر جامعه‌ای چه انقلابی و چه غیرانقلابی، خواه‌ناخواه با مسائل مادی و اقتصادی درگیر خواهد شد. حتی برای انقلاب‌های ایدئولوژیک و نظام‌های ارزشی نیز دغدغه‌های اقتصادی از جایگاه عینی برخوردار است. در انقلاب اسلامی علاوه بر طبیعی بودن جایگاه بالای عوامل اقتصادی در روند امور، بخشی از ارزش‌های انقلاب نیز با عوامل اقتصادی پیوند شدیدی خورده بود. در واقع در بطن اندیشه انقلابی اسلام، مسایل اقتصادی و معیشت مردم همراه با ارزش‌هایی نظیر عدالت اقتصادی جایگاهی محوری داشت. توجه به امور دنیوی در اندیشه سیاسی اسلام، فقط مربوط به سیاست نبوده و چگونگی مدیریت امور اقتصادی جامعه نیز بخش جدایی‌ناپذیر آن محسوب می‌گردد. طبیعی است در انقلاب اسلامی نیز، ارزش‌های اقتصادی اسلام نظیر عدالت اقتصادی و معیشت

مردم، از جایگاه اساسی برخوردار بود. هر چند که در ذیل اهداف کلان انقلاب اسلامی، سر و سامان دادن به امور عینی و مادی مردم از شعارهای محوری به شمار می‌آمد.

در هر حال انقلاب اسلامی با چنین آرمان‌هایی، پس از پیروزی، عملاً وارث مسایل بی‌شماری در امور اقتصادی گشت، که از دیدگاه امنیت ملی، عمدتاً تهدیدزا به شمار می‌رفتند. مشکلات اقتصادی بر جای مانده از ساختارهای گذشته و نیز از هم گسیختگی‌های ناشی از انقلاب زمینه‌های مساعدی بودند که امکان داشت نظام انقلابی رادر همان سال‌های اول براندازند؛ به ویژه که این مشکلات در این دوران با تحریم‌های بیرونی تکمیل شده بودند.

البته، چنان که پیشتر نیز گفته شد، اغلب تهدیدهای متوجه انقلاب در این زمان، وجهه‌ای سیاسی داشت؛ ولی با این اوصاف، مسایل اقتصادی از روندهای سیاسی جدا نبود. مخصوصاً به این دلیل که توفیق یا ناکامی در حل این مسایل آشکارا می‌توانست سطح کارآمدی انقلابیون را در پیاده‌سازی اصول انقلابی نشان دهد. در هر حال منابع تهدید داخلی در سطح عوامل اقتصادی بسیار گوناگون بودند؛ تداوم ساختار وابسته اقتصادی، تداوم وضعیت توزیع غیرعادلانه ثروت‌های ملی، بقاء فرهنگ مصرف اقتصادی و کشمکش‌های موجود در زمینه چند و چون مدیریت اقتصادی کشور، از مهم‌ترین عوامل تهدیدزا در این دوره به شمار می‌رفتند.

مشخص است که انقلاب در مدت دو یا سه سال نمی‌توانست نقش مؤثری در تحول ساختار وابسته اقتصاد بازی کند. این ساختار از یک سو وابسته به عوامل خارجی و از دیگر سوی تک‌محصولی و متکی به درآمدهای حاصل از فروش نفت بود. سیاست‌های مربوط به بخش نفت نیز تا حدود زیادی در بیرون از مرزهای کشور با توجه به نوسانات بازار تعیین می‌شد. در هر حال ساختار اقتصادی کشور به رغم اتخاذ سیاست‌های به اصطلاح جایگزینی واردات در رژیم گذشته نه می‌توانست نیازهای درونی جامعه را برآورد سازد و نه قدرت صادر کنندگی کالای دیگری به جز نفت و برخورداری از یک مزیت نسبی را داشت. برغم تمایل نظام انقلابی برای رهایی از وابستگی‌های ساختاری، اقتصاد کشور همچنان از عقب‌ماندگی‌های گذشته در رنج بود. سهم بی‌رقیب درآمدهای نفتی در درآمدهای ملی همچنان ثابت مانده بود و از این جهت تفاوت چندانی با پیش از انقلاب نداشت. به طور کلی سهم درآمدهای نفتی از درآمدهای ارزی دولت در سال‌های ۱۳٤۵، ۱۳۵۰، ۱۳۵۳، ۱۳۵٦، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳٦۰

به ترتیب ۷٦ درصد، ۷۷ درصد، ۹۳ درصد، ۷۰/۹ درصد، ۷۱/٤ درصد، ۸۰/۹ درصد، ۸۷/۷ درصد و ۸۰/۸ درصد بوده است. به عبارتی به طور میانگین این درآمدها در چند سال اول انقلاب بیش از ۸۰ درصد درآمدهای ارزی دولت را تشکیل می‌داد.[۳٤] در مقابل سهم بخش صنعت در درآمدهای ملی در سال‌های ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵٤، ۱۳۵۵، ۱۳۵٦، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹ و ۱۳٦۰ به ترتیب فقط ۸/۸ درصد، ۷/۷ درصد، ۸/۹ درصد، ۸/۳ درصد، ۸/۹ درصد، ۹/٦ درصد، ۷/۸ درصد، ۸/۱ درصد و ۸/۲ درصد بوده است.[۳۵] سهم بخش کشاورزی در درآمدهای ملی با آن که افزایش جزیی داشته است ولی در کل نتوانسته، از سهم بخش نفت بکاهد. سهم این بخش نیز از ۸/۹ درصد در ۱۳۵٦ به حدود ۱۲ درصد در سال ۱۳٦۱ رسید.[۳٦]

با وقوع انقلاب و برخی بحران‌های پیامد آن، در کنار تحریم‌های بیرونی که دامن‌گیر نظام شد، از میزان رفاه عمومی نیز به شدت کاسته می‌شد. در مجموع در طول سال‌های اول انقلاب، رشد درآمدهای ملی کشور که از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵٦ بطور متوسط سالانه ۳۱/۲ درصد بود، به شدت کاسته شد، هر چند که رشد مداوم جمعیت نیز مزید بر علت شده بود. البته به رغم این رشد از سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۵٦، درآمد سرانه یک فرد ایرانی به حدود ۵ برابر رسیده بود. یعنی از ۲۱/۱ هزار ریال در سال ۱۳۳۸ به ۱۰۵/۷ ریال در سال ۱۳۵٦ افزایش پیدا کرده بود، ولی در سال ۱۳۵۷ درآمد سرانه کشور نسبت به سال ۱۳۵۱ حدود ۲۲ درصد کاهش یافت و در سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳٦۰ این کاهش شدت نیز یافت. در سال ۱۳۵۸ به دلیل افزایش پیش‌بینی نشده قیمت‌های نفتی، وضعیت درآمد سرانه کشور مثبت بود.[۳۷]

بر طبق آمار موجود درآمد سرانه حاصل از صادرات کشور در سال‌های ۱۳۵۵، ۱۳۵٦، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹ و ۱۳٦۰ به ترتیب ۷۳۳ دلار، ٦۹۵ دلار، ٤٤۲ دلار، ٦٦۰ دلار، ۳۱۲ دلار و ۲٦۸ دلار بوده است.[۳۸] با مقایسه اجمالی میان سال‌های قبل و بعد از انقلاب (با در نظر نگرفتن سال ۱۳۵۸) بخوبی کاهش میزان درآمدهای ملی و در نتیجه افت رفاه عمومی مشخص می‌گردد. این کاهش در حالی بود که شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی در کشور نیز به شدت افزایش پیدا کرده بود. این شاخص در مناطق شهری به قیمت ثابت سال ۱۳۵۳، در طول سال‌های ۱۳۵۵، ۱۳۵٦، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹ و ۱۳٦۰ به ترتیب ۱۲۸/۱، ۱٦۰/۲، ۱۷٦/۲، ۱۹٦/۳، ۲٤۲/۵ و ۲۹۷/٤ بوده است.[۳۹] به عبارتی در سال پایانی (۱۳٦۰) این شاخص، حدود

سه برابـر بـه نسبت سـال ۱۳۵۲ (۱۰۰) افزایـش یافتـه بـود. از نظـر اقتصـادی، ارزش واقعـی درآمدهای سرانه در سال‌های یادشده با ادغام این شاخص، بهتر مشخص می‌گردد.

در کنار نابسامانی‌های پیش‌گفتـه، انقـلاب از دو مسـأله ادامـهٔ شـکاف اقتصـادی و اسـتثمار طبقات مستضعف و تداوم فرهنگ مصرفی گذشته احساس تهدید می‌کرد. در واقع به رغم آنکـه انقلاب ایران تحولات مهم و همه‌جانبه‌ای را در سطوح سیاسـی، اقتصـادی و فرهنگـی رقـم زده بود ولی همچنان برخی از مشکلات گذشته دیده می‌شد. اقدامات انقلابی و ارزشـی نظـام نـوپـا بسیاری از امیدها را زنده کـرده بـود ولـی بـا وجـود ضدارزش‌شـدن برخـی از ظواهـر ثـروت، همچنان رفتارهای استثمارگرانه به ویژه در توزیع عادلانـه ثـروت وجـود داشـت؛ مخصوصـاً در سایهٔ بی‌ثباتی‌های سیاسی ـ اجتماعی، این رفتارها می‌توانند تقویـت نـیز گردنـد.[۴۰] در کنـار ایـن قضیه، الگوی فرهنگ بجای مانده از رژیم گذشته، تهدیدی جدی برای نظامات ارزشـی انقـلاب بود. فرهنگ خاصی که بر اساس نگرش‌های مذهبی در طول تحـولات انقلابـی، بـر زنـدگـی و تفکر رهبران انقلاب حاکم گشته بود باعث می‌شد تا آنها صراحتاً به تقبیح الگـوی مصـرف بـالا در زندگی‌های روزمره بپردازند. بسیاری از روابط مصرفی موجود نظـیر مـهمانی‌ها و تشـریفات در مراسم مختلف برخلاف آمال انقلابی محسوب می‌گردید.[۴۱] این مسأله می‌توانست از خلـوص ارزشی و توانمندی‌های معنوی ملت بکاهد.

مطمئناً آسیب‌پذیری‌های فوق در سایه ناکارآزمودگی‌هـای مدیریتـی و بی‌ثباتی‌هـای سیاسـی تشدید نیز می‌شد. همانند صحنه سیاسـت در مدیریـت اقتصـادی نـیز، انقلابیـون از ضعف‌هـای اساسی برخوردار بودند. با وجود روشن بودن بسیاری از اهداف و ارزش‌ها در این سـطح، ولـی در عرصه عمل، دستیابی به این اهداف کار آسانی نبود. نیروهای باتجربهٔ موجـود نـیز عمومـاً از نظام بریده بودند و یا در بی‌تصمیمی فرو رفته بودند. در این صورت شـناخت بـهترین راه‌کارهـا برای پیشبرد اهداف اقتصادی بسیار مشکل می‌نمود. مشکلات سیاسی نیز فشـاری دوچنـدان بـر انقلابیون وارد می‌ساختند. در سطح مسایل اقتصادی نیز دیـدگاه‌هـا و اهـداف گروه‌هـا، یکسـان نبـود. در عمـل هـر گروهـی مـرام خـود را پـی مـی‌گرفـت. در چنیـن وضعیتـی بسـیاری از تصمیم‌گیری‌های اقتصادی نیز کاملاً تابع ملاحظات سیاسـی می‌شـد و بـا تحـول در ملاحظـات سیاسی و شرایط موجود، ارزش برخی از آن تصمیمات نیز به زیر سؤال می‌رفت.

با تمام شرایط پیش گفته، ماهیت معنوی و آرمانی انقلاب باعث می‌شد تا نگرانی‌های اقتصادی از اهمیت کمتری برخوردار گردند. در پی شروع محاصره اقتصادی آمریکا علیه انقلاب در یکی از بیانیه‌های صادر شده می‌خوانیم:

«بی‌گمان بزرگترین ضربه به آینده انقلاب اسلامی این است که ما مردم را از مشکلات و پیچیدگی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بترسانیم. مردمی که با احیای اخلاق، انقلاب اسلامی را هدف خویش قرار داده‌اند می‌بایست تمرین‌های سختی را برای رسیدن به این مهم به پایان برسانند. انسان موحد و مسلمان انسان اسیر در مکتب‌های شرقی و غربی نیست که خور و خواب و خشم و شهوت بزرگترین عامل تحرک و پویایی او قلمداد شود...».[42]

۳ـ۲. ابعاد نظامی و امنیتی

باید گفت، هر چند انقلاب اسلامی برای ابعاد نظامی و سخت‌افزاری قدرت، اعتبار چندانی قائل نبود، ولی واقعیت آن است که عوامل نظامی و شرایط نظامی‌گری تأثیرات همه جانبه‌ای بر تحولات انقلابی داشت. ارتش و نیروهای مسلح آخرین سدّی بود که در نظام گذشته فرو پاشیده و در نتیجه آن انقلاب اسلامی به پیروزی کامل رسیده بود. در طول سال‌های بعد با درگیری‌های مختلف داخلی و سرانجام آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، مشخص شد که برخلاف تصور آرمانی اوایل انقلاب، ابزارها و عوامل نظامی شایسته توجه فراوان می‌باشند. در این میان آسیب‌پذیری‌ها و تهدیدهای نظامی موجود، باعث شد تا انقلابیون با عینیت و وضوح بیشتری به واقعیات موجود بنگرند. البته بی‌تردید رهبری خاص امام خمینی(ره) باعث شد تا در همان بدو پیروزی، مسؤولین ذیربط نسبت به تهدیدهای موجود با واقع‌بینی بیشتری عمل نمایند. این عامل در برابر واقعیات محسوس دیگر که در چند سال اول انقلاب دامنگیر نظام شده بود، بخوبی موجب شد وجه آرمانی نظام بسرعت با ملاحظات واقع گرایانه تعامل و پیوند یابد.

در هر حال در وجه داخلی، آسیب‌پذیری‌ها و تهدیدهای نظامی عمدتاً در محدوده نیروهای مسلح موجود قابل بررسی است. توجه به این تهدیدها و سر و سامان دادن به وضعیت نیروهای مسلح از اولین نگرانی‌های نظام بود. آسیب‌پذیرهایی که در عرصه عوامل نظامی موجب نگرانی

انقلابیون می‌شد عمدتاً در زمینه ارتش بود. دو نیروی نوپای سپاه و کمیته‌های انقلاب اسلامی برای پر کردن برخی از خلاءها و در دست گرفتن امور انقلابی ایجاد شده بودند. بی‌تردید تازه تأسیس بودن آنها و نداشتن تجربیات عملی و نیز ضعف‌های اساسی در زمینه تشکل و فرماندهی، محدودیت‌هایی را برای این دو نیرو ایجاد می‌کرد. همچنین مخالفت برخی از گروهها با آنان و بروز رفتارهای انقلابی در میان این دو نیرو باعث می‌شد تا میزان اثرگذاری آنها نیز با مقاومت‌هایی در داخل مواجه گردد. با این حال پتانسیل‌های بالقوه و «عمل‌گرایی» و در صحنه بودن این نهادها باعث می‌شد تا انقلابیون آنها را یکی از ابزارهای قدرت داخلی جهت پیشبرد امور مورد نظر به شمار آورند.

در این میان وضعیت ارتش متفاوت بود و نگرانی‌های رهبران انقلاب نیز در این زمینه متعدد بود. بخشی از این نگرانی‌ها ریشه در ماهیت این نهاد داشت که از رژیم گذشته به ارث رسیده بود و برخی دیگر از تحولات انقلابی تأثیر می‌پذیرفت. در مجموع می‌توان آسیب‌پذیری‌ها و نقاط ضعف این نهاد را در موارد زیر بررسی نمود:

۱. از هم پاشیدگی ارتش: با وجود آن که در تحولات انقلابی، ارتش کاملاً منحل نگردید، ولی تا مرز انحلال و از هم پاشیدگی پیش رفت. *سرلشکر قرنی*، رئیس ستاد ارتش در دولت موقت، در ۲٤ بهمن ۱۳۵۷ در محل کار خود در ستاد کل ارتش خطاب به حاضران می‌گوید:

> ***«ما وارث یک ارتش از هم پاشیده هستیم... اکنون ارتش دچار وضع نابسامان و از هم پاشیده‌ای است. همان طور که می‌بینید، در ستاد کل ارتش، هیچ کس نیست. وضع ما در مورد ارتش بحرانی است...»***[٤٣]

فروپاشی ساختار نظامی رژیم شاهنشاهی در تحولات انقلابی طبیعی به نظر می‌رسید، چرا که در هر انقلابی تخریب تمامی ارکان و نهادهای اصلی نظام موجود و جایگزین‌سازی آنها با ایجاد نهاد و سازمان‌های جدید مطابق با ماهیت و اهداف انقلاب، جزء ضروری‌ترین امور محسوب می‌گردد. این وضعیت در انقلاب اسلامی، مخصوصاً برای ارتش و نیروهای نظامی که بازوی اساسی نظام پیشین به شمار می‌رفتند، کاملاً پذیرفتنی بود. در اینجا با پیوستن ارتش به مردم و رهبری، سقوط رژیم پهلوی حتمی شد، ولی خود این نهاد نیز دستخوش تحولات عمیقی شد. سقوط پادگان‌ها و تقسیم سلاح‌های ارتش میان مردم و گروه‌های مختلف، سرآغاز

از هم گسستگی ارتش بود. البته از نظر سازمانی این مرحله چندان به درازا نینجامید و در ظرف مدت چند ماه ساختار ارتش به شکل نیم‌بندی سر و سامان یافت. ولی از نظر روحی و معنوی و نیز مسایل فرماندهی از هم پاشیدگی ارتش تداوم داشت.

فرار، اخراج و اعدام بسیاری از ارتشیان، جزء دغدغه‌های روزمرهٔ انقلابیون در یکی دو سال اول انقلاب بود. بسیاری از ارتشیان در پی بی‌نظمی‌های ناشی از تحولات انقلابی از پادگان‌ها گریخته بودند. برخی از این افراد برای همیشه از ارتش بیرون رفتند و دیگران نیز کم‌کم به پادگان‌ها برگشتند. با پیروزی انقلاب، پاکسازی و تصفیه ارتش نیز شروع شد. در روند این پاکسازی‌ها حدود ۱۲۰۰۰ نفر که عمدتاً از نیروی زمینی ارتش بودند، تحت عنوان «عناصر نامطلوب» از این نهاد اخراج شدند.[۴۴] بر طبق یک اصل تمامی امیران و درجات بالاتر از سرهنگی بازنشسته شدند. در این میان برخی از بلندپایگان ارتش نیز که موفق به فرار از کشور نشده بودند، اعدام شدند. فرار کادرهای بالای ارتش و نبودن فرماندهان لایق، مخصوصاً در سطوح عالی، مشکلی بود که ارتش به جای مانده از رژیم گذشته به ارث برده بود. ارتش از داشتن عناصر مناسب در سطح فرماندهی محروم بود و در برخی از رده‌ها نیز چهره‌های مشکوک و بعضاً ضد انقلاب امکان فعالیت داشتند. تداوم بی‌نظمی‌ها و مشخص نبودن فرماندهی‌ها و بی‌توجهی به سلسله مراتب در ارتش، از مشکلات این نهاد در چند ماه اول انقلاب بود؛ به طوری که حتی جزئیات موارد از طریق رهبری انقلاب به افراد ارتش گوشزد می‌شد. در این میان تقاضای امام خمینی(ره) از ارتش برای بازگشت به پادگان‌ها و لزوم رعایت و حفظ نظم و سلسله مراتب جزء تأکیدات اولیه ایشان بود.

۲. سابقه منفی ارتش در رژیم گذشته و عملکرد این نهاد در روند انقلاب باعث گردیده بود تا برخی از گروه‌های سیاسی مخالف، آن را بهانه قرار دهند و بلافاصله پس از انقلاب شعار انحلال ارتش و تشکیل ارتش خلقی را سر دهند. سه گروه اصلی چپ‌گرا (حزب توده، فدائیان خلق و مجاهدین خلق) در این زمینه همداستان بودند. این گروه‌ها برای حذف فیزیکی تمام «خائن‌ها» و «دشمنان خلق»، فرماندهان ارشد، افسران طرفدار غرب، راستگرایان، پرسنل نظامی و ساواک و سایر نهادهای اطلاعاتی و امنیتی فشار می‌آوردند. حزب توده خواهان انحلال کامل تشکیلات نظامی نبود، اما موافق یک پاکسازی دقیق و کامل افسران و درجه‌داران بدون در نظر

گرفتن ارشدیت بود. برای رهبران انقلاب مشخص بود که اهداف این گروهها در انحلال ارتش چیزی جز تضعیف نظام تازه تأسیس نبود. بی‌تردید این گروهها با تجربه سیاسی و نظامی دریافته بودند که نهاد ارتش می‌تواند یکی از ستون‌های اصلی امنیت و بقای رژیم انقلابی باشد. با توجه به اهداف سیاسی متفاوتی که این گروهها در برابر انقلابیون داشتند دیر یا زود رویارویی‌های دو طرف آغاز می‌شد. برای این منظور انحلال ارتش و تلاش برای ایجاد ارتش جدید نیازمند زمانی طولانی بود. از این رو در این فاصله انقلابیون از یک ابزار قدرت اساسی بی‌بهره می‌ماندند و از سوی دیگر در تشکیل ارتش خلقی جدید این نیروها می‌توانستند نیروهای خود را نیز در آن رخنه دهند. جالب است آنها از این که اعلام می‌شد ارتش نباید در امور سیاسی دخالت کند خشمگین بودند،[۴۵] چرا که با ورود ارتش در سیاست آنها بهتر می‌توانستند اهداف خود را به پیش ببرند.

۳. ارتش تازه وارد در روند انقلاب، گرفتار نوعی بحران مشروعیت نیز بود. سابقه جنایات برخی از عوامل اصلی این نهاد در رژیم گذشته که حاصل آن شهیدشدن افراد بسیاری از ملت بود، به این زودی از اذهان مردم پاک نمی‌شد. به طور کلی بعد از پیروزی انقلاب این احساس در نزد تمامی مردم و مسؤولان وجود داشت که هیچ کدام از نهادهای متعلق به رژیم گذشته نمی‌توانند اعتماد و اطمینان عمومی را جلب نمایند. دگرگونی و تحولات اساسی در این نهادها خواست اولیه مردم بود مخصوصاً پیوستگی ارتش در سالیان متوالی با استبداد شاهی، نقاط سیاهی را از این نهاد در نزد ملت ایجاد کرده بود.

البته این مسأله برای هر انقلابی طبیعی است که چندان نسبت به نیروهای نظامی قبل از انقلاب اعتمادی نداشته باشد. در تحلیلی که *آقای هاشمی رفسنجانی* از انتقال ارتش سابق به ارتش انقلابی دارد دقیقاً به این نکته توجه شده است. بر طبق تحلیل وی دو دلیل باعث می‌گردد تا نظام‌های انقلابی نتوانند به نیروهای دفاعی قبل از انقلاب متکی باشند. اول آنکه معمولاً نیروهای دفاعی قبل از انقلاب با رژیم سابق در پیوند شدیدی بوده‌اند و بسیار مشکل می‌توانند هوادار حاکمیتی باشند که تا دیروز مخالف آن بودند. دوم آن که به دلیل مواجهه با نیروهای گذشته، نمی‌توانند به آنها اعتماد کنند. البته حل سریع این بحران اعتماد به ویژگی‌های درونی هر ملت و جامعه بستگی دارد. کما این که در جمهوری اسلامی این بحران اعتماد چندان طولانی نشد.[۴۶]

با توجه به سابقه ذهنی منفی مردم از ارتش بود که رهبران انقلاب بسیار تلاش داشتند تا دیوار بی‌اعتمادی موجود میان این دو را با سرعت از میان بردارند. این حرکت حتی در روزهای قبل از پیروزی انقلاب شروع شده بود. آن گاه که امام خمینی(ره)، ملت ایران را موظف ساخته بود که باید به سربازان و ارتشیان فراری کمک نمایند و از این طریق آنان را از هر گونه تعرض به این نیرو بازداشته بود. در واقع سیاست کلی انقلاب این بود تا با یک دید به تمام ارتش نگریسته نشود و به قول معروف حساب عوامل خائن محدودی در ارتش، دامن اکثریت ارتش را آلوده نسازد. بلافاصله پس از پیروزی نیز امام خمینی(ره) پشتیبانی از ارتش را بر ملت واجب ساخته بود.

٤. ارتش کشور که ساختار و عناصر کلی آن بر جای مانده از رژیم گذشته بود، در زمینه‌های اداری ـ نظامی و تجربیات جنگی ضعف اساسی داشت. سازمان اداری ـ نظامی ارتش ایران هرگز نتوانسته بود هماهنگ با مدرن‌شدن ابزار و تجهیزات نظامی پیش رود. شاه هر چند ابزارآلات پیشرفته‌ای را وارد نظام بستهٔ ارتش ساخت، اما اولاً قادر به انتقال تکنولوژی نشد، ثانیاً، تلاش جهت ارایه نظم و انضباط مانع از آن شد که تحولی عمیق در نظام اداری قوای مسلح ایجاد شود؛ برای مثال مرزهای کشور علیرغم خطرات متعدد تاریخی و حملات مکرر خارجی هرگز مورد مطالعه علمی قرار نگرفته بود و عوامل دفاع مرزی هنوز ناشناخته مانده بود.[٤٧]

درست چند ماه بعد از پیروزی انقلاب سفارت آمریکا در تهران در گزارشی به وزارت خارجه آن کشور درباره ارتش ایران نوشت:

«در هر حال ارتش ایران بیشتر یک مفهوم ذهنی است تا یک واقعیت خارجی و در حال حاضر قادر نیستند یک عملیات منسجم اساسی را برای دفاع از کشور رهبری کنند.»[٤٨]

عقب ماندگی ارتش بیش از هر چیز ریشه در ساختار وابسته این نهاد داشت. ارتش شاهنشاهی از تمامی جهات لجستیکی، سازمانی، فرهنگی، آموزشی و ابزارهای نظامی در وابستگی مطلق به غرب و به خصوص آمریکا قرار داشت.[٤٩] مهم‌تر از همه این که، این ارتش از نظر ایدئولوژی امنیت ملی نیز دارای استقلال نبود. در واقع اصول امنیتی و نیز تهدیدها و

استراتژی‌های امنیتی ارتش برگرفته از تعریفی بود که آمریکا با توجه به منافع کلان خود آنها را تعریف می‌نمود. در دستور کار ملاحظات امنیتی ارتش شاه، ملاحظات ملی و مسائل استراتژیکی که مختص ایران باشد، کمتر مورد توجه قرار داشت. بر این اساس نوع تهدیدها و نیز استراتژی‌های مقابله نیز با توجه به ملاحظات قدرت‌های بزرگ (آمریکا) تعریف می‌شد. رژیم شاه پذیرفته بود که جنگ‌های امروز دیگر جنگ بین دو کشور نیست، بلکه فقط در چارچوب دخالت قدرت‌ها امکان‌پذیر است. اعتقاد به این که هیچ کشوری به تنهایی نه می‌تواند زندگی کند و نه می‌تواند به جنگ بپردازد، باعث گردیده بود که امور عمومی و استراتژیکی دفاع کشور بر عهدهٔ قدرت‌های بزرگ گذاشته شود، یعنی زمان صلح، جنگ سرد و... فقط ابزار به ما تحویل دهند. این در حالی بود که ارتش ایران دارای پیشرفته‌ترین جنگ‌افزارها بود و از نظر آمارهای نظامی در منطقه شاید تنها اسراییل از ایران دارای برتری‌هایی بود.[۵۰]

در کنار این ضعف‌های اساسی فرماندهی خاص *بنی‌صدر* نیز مشکلات زیادی را برای کشور بوجود آورده بود که در بحث‌های مربوط به دورهٔ جنگ بیشتر به آن پرداخته خواهد شد.

ب) سطح خارجی

انقلاب اسلامی ایران ماهیتاً دارای رویکرد برون‌نگر بود؛ مسأله‌ای که می‌توانست پیامدها و هزینه‌های فراوانی به همراه داشته باشد. از طرف دیگر وقوع غیرمنتظره این انقلاب در «جزیره ثبات» جهان منافع کشورهای فراوانی را دچار معضل ساخت. در این میان سهم قدرت‌های دخیل به ویژه غرب و آمریکا و نیز متحدان آنها در منطقه و همچنین اسراییل بسیار بیشتر از دیگران بود. البته ساختار متصلب نظام بین‌الملل که بر اساس نظام دوقطبی شکل گرفته بود نیز باعث شده بود تا شوروی نیز از عرصهٔ بازیگران خارج نشود و در این جا نیز با توجه به موقعیت همسایگی این ابرقدرت با ایران انقلابی، منتظر تحولات جدی در روابط فی‌مابین باشیم. اگر متغیر بی‌ثباتی سیاسی را نشانهٔ اصلی تهدید و آسیب‌پذیری در سطح داخلی فرض نماییم، بی‌تردید، تهدیدهای ناشی از قدرت اصلی آسیب‌دیده در تحولات برخاسته از انقلاب، یعنی آمریکا، مهم‌ترین دلمشغولی انقلابیون در عرصهٔ خارجی بود. ظهور و نفوذ طولانی این

دولت در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران باعث گردیده بود تا بخش اعظم ناامنی‌های داخلی نیز در پیوند با این عامل، مورد توجه انقلابیون قرار گیرد.

واقعیت آن است که تهدیدهای بی‌پایان در سطوح داخلی و خارجی باعث شده بود تا برغم طرح اهداف آرمانی انقلابیون، عملاً بخش اعظم دلمشغولی و نیز اقدامات مسؤولان نظام، متوجه پاسخگویی به تهدیدها و نقاط آسیب‌پذیر آن باشد؛ از این رو تلاش برای عملی‌ساختن اهداف مثبت و ایجابی امنیت، عملاً در اولویت بعدی قرار گرفت. به همین دلیل است که شاید بتوانیم ملاحظات امنیتی این دوره را هر چه بیشتر، «تهدید محور» تلقی نماییم. انقلابیون با این که ساختن یک جامعه ایده‌آل اسلامی را مد نظر داشتند، ولی در رویارویی با تحولات جاری، اغلب مجبور بودند که به رفع مشکلات و نگرانی‌ها اندیشه کنند، تا این که به نظم ایده‌آل برسند.

تهدیدهایی که از ناحیه عوامل بیرونی در این دوران کوتاه اذهان انقلابیون را به خود مشغول داشته بود، عموماً از وجهۀ سیاسی و نظامی برخوردار بود. بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی و یا حتی فرهنگی نیز کاملاً در جهت تهدید سیاسی دولت انقلابی قرار داشت. بر این اساس در این قسمت تلاش می‌گردد تا این تهدیدها در دو سطح بین‌المللی و منطقه‌ای به بررسی در آید. در سطح بین‌المللی، عمدتاً محور آمریکا در تصورات تهدید انقلابیون برجسته بود و در سطح منطقه‌ای نیز اسراییل و دولت‌های محافظه‌کار عرب و مخصوصاً همسایه غیر قابل اعتماد غربی کشور یعنی عراق در رأس تهدیدها قرار داشتند.

۱. ابعاد بین‌المللی (آمریکا...)

بی‌تردید ـ در اذهان انقلابی، آمریکا، اصلی‌ترین تهدید برای جمهوری اسلامی ایران از ابتدای پیروزی انقلاب تا به حال محسوب می‌گردد. تهدیدهای متصور از سوی این کشور بیش از هر دورۀ دیگر در دورۀ گفتمانی بسط‌محور احساس می‌شد. در کنار این احساس، حس تنفّر مردم از آمریکا نیز در اوج قرار داشت. توجه به برخی از کلمات قصار امام خمینی(ره) نسبت به این دولت، تصورات و ذهنیات یادشده انقلابیون را در این دوره به خوبی نشان می‌دهد:

«تمام نفت ما را به غیر دادند، به آمریکا و غیر از آمریکا دادند»؛ «همه بدبختی ما از این

«عمال آمریکا آشوب می‌کنند»؛ «آمریکا در ایران مشغول توطئه است، شما باید بیدار باشید»؛ «روابط ما با آمریکا، روابط یک مظلوم با یک ظالم است»؛ «دولت آمریکا شکست خورده و زخمی است، مار زخمی است»؛ «توطئه‌چینان آمریکا و انگلستان در اشتباهند»؛ «برویم روی مسائل اصلی، آمریکا دشمن ماست الان توطئه‌ها زیاد است»؛ «آتش زدن خرمن‌ها به دست عمال آمریکا و به نفع ابرقدرت‌ها»؛ «بعضی از این احزابی که چپ‌گرایی می‌کنند، آمریکا درست کرده است»؛ «آن مردک از عمال آمریکا بود»؛ «دشمنان اسلام که در رأس آن آمریکا و اسرائیل است»؛ «امروز جهان اسلام به دست آمریکا گرفتار است»؛ «آمریکا دشمن شماره اول بشر و ماست»؛ «تمام گرفتاری‌های مسلمین از آمریکاست»؛ «شیطان بزرگ آمریکاست»؛ «ما آنقدر صدمه که از آمریکا دیدیم از هیچ کس ندیدیم»؛ «در قضایای کردستان، آمریکا دست داشته است»؛ «تمام این بحران‌ها را آمریکا ایجاد می‌کند»؛ «هر چه فریاد دارید سر آمریکا بکشید»؛ «دشمنان جمهوری اسلامی ایران، متحدین آمریکا»؛ «گروهک‌های بدبخت، در خدمت آمریکا»؛...[۵۱]

با مرور گذرای متون و منابع موجود در اوایل انقلاب کاملاً مشخص می‌شود که آمریکا دشمن شمارهٔ اول نظام نوپا تصور می‌گردید. در هر توطئه و تهدیدی که برای نظام پیش می‌آمد، بی‌شک ردّ پای آمریکا نیز در آن دیده می‌شد. آمریکا نه تنها عامل بدبختی تاریخی ایران و جهان اسلام قلمداد می‌شد، بلکه به منزلهٔ کشوری که آشکارا از آسیب‌پذیری‌های موجود به نفع منافع سلطه‌طلبانهٔ خود بهره‌برداری می‌کند نیز مورد توجه بود. فعالیت‌های گروهک‌ها در مناطق مختلف به فعالیت‌های کلی این کشور علیه انقلاب اسلامی مرتبط می‌گردید. علاوه بر احساس تهدید در حوزه‌های فرهنگی و اقتصادی از ناحیه آمریکا، انقلابیون سه مخاطره جدی را از سوی این کشور احساس می‌کردند. ۱. ترس از توسل به کودتا و بهره‌گیری از ابزارهای نظامی جهت ساقط کردن رژیم انقلابی ۲. ترس از توسل به گروه‌های لیبرال برای استحاله انقلاب و نیز بهره‌گیری از حرکت‌های منافقین ۳. نهایتاً ترس از بازگشت مجدد این کشور پس از توفیق در دو طرح یادشده.

حقیقت آن است که ترس انقلابیون از بازگشت مجدد آمریکا کاملاً واقعی بود. در دوران حاکمیت دوگانه در کشور، لیبرال‌ها می‌توانستند زمینه‌های این بازگشت را فراهم سازند. در

دولت موقت عناصری وجود داشتند که آشکارا از منافع آمریکا در ایران دفاع می‌کردند. جالب است، این دولت هیچ گونه حساسیت منفی در مقابل آمریکایی‌ها نداشت و فقط این مسأله را مطرح می‌کرد که نوع روابط سابق میان دو کشور را قبول ندارد. پیروزی بر قدرت فائقه آمریکا برای لیبرال‌ها چیزی دست نیافتنی محسوب می‌گردید. حتی مدت‌ها پس از انقلاب و با وجود خروج مستشاران نظامی آمریکایی از ایران همچنان در پناه دولت موقت لیبرال‌ها، چیزی به نام «دفتر مستشاری آمریکا در ایران» پایدار مانده بود و به حیات خود ادامه می‌داد. به عبارت دیگر تا آن موقع آمریکایی‌ها هنوز در ارتش حضور داشتند. در حالی که انقلابیون مذهبی از وجود چنین دفتری خبر نداشتند و تصور می‌کردند آمریکایی‌ها به کلی ازاله شده و از ارتش بیرون رفتند.[۵۲]

در هر حال غیرمنتظره‌بودن انقلاب اسلامی، ممکن بود واکنش‌های مهمی را از سوی آمریکا در پی داشته باشد. انقلاب ایران، تصویر امنیتی منطقه را دگرگون کرده بود و باعث فروپاشی یکی از ستون‌های اصلی (در واقع ستون اصلی) سیاست دوپایهٔ *نیکسون* در منطقه خلیج‌فارس شده بود. به طور کلی این حادثه منافع آمریکا را از جهات گوناگون مورد تهدید قرار داده بود. در پی آن فعالیت بسیاری از شرکت‌ها، بازرگانان، وکلا و بانکداران آمریکایی و همچنین شرکت‌های نفتی این کشور دچار اختلال شده بود. ضمن این که دولت انقلابی با خروج از پیمان سنتو ـ و در نتیجه فروپاشی آن ـ پیوستن به جنبش عدم تعهد، لغو برخی قراردادهای تسلیحاتی هنگفت خود با آمریکا، تعدیل هزینه‌های نظامی و خروج مستشاران نظامی و غیرنظامی آمریکا از ایران، اجرای طرح‌ها و استراتژی‌های امنیتی ایالات متحده را در منطقه با دشواری‌های جدی مواجه ساخته بود.

از سوی دیگر، با خروج ایران از استراتژی «سدّ شمالی» منطقه حایل میان شوروی و مناطق نفت‌خیز خاورمیانه برداشته شد. هنوز احساس تهدید از ناحیه اتحاد جماهیر شوروی برای پر کردن خلاء آمریکا در دولت این کشور در حالی وجود داشت که پیروان گروه موسوم به «شوروی محور» در دستگاه دولتی آمریکا کم‌کم زیاد شده بودند و یکی دو سال بعد از انقلاب و در اوایل دولت *ریگان* هدایت‌گر اصلی سیاست‌های این کشور در قبال مسأله ایران بودند. بر طبق تحلیل برخی از تندروهای گروه «شوروی محور»، انقلاب اسلامی زاییدهٔ نفوذ شوروی بود. در هر حال این گروه با وجود اختلاف‌هایی که میان خود داشتند، بر این اصل اعتقاد

اساسی داشتند که شکست آمریکا در واکنش به چالش‌هایی نظیر انقلاب ایران، تحولات نیکاراگوئه،... منجر به افزایش جرأت و جسارت اتحاد شوروی گردیده است و اشغال افغانستان به دست شوروی، این نظر را بیشتر از پیش به اثبات رسانده بود؛ ضمن این که اشغال افغانستان، خود به خود زمینه را برای توسعه حوزۀ نفوذ شوروی و حرکت به سمت ایران فراهم کرده بود. برخی تصورات در گروه موسوم به «شوروی محور» بر این بوده است که ایران با حمایت و تشویق صریح یا ضمنی اتحاد شوروی برای ضربه‌زدن به منافع آمریکا در خاورمیانه، از تروریسم استفاده می‌کند. در نزد افرادی از این گروه به کار بستن سیاست‌ها و انجام اقداماتی برای تضعیف دولت ایران ضروری می‌نمود.[۵۳]

این شرایط منفی، در حالی که هر روز بر دامنۀ بحران میان دو کشور از طریق ایجاد مسائل و تحولات گوناگون افزوده می‌شد، نتیجه‌ای جز شکل‌گیری احساسات کاملاً منفی و تصورات ناامنی از ناحیه آمریکا در نزد انقلابیون نداشت. این تصورات در عمل نیز با تجربیات تلخ موجود، پیوند خورد. می‌توان اقدامات عملی آمریکا علیه ایران را در این دوره در سطوح سیاسی، اقتصادی و نظامی مورد توجه قرار داد.

در سطح سیاسی می‌توان از در پیش گرفتن مواضع خصمانه علیه انقلاب اسلامی از طریق نهادهای حکومتی، رسانه‌ها و مقامات آمریکایی؛ قطع صدور روادید برای مسافرت به آمریکا؛ اخراج ۱۸۳ نفر از مأموران سیاسی ایران از آمریکا؛ قرار دادن نام ایران در فهرست کشورهای نامطلوب؛ دخالت آشکار در مسایل ایران و بهره‌گیری از وجود لیبرال‌ها...نام برد. در سطح اقتصادی می‌توان از بلوکه کردن دارایی‌های ایران (حدود ۸ میلیارد دلار)؛ اعمال تحریم اقتصادی؛ ممنوع ساختن خرید نفت از ایران...نام برد. و در سطح نظامی نیز می‌توان از طراحی و اجرای عملیات طبس برای آزادی گروگان‌ها؛ طراحی کودتای نوژه با همکاری کشورهای عراق و اسراییل به همراه برخی عوامل داخلی در ارتش و با محوریت سیاسی بختیار...نام برد.

علاوه بر اقدامات فوق که به صورت مستقیم علیه جمهوری اسلامی ایران به کار گرفته شد، آمریکا سعی کرد تا با توجه اساسی به پیشبرد منافع امنیتی خود در سطح منطقه از طریق راه‌کارهای امنیتی، عملاً محدودیت‌های نوینی را در برابر ایران خلق نماید. در ۲۳ ژانویه ۱۹۸۰ با خلاء قدرتی که در منطقه خلیج فارس پیش آمده بود و امکان سوء استفاده شوروی از شرایط

پیش آمده احساس می‌شد و نیز امکان تسلط جمهوری اسلامی بر منطقه خلیج فارس وجود داشت، جیمی *کارتر*، بنیاد سیاست جدید آمریکا را بر اساس یک آموزهٔ جدید اعلام نمود. بر اساس آموزهٔ کارتر، هر گونه کوشش یک قدرت خارجی به منظور تحت کنترل درآوردن منطقه خلیج فارس به منزلهٔ حمله به منافع جهانی ایالات متحده آمریکا محسوب می‌شد و چنین حمله‌ای با استفاده از وسایل لازم و از جمله نیروی نظامی می‌بایست دفع می‌شد. این آموزه در عین حال که شوروی را در مرکز توجهات قرار می‌داد، ولی به ایران نیز نظر داشت.

تشکیل نیروی واکنش سریع، توافق با عمان و سومالی و کنیا در مورد دستیابی به تأسیسات نظامی آنها و کمک به تقویت بنیهٔ نظامی عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی جنوب خلیج فارس واکنش فوری آمریکا در پی اعلان آموزهٔ *کارتر* بود. نیروی واکنش سریع در زمان حکومت *کارتر*، در دسامبر ۱۹۷۹ شکل گرفت؛ یکی از مناطق اصلی عملیاتی آن خلیج فارس و هدف آن جلوگیری از قطع دسترسی ایالات متحده به نفت منطقه بود. وظیفهٔ این نیرو جابه‌جایی و نقل و انتقال نیروها به منطقه مورد نظر به تعداد زیاد و با امکان جابه‌جایی آسان و قدرت آتش برای جلوگیری از اقدام‌های اولیهٔ نیروهای دشمن به منظور دسترسی به منابع حیاتی بود.[٥٤]

علاوه بر تشکیل نیروهای واکنش سریع، کمک به تشکیل شورای همکاری خلیج فارس، عقد قراردادهای نظامی و اقتصادی با بسیاری از کشورهای منطقه، برگزاری رزمایش‌های مشترک نظامی مانند ستارهٔ درخشان در مصر در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ و انجام دادن رزمایش‌های مشابهی در عمان و گسیل ناوگان نظامی به منطقه به منظور القای ترس در کشورهای منطقه نسبت به جمهوری اسلامی ایران و بر حذر داشتن آنها از برقراری روابط طبیعی با ایران به منظور کنترل انقلاب اسلامی و دخالت مستقیم در جنگ تحمیلی از اقدامات دیگر آمریکا برای مقابله با ایران بود.

مجموع اقدامات مستقیم و غیرمستقیم آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران، این احساس تهدید را نزد انقلابیون پدید آورده بود که این کشور قصد براندازی مستقیم نظام اسلامی را دارد. این احساس در شرایط بحرانی نظیر ماجرای لانه جاسوسی تصور جنگ مسلحانه آمریکا علیه ایران را شدیدتر ساخته بود؛ برای نمونه می‌توان به بخشی از یک سرمقاله از روزنامه جمهوری اسلامی در آن زمان که با عنوان «آمریکا وارد جنگ می‌شود؟» توجه کرد؛ در این

سرمقاله نویسنده ضمن پرداختن به این موضوع و نیز به این که فقط به احتمالات توجه دارد درخواست می‌نماید:

«هموطنان عزیز، با توجه به موقعیت خطیر و سرنوشت‌سازی که بوجود می‌آید تمام امکانات خود را در اختیار فرماندهان نظامی و پاسداران هر ناحیه یا مناطق درگیر عملیات نظامی قرار دهند...» [۵۵]

با وجود فراگیر بودن احساس «تهدید» از ناحیه آمریکا، نمی‌توان به همان میزان «ترس» واقعی مسؤولان و مردم انقلابی از تهدیدها این کشور را بالا دانست. با مروری در نوشته‌های سیاسی این دوره به خوبی پیداست که به رغم جدی بودن اقدامات آمریکا، انقلابیون چندان دغدغه‌ای از ناحیه تهدیدهای آمریکا نداشتند. به نظر می‌رسد اطمینان آنها از «شکست‌ناپذیری» انقلاب باعث تقویت این موضوع شده بود. آنها از نزدیک لمس کرده بودند که آمریکا با وجود پشتیبانی بی‌چون و چرا از رژیم پهلوی، نهایتاً تسلیم اراده ملت شده بود. از سوی دیگر تفسیری که آنها از قدرت ایمان خود در فرآیند تحولات داشتند، باعث می‌شد تا نسبت به عوامل قدرت آمریکا و تأثیر آن در تعاملات دوجانبه بی‌اعتقادی فراوانی پیدا شود. جمله معروف امام خمینی(ره) که «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» به خوبی مؤید این مسأله است. برخورد آرمانی و ارزشی در تمامی عرصه‌های سیاست، خودبه‌خود، تهدیدهای «دشمن» را تحت شعاع خود قرار داده بود. این تهدیدها حتی اگر عملی نیز می‌شد چندان به معنای شکست انقلاب و یا نظام تصور نمی‌شد. انقلاب به ذات خود شکست‌ناپذیر بود هر چند در ظاهر امکان داشت در گرداب طوفان‌ها گرفتار آید. به تعبیر امام خمینی(ره)، که پیشتر نیز به آن اشاره شد:

«اگر آمریکا بریزد و ما را از بین ببرد، من به نظرم خیلی چیزی نیست، البته عظیم است. اما از او عظیم‌تر شکست در مکتب است.» [۵۶]

۲. ابعاد منطقه‌ای

خاورمیانه و منطقه خلیج فارس، از استراتژیک‌ترین مناطق جهان است که ایران نیز در آن قرار دارد. در زمان وقوع انقلاب اسلامی، هنوز منطقه آسیای مرکزی و قفقاز در نقشه جهان، به

صورت مستقل وجود نداشت و زیرمجموعه‌ای از ابرقدرت شوروی بود. در سطح خاورمیانه کشورهای عرب زبان و دو کشور ترکیه و اسراییل مجموعه کشورهایی بودند که می‌توانستند بر روند تحولات کشور تأثیرگذاری نمایند. در این میان ترکیه با وجود عضویت در ناتو و وابستگی به غرب، چندان اذهان انقلابیون را به خود مشغول نمی‌داشت، ولی تهدیدهای ناشی از کشورهای عربی و اسراییل به طرزی ملموس مطرح بود که در دو سطح جداگانه قابل بررسی می‌باشند.

۱ـ۲. تهدیدهای ناشی از منطقه عربی

می‌توان گفت که «اصلاح منطقه عربی»، به عنوان اصلی‌ترین منطقه جهان اسلام، بیشترین دغدغه ذهنی انقلابیون را در بیرون از مرزها فراهم ساخته بود. کشورهای عربی برغم احساس تهدید از ناحیه اسراییل و نیز برخی دغدغه‌های درونی، برای اولین‌بار در قرن بیستم با یک ایدئولوژی کاملاً منسجم و قدرتمند برخاسته از ایران انقلابی مواجه شده بودند. این مواجهه، کاملاً پیش‌بینی نشده و نابهنگام بود. آنها از یک طرف خویشتن را آماده ورود به مذاکرات سیاسی با دشمن اصلی اعراب یعنی اسراییل می‌کردند و از طرف دیگر تمکن ناشی از درآمدهای سرسام‌آور نفتی، بیشتر این کشورها را در یک آرامش اقتصادی و رفاه مادی فرو برده بود. این مسأله تا حدود زیادی توانسته بود تهدیدهای بالقوه داخلی را برای دولت‌های منطقه به فراموشی بسپارد. ولی انقلاب اسلامی، «خواب را از چشمان آنها ربوده بود». این مسأله برای رهبرانی که خود را برای هیچ گونه تحولی آماده نمی‌دیدند بسیار سنگین بود.

با پیروزی انقلاب، تقریباً همهٔ دولت‌های عربی منطقه حمایت خود را از انقلاب اعلام کردند، ولی به نظر می‌رسید که آنها هنوز در هوشیاری کامل نبودند و با فهم و آشنایی بیشتر از تحولات پیش آمده در ایران، متوجه عمق قضایا شدند. تعاملات انجام گرفته میان دو طرف (انقلاب اسلامی و اعراب) در چند سال اول انقلاب این نتیجه بدیهی را به دست می‌دهد، که منطقه عربی در عین حال که می‌بایست عمق استراتژیک اهداف انقلابی نظام باشد، ولی در عمل به صورت یک منطقه بحرانی و تهدیدزا عمل نمود؛ به گونه‌ای که نهایتاً باعث شد عینی‌ترین تهدیدها را علیه نظام انقلابی عملی سازد. البته در طول این دوره گفتمانی، مقدمات

روانی تهاجمات فیزیکی بعدی (حمله عراق علیه ایران) فراهم می‌شد. انقلابیون هر چند از تهاجمات نظامی عراق در هراس بودند، ولی برای حمله نظامی از سوی اعراب خلیج‌فارس و سایر کشورهای عربی حساب چندانی باز نکرده بودند.

بیشترین تهدیدی که رهبران نظام را به خود مشغول کرده بود، تهدید نسبت به جلوگیری از «صدور انقلاب اسلامی» به این کشورها بود که از طریق برخی اقدامات روانی و عملی دولت‌های منطقه احساس می‌شد. این دولت‌ها برای در امان ماندن از آسیب‌های ایدئولوژیک انقلاب، عملاً با پیروی از غرب، تلاش کردند تا انقلاب اسلامی را در درون مرزهای ایران محدود ساخته و در مرحله بعدی بر تحولات انقلابی کشور تأثیرگذاری نمایند. عوامل فراوانی باعث شد تا دولت‌های منطقه با بدبینی افراطی نسبت به انقلاب اسلامی عمل نمایند. این عوامل در هر دو سطح بیرونی و درونی گسترده بودند. علاوه بر عوامل بیرونی نظیر کارکردهای منفی سیستم‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، باید مخصوصاً به عوامل درونی یعنی ماهیت تهدیدزای انقلاب اسلامی توجه داشت. در این جا لازم است قبل از طرح اقدامات بیرونی، به این مسأله اخیر بپردازیم.

۱ـ۱ـ۲. ماهیت تهدیدزای انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی فی‌نفسه برای ساختارهای موجود سیاسی در منطقه عربی تهدیدزا به شمار می‌رفت. انقلاب اسلامی الگوی اسلامی خاصی از سیاست مطرح می‌ساخت که برای خاورمیانه قرن بیستم کاملاً غیرقابل فهم و هضم بود. ارزش‌های مطرح در این انقلاب نظیر مذهب، عدالت، حکومت اسلامی، استقلال،... با معیارهای جاری در نزد دولت‌های عربی در تضادی آشکار قرار داشت. تأکید بر هر کدام از این ارزش‌ها بدون هیچ گونه انعطافی، عملاً تمامی دولت‌های منطقه را از مشروعیت دینی و مردمی ساقط می‌نمود. برای مدت‌ها در تمامی این کشورها، نقش مذهب در سیاست و حکومت و اجتماع تنزل یافته بود.

در این میان مفهوم حکومت اسلامی که انقلاب اسلامی داعیه‌دار آن بود، ایدئولوژی خطرناکی جلوه می‌نمود که منافع بسیاری از دولتمردان را به خطر می‌انداخت. رشد اسلام‌گرایی و جنبش‌های اسلامی در سال‌های قبل از انقلاب در منطقه، همیشه برای حکومت‌های عربی

موجبات نگرانی را فراهم آورده بود. از این رو مطرح کردن الگوی اسلام سیاسی ایران و معرفی آن همچون عاملی رهایی‌بخش برای مسلمانان از دست «نظام‌های بی‌کفایت» و «فاسد» کشورهای اسلامی موجب احساس خطر شدید در نزد این دولت‌ها می‌شد.

نهایتاً تأکید بر مفهوم استقلال و پایان دادن بر وابستگی دولت‌های منطقه، برخلاف روندهای حاکم در نظام بین‌الملل بود. این دولت‌ها هر کدام همانند رژیم پهلوی در ایران به نوعی به یکی از اردوگاه‌های شرق و یا غرب وابستگی داشتند. شعار «نه شرقی، نه غربی» هر چند برای نظام انقلابی مسأله‌ای اساسی بود، ولی تأکید بر این مسأله در منطقه یک نتیجهٔ طبیعی داشت و آن این که رژیم‌های وابسته می‌باید جای خود را به رژیم‌های انقلابی و مردمی دهند و برآیند آشکار آن برانگیختن دشمن و جبهه‌گیری حکومت‌های منطقه در برابر انقلاب ایران بود.

مطرح شدن ارزش‌های انقلابی و اسلامی از سوی ایران بعنوان قدرتی معارض در تصور تاریخی اعراب بر دامنهٔ مشکلات می‌افزود. واقعیت آن است که برغم برخی تحولات مثبت در روابط شاه و اعراب خلیج‌فارس و برخی دیگر از دول عربی نظیر مصر و اردن، روابط ایران و اعراب همیشه دچار تشنج بوده است و برغم اشتراک در بسیاری از مسائل، روابط بین این دو کمتر مثبت بوده است. بخشی از این چالش‌ها به ساخت ذهنی و روانی و نوع آموزه‌هایی که این دو گروه دارند بر می‌گردد و بخش دیگر به تحولات این دو جامعه در سده بیستم مربوط است.[۵۷] بعنوان مثال تا زمان حاکمیت عثمانی‌ها بر سرزمین‌های عربی، درست یا غلط سیاستمداران ایران همیشه سعی می‌کردند با پل‌زدن بر روی امپراطوری عثمانی، با غرب در تماس باشند.

در این میان نباید فراموش کرد که احساس تنفر تاریخی اعراب نیز نسبت به ایران بسیار زیاد است؛ برای مثال، در نزد مردم عراق ـ به ویژه در دیدگاه حزب بعث ـ ایران اصلی‌ترین دشمن فرهنگی عراق محسوب می‌گشت.[۵۸] در نتیجه تحولات قرن بیستم و پیدایش مسایل ناسیونالیستی و نژادی، احساس ضدیت دو طرف شدیدتر نیز شد. در کنار سیاست‌های توسعه‌طلبانه رژیم شاه و رفتار شخص شاه که در سیاست خارجی و داخلی ایدئولوژی ناسیونالیسم ایرانی را در پیش گرفته بود، تأکید ناسیونالیست‌هایی نظیر *جمال عبدالناصر* بر ناسیونالیسم عربی، سهم بسزایی در جدایی روانی دو ملت از یکدیگر داشته‌اند. انقلاب اسلامی در چنین فضایی از بدبینی متولد شده

بود و با برجسته‌تر کردن جایگاه تشیع در جهان اسلام و منطقه عملاً احساسات منفی اعراب سنی را شعله‌ور ساخت. مخصوصاً که انقلابیون الگوی انقلاب اسلامی را رسماً و علناً برای تمامی منطقه تبلیغ می‌کردند و ماهیتاً آن را مرزناپذیر می‌دانستند.

۲ـ۱ـ۲. *اقدامات عملی تهدیدزا علیه جمهوری اسلامی ایران*

وجه مشخص رویکرد ایران در چند سال اول نسبت به تهدیدهای منطقه‌ای خصلت «حکام محورانه» این تهدیدها بوده است. در واقع برغم تهدیدهای پردامنه و موانع ذهنی و روانی موجود در روابط فی‌مابین، انقلابیون مشکل اساسی را در حاکمان منطقه‌ای می‌دیدند، *آیت‌الله خامنه‌ای* در یکی از خطبه‌های نماز جمعه ضمن تحلیل تهدیدهای آمریکا علیه انقلاب اسلامی به پیروی مطلق «نوکران منطقه‌ای» از آمریکا می‌پردازد و به مردم مسلمان منطقه می‌گوید:

«امروز بدانید در خانه شما، و بر روی دریاها و منابع شما به برادرانتان یعنی ما خیانت می‌شود... بدانید که رهبران مرتجع و مزدوران این منطقه... به ما خیانت می‌کنند... آمریکا محاصره اقتصادی را در زبان آغاز می‌کند و مزدورانش در منطقه این محاصره را در عمل شروع می‌کنند...» [٥٩]

حاکمان منطقه در تلقی انقلابیون جزء موانع اصلی وحدت در جهان اسلام به شمار می‌رفتند و وابستگی آنان به اربابان بیرونی مانع تحقق اندیشه اتحاد محسوب می‌گردید؛ به قول آقای هاشمی رفسنجانی:

«این حاکمان طوطی‌هایی هستند که حرف‌های اربابانشان را تکرار می‌کنند و جریان‌های فاسدی راه انداختند. اینان نمی‌گذارند اتحاد به وجود آید...» [٦٠]

تصورات تهدید انقلابیون ریشه در واقعیت‌های مهمی داشت. مجموعه عوامل پیش گفته در ترکیب با عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی تحریک‌زا، باعث شده بود تا جهان عرب در قبال انقلاب اسلامی کارنامه‌ای منفی از خود بر جای گذارد. این کارنامه از آن جایی با اهمیت تلقی می‌شود که انقلابیون در کمترین سطح از نظر تجربیات مملکت‌داری قرار داشتند و محدودیت‌های ایجاد شدهٔ محیط بیرونی، عملاً بحران‌های گوناگونی برای انقلاب نوپا و آرمان‌های آن پدید می‌آورد.

به طور کلی می‌توان از سه جبهه در جهان عرب علیه انقلاب اسلامی نام برد. ۱. جبهه سیاسی ۲. جبهه مالی ۳. جبهه نظامی.[۶۱]

در جبهه سیاسی، مصر پرچمدار جهان عرب به شمار می‌رفت. این کشور یکی از رژیم‌های وفادار به رژیم گذشته ایران محسوب می‌گردید و با پذیرش شاه بعد از فرار، بیشترین هزینه‌های سیاسی را به جان خرید. در واقع این مسأله در کنار تحولات بعدی این کشور در روابط با اسراییل (موضوع کمپ‌دیوید) بیشترین بدنامی را برای دولت مصر در نزد انقلابیون فراهم ساخت. قطع روابط دیپلماتیک با این کشور اوج این تحولات بود. مصر هر چند با قضیه کمپ‌دیوید، مدت کوتاهی از جهان عرب رانده شد، ولی کم‌کم با کمرنگ‌شدن خصومت موجود میان اسراییل و اعراب، جبهه جدیدی را در دشمنی با اعراب یعنی، «ایران عجم» گشود و حتی ایران را به صورت «دشمن اصلی» معرفی نمود. در دشمنی مصر با انقلاب اسلامی همین بس که نام انقلاب اسلامی در کتاب‌های درسی این کشور حتی برای یک بار نیز نیامده است. حتی گویی کشوری به نام ایران در نقشه ژئوپلیتیک منطقه وجود ندارد.[۶۲]

در جبهه نظامی، رژیم *صدام*، مجری خواست‌های دشمنان منطقه‌ای جمهوری اسلامی بود. رژیم عراق از همان نخستین روزهای انقلاب اسلامی در ایجاد زمینه‌های لازم برای اجرای نیات سوء خود دست به انواع جنایات و تحریکات خرابکارانه زده بود. «اخراج ده‌ها هزار نفر از مردم مستضعف عراق به ایران و ایجاد مزاحمت و محدودیت برای روحانیون مسلمان، حمله به مدرسه‌های ایرانی و زندانی نمودن معلمین مدارس مزبور، پخش برنامه‌های رادیویی به زبان‌های مختلف در جهت راه‌اندازی جنگ تبلیغاتی علیه جمهوری اسلامی ایران و به ویژه هموطنان عرب‌زبان ایرانی خوزستان به نیت جدا کردن این استان از خاک ایران و تغییرات اسامی شهرهای ایران به نامهای عربی مجعول و نیز انتشار نقشه‌های جغرافیایی که بخش‌هایی از کشور ما را جزو خاک کشورهای دیگر از جمله عراق نشان می‌دهد، اعزام خرابکاران، تقویت تجزیه‌طلبان و بمب‌گذاری در لوله‌های نفتی نمونه‌ای از این گونه اقدامات به شمار می‌آید.»[۶۳] تحمیل جنگ علیه جمهوری اسلامی، آخرین حربه این رژیم در ساقط کردن نظام جمهوری اسلامی بود، که از پشتیبانی جهان عرب (جز برخی استثناها) بهره کامل می‌برد؛ مطبوعات عربی در این زمان به جای جنگ ایران و عراق از واژهٔ «جبهه عربی» و یا جنگ «عرب و عجم» استفاده می‌کردند.

در جبهه مالی نیز، عربستان سعودی سردمدار خصومت‌های عربی علیه جمهوری اسلامی بود. این کشور در رأس تبلیغات سیاسی انقلابیون قرار داشت و در واقع پیشرو اعراب در قضیه پیروی از غرب و آمریکا محسوب می‌گردید. گسترش انقلاب اسلامی این رژیم را در هراس کامل قرار داده بود. این هراس با شروع جنگ و تبلیغات گسترده دشمن در خصوص به اصطلاح نقشه‌های توسعه‌طلبانه ج.ا.ا دو چندان شد. ضمن این که ترس از ایران باعث نزدیکی هر چه بیشتر عربستان با آمریکا می‌گشت. فرستادن ٤ فروند آواکس آمریکایی در سپتامبر ١٩٨٠ به عربستان، تصویب فروش سیستم دفاع هوایی در سنای آمریکا در اکتبر ١٩٨١، تحویل ١٦ فروند هواپیمای جنگنده رهگیر اف- ١٥ به همراه ٥ فروند هواپیمای آواکس با رادار بدنه در سال ١٩٨١ به سعودی‌ها، برای چیره شدن بر این ترس بود.[٦٤]

به نظر می‌رسد ترس عربستان از انقلاب اسلامی مسأله‌ای اساسی بود، ضمن آنکه از طرق مختلف به آن دامن زده می‌شد. این کشور دارای اقلیت قابل ملاحظه‌ای از جمعیت شیعه است. تفاوت‌های موجود میان تفکر سیاسی شیعیان و اهل سنت می‌توانست موجب تحریک این گروه شود. مهمتر آنکه اکثر منابع نفتی عربستان در مناطق شیعه‌نشین (شرق عربستان) قرار دارد و اکثر کارگران شرکت نفتی آرامکو در آن زمان شیعه بودند. این مسأله یک تهدید اساسی برای عربستان سعودی به حساب می‌آمد. اشغال مسجدالحرام در اولین روز سال قمری ١٤٠٠ به دست گروهی از مبارزان انقلابی به نام «الاخوان» ضربه سختی برای دستگاه حاکم عربستان سعودی بود. واکنش شدید حکومت این کشور همراه با کمک متحدان غربی علیه این حادثه اوج ترس این دولت را نشان می‌داد. به گفتهٔ وزیر وقت عربستان، بعد از این ماجرا ١٧٠ نفر اعدام شدند. همزمان با این حادثه شیعیان این کشور در استان‌های شرقی سر به شورش زدند. نگران‌کننده‌ترین جنبهٔ این حادثه که سعودی‌ها نسبت به آن بسیار دقیق و حساس شدند، اما ذکری به عمل نیاوردند، این بود که در میان شورشیان عدهٔ زیادی از افراد گارد ملی وجود داشت؛ نیرویی که امنیت داخلی پادشاهی سعودی به آن سپرده شده بود و افراد آن بخصوص در وفاداری به خانواده سلطنتی معروف بودند.[٦٥]

تمام این وقایع نهایتاً به انقلاب ایران منتسب می‌گشت. قطع نظر از این که ایران چگونه می‌توانست بر این اتفاقات تأثیرگذاری نماید، ج.ا.ا فقط به دلیل هم مسلک بودن و حمایت از مواضع انقلابی آنها به عنوان برهم‌زننده حکومت‌های عربی معرفی می‌شد.[٦٦]

مجموعه عملکرد جبهه‌های سه‌گانه باعث شد تا کم‌کم برای بسیاری از اعراب، جمهوری اسلامی، در نقش دشمن اصلی آنها، جایگزین اسراییل گردد و پله‌پله خطر ایران به جای خطر اسراییل مطرح شود. در تحلیلی کلان می‌توان گفت که آنها در این امر موقتاً موفق بودند. وحدت اکثر دولت‌های عربی در دشمن انگاشتن ایران و بسیج افکار عمومی منطقه‌ای علیه جمهوری اسلامی در طول فقط چند ماه مؤید این مسأله می‌باشد. با فراهم شدن شرایط روانی تهدیدزایی ایران برای منطقه، اعراب به آسانی توانستند کاملاً یکسویه به توجیه و پشتیبانی تهاجمات نظامی عراق و تحولات بعدی بپردازند.

۲ـ۲. تهدیدهای ناشی از اسراییل

با گذشت بیش از نیم قرن از موجودیت اسراییل در منطقه، شاید این رژیم هیچ گاه، تهدیدی به مانند جمهوری اسلامی ایران به خود ندیده است. اسراییل هر چند در طول این مدت با مقاومت‌هایی از سوی جهان عرب مواجه شده است، ولی به تدریج توانسته اراده و واقعیت موجودیت خود را بر اکثر کشورهای عربی منطقه بقبولاند. به همین دلیل به صورت رسمی یا غیررسمی اصل موجودیت این کشور (حداقل در چارچوب مرزهای قبل از سال ۱۹۶۷) در نزد کشورهای عربی پذیرفته شده است. در این میان جمهوری اسلامی تنها کشوری بود که با توان ایدئولوژیک بسیار بالا و به شکلی دنباله‌دار از زمان پیروزی انقلاب آشکارا «نابودی اسراییل» را خواستار شده است؛ منطقی که با منطق موجود در نزد اعراب تفاوت‌های اساسی داشت.

در برداشت‌های استراتژیک اسراییل در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی، این تصور وجود داشت که ممکن است به تدریج ایران «بر سر عقل آید» و همانند گذشته یکی از ستون‌های اصلی استراتژی پیرامونی (آموزهٔ بن گورین) این کشور را در محاصره اعراب و در جهت امنیت ملی اسراییل برعهده گیرد. ولی در مجموع برای آنها روشن شده بود که تحول بزرگی در منطقه علیه منافع و امنیت اسراییل با پیروزی انقلاب در حال وقوع است. آنها نه تنها یاور استراتژیک خود (شاه ایران) را در منطقه از دست داده بودند، بلکه با بحران جدیدی بنام مقابله جدی با اصل موجودیت اسراییل مواجهه شده بودند. ضمن این که مسیر تحولات مثبتی که به نفع

اسراییل در منطقه در جریان بود، با پای نهادن ایران در معادلات منطقه‌ای از گونه‌ای دیگر درآمده بود. پس از جنگ ۱۹۷۳ و برخی تحولات دیگر، سرانجام این رژیم موفق شده بود که مقدمات مذاکرات سیاسی و حذف راه‌کارهای نظامی را در مورد به سازش کشاندن کشورهای جبهه مقدم عربی، فراهم سازد. پیدایش انقلاب اسلامی و طرح شعارهای بسیار جدی، هر آن می‌توانست باعث نابودی این مسیر و بازگشت به دوران درگیری‌های نظامی گذشته گردد. مبارزه با اسراییل و نابودی این رژیم جزء محورهای اساسی شعارها و سیاست‌های انقلابیون ایران بود. تأکید بر بنیادگرایی اسلامی و توجه به جنبش‌های آزادیبخش فلسطینی مستقیماً منافع اسراییل را نشانه می‌گرفتند. در برابر این وضعیت اسراییل با اهمیت فزاینده‌ای که به مسایل امنیتی می‌دهد چه می‌توانست انجام دهد؟

موقعیت حساس این رژیم در منطقه و مخصوصاً در شرایطی که انقلاب اسلامی به پیروزی رسیده بود، اجازه چندانی به بهره‌گیری از راه‌کارهای نظامی علیه انقلاب اسلامی نمی‌داد. البته انقلابیون نیز از این مسأله غافل نبودند. برای آنها مهم بود که رهبران اسراییل اعلام می‌کردند که «اگر ما تا دو سال دیگر نتوانیم این انقلاب ایران را از بین ببریم، موجودیتمان در خطر است.»[٦٧] با این وجود تصور از تهدیدهای اسراییل فراتر از منطقه و در سطح جهان اسلام مطرح بود. در این میان به کار نبستن عنصر مذهب در مبارزه با سیاست‌های توسعه‌طلبانه اسراییل و مدارا در برابر آن، توسط کشورهای مسلمان، مورد اعتراض همیشگی انقلابیون قرار داشت. در واقع ریشه تهدیدی که در نزد انقلابیون از اسراییل وجود داشت بیشتر در غفلت و سستی کشورهای منطقه نهفته بود تا توانمندی اسراییل.

در زمینه منافع خاص جمهوری اسلامی ایران نیز انقلابیون بیشتر از نقش‌های پنهان و توطئه کاری‌های رژیم اسراییل احساس تهدید می‌کردند. نظام نوپای جمهوری اسلامی آماج سمپاشی‌های صهیونیسم جهانی متصور می‌شد. در این باره نویسنده‌ای در پایان سفر خود به برخی از کشورهای خاور دور می‌گوید:

«با بررسی عملکرد خبرگزاری‌ها و مطبوعات و رسانه‌های گروهی کشورهایی که به آنها سفر کرده بودیم متوجه شدیم کلیه دستگاه‌های خبری آن کشورها که کانال‌های اصلی اطلاعات مردم را تشکیل می‌دهند به دلیل وابستگی به ماشین‌های عظیم تبلیغاتی

صهیونیستی.... کلیه اخبار مربوط به ایران را با تحریف به خورد مردم می‌دهند و می‌کوشند... چهره کریهی از آن در پیش چشم جهانیان ترسیم کنند.» وی سپس می‌گوید: *«پس از بازگشت به ایران در گفتگوهایی که با اعضاء هیأت‌های دیگر که به مناطق مختلف اروپا، آفریقا و خاورمیانه سفر کرده بودند داشتم، متوجه شدم آنها هم همین برداشت‌ها را دارند...»*[۶۸]

یادداشت‌ها

۱.اکبر هاشمی‌رفسنجانی، **انقلاب یا بعثت**، قم: انتشارات یاسر، بی‌تا، ص ٦٥.

۲.اکبر هاشمی رفسنجانی، **خطبه‌های نماز جمعه سال ۱۳٦۰**، ص ١٦٥.

۳.امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۲۱، صص ٩٦-٩٥.

٤.اکبر هاشمی رفسنجانی، **عبور از بحران؛ کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی**، به اهتمام یاسر هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۸، ص ۲۲۹.

٥.مهدی بازرگان، **انقلاب ایران در ?دو حرکت**، تهران: بی‌نا، ۱۳٦۳.

٦.م. محمدی، **انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه**، بی‌جا: ناشر مؤلف، ۱۳۷٤، ص ۲۳٥.

۷.مجتبی سلطانی، **خط سازش**، جلد اول، تهران: مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳٦۸، ص ۱۸۳.

۸.به نقل از م.محمدی، **همان**، ص ۲٤۱.

۹.**همان**.

۱۰. مهدی بازرگان، **همان**، ص ۹۳.

۱۱. مجتبی سلطانی، **همان**، ص ۲٤٤.

۱۲. ویلیام سولیوان، **مأموریت در ایران**، ۱۳٦۱، ص ۱۸۹. به نقل از م.محمدی، همان، ص ۲۳٥.

۱۳. مطالب مربوط به امنیت ملی در نظر میانه‌روها از بخشی از مقاله نگارنده اتخاذ گردیده است. رجوع شود به سیدحسین ولی‌پور زرومی، «گفتمان‌های امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال اول، پیش شماره دوم، (تابستان ۱۳۷۷) صص ٦۷-٦٤.

۱٤. به نقل از محمد امجد، **ایران؛ از دیکتاتوری سلطنتی تا دین‌سالاری**، ترجمه حسن مفتخری، تهران: انتشارات باز، ۱۳۸۰، ص ۲۲٤.

۱٥. مصاحبه شهید بهشتی با **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳٥۸/۱۱/۲۱.

۱٦. اصل هر دو نامه در این کتاب موجود است: اکبر هاشمی رفسنجانی، **عبور از بحران**، همان.

۱۷. **روزنامه انقلاب اسلامی**، ۱۳٦۰/۱/۱۱ به نقل از اکبر هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، همان ص ۵۲.

۱۸. رجوع شود به: ابوالحسن بنی‌صدر، **روزها بر رئیس جمهور چه می‌گذرد**، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹.

۱۹. بحث اختلاف در جهان‌بینی‌ها با برداشت از دیدگاههای فرهنگ رجایی در کتابش مطرح شده است. رجوع شود به: فرهنگ رجایی، **معرکهٔ جهان‌بینی‌ها**، تهران: انتشارات احیاء کتاب، ۱۳۷۳.

۲۰. این تقسیم‌بندی برگرفته از سخنان آقای هاشمی رفسنجانی در اولین نمازجمعه ایشان که بعد از ترور آیت‌الله خامنه‌ای خوانده شد می‌باشد. رجوع شود به : اکبر هاشمی‌رفسنجانی، **خطبه‌های نمازجمعه ۱۳٦۰**، همان، صص ١٤-١٢.

۲۱. اکبر هاشمی رفسنجانی، **همان**، صص ۸۹-۱۸۷، خطبه روز ۱۳٦۰/۵/۳۰

۲۲. محمدحسین بهشتی، «آزادی در اجتماع»، در **سخنرانیهای شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی**، بی‌تا، بی‌نا.

۲۳. رجوع شود به: نورالدین کیانوری، **خاطرات**، تهران: انتشارات اطلاعات،۱۳۷٤،

۲٤. اکبر هاشمی‌رفسنجانی، همان، صص ۱۹۱-۱۸۷، خطبه روز ۱۳٦۰/۵/۳۰

۲۵. **همان**، صص ١٥٤-١٥١، خطبه روز ۱۳٦۰/۵/۱٦.

۲٦. **همان**، ص ۳۱۱، خطبه روز ۱۳٦۰/۷/۱۰.

۲۷. برای مثال اعتراض انقلابیون در پایان برنامه‌های نوروزی سال ۱۳۵۹ تلویزیون در برخی مطبوعات به خوبی منعکس شده است. رجوع شود به: **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۹/۱/۹.

۲۸. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ١٤، صص ۲۳٤-۲۳۲.

۲۹. رجوع شود به: محمدحسین بهشتی، «اسلام و پیوندهای اجتماعی»، در **سخنرانیهای شهید مظلوم آیت‌الله سید محمد حسین بهشتی**، همان، ص ۱۱۳.

۳۰. **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۸/۵/٦.

۳۱. محمد امجد، **همان**، ص ۲۲۵.

۳۲. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، **توطئه‌های اخیر امپریالیسم جهانی و مزدوران**، بیانیه شماره ۹۵، ۱۳٦۰/۳/۵.

۳۳. امام خمینی، **صحیفه امام**، جلد ۹، صص ۸-۷.

۳٤. ابراهیم رزاقی، **اقتصاد ایران**، تهران: نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۷۳، ص ۵۱۳.

۳۵. **همان**، ص٤۲۰.

۳٦. **همان**، ص ۳۲۰.

۳۸. قدیر نصری‌مشگینی، **نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، ص ۲۰۳.

۳۹. مرکز آمار ایران، **سالنامه آماری سال ۱۳٦۰**، تهران، ۱۳٦۱، ص ٦۸۳.

٤۰. حمید عنایت، «انقلاب اسلامی، مذهب در قالب ایدئولوژی سیاسی»، ترجمه و تلخیص امیرسعید الهی، **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال سیزدهم، ش ۱۳۸-۱۳۷، (بهمن و اسفند ۱۳۷۷).

٤۱. محمدجواد باهنر، **مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی**، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱، صص ۳۳۷-۳۱۷.

٤۲. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، **«گامی در راه جهانی نمودن انقلاب اسلامی»**، بیانیه شماره ۱۳، به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۲/۲۷.

٤۳. **روزنامه کیهان**، ۱۳۵۷/۱۱/۲٤. به نقل از سعیده لطفیان، **ارتش و انقلاب اسلامی**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۳۷۱.

٤٤. سعیده لطفیان، **همان**، ص ۳۹۹.

٤۵. **همان**، ص ٤۰۸.

٤٦. اکبر هاشمی‌رفسنجانی، **خطبه‌های نماز جمعه سال ۱۳٦۰**، همان، ص ٤۲۸، خطبه روز ۱۳٦۰/۹/٦.

٤۷. سعیده لطفیان، همان.

٤۸. محمدمهدی بهداروند و احمد سوداگر، **جنگ از نگاهی دیگر**، قم: مؤسسه فرهنگی خادم الرضا(ع)، ۱۳۸۰، ص ۲٦۸.

٤۹. برای مطالعه رجوع شود به: سعیده لطفیان، همان، صص ۳۵-۲۹.

۵۰. همان، ص ۳۱.

۵۱. تمامی سخنان قصار امام خمینی(ره) از این کتاب نقل شده است: **ایران و آمریکا: امام خمینی(ره) و تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، به اهتمام سید علی بنی‌لوحی، تهران: موسسهٔ فرهنگی دانش و اندیشهٔ معاصر، ۱۳۷۸.

۵۲. سیدعلی خامنه‌ای، **مصاحبه‌های سال ٦٤-٦۳**، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی، ۱۳٦۸، صص ۱۱٦-۱۱۵.

۵۳. نیکی کدی و مارک گازیوروسکی، **نه شرقی ، نه غربی**، ترجمه ابراهیم متقی و الهه کولایی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، صص ۱٤٦-۱۳۸.

۵٤. بهمن نعیمی‌ارفع، **مبانی رفتاری شورای همکاری خلیج‌فارس در قبال جمهوری اسلامی ایران**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، ص ۳۷.

۵۵. **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۸/۱۰/۲.

۵٦. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱۰، ص ۱۹۸.

۵۷. برای مطالعه موانع روانی پیوند میان دو ملت رجوع شود بــه مقالــه: سیدحسـین ولـی‌پورزرومـی، «موانـع ذهنـی و روانـی همگرایی در خاورمیانه»، **فصلنامه راهبرد**، شماره۲۶، (زمستان ۱۳۸۱)، صص۳۶۰-۳۴۴.

۵۸. گراهام فولر، **قبله عالم؛ ژئوپولیتیک ایران**، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز،۱۳۷۲، ص ۵۸.

۵۹. **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۸/۱۱/۶.

۶۰. اکبر هاشمی‌رفسنجانی، **خطبه‌های نماز جمعه سال ۱۳۶۰**، همان، ص ۵۰۰، خطبه ۱۳۶۰/۱۰/۱۸.

۶۱. قاسم قاسم‌زاده، **همان**.

۶۲. طلال، عتریسی، «چهره ایرانیان در کتابهای درسی کشـورهای عربـی»، **فصلنامــه خاورمیانــه**، سـال سـوم، ش ۱، (زمسـتان ۱۳۷۵)، ص ۱۰۹.

۶۳. علی‌کبر ولایتی، **دیدگاههای جهانی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۶،ص ۱۱.

64. R.Ramazani, **Revolutionary Iran's Challenge and Response**, Charlotsviel, University Press of Virginia, 1986, p. 109.

۶۵. محمدعلی امامی، «روابط ایران و اعراب»، **مجلهٔ سیاست خارجی**، سال نهم، ش ۱، (بهار ۱۳۷۶)، ص ۱۳۴.

۶۶. قاسم قاسم‌زاده، **همان**.

۶۷. محمدجواد باهنر، **همان**، ص ۳۵۳.

۶۸. مسیح مهاجری، **انقلاب اسلامی، راه آیندهٔ ملتها**، تهران: انتشارات اوج، ۱۳۶۰، صص ۷-۶.

فصل چهارم

سیاست‌های امنیت ملی در گفتمان بسط محور

مقدمه

چنان که در صفحات نخستین این کتاب گفته شد منظور از استراتژی امنیت ملی، سیاست‌ها و الگوهایی است که از طریق آن کشور در صدد فراهم آوردن شرایط لازم برای تأمین امنیت ملی خود می‌باشد. با توجه به چگونگی نگرش کشورها به موضوع امنیت ملی خود، این سیاست‌ها متفاوت خواهند بود. در این جا باید توجه داشت که توجه به ابعاد چهارگانه‌ای که در این کتاب به منزلهٔ محور مباحث قرار گرفته‌اند، یعنی اهداف امنیت ملی، امکانات و مقدورات ملی، محدودیت‌ها و موانع موجود و انتخاب‌ها و اولویت‌های استراتژی امنیت ملی، در تحلیل سیاست‌های امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران ضروری است. واقعیت این است که اگر بخواهیم در تحلیل سیاست‌های امنیت ملی کشور دقیقاً بر مبنای ابعاد چهارگانه یادشده عمل کنیم، حداقل در مرحله اول توفیق چندانی نخواهیم داشت. دلیل اصلی این ناکامی به ماهیت روندهای حاکم بر دوره گفتمانی بسط‌محور برمی‌گردد؛ به این معنی که حتی می‌توان گفت در این دوره ما با نوعی ناآگاهی و بی‌اعتنایی در باب «استراتژی امنیت ملی» در میان سیاستگذاران جمهوری اسلامی ایران روبرو هستیم.

شرایط خاص انقلابی موجب شده بود تا از هیچ کدام از ابعاد چهارگانه یادشده در تعیین استراتژی امنیت ملی کشور، به خوبی تبیین و تعریفی دقیق انجام نگیرد. در این میان کلی‌گویی

و کلی‌نگری، جزء ویژگی‌های اساسی ذهنیت و عملکرد رهبران در برخورد با این ابعاد است. طرح اهداف کلان و مطلق‌گرایی در آرمان‌ها بدون توجه به پیش‌زمینه‌های اجرایی آنها و نیز عدم توجه به برخوردهای علمی با مقدورات و موانع موجود، به تبع خود سیاست‌های واکنشی فراوانی را موجب می‌شد که شاید نتوانیم نام استراتژی را بر آنها بگذاریم. این سیاست‌ها هر چند که برگرفته از شعارهای نظام بود، ولی با بی‌توجهی نسبت به روش‌های اجرا و ابزارهای مورد استفاده چندان نمی‌توانست، انتظارات آرمانی را برآورده سازد. به این دلیل بسیاری از سیاست‌های در پیش گرفته شده را می‌توان فقط بر مبنای راه‌حل‌های موردی و با دید کوتاه‌مدت بررسی کرد؛ این که چرا در چند سال اول انقلاب، استراتژی مدونی در عرصهٔ امنیت ملی نظام، وجود نداشت، تا حدود زیادی به ماهیت نظام انقلابی مربوط بود که در بخش‌های قبلی به آن پرداخته شد. ولی در مجموع می‌توان گفت که ذهنیت انقلابیون در آن برهه حساس یک ذهنیت «استراتژیک» نبود. افراد درگیر تحت تأثیر فضای موجود، ناچار بودند بیشتر بر اساس احساسات و عواطف عمل نمایند، تا این که به صورتی روش‌مند و عقلایی، با مسایل روبرو گردند.

همان گونه که در سال‌های آغازین انقلاب هیچ گاه نامی از استراتژی امنیت ملی در اندیشه و گفتار انقلابیون مطرح نشد، اکنون نیز نمی‌توانیم به طور دقیق به تحلیل چنین مساله‌ای بپردازیم. شاید فقط با اندکی تسامح بتوان برخی از نشانه‌های استراتژی امنیت ملی کشور را در گفتمان انقلاب پی‌جویی کرد. در هر حال قبل از آن که به سیاست‌های مختلف در ابعاد امنیتی پرداخته شود، لازم است تا بعضی از ویژگی‌های مهم و مسلط بر سیاست‌های امنیت ملی نظام را تحلیل نماییم. به نظر نگارنده این سیاست‌ها از هشت ویژگی اساسی و کلان تأثیر می‌پذیرفتند. ابتدا این ویژگی‌ها را توضیح داده و سپس به سیاست‌های امنیت ملی در ابعاد مختلف می‌پردازیم؛

۱. *اسلامی کردن امور:* شاید مهم‌ترین ویژگی حاکم بر سیاست‌های اتخاذ شده برای تأمین امنیت نظام، اسلامی بودن آنها بود. ماهیت کاملاً اسلامی انقلاب و انتظارات ارزشی بیدار شده باعث شده بود تا انقلابیون به چیزی جز عمل بر مبنای «اسلام ناب» راضی نشوند. مهم‌ترین اصل در تغییرات و تحولاتی که فضای پس از انقلاب را با قبل از انقلاب متمایز می‌ساخت،

اسلام‌محوری آنها بود. دگرگونی فکری و معنوی جامعه از یک طرف و تحول ساختاری و بنیانی نهادهای موجود از طرف دیگر، تنها بر مبنای اصول اسلامی دارای مشروعیت تامه بود. ضمن این که برای تقویت این روند، نهادهای خاص و تازه تأسیسی متولی اسلامی کردن امور شده بودند. توفیق انقلابیون در میزان اسلامی کردن امور و سرعت آنها، به میزان حضور و نفوذ آنها در امور بستگی داشت. به عبارت دیگر عملاً حوزه‌هایی که متولی اصلی آنها انقلابیون بودند، براحتی بر مبنای ارزش‌های اسلامی، سیاست‌هایی را تنظیم و تعریف می‌کردند، ولی حوزه‌هایی را که آنها در آن نقشی نداشتند و یا از نقش کمی برخوردار بودند، فقط با گذشت زمان در پروژه اسلامی شدن قرار می‌گرفتند. این حوزه‌ها همواره در نزد انقلابیون از مشروعیت کمی برخوردار بودند. برای مثال نفوذ گروه‌های رقیب در بسیاری از نهادها و حوزه‌ها باعث شده بود تا انقلابیون در این حوزه‌ها از نفوذ و قدرت تأثیرگذاری کمی برخوردار باشند. بنابراین فقط با گذشت زمان و رفع این موانع، زمینه‌های اسلامی شدن امور فراهم شد.

۲. ***مقابله با وضعیت موجود:*** یکی از دغدغه‌های اصلی انقلاب اسلامی ایران، مبارزه با وضع موجود و ارزش‌های به جای مانده از رژیم گذشته بود. هنجارهای موجود در قبل از انقلاب و هنجارهای پس از پیروزی، به طور مطلق با یکدیگر در تضاد بودند. تضاد ذاتی میان دو رژیم قبل و بعد از انقلاب باعث گردیده بود تا تمامی ارزش‌ها و سیاست‌های مورد توجه در قبل از انقلاب به صورت ضدارزش و فاقد مشروعیت تصور گردند. سیاست‌های قبل از انقلاب کاملاً «سیاه» پنداشته می‌شدند که باید در برابر آنها سیاست‌های جدیدی اتخاذ گردند. تمام مفاهیم مثبت گذشته به مفاهیم منفی تبدیل شده بودند. در این میان حتی برخی از سیاست‌های مثبت دوران گذشته نیز دچار بحران مشروعیت شده بودند. بر این اساس بود که وارونه ساختن گذشته و بنیاد نهادن نظمی کاملاً جدید، در رأس امور قرار داشت.

۳. **فعال بودن سیاست‌ها:** سیاست‌های نظام در عین مقابله با وضعیت موجود از خصلت «فعال بودن» برخوردار بودند. به این معنی که انقلابیون در پی‌گیری فعالیت‌ها و سیاست‌های نظام هم در تعیین اهداف و هم در به کارگیری ابزارها، از جوشش درونی و انگیزه‌های داخلی متأثر بودند. انقلابیون می‌کوشیدند در رویارویی با ساختارهای گذشته و با نفی آن،

خود را غیر منفعل نشان دهند. در طی این مدت تعریف کننده اصلی روندهای حاکم بر روابط درونی گروه‌های داخلی و نیز بر روابط بیرونی نظام، خود انقلابیون بودند. سیاست‌های اتخاذی گروه‌های رقیب داخلی و نیز نظام بین‌المللی، عمدتاً واکنشی علیه بی‌توجهی انقلابیون به مرزهای واقعی موجود نیز بود. انقلاب با در پیش گرفتن مشی تجدیدنظرطلبانه در رفتارهای داخلی و خارجی، خود به خود از ماهیت کنش‌گرانه برخوردار بود و طرفداران وضع موجود ناچار بودند با روش‌های گوناگون در برابر خواسته‌های ساختارشکن انقلابیون از خود واکنش نشان دهند.

٤. آرمان‌گرایی سیاست‌ها: سیاست‌های نظام در گفتمان بسط‌محور تابع روحیه آرمان‌گرایی انقلابیون و ماهیت آرمانی انقلاب بود. هر انقلابی بنا بر ذات خود سخن از اصولی می‌راند که دارای ارزش جهانی بوده و قابل قبول تمام انسان‌ها در تمام جوامع و ازمنه باشد. این اصول از نظرگاه عمومی و جهانی چنان باارزش است که به عنوان اصول بدیهی به سرعت قبول عام می‌یابد.[۱] مانند حق آزادی و برابری که در انقلاب فرانسه مطرح شده و ماهیتاً در نزد تمامی خردمندان جهان از ارزش و اعتبار برخوردار بود. توجه صرف به این ارزش‌های مطلق و والا معمولاً باعث می‌گردد تا نسبت به واقعیات و موانع موجود در راه رسیدن بدان، توجه چندانی نشود. روندهای حاکم بر انقلاب اسلامی نیز جدای از این اصل کلی نبود. انقلابیون با «شور» فراوانی، به دنبال عملی‌ساختن والاترین ارزش‌ها و اصول در جامعه‌ای بحران‌زده، آن هم با کمترین امکانات بودند. سر و سامان دادن به وضعیت درونی و ایجاد نظمی کاملاً اسلامی و انسانی، هدفی بود که به سرعت دست یافتنی تلقی می‌شد. در سطح بیرونی نیز، مانند همه رژیم‌های انقلابی، برای خویش مأموریتی جهانی و فراتر از مرزهای ملی در نظر داشت. در نزد انقلابیون، انقلاب ایران در جهان یا حداقل در بین جامعه مؤمنین مسلمان دارای چنان پایگاهی بود که می‌توانست براحتی مفهوم سلطه حکومت حاکمان ناحق و یا دخالت دیگران را در جهان اسلام به مبارزه فراخواند. سیاست‌های اتخاذشده در جهت عملی‌ساختن اهداف آرمانی نظام، معمولاً کمترین توجه را به محدودیت‌های موجود داشت و برای آنها این نکته به اثبات رسیده بود که رسیدن به هدف‌های حقیقی و نظمی جدید بر مبنای ارزش‌های انقلابی تنها از طریق «ارادهٔ خواستن» عملی خواهد شد.

۵. انقلابی بودن سیاست‌ها در کنار روش‌های گام به گام: بررسی سیاست‌های کلان نظام و روندهای حاکم در گفتمان بسط‌محور نشان می‌دهد که اصل معتبر و پذیرفته شده برای انقلابیون، عمل انقلابی و دگرگونی‌های سریع بود. برای براندازی نظم موجود از یک سوی تلاش شد تا مهم‌ترین عرصه‌های اداره مملکت در اختیار گرفته شود و از سوی دیگر با سرعت قابل ملاحظه‌ای نظام نوینی بر مبنای قوانین جدید طراحی شد و نهایتاً این که نهادهای انقلابی همزمان با پیروزی انقلاب و پس از آن عهده‌دار ایجاد تحولات سریع و براندازانه شدند. بررسی اندیشه و رفتار انقلابیون این نکته را به اثبات می‌رساند که آنها با رد سیاست‌های گام به گام، عملاً طرفدار شیوه‌های انقلابی در طراحی نظم جدید درونی و بیرونی بودند. آقای موسوی *اردبیلی* در جریان انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی در مصاحبه‌ای گفته بود:

«جامعه ما جامعه‌ای هست انقلابی، افراد غیرانقلابی و رفورمیست در این جامعه جا ندارند. جامعه تحمل این گونه افراد در این مرحله از تاریخ و در این مقطع از زمان را ندارد.»[۲]

اما در کنار این روش‌ها آنها به حکم اجبار و به علت سهم داشتن دیگران از قدرت موجود، ناچار بودند تا برخی تحولات را به صورت «گام به گام» یا «سنگر به سنگر» (به قول مهندس بازرگان) شاهد باشند. جالب است سیاست انقلابیون در برکنار ساختن عاملان روش‌های اصلاحی و تدریجی از صحنه قدرت نیز بر اساس شیوه‌های گام به گام و تدریجی بود. آنها عملاً به این نتیجه رسیده بودند که مقابله با نفوذ و قدرت گروه‌های مخالف (لیبرال‌ها و چپ‌ها) فقط از طریق سیاست صبر و انتظار میسر است؛ از این رو برخی از سیاست‌ها نظیر پی‌گیری انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها با فاصله زمانی قابل ملاحظه‌ای پس از پیروزی انقلاب، در دستور کار انقلابیون قرار گرفت.

۶. توجه به رویکردهای نرم‌افزاری در برابر رویکردهای سخت‌افزاری: رویکردهای نرم‌افزاری و ظریف نظام انقلابی در مسیر تحولات و ترسیم روندها، به خودی خود انقلابی در روش‌های جاری مملکت‌داری در نظام بین‌الملل بود. در دوره‌ای که نظام‌های ملی و نیز نظام بین‌المللی حاکم، قدرت را از طریق ابعاد سخت‌افزاری تعریف و پی‌جویی می‌نمود، تلاش انقلابیون برای طرح مفاهیم ارزشی و معنوی و نیز به کارگیری روش‌های فکری و نرم‌افزاری، تحولی عظیم را

در رابطه میان قدرت و امنیت نوید می‌داد. پیوستگی میان امنیت و قدرت سخت‌افزاری در ساختارهای موجود منطقه‌ای و بین‌المللی باعث می‌شد تا روش انحصاری انقلاب، عاملی امنیت‌زدا برای این ساختارها قلمداد گردد. برای انقلابیون هم در سطح اهداف و هم در سطح سیاست‌ها، اهداف و سیاست‌های فکری و فرهنگی برای دگرگون ساختن نظام «فاسد» باقی‌مانده از قبل، در اولویت قرار داشت. خودباوری و باور به فرهنگ اسلامی اهدافی بودند که به هیچ وجه سایر اهداف امنیتی نظیر توانایی نظامی با آن توان رقابت نداشتند. در سایر سطوح امنیت ملی نظیر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی،... نیز، ایجاد تحول در پشتوانه‌های فکری و فرهنگی آنها در اولویت قرار داشت. در سطح نظام بین‌الملل نیز بجای بهره‌گیری از بازی‌های دیپلماسی و توانایی نظامی که از مشخصات بارز بازیگری در نظام‌های سنتی بود، تلاش می‌شد تا از طریق ابزارهای فکری و معنوی نظیر صدور اندیشه انقلاب و توجه به عموم ملت‌های مسلمان و جهان سوم که فاقد قدرت عرفی و نظامی بودند عمل شود. برای انقلابیون توسل به مردم و یاری جستن از آنان، مشروعیت بسیار بیشتری از توسل به ابزارهای سرکوب «در داخل» و اتحادهای منطقه‌ای و بین المللی داشت.

۷. *پیوستگی میان دولت گرایی و مردم گرایی در سیاست‌ها:* به نظر می رسد در این سالیان، سیاست‌های نظام از پارادوکسی اساسی برخوردار بود. در واقع در این سیاست‌ها از یک سو جایگاه مردم در نقش اهداف و نیز ابزارهای عامل یک جایگاه محوری است و از سوی دیگر رویکرد نظام یک رویکرد دولت سالار است . جمع میان این دو تنها در شرایط وجود اعتماد کامل امکان‌پذیر می‌باشد. در بدو پیروزی انقلاب رابطه میان مردم و نظام انقلابی یک رابطهٔ کاملاً تنگاتنگ بود و مردم در متن جریانات قرار داشتند. مردم سازنده اصلی بسیاری از ساختارهای رسمی دولت انقلابی بودند. در واقع نهادهای انقلابی تازه‌تأسیس، متشکل از گروه‌های مختلف مردم بود و از سوی دیگر همین مردم کمک‌رسان اصلی به دولت در شرایط بحرانی و حساس بودند. یکی از ابزارهای اساسی پیروزی انقلابیون تازه‌وارد در برابر گروه‌های رقیب، همین اراده و حضور مردم در جریانات انقلاب بود. ولی در عین محوربودن مردم در بسیاری از سیاست‌ها، نظام انقلابی، در عرصه مملکت‌داری به سمت و سوی دولت‌گرایی حرکت می‌کرد. کم‌کم با قانونی‌شدن تسلط دولت بر سیستم‌ها و ساختارهای موجود، رسماً و

عملاً، دولتی‌کردن امور مورد توجه قرار گرفت. ضعف گروه‌های اصلی حامی انقلاب، یعنی «محرومان» و «مستضعفان» ایجاب می‌کرد تا دولت، رأساً اختیارات همه‌جانبه را در عرصه‌های مختلف در دست داشته باشد.

۸. *تکلیف محور بودن سیاست‌ها:* انقلابیون بنا بر برداشت‌های اسلامی خود، مسیر سیاست‌های اتخاذ شده را بر اساس اصل تکلیف توجیه می‌کردند. همان طوری که تکلیف اسلامی آنها باعث شده بود تا به جنگ با شرایط وخیم قبل از انقلاب بروند، در دوران پس از پیروزی نیز همچنان اصل تکلیف بر رفتار آنها حاکم بود. برپایی عدالت اسلامی و تلاش برای خودبسندگی ملی، همان اندازه بر مبنای اصل تکلیف اسلامی تعبیر می‌شد که اندیشه صدور انقلاب نیز بر این اساس تعریف می‌شد. پیروزی انقلاب «لطفی» بود از جانب خداوند که نصیب مردم و انقلابیون شده بود، بنابراین پذیرش امور و واردشدن در سیاست‌های انقلابی، وظیفه‌ای شرعی و اسلامی تصور می‌شد. بیدار کردن مسلمانان و مقابله با سلطهٔ ابرقدرت‌ها در منطقه و جهان، رسالتی بود که بر دوش آنها نهاده شده بود. در این باره بی‌توجه به موانع موجود بر سر راه پیروزی و انجام دادن تکلیف، می‌بایست بیشتر به رسالت و تعهدی که در برابر مستضعفان جهان و مخصوصاً مسلمانان داشتند عمل می‌نمودند. در واقع «میلیون‌ها مسلمان دنیا چشم به انقلاب ما دوخته» بودند و «امیدشان به پیروزی انقلاب ما» بود. لذا انقلابیون نمی‌توانستند آنها را چشم انتظار بگذارند.[۳] در میان دو اصل «تکلیف و تعهد» از یک طرف و «منفعت و مصلحت» از طرف دیگر، اصل اول در اولویت قرار داشت. واژه منفعت مشروعیت چندانی نداشت و بسیاری از سیاست‌های خارجی نظام بدون هیچ گونه چشمداشتی و تنها به خاطر انگیزه‌های اسلامی و انسانی انقلاب پی گرفته می‌شد.

با مقدمات پیش‌گفته، اینک سیاست‌های امنیت ملی نظام را در سطوح داخلی و خارجی بررسی می‌نماییم.

الف) سطح داخلی

۱. ابعاد سیاسی

چنان که در فصول قبل دیدیم با توجه به حاکمیت شرایط خاص انقلابی بر فضای زمانی سال‌های نخستین نظام، مسایل سیاسی، بخش عمده‌ای از ذهنیت و رفتار انقلابیون را به خود

مشغول کرده بود. در این فضا بسیاری از مسایل جنبی دیگر که ماهیتاً دارای ابعاد غیرسیاسی بودند، جنبه‌ای سیاسی می‌یافتند. بر این اساس برای رویارویی با مسایل سیاسی عمده نظام در این دوره و نیز تحقق اهداف آن در این بخش، استراتژی‌های سیاسی انقلابیون از غلبه و وضوح بیشتری به نسبت سایر استراتژی‌ها و سیاست‌ها برخوردار بود. تلاش انقلابیون برای «استقرار» و «تثبیت» سیاسی نظام و نیز مقابله با ناامنی‌های فراوان داخلی باعث شده بود تا بخش اعظم توجه آنها به امور سیاسی معطوف گردد. برای رسیدن به اهداف کلان یادشده و چیره گشتن بر ناامنی‌ها و اغتشاشات بی‌حد و حصر ناشی از تحولات انقلابی، انقلابیون با این که از سیاست‌های از پیش تعیین‌شده و کلانی بهره‌مند نبودند، ولی در مجموع از روش‌هایی استفاده کردند که در نهایت امر منجر به نتایج دلخواه در سطح تثبیت اوضاع و رفع گرفتاری‌های موجود شد. آنها در رسیدن به اهداف نظام و نیز پاکسازی موانع موجود از سیاست‌های گوناگونی بهره گرفتند که به صورت کلی می‌توان در چند قسمت آنها را توضیح داد.

۱ـ۱. تسلط بر ساختارها و تثبیت مواضع

روشن است که انقلابیون مذهبی تنها نیروهای سیاسی کشور پس از فروپاشی رژیم گذشته نبودند. در این میان گروه‌های بسیاری مانند لیبرال‌ها و چپ‌ها ادعای میراث‌بری از انقلاب داشتند. حفظ جریان اصلی انقلاب و تحکیم مواضع انقلابیون مذهبی، منوط به هوشیاری آنها و جدی گرفتن بازی‌های سیاسی بود. به این خاطر انقلابیون مذهبی با وجود بی‌تجربگی سیاسی و نداشتن نیروهای کارآمد به فکر سازماندهی و ترسیم آینده ساختارهای سیاسی نظام بودند. شاید تلاش برای ایجاد و راه‌اندازی «حزب جمهوری اسلامی» از اولین قدم‌های این استراتژی بود. نطفه‌های این حزب حتی از یک سال قبل از پیروزی انقلاب ایجاد گردیده بود و بلافاصله پس از پیروزی انقلاب (یک هفته بعد) به صورت رسمی و با شرکت پنج تن از رهبران درجهٔ اول روحانی یعنی *آیت‌الله بهشتی*، *آیت‌الله خامنه‌ای*، *آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی*، *شهید حجت‌الاسلام باهنر* و *آیت‌الله موسوی اردبیلی*، حضور خود را در صحنه سیاست اعلام کردند.

انسجام نیروها، تلاش برای فعال شدن اعضای آن در عالی‌ترین نهادها و مؤسسات، افزایش توانمندی سیاسی و تداوم مبارزات انقلابیون مذهبی و به عهده‌گرفتن امور سیاسی از مهم‌ترین

انگیزه‌های برپایی حزب جمهوری اسلامی بود. بی‌تردید تحکیم موقعیت سیاسی روحانیون و فراهم شدن شرایط مساعد برای نظارت آنها بر امور، از دیگر اهداف مهم این حزب بود. حزب جمهوری اسلامی همچنین رقیبی جدی برای رویارویی‌های ایدئولوژیک با جناح‌های سیاسی دیگر و مخصوصاً چپ‌ها بود. افراد دخیل در آن و مخصوصاً شخص *شهید بهشتی*، نقش فراوانی در پاسخگویی به نیازهای ایدئولوژیک در دوران جدید بازی می‌کردند. اعضای حزب در تمامی مدت عمر این حزب در زمرهٔ فعال‌ترین و کلیدی‌ترین عناصر نظام قرار داشتند و بدنه تشکیلاتی آن، نیروهای «مکتبی» نظام را تربیت می‌کرد. مکتبی کردن امور و جایگزین ساختن افراد مکتبی به جای نیروهای گذشته از فعالیت‌های اصیل این حزب بود. ضمن این که زمینه‌ای را برای وحدت نیروهای مذهبی در برابر نیروهای رقیب سیاسی فراهم آورده بود. این حزب با معرفی کاندیداهای خود سهم بالایی در تقویت جبهه انقلابیون برای در اختیار گرفتن نهادهای انقلابی و ساختارهای سیاسی کشور داشت. اوج این مسأله در انتخابات مجلس خبرگان و مجلس شورای ملی بود که در طی آن عمدهٔ نمایندگان حزب وارد عرصه‌های رسمی نظام و بدست‌گیری امور شده بودند. در انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری نیز، تنها یک اشتباه تاکتیکی باعث محروم شدن نظام از انتخاب نماینده حزب شده بود.

در کنار نقش غیررسمی حزب جمهوری اسلامی، انقلابیون تلاش داشتند تا اولاً در ساختارهای سیاسی نظام عهده‌دار نقش‌های کلیدی گردند و ثانیاً زمینه‌های قانونمندی نظام اسلامی را فراهم آورند. در این میان حمایت امام خمینی(ره) و مشروعیت‌دهی ایشان باعث تقویت جناح انقلابیون مذهبی در فرآیندهای سیاسی می‌شد. شورای انقلاب که زیر نظر امام خمینی(ره) قرار داشت، عملاً در سایه نفوذ انقلابیون مذهبی بود و در طول دو سال عمر خود مسایل اجرایی و حقوقی فراوانی را سر و سامان داد. در دوران دولت موقت با این که نهاد دولت از دست انقلابیون خارج بود و عملاً تمام کابینه *بازرگان* در اختیار جبهه ملی و نهضت آزادی قرار داشت، ولی نقش بالای شورای انقلاب باعث شده بود که دولت موقت تنها عهده‌دار مسایل اجرایی کشور باشد؛ ضمن آن که جنبهٔ «موقت» بودن، نقطه آسیبی جدی برای آن به شمار می‌رفت. با فروپاشی دولت موقت مسؤولیت اجرایی دولت نیز بر عهده شورای انقلاب قرار گرفت. قبل از این مسأله شورای انقلاب توانست انتخابات مجلس خبرگان اساسی را برگزار

نماید. بر طبق صلاحدید دولت موقت در ابتدای امر قرار بود مجلس مؤسسان با انتخاب نمایندگان بسیار زیادی برای تهیه قانون اساسی ایجاد گردد. این مسأله با توجه به زمان‌بر بودن آن مورد مخالفت شورای انقلاب قرار گرفت و نهایتاً با نفوذ این شورا، مجلس هفتاد و دو نفری خبرگان انتخاب شد و کار تهیه و تدوین قانون اساسی را به اتمام رساند. برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای ملی از جمله فعالیت‌های دیگر این شورا بود.

علاوه بر فعالیت رهبران انقلاب در شورای انقلاب، حضور مؤثر در سایر نهادهای رسمی و انقلابی نیز مورد توجه بود. انتخاب *شهید رجایی* به نخست‌وزیری آغاز حاکمیت مسلط انقلابیون بر تمامی ساختارها بود و با عزل *بنی‌صدر* از ریاست جمهوری، انقلابیون تمامی نهادها و ساختارها را در اختیار گرفتند.

در کنار این نقش‌های اجرایی، قانونمندسازی نظام حکومت اسلامی در محور فعالیت‌های انقلابیون قرار داشت. آنها از ابتدا و با پشتیبانی فکری امام خمینی(ره) به دنبال تصویب حکومت «جمهوری اسلامی» در ایران بودند و برای این منظور الگوی «ولایت فقیه» را مطرح کرده بودند. این طرح مخالفان بسیاری در سطح گروههای رقیب داشت؛ ولی نهایتاً با بحث‌های فراوانی که در مجلس خبرگان قانون اساسی انجام گرفت، اندیشهٔ «ولایت فقیه» مورد تصویب قرار گرفت و در عمل تمامی مخالفان گروه حزب‌الله را خلع سلاح نمود.

۲ـ۱. دفع تدریجی مخالفان از نهادها و ساختارها

علیرغم اعتقاد انقلابیون بر وجود اختلافات بنیادی با گروه‌های مخالف سیاسی نظیر لیبرال‌ها، در عمل با توجه به عدم آمادگی آنها برای در دست‌گیری تمام مسؤولیتهای اجرایی و نیز فشارهای ناشی از نفوذ این گروه‌ها، به تقسیم و دادن بخشی از قدرت به مخالفان، رضایت دادند. البته انقلابیون از این بیم داشتند که دامن‌زدن به اختلافات و عدم توجه به این گروه‌ها، با توجه به نوپابودن نظام انقلابی، موجبات تزلزل نظام را فراهم می‌ساخت. از این رو در پله‌های اول، نقش‌دادن به لیبرال‌ها در بازی‌های سیاسی ضرورت داشت. با این حال استراتژی نیروهای «خط امام» به صورت تدریجی در دفع این مخالفان و گروه‌های غیر بود. تفاوت‌های عمیق آنها در اهداف سیاسی و اصول مملکت‌داری، باعث می‌شد تا کمترین تفاهم را با یکدیگر داشته

باشند؛ بنابراین دیر یا زود می‌بایست یکی از این گروه‌ها جای خود را به دیگری می‌داد. قدرت بالای انقلابیون باعث می‌شد تا هیچ کس برای لیبرال‌ها نصیبی از پیروزی قایل نگردد. در جریان دولت موقت، دو طرف صراحتاً صلاحیت سیاسی یکدیگر را به زیر سؤال می‌بردند. از نظر دولت موقت، انقلابیون مذهبی، کارشان تمام شده بود و می‌بایست به سر کارهای اولشان (حوزه،...) بر می‌گشتند، ولی از نظر این گروه، مماشات و استراتژی کسل‌کننده *بازرگان* در اصلاحات سیاسی و نیز تداوم برخی از رفتارهای سیاسی گذشته، هیچ گونه صلاحیتی را برای دولت وی باقی نگذاشته بود. نهایتاً *بازرگان* با بی‌طاقتی تمام در برابر اعمال گروه‌های دانشجویی در تسخیر سفارت آمریکا، صحنه سیاست را ترک کرد و به این ترتیب مشروع‌ترین فرد از میان لیبرال‌ها، از گردونه قدرت رسمی سیاسی حذف شد.

با حذف *بازرگان*، انقلابیون به یک پله صعود دست یافته بودند. انتخاب *بنی‌صدر* و قدرت‌گیری وی در نظام، باعث شد تا همچنان نیمی از تسلط لیبرال‌ها بر سازمان‌های رسمی کشور باقی بماند. اوج‌گیری اختلاف وی با انقلابیون نهایتاً آخرین و مهم‌ترین عرصه رسمی سیاستگذاری کشور را در اختیار انقلابیون قرار داد. در تمامی این مراحل انقلابیون معتقد به ناسازگاری ذاتی با لیبرال‌های حاکم بودند. با این وجود برخی مصلحت‌ها باعث می‌شد تا به حاکمیت مشترک با آنها در یکی دو سال اول انقلاب راضی باشند. *آقای هاشمی رفسنجانی* در خصوص ریاست جمهوری *بنی‌صدر* جملات جالب توجهی دارد:

«از روز اول نسبت به شخصیت و اهداف ناخالص بنی‌صدر تا حدود زیادی شناخت داشتیم. به هر حال بنی‌صدر رأی آورد و رئیس جمهور شد... نمی‌توانستیم کاری بکنیم. با توجه به پیام امام که با هم بسازید و یکدیگر را تضعیف نکنید، تسلیم شدیم، قرارمان این شد که بنی‌صدر را محدود کنیم تا نتواند افکار منافقانه با محتوای کفرش را بر اسلام تحمیل کند. کم‌کم بسیاری از قدرت‌های کلیدی را بدست آورد... بنی‌صدر نفاق چپ را هم به بازی گرفت... تلاشمان این بود که نگذاریم این جمهوری از هم بپاشد. افشاگری نکردیم، حرف هم نزدیم، فقط تلاش می‌کردیم که به شکلی قضیه را محدود کنیم. از قدرت مجلس که در دست حزب‌الله بود استفاده مؤثر کردیم. بنی‌صدر هر توفیقی را به حساب خود می‌گذاشت و هر شکستی را به حساب نیروهای خط امام و روحانیت

می‌گذاشت. مارک انحصارطلبی به ما می‌زد... امام می‌فرمود: از راه قانون وارد شوید... خودش، خودش را حذف می‌کند. شما کاری نداشته باشید، نهایتاً همین طور هم شد.» [٤]

در کنار مبارزه با لیبرال‌ها، حذف تدریجی گروه‌های چپ نیز مد نظر بود. گروه‌های چپ که به صورت بنیادی‌تری در تضاد با انقلابیون بودند، خودبه‌خود رودرروی انقلابیون قرار داشتند. تضاد ایدئولوژیک آنها با انقلابیون به راحتی زمینه‌های مشروعیت‌زدایی این گروه‌ها را فراهم می‌ساخت. این گروه‌ها هر چند که در طرح نظر و دیدگاه‌های خود از آزادی کامل برخوردار بودند و با تشکیلات وسیع و سازماندهی گسترده خود توانایی تأثیرگذاری زیادی بر مردم و به ویژه جوانان داشتند، ولی در عمل با مطرودشدن از صحنه سیاست‌های رسمی و ناامیدی از رسیدن به اهداف گروهی خود در به دست‌گیری قدرت سیاسی، به مخالفان اصلی نظام تبدیل شده بودند و تهدیدهای فراوانی را علیه نظام ایجاد می‌کردند. استراتژی اولیه نظام بر مشروعیت‌زدایی سیاسی از آنها قرار داشت، ولی با رویارویی مستقیم نظامی این گروه‌ها علیه رژیم و مخصوصاً فعالیت‌های تابستان ۱۳٦۰ به بعد، انقلابیون در یک استراتژی کوتاه‌مدت توانستند تمامی این گروه‌ها را سرکوب کرده و سنگین‌ترین تلفات را به مجاهدین خلق در بهمن ۱۳٦۰ وارد سازند که در نتیجهٔ آن برخی از رهبران برجسته این سازمان به دست پاسداران انقلاب اسلامی کشته شدند. به طور کلی از ابتدای انقلاب، «منافق‌زدایی» در دستور کار انقلابیون قرار داشت ولی بنا بر توانایی سیاسی آنها و نیز شرایط زمانی، تاکتیک‌های این استراتژی از جنبه سیاسی به جنبه نظامی تحول پیدا کرد.

۳ـ۱. نقش‌پذیری گسترده روحانیت در سیاست

همان گونه که الگوی سیاسی انقلابیون برای نظام نوپا، برگرفته از اسلام بود، ابزارهای پیاده‌سازی آن نیز می‌بایست از طریق نمایندگان اسلامی تأمین می‌شد. می‌توان بر اساس بینش سیاسی انقلابیون، تئوری «جمهوری اسلامی» را با «روحانیت» لازم و ملزوم یکدیگر دانست. در عمل جداسازی این دو از یکدیگر تقریباً ناممکن به نظر می‌رسید. همان طوری که قبلاً اشاره شد، با توجه به تجربیات نامیمون گذشته که منجر به انحرافات نهضت‌های اسلامی قبلی شده بود، رهبران انقلاب کاملاً متوجه بودند که اگر تا دیروز (قبل از پیروزی انقلاب) به دخالت

روحانیت در تحولات انقلابی نیاز داشتند، پس از پیروزی نیز، تداوم انقلاب و آیندهٔ آن به دخالت روحانیت «متعهد» و «مبارز» در جریان‌های سیاسی و اجتماعی... نیازمند بود.[۵] روحانیون به مثابه «مکتب‌دارها» و «نماینده اسلام» به حساب می‌آمدند[۶] و آبروی اسلام بستگی به عملکرد آنان داشت. آن چیزی که بر دوش آنها قرارداشت، برجسته‌تر از آن چیزی بود که بر سایر اقشار قرار داشت.[۷] نظارت آنان بر امور نظام لازم و ضروری دانسته می‌شد، چرا که آنان در مقام دعوت‌کنندگان مردم و گروه‌ها و نهادها به اصلاح و ناهیان اعمال خلاف شرع در مسیر نهضت، وظایف سنگینی را در حفظ و پیشبرد ماهیت اسلامی انقلاب داشتند.

در ماه‌های اول، رهبری انقلاب برای نقش روحانیت در سیاست بیشتر به جنبه نظارتی آن اعتقاد داشت. البته این به معنای نپذیرفتن مسؤولیت‌های اجرایی بود. به اعتقاد ایشان و نیز مجموع رهبران کلیدی نظام، روحانیت می‌بایست به عنوان مجلس و راهنما و مقنن در جنب نیروهای اجرایی عمل کند.[۸] برخلاف آنها، روشنفکرانی نظیر *بازرگان*، *سحابی*، *سنجابی*، *متین دفتری* پس از پیروزی انقلاب به دنبال این بودند تا برای روحانیت تنها در زمینه اخلاق و تأمین نیازهای معنوی مردم نقش قائل شوند و موضوع ادارهٔ کشور را به رهبران غیرروحانی واگذار نمایند.[۹] وجود چنین تفکرات انحصارگرایانه‌ای باعث تقویت این اعتقاد در نزد رهبران روحانی نظام می‌شد که حفظ ماهیت اسلامی انقلاب، لزوماً محتاج همراهی دایمی و نقش‌پذیری گسترده روحانیت در امور نظام می‌باشد.

روحانیت به صورت عملی تا پایان دوره *بنی‌صدر* در دولت نقشی اجرایی نداشت. با مسایل تنش‌زایی که در طول دو سال و اندی از ریاست افراد غیرروحانی بر قوهٔ مجریه و دستگاه‌های مربوطه به وجود آمد زمینه برای موافقت امام خمینی(ره) با نقش‌پذیری مستقیم روحانیت در قوه مجریه فراهم شد. حتی شاید بتوان گفت که این نظریه قوت گرفت که مطمئن‌ترین راه برای دوام ماهیت اسلامی دولت جمهوری اسلامی، اداره آن به دست یک روحانی است. در هر حال در طول مدتی که روحانیت در قوهٔ مجریه حضور نداشت، در سایر نهادها و ارگان‌ها، کنترل و مدیریت اصلی با روحانیت بود. حزب جمهوری اسلامی همچون ابزار تئوریک و نیز خط‌دهنده اجرایی انقلابیون تقریباً به طور مطلق در اختیار روحانیون کلیدی نظام قرار داشت. در شورای انقلاب نیز همین روحانیون از نقش اساسی برخوردار بودند. با نفوذ حزب جمهوری

اسلامی، بسیاری از نمایندگان روحانی آن توانسته بودند برای مجلس خبرگان قانون اساسی انتخاب شوند و نقش بی‌بدیلی در طراحی قانون اساسی آینده کشور داشته باشند. بعدها با پیروزی چشمگیری که نمایندگان این حزب در انتخابات مجلس شورای ملی کسب کردند، عملاً مجلس و اداره آن به دست روحانیت نظام افتاد.

علاوه بر این، روحانیت در تمام استان‌ها و شهرهای کشور از جایگاه مشروعی برخوردار بود و عملاً با در دست‌گیری اهرم ائمه جمعه و جماعت سهم بسزایی در جامعه‌پذیری انقلاب داشت. البته جایگاه روحانیون در نهادهای انقلابی و نیز محاکم دادگستری و دادگاه‌ها کاملاً تعیین‌کننده بود. دستگاه قضایی کشور نیز تقریباً به طور کامل در اختیار این گروه قرار گرفت.

٤ـ١. ایجاد نهادهای انقلابی

هر انقلابی کم و بیش با ساختارهای سیاسی و اجرایی بر جای مانده از رژیم قبل مشکل خواهد داشت. شاید بتوان گفت هر چه تضادهای موجود میان رژیم نوپای انقلابی با رژیم گذشته ایدئولوژیک‌تر باشد، به همان اندازه ساختارهای بوروکراتیک و نهادهای اجرایی موجود از مشروعیت کمتری برخوردار خواهند بود. علاوه بر فقدان مشروعیت نهادهای قبلی، بحران‌های ناشی از فرآیند انقلاب و از میان رفتن کارآمدی بسیاری از این نهادها باعث می‌گردد تا انقلابیون بلافاصله پس از انقلاب برای به جریان انداختن سریع کارها و ایجاد نظم و سامان در وضعیت بحرانی ناشی از تحولات انقلابی، دست به ایجاد نهادها و ساختارهای جدیدی بزنند. بسیاری از این نهادها ممکن است تأمین‌کننده حساسیت‌های اصیل و ایدئولوژیک انقلابیون باشند، که در واقع انقلاب بخاطر آنها صورت گرفته است و بسیاری از آنها ممکن است صرفاً برای پیشبرد امور و تسریع در ایجاد ثبات در جامعه ایجاد گردید باشند.

در جمهوری اسلامی هر دو شق یادشده انجام گرفته است. از یک سو نهادهایی نظیر شورای نگهبان، مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان، برای تداوم همیشگی هویت ایدئولوژیک نظام اسلامی ضروری می‌باشند و بدین خاطر از همان ابتدا با آگاهی از همیشگی بودن آنها تأسیس گردیدند. از دیگر سوی نهادهای فراوانی نیز برای پیشبرد امور انقلابی و اهداف انقلابیون (کوتاه‌مدت و یا بلندمدت) تأسیس گردیدند؛ نهادهایی همانند: دادگاه‌های

انقلاب، کمیته‌های انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، جهاد سازندگی، بنیاد مستضعفان، بنیاد مسکن و...

بسیاری از این نهادها به صورت خودجوش و با فعالیت‌های مردمی پای به عرصه گذاشتند و جبران‌کننده ضعف‌های ناشی از ارگان‌های رسمی و اجرایی کشور بودند. در واقع می‌توان گفت که انقلابیون هر چند که در قوه مجریه در این زمان نقش چندانی نداشتند، ولی فعالیت آنها در این نهادها، مکمل فعالیت‌های اجرایی کشور بود. ضمن این که بسیاری از اهداف انقلابی تنها از این طریق جامعه عمل پوشیدند. هاشمی رفسنجانی در خصوص انگیزهٔ تشکیل این نهادها سخن جالب توجهی دارد؛ وی با بیان این که انقلابیون از آن جایی که در سال‌های اول انقلاب چندان در ارگان‌های رسمی جایی نداشتند می‌گوید:

«آنها به شکل دیگری وارد شدند و دست به ابتکار و ایجاد نهادهای انقلابی زدند. دادگستری و وزیر دادگستری، انقلاب را نمی‌کشیدند، دادگاه‌های انقلاب درست شده، مجریان سازندگی نمی‌توانستند بسازند، جهاد سازندگی درست شد. مسؤولان امنیت کشور نمی‌توانستند امنیت را برقرار کنند، کمیته و سپاه پاسداران به وجود آمد. هر جا که نقص مجریان روشن می‌شد، ملت با همان خاصیت انقلابی و اسلامی خود وارد میدان می‌شدند و آن جا را قبضه می‌کردند.» [۱۰]

۵ـ۱. اتخاذ سیاست تعهدگرایی و پالایش نهادها

به نوعی می‌توان تمامی استراتژی‌های یادشده را بر اساس اصل تعهدگرایی و ابزار پاکسازی توضیح داد. جایگزینی «مکتبی‌ها» به جای نیروهای گذشته جزء آمال انقلابیون بود. سیاستی همه‌جانبه که بر اساس آن کلیه نیروهای انسانی ارگان‌ها و نهادهای دولتی می‌بایست بر اساس اصل تعهدگرایی، دچار تحول و دگرگونی می‌شدند. این سیاست از همان روزهای آغازین شروع شده بود؛ در واقع پاکسازی این ارگان‌ها از افراد شناخته‌شده و کلیدی نظام گذشته قدم‌های اولیه‌ای بود که نظام انقلابی برداشته بود. در این مرحله بسیاری از سران نظام گذشته به انحاء گوناگون تصفیه شدند، هر چند که بدنه نظام همچنان آلوده باقی مانده بود. در اینجا نیز مشکلات سیاسی موجود سد راه رفتار انقلابیون بود.

از یک سو انقلاب به دلایل انسانی و ماهیت مذهبی خود نمی‌توانست به صورتی گسترده از ابزار خشونت علیه نیروهای غیرانقلابی و یا ضدانقلابی بهره‌گیری نماید. از سوی دیگر درگیری انقلابیون در عرصه‌های مهمتر سیاسی و جنگ قدرت موجود، باعث شده بود تا بیشتر انرژی آنها مصروف امور دیگر گردد. همچنین بسیاری از نهادها و سازمان‌های وابسته به قوه مجریه در اختیار نیروهای لیبرال قرار داشت که آنها چندان اعتقادی به پاکسازی‌های گسترده در این نهادها نداشتند. در این میان از نظر فنی نیز ایجاد تحولات گسترده در نیروهای انسانی نهادها محتاج زمان و تخصص کافی بود. از این جهت انقلابیون برای در دست‌گیری تمامی امور در نهادهای نظام، نیازمند توازنی میان تعهد و تخصص بودند که خود به خود زمان‌بر بود. البته با این وجود در برخی از نهادهای حساس نظیر ارتش از همان روزهای آغازین، استراتژی پاکسازی شروع شده بود.

با قدرت‌گیری بیشتر انقلابیون، تمرکز آنها بر سیاست پاکسازی نیز بیشتر می‌شد، تا جایی که کم‌کم استراتژی همه‌جانبه پاکسازی در تمامی نهادها از شهربانی گرفته تا آموزش و پرورش شروع شد. در آغاز صدا و سیما، وزارتخانه‌های دولتی و استانداری‌ها و... در معرض تندباد پاکسازی قرار گرفتند. در این مسیر تلاش می‌شد تا معتقدین به رژیم گذشته و نیز نیروهای چپ و لیبرال که در بدنه نظام جای گرفته بودند، اخراج و یا از خدمت منفصل گردند. به دلیل آزادی‌های موجود در یکی دو سال اول انقلاب این افراد با شخصیت رفتاری و اعتقادی که از خود به جای می‌گذاشتند، قابل شناسایی بودند. در مسیر تحولات پاکسازی، درگیری‌های فراوانی میان نیروهای انقلابی اعم از کمیته‌ها و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و افراد در معرض خطر به وجود می‌آمد. مروری بر مطبوعات این دوره مشخص می‌سازد که یکی از مسایلی که تقریباً در هر روز، مطلبی راجع به آن در نشریات کشور آمده، همین مسأله پاکسازی بوده است. در حالی که در بیشتر جاها استراتژی پاکسازی به صورتی فعال و اعلام‌نشده انجام می‌گرفت، در برخی از نهادها نظیر دانشگاه‌ها، طرح‌های کلانی نظیر انقلاب فرهنگی به اجرا درآمد. در سیاست پاکسازی اولاً تلاش می‌شد تا تهدیدهای ایدئولوژیک و سیاسی نظام که در بدنه نظام انقلابی وجود داشت و در برخی جاها همچنان فعال و در برخی جاها به صورت آتش زیرخاکستر عمل می‌کرد، برطرف شود و از سوی دیگر از تداوم ابتذال فرهنگی و اخلاقی

که زمینه‌ساز آسیب‌های گوناگون اجتماعی و نیز استحاله نظام بود جلوگیری شود. برای این منظور در یک فرآیند دو الی سه ساله، مکتبی‌ها تقریباً تمامی فضاهای موجود در دست طرفداران ضد انقلاب، نیروهای گذشته، لیبرال‌ها و چپ‌ها،... را پر ساختند. در پایان این دوره و با شروع دوره‌ای جدید در مملکت‌داری نظام جمهوری اسلامی که از پایان ریاست جمهوری *بنی‌صدر* شروع می‌شود، نظام تقریباً در تمامی جهات چه در سطح رهبری سیاسی و چه در سطح بدنه تشکیلاتی خود به یک نوع یکدستگی رسیده بود.

۲. ابعاد فرهنگی ـ اجتماعی

انقلاب اسلامی فقط یک انقلاب سیاسی محض نبود، بلکه دگرگونی همه‌جانبه‌ای به شمار می‌رفت که روح و پشتوانه آن، انقلاب فرهنگی بود.[۱۱] همان طور که بارها گفته شد، ریشه این انقلاب در فرهنگ اسلام و هدف آن نیز رجعت به ریشه‌های اسلامی جامعه بود. بنابراین تمرکز بر ایجاد تحولات فرهنگی و اتخاذ سیاست‌های فرهنگی مطابق با این ریشه‌ها و اهداف، از طبیعی‌ترین اموری بود که از عملکرد انقلابیون انتظار می‌رفت. شرایط سیاسی نابهنجار پس از پیروزی باعث شده بود که انقلابیون چندان با فراغ بال کامل، به این امور نپردازند. طبیعی بود که سیاست‌های فرهنگی موفقیت‌آمیز تنها در ظرف مخصوص سیاسی که برخاسته از تفوق بر نظام گذشته و رقبای سیاسی جدید بود، امکان عملی‌شدن داشت. ایجاد چنین ظرفی فقط پس از اتمام دوره گفتمانی بسط‌محور پدید آمد.

در واقع مشغولیت ذهنی و عملی انقلابیون در طول این دوره با عوامل عینی تهدیدزا چه در سطح داخلی و چه در سطح بیرونی باعث شده بود تا آنها به رغم محوریت داشتن ماهیت فرهنگی انقلاب، چندان با آسایش خاطر و با سازوکارهای منسجم اجرایی فرصت پی‌ریزی سیاست‌های فرهنگی را پیدا نکنند. بر این اساس تحولات فرهنگی موجود در این دوره را بیشتر باید در بستر تحولات انقلابی و ناشی از امواج پیش برنده آن که چندان در اختیار رهبران نمی‌باشد، توضیح داد. ضمن این که برخی از سیاست‌های فرهنگی در پیش گرفتهٔ نظام نیز کاملاً محصول شرایط زمان بودند تا حاصل تفکرات دقیق انقلابیون.

انقلابیون با استفاده از عامل مذهب و روش‌های سنتی خود در تأثیرگذاری بر پایگاه عظیم

هدف نفی فرهنگ «طاغوتی» گذشته و جایگزین‌سازی آن با فرهنگ «ساده» و «اسلامی» جدید بود. بدون آن که تلاش‌های فراوانی از ناحیه آنها صورت گیرد، جامعهٔ انقلابی، به مرزهای انقلاب فرهنگی رسیده بود. دکتر *فرامرز رفیع‌پور*، با مشاهده و بررسی تحولات ارزشی این سال‌ها، نتایج جالبی را استخراج نموده است. بر طبق نظر ایشان:

«در شرایط بعد از انقلاب تغییر ارزش‌ها نسبتاً سریع، اما... تدریجی بود: قیافه‌های ظاهری بدون دستور و زور از بالا به صورت درونی به تدریج تغییر یافت. خانم‌های بی‌حجاب ابتدا با همان لباس‌های متوسط و معمول، یک روسری به سر کشیدند، سپس روسری‌ها بزرگتر و لباسها گشادتر و تیره‌تر شد. شلوار بلوجین و پیراهن مردانه خانمها به بلوجین + روپوش + کاپشن رنگی + روسری تیره تبدیل شد... کت و شلوارهای شیک به اورکت سربازی تبدیل شدند. مسابقات ارزشی شروع شده بود. وسایل منازل نیز تغییر کرد: مبلها و صندلی‌ها به پشتی‌ها تبدیل شد، عکسهای امام و ائمه بر دیوار و مجموعه تفسیر «المیزان» در کتابخانه‌ها به چشم می‌خوردند...

اما تحول ارزش‌ها بسیار عمیق‌تر از این تغییرات ظاهری بود. جلسات قرآن معمول شد، مساجد آنقدر پر می‌شدند که برای نمازهای جماعت و جمعه جایی نبود و مردم با فاصله کیلومتری از دانشگاه تهران برای نماز جمعه می‌ایستادند و بر این پایه نیز هزینه زیادی برای ساختن مصلای تهران پرداخته شد.

درصد قابل توجهی از جوانان به جای هجوم به دانشگاه به حوزه روی آوردند و حوزه رونق یافت، تا جایی‌که در آنجا نیز کنکور برگزار می‌شد. تغییر به قدری عمیق بود که مردم کوشش می‌کردند، نام‌های غیرمذهبی خود را تغییر دهند و از فرامرز و سیاوش به محمد و علی و سجاد تبدیل کنند. تحقیق ما نشان می‌دهد که در این زمان به طور معنی‌دار برای بیشتر نوزادان نام‌های مذهبی انتخاب می‌شد. از طرف دیگر افراد کوشش داشتند از پیشوند «سید» استفاده و حتی‌المقدور ثابت کنند که «سید» هستند. همچنین کوشش داشتند تا رابطه بیشتری با اقوام روحانی خود برقرار نمایند. شور و التهاب مردم برای خدمت به قدری زیاد بود که جوانان ایثارگر می‌خواستند به هر نحوی یک خدمتی به جامعه بنمایند و از این طریق جهاد سازندگی و بسیج به وجود آمد.

در سازمان‌ها وزرا و مدیران با کفشهای دمپایی و لباس ساده از میزهای «طاغوتی» پرهیز می‌کردند، جلوی اتاق پشت میز ساده می‌نشستند، با مردم و کارمندان دون‌پایه عجین می‌شدند و مدیران کهنه‌کار و غیرانقلابی نیز ناخواسته از آنها پیروی می‌کردند.

بسیار جالب توجه است که در این زمان ثروتمندان اتومبیل‌های گران‌قیمت خود را در منزل می‌گذاشتند و جرأت نداشتند آن را بیرون بیاورند. همچنین اکثر مردم ثروتمند جرأت نداشتند لباس شیک بپوشند و ثروت و دارایی خود را به نمایش بگذارند. بنابراین در این زمان «دارندگی، برازندگی» نبود!!! بلکه فقر یک ارزش بود...

گروه مرجع مردم نیز طی این جریان و همچنین با اشاراتی از سوی رهبران تغییر یافت. استفاده از کلمات خارجی کم شد، خارجی‌ها از نظر مردم بی‌اهمیت شدند و اعتماد به نفس مردم و جوانان و ابداع‌گران به توانایی‌های خود و کشورشان افزایش یافت و این نکته که یکی از پایه‌های اساسی رهیدن از وابستگی را تشکیل می‌دهد، برای کشورهای غربی گران تمام می‌شد.

این تغییر ارزشی در نظام اقتصادی نیز تأثیر خود را نشان می‌داد، چرا که تقاضا بر پایه نیاز به وجود می‌آید و نیاز و ارزش با هم یک رابطه دو سویه دارند، همچنان که نیازها، ارزش‌ها را شکل می‌دهند، ارزش‌ها نیز در به وجود آمدن نیاز مؤثرند. لذا با تغییر ارزش‌ها، تقاضا برای برخی از کالاها کاهش و برای برخی دیگر افزایش یافت. کمتر کسی دیگر اتومبیل بنز می‌خرید و بازار نمایشگاه‌های اتومبیل همچنین بوتیک‌ها و لوکس‌فروش‌ها و مدسازان، گل‌فروشی‌ها... کساد گشت. بدین ترتیب با روی گرداندن اکثریت مردم از مصرف‌گرایی، تقاضا برای کالاهای لوکس کم شد و عدم تقاضا برای این کالاها که قسمت اعظم آن از غرب وارد می‌شد، در واقع به معنی از بین رفتن بازار کشورهای غربی در ایران و این امر در کنار ازدست‌دادن پایگاه اجتماعی آنها به عنوان گروه مرجع ایرانیان، بسیار ناگوار بود (صرف‌نظر از پایگاه سیاسی از دست رفته).

از طرف دیگر تقاضا برای برخی از کالاها یا به وجود آمد و یا افزایش یافت و موجب رونق آن بخش اقتصادی شد، از جمله فروش کتابهای مذهبی.» [۱۲]

در تمامی تحولات فرهنگی یادشده اولاً نفی فرهنگ غربی و آمریکازدایی فرهنگی که در مفهوم «فرهنگ طاغوت» جمع شده بود در صدر قرار داشت و تمام خصلت‌های فرهنگ طاغوتی

اعم از تجمل، رفاه‌زدگی و بی‌بندوباری اخلاقی نفی می‌شد. در ثانی خودباوری فرهنگی و تلاش برای وفق دادن الگوهای ارزشی نظیر ساده‌زیستی، عدالت، ... وجه دیگر آن بود. همچنین برخی از مفاهیم که ذاتاً ضدارزش نمی‌باشند نظیر ثروت، در کوتاه‌مدت بار منفی پیدا کردند. در کنار این تحولات اساسی، انقلابیون از یک سو از طرق مختلف و با ابزارهای گوناگون به ترویج و تثبیت فرهنگ انقلابی ـ اسلامی در جامعه پرداختند و از سوی دیگر به صورت رسمی، به تصفیه فرهنگی در نهادها و سازمان‌های فرهنگ‌ساز دست زدند. بدیهی است که انجام این تحول بنیادین درون جامعه بدون پرداختن به مبانی فرهنگی جامعه و همچنین سامان‌دهی به نهادهای متولی امور فرهنگی کاری بس دشوار و حتی می‌توان ادعا کرد که غیرممکن می‌باشد. به همین دلیل است که می‌توان سه محور اصلی برای فعالیت جریان انقلابی شناسایی نمود که در نهایت تحقق هدف مذکور را به دنبال دارد. پرداختن به این محورها اگرچه موضوعی حساس و مهم در درک بستر زاینده «گفتمان امنیت ملی» می‌باشد، اما از آن حیث که در اثر حاضر بحثی حاشیه‌ای به شمار می‌آیند؛ در ذیل تلاش می‌گردد تا اقدامات فوق در سه محور «ترویج فرهنگ اسلامی ـ انقلابی»، «انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها و نهادهای آموزشی» و «پالایش فرهنگی در بخش‌های هنری» به صورت مختصر توضیح داده شود:

۱ـ۲. ترویج فرهنگ اسلامی ـ انقلابی

به دلیل حاکم بودن خصلت انقلابی بر رفتار انقلابیون، آنان در اقدامات فرهنگی به شکلی خودجوش عمل می‌کردند. تثبیت و حفظ انقلاب منوط به شکل‌گیری تحولات فرهنگی گسترده‌ای در کشور بود. بر این اساس فرهنگ‌سازی جامعه با معیارهای اسلامی و انقلابی چه به دست نهادهای انقلابی و چه به کمک حرکت‌های مردمی با هدایت مسؤولان انقلاب از همان روزهای اول شروع شده بود. بررسی کارکردها و عملکردهای اکثر نهادهای انقلابی در آن زمان نشان می‌دهد که توجه به امور فرهنگی بخش اعظم مأموریت‌های آنها بوده است. حتی نهادهایی که به ظاهر دارای جنبه‌های دیگر (اقتصادی، نظامی‌گری و...) بودند، در فعالیت‌های خود لزوماً به تحولات فرهنگی جامعه نیز می‌پرداختند. اقدامات فرهنگی در میان طبقات و گروه‌های مختلف انجام می‌پذیرفت.

در مجموع فعالیت‌های فرهنگی انقلابیون را در عرصه ترویج فرهنگ اسلامی و انقلابی می‌توان در دو سطح تحلیل نمود. در سطح اول تمرکز اصلی انقلابیون به تقویت ایدئولوژیک جامعه و تزریق روحیات اسلامی و انقلابی در جامعه بود. در این چارچوب انواع و اقسام روش‌ها از جمله سخنرانی‌ها، تولیدات هنری، تبلیغات سمعی و بصری، انتشار کتب و مطبوعات، تشکیل کلاس‌های عقیدتی و سیاسی به کار گرفته می‌شد. در سطح دوم انقلابیون به اقداماتی که به نوعی باعث بالابردن سطح توسعه فرهنگی مردم و مخصوصاً مناطق محروم می‌گشت، توجه داشتند. در اینجا فعالیت‌های جهاد سازندگی مهم‌ترین حوزه سیاست‌های فرهنگی نظام بود که برای عملی ساختن این سیاست‌ها، اقدامات فراوانی صورت گرفت.

یکی از ابزارهای انتقال پیام‌های ایدئولوژیک و انقلابی به جامعه، انتشار روزنامه بود. اوج انتشار روزنامه‌های جدید در بهار سال ۱۳۵۸ بود. در مجموع از پیروزی انقلاب تا شهریور ۱۳۵۹، ۲۵۳ روزنامه جدید متولد شدند.[۱۳] البته احزاب و گروه‌های رقیب در شکوفایی رقابت‌های مطبوعاتی سهم بسزایی داشتند. در هر حال «آزادی» واژه‌ای است که در انقلاب اسلامی، بیش از هر واژه دیگری به تنهایی به صورت ارزش در سرمقاله‌های نخستین شماره‌های روزنامه‌های جدید این دوره آمده است.[۱۴] اما گذشته از این واژه، مقوله اسلام، امام خمینی(ره)، دین و مذهب بزرگترین گروه ارزشی در انقلاب اسلامی بود. این مقوله‌ها به تنهایی، بیش از ۵۰ درصد ارزش‌هایی را که احزاب و گروه‌های اسلامی در مطبوعات مطرح می‌کردند، در برمی‌گرفت. به دنبال آن، مفاهیم مبارزه، جانبازی، شهادت و استقلال نیز که کاملاً دارای ارزش‌های مثبت و مرتبط با ایدئولوژی دینی بودند، حدود ۱۷/۳ درصد ارزش‌های مطرح‌شده را به خود اختصاص می‌دادند.[۱۵]

علاوه بر اقدامات فعالانه احزاب و گروه‌های اسلامی در انتشار مطبوعات، نهادهای انقلابی نیز به سرعت به فعالیت‌های ایدئولوژیک و فرهنگی در مناطق روستایی و شهری دست زدند. سرآمد این فعالیت‌ها، عملکرد جهاد سازندگی بود. این نهاد انقلابی با یک دید مجموعه‌نگر، به بسط و تزریق انقلاب در جامعه همت گماشت. در کنار فعالیت‌های اقتصادی و بهداشتی،... که در جهت محرومیت‌زدایی و گسترش انقلاب صورت می‌گرفت، توسعه فرهنگی مناطق روستایی و شهری نیز از فعالیت‌های اساسی جهاد بود. برگزاری کلاس‌های آموزش ایدئولوژی، عربی و قرآن،

سوادآموزی و اسلحه، ایجاد کتابخانه‌های سیار و ثابت، تشکیل نمایشگاه، نمایش فیلم و تئاتر، توزیع کتاب، نشریات، نوار و عکس از جمله اقدامات فرهنگی جهاد سازندگی بود.[۱۶]

۲ـ۲. پی‌گیری انقلاب فرهنگی در آموزش

«انقلاب فرهنگی» اصطلاح عامی بود که تمامی جنبه‌های زندگی را پس از پیروزی انقلاب در برمی‌گرفت. این مسأله از یک سو پالایش فرهنگی جامعه از زایدات فرهنگ استعماری و وابسته گذشته را در نظر داشت و از سوی دیگر آرایش آن به فرهنگ اسلامی را دنبال می‌کرد. در برهه خاص مورد بررسی، این واژه بیشتر به سیاست‌هایی اطلاق می‌گردید که خصوصاً در سیستم آموزشی کشور و دانشگاه‌ها به کار گرفته می‌شد. البته لزوم ایجاد انقلاب فرهنگی در کل جامعه و پالایش آن از فرهنگ استبدادی و استعماری نیز همچنان جزء آرمان نظام به شمار می‌رفت.[۱۷] در هر حال پس از پیروزی انقلاب، در سیستم‌های دانشگاهی تحولاتی صورت گرفته بود و بسیاری از استادان و کارگزاران گذشته اخراج گردیده و بورس‌های تحصیلی قطع شده بود. با این حال دانشگاه‌ها همچنان ساختار کلان گذشتهٔ خویش را حفظ کرده بودند و تسلط انقلابیون بر سیاست‌ها و فضای عمومی دانشگاه‌ها مورد تردید قرار داشت.

انگیزه‌های متعددی برای لزوم انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها وجود داشت. به طور کلی فضای عمومی دانشگاه‌ها، چندان رنگ و بوی فرهنگ اسلامی و اعتقادات بومی را نداشت. بسیاری از استادان غیرمعتقد به انقلاب اسلامی و نیز دانشجویان، آزادانه همچنان بر اساس فرهنگ وارداتی گذشته عمل می‌کردند. متون درسی و آموزشی دانشگاه‌ها با معیارهای انقلاب هماهنگی نداشت. برخی اعتقاد دارند که این بحث وجود داشت که تخصصی که در آن زمان از طریق این سیستم‌های آموزشی به دانشجویان و سطح جامعه تزریق می‌شد، با تخصص مورد نیاز ما و یک کشور جهان سومی تطابق نداشت. از این رو این بحث نیز وجود داشت که متون آموزشی و ساختار آموزشی باید به تربیت نیروهایی بپردازد که در سطح توانایی و کارکردهای درونی کشور باشد.[۱۸] در کنار این نابسامانی‌ها، دانشگاه‌ها و مراکز علمی، جولانگاه فعالیت‌های ضد انقلابی گروه‌های چپ‌گرا و مارکسیستی شده بود. حاکمیت سیستم دوگانه سیاسی در کشور باعث شده بود تا این مراکز به صورت دفاتر گروه‌های سیاسی غیرموافق با روندهای

انقلابی، درآیـد. ایـن گروههـا از وسـایل و امکانـات چـاپـی دانشـگاهها بـرای چـاپ و تکثیر اعلامیههای سیاسی خود استفاده میکردند و فضای مراکز علمـی را بـه اتاقهـای جنـگ تبدیـل کرده بودند. آنها نه تنها به تشنج در داخل دانشگاهها دامـن میزدنـد، بلکـه از طریـق دانشـگاهها فعالیتهـای خـود را در بـیرون از آن جـا و نـهادهای دیگـر نظـیر دبیرستانها، کارخانجـات، مطبوعات و حتی غائلههای کردستان، خوزستان، ترکمنصحرا و بلوچستان هدایت میکردند.[۱۹]

این مسأله عامل تسریعکننده شروع انقلاب فرهنگی در دانشـگاهها بـود. بـر ایـن اسـاس در خرداد ۱۳۵۹ هیأتی از سوی امام خمینی(ره)، مأمور هدایت انقـلاب فرهنگـی و تهیـه و تدویـن سیستم و محتوای آموزشی دانشگاهها بر اساس تعالیم اسـلام و ضرورتهـای انقـلاب و جامعـه شد. در تیرماه همین سال، ستاد انقلاب فرهنگی به دستور ایشان شروع به کار کـرد و دانشـگاهها نیز از مهر ۱۳۵۹ به مدت سه سال بسته شـد. در طـول ایـن مـدت بسیاری از اعضـای علمـی دانشگاهها تصفیه شدند و فضای عمومی دانشگاهها همانند فضای کلی جامعه بـر طبـق موازیـن اسلامی دچار تغییر شـد و در کتابهـای درسـی نـیز تـلاش شـد تـا آموزشهـایی کـه تعـالیم استعماری و مبتذل به شمار میرفتند حذف گردند و به جای آن تعالیم اسلامی و مسائل انقلابـی در محتوای کتب درسی گنجانده شود.[۲۰]

علاوه بر دانشگاهها، آموزش و پرورش کشور نیز دچار دگرگونـی محتوایـی شـد. در ایـن جـا برخلاف دانشگاهها، مشکلات سیاسی کمتری وجود داشت و بیشتر دلمشغولی انقلابیـون بـه تغیـیر متون درسی و ساختار آموزشی موجود بود. همانند بحث قبل در این جا نیز تلاش شـد تـا انقلابـی محتوایی در کتابهای درسی پدید آیـد و از ایـن طریـق بـه یـک نـوع جامعـهپذیـری سیاسـی در مدارس که در جهت ایجاد انقلاب در ارزشها و تحولات سیاسی ـ اخلاقی بود دست یابند.

در مطالعهای که انجام گرفته نشان داده شده است که در طول این تحول دگرگونـی عمیقـی در نوع پیامهای عقیدتی ـ سیاسی کتابهای درسی جدید نسبت به دوره پـهلوی بـه وجـود آمـده است. در این مطالعه که کتابهای دبستانی دو دوره پهلوی و اسلامی را مد نظـر قـرار داده، هـر یک از موضوع پیامها به ترتیب اولویت، بررسی گردیدهاند. بر این اسـاس مشـخص شد کـه در دوره پهلوی موضوعـات سـنت و اسـطورههای ایـران باستان، تبلیغـات مربـوط بـه برنامـههای مدرنیسم در دوره شاه، وطنپرستی، ارزیابی نکات مثبـت حکومـت و پیامهـای ملـیگرایانـه بـه

ترتیب ۳۹ درصد، ۱۸ درصد، ۱٤ درصد، ۹ درصد و ٦ درصد از کل پیام‌های عقیدتی ـ سیاسی موجود در این کتاب‌ها را اشغال کرده است. مشخص است که توجه به هویت ایران قبل از اسلام و شاه‌محوری جزء ویژگی‌های اصلی این پیام‌ها بوده‌اند. ولی در دوره جمهوری اسلامی موضوعات مربوط به اسلام، معرفی ذات الهی، ضدیت با حکومت استبدادی، شهادت و امام خمینی(ره) به ترتیب ٤۰ درصد، ۲٤ درصد، ۲٤ درصد، ۱۰ درصد و ۲ درصد از مضامین پیام‌های عقیدتی و سیاسی موجود در کتاب‌های درسی دبستانی را به خود اختصاص داده‌اند. در این جا توجه به هویت ایران بعد از اسلام و نمایش قدرت خداوند در تمامی عرصه‌های زندگی و نیز مضامین انقلابی نظیر مبارزه با استبداد و توجه به مفهوم شهادت عصاره اساسی متون درسی را شکل داده‌اند.[۲۱]

مشخص است که تحولات آموزشی در جمهوری اسلامی به سمت ارزش‌های اسلامی و قرآنی و به تبع آن ارزشمندی و پررنگ شدن زبان عربی و هویت اسلامی بوده است.

۳ـ۲. پالایش فرهنگی در بخش‌های اجتماعی و هنری

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، وضعیت اجتماعی حاکم بر بخش‌هایی از جامعه با روحیه اسلامی انقلاب در تزاحم بود. از یک سو اعتیاد و رواج فرهنگ استفاده از مسکرات و فرهنگ بی‌حجابی با موازین اسلامی همخوانی نداشت و از سوی دیگر دستگاه‌های هنری و تولیدات سینمایی کشور مروج فرهنگ مبتذل غربی بودند، که انقلابیون با هر دو معضل فوق به شدت برخورد کردند. در زمینه مبارزه با اعتیاد و قاچاق مواد مخدر در آبان ۱۳۵۸، اعلام شد که کشت خشخاش در سراسر کشور ممنوع می‌باشد. در این زمان حدود یک میلیون معتاد در کشور وجود داشت و انقلابیون با معضل بزرگی روبرو بودند. در اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ دولت اعلام کرد که کلیه کارمندان معتاد از کار برکنار خواهند شد. برای مبارزه جدی با این معضل، *آیت‌الله خلخالی*، رئیس دادگاه انقلاب اسلامی مستقیماً مسؤولیت پی‌گیری آن را برعهده گرفت. در روز ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۹ خبری با این عنوان در مطبوعات چاپ شد: «خلخالی ۲۰ قاچاقچی بزرگ را تیرباران کرد.» معتادان در سطح شهرها پراکنده شده بودند. برای جمع‌آوری و اسکان آنها، میدان بزرگی که تا قبل از انقلاب اسلامی محل مسابقات اسب دوانی بود، به این موضوع اختصاص

یافت و در اولین اقدام سه هزار معتاد از سطح شهر تهران جمع‌آوری و به آن جا منتقـل شـدند. در شهریور ۱۳۵۹، روزنامه‌ها خبر دادند که فقـط ظـرف ۵۰ روز ۳۹۰ نفـر در ارتبـاط بـا مـواد مخـدر اعدام شدند. همان زمان نام و نشانی ٤٠ مرکز برای ترک اعتیاد در تهران اعلام شد.[۲۲]

در زمینه مبارزه با مسکرات نیز، پس از پیروزی انقلاب اسلامی کلیه مشروب‌فروشـی‌ها تعطیـل شد و در واقع صاحبان مشروب‌فروشی تغییر شغل داده و اکثر آنان مغازه خود را تبدیل به خـوراک فروشی کردند. همزمان، یکی از اقدامات کمیته‌های انقلاب اسلامی، جستجو برای یـافتن انبارهـای مشروب بود. این اقدامات سبب شد که مصرف مشروبات الکلی ابتدا در ملاء عام و سپس در خفـا به شدت کاهش یابد.[۲۳] مبارزه با فرهنگ بی‌حجابی نیز کم‌کم تقویت شد. امام خمینـی(ره) ٢٤ روز پس از پیروزی انقلاب در یک سخنرانی اعلام کردند کـه «زنـها بـاید بـا حجـاب بـه وزارتخانـه‌ها بروند.»[۲٤] به نقل از برخی منابع با اجباری‌شـدن حجـاب اسـلامی تظـاهرات گسـترده‌ای در کشـور صورت گرفت. دو روز بعد از این دستور، ۲۰۰۰۰ زن با لباس غربی، در اعـتراض بـه دسـتور امـام خمینی(ره) در مرکز شهر تهران دست به راه‌پیمایی زدند. در پاسخ به این مسأله، روز بعد بیـن ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار زن چادری با هدایت مساجد، در شمال شهر تهران، راه‌پیمایی کردنـد و از فرمـان امـام خمینی(ره) مبنی بر «رعایت حجاب اسلامی» حمـایت کردنـد.[۲۵] در تابسـتان سـال ۱۳۵۹ حمـلات مختلفی در خیابان‌ها علیه زنان بی‌حجاب شروع شد. وسعت ابعاد این رویداد به حدی بود که امـام خمینی(ره) تعرض به زنان را حرام دانستند. متعاقبـاً دولـت اسـتفاده از لبـاس مناسـب بـرای زنـان کارمند را ضروری دانست. به تدریج استفاده از حجاب اسلامی در سراسر کشور اجباری شد.[۲٦]

علاوه بر این، بینش نظام نسبت به مسأله زن و خانواده دچار دگرگونی اساسی شـد. از یـک سو جایگاه زنان در تحولات انقلابی بسیار برجسته بود. انقـلاب بـه آنـان در مسـأله حضـور در صحنه‌های انقلاب جایگاه برابری داده بود. از سوی دیگر به کارکرد خانوادگی زن بسیار اهمیـت داده شد. در واقع تقدس خاصی به زن در مقام «مادر» فرزندان انقلاب داده شد.

برخی از سیاست‌ها نیز برای تسهیل حفظ عفت زن به کـار گرفتـه شـد؛ از جملـه آن کـه از اردیبهشت ۱۳۵۸ سن ازدواج در کشور پایین آورده شد. بـر طبـق مقـررات جدیـد دختران ۱۳ ساله و پسران ١٦ ساله با کسب اجازه از دادسرای تهران می‌توانستند ازدواج کننـد. فقـط ظـرف دو ماه از تصویب این قانون ١٦٨٤ دختر زیر ۱۵ سال از دادسرای تـهران اجـازه ازدواج گرفتنـد.

چنین اقداماتی همراه با سیاست‌هایی از قبیل حذف طرح‌های تنظیم خانواده، عدم تبلیغ درباره معایب رشد جمعیت و... سبب شد که ضریب رشد جمعیت در کشور افزایش یابد.[۲۷] از تحولات دیگر مربوط به خانواده، انحلال دادگاه‌های حمایت از خانواده و تشکیل دادگاه‌های شرع یا مدنی خاص بود. به این ترتیب اختیار مرد برای طلاق بر اساس موازین شرع افزایش یافت و بدین ترتیب از میزان طلاق در کشور کاسته شد.

در تحولات فرهنگی، نهادهای هنری و سینمایی کشور نیز دچار دگرگونی‌های اساسی شدند. ادارات و مراکز فرهنگ و هنر در رژیم گذشته، خاطرات تلخی را در نزد ملت و انقلابیون بجای گذاشته بودند. سینما و تئاتر و رادیو و تلویزیون و حتی مطبوعات دربست در اختیار ترویج فرهنگ مبتذل غربی قرار داشتند و بودجه‌های کلانی را نیز صرف امور خود می‌کردند. گسترش تأثیرگذاری این نهادها بر اقشار مختلف جامعه باعث می‌شد تا گام‌های سریعی برای توقف روندهای قبلی برداشته شود. با پیروزی انقلاب، در عرصه موسیقی، کم‌کم پخش ترانه‌های طرب‌انگیز از رادیو و تلویزیون ممنوع شد و به جای آن نوارهای انقلابی و سپس نوارهای اصیل ایرانی جایگزین شد. به تدریج پخش فیلم‌های مبتذل از تلویزیون پایان یافت. اما تحولات در عرصه سینمایی کشور گسترده‌تر بود.

ضدیت با سینمای قبل از انقلاب، در جامعهٔ مذهبی ایران ریشه عمیقی داشت. این سینما نهادی ضداخلاقی و منحرف و مروج نفوذ غرب شناخته می‌شد. پس از پیروزی انقلاب در کمتر از یکسال، از مجموع ۲۵٦ سینمای موجود در ایران ۱۸۰ سینمای عمومی (که تنها ۳۲ سینما در تهران بود)، سوزانده، منهدم یا تخریب شدند. سینماهایی هم که باقی ماندند تغییر نام دادند؛ این اسامی که مجموعاً از نام‌های غربی شایع در زمان پهلوی بود به نام‌های اسلامی تغییر یافتند. مثلاً در تهران سینما آتلانتیک به سینما آفریقا، امپریال به استقلال، رویال به انقلاب، پانوراما به آزادی، تاج به شهر هنر، گلدن‌سیتی به فلسطین، پولیدور به قدس و سینه‌موند به قیام تغییر نام پیدا کرد. بلافاصله پس از انقلاب، روند سرمایه‌گذاری در زمینه تولید فیلم‌های جدید متوقف شد و در عوض بازار نمایش فیلم‌های قدیمی و فیلم‌های جدید وارداتی داغ شد.

در پی محدودیت واردات فیلم‌های غربی، فیلم‌های کمدی از ایتالیا و فیلم‌های رزمی از ژاپن خریداری شد. فیلم‌های روسی و بلوک شرق نیز به کشور سرازیر شد. برای مثال ۷٤ درصد

فیلم‌های وارداتی که در سال ۱۳۶۰ از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مجوز پخش گرفتند، روسی بودند. از بین این فیلم‌ها، آنهایی که با روح انقلابی آن زمان سازگار بود، سریعاً تأثیر می‌گذاشت. این فیلم‌ها به فیلم‌های انقلابی مشهور بودند. با این وجود، واردات فیلم، از کشورهای مزبور نیز مورد موافقت انقلابیون نبود و بدین خاطر تصفیه‌هایی انجام شد.

برای تصفیه فیلم‌های تولید داخل نیز سیاست‌هایی در نظر گرفته شد. برخی از فیلم‌های قبل از انقلاب بازبینی و مطابق با معیارهای اسلامی شد. در این جا برخی فیلم‌ها سانسور شد و عنوان آنها تغییر یافت. پایان جوّ بی‌قیدی در عرصه تولیدات سینمایی باعث حذف و توقیف تولیدکنندگان فیلم‌های مبتذل شد. در این دوره همواره از ایجاد «سینمای اسلامی» سخن گفته می‌شد.[۲۸]

۳. ابعاد اقتصادی

همان طور که در بخش‌های گذشته دیدیم وضعیت اقتصادی کشور از جهات مختلف بر امنیت نظام مؤثر بود. ساختار وابسته اقتصاد به صنعت مونتاژ و اقتصاد تک‌محصولی، توزیع ناعادلانه ثروت و امکانات در میان بخش‌های مختلف اجتماع، حاکمیت فرهنگ مصرفی غلط در میان برخی از اقشار و...، شرایط وخیمی را برای اجرای ارزش‌های انقلابی پیش آورده بود. شتابی که در حرکت‌های انقلابی موجود بود باعث شد تا برای سر و سامان دادن به وضعیت نابهنجار اقتصادی ، تصمیمات واکنش‌آمیزی که با اجبارهای عملی همراه بود، اتخاذ گردد. برغم آن که بسیاری از این استراتژی‌ها برخاسته از قانون اساسی جدید کشور بود، ولی نحوه اجرای آنها در پیوند شدید با حوادث انقلابی قرار داشت؛ از این رو بسیاری از سیاست‌های اتخاذ شده را نمی‌توان کاملاً با طرح و برنامه‌ریزی قبلی تفسیر نمود. با این حال در مجموع می‌توان اهداف کلانی نظیر رسیدن به «عدالت اقتصادی»، «خودبسایی و استقلال اقتصادی» را در بیشتر این سیاست‌ها جستجو نمود. مخصوصاً در سیاست‌های داخلی، «توزیع عادلانه ثروت و امکانات کشور»، در محور توجهات اقتصادی انقلابیون قرار داشت. با توجه به این ملاحظات، انقلابیون سیاست‌های ذیل را برای دستیابی به امنیت اقتصادی پی‌گیری نمودند:

۱ـ۳. دولتی کردن اقتصاد و مصادره اموال

ساختار وابسته اقتصادی کشور و عدم توزیع عادلانه امکانات در رژیم گذشته باعث شده

سرمایه‌ها و سرمایه‌داران صنعتی از کشور و تعطیلی بسیاری از مؤسسات تولیدی در کنار تحریم اقتصادی باعث تسریع در اتخاذ این استراتژی شده بود. در پی زمینه‌های ناشی از انقلاب نظیر عدم تأمین به موقع مواد اولیه، قطعات و ماشین‌آلات مورد نیاز، به صنایع وابسته ضربهٔ سختی وارد شده بود. در این میان سابقهٔ منفی بخش خصوصی در ادارهٔ بخش‌هایی از اقتصاد کلان کشور در رژیم گذشته باعث شده بود تا نوعی بدبینی نسبت به آن در نزد انقلابیون پدید آید. ضمن این که در نزد انقلابیون اقتصاد سرمایه‌داری و لیبرالیستی از وجههٔ منفی برخوردار بود. آزادی متصور در اقتصاد لیبرالیستی برای انقلابیون دروغی بیش نبود. به نظر آنها برخلاف آنچه که ادعا می‌شد، در اقتصاد سرمایه‌داری عرصه و میدان عمل برای اکثریت افراد جامعه تنگ بود. به عبارتی در این اقتصاد، «داراها با دست به دست هم دادن به راحتی اکثریت جامعه را» استثمار می‌کردند.[۲۹]

این عوامل و زمینه‌ها، سهم تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری اقتصاد دولتی بر کشور داشت. در قانون اساسی جدید، جایگاه بخش دولتی در نظام اقتصادی کشور، از ویژگی خاص برخوردار شد. در اصل چهل و چهارم این قانون، ضمن آن که گفته می‌شود نظام اقتصادی کشور بر سه پایه دولتی، تعاونی و خصوصی بنا نهاده شده است، ولی جایگاه بخش دولتی به مثابه راهبر و راهنمای ساختار اقتصادی کشور به خوبی هویداست. در توضیح این بخش در همان اصل آمده است «بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه‌آهن، و مانند اینهاست که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است.» این اصل به سرعت به مرحله عمل رسید و در پی آن ۲۷ بانک خصوصی ملی شد و منابع بزرگ و مادی در اختیار دولت قرار گرفتند. بخش‌های مهم اقتصادی نظیر بیمه، رادیو و تلویزیون،... نیز کاملاً دولتی شدند. بسیاری از کارگاه‌های بزرگ صنعتی در اختیار دولت قرار گرفت. طبق آمارهای بانک مرکزی از مجموع کارگاه‌های بزرگ صنعتی در سال ۱۳٤۵ که تعداد آنها ٤۹۱۰ واحد بود فقط ۱۲۱ واحد دولتی و بقیه خصوصی بودند. اما در سال ۱۳٦۳ از تعداد ۷۵۱۳ کارگاه بزرگ صنعتی، ۷۳ درصد آنها دولتی بودند که

نشان دهنده افزایش تسلط دولت بر سیستم اقتصادی کشور و اداره بخش عظیمی از واحدها تولیدی و صنعتی بوده است.[۳۰]

در زمینه تجارت خارجی، عملکرد نظام در سیطره کنترل دولت بر آن، با کُندی به نتیجه رسید. پس از پیروزی انقلاب با فرار سرمایه‌داران صنعتی و مصادره اموال آنها به دست دولت، سرمایه‌داران تجاری غیرتولیدی از آزادی عمل بیشتر برای بهره‌گیری از رانت نفتی کشور، برخوردار شدند؛ به طوری که آنها موفق شدند واردات کالاهای مصرفی را در سال ۱۳۵۹ به میزان ۲۵ درصد نسبت به سال ۱۳۵٦ افزایش دهند. محدودکردن فعالیت‌های این بخش در تجارت خارجی پس از تجربیات اولیه از نیمه دوم ۱۳۵۹، شروع شد و در سال ۱۳٦۰ ادامه یافت. لایحه ملی‌کردن تجارت خارجی با اندکی تأخیر به مجلس برده شد. این لایحه در سال ۱۳٦۱ به تصویب رسید و بر اساس آن مراکزی برای تجارت خارجی، حمل و نقل و توزیع ایجاد شد. البته اختلافات موجود میان گروه‌های درون‌سیستمی باعث شد تا این قانون دوام چندانی نداشته باشد.[۳۱]

در کنار تسلط دولت بر بخش‌های کلان اقتصاد کشور، مصادره اموال فراریان و وابستگان رژیم گذشته نیز به دست دولت انقلابی صورت گرفت. طی یکی دو سال اول انقلاب، تعداد ۲۰۰۰۰۰ منزل مسکونی شناسایی و مصادره و یا توسط مردم تصرف گردید.[۳۲] این اقدامات عمدتاً از طریق بنیاد مستضعفان انجام می‌گرفت. این بنیاد با این هدف تأسیس گردیده بود که سرپرستی اموال به جای مانده از شاه و خاندان حکومت پیشین (شامل کاخها، شرکت‌ها و کارخانجات، مراکز تجاری و توریستی و تفریحی، کشاورزی،...) را به عهده گیرد. علاوه بر این، اموال بسیاری از سرمایه‌داران نیز در اختیار این بنیاد قرار گرفت. درآمدهای حاصله از این اموال می‌بایستی به نفع قشر مستضعف و محروم جامعه صرف می‌شد.[۳۳] تا سال ۱۳٦۳ این سازمان مالک ۱۵ درصد از همه کارخانجات و کلیه شرکت‌های کشاورزی و به تنهایی بزرگترین مالک اراضی با ارزشی حدود ۱۰ میلیارد دلار بود.[۳٤]

۲ـ۳. تمرکز بر توسعه روستاها

موقعیت روستاها در فرآیند انقلاب و پس از پیروزی شایسته توجه فراوان است. بی‌تردید نمی‌توان به راحتی از نقش روستا و روستاییان در پیروزی انقلاب اسلامی غافل شد. جایگاه

روستاییان در حمایت از جنبش‌های توده‌ای شهری علیه نظام گذشته از اهمیت بسزایی برخوردار بود. در این میان بسیاری از روستاییان صرفاً دارای موضع طرفداری از جریانات و جنبش شهری نبودند، بلکه خود و جوانان آنها نیز به مثابه انقلابیون پرشور در فرآیند نهضت انقلابی دارای نقش کاملاً فعالی بودند. در برخی از روستاها تظاهرات و حتی زد و خوردهایی با همان ابعادی که در شهرها وجود داشت پیش می‌آمد. میزان فاصله روستاها با شهرها و دسترسی به اطلاعات و آگاهی، تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر شدت مبارزات انقلابی روستاییان داشت.

اما ورود روستاها به جنبش انقلابی مردمی صرفاً بر اثر تعاملات آنها با شهرها نبود، بلکه دارای ریشه‌های عمیق‌تری بود. این ریشه‌ها را حداقل از نظر سیاسی می‌توان به میزان سابقه حوادثی که برای کل نهضت پیش آمده بود، یعنی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به عقب برد. در همین سال‌ها نیز رفتار حکومت مرکزی با روستاییان بر اثر پی‌گیری برنامه اصلاحات ارضی و به تبع آن برخی از اصول «انقلاب سفید» نظیر، اعزام سپاهیان دانش و بهداشت و ترویج و آبادانی به روستاها به کلی دگرگون شد. در این دگرگونی این بار روستاییان مستقیماً زیر سیطره و تسلط حکومت مرکزی قرار گرفتند. عدم توفیق شاه در برنامه‌هایی که به عنوان «توسعه روستایی» پی‌گیری می‌شد، باعث شد تا کم‌کم روستاییان این بار مستقیماً نفرت حکومت مرکزی را در خود کاملاً احساس نمایند. برخورد مستبدانه سپاهیان فوق‌الذکر با مردم که نمایندگان حکومت به شمار می‌رفتند و نیز نقش ظالمانه فئودال‌ها، کدخداها و ژاندارمری‌ها در امور روستاها، نه تنها باعث جلب و جذب روستاییان به حکومت مرکزی نشد، بلکه کینه و نفرت بیشتری را در میان آنها از شخص شاه و حکومت به بار آورد. تا سال ۱۳۵۷ هنوز حدود ۹۰ درصد از زنان و لااقل ٦۰ درصد از مردان روستایی ۱۵ سال به بالا، بی‌سواد بودند.

دستاوردهای سپاهیان بهداشت و ترویج و آبادانی از این هم ناچیزتر بود، زیرا پرسنل این دو سپاه بسیار کمتر از سپاهیان دانش بود. البته برنامه اصلاحات ارضی افراد بسیاری را صاحب قطعه زمینی ساخته بود، ولی این مسأله جوابگوی نیازهای حیاتی آنها نبود. می‌توان دستاورد عمده مجموع این برنامه‌ها را در سیل مهاجرت روستاییان جوان به شهرها و خصوصاً شهرهای بزرگ دانست. این فرآیند فایده عملی مهمی برای روستاییان داشت و آن آگاهی به انواع تسهیلات و امکانات اجتماعی موجود در شهرها و مقایسه آن با وضعیت خودشان در روستاها

بود. بی‌تردید آگاهی از این وضعیت از یک سو در جامعه‌پذیری انقلابی روستاییان نقش بسزایی داشت و از سوی دیگر آنها را نسبت به فقر و فاصله طبقاتی موجود آگاه‌تر می‌ساخت.[۳۵] انتظارات این گروه پس از پیروزی انقلاب مطابق با میزان آگاهی افزایش یافته آنها، قابل بررسی است. بنابراین هر رژیم جدیدی می‌بایست سهم مهمی را در توجهات جدید خود به امور روستاها اختصاص می‌داد.

از سوی دیگر روستا از جهات دیگر مورد توجه خاص انقلابیون بود. از یک طرف انقلاب اسلامی در ذات خود به دنبال رفع محرومیت از کشور و حمایت از منافع مستضعفان بود. روستاییان ایران نماد استضعاف و فقر و محرومیت بودند. بر این اساس جمهوری اسلامی رسالت عظیمی را برای خود در رفع محرومیت از روستا و روستاییان تصور می‌کرد. شعار «عدالت اجتماعی» انقلاب، بدون توجه و تأمل به فقرزدایی از روستاییان ناقص بود. از طرف دیگر، توسعه روستا و روستاییان نشانهٔ پی‌گیری اصل مهم انقلاب یعنی استقلال جمهوری اسلامی بود. در بینش انقلابیون، استقلال کشور وابسته به روستا بود. به تعبیر *آیت‌الله خامنه‌ای* در آن زمان:

«اگر روستا را نداشته باشیم باید از لحاظ مواد غذایی در حال وابستگی به سر ببریم که این هم برای هر ملتی فاجعه است. خصوصاً برای ملتی که انقلاب کرده و در برابر ابرقدرتها و سلطه‌گری‌های دنیا استوار و محکم ایستاده است.»[۳۶]

اهمیت انقلابیون به روستاها بیانگر توجه خاص آنها به بخش کشاورزی در امنیت اقتصادی کشور نیز بود؛ به گونه‌ای که سهم این بخش از ۸/۹ درصد در سال ۱۳۵۶ به حدود ۱۲ درصد در سال ۱۳۶۲ رسید.[۳۷] همچنین نفوذ روحانیت همواره در میان اقشار سنتی‌تر جامعه بسیار بیشتر از طبقات مدرن‌تر بوده است و از این رو استراتژیست‌های انقلاب همواره حساب ویژه‌ای برای این طبقات و منتسبان روستایی آنها باز می‌کردند.

مجموعهٔ عوامل و زمینه‌های گفته شده باعث گشته بود تا انقلاب در سال‌های نخستین به روستا و روستاییان نگاه ویژه‌ای در امنیت نظام داشته باشد. بر این اساس در سطح توسعه اقتصادی اقدامات فراوانی را برای توسعهٔ روستا به عمل آورد. عمده‌ترین این اقدامات از طریق نهاد نوپای «جهاد سازندگی» عملی شد. این نهاد چهار ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی به

فرمان امام خمینی(ره) و به منظور عمران و آبادی روستاها و خدمت به مردم محروم نقاط دور افتاده کشور تأسیس شد و یکی از مردمی‌ترین ارگان‌هایی بود که توانست خدمات شایانی را در نواحی محروم و بعدها در جنگ تحمیلی انجام دهد. البته کارکرد این نهاد با توجه به مقتضیات انقلاب، از جهات مختلف فرهنگی، عمرانی، بهداشتی و کشاورزی، روستاییان را در تحت پوشش قرار داده و فراگیر بود.

علاوه بر عملکرد جهاد سازندگی، مسأله تقسیم زمین، محور توجه بعدی انقلابیون به روستاها در سال‌های نخستین انقلاب بود. مشکلات روستاییان در قضیه زمین با طرح اصلاحات ارضی که از دو دهه پیش در رژیم گذشته آغاز کرده بود همچنان تداوم داشت. بسیاری از زمین‌ها همچنان در نزد فئودال‌ها باقی مانده بود و روستاییان بسیاری فاقد زمین و یا اندکی از آن بودند. از سوی دیگر بسیاری از روستاییان نفرت دیرینه‌ای از نظام ارباب و رعیتی سابق داشتند. مخصوصاً با آن که حکومت مرکزی توانسته بود تا حدود زیادی این نظام را در بسیاری از نقاط کشور تضعیف نماید و خود بر جایگاه ارباب بنشیند، در برخی از نواحی نظیر کردستان همچنان سایه این نظام بر روستاییان حاکم بود. در واقع نظام ارباب و رعیتی در این مناطق حتی با گذشت حدود دو دهه از اصلاحات ارضی همچنان ادامه داشت. از این جهت درافتادن با آن بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، ناامنی‌های فراوانی را پدید آورد. کردستان عینی‌ترین این ناامنی‌ها را پس از پیروزی انقلاب به خود دیده بود. با این وجود مشغله‌های سیاسی ناشی از پیروزی اولیه انقلاب باعث شده بود تا انقلابیون چندان توجهی به موضوع تقسیم اراضی میان روستاییان در ماه‌های اولیه نداشته باشند. ضمن آن که برخی از گروه‌های محافظه‌کار نیز نسبت به چنین طرح‌هایی دیدگاه‌های مخالف داشتند.[۳۸] با این حال از اواخر تابستان ۱۳۵۸، انقلابیون توجه بیشتری به این موضوع نمودند.

در ۲۵ شهریور ماه ۱۳۵۸ لایحه قانونی واگذاری زمین و احیای اراضی که در وزارت کشاورزی تهیه و تدوین شده بود به تصویب شورای انقلاب رسید. در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۵۹ این قانون مجدداً مورد بازنگری قرار گرفت. در پی تصویب نهایی این قانون، هیأت‌های هفت نفری از خرداد ۱۳۵۹ کار خود را شروع کردند؛ از این رو از این زمان تا موقع توقف اجرای این قانون، در مجموع ۷۳۵ هزار هکتار زمین را به صورت کشت موقت به روستاییان

واگذار کردند. با واگذاری این اراضی در مجموع تعداد ۹۵۸۷۶ خانوار که بـا احتسـاب اعضـای خانواده حدود نیم میلیون نفر می‌شدند، صاحب زمین شدند.[۳۹]

۳ـ۳. کاربست نفت چونان ابزاری ایدئولوژیک

زندگی سیاسی سدهٔ اخیر ایران با نفت پیوند شدیدی خورده و وابستگی دولـت بـه درآمدهـای نفتی مهم‌ترین ویژگی اقتصاد سیاسی کشور در دهه‌های اخـیر بـوده اسـت. از دهـه ۱۳۵۰ بـه بعـد درآمدهای نفتی به طور متوسط بیش از ۸۵ درصد از درآمدهای ارزی کشور را تشـکیل داده اسـت. این درآمد، بزرگترین و مهم‌ترین منبع تأمین رفاه اقتصادی کشور به حساب می‌آید. بر ایـن اسـاس اهمیت تدوین سیاست‌های نفتی در استراتژی‌های ملی کشور همواره بسـیار مـهم بـوده اسـت. بـه عقیده برخی از نظریه‌پردازان، تا قبل از انقلاب، شـاه توانسـته بـود میـان، نفـت، رشـد اقتصـادی و مسـایل سیاسـی منطقـه (خلیج‌فـارس) پیونـد همـه جانبـه‌ای برقـــرار ســازد و آنــها را در درون سیاستگذاری واحدی به هم پیوند دهد. شاه از نفت برای تأمین مالی رشد اقتصادی و تقویـت بنیـه نظامی کشور استفاده می‌کرد و این دو مسأله نیز برای حفظ صادرات عظیم نفت و رهـبری نزدیـک به استیلای شاه در داخل اوپک و نیز امور امنیتـی منطقـه دارای اهمیـت می‌شـد. دوسـتی ایـران بـا ایالات متحده و سازش آن دولت با شرکت‌های نفتی و نیز سیاست تـهدید و تطمیـع شـاه در قبـال دولت‌های عرب در توفیق این رویکرد سیاسی نقـش اساسـی داشـت. در مجمـوع شـاه خط‌مشـی سیاست نفتی خود را وسیله‌ای برای دستیابی به یک هدف قلمداد می‌کرد: *نوسـازی و تقویـت بنیـه نظامی ایران* که باید از طریق سرمایه‌گذاری در صنایع سنگین و تکنولوژی نظامی، ایجاد یـک بـازار مصرفی به شیوهٔ غربی، ورود کالاهای سرمایه‌ای با تکنولوژی پیشرفته، تقویـت ظرفیـت اجرایـی و نهادی دولت و حفظ شمار بیشتری از اتحادهای خارجی به دست می‌آمد. این همـه فقـط در سـایه وجود نفت توفیق داشت. به گفته *تارنی* در این زمان:

«نفت، متغیر مستقل بود و کل کالبد اجتماعی ـ اقتصادی کشور تابع آن.» [۴۰]

پس از پیروزی انقلاب پیوند یادشده میان نفت، رشد اقتصادی و تقویت بنیه نظامی بـه کلـی قطع شد. چنان که پیشتر نیز آمد در بینش انقلابیون توانمندی‌های نظامی در تـأمین امنیـت ملـی نظام اعتبار چندانی نداشت و ایدئولوژی توانای اسلامی برای مقابله با قدرت‌های امپریالیسـتی و

نفوذ در جهان اسلام بسنده می‌نمود. در این میان نفت نه به منزلهٔ ابزار کارآمدی جهت تقویت بنیه نظامی کشور و یا تسلط بر منطقه، بلکه همچون اهرمی علیه «استکبار جهانی»، مورد نظر قرار گرفت. انقلابیون نفت را در حکم ضعف غرب و نقطه قوت و قدرت نظام اسلامی در صحنه روابط بین‌الملل تلقی می‌کردند. از آن جایی که انقلابیون به لحاظ داشتن جهان‌بینی انقلابی، خود را در معارضهٔ با آمریکا و غرب می‌دیدند، تداوم میزان عرضه گذشته نفتی و قیمت‌های پایین را برخلاف اعتقادات ایدئولوژیک و هدفهای ملی تصور می‌کردند. با توجه به این تصورات ارزشی و ایدئولوژیک، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، سیاست‌های متعددی در زمینه نفت اتخاذ گردید.

از نظر شکلی، با پیروزی انقلاب، به دنبال پی‌گیری اصل استقلال ملی، بیش از ۶۰۰ نفر از کارشناسان خارجی شرکت ملی نفت ایران اخراج شدند و کلیه کارها به دست کارشناسان ایرانی افتاد. قرارداد فروش نفت به کنسرسیوم از جانب ایران لغو شد و ایران خود مستقیماً به تولید و فروش نفت اقدام کرد. در گام بعدی با تصویب شورای انقلاب، قراردادهای استخراج نفت در فلات قاره که به موجب آن کمپانی‌های خارجی به صورت شریک در آب‌های ایران و خلیج‌فارس به استخراج نفت می‌پرداختند لغو گردید. نهایتاً در سال ۱۳۶۰ با ایجاد وزارت جدید نفت، امور مربوط به تولید، فروش و توزیع نفت به این وزارتخانه سپرده شد. در جهت سیاستگذاری‌های جدید، مشارکت ایران در پالایشگاه *«ناترف»* آفریقای جنوبی به دلیل سیاست نژادپرستی این رژیم به حالت تعلیق درآمد و سرمایه‌گذاری مشترک با پالایشگاه *«سایونگ»* کرهٔ جنوبی به فروش رسید. ضمن این که صادرات نفت به اسراییل و آفریقای جنوبی نیز قطع شد.[۴۱] اما از نظر محتوایی، تغییرات در سیاست‌های نفتی کشور شدیدتر بود. در این جا نظام انقلابی از یک سو کوشید تا با کاستن از سطح تولیدات نفتی، بر عمر ذخایر نفتی کشور بیفزاید و از سوی دیگر با افزایش قیمت نفت، بیشترین میزان «حق» خود را از فروش نفت دریافت نماید. تولید نفت ایران در آخرین ماه‌های حاکمیت رژیم پهلوی به شش میلیون بشکه در روز رسیده بود. اما این میزان در اولین ماه‌های پس از پیروزی به سطح چهار میلیون بشکه در روز رسید. در سال ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ این میزان کاهش بیشتری یافت.[۴۲] میزان تولید نفت ایران در این دو سال به ترتیب به ۱۴۶۷ هزار بشکه و ۱۳۱۶ هزار بشکه در روز رسیده بود.[۴۳]

انگیزه انقلابیون در کاهش تولید نفت علاوه بر دفاع از قیمت‌های بالای نفتی ریشه در برداشت‌های ایدئولوژیک و دیدگاه آینده‌نگرانهٔ آنها داشت. آنها نفت را متعلق به نسل‌های آینده تصور می‌کردند که می‌بایست تنها به اندازه مورد نیاز از آنها برداشت نمود.[٤٤] ضمن این که سیاست تولید نفتی را می‌باید خود کشور تولیدکننده و نه کشوری که وابسته به آن است تعیین نماید.

تلاش نظام انقلابی برای افزایش قیمت نفت محور دوم فعالیت‌های عمده ایران در سال‌های نخستین پس از پیروزی انقلاب بود. در طول سال‌های اولیه، جمهوری اسلامی شدیداً از افزایش بهای نفتی دفاع می‌کرد و در این راه تلاش فراوانی انجام می‌داد تا نظر کشورهای عضو اوپک را با خود همراه سازد. به رغم بی‌رغبتی و حتی مخالفت کشورهای عمده تولیدکننده نفت در اوپک نظیر عربستان با افزایش قیمت‌های نفتی، تلاش‌های جمهوری اسلامی ایران در پیوند با حوادث انقلابی که بر بازار تعاملات نفتی نیز تأثیرات عمیقی بر جای نهاده بود، باعث شد تا قیمت‌های نفت به حدود دو برابر قیمت‌ها در سال ۱۳۵۷ برسد. انقلابیون قیمت‌های موجود نفت را چندان واقعی نمی‌دانستند و در واقع ارزش حقیقی نفت را بسیار بیشتر تصور می‌کردند. در واقع آنها با مقایسه قیمت نفت با قیمت سایر منابع انرژی بر استدلال‌های خود پای می‌فشردند. بر طبق این مقایسه قیمت نفت می‌بایست ۳۵ تا ٦۰ دلار تعیین می‌شد. از سوی دیگر قیمت نفت در بازار آزاد نیز حدود دو برابر قیمت نفت رسمی اوپک بود. بنابراین تحمل وضعیت گذشته چندان با روحیه انقلابیون سازگاری نداشت. بر این اساس بود که قیمت نفت ایران از ژوئن ۱۹۷۹ تا فوریه ۱۹۸۰ به بیش از دو برابر رسید و از ۱۸/۷٤ دلار به ٤۲/٥ دلار رسید. در آوریل این سال ایران قیمت نفت خود را ۳۵ دلار در هر بشکه اعلام کرد.[٤٥]

٤. ابعاد نظامی و امنیتی

قبلاً توضیح داده شد که انقلاب اسلامی در بدو پیروزی خود توجه چندانی به ابزارهای عینی و مادی قدرت نداشت. شور انقلابی و قدرت معنوی موجود در نفس انقلاب باعث شده بود تا به طور کلی در گفتمان بسط‌محور، جایگاه قدرت نظامی برای پی‌گیری اهداف امنیت ملی نظام، چندان برجسته نگردد. نمودهای عینی چنین ملاحظاتی در گفتمان بسط‌محور، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب به عرصه ظهور رسید. همان طوری که در بخش قدرت ملی

گفتیم، انقلابیون در یکی دو سال اول موفق شدند، تمامی قراردادهای تسلیحاتی را که از گذشته به ارث رسیده بود لغو نمایند. تعداد نظامیان را به نصف تقلیل دهند؛ میزان سربازی را از دو سال به یک سال کاهش دهند و سهم اندکی را از منابع ملی برای هزینه‌های نظامی اختصاص دهند؛ برای مثال هزینه نظامی ۱۰ میلیاردی سال ۱۳۵۷ (قبل از انقلاب) به ٤/۲ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۹ تقلیل پیدا کرد. در مقایسه‌ای دیگر شاهد هستیم که سهم ۱۸ درصدی هزینه‌های نظامی از درآمدهای ملی در سال ۱۳٥٤ به حدود ٥ درصد در سال ۱۳٥۹ کاهش پیدا کرد.[٤٦]

در توضیح انگیزه‌های انقلابیون از اقدامات سلبی فوق می‌توان به ملاحظات آرمانی و ضد استکباری آنها در ماورای مرزهای ملی اشاره نمود. آنها به این نتیجه واقعی رسیده بودند که عمده تلاش رژیم گذشته برای تقویت ارتش ایران و رساندن آن به چهارمین ارتش دنیا، حفظ منافع غرب در منطقه و بر عهده گرفتن نقش «پلیس غرب در خلیج‌فارس» و یا به تعبیر مصطلح‌تر «ژاندارمی» آمریکا در خلیج‌فارس بود. در کنار این انگیزه‌ها، عشق افراطی *محمدرضا شاه* در تشدید نظامی‌گری ایران، نقش بسزایی در ملاحظات امنیتی گذشته داشت.

هیچ کدام از این انگیزه‌ها برای انقلابیون مشروعیتی نداشت. برعکس، تمامی تلاش آنها این بود که روال سابق به هر شکل ممکن دگرگون گردد. انقلاب نه تنها با نقش گذشته کشور در حفاظت از منافع غربی دشمنی می‌ورزید؛ بلکه بخش عمده‌ای از تعریف اولیه خود را در تعارض با این روند اتخاذ می‌کرد. از جمله نمودهای این تعارض پایان‌دادن به بهره‌گیری از ابزارهای نظامی برای پیشبرد دیپلماسی منطقه‌ای بود. بر این اساس کارکرد ارتش و نیروهای نظامی در ملاحظات سیاسی و امنیتی نظام جمهوری اسلامی نسبت به تحولات منطقه‌ای به شدت کاهش پیدا کرد. مبارزه با استکبار جهانی و قدرت‌های بزرگ نیز از عهدهٔ ابزارهای نظامی بر نمی‌آمد، بنابراین برای پی‌گیری اهداف انقلابی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی به ابزارهای دیگری نیاز بود که در میان آنها توانمندی‌های نظامی از جایگاه بسیار پایینی برخوردار بود.

اما در این میان پاسداری از انقلاب در برابر ناامنی‌های داخلی موجب می‌گشت تا تماماً به ابزارهای نظامی و تأمینی در سطح داخلی احساس بی‌نیازی نشود. برعکس، از اولین روزهای پس از انقلاب، با توجه به تهدیدهای فراوانی که از جنبه سخت‌افزاری موجودیت نظام نوپا را به خطر انداخته بود، ضرورت توجه جدی به ابزارهای تأمینی و نظامی در داخل کشور احساس می‌شد.

اقدامات سلبی گفته شده در جهت بی‌اعتبار ساختن توانمندی‌های نظامی عموماً بر اساس ملاحظات بیرونی انقلاب بود نه بر اساس ضرورت‌های درونی. البته تخصیص بیشتر درآمدهای ملی به سایر نیازمندی‌های جامعه به جای هزینه‌های نظامی، مورد توجه مسؤولان بود، ولی بیشتر از آن باید به ماهیت تعریف انقلابیون از قدرت ملی و نحوهٔ به کارگیری آن در ورای مرزهای بیرونی توجه نمود. بر این اساس انقلابیون بی‌نیازی شدیدی نسبت به ابعاد نظامی‌گری قدرت ملی داشتند. با این حال آنان هر چه به سمت تهدیدهای داخلی متمایل می‌گشتند، به همان میزان از احساس بی‌نیازی نسبت به توانمندی نظامی و امنیتی دورتر می‌شدند. در این جا لزوم استفاده مؤثر از ابزارهای عینی قدرت، از جمله نیروهای امنیتی و نظامی، وجه مشترک تمام رهبران انقلاب بود. از این رو می‌توان گفت که با این که آنها در آرمان‌های خود برای ابزارهای نظامی‌گری ارزش چندانی قائل نبودند، ولی در عمل و برای مبارزه با تهدیدهای آنی داخلی با توسل به ابزارهای نظامی قدرت، دچار پارادوکس بزرگی شده بودند.

با این حال در نزد انقلابیون چیره گشتن بر این پارادوکس از مسیر بسیار مقدسی عبور می‌کرد. در واقع در این جا فداکارترین نیروهای انقلابی در قالب نهادهای تأمینی جدید، مسؤولیت پی‌گیری مبارزه با تهدیدهای موجود را برعهده گرفتند. با این توضیح در ذیل تلاش می‌شود به دو استراتژی عمده انقلابیون برای پاسخگویی به تهدیدهای امنیتی موجود در داخل و نیز سامان بخشیدن به ابعاد نظامی قدرت ملی پرداخته شود:

۱ـ۴. تحول ارتش شاهنشاهی به ارتش مکتبی

با پیروزی انقلاب اسلامی، نهاد امنیتی ارتش، ـ همانند بسیاری از کشورهای جهان سوم ـ خود، به یکی از اصلی‌ترین موضوعات امنیتی نظام انقلابی تبدیل شد. در بعد از پیروزی انقلاب اسلامی این مسأله برای جامعه انقلابی ایران کاملاً هویدا بود. البته ارتش ایران بر طبق تجربیات گذشته تاریخی همواره ثابت کرده است که تابع مطلق نظام سیاسی حاکم بر کشور می‌باشد،[۴۷] ولی شرایط خاصی که پس از پیروزی بر تمامی ارکان جامعه انقلاب‌زده ما حاکم بود باعث شده بود تا نیروهای ارتش نیز با آشفتگی فراوانی، به مرحله جدید گام نهند. کارکرد هر نهاد ارتشی فی‌نفسه رفع نگرانی‌های امنیتی کشور می‌باشد، ولی در سال‌های اولیه نظام نوپا این قاعده بر هم خورد و

خورد و خود ارتش به مثابه یک نهاد متصل به قدرت مشغولیت‌های امنیتی فراوانی را برای انقلابیون پدید آورد. البته با گذشت زمان و رفع برخی نگرانی‌ها مجدداً ارتش ثابت نمود که در مسیر پیروی مطلق از نظام سیاسی حاکم بر کشور قرار می‌گیرد. البته بدنهٔ ارتش از همان روزهای آغازین پیروزی انقلاب در چنین مسیری حرکت کرده بود، ولی وجود حتی یک تهدید هر چند کوچک در نهاد ارتش خودبه‌خود باعث می‌گردید تا حساسیت موضوعات مطرح در این نهاد به شدت پررنگ باشد.

باید گفت که ارتش شاهنشاهی می‌بایست بر اساس یک استراتژی انقلابی به ارتش مکتبی تبدیل می‌شد. بدین خاطر در قانون اساسی جدید، ارتش به سه خصلت اسلامی، مکتبی و مردمی متصف گشته و عضویت هر فرد خارجی در آن ممنوع می‌گردد؛ ضمن آن که استقرار هر گونه پایگاه نظامی خارجی در کشور ممنوع می‌شود. ارتش جمهوری اسلامی ایران بر طبق اصل یکصد و چهل و سوم قانون اساسی وظیفهٔ پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی اسلامی کشور را عهده‌دار می‌شود.

برای رسیدن به صلاحیت مکتبی در ارتش و عبور از وضعیت بحرانی یادشده، انقلابیون از دو مرحله که به طور همزمان پی‌گیری می‌شد عبور کردند. مرحلهٔ اول در جهت استراتژی تبدیل اعتماد ملت به ارتش و اعتماد ارتش به ملت، وضعیتی رضایت‌بخش بود. این استراتژی عمدتاً در چند ماه اولیه انقلاب و با همت شخصی رهبری انقلاب به نتیجه رسید. در استراتژی دوم قضیهٔ پاکسازی ارتش از عناصر نامطلوب پی‌گیری شد.

استراتژی اول حتی از روزهای قبل از انقلاب شروع شده بود. بر طبق این استراتژی تلاش می‌شد تا میان ملت و ارتش پیوند وثیقی که هیچ‌گاه سابقه نداشت، ایجاد گردد. این پیوند به خوبی در این شعار برخی از نیروهای ارتش هویداست: «ملت فدای ارتش، ارتش فدای ملت». در طول این استراتژی، رهبری انقلاب تلاش داشت تا اعتمادی دوسویه را میان ارتش و انقلاب برقرار سازد. در طول مدتی که امام خمینی(ره) به ایران آمده بود و هنوز انقلاب به پیروزی نرسیده بود، پیام‌های متعددی برای نیروهای ارتشی صادر شد: «از ارتش می‌خواهیم هر چه زودتر به ما متصل شود... ارتشیان فرزندان ما هستند. ما به آنها محبت داریم. باید به دامن ملت

بیایند.»[۴۸] در این پیام‌ها به ویژگی استقلال ارتش تأکید بسیاری می‌شد و جنبه نوکری و تحت قید استعمارگران و مستشاران خارجی بودن نکوهش می‌گردید.

در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ برخی از نیروهای ارتش در طی ملاقاتی با امام خمینی(ره) برای اولین بار خود را سرباز و گوش به فرمان ایشان، اعلام کردند. اوج تأثیرپذیری ارتش از تحولات انقلابی به رژه همافران از برابر امام خمینی(ره) در ۱۹ بهمن برمی‌گردد. اهداء گل از سوی مردم به نیروهای ارتش روی دیگر این اعتمادسازی بود. با چنین روش مثبتی که رهبری انقلاب نسبت به نهاد ارتش در پیش گرفت، عملاً بسیاری از رفتارهای تهدیدآمیز احتمالی آنها خنثی شده بود. با پیروزی انقلاب این روند همچنان ادامه یافت؛ البته آزادی طبیعی که برای نیروهای ارتش به وجود آمده بود و نیز ترسی که به صورت طبیعی دامنگیر برخی از نیروهای ارتشی شده بود، در یک ماه اول پیروزی، موجب برخی از حرکت‌های گریز از مرکز در این نهاد گشته بود. ولی با اطمینانی که از سوی رهبری انقلاب به ارتشیان داده شد، بیشتر آنها بر سر خدمتشان بازگشتند. در این ماه‌های اولیه نیز رهبری انقلاب با یک استراتژی دو سویه از یک طرف ملت را مورد خطاب قرار می‌دهد که «تضعیف ارتش، تضعیف اسلام است، تضعیف نکنید... همه خیانتکار نیستند، امنا باقی می‌مانند، عزیزند.»[۴۹] در جای دیگر نیز خطاب به نظامیان تأکید می‌کند که:

«ملت موظف است به شما احترام بگذارد و از شما پشتیبانی کند ما در اسلام پشتیبان شما هستیم. ما شما را از خود و خود را از شما می‌دانیم. تا آخر نهضت شما با ما و ما با شما هستیم. ما باید حافظ استقلال و آزادی مملکتمان باشیم.»[۵۰]

از طرف دیگر نیز امام خمینی(ره) در طول ماه‌های اول انقلاب ارتشیان را برای بازگشت به پادگان‌ها و لزوم رعایت و حفظ نظم و سلسله مراتب مورد توصیه قرار می‌دهد. رژه ارتش در ۲۹ فروردین ۱۳۵۸ در کل کشور، تقریباً اوج اعتماد انقلابیون و ارتش از یکدیگر بود.

در استراتژی دوم روند پاکسازی ارتش از عناصر نامطلوب و تبدیل آن به یک «ارتش مکتبی» و انقلابی پی‌گیری شد. فرآیند پاکسازی از ارتش به ارث رسیدهٔ شاهنشاهی طی دو مرحله انجام شد. مرحله اول از همان روزهای نخستین شروع شد. این دوره از ایجاد دولت موقت تا انتخاب *دکتر چمران* بعنوان اولین غیرنظامی به سمت وزیر دفاع ملی در تابستان سال

۱۳۵۸ به طول انجامید. در این دوره پاکسازی، محدود به افسران ارشد ارتش بود. در این دوره فرماندهی ارتش به گروهی از نظامیان زمان شاه سپرده شده بود که در جریان انقلاب و یا پیش از آن به مخالفت با شاه برخاسته بودند. اعدام افراد نظامی در این دوره عموماً به ارشدترین پرسنل در ارتش و یا افرادی که مرتکب اعمال ضدانقلابی خاصی مانند هدایت یا مشارکت در حملات ارتش یا پلیس ملی بر ضد مردم تظاهرکننده شده بودند، محدود می‌شد. اعدام‌ها از ۲۷ بهمن ماه ۱۳۵۷ شروع شد. البته بیشترین این اعدام‌ها مربوط به رؤسای ساواک و شهربانی بود. از ٤٠٤ اعدام علنی در این دوره تنها ۸۵ نفر (۱۲ درصد) مربوط به پرسنل نظامی می‌شد. ۱۵۳ نفر (۳۷/۹ درصد) عضو ساواک و یا شهربانی بودند. از حدود ۲۰۰ افسر ارشد در ارتش، ۲٦ نفر اعدام و بقیه بازنشسته اجباری شدند.[٥١] بر طبق یک اصل کلیه درجه‌داران چهارستاره و سه‌ستاره نظامی بازنشسته اجباری شدند.[٥٢] بازنشستگی افسران جزء و سربازان داوطلب بیشتر به گارد سلطنتی و گارد جاویدان که مسؤول حفظ جان شاه و خانواده سلطنتی بودند و فعالانه با انقلاب مخالفت می‌کردند مربوط می‌شد. در این ایام عملیات تصفیه و پاکسازی در نهادهای دیگر امنیتی شامل ژاندارمری، شهربانی و ساواک نیز پی‌گیری می‌شد.

دومین پاکسازی که از اواخر تابستان ۱۳۵۸ آغاز شد، دارای ماهیتی کاملاً متفاوت بود و نه تنها خواسته مردمی برای تغییرات اساسی در درون ارتش را منعکس می‌ساخت، بلکه ناشی از کاهش وابستگی دولت به افسرانی بود که در مواضع فرماندهی قرار داده شده بودند. دکتر *مصطفی چمران*، معاون نخست‌وزیر برای امور انقلابی در دولت موقت و وزیر دفاع، این وظیفه را برعهده گرفت. *چمران* از تغییر دیدگاه فلسفی این نهاد ملی سخن می‌گفت؛ زیرا به اعتقاد وی ارتش به دست شاه برای دفاع از منافع صهیونیسم و امپریالیسم ایجاد شده بود و باید هدف واقعی ارتش جمهوری اسلامی ایران حفظ انقلاب و حراست از استقلال کشور باشد. برای رسیدن به این هدف، وی خاطر نشان کرد که پاکسازی گسترده‌ای بر اساس معیارهای انقلابی و اسلامی باید انجام شود. *چمران* به سرعت شروع به پاکسازی موعود کرد. با توجه به لایحه‌ای که شورای انقلاب برای پاکسازی کل نهادهای دولتی به تصویب رسانده بود، *چمران* چند کمیته در وزارت دفاع و ارتش برای بازبینی پرونده‌های پرسنل نظامی و غیرنظامی این وزارتخانه به وجود آورد. افرادی که با معیارهای تعیین‌شده نامطلوب بودند از خدمت اخراج شدند. در زمان

حمله عراق به ایران، حدود ۱۲۰۰۰ نفر نظامی که ۱۰۰۰۰ نفر آن از نیروی زمینی ارتش بودند، از کار برکنار شدند.[۵۳] بر طبق آماری که در آن زمان تیمسار *ناصر شادمهر*، رئیس وقت ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی انتشار داد، ۷۵۰۰ نفر از نیروهای سه گانه ارتش به دست کمیته ۵ نفره پاکسازی در وزارت دفاع ملی پاکسازی شده بودند.[۵۴]

در کنار پاکسازی‌های فیزیکی، اداره عقیدتی ـ سیاسی ارتش نیز برای بازسازی فکری ارتش در همان سال(۱۳۵۸) شروع به کار کرد. با این تمهیدات بود که انتظار رهبران نظام از ارتش جدید نیز بیشتر می‌شد. در اوایل انقلاب با عفوهای گسترده، ارتش با سهولت تمام به دامان مردم و انقلاب پیوسته بود و با پاکسازی‌های انجام‌شده در یک سال پس از انقلاب، از ارتش به مثابه تکیه‌گاه امنیت کشور انتظار فراوانی می‌رفت. به همین دلیل است که رهبری نظام در پیام نوروزی سال ۱۳۵۹ مسأله امنیت و ارتش را در اولویت اول قرار می‌دهد و از این سال به «سال امنیت» یاد می‌کند. به نظر می‌رسد دیگر برخی نابسامانی‌های اولیه و بی‌نظمی‌های ناشی از شرایط انقلابی، در ارتش توجیه‌پذیر نبود. به همین دلیل پیام نوروزی امام خمینی(ره) با سخت‌گیری بیشتری ارتش را مورد خطاب قرار می‌دهد:

> ***«امسال سالی است که باید امنیت به ایران باز گردد... جناب آقای رئیس جمهوری... موظف هستند که هر کس با هر درجه و مقامی که خواست در ارتش اخلال کند و یا اعتصاب راه بیندازد و یا کم‌کاری کند و با نقض مقررات، ارتش را نادیده گیرد و... شدیداً مؤاخذه نماید... هر کس که در کار ارتش اخلال نماید، بلافاصله بعنوان ضد انقلاب به مردم معرفی می‌شود...»***[۵۵]

۲ـ۴. تأسیس نهادهای تأمینی جدید

برای هر نظام انقلابی، حفظ و پاسداری از انقلاب، اساسی‌ترین و بااولویت‌ترین اهداف رهبران آن نظام می‌باشد. انقلاب اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نبود. در این میان برای حفاظت و پاسداری از این انقلاب، تمهیدات چندی به کار بسته شد. در چارچوب ملاحظات نظامی، سه نهاد تازه تأسیس کمیته‌های انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بسیج مستضعفین عهده‌دار پاسداری از انقلاب اسلامی شدند. این نهادها با توجه به خلاء نسبی

حضور ارتش در رفع نگرانی‌های امنیتی نظام حائز اهمیت فراوان بودند. کمیته‌ها و سپاه پاسداران فقط با ملاحظات امنیت داخلی نظام وارد عرصه شدند. بسیج نیز هر چند که تهدیدهای خارجی (آمریکا) در شکل‌یابی آن تأثیرگذار بود، ولی با رویکرد دفاعی نشر و نموّ پیدا کرد. در این میان پایه‌گذاری کمیته‌ها بیشتر نتیجه اقدام خودجوش مردمی بود و سپاه بیشتر از ارادهٔ مسؤولان کشور برخاسته بود.

کمیته‌ها از همان لحظات اولیه پیروزی انقلاب با حرکت‌های کاملاً مردمی وارد بازیگری امنیتی نظام شدند. انگیزه‌های اولیه تأسیس این کمیته‌ها به بازشدن درهای ساختمان‌ها و مؤسسات دولتی و پادگان‌ها و مراکز نظامی و انتظامی به روی مردم بر می‌گشت. خطر ربوده‌شدن اسناد و مدارک، پول‌ها، وسایل و تجهیزات اداری و نظامی و امثال آن به دست نیروهای ضدانقلاب یا خلافکاران جامعه بسیار زیاد بود. کما این که گروه‌های بسیاری از این فرصت نهایت استفاده را نیز بردند. دقیقاً در همین لحظات، مردم به طور خودجوش کمیته‌هایی را در سراسر کشور به وجود آوردند و کلیه حرکت‌ها را زیر نظر گرفتند. دستگیری وابستگان رژیم شاه و تحویل آنها به دادگاه‌های انقلاب، حفاظت از اموال دولتی، حفاظت از امنیت در خطر افتاده مردم، از کارویژه‌های اولیه این نهاد بود.[۵۶] ضمن آن که برخی از کارکردهای دولت نظیر توزیع نفت و غذا میان مردم محروم به کمک این نهاد انجام می‌شد.

پایگاه اولیه کمیته‌ها مساجد بودند. عدم سازماندهی حزبی و حکومتی انقلابیون مذهبی باعث شده بود تا آنها برای مقابله با فرصت‌طلبی‌های برخی از گروه‌های چپ نظیر مجاهدین خلق و فدائیان خلق، از قدرت کمیته‌ها استفاده نمایند. از سوی دیگر به دلیل بر عهده گرفتن برخی از کارویژه‌های دولت به دست کمیته‌ها در شرایط خاص انقلاب، دولت موقت نیز چندان با استمرار موجودیت کمیته‌ها موافق نبود. چند روز پس از پیروزی انقلاب و شروع کار دولت موقت، *مهندس بازرگان*، رسماً اعلام کرد که کمیته‌ها تا دو هفته دیگر منحل خواهند شد. در عمل شرایط خاص انقلابی و ملاحظات انقلابیون نسبت به روندهای سیاسی باعث شد تا دیدگاه دولت موقت و شخص *بازرگان* عملی نشود. البته نفس خودجوش‌بودن کمیته‌ها موجبات بی‌انضباطی‌هایی می‌شد. این نهاد در ابتدای کار سازمان مشخصی نداشته و نوع اداره و مدیریت آن چندان در کنترل مرکزیت سیاسی نبود. انقلابیون نیز نسبت به این مشکلات واقف

بودند. نبود سازماندهی مشخص و حاکمیت برخی بی‌انضباطی‌ها باعث شده بود تا در برخی موارد عناصر نفوذی فراوانی به اسم نیروهای انقلابی در درون این نهاد وارد شوند و ضرباتی را به وجهه آن وارد سازند و از این طریق تبلیغات فراوانی علیه این نهاد فراهم سازند. در برخی جاها نظیر کردستان و آذربایجان، کمیته‌ها به دست طرفداران مخالف نظام انقلابی (نظیر طرفداران شریعتمداری) اداره می‌شدند. کم‌کم در خود کمیته‌ها پاکسازی‌هایی صورت گرفت و تسلط طرفداران حزب جمهوری اسلامی بر آنها همه‌جانبه شد.[۵۷]

در هر حال کمیته‌ها وظایف انتظامی کشور را که قبلاً بر عهده نهادهایی نظیر شهربانی بود انجام می‌دادند. البته طبیعی بود که هیچ گونه خط‌کشی دقیقی میان وظایف کمیته‌ها، سپاه پاسداران و بسیج وجود نداشت. با این حال کم‌کم کمیته‌ها به امور عامی که امنیت اجتماعی مردم و جامعه را مورد تهدید قرار می‌داد نظیر مبارزه با قاچاقچیان و معتادان، تمرکز بیشتر پیدا کردند و سلامت اخلاقی جامعه و مبارزه با منکرات و بی‌عفتی‌های موجود نیز جزء کارویژه‌های این نهاد قرار گرفت.

در کنار کمیته‌ها، نهاد مهم‌تری بنام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز از ابتدای پیروزی انقلاب مسؤولیت تأمین امنیت داخلی و حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی را برعهده گرفت. اهمیت وجودی این نهاد مخصوصاً با نظر مطرح‌شده در ابتدای این بحث یعنی بی‌اعتمادی اولیه به نیروهای امنیتی موجود (ارتش، شهربانی، ژاندارمری و...) قابل تجزیه و تحلیل می‌باشد. البته برای هر رژیم انقلابی، نیروهای امنیتی موجود به صورت منبعی بالقوه از تهدید به شمار می‌رود. در نزد انقلابیون با توجه به ابعاد ایدئولوژیک انقلاب اسلامی که حفاظت از اصول ارزشی آن اهمیتی بنیادین داشت، این مسأله از شدت و غلظت بیشتری برخوردار بود.[۵۸] در هر حال نخستین سازماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، زیر نظر شورای انقلاب، با یک شورای فرماندهی و شش واحد: آموزش، اطلاعات، تحقیقات، عملیات، تدارکات و هماهنگی مناطق تشکیل شد. شورای فرماندهی سپاه عملاً در اردیبهشت ۱۳۵۸ تشکیل شد و شورای انقلاب احکام مسؤولان واحدها را در این ماه صادر کرد. مأموریت سپاه حفظ دستاوردهای انقلاب و مبارزه با ضدانقلاب به هر شکل و در هر لباس اعلام شد. مهم‌ترین واحد سپاه، واحد هماهنگی مناطق بود که مسؤولیت و سازماندهی نیروهای سپاه در استان‌های مختلف

کشور را برعهده داشت.[۵۹] البته اساسنامه سپاه بعدها در ۱۳٦۱/٦/۱۵ در مجلس شورای ملی به تصویب رسید.

از ۱۱ مادهٔ مربوط به مأموریت‌های سپاه، هفت مورد در زمینه مبارزه با ضدانقلاب و فعالیت‌های اطلاعاتی و امنیتی و انتظامی می‌باشد. در این اساسنامه آمده است که مبارزه قانونی با عواملی که در صدد خرابکاری و براندازی نظام جمهوری اسلامی و یا اقدام بر علیه انقلاب اسلامی هستند به عهده سپاه است. همکاری و هماهنگی با نیروهای انتظامی در زمینه‌های برقراری نظم و امنیت داخلی و نیز همکاری در زمینه حفاظت از اماکن و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی (که به گفته امام خمینی(ره) حراست از انقلاب و دستاوردهای انقلاب است)، به عهده سپاه بود.[٦۰]

باید گفت که در عمل، سپاه در سال‌های اول انقلاب از سه مرحله عبور کرد. در مرحله اول بر طبق مأموریت‌های اولیه سپاه، بنیانگذاران این نهاد در نظر داشتند با سازمانی ۱۰ الی ۱۵ هزار نفر «مسلح، متعهد و مخلص»، حافظ مرکزیت انقلاب در تهران باشند. در واقع مقابله با تهدیدهایی نظیر کودتا، اقدام‌های نظامی گروهک‌های مسلح و محارب نظیر چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق، و نیز حفظ امنیت شهرها مأموریت اساسی سپاه در این مرحله بود. خلق بحران‌های داخلی نظیر حوادث گنبد، کردستان، خوزستان و سیستان و بلوچستان باعث شد تا سپاه به مرحله دوم گام نهد. در این مرحله شکلی از جنگ‌های نامنظم در ذهن فرماندهان سپاه ترسیم شد. در این جا در ابتدای امر تصور فرماندهان سپاه این بود که فقط باید به کمک ارتش بروند و نه آن که خودشان محور اصلی امور باشند. با این حال برخی عوامل باعث شد تا سپاه نقش محور اصلی مقابله با ضدانقلاب را در این حوادث بازی نماید. با این حال هنوز این نهاد به دلیل نداشتن تشکیلات نظامی منظم، به اندازه ارتش شناخته شده نبود. برغم نقش تعیین‌کننده نیروهای سپاهی در پایان‌دادن به این غائله‌ها، از آنها به «عناصری از پاسداران انقلاب» نام می‌بردند.

تجربیات سپاه در غائله‌های گفته شده، از آنان نیروهای چریکی کارآزموده‌ای برای جنگ‌های شهری و کوهستانی ساخته بود که مهم‌ترین سلاح آنان، اسلحه‌های سبک بود. تا قبل از آغاز جنگ تحمیلی، نیروهای سپاهی در تمام کشور کمتر از سی هزار نفر بودند. با این مقدمات، سپاه

وارد مرحله سوم حیات اولیه خود شد. در این مرحله سپاه برغم آن که از سوی برخی از گروه‌های سیاسی جهت ورود برای کمک به «برادران ارتش» دچار محدودیت بود، ولی کم‌کم تجربیات جنگی ثابت کرد که بدون کمک این نهاد مقابله با تهاجمات ارتش عراق، با شکست‌های مستمر مواجه خواهد شد.[۶۱] تحول نقش سپاه در جنگ موضوع دیگری است که در بخش دوم این تحقیق به آن پرداخته خواهد شد. در تمامی مراحل فوق، پیوند وثیقی میان این نهاد و انقلابیون مذهبی وجود داشت. در واقع برخلاف بی‌نظمی‌های اولیه‌ای که در کمیته‌ها وجود داشت، سپاه پاسداران کاملاً تحت کنترل مسؤولان حزب جمهوری اسلامی قرار داشت.[۶۲]

«بسیج مستضعفین» سومین نهادی بود که در کنار کمیته‌ها و سپاه پاسداران برای تأمین امنیت داخلی کشور و پاسداری از انقلاب تأسیس شد. انگیزه اولیه تأسیس این نهاد به روزهای پس از تسخیر سفارت آمریکا (لانه جاسوسی) به دست دانشجویان پیرو خط امام برمی‌گردد. در واقع در این روزها، هر لحظه احتمال تهاجم نظامی آمریکا به ایران برای آزادکردن گروگان‌ها می‌رفت. به دنبال بالا گرفتن تصور تهدید تفکر بنیانگذاری نهادی که بتواند پشتوانه محکمی برای سیاست دفاعی کشور باشد و کارکرد نیروهای ذخیره را در سیستم‌های نظامی بر عهده گیرد، در ذهن امام خمینی(ره) نقش بست. به همین دلیل در روز پنجم آذر ۱۳۵۸، فرمان تشکیل بسیج مستضعفین که به ارتش بیست میلیونی معروف است، از سوی امام خمینی(ره) صادر شد.

در تأسیس این نهاد فراگیر مردمی، زمینه‌ها و انگیزه‌های فراوان دیگری نیز تأثیرگذار بودند. اولاً رهبران انقلاب با پیش‌بینی‌ای که نسبت به راه طولانی انقلاب داشتند، در ذهن خود دشمنان نیرومندی را در عرصه‌های داخلی و خارجی تصور می‌کردند که برای مقابله با آنها نیازمند حرکت‌های عامی بودند که بسیج آن را می‌توانست به عهده بگیرد. ثانیاً با توجه به مقتضیات خاص انقلاب که با کمبود منابع ارزی مواجه بود، این ضرورت وجود داشت که با کمترین مخارج و سرمایه‌گذاری بتوان یک دفاع همگانی را از طریق سازماندهی نیروهای ذخیره به راه انداخت. نیروهای سپاهی برغم مردمی‌بودن، نیازمند تشکیلات و سازماندهی کلان بودند که مخارج فراوانی را می‌طلبید، ولی بسیج از این لحاظ می‌توانست در سطح فراگیر با برعهده‌گرفتن برخی از وظایف دفاعی سپاه، هزینه‌های بسیار کمتری را برای نظام به بار آورد.

ثالثاً بسیج تنها نهادی بود که هر فردی در هر شغل و حرفه‌ای می‌توانست جذب آن گردد. با توجه به کشش معنوی این نهاد و نیز مکان اولیه تأسیس آن (مساجد)، اعتقاد ایدئولوژیک آن نیز رهبران انقلاب را دلگرم می‌ساخت. رابعاً، نیروهای مردمی نظیر سپاه به خودی خود، نیازمند پشتوانه مردمی محکمی بودند که برای شرایط ضروری، از آن در جهت تقویت توانمندی‌های خود استفاده نمایند. با توجه به این ضرورت‌ها، در مواقع ضروری و بحران‌های داخلی، با وجود داشتن نیروهای بسیجی، «پنجره هر خانه‌ای یک سنگر» تصور می‌شد و «هر آدمی از زن تا مرد در داخل خانه یک سرباز» به شمار می‌رفت.[۶۳]

توجه به نهاد بسیج در دوره‌های اولیه به گونه‌ای بود که این تصور را ایجاد می‌کرد که در آیندهٔ نزدیک «ارتش میلیونی» جایگزین ارتش خواهد شد. *تیمسار شادمهر* رئیس وقت ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران در این زمان تقریباً به این نکته اشاره می‌کند وی می‌گوید:

> ***«ما سعی داریم بتدریج که ارتش ۲۰ میلیونی تجهیز شد، امکانات دفاعی را بعهده خود مردم واگذار کنیم.»*** وی می‌افزاید: ***«ارتش آینده ما متشکل از هموطنان نظامی است که مأموریت مقدم آنها دفاع از مرزهاست و هر چه زمان بگذرد ارتش ملبس به اونیفورم نظامی کم می‌شود و ملت با فراگیری آموزش نظامی جایگزین آنها می‌شوند و ارتش باید با ملت تواتر موضع دفاعی داشته باشد.»*** [۶۴]

ب) سطح خارجی

همان طوری که در بخش‌های پیشین دیدیم، ملاحظات بیرونی از جایگاهی رفیع در سیاستگذاری‌های نظام تازه‌تأسیس برخوردار بود. ماهیت انسانی و رویکردهای ایدئولوژیک انقلاب باعث شده بود تا انقلابیون به مرزهای بیرونی و غنی‌سازی آن توجه اساسی داشته باشند. در طول دوره اول، امنیت نظام بسیار بسیط تعریف می‌شد و دامنه آن به کل جامعه بشری پیوند می‌خورد. در این دوره می‌توان از هر دو بعد سلبی و ایجابی در استراتژی‌های امنیت ملی نشان گرفت. در واقع انقلابیون از یک سو امنیت نظام را در برطرف‌سازی بسیاری از روش‌ها و اصول جاری در نظام بین‌الملل تعریف می‌کردند و از سوی دیگر به دنبال تحقق نظم نوینی بر مبنای ایدئولوژی اسلامی در سراسر منطقه و

جهان بودند. البته عملی‌ساختن این استراتژی‌ها، در ابعاد مختلف دارای شدت و ضعف بود؛ به این معنی که در بعد سلبی، انقلابیون توانستند هم در سطح شعارها و هم در مقام عمل، به کلی به جنگ با روال پیشین بروند؛ ولی در بعد ایجابی، مشکلات خاصی که دامن‌گیر نظام در سال‌های نخستین بود، باعث شد تا با وجود برخی از سیاست‌های مقطعی و تاکتیکی، پیشرفت چندانی در بهینه‌سازی محیط پیرامونی و جهانی صورت نگیرد.

در هر حال می‌توان استراتژی‌های امنیتی نظام را که در واقع در برگیرنده مجموعه سیاست‌های کلان نظام در عرصه سیاست خارجی در این زمان است، در دو سطح مورد دقت قرار داد. در یک سطح با توجه به آمال اسلامی انقلاب، «استراتژی صدور انقلاب» در مورد کشورهای جهان اسلام و بالاخص منطقه خاورمیانه پی‌گیری می‌شد. در سطح دیگر، با توجه به ماهیت انسانی و آرمان‌های جهانی انقلاب، «استراتژی نه شرقی ـ نه غربی» در مورد مجموعه نظام بین‌الملل و به ویژه «روابط استکباری» موجود در این نظام، پی‌گیری می‌شد. در این‌جا هر کدام از این استراتژی‌ها به صورت جداگانه بررسی می‌گردند:

۱. استراتژی «صدور انقلاب»

ذهنیت صدور انقلاب هر چند دارای ابعاد گسترده‌ای بود و حتی به کشورهای غیرمسلمان نیز توجه داشت، ولی عمدتاً جهان اسلام و به ویژه منطقه خاورمیانه را در بر می‌گرفت. اندیشه صدور انقلاب، یعنی استراتژی محوری نظام در سیاست خارجی، از بدو پیروزی انقلاب در دوره گفتمانی بسط‌محور دچار چالش‌های اساسی شد. در این زمینه به صورت کلی در میان جریانات و گروه‌های مختلفی که پس از انقلاب، در روند سیاستگذاری‌های نظام دخیل و مؤثر بودند، سه دیدگاه اصلی وجود داشت.[۶۵] طرفداران دیدگاه اول، ملی‌گراها یا لیبرال‌ها بودند. این گروه به شعار «بازسازی ملی» در قالب هماهنگی با نظام و عرف بین‌المللی معتقد بودند. به نظر طرفداران این گروه، برخورد ارزشی با نظام جهانی عملی ناپسند و مطرود تلقی می‌شد. این گروه معتقد بودند که ارزش‌های انقلاب فقط در چارچوب مرزهای ملی قابل قبول است و نباید نسبت به محیط پیرامونی موضعی تهاجمی داشت، از این رو به طور کلی مخالف صدور

انقلاب بودند و آن را عملی خلاف شؤون بین‌المللی می‌پنداشتند. مجموعه دولت موقت، نمایندهٔ اصلی این دیدگاه بود.

دیدگاه دوم، درست در مقابل جریان اول قرار داشت. بر طبق نظر طرفداران این دیدگاه، مرزهای ملی ساخته دوران سلطه استعماری بود و بدین لحاظ جهان اسلام بر اثر دسیسه‌های استعماری از کل یکپارچه به صورت کشورهای مجزا درآمده است. این گروه ضمن اعتقاد به «تئوری توطئه»، از این مسأله که «اسلام مرز نمی‌شناسد» به صورت حربه‌ای توانمند بهره می‌بردند؛ از این رو تهاجم دائمی و مستمر به ارزش‌های وضع موجود و تلاش در جهت نابودساختن رژیمهای پیرامونی هدف اصلی این دیدگاه بود. استفاده از توانمندی‌های نظامی، چریکی و اطلاعاتی و تجهیز تسلیحاتی جنبش‌های آزادی‌بخش و به خطرافکندن پایه‌های حکومت‌های مستبد در کانون توجه این دسته قرار داشت. ایجاد زنجیره‌های انقلابی در ملت‌های مسلمان، به خطرافکندن منافع جهانی استعمار، رد قوانین بین‌المللی، سازمان‌ها، مؤسسات، درگیری دائمی تا نابودی کامل این سیستم ظالمانه،... از مفروضات این گروه در سیاست خارجی نظام اسلامی بود.

در برابر هر دو دیدگاه یادشده، دیدگاه سوم ضمن اعتقاد به ساختن یک امت نمونه در داخل، در مورد جامعه جهانی، سیاست مسالمت‌آمیز توأم با فرصت‌طلبی را دنبال می‌کرد. این گروه معتقد بود که هر جا مصالح و منافع ملی اقتضاء نمود و شرایط نیز آماده بود، به رژیم‌های وابسته و مستبد ضربه وارد نماییم، در غیر این صورت به تفاهم با وضع موجود ادامه دهیم. این گروه به مسأله صدور انقلاب با دیدگاه فرصت‌طلبانه می‌نگریست. هر چند هر سه دیدگاه یادشده در روند سیاست خارجی نظام در سال‌های اول انقلاب مؤثر بودند، ولی نگرش انقلابیون مذهبی و مخصوصاً پیروان امام خمینی(ره) با هر سه دیدگاه یادشده متفاوت بود. این گروه نه مانند ملی‌گراها صدور انقلاب را نفی می‌کردند و نه همانند آرمان‌گرایان افراطی، به جنگ همه‌جانبه با نظام موجود می‌اندیشیدند. دیدگاه فرصت‌طلبانه نیز از کمترین اهمیت برای آنها برخوردار بود. صدور انقلاب در نزد انقلابیون هر چند در زمره اهداف اساسی امنیت نظام قرار داشت، ولی به هیچ وجه دارای جنبه سخت‌افزاری و با شیوه‌های تسخیری نبود. برعکس جنبه‌های معنوی این صدور از اهمیت اساسی برخوردار بود. می‌توان دلایل و انگیزه‌های انقلابیون را از تأکید مستمر

نسبت به صدور انقلاب که در واقع نمایانندهٔ ملاحظات امنیتی آنها در سیاست خارجی است چنین برشمرد:

۱. ماهیت نهضت انقلابی که یک نهضت اسلامی بود ایجاب می‌کرد تا انقلابیون از محصور کردن آن بپرهیزند. تأثیرپذیری تمامی جهان اسلام از آن، طبیعی به نظر می‌رسید. شرط اعتلاء انقلاب، در گسترش مکتب نهفته بود.

۲. زنده نگهداشتن اسلام و ترویج احکام اسلامی در بلاد اسلامی و کشورهای جهان، محتاج اندیشه صدور انقلاب بود. این اعتقاد وجود داشت که اسلام حق همه می‌باشد و باید آن را صادر کرد.

۳. انقلاب با ماهیتی کاملاً متفاوت و متعارض با نظام‌های موجود منطقه‌ای و بین‌المللی متولد شده بود. شرط بقاء در چنین نظامی صدور انقلاب و غنابخشی محیط پیرامونی است. در واقع تزریق انقلاب به درون ملل دیگر باعث بیمه‌شدن انقلاب از توطئه‌ها و دسیسه‌های استعماری و پیرامونی می‌شد.[٦٦]

٤. میان اندیشه صدور انقلاب با اندیشه تکلیف در نزد انقلابیون رابطهٔ مستقیمی وجود داشت. صدور انقلاب، رسالتی بود که بر دوش آنها گذاشته شده بود. آنها نسبت به مستضعفان جهان و مخصوصاً مسلمانان تعهد شدیدی احساس می‌کردند. بر این اساس در جهت تشکیل جبهه مستضعفان جهان گام برمی‌داشتند.

۵. صدور انقلاب راهی برای معرفی اسلام و انقلاب تصور می‌شد. بکربودن اندیشه‌های انقلاب اسلامی در پیوند با تسلط استکباری بر نظام منطقه‌ای و بین‌المللی باعث شده بود تا میزان آشنایی جوامع پیرامونی از انقلاب اسلامی محدود باشد. بر این اساس و با توجه به این که از نظر عملی انقلاب با محدویت‌های فراوانی برای صدور روبرو بود، اندیشه صدور تفکر انقلاب از اهمیت اساسی برخوردار بود.[٦٧]

٦. صدور انقلاب زمینه‌ای برای حفظ ماهیت انسانی و انقلابی نظام محسوب می‌شد. به قولی، اکتفا به خود و آسایش‌های درونی باعث می‌شد تا کم‌کم به ملت‌های استعمارگر شبیه شویم. بر طبق این نظر همه رهبران استعمارگر دنیا برای ملت‌های خودشان حداکثر رفاه را به ارمغان می‌آورند، اما برای این منظور دنیا را قربانی ملت خود می‌کنند، ولی جمهوری اسلامی با آنها تفاوت دارد. در این

جا، هیچ تفاوتی میان ملت ایران با ملل فلسطین، آفریقا، آمریکای لاتین،... وجود ندارد. سعادت و رفاه تمام این ملت‌ها خواسته نظام اسلامی ما می‌باشد. کمک به مردم سراسر جهان برای ایجاد یک انقلاب رهایی‌بخش، جزء وظایف مکتبی نظام اسلامی محسوب می‌گردد.[۶۸]

۷. صدور انقلاب همچنین در نزد انقلابیون عملی پیش‌گیرانه محسوب می‌گردید. بر این اساس تصور می‌شد که «اگر تنها به خودمان بپردازیم و به امور خودمان سرگرم شویم، دشمن از چپ و راست به مَا ضربت وارد خواهد کرد لذا باید ما به سوی مرزهایمان برویم و الا مرزهایمان به سوی ما خواهد آمد، ما را تنگ در بر خواهند گرفت و خواهند فشرد تا آن جایی که به حد خفگی در بیاییم.»[۶۹]

در ذهن انقلابیون مذهبی، صدور انقلاب به هیچ وجه به معنای تسخیر نظام موجود منطقه‌ای و بین‌المللی با ابزارهای نظامی و مسلحانه نبود. آنها هر چند که به وحدت اسلامی و نظام عادلانهٔ بین‌المللی می‌اندیشیدند، ولی به دنبال راه‌کارهای نظامی جهت تحقق آنها نبودند. البته برخی از اندیشه‌های افراطی نظیر اندیشه‌های *دکتر حسن آیت* وجود داشت. ولی این گروه در اقلیت قرار داشتند.[۷۰] به طور کلی انقلاب اسلامی، به دنبال صدور پیام انقلاب به جهانیان بود. انقلابیون می‌دانستند که به نسبت کشورهای قدرتمند جهانی، از توانمندی‌های سخت‌افزاری تهی هستند. ضمن این که در اندیشه مذهبی آنها هم بهره‌گیری از سلاح‌های آتشین، از جایگاه منفی برخوردار بود. از این رو ترجیح می‌دادند که صدور انقلابشان با شمشیر نباشد. صدور انقلاب آنها «با بیان، با پیام، با زنده کردن انگیزه‌ها و احساس‌ها و با افشاگری در سطح جهان» بود.[۷۱] احساس توانمندی انقلابیون در سایه بهره‌مندی از ابزارهای ایدئولوژیک، نوعی احساس اطمینان قوی نسبت به موفقیت‌هایشان در صدور انقلاب، پدید آورده بود.

باید گفت که استراتژی صدور انقلاب، بیش از آن که ناشی از ارادهٔ فعال انقلابیون باشد، ناشی از تأثیرپذیری سریع گروه‌های منطقه از پیام‌های انقلاب اسلامی بود. وجود زمینه در به راه انداختن نهضت‌های مردمی، عاملی مهم در بحران‌های پس از پیروزی انقلاب در منطقه به شمار می‌رفت. از این رو خصلت تأثیرپذیری محیطی از اندیشهٔ صدور انقلاب مؤلفه‌ای مهم در بررسی ملاحظات امنیت ملی جمهوری اسلامی در منطقه است. این مسأله بیش از هر چیز ریشه در رویکرد مردمی و توده‌ای نظام تازه تأسیس نسبت به تحولات منطقه‌ای داشت. در

واقع اولین مشخصهٔ بارز استراتژی‌های امنیتی نظام در سیاست خارجی همین جایگزینی توده‌های مردمی به جای دولت‌هاست. در طول سال‌های اول انقلاب، رهبران نظام در عین حال که به استراتژی پند و اندرز در مورد «سردمداران» منطقه‌ای مشغول بودند، ولی عملاً روابط بسیار اندکی با دولت‌های منطقه برقرار کرده بودند. به جای دولت‌ها، مردم و توده‌های منطقه و کشورهای مسلمان دارای نقش اساسی شده بودند. این استراتژی هر چند که باعث «جذب قلوب» توده‌ها می‌شد، ولی بی‌تردید در روابط عرفی موجود در سطح دولت‌ها، بحران‌زا بود. این وضعیت مخصوصاً در میان کشورهای حوزه خلیج‌فارس و در دو کشور عراق و بحرین که اکثریت جمعیت آنها از شیعیان تشکیل شده است مشهود بود. در این میان صدور افکار انقلابی ایران، بیش از همه موجودیت رژیم بعثی عراق را تهدید می‌کرد و با سقوط احتمالی عراق، کشورهای کوچک حاشیه خلیج‌فارس یکی پس از دیگری سقوط می‌کردند.[۷۲]

جالب است که پیروزی انقلاب اسلامی، تأثیری عمیق و فوری در میان شیعیان عراق بر جای گذاشت. درست چند روز پس از ورود امام خمینی(ره) به ایران تظاهرات عظیمی به رهبری آیت‌الله *محمدباقر صدر* در عراق به راه انداخته شد. فعالیت‌های *حزب‌الدعوه* در پخش جزوات و شعارهایی در حمایت از انقلاب اسلامی، شهرهای عراق را در برگرفت. *آیت‌الله صدر* به صورت تجسمی از امام خمینی(ره) در عراق جلوه می‌نمود. در این زمان برخوردهای شدیدی میان تظاهرکنندگان و نیروهای امنیتی این کشور رخ داد. با روی کار آمدن *صدام*، دولت عراق تاکتیک‌های خود را تغییر داد و با به کارگیری سیاست «مشت آهنین» به سرکوب شدید مخالفان خود پرداخت. در این میان *آیت‌الله صدر* و خواهرش و نیز بسیاری از افراد خانواده صدر و هواداران وی اعدام شدند. این تحولات در حالی صورت می‌گرفت که تنها چند ماه به تصمیم دولت عراق برای حمله سراسری علیه جمهوری اسلامی ایران باقی مانده بود.[۷۳]

علاوه بر عراق، عربستان، بزرگترین کشور حوزه خلیج‌فارس، احساس تهدید فراوانی از صدور انقلاب ایران داشت. از جمعیت ۹ میلیونی این کشور در آن زمان حدود نیم میلیون نفر شیعه بودند که اکثر آنها در «الاحساء» واقع در ایالت سرشار از نفت و منابع کشاورزی «ظهران» زندگی می‌کردند. با این حال ساکنان این منطقه عمدتاً فقیر و دچار تبعیض‌های اقتصادی

فراوانی بودند؛ ضمن این که جامعه شیعیان این کشور از یک محرومیت سیاسی تاریخی در رنج بود و حتی در انجام دادن فرایض دینی خود تحت نظر شدید قرار داشت.

با پیروزی انقلاب اسلامی، برغم آن که دولت عربستان نوعی سیاست مبتنی بر تحبیب را در مورد جامعه شیعی خود در پیش گرفت، ولی در اندک زمانی، شورش گسترده‌ای که از ایالات شرقی و شیعه‌نشین این کشور شروع شد، پایه‌های سلطنت خاندان سعودی را به لرزه درآورد. در تلاش دیگر گروهی از مبارزان انقلابی بنام «الاخوان» در اولین روز سال قمری ۱٤۰۰ به تسخیر مسجدالحرام دست یازیدند. به گفته وزیر دفاع وقت عربستان، در طی این ماجرا حدود ۱۷۰ نفر اعدام شدند.[۷٤] البته مطبوعات ایران در آن زمان عنوان می‌کردند که این اقدام را سازمانی به نام «سازمان انقلاب اسلامی در شبه‌جزیره عربستان» که با الگوبرداری از انقلاب اسلامی به دست برخی از شهروندان عربستانی ایجاد شده بود، صورت داده است.[۷۵]

انقلاب اسلامی در سایر کشورهای کوچک حوزه جنوبی خلیج‌فارس نیز تأثیرگذار بود. این انقلاب در درجه اول باعث بالفعل‌شدن بسیاری از اعتراضات اجتماعی در منطقه گشت. در سال ۱۳٦۰ شیعیان بحرین دست به یک کودتای ناموفق برای سرنگونی نظام حاکم بر این کشور زدند. به همین ترتیب این انقلاب تحولات مختلفی را در نواحی دیگر از جمله افغانستان، شمال آفریقا، ترکیه، مصر، لبنان و... باعث شد.[۷٦]

انقلاب اسلامی با شدت بسیار بیشتری به نفی یکی از نهادهای بارز تسلط «استکباری» در منطقه یعنی دولت اسراییل پرداخت و دشمنی با آن را به صورتی پیوسته در دستور کار خود قرار داد. فقط چند ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که روز جهانی قدس نماد مبارزه با اسراییل عنوان شد و از بین بردن این کشور جزء اهداف اصلی نظام انقلابی قرار گرفت. در بهار ۱۳۵۸ رابطه ایران با مصر در پی ماجرای کمپ‌دیوید قطع شد و روابط نزدیکی (ولی موقت) میان نظام انقلابی با سازمان آزادیبخش فلسطین ایجاد گردید. ولی مهم‌تر از همه اینها دمیدن روح اسلامی به مبارزات مردم فلسطین علیه اسراییل بود. تا به حال این مردم از حرکت‌های ناسیونالیستی و قومی سودی نبرده بودند و سرخوردگی‌های فراوانی از ناحیه شکست‌های متوالی کشورهای عربی در مصاف با اسراییل پدید آمده بود. بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی نخستین مرکز جهاد اسلامی فلسطین در نوار غزه فعال شد. کم‌کم اصول جهاد، شهادت و فداکاری در راه هدف که نمادهای شیعیان و شعارهای انقلاب اسلامی بود، به منزلهٔ اصول اساسی جهاد اسلامی فلسطین مطرح شد.[۷۷]

۲. استراتژی «نه شرقی ـ نه غربی»

شعار «نه شرقی ـ نه غربی» که پس از انقلاب اسلامی بر سردر وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران نقش بسته است، نشان از راهبرد کلان انقلاب در نظام بین‌الملل دارد. کشورهای مختلف در سیاست خارجی خود از استراتژی‌های متفاوتی پیروی می‌کنند. این استراتژی‌ها را در مجموع می‌توان در چهار قسم بی‌طرفی، عدم تعهد، اتحاد و پیوند و انزواگرایی نام برد. در دولت گذشته، ایران از استراتژی اتحاد و پیوند و با گرایش وابستگی به یک ابرقدرت پیروی می‌کرد. در برخی موارد نادر نیز از «استراتژی نیروی سوم» بهره گرفته است. با توجه به ویژگی نیمه استعماری کشور، برخی از دولتمردان ملی نظیر *امیرکبیر* و *دکتر مصدق* توانستند در برهه‌ای از زمان از تسلط بی‌حد و حصر استراتژی وابستگی رهایی یابند؛ برای این منظور *امیرکبیر* برای حفظ ایران از تأثیرات زیانبار رقابت بین روسیه و انگلستان، به استراتژی «موازنه مثبت» روی آورد و *دکتر مصدق* کوشید تا با پایان‌دادن به اعطای امتیازات بیش از حد به قدرت‌های متخاصم به تحقق «استراتژی موازنه منفی» بپردازد. البته مدت حاکمیت هر دو استراتژی یادشده بسیار کوتاه بود.

با این پیش‌زمینه‌ها، سیاست خارجی نظام نوپا در قالب شعار «نه شرقی ـ نه غربی» شکل‌بندی شد. البته این بار استراتژی یادشده تفاوت‌هایی با گذشته داشت؛ اولاً انقلابیون مبنای استراتژی خود را کاملاً به صورت ارزشی و ایدئولوژیک تعریف می‌کردند. در واقع این استراتژی بر اساس «قاعده نفی سبیل» که یکی از اصول سیاست خارجی اسلام را تشکیل می‌دهد اتخاذ شده است. ثانیاً پیامدهای ویرانگر ناشی از حاکمیت استعمار و سیاست وابستگی به کشور که خود یکی از عوامل اساسی انقلاب بود، باعث شده بود تا انقلابیون صرفاً به قطع امتیازدهی و اتخاذ سیاست بی‌طرفی در نظام بین‌الملل قانع گردند. در واقع این زمینه‌ها باعث گردید تا علاوه بر پایان دادن به مطامع استعماری نوعی سیاست مقابله‌جویانه مستمر با آن نیز در پیش گرفته شود. به همین دلیل سیاست خارجی کشور فقط غیرمتعهد و بی‌طرف نبود، بلکه «ضدامپریالیست» و «ضدصهیونیست»،... نیز به شمار می‌رفت. فقط از طریق غلبه بر مطامع استعماری، امکان تحقق امنیت نظام وجود داشت. البته ماهیت «غرب‌ستیزی» انقلاب، باعث

شده بود تا به طور کلی بلوک غرب و در رأس آن آمریکا که پشتیبان اصلی رژیم شاه بود، بیشتر از دیگران، نظرات انقلابیون را به خود جلب نمایند.

بی‌تردید «استراتژی نه شرقی ـ نه غربی» بیشترین بازتاب خود را در سیاست «مبارزه با آمریکا» بر جای گذاشت. این مسأله حاکی از برخی حساسیت‌های واقعی بود. انقلابیون نه تنها تأثیرات منفی وابستگی ایران به آمریکا در رژیم گذشته را در خاطر داشتند، بلکه استمرار نفوذ این کشور را در امور داخلی خود از طریق برخی «روحیات سازشکاری» شاهد بودند. در واقع تداوم حضور آمریکا از طریق سیاست‌های منفعلانهٔ دولت موقت و نیز وجود گرایش‌های «آمریکامحورانه» در نهاد این دولت، باعث می‌شد تا انقلابیون همچنان از ناحیه این کشور احساس خطر شدیدی داشته باشند.[۷۸]

البته مقوله مبارزه با آمریکا به مرور زمان شدت یافت. در واقع شرایط اوایل انقلاب باعث می‌شد انقلابیون بیش از هر چیز به سر و سامان دادن به وضعیت داخلی خود بپردازند. در این زمان انتخاب دولت موقت نیز که متشکل از نیروهای میانه‌رو بود، باعث گشته بود تا در سطح رسمی روابط دو کشور به صورت «کج‌دار و مریز» تداوم داشته باشد. ولی برخی اقدامات آمریکا نظیر مقاومت در برابر خواست جامعه انقلابی برای بازگرداندن شاه به ایران، باعث شد تا روابط نظام انقلابی با آمریکا وارد تقابل اساسی شود. این مرحله با تسخیر سفارت آمریکا به دست دانشجویان پیروخط امام خمینی(ره) در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ شروع شد. با استعفای دولت موقت که متأثر از این مسأله بود، رویارویی مستقیم نظام انقلابی با آمریکا نیز آغاز گشت. آقای *هاشمی رفسنجانی* در ترسیم مراحل سه گانه سال‌های اول انقلاب از «آمریکازدایی» به عنوان مرحله دوم دشمن‌زدایی یاد می‌کند. به تعبیر ایشان در این سال‌ها، انقلاب از سه مرحله شاه‌زدایی، آمریکازدایی و منافق‌زدایی عبور کرد.[۷۹] در حین انجام تسخیر «لانه جاسوسی» شعار «نه سازش ـ نه تسلیم، نبرد با آمریکا» از سوی دانشجویان سر داده می‌شد. پس از سه روز، امام خمینی(ره) از این مسأله به انقلابی بزرگتر از انقلاب اول تعبیر کرد.[۸۰]

تسخیر سفارت آمریکا نه تنها پایانی بر احساس تهدید دایمی از نفوذ مستقیم این کشور در امور داخلی کشور بود، بلکه پیوندهای درونی را نیز موجب شده بود. در نتیجه این اقدام، انقلابیون در یک مرحله از تسلط لیبرال‌ها بر امور رسمی کشور نجات پیدا کردند. در واقع این

مسأله توانست آغازگر یکدستگی سیاسی در داخل باشد. (البته بدلایلی این مسأله دیرتر انجام گرفت). از سوی دیگر، حمایتی که توده‌های مردم از این اقدام کردند، پشتیبانی مردمی انقلاب را بیشتر کرده بود. در واقع این مسأله در کنار خطر قریب‌الوقوع آمریکا توده‌ها را دوباره بسیج کرده و باعث تثبیت نظام شده بود. این مسأله حتی شعارهای تند گروه‌های چپ که انقلاب را به پیوند با امپریالیسم متهم می‌ساختند بی‌رنگ ساخته بود. در نتیجه این اقدام زمینه برای رادیکالیزه‌شدن بیشتر نظام فراهم شد. با انتشار اسناد سفارت آمریکا، بسیاری از نیروهای اپوزیسیون لیبرال،... در نزد مردم بی‌اعتبار شدند.[۸۱]

احساسی که انقلابیون از بازتاب اقدام غیرمتعارف خود در نظام بین‌الملل داشتند، چندان دلهره‌آمیز نبود و در واقع چندان ترسی از این مسأله در ملاحظات خارجی خود نداشتند. آنها حتی به این که این اقدام در عرف دیپلماتیک، ناپسند به شمار می‌رفت، بی‌اعتنا بودند.

توجه بیش از حد انقلابیون به تهدید آمریکا باعث شده بود تا جنبه «ضدشرقی» استراتژی عدم تعهد ایران نمود کمتری پیدا کند. البته در عمل نیز، رفتار خارجی ایران با شوروی و بلوک شرق به نسبت غرب و آمریکا از تنش کمتری برخوردار بود. در سطح شعارها و آرمان‌های نظام، مقابله با نفوذ شرق نیز جایگاه رفیعی داشت. به قول امام خمینی(ره) «آمریکا از شوروی بدتر و شوروی بدتر از آمریکا» بود. یکی از مسؤولان در اوایل انقلاب روابط ایران و شوروی را به این صورت بیان می‌نماید:

«شرق فکر می‌کند که انقلاب اسلامی بعد از قطع روابطش با آمریکا به طرف آن روی می‌آورد. شرقی‌ها از شعار نه شرقی نه غربی فقط شعار نه غربی را فهمیده‌اند. مزدورانی همچون توده حامی باورهای شوروی‌ها هستند. شرقی‌ها تصور می‌کردند انقلاب اسلامی تا زمانی که با غرب درگیر است با شرق سر سازش دارد.»[۸۲]

در مقابل سیاست «بریدن از شرق و غرب»، نزدیکی و پیوند با کشورهای مستضعف و غیروابسته جهان، مورد توجه انقلابیون قرار گرفت. پیوستن به جنبش غیرمتعهدها پس از چندماه از پیروزی انقلاب اسلامی، هم دشمنی با نظام حاکم بین‌المللی را مد نظر داشت و هم نزدیکی با ملل جهان سوم را تشویق می‌کرد. برخی از سیاست‌های ضدامپریالیستی انقلابیون برای جذب حمایت ملل ضعیف و محروم جهان صورت می‌گرفت. برای انقلابیون «نجات خلق‌های

مستضعف در بند» از وضعیت موجود، دارای اهمیت بسیاری بود.[۸۳] حمایت از نهضت‌های آزادیبخش جهان نیز در زمرهٔ اقدامات اساسی انقلابیون قرار داشت.

با توجه به سطوح مختلف یادشده مجموعه اقدامات ذیل در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این دوران، برای پی‌گیری استراتژی نه شرقی ـ نه غربی ثبت شده است:

۱. کناره‌گیری از پیمان سنتو در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۶ که منجر به انحلال آن پیمان شد.

۲. قطع روابط با مصر در ۱۳۵۸/۲/۱۱ در پی انعقاد پیمان کمپ‌دیوید.

۳. لغو قرارداد کاپیتولاسیون و کلیه مصونیت‌ها و معافیت‌های حاصله از آن با آمریکا در ۱۳۵۸/۹/۱۰ به تصویب شورای انقلاب.

٤. فسخ فصل‌های ٥ و ٦ عهدنامه مودت مابین ایران و روسیه (۱۹۲۱) از سوی شورای انقلاب در ۱۳۵۸/۹/۱۰.

٥. عضویت در جنبش غیرمتعهدها در تاریخ ۱۳۵۸/۳/۲۰.

٦. لغو قرارداد استعماری ۱۹٥۹ ایران و آمریکا در تاریخ ۱۳۵۸/۸/۱۲ توسط شورای انقلاب.

۷. قطع رابطه با رژیم مراکش (یکی از حامیان آمریکا) در تاریخ ۱۳۵۸/۹/۲۹.

۸ اخراج دبیر اول سفارت شوروی در ایران بجرم مبادله اسناد جاسوسی از ایران در تاریخ ۱۳٥۹/٤/۱۰.

۹. قطع روابط با آمریکا در ۱۳٥۹/٤/۲۹.

۱۰. تعطیلی کنسولگری شوروی در رشت در ۱۳٥۹/۹/۲٥.

۱۱. در تاریخ ۱۳٥۹/٥/۲٥ دولت ایران اعلام کرد با هر کشوری که تسلیم مطامع صهیونیست‌ها شده و سفارت خود را در سرزمین اشغالی به بیت‌المقدس انتقال دهد قطع رابطه خواهد کرد.

۱۲. از جمله اقدامات خاصه علیه آمریکا باید از قطع فعالیت بسیاری از شرکت‌ها، بازرگانان و بانکداران آمریکایی در ایران، لغو قراردادهای تسلیحاتی هنگفت با این کشور، اخراج مستشاران نظامی و غیرنظامی آمریکایی از ایران و... نام برد.

یادداشت‌ها

۱. گی‌روشه، **تغییرات اجتماعی**، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی، چاپ سوم ۱۳۷۰، ص ۳۰۵.

۲. **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۸/۱۱/۱۷.

۳. مصاحبه با سیدرضا زواره‌ای، **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۸/۱۱/۱۸.

٤. اکبر هاشمی رفسنجانی، **خطبه‌های نماز جمعه سال ۱۳٦۰**، به اهتمام یاسر هاشمی، دفتر نشر فرهنگ انقلاب،، صص ۲۳-۱٦.

۵. محمدجواد باهنر، **مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی**، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۹۳.

٦. امام خمینی، **صحیفه امام**، جلد نهم، صص ٤۷۵-٤۷٤.

۷. **همان**.

۸. مسعود رضوی، **هاشمی و انقلاب**، تهران: انتشارات همشهری، ۱۳۷٦، ص ۱۵۱.

۹. جان. دی. استمپل، **درون انقلاب ایران**، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷، ص ۲۹۱.

۱۰. اکبر هاشمی رفسنجانی، **خطبه‌های نماز جمعه ۱۳٦۰**، همان، ص ۱٦۵، (خطبه ۱۳٦۰/۵/۲۳)

۱۱. محمدجواد باهنر، **همان**، ص ۲۱۲.

۱۲. فرامرز رفیع‌پور، **توسعه و تضاد**، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۷۷، صص ۱۳۱-۱۲۸.

۱۳. مهدی محسنیان راد، **انقلاب مطبوعات و ارزشها**، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۲۰۷.

۱٤. **همان**، ص ۳۰۳.

۱۵. **همان**، ص ٤۱٦.

۱٦. سازمان برنامه و بودجه، **سالنامه آماری سال ۱۳٦۰**، تهران: مرکز آمار ایران، ۱۳٦۱، صص ۷٦۷-۷٦٤.

۱۷. مصاحبه با حسن آیت، **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۸/۱۱/۲۳.

۱۸. صادق زیباکلام، **دانشگاه و انقلاب**، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۰، صص ۸۹-۸۷

۲۰. مسیح مهاجری، **انقلاب اسلامی، راه آینده ملتها**، تهران: انتشارات اوج، ۱۳۶۰، ص ۱۹۶.

۲۱. رسول نفیسی، «آموزش و فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران»، در سمیح فارسون و مهرداد مشایخی، **فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران**، ترجمه معصومه خالقی، تهران: انتشارات باز، ۱۳۷۹، صص ۲۲۷-۲۲۲.

۲۲. مهدی محسنیان‌راد، **همان**، صص ۷۷-۲۷۶.

۲۳. **همان**.

۲۴. **همان**، ص ۲۷٤.

۲۵. جان. دی.استمبل، **همان**، ص ۲۷۲.

۲٦. مهدی محسنیان‌راد، **همان**، ص ۲۷۵.

۲۷. **همان**، ص ۲۷۵.

۲۸. این اطلاعات از این مقاله گرفته شده است: حمید نفیسی، «اسلامی شدن فرهنگ فیلم در ایران»، در سمیح فارسون و مهرداد مشایخی، **همان**، صص ۲۷۹-۲۳۹.

۲۹. محمدحسین بهشتی، «لیبرالیسم»، در **سخنرانیهای شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی**، بی‌تا، بی‌نا، صص ۹۷-۹٦.

۳۰. به نقل از محمد کردزاده اصفهانی، **اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰، ص ۷۱.

۳۱. **همان**، صص ۷۱-۷۰.

۳۲. **همان**، ص ٦۹.

۳۳. مسیح مهاجری، **همان**، ۱۳۵.

۳٤. محمد امجد، **ایران، از دیکتاری سلطنتی تا دین‌سالاری**، ترجمه حسن مفتخری، تهران: انتشارات باز، ۱۳۸۰، ص ۲٤۳.

۳۵. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به اریک ج.هوگلاند، **زمین و انقلاب در ایران**، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: انتشارات شیرازه، ۱۳۸۱، صص ۲٦۱-۲۱۹.

۳٦. سید علی خامنه‌ای، **مصاحبه‌های سال ٦٤-۱۳٦۳**، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳٦۸، ص ۳۲۷.

۳۷. ابراهیم رزاقی، **اقتصاد ایران**، تهران، نشر نی، ۱۳۷۰، ص ۳۵۰ و ص ۳۲۰.

۳۸. محمد امجد، **همان**، ص ۲٤۲.

۳۹. ابراهیم رزاقی، **همان**، صص ٤۹-۳٤۸.

٤۰. هوشنگ امیراحمدی، «اقتصاد سیاسی و نفت»، ترجمه علیرضا طیب، **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال هشتم، ش ۷٦-۷۵، (آذر و دی ۱۳۷۲)، صص ۸۸-۸۵.

٤۱. هوشنگ امیراحمدی، **همان**.

۴۲. حشمت‌الله رضوی، **اوپک و سیاست نفتی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات چاپخش، ۱۳۸۰، ص ۱۹۸.

۴۳. مارک گازیوروسکی، «سیاستهای قیمت جهانی نفت درسهایی از گذشته و چشم‌اندازهایی برای آینده» ترجمه بدرالزمان شهبازی، در **مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج‌فارس**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳، ص ۳۱۳.

٤٤. حشمت‌الله رضوی، **همان**، ص ۱۹۹.

٤٥. حشمت‌الله رضوی، **همان**، صص ۱۹۱-۱۸۲.

٤٦. سعیده لطفیان، **ارتش و انقلاب اسلامی**، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، صص ۱۵۸-۱۵۷.

٤٧. علیرضا ازغندی، **ارتش و سیاست**، تهران: نشر قومس، ۱۳۷٤.

٤٨. امام خمینی، **صحیفه نور**، به نقل از سعیده لطفیان، همان.

٤٩. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۳، ص ۳٦۸، به نقل از همان، ص ٤۲۳.

۵۰. به نقل از سعیده لطفیان، **همان**، ص ۳۹۲.

۵۱. سعیده لطفیان، **همان**، صص ۳۸۰ و ۲۷٤.

۵۲. فرهاد درویشی و گروه نویسندگان، **ریشه‌های تهاجم، تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۹۷.

۵۳. سعیده لطفیان، **همان**، ص ۳۹۹.

۵٤. **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۸/۱۱/۲۳.

۵۵. به نقل از **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۹/۱/۹.

۵٦. مسیح مهاجری، **همان**، صص ۱۱۲-۱۱۱

۵۷. محمد امجد، **همان**، ص ۲۲۳.

۵۸. میشل آیزنشتات، «نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران؛ نگاهی از بیرون»، ترجمه علیرضا سلیمانی، **ماهنامه خلیج‌فارس و امنیت**، سال دوم، ش ۱۲ و ۱۱، (خرداد و تیر ۱۳۸۰)، ص ۳۲.

۵۹. فرهاد درویشی و دیگران، **همان**، صص ۹۹-۹۸.

٦۰. مصاحبه با علیرضا افشار (قائم‌مقام وقت فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)، **مجله پیام انقلاب**، سال هفتم، ش ۱۷۱، (٦۵/۷/۵) ، صص ۱۹-۱۸.

٦۱. غلامعلی رشید، «شرایط و ضرورتهای تولد، رشد، تثبیت و گسترش سپاه در جنگ»، **مجله سیاست دفاعی**، سال پنجم، ش ۱۹، (تابستان ۱۳۷٦)، ص ۱۳.

٦۲. محمد امجد، **همان**، ص ۲۲۳.

٦٤. **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۸/۱۱/۲۳.

٦٥. مقدمه کتاب **صدور انقلاب از دیدگاه امام خمینی**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۷٦، صص ١٦-١١.

٦٦. مصاحبه با سیدرضا زواره‌ای، **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۸/۱۱/۱۸.

٦٧. اکبر هاشمی رفسنجانی، **خطبه‌های نماز جمعه ۱۳٦۰**، جلد اول، خطبه ۱۳٦۰/۷/۲٤، ص ۲۳۱.

٦٨. سخنان آیت‌الله خامنه‌ای در **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۹/۱/۹.

٦٩. **همان**.

۷۰. دکتر حسن آیت یکی از انقلابیون مسلمانی بود که نسبت به اندیشه صدور انقلاب و در کل سیاست خارجی جمهوری اسلامی دارای اندیشه‌های بسیار آرمان‌گرایانه بود. وی معتقد بود که باید قانون اساسی کشور به نحوی تنظیم شود که سایر کشورهای اسلامی هم بتوانند به انقلاب اسلامی بپیوندند و یک کشور اسلامی تشکیل دهند. به اعتقاد او در قانون اساسی کشور می‌باید مسأله وحدت مسلمین و کمک به مردم مسلمان فلسطین، اریتره... قید شود و مبارزه با ظلم هم به عنوان حق و هم به عنوان تکلیف آورده شود. به نظر دکتر آیت، رئیس جمهور لازم نبود، ایرانی‌الاصل باشد؛ بلکه باید مسلمان‌الاصل باشد. مصاحبه با حسن آیت، **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۸/٦/٦.

۷۱. سخنان آیت‌الله خامنه‌ای در **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۹/۱/۹.

۷۲. جمیله کدیور، **رویارویی انقلاب اسلامی ایران و آمریکا**، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۱۰٤.

۷۳. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

- Amazia Baran, "the Impact of Khomeinis" Revolation on the Radical Shie Movement of Iraq", in the **Iranian Revolution the Muslim World**, Westview Press, 1990.

۷٤. محمدعلی امامی، «روابط ایران و اعراب»، **مجله سیاست خارجی**، سال نهم، ش ۱، بهار ۱۳۷٦، ص ۱۳٤.

۷۵. **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۸/۱۱/۱۷.

۷٦. برای اطلاع از این تأثیرات رجوع شود به مجموعه مقالات: **تشیع، مقاومت و انقلاب**، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳٦۸.

۷۷. جمیله کدیور، **همان**، صص ۱۱٤-۱۱۳.

۷۸. جیمز بیل، **عقاب و شیر**، ترجمه مهوش غلامی، جلد ۲، تهران: نشر کوبه، ۱۳۷۱، صص ٤٤۸-٤٤۷.

۷۹. اکبر هاشمی‌رفسنجانی، **خطبه‌های نماز جمعه سال ۱۳٦۰**، جلد اول، خطبه ۱۳٦۰/۵/۳۰، ص ۱۸٤.

۸۰. منوچهر محمدی، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۷، ص ۱۱۲.

۸۱. محمد امجد، **همان**، ص ص ۲۸-۲۲۷.

۸۲. سخنان علی‌اکبر ناطق‌نوری، **کیهان**، ۱۳٦۲/۸/۳.

۸۳. **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۵۸/۸/۱٤.

بخش دوم:

بررسی

ملاحظات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

در گفتمان حفظ محور

پیش‌درآمد

در بیستمین ماه از عمـر انقـلاب اسـلامی، جنگـی تمـام عیـار از سـوی رژیـم عـراق علیـه جمهوری اسلامی ایران شروع شد. تا این زمان تحولات مهمی در کشور به وقوع پیوسـته بـود و جامعه همچنان منتظر شـکل‌گـیری رونـدهـای انقلابـی بـود. تأسـیس نظـام جمـهوری اسـلامی، تصویب قانون اساسی، برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی،... به سـر و سامان بخشی نظام تازه تأسیس کمک کرده بود. در پی ایـن رونـدهـا اختلافـات موجـود میـان گروه‌های مختلف سیاسی کشور، قطع روابط ایران و آمریکـا، مقدمـات بسـته شـدن دانشـگاه‌ها، عواقب طبیعی تحولات انقلابی و رویکرد منفـی نظـام منطقـه‌ای و نظـام بین‌المللـی نسـبت بـه انقلاب اسلامی، مشکلات بی‌شماری را در مسیر تحقق خواسته‌های انقلابیون پدید آورده بود.

در پرتو چنین شرایطی ملاحظات امنیت ملی نظام انقلابـی نـیز شـکل مـی‌گرفـت. خصلـت انقلابی و اسلامی نظام تازه‌تأسیس باعث شده بود تا مفاهیم نهفتـه در فلسـفه انقـلاب اسـلامی، تسلط کامل خویش را بر این ملاحظات حاکم گردانند. به این خـاطر چنـان کـه در بخـش قبـل گفته شد، ملاحظات امنیت ملی در گفتمان بسط‌محور، از یک سو کـاملاً بـا مفـاهیم و الگوهـای اسلامی پیوند خورده بود و از سوی دیگـر حـاکمیت روحیـات انقلابـی و جنبـه‌های انسـانی و حق‌طلبانه موجود در اندیشه رهبران انقلاب و جامعه انقلابی باعث شده بود تا این ملاحظات بـا «خصلت‌های آرمان‌گرایانه» مطرح گردند.

تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های مطرح در ملاحظات امنیتی انقلابیون نیز بـا توجـه بـه خصلـت «پویایی» سیاست‌های امنیت ملی نظام و نیز داشتن پشتوانه روانی قوی در نزد رهـبران و جامعـه انقلابی به زیر سؤال رفته و واهمهٔ چندانی ایجاد نمی‌کردند. در پرتو ایـن پشـتوانه انقلابیـون بـه این اطمینان رسیده بودند که می‌توانند دیـدگاه‌هـای خـود را در عرصـه سیاسـت‌های داخلـی و

خارجی نظام به پیش ببرند. مطلق‌گرایی و تأکید آنها به اصلاح کلی امور باعث می‌شد تا این سیاست‌ها از دامنهٔ بسیار وسیعی برخوردار شوند. در واقع برای انقلابیون دامنهٔ موضوعات امنیتی جامعه بسیار گسترده بود. این دامنه از اصلاح اخلاقی افراد انسانی تا آکنده ساختن محیط بین‌المللی با ارزش‌های انسانی و اسلامی گسترش می‌یافت. ذات آرمان‌خواهی نظام انقلابی باعث شده بود تا محدودیت‌های ناشی از قدرت ملی و ساختار نظام بین‌الملل چندان در نظر گرفته نشوند و اندیشه‌های انقلابی در سطوح گوناگون، به آسانی دست‌یافتنی به نظر برسند.

در چنین شرایطی که بسیاری از مفاهیم در حال تعریف‌شدن بودند و بروز و ظهور ماهیت واقعی انقلاب همچنان ادامه داشت، جنگ تحمیلی آغاز شد. در واقع نیروهای سیاسی موجود هنوز در بسیاری از عرصه‌ها به یکپارچگی تئوریک نرسیده بودند و دگرگونی‌های سیاسی نیز همواره وجود داشت. به همین دلیل است که حتی چند ماه پس از آغاز جنگ، هنوز جامعه انقلابی درگیر مسایلی بود که چندان با جوامع درگیر جنگ همخوانی ندارد. توجه به تحولات نه ماههٔ آغاز جنگ تا پایان بهار ۱۳۶۰ نشان می‌دهد که هنوز جنگ به یک مسأله اساسی که توانسته باشد جایگزین تمامی اختلافات و درگیری‌های درونی گردد، در نزد گروه‌ها و جریانات سیاسی تبدیل نشده است. در واقع در این دوران حتی خود جنگ، نه هدف بلکه ابزاری جهت استفاده در فرآیندهای سیاسی موجود برای برخی از افراد و گروه‌ها بوده است. با این وجود تحولات جنگی نقش بسزایی در تسریع پیروزی نیروهای انقلابی بر گروه‌های لیبرال و مخالفان چپ و حذف آنان داشت.

بنی‌صدر که در این زمان علاوه بر ریاست جمهوری، مقام فرماندهی کل قوا را نیز برعهده داشت نتوانست با فرق نهادن میان جنگ به مثابه یک موضوع اصلی امنیتی از یک طرف و درگیری‌های سیاسی از طرف دیگر، به پیشبرد امور بپردازد. بی‌توجهی وی به نیروهای انقلابی در تحولات جنگی و اشتباهات تاکتیکی در اتخاذ استراتژی‌های غلط نظامی و سیاسی به سرعت ناکارآمدی وی را در عرصه فرماندهی نظامی روشن ساخت. از سوی دیگر بروز روحیهٔ خودخواهی در رفتارهای وی باعث شده بود تا خیلی زود به «تنهایی سیاسی» دچار گردد که نتیجه‌ای جز روی آوری به گروه‌های مخالف و فاقد مشروعیت نداشت. حساسیت جایگاه وی در ادغام با ضرورت‌های ناشی از جنگ باعث شده بود تا صبر و تحمل گروه‌های

انقلابی به پایان برسد و پس از مدتی، یکدستی سیاسی که لازمه دوران مقابله با تهدیدهای نظامی است در کشور حکمفرما شود.

با عزل *بنی‌صدر* و سپری شدن تابستان سخت ۱۳٦۰، عملاً پس از یک سال از شروع جنگ تحمیلی، این مسأله موضوع اصلی امنیت ملی کشور قرار گرفت. جنگ همچون یک عامل مؤثر نقش بسزایی در حل و فصل موضوعات وسیع امنیتی نظام داشت. در واقع از یک سو بسیاری از تهدیدها و آسیب‌های امنیتی در پرتو فشارهای ناشی از جنگ به صورت موقت از گردونه معضلات امنیتی خارج شدند و از سوی دیگر بسیاری از اهداف و اصول امنیتی نظام که در گفتمان بسط‌محور مورد توجه مسؤولان بود، به مرحله عمل نزدیک شد. در واقع عدم اختلاف میان رهبران نظام باعث شده بود تا جامعه به چنین احساسی دست یابد. همچنین اجبارهای ناشی از جنگ باعث شد تا بسیاری از اهداف امنیتی گذشته نظام از ضرورت‌های اولیه خارج گردند و جنگ تقریباً به تنهایی در رأس امور امنیتی کشور بنشیند. از این رو به طور مشخص از پایان تابستان ۱۳٦۰ و با فراغت خاطر انقلابیون از تهدیدهای درونی و ایجاد یکدستگی سیاسی در کشور، عملاً دوره گفتمانی حفظ‌محور شروع می‌شود و تا پایان جنگ تحمیلی به طول می‌انجامد. تقریباً در تمام این مدت، جنگ و مسایل مربوط به آن به تنهایی در «رأس امور» قرار می‌گیرد و سایر معضلات امنیتی نظام نیز به نوعی به جنگ وابسته می‌گردند.

در تمام این دوره *آیت‌الله خامنه‌ای* بعنوان رئیس جمهوری و آقای *میرحسین موسوی* در مقام نخست‌وزیر و رئیس دولت جمهوری اسلامی، اداره امور را بر عهده دارند. آقای *هاشمی رفسنجانی* نیز ضمن اداره مجلس، فرماندهی جنگ را از طرف امام خمینی(ره) عهده‌دار می‌شود. برخی اختلاف‌نظرها میان مسؤولان نظام در طول این مدت دیده می‌شود، ولی رهبری مسلط امام خمینی(ره) باعث می‌گردد که در این دوره نیز نیروهای انقلابی تقریباً از تفکر واحدی در اداره امور پیروی نمایند و اختلاف‌نظرهای موجود، مسیر ملاحظات امنیت ملی نظام را دچار مشکل چندانی نسازند. معمولاً در بررسی جناح‌بندی‌های سیاسی گفته می‌شود که جناح‌های «چپ» و «راست» در همین دوره شکل گرفت. این گروه‌ها در برخی از سیاست‌های کلان نظام نظیر سیاست خارجی و سیاست‌های اقتصادی دارای اختلاف‌نظرهای اساسی بودند. ولی در شرایط جنگی این اختلافات تحت رهبری امام خمینی(ره) کمتر مجال ظهور و بروز می‌یافت و اجبارهای

جنگی باعث می‌شد تا برای هر دو گروه، حفظ نظام و کشور در برابر تهدید فیزیکی بیرونی از اولویت اساسی برخوردار شود.

البته در این میان میزان سهم جنگ از درآمدهای ملی موضوع برخی از اختلاف‌نظرها میان فرماندهان جنگی و دولت بود. مخصوصاً در اواخر جنگ فرماندهان جنگی از سهم اندک جنگ از هزینه‌های ملی و «بی‌توجهی دولت» به آن ناراضی بودند. این دیدگاه‌ها در حالی بود که نمایندگان دولت محدودیت‌های مالی دولت را عامل اصلی کاهش سهم جنگ از درآمدهای ملی برمی‌شمردند. با این حال این اختلافات جزیی باعث نمی‌شود تا این تصور ایجاد گردد که برای گروه‌های مختلف داخلی، جنگ و معضلات امنیتی آن از اعتبار اولیه خارج گردیده باشد. برای دولت نیز توجه به حداقل معیشت مردم درست همسو با پشتیبانی جنگی تفسیر می‌شد.[۱]

بی‌تردید تهدید امنیت فیزیکی کشور در سایه جنگ تحمیلی سایر ابعاد ملاحظات امنیت ملی نظام را تحت شعاع خویش قرار داده بود. به همین دلیل وجه تمایز اساسی این دوره با دوره گفتمانی بسط‌محور، محدودبودن دایره معضلات امنیتی نظام در دورهٔ جدید در یک عامل اساسی، یعنی جنگ بوده است. با وجود مسایل ناشی از جنگ برای ملاحظات امنیت ملی کشور، جامعه جنگ‌زده تمامی همت و تلاش خویش را می‌بایست معطوف به مقابله با پیامدهای امنیتی آن می‌نمود. بدین خاطر حفظ و حراست از تمامیت ارضی کشور و تأمین امنیت نظام در برابر تهدید عینی عراق توجهات اساسی نظام را به خود مشغول کرده بود. با این وجود این وجه ممیزه اساسی باعث نمی‌گردد تا هیچ گونه شباهتی میان دوره گفتمانی حفظ‌محور با دوره قبل وجود نداشته باشد. برعکس با تحلیل واقعی می‌توان به این نتیجه رسید که برغم محدودشدن دایره معضلات اساسی امنیت کشور به موضوع جنگ و مسایل ناشی از آن، همچنان شاهد تداوم و حتی تشدید برخی از ویژگی‌های دوره قبل در ملاحظات امنیتی نظام در این دوره هستیم. از جمله می‌توان به خصلت «ایدئولوژیک» و «پویایی» این ملاحظات اشاره کرد.

به طور کلی خصلت ایدئولوژیک در تمام سال‌های دهه اول انقلاب اسلامی بر ملاحظات امنیت ملی کشور حاکم بود. به این خاطر فرق چندانی میان دو دوره اول و دوم وجود ندارد. حتی می‌توان گفت، مخصوصاً در نیمه اول جنگ، خصلت ایدئولوژیک بر رفتارهای جمهوری

اسلامی از دوران گفتمانی بسط‌محور بیشتر نیز شده بود. در واقع در دوره اول به دلیل وجود گروه‌های رقیب و مخالف در برابر گروه‌های حزب‌الله تا حدودی از حیطه گسترش رفتارهای ایدئولوژیک کاسته می‌شد؛ ولی در این سال‌ها دیگر خبری از این گروه‌ها نبود.

در تمام سالیان جنگ همچنان رهبری ایدئولوژیک و کاریزماتیک امام خمینی(ره) تداوم داشت. نیروهای درگیر سیاسی با کمترین اختلاف‌نظر در زمینه ایدئولوژیزه کردن جنگ به انجام وظایف خویش و بسیج مردمی می‌پرداختند. احساسات مذهبی مردم در برابر بی‌رحمی‌ها و عملکرد منفی نیروهای دشمن به شدت شعله‌ور شده بود. جامعه بین‌المللی با قوت و همت بیشتری و با جسارت آشکارتری به مقابله با انقلاب اسلامی از طریق حمایت مداوم از رژیم عراق پرداخته بود. از این رو واکنش ایدئولوژیک جامعه انقلابی و جنگ‌زده کشور در برابر این حمایت‌ها بسیار طبیعی می‌نمود.

مجموعهٔ این عوامل باعث شده بود تا همچنان شاهد تداوم خصلت ایدئولوژیک بر رفتارهای جمهوری اسلامی و طبیعتاً ملاحظات امنیت ملی نظام باشیم. البته حاکم‌بودن خصلت ایدئولوژیک بر ملاحظات امنیتی نظام باعث نمی‌شود تا جایگاه بالای «واقعیت‌های جنگی» در این ملاحظات مورد سؤال قرار گیرند. جنگ به خودی خود، در مقام یک تهدید عینی، موجب «واقع بینی» نسبی مسؤولان کشور شده بود. البته تحلیل مسؤولان از میزان قدرت ملی در برابر تهدیدهای موجود در طول سال‌های مختلف جنگ از نوسان برخوردار بود. به عبارت دیگر در مقاطعی از جنگ و با کسب برخی پیروزی‌های جنگی در ترکیب با تقویت حمایت‌های بین‌المللی از دشمن، برخی تصورات آرمانی در نزد دولتمردان ایرانی پدید می‌آمد که بر طبق آن قدرت تأثیرگذاری و احتمال پیشرفت سیاست‌های انقلاب فراتر از مرز واقعیت‌های موجود تصور می‌شد. به همین دلیل است که برخی در تحلیل مقاطع مختلف جنگ از «چرخه آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی» صحبت به میان می‌آورند.[۲] بر طبق دیدگاه *روح‌الله رمضانی* نیز سیاست‌های کلان نظام جمهوری اسلامی ایران را در طول دهه اول می‌توان بر اساس «آرمان‌گرایی واقع‌بینانه» تحلیل نمود.[۳]

خصلت «پویایی» در ملاحظات امنیت ملی کشور نیز هنوز در این مقطع به چشم می‌خورد. با توجه به تداوم کارکرد روحیات انقلابی جامعه در مسیر تحولات نظام و تأثیرپذیری از عوامل

ایدئولوژیکی نظیر مفهوم «جهاد» پر بیراه نیست که با وجود تحمیلی‌بودن شرایط بر کشور، همچنان از فعال‌بودن استراتژی‌های ملی سخن بگوییم. روشن است که جنگ بر کشور تحمیل شده بود و در فرآیند آن عوامل بیرونی فراوانی تأثیرگذار بودند، ولی این نکته هم به اثبات می‌رسد که رهبران نظام ضمن توجه به واقعیت‌های موجود، بر اساس اصل «جهاد تدافعی» و «دفاع مشروع» در بیشتر مراحل جنگی، به دنبال دستیابی به اهداف خویش و وادار کردن دشمن و نظام بین‌الملل به قبول درخواست‌های خویش بوده‌اند. در مقاطع مختلف جنگ، جز در ابتدا و پایان و برخی نقاط محدود در طول آن، همواره استراتژی جنگی کشور بر اساس اصل پیشروی برای دستیابی به اهداف نظامی تنظیم می‌شد و کمتر به دفاع خالص در برابر دشمن متمرکز بود. برعکس عراق به رغم آن که شروع‌کننده جنگ بود، ولی در اکثر مقاطع جنگی استراتژی‌های خود را با توجه به تحرکات نیروهای ایرانی تنظیم می‌نمود و عموماً به «دفاع» مؤثر توجه داشت.

با توجه به مطالب فوق در ادامه این بخش تلاش می‌شود همانند بحث دوره گفتمانی بسط‌محور، مباحث در چهار حوزه کلان اهداف و اصول امنیت ملی، قدرت و توانمندی‌های ملی، تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های امنیت ملی و نهایتاً استراتژی‌های امنیت ملی مورد تحلیل قرار گیرند.

فصل پنجم

اصول و اهداف امنیت ملی در گفتمان حفظ محور

مقدمه

در گفتمان بسط‌محور، چنان که گفته شد، اهداف امنیت ملی جمهوری اسلامی بسیار گسترده و فراگیر بود و جنبه‌های مختلف زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی،... ملت را در برمی‌گرفت. محور اصلی این اهداف حفظ اسلام و انقلاب اسلامی بود. در واقع با وجود گستردگی اهداف امنیت ملی نظام در آن دوره، الگوی بکارگرفته‌شده دارای برخی تفاوت‌های اساسی با فرآیندهای معمول بود. به این معنی که ابعاد معنوی و ارزشی امنیت نظام نسبت به ارزش‌های فیزیکی و مادی امنیت از اولویت اساسی برخوردار بود و جایگاه «اصالت‌ها» در برابر «ضرورت‌های» امنیتی نظام بسیار گسترده شده بود. مفهوم ملیت و منافع ملی، نمادهایی ضد ارزش قلمداد شده و اعتبار و مشروعیت چندانی در نزد رهبران نظام نداشتند و حتی هیچ‌گاه اصطلاحی به نام «امنیت ملی» در آن دوره خلق نشده بود. جنگ تحمیلی تحولی اساسی در این برداشت‌ها پدید آورد.

جنگ از یک سو در ترتیب اهداف امنیت ملی نظام تأثیر تعیین کننده‌ای داشت و از سوی دیگر در طول آن مسأله نجات میهن کاملاً با علایق ملی و مذهبی مردم درآمیخته شد. البته جنگ برای پی‌گیری برخی از اهداف آرمانی نظام، محدودیت‌های فراوانی پدید آورد. بسط آرمان‌های انقلاب در سرزمین‌های اسلامی با وجود جنگ عملاً با محدودیت‌های جدی مواجه شده بود. ضرورت دفاع از کشور در برابر تهدیدهای عینی، کمتر مجالی را برای تحقق عینی

خواسته‌های انقلاب در ورای مرزها باقی می‌گذاشت. البته با وجود تداوم جنبه‌های ایدئولوژیک در سیاست‌های نظام، اهداف آرمانی انقلاب هیچ گاه در طول جنگ در ذات خود دارای ارزش کمتری در نزد دولتمردان انقلابی نشد.

تداوم این خصلت به صورت پراکنده راهنمای سیاست‌های عملی کشور در ابعاد سیاسی و امنیتی بود. برای مثال در بحبوحهٔ جنگ، جمهوری اسلامی توجه ویژه‌ای را برای کمک به حزب‌الله لبنان اختصاص می‌داد و در واقع جبههٔ دیگری را برای پی‌گیری اهداف امنیتی خود باز کرده بود. با این وجود این گونه رفتارها مستثنی بود و چندان به اصل کلی حاکم بر ملاحظات امنیت ملی کشور در این دوره صدمه وارد نمی‌ساخت. در سطح داخلی نیز اهداف موجود، از جنبه فوری‌بودن و امنیتی بودن، بصورت موقت خارج شد. انقلابیون پس از دو سال و اندی از درگیری‌های بحرانی در کشور نسبت به تثبیت حاکمیت سیاسی اسلام در کشور به اطمینان رسیده بودند و از این جهت تمامی گروه‌های فعال سیاسی به بینش واحدی نسبت به اصول سیاست‌های حاکم دست یافته بودند. آنها همچنین از اقبال جامعه به ارزش‌های اسلامی و پی‌گیری اصول آن نظیر عدالت اجتماعی، عفت عمومی و حاکمیت دینی رضایت داشتند.

تأثیرات ایدئولوژیک ناشی از شرایط جنگی، انقلابیون را در دستیابی به اطمینان خاطر نسبت به بسط ارزش‌های اسلامی بسیار یاری رساند. رهبران انقلاب نسبت به حفظ و پاسداری از انقلاب اسلامی در برابر تهدیدهای درونی نیز به اطمینان قوی رسیده بودند و تهدید قابل توجهی ذهن آنها را مشغول نمی‌کرد. اما در زمینه حفظ استقلال نظام، نگرانی‌های موجود در گفتمان بسط‌محور همچنان پا بر جا بود. آنها تابحال توانسته بودند در صحنه استقلال سیاسی کشور به نتیجه دلخواه برسند ولی در زمینه‌های فرهنگی و اقتصادی هنوز به اطمینان ملی دست نیافته بودند. *آیت‌الله خامنه‌ای* در مصاحبه‌ای در اواسط جنگ با پرداختن به این دو مسأله می‌گوید مسأله استقلال فرهنگی به خودمان برمی‌گردد و با برگشتن به استعدادهای درونی و ذخایر فرهنگی می‌توانیم به آن برسیم: «ما به استقلال فرهنگی نزدیک شده‌ایم... ولی از نظر مقوله شکوفایی فرهنگی وضعیت‌مان راضی کننده نیست.»[٤] تمیز ایشان میان شکوفایی فرهنگی با استقلال فرهنگی هر چند که در زمان جنگ می‌توانست در نتیجه تمرکز اذهان به مقوله جنگ از وجه نظر اساسی بهره‌مند نباشد، ولی به خوبی تأثیرات آن را بلافاصله پس از جنگ شاهد

می‌باشیم. در هر حال ایشان مسایل اقتصادی را موضوع باقی‌مانده در راه رسیدن به استقلال نظام نام می‌برد. به اعتقاد ایشان تداوم بیماری در این بخش در طولانی‌مدت می‌تواند استقلال سیاسی و فرهنگی کشور را نیز دچار بیماری سازد.[۵] برغم درک رهبران انقلاب از ناکارآمدی بخش اقتصادی کشور در تأمین امنیت آرمانی نظام، در شرایطی که جنگ بر کشور حکمفرما بود، آنها کمتر دغدغهٔ مسایل رفاهی و توسعه اقتصادی کشور را داشتند. در مقابل تأمین حداقل معیشت مردم و چرخاندن پشتوانه اقتصادی جنگ از اهمیت و اعتبار بیشتری برخوردار بود. از این رو در این جا نیز به خوبی به اولویت جنگ و حاکمیت «جنگ محوری» بر ملاحظات ملی پی می‌بریم.

چنان که گفته شد، جنگ تئوری «امنیت امت اسلامی» را در اهداف آرمانی انقلاب اسلامی به مبارزه طلبید. در تفسیر آرمانی امنیت جمهوری اسلامی، با جایگزین شدن مفهوم امت به جای ملت، امنیت ایران به امنیت کل جهان اسلام وابسته شده بود. وجه دیگر این تئوری برتری یافتن امنیت مکتب بر امنیت کشور بود. جنگ فوریت امنیت امت اسلامی را زیر سؤال برده و بر اهمیت امنیت مکتب در شرایط جنگی صحه گذاشت. تفسیر دولتمردان از جنگ تحمیلی به جنگ «حق و باطل» و کاربرد اصطلاح «دفاع مقدس» برای آن مؤید تداوم اهمیت امنیت مکتب در ملاحظات امنیت ملی نظام در گفتمان حفظ‌محور است. در واقع «حفظ اسلام» و آرمان‌های اسلامی از تهدیدهای بیرونی همچنان هدف اولیه انقلابیون در استراتژی‌های امنیت ملی است. تحت محدودیت‌های جنگی «امنیت کشور» در ادغام با «امنیت هویت اسلامی» کشور در مفهوم واحدی به نام «امنیت نظام» مورد توجه دولتمردان قرار گرفت. در واقع مفهوم «امنیت نظام» مفهوم عامی بود که هم تعیین‌کننده کیفیت هویت ملی کشور بود و هم امنیت فیزیکی و تمامیت ارضی کشور را شامل می‌شد. بدین ترتیب آرمان نظام در حفظ اسلام با ضرورت‌های عینی کشورها در بقای چارچوب‌های فیزیکی کشور ترکیب نوینی از امنیت ملی را به وجود می‌آورد که به «امنیت نظام» معروف است. این ترکیب به خوبی در این جمله امام خمینی(ره) مشهود است:

> ***«ما ایستاده‌ایم در مقابل دفاع از کشور خودمان و دفاع از اسلام عزیز در مقابل هر مهاجم ... واجب است برایمان دفاع کنیم از نوامیس اسلام و نوامیس خودمان و دفاع کنیم از کشور اسلامی خودمان».[۶]***

پیوند میان «اسلام» با «کشور اسلامی» در فرهنگواره سیاسی انقلابیون در این دوره یک پیوند تمام عیار بوده است. به این معنی که جمهوری اسلامی «نماد عینی» اسلام تعریف می‌شد و دفاع از آن در جمیع ابعاد به معنای دفاع از اسلام تعبیر می‌شد. امام خمینی(ره) این مفهوم را چنین مطرح می‌کنند:

«الآن جمهوری اسلامی یعنی اسلام و این امانتی است بزرگ که باید از آن حفاظت کنید.» [۷]

ایشان در تشریح دو طرف درگیر در جنگ می‌گوید:

«الآن اسلام به تمامه در مقابل کفر واقع شده است.» [۸]

تأکید بر حفظ اسلام نمایانگر اهمیت حفظ مملکت اسلامی است و بالعکس تأکید بر امنیت مملکت اسلامی مبین اهمیت حفظ اسلام در گفتمان حفظ‌محور می‌باشد. بدین ترتیب مسأله «حفظ نظام» با ابعاد فوق، هدفی اساسی در گفتمان حفظ‌محور به شمار می‌رود. این مسأله به تنهایی در رأس قرار می‌گیرد و سایر ابعاد امنیت ملی با توجه به سطح تأثیرگذاری و یا تأثیرپذیری از این عامل اهمیت می‌یابند. امام خمینی(ره) در میزان اهمیت حفظ نظام در این دوره می‌گویند:

«مسأله حفظ نظام جمهوری اسلامی در این عصر و با وضعی که در دنیا مشاهده می‌شود و با این نشانه‌گیری‌هایی که از چپ و راست و دور و نزدیک نسبت به این مولود شریف می‌شود از اهم واجبات عقلی و شرعی است... حفظ جمهوری اسلامی یک واجب عینی است... از نماز اهمیتش بیشتر است.» [۹]

نظام در تمام مراحل جنگ از دفاع اولیه، دفع تجاوز و مقاومت در برابر پذیرش صلح غیرعادلانه و سرسختی‌های فراوان در برابر تجاوزات عراق و نهایتاً پذیرش آتش‌بس از قاعده اساسی «حفظ نظام» تبعیت کرده است.

اهمیت حفظ نظام دلیل اصلی قبول قطعنامه ۵۹۸ بود. امام خمینی(ره) در این مورد بیان می‌دارند:

«و اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتاً مسأله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصاً برای من بود، این است که من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوهٔ دفاع و مواضع اعلام‌شده بودم و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می‌دیدم ولی

به واسطهٔ حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می‌کنم... با قبول قطعنامه و آتش‌بس موافقت نموده و در مقطع کنونی آن را به مصلحت انقلاب و نظام می‌دانم.»[۱۰]

این سخنان در حالی بود که ایشان حدود دو هفته قبل از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در یک سخنرانی گفته بود:

«این روزها باید تلاش کنیم تا تحول عظیمی در تمامی مسایلی که مربوط به جنگ است به وجود آوریم. باید همه برای جنگی تمام‌عیار علیه آمریکا و اذنابش به سوی جبهه رو کنیم. امروز تردید به هر شکلی خیانت به اسلام است، غفلت از مسایل جنگ خیانت به رسول‌الله(ص) است. این جانب جان ناقابل خود را به رزمندگان صحنه‌های نبرد، تقدیم می‌نمایم.»[۱۱]

اصل «حفظ نظام» به منزلهٔ هدف اولیه امنیت ملی در این دوره در قالب تئوری «ام‌القری» بسط و تعریف مفهومی یافت. این تئوری که در سال‌های میانی جنگ شکل گرفت و توسط *محمدجواد لاریجانی* مطرح شد، نشان می‌دهد که برای حفظ «ام‌القری» نسبت به منافع کل بلاد اسلامی نوعی اولویت قائل است، ولی با این وصف که کاملاً با مضامین ایدئولوژیک عجین شده است. به تعبیر *لاریجانی*:

«لب مطلب در تئوری ام‌القری این است که اگر کشوری در میان بلاد اسلامی ام‌القری و دارالاسلام شد، به نحوی که شکست یا پیروزی آن شکست و پیروزی کل اسلام به حساب بیاید، در آن صورت حفظ ام‌القری بر هر امری دیگر ترجیح می‌یابد. حتی در صورت لزوم احکام اولیه را تعطیل می‌نماییم و قس علی هذا.»[۱۲]

به اعتقاد ایشان اگر میان مصالح حکومت ام‌القری و ولایت جهان اسلام تعارض دیده شود، همواره مصالح امت اولویت دارد، مگر هستی ام‌القری که حفظ آن بر همهٔ امت واجب است.[۱۳] به نظر *لاریجانی*، امروز ایران ام‌القری دارالاسلام است. پیروزی و یا شکست ایران پیروزی یا شکست اسلام است. از این رو رسالت دینی و مسؤولیت اسلامی اقتضاء می‌کند که ایران را به مثابه ام‌القرای جهان اسلام حفظ نماییم.[۱۴] در این تئوری دفاع از ایران یعنی ام‌القرای جهان اسلام، وظیفه همه امت اسلامی تلقی می‌گردد. نباید برنامه آماده‌سازی و سازماندهی نیروها را به مردم

ایران محصور نمود، بلکه باید برای استفاده از تمام آحاد ملت در سرتاسر بلاد اسلامی طرح و برنامه و اقدامات لازمه را انجام داد.»[۱۵]

هدف فوق در واقع راهنمای سیاست‌های ج.ا.ا در طول جنگ تحمیلی بود. بر این اساس بود که امام خمینی(ره) جنگ را در رأس امور معرفی می‌کردند و حفظ نظام را از اهم واجبات تلقی می‌نمودند. بدین ترتیب وجود «جمهوری اسلامی» برای امنیت جهان اسلام مهمترین اصل پنداشته می‌شد و آرمان‌های نظام در ورای مرزهای ملی نیز در درجه اول به حفظ نظام مربوط می‌گشت. در این‌جاست که اصولی نظیر صدور انقلاب و حمایت از جنبش‌های اسلامی وابسته به «اصل نظام» می‌گردند و در عمل مسؤولان کشور بیشتر از نقش غیرمستقیم کشور (و نه مستقیم آن) در تأمین امنیت جهان اسلام حمایت می‌کنند. آیت‌الله خامنه‌ای در اواخر سال ۱۳۶۲ در پاسخ به این سؤال یک خبرنگار که ج.ا.ا چه نقش و رسالتی را در مقام محور و مرکز انقلاب اسلامی در منطقه نسبت به حرکت‌های اسلامی ایفاء خواهد کرد می‌گوید:

«جمهوری اسلامی نقش غیرمستقیم دارد و به نظر ما نقش غیرمستقیم مهمتر از نقش مستقیم است. یعنی نفس وجود جمهوری اسلامی تجربه‌ای برای آنهاست.»[۱۶]

بر این اساس از آن جایی که رژیم عراق و پشتیبانانش موجودیت ایران را در مقام ام‌القرای جهان اسلام به صورت مستقیم و همه‌جانبه مورد تهدید قرار داده بودند، لازم بود تا تمامی همت زمامداران و مردم جامعه به رفع این وضعیت گذاشته شود. از این رو با توجه به اهمیت صیانت از امنیت ام‌القری، اهداف اصلی و تعیین‌کنندهٔ نظام جمهوری اسلامی ایران برای مبارزه با این تهدیدها شکل می‌گیرد. در واقع این اهداف کاملاً با توجه به سطح تهدیدهایی است که در طول جنگ علیه جمهوری اسلامی به کار گرفته شده‌اند. ویژگی‌های خاص نظام نوپا و روحیات جمعی حاکم بر ملت انقلابی نیز بر کیفیت ساماندهی این اهداف مؤثر بوده‌اند. با توجه به این دو مسأله، اهداف اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با تهدیدهای پیش‌گفته را - که در واقع همان اهداف کلان امنیت ملی کشور می‌باشند- می‌توان در چند سطح زیر بررسی نمود:

الف) دفع تجاوز و دفاع از تمامیت ارضی کشور

ب) حفظ اسلام و نظام اسلامی

ج) دفاع از استقلال و هویت ملی
د) دستیابی به اطمینان خاطر از طریق تنبیه متجاوز و جبران خسارت

الف) دفع تجاوز و دفاع از تمامیت ارضی کشور

جنگ رسمی و همه‌جانبه عراق علیه ایران در ساعت ١٤ بعدازظهر ۱۳۵۹/۶/۳۱ با تهاجم گسترده نیروی هوایی ارتش عراق و سپس نیروی زمینی این کشور آغاز شد. ظرف چند ساعت اول، ۲۹ نقطه مهم، از جمله فرودگاه‌های کشورمورد حمله قرار گرفت و تهاجم زمینی نیز از شمال قصرشیرین تا منطقه عمومی خرمشهر را در بر گرفت. عراق در تجاوز به ایران صرفاً بدنبال کسب امتیازهای تاکتیکی و کوتاه‌مدت نبود، بلکه این کشور اهداف بلندمدت و همه‌جانبه‌ای را در نظر داشت که از بارزترین آنها دستیابی به برخی از نقاط حساس و استراتژیک و آسیب‌رساندن به تمامیت ارضی کشور بود. به صورت رسمی آنها هدف‌های خود از شروع جنگ را چنین اعلام کردند:

«الف) تصرف سه جزیره تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی در دهانه خلیج‌فارس ب) تصرف سرزمین‌های عراقی که باید بر اساس قراردادهای ۱۹۷۵ به عراق تحویل می‌شد. ج) تأمین حقوق اقلیت‌های غیرفارس (اعراب) در ایران د) اعاده کنترل کامل بر اروندرود (شط‌العرب)».[17] هر چهار هدف یادشده در پی نقض تمامیت ارضی کشور بود.

طرح مسأله تصرف جزایر سه‌گانه ایرانی در خلیج فارس صرفاً دارای ابعاد سیاسی بود و رژیم عراق از آن طریق تلاش داشت تا خویشتن را مدافع منافع جهان عرب و در پی آن رهبر جهان عرب معرفی نماید. *صدام* در تیرماه ۱۳۵۹ اعلام کرد:

«اینک ما توانایی نظامی را برای استرداد سه جزیره واقع در خلیج [فارس] که به دست شاه ایران اشغال شده است، داریم. ما هرگز از زمان اشغال این سه جزیره ساکت ننشسته‌ایم و پیوسته از نظر نظامی و اقتصادی برای پس‌گرفتن آن، خود را آماده کرده‌ایم.» [18]

در جهت هدف دوم، عراق ادعاهای سرزمینی در مناطق مرزی زین‌القوس (۱۲۲ کیلومتر مربع)، میمک (۱۱۰ کیلومتر مربع) و سیف سعد (۱۰۵ کیلومتر مربع) را مطرح می‌کرد و اعتقاد داشت که این مناطق متعلق به عراق است و رژیم گذشته ایران با کشاندن علائم مرزی به داخل

خاک عراق، به تدریج آنها را اشغال کرده است. بر طبق ادعای عـراق، ایـن اراضـی بـه موجـب عهدنامه مرز دولتی و حُسن همجواری که در ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ در بغداد به امضاء رسـید بـاید بـه دولت عراق پس داده می‌شد، ولی دولت ایران، آن اراضی را مسترد نداشت.[۱۹]

هدف سوم سرپوشی برای دستیابی *صدام* به منطقه نفت‌خیز خوزستان بـود. از ایـن روی بـه صورت ضمنی از تجزیه ایران سخن می‌گفت. دفاع مزوّرانه از هویت عربی منطقـه خوزسـتان و تعیین نام‌های عربـی بـرای شـهرهای ایـن اسـتان جـهت برانگیختـن مـردم منطقـه علیـه نظام تازه‌تأسیس و تسهیل جداسازی آن از ایران صورت می‌گرفت. از این جهت بود که نـوک پیکـان حملات عراق، متوجه منطقه خوزستان بود. اشغال این منطقه از یک سـو بـاعث گسـترش مـرز دریایی عـراق در خلیـج فـارس می‌شـد و ایـن کشـور را از یـک بن‌بسـت ژئـوپلیتیک خـارج می‌ساخت و از طرف دیگر با به دست آوردن معادن عظیم نفت و گاز خوزستان، نفـوذ شـدیدی در بازار جهانی نفت به دست می‌آورد.

در رسیدن به هدف تجزیه ایـران *صـدام* در مصاحبـه ۲۱ آبـان ۱۳۵۹ منـدرج در مطبوعـات عراق، اظهار می‌دارد:

«ما از تجزیه و انهدام ایران نـاراحت نمی‌شـویم و بـا صراحـت اعـلام می‌داریـم در شرایطی که این کشور دشمن ماست، هر فرد عراقی و شاید هر فرد عرب مایل بـه تقسـیم ایران و خرابی آن خواهد بود.» [۲۰]

در ادامه *طارق‌عزیز*، وزیر خارجه وقت عراق، هشت ماه پس از جنگ می‌گوید:

«وجود پنج ایران کوچک بهتر از وجود یک ایران واحـد خواهـد بـود.» وی اضافـه می‌کند: «ما از شورش ملتهای ایران پشتیبانی خواهیم کرد و همـه سـعی خـود را متوجـه ایران خواهیم کرد.» [۲۱]

در فروردین ۱۳٦۰ *صدام* به صراحت چنین می‌گوید:

«ما آماده‌ایم هر گونه کمک از جمله سلاحی که مورد نیاز مـردم عـرب خوزسـتان و سایر ملت‌های ایران به ویژه کردها، بلوچ‌ها و همه وطن‌پرستان واقعی و شـریف می‌باشـد به آنها بدهیم. ما به تمامیت ارضی ایران علاقه‌ای نداریم و این استراتژی مـا اسـت کـه از مدتها پیش اعلام کرده‌ایم.» [۲۲]

در همین زمینه بود که *صدام* پنج روز قبل از حمله سراسری به ایران در سخنرانی معروف خود در ۲٦ شهریور ۱۳۵۹ از «برادران عرب اهواز» و «جنگجویان شریف کُرد در ایران» سخن به میان می‌آورد.[۲۳]

اما آخرین مسأله مطرح شده در اهداف اعلامی دولت عراق برای حمله به ایران، حکایت از ملاحظات بسیار مهم و استراتژیک این رژیم علیه امنیت سرزمینی ایران دارد. به طور کلی حمایت از منافع عراق در اروندرود (شط‌العرب) در کنار اصول پان‌عربیسم، ایدئولوژی بعثی و تأکید بر اصل رهبری عراق بر کشورهای عربی منطقه خلیج فارس، جز اصول سنتی و ملاحظات امنیتی این رژیم بوده است. رژیم *صدام* همواره از امضای قرارداد ۱۹۷۵ با ایران احساس تحقیر می‌کرد و افکار عمومی جهان عرب نیز از وی به خائن یاد می‌کرد. بدین خاطر به دنبال کوچکترین فرصتی بود تا از این وضعیت بیرون آید.[۲٤] البته این عقده تاریخی با برخی از واقعیت‌ها و مشکلات ژئوپلیتیکی عراق در خلیج‌فارس پیوند خورده بود.[۲۵] در واقع اختلافات فی‌مابین دو کشور در قضیه اروندرود همواره در تاریخ یکصدوپنجاه سال اخیر وجود داشته است و محدودیت‌های عراق که با خصلت تجاوزطلبی رژیم *صدام* پیوند خورده بود، در تصمیم این رژیم برای تهاجم به دو کشور ایران و کویت در طول دو دههٔ اخیر کاملاً مؤثر بوده است.

ملاحظات سرزمینی فوق نقش تعیین‌کننده‌ای در استراتژی تهاجم نظامی عراق علیه ایران داشت. رسیدن به سایر اهداف از طریق کامیابی در این ملاحظات امکان‌پذیر بود. البته عراق از نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی با توجه به شرایط خاص موجود در ایران و ارتش از هم فروپاشیده آن، تحرکات مرزی خود را آغاز کرد. این تحرکات، اگر چه در سال ۱۳۵۸ ضعیف بود، لیکن با آغاز سال ۱۳۵۹ با بروز حوادث مهمی چون قطع رابطه آمریکا با ایران، حمله ناموفق آمریکا در طبس، دستیابی *صدام* به ریاست جمهوری عراق و نیز دستگیری و اعدام *آیت‌الله محمدباقر صدر* و خواهرش شدت یافت. تجاوزات مرزی عراق در شش‌ماهه اول ۱۳۵۹ روند یکسانی نداشت، بلکه از زمان قطع رابطه آمریکا با ایران تا آستانه کودتای نوژه رو به شدت گذاشت؛ در تیرماه ۱۳۵۹ با فرارسیدن زمان اجرای کودتا از شدت آن کاسته شد و پس از کشف کودتا مجدداً در مردادماه این تحرکات روند صعودی یافت، تجاوزات عراق در شهریورماه همان سال شدت زیادی یافت و طی سه دهه اول ، دوم و سوم شهریورماه روند تصاعدی به خود

گرفت. بدین گونه که در شهریور ۱۳۵۹ جنگ سرد عراق علیه ایران به جنگ گرم تبدیل شد و در ۱۳۵۹/۶/۱۶ منطقه «خان لیلی» به تصرف ارتش عراق درآمد. چند روز بعد، منطقه میمک و پس از آن، پاسگاه‌های رشیدیه، چیلات و نیز ارتفاع گمیسکه به اشغال دشمن درآمد.

به موازات عملیات منظم ارتش عراق در سرتاسر نقاط مرزی، توزیع سلاح بین عشایر خوزستان و عناصر ضد انقلاب، عملیات‌های نامنظم، مین‌گذاری‌ها، بمب‌گذاری در معابر عمومی و مراکز اقتصادی، کمین به ستون‌های نظامی و خودروهای عمومی و شبیخون به مراکز مختلف، از جمله اقدامات این رژیم بود.[۲۶] از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ تهاجم سراسری عراق با اتخاذ استراتژی «جنگ سریع» آغاز شد.

با یورش همه‌جانبه عراق، این کشور در سه ماههٔ اول جنگ موفق شد به جز اهواز و بخشی از آبادان تقریباً به بیشتر اهداف اولیه خود دست یابد؛ بر اساس نظریه سرلشکر *محسن رضایی*، اگر ارتش عراق می‌توانست اهداف اولیه خود یعنی خط سبز را که شامل شهرهای اهواز و آبادان نیز می‌شد تصرف کند، این امر به تحقق مقاصد سیاسی ـ نظامی این کشور کمک می‌کرد و بدین ترتیب عراق می‌توانست بر رودخانه اروندرود مسلط شود؛ مناطق عرب‌نشین خوزستان را تحت سلطه خود درآورد و خسارات اقتصادی مهمی بر ایران وارد کرده و بخش بزرگی از منابع نفتی کشور را تصرف و یا منهدم کند و در نتیجه این توانایی‌های به دست آمده، قادر بود:

۱. ادعا کند که ایران را شکست داده است؛

۲. قرارداد ۱۹۷۵ میلادی را از موضع برتر لغو کند؛

۳. با تسلط بر شمال خلیج فارس و افزایش حضور نظامی در دریا و هوا، قدرتش را در منطقه افزایش دهد؛

٤. بر قیمت‌گذاری نفت اوپک تأثیر بگذارد.

۵. تأثیر سیاسی تعیین‌کننده‌ای بر کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس بگذارد؛

٦. در مقام ژاندارم منطقه از موقعیت برتر برخوردار شود و از آمریکایی‌ها امتیاز لازم را اخذ کند.[۲۷]

در هر حال تقریباً تمامی اشغال مناطق مرزی و سرزمینی ایران به دست ارتش عراق در سال اول و سال آخر جنگ صورت گرفت. جز در منطقه میانی که نوسانات شدیدی بر کنترل منطقه

میان نیروهای دو کشور وجود داشت، در سایر مناطق، عراق فقط در سایهٔ تهاجمات غافلگیرانه ماه‌های اول و آخر جنگ توانست، بخش وسیعی از ایران را به اشغال خود درآورد. استراتژی اشغال ایران در ماه‌های اول جنگ در تمام مناطق مرزی پی‌گیری شد و مخصوصاً در جبهه جنوبی این کشور توانست سرزمین‌های زیادی را به تصرف درآورد. اما در ماه‌های آخر جنگ، منطقه عمومی شلمچه و جاده اهوازـخرمشهر و نیز مناطق وسیعی از غرب کشور (مخصوصاً استان کرمانشاه) به تصرف دشمن درآمد.[۲۸] تحت این شرایط هدف اولیه و اساسی کشور آزادسازی مناطق اشغال‌شده و دفع تجاوزات ارتش عراق بود. در واقع «هویت ملی» ایرانیان در معرض خطر قرار گرفته بود. به این طریق دفاع از هویت ملی در پوشش اصل دفاع از سرزمین، مقدس شمرده شد. «واژه سرزمین و وطن» در پیوند با عناصر ایدئولوژیک از قدسیت خاصی برخوردار شدند و «وجب به وجب» مملکت جزء عناصر ذاتی امنیت جمهوری اسلامی قرار گرفت. از این رو، این بار رهبران نظام صراحتاً از «منافع کشور» در زیرمجموعهٔ «منافع اسلامی» سخن به میان می‌آوردند و دفاع از آن را واجب تلقی می‌کردند.[۲۹]

در فرآیند دفاع از «سرزمین» اسلامی در گفتمان حفظ‌محور، تأکید بر «مقاومت» ملی از ملزومات اولیه بود و پس از انجام گرفتن تجاوز دشمن، برطرف کردن تجاوز و وادارکردن دشمن به بازپس‌دادن سرزمین اسلامی از پیش‌شرط‌های «مبارزه ملی ـ اسلامی» محسوب می‌گردید. انجام‌دادن دفاع با یک پشتوانه اعتقادی و ایدئولوژیک شرایط تأمینی و حفظ امنیت کشور را فراهم می‌ساخت. در اندیشهٔ دفاعی این دوران، اشغال حتی یک وجب از خاک میهن اسلامی تصورناپذیر بود و می‌توانست اندیشه جهاد را متبلور سازد. به تعبیر امام خمینی(ره):

«امروز روزی است که ملت ما باید دست در دست سپاه و ارتش نجیب و دلیر گذاشته و به دشمنان بفهمانند که اگر وارد شهری شدند، تازه با مردمی مسلح و جنگجو مواجه خواهند شد که از وجب به وجب شهرشان دفاع می‌نمایند.»[۳۰]

به نظر امام خمینی(ره) دفاع از میهن اسلامی، دفاع از کشور امام زمان(عج) محسوب می‌گردید، از این رو می‌گفتند:

«از دین خدا دفاع کنید و نگهبان کشور ولی‌الله الاعظم باشید.»[۳۱]

به همین دلیل بود که دفاع از مملکت اسلامی جزء واجبات شرعیه تلقی می‌شد:

«دفاع از مملکت اسلامی، دفاع از نوامیس مسلمین، از واجبات شرعیهٔ الهیه‌ای است که بر همهٔ ما واجب است.» [۳۲]

ب) حفظ اسلام و نظام اسلامی

بین انقلاب اسلامی و جنگ ایران و عراق ارتباط ذاتی و جدایی‌ناپذیری وجود دارد. با هم‌پیمان‌شدن بازیگران مخالف منطقه‌ای و بین‌المللی در برابر ماهیت انقلابی نظام اسلامی، زمینه‌های تهاجم و اشغال نظامی کشور آسان شد. آسیبی که به منافع قدرت‌های بین‌الملل (از جمله آمریکا و غرب) از ناحیه وقوع انقلاب وارد آمده بود، در پیوند با ضعف‌های ساختاری کشورهای عرب منطقه و دلهره آنان از وقوع انقلاب‌های دیگر در کشورهایشان، به سادگی، اراده برای براندازی نظام اسلامی در نزد دولتمردان این کشورها را پدید آورده بود. از این رو مبارزه با انقلاب اسلامی و نابودی ساختارهای ناشی از آن یکی از اهداف اصلی آنها برای بازگرداندن نظم پیش از انقلاب بود. برای *صدام* علاوه بر تهدیدهایی که از ناحیه ناآرامی شیعیان و علمای اسلامی این کشور نسبت به نظام سیاسی وی متصور بود، انگیزه‌های شخصی و تلاش برای نقش یافتن جدید در سطح منطقه‌ای نیز از عوامل تعیین‌کننده جهت براندازی نظام اسلامی در طرح تهاجم سراسری محسوب می‌گردید. خلاء قدرت ناشی از سقوط شاه در منطقه خلیج فارس به خوبی حس جاه‌طلبی و قدرت‌طلبی صدام را برانگیخته بود. وی از طریق پُرکردن جایگاه خالی موجود می‌توانست نقش مصر ناصری را در دنیای عرب بازی نماید و بر رقیب خویش در جبهه شرقی یعنی سوریه نیز فائق آید.[۳۳]

تا قبل از انقلاب اسلامی، سیستم تابع بین‌المللی خلیج فارس، بر پایه قدرت نظامی و اقتصادی ایران و عربستان سعودی شکل گرفته بود. یکی از مهمترین کارکردهای ایران در این زمان، حفظ و حراست از کشورهای منطقه، در مقابل حمله سایر دولت‌های خارج از قطب غرب بود. انقلاب اسلامی که در شرایط ستیز، با وضعیت موجود پا به عرصه نهاده بود، دیگر کارکرد قبلی را نداشت؛ بلکه برعکس تهدیدی قلمداد می‌شد که وارد نظام امنیتی منطقه شده بود و با اتخاذ شعارهای نه‌شرقی و نه‌غربی و استراتژی صدور انقلاب، امنیت تمامی زمامداران و خلیج‌نشینان را در معرض خطر قرار داده بود. بنابراین طبیعی بود که با واکنش‌های مختلف مواجه شود. در این میان *صدام* به

دنبال بیشترین سودجویی بود. وی و کشورش که تا قبل از انقلاب اسلامی به خاطر داشتن ایدئولوژی افراطی، منزوی و جنگ‌طلب محسوب می‌شدند، با وقوع انقلاب اسلامی از منزلت دیگری برخوردار شدند. در این مقطع بود که یکی از سه شعار اصلی رژیم بعث عراق، یعنی وحدت، جامهٔ عمل پوشید و منجر به اتحاد اکثر دول عربی برای مبارزه با ایران شد. *صدام* نیز خویشتن را مدافع دروازه شرقی اعراب معرفی می‌کرد.[۳۴] وی در این زمینه چنین می‌گوید:

«ما به تمام کسانی که چشم طمع به سرزمین عربی دوخته‌اند، اعلام می‌کنیم شمشیرهای غیرعربی اجازه ندارند بر گردن اعراب فرود آیند.»[۳۵]

از این طریق با یادآوری گذشته و مطرح کردن شعار «قادسیه»، خود و کشورش را مدافع جهان عرب در برابر ایران معرفی می‌نمود. وی تنها از طریق براندازی نظام سیاسی ایران که موجودیت سیاسی وی و دیگر شیوخ منطقه را به خطر انداخته بود، می‌توانست به رهبر بزرگ جهان عرب تبدیل گردد و از این طریق عقده «ناصر شدن» خود را جامه عمل بپوشاند.

هدف براندازی نظام اسلامی در تهاجم نظامی به ایران به صراحت در گفتمان سیاسی و نظامی رهبران عراق مطرح می‌شد. حدود یک سال پس از جنگ، *طه یاسین رمضان*، معاون نخست‌وزیر عراق، در این باره گفت:

«این جنگ به خاطر عهدنامه ۱۹۷۵ و یا چند صد کیلومتر خاک و نصف اروندرود نیست. این جنگ به خاطر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران است.»[۳۶]

در واقع اصل «دفاع پیشگیرانه» که عراق در شروع جنگ علیه ایران مطرح ساخت نیز، براندازی نظام اسلامی را در خود مستتر داشت. از این دیدگاه *صدام* با احساس خطر از جنبش اسلامی موجود در عراق سعی کرد تا با تسخیر نظامی ایران و انهدام نظام سیاسی جمهوری اسلامی، به تصور خود به سراغ ریشه‌های بحران برود. البته روشن بود که ریشه‌های اصلی بحران در جامعه عراق نهفته بود و انقلاب اسلامی نقش جرقهٔ شعله‌های بحران عراق را می‌توانست داشته باشد. وی به محض به قدرت رسیدن در عراق در درجه اول به مبارزه همه‌جانبه با جنبش شیعیان عراق پرداخت و در طی آن رهبران دینی این جنبش و فعالین آن را قتل عام نمود و بسیاری از ایرانیان مقیم عراق را نیز به ایران متواری ساخت و سپس به سراغ ایران و اصل نظام سیاسی آن آمد.

برای جمهوری اسلامی عملکرد صدام علیه ایران هم در جهت نابودی اسلام و هم در جهت نابودی نظام اسلامی و انقلاب اسلامی تعبیر می‌شد. در واقع در نزد رهبران انقلاب، صدام و حزب بعث تجسم ضدیت با اسلام بودند و عملکرد آنها در عراق نمایانده تهاجم گسترده به اهداف اسلامی بود. امام خمینی(ره) یک ماه پس از شروع جنگ راجع به صدام چنین می‌گوید:

«من در عراق... می‌شناختم این آدم را،... این آدم چنانچه ... دستش باز بشود از عفلق (پایه‌گذار حزب بعث) بدتر است و عفلق، اسلام را مخالف همه چیز خودش می‌داند.»[۳۷]

در بطن اندیشه‌های عفلق نیز که یک مسیحی بود، وجود اندیشه‌های ضد اسلامی و شیعی طبیعی بود. در صحنهٔ عمل صدام نیز توانست از طرق مبارزه با فرهنگ اسلامی و شیعی، متلاشی نمودن حوزه علمیه و مرجعیت دینی در عراق و سرکوب احزاب، جمعیت‌ها و حرکت‌های اسلامی در این کشور، ضدیت خویش را با اسلام به اثبات برساند.[۳۸] با این سابقه، جنگ با ایران اسلامی نیز جنگ با «اسلام» شناخته می‌شد و در فرهنگ سیاسی ایران این برداشت کاملاً نهادینه شده بود. رژیم *صدام* با گسترش قدرت سنی و تفکر بعثی درصدد مقابل هم قراردادن شیعه و سنی بود. بر این اساس وانمود می‌کرد که انقلاب ایران، انقلابی افراطی و بنیادگرای اسلامی است که خواهان تسلط بر جهان اسلام و اجرای احکام دینی طبق خواست رهبران ایران می‌باشد.[۳۹]

بر این اساس دفاع از اسلام و دفاع از انقلاب اسلامی دو جزء اصلی مبانی رفتاری ایران در مقابل تهاجم عراق محسوب می‌شد. در سطح کلی در بینش رهبران انقلاب، جمهوری اسلامی مدافع اسلام در برابر تجاوزات *صدام* بود و بدین لحاظ حفظ اسلام در طول جنگ تحمیلی جزء دغدغه‌های اولیه بود. چارچوب حفظ اسلام نیز در قالب دفاع از «انقلاب اسلامی» معنی می‌یافت. امام خمینی(ره) می‌گفتند: «ما مدافع اسلام هستیم».[۴۰] وی اعتقاد داشت «تکلیف ما این است که از اسلام صیانت کنیم».[۴۱] در راه صیانت اسلام، کشته شدن نیز به صورت تکلیف فرض می‌شد. دفاع مقدس نیز به صورت رودرویی کامل جبهه‌های کفر (عراق) و اسلام (ایران) تصور می‌شد. از سوی دیگر دولتمردان ایران در آن شرایط این نکته را می‌دانستند که دشمن

برای رسیدن به اهداف سرزمینی خود در ایران و تجاوز به اسلام، فقط در پرتو شکست انقلاب اسلامی می‌توانست عمل نماید. بر این اساس جنگ تحمیلی، لزوم تلاش برای رسیدن به دستاوردهای انقلاب را ضروری می‌ساخت. ضمن این که در عمل ثابت شد که بیشترین نقش را در پیشبرد این جنگ عناصر و نهادهای انقلابی ایفا نمودند. در واقع ضرورت دفاع از کیان انقلاب اسلامی، عناصر انقلابی و سازمان‌های انقلابی نظیر سپاه پاسداران، بسیج مستضعفین، جهاد سازندگی،... را بسیار فعال ساخته بود و حتی جنگ به رشد این نهادها انجامید. در عرصه دینی نیز، انقلاب به منزله یکی از اصول و ارزش‌های بنیادی جامعه تلقی می‌شد که دفاع از آن همانند دفاع از تمامی اصول ملی و دینی واجب و ضروری بود. بدین ترتیب، تصمیم‌گیرندگان سیاسی و رزمندگان عرصه‌های «نبرد» از زاویه ارزش‌های انقلاب اسلامی به جنگ می‌نگریستند و رفتاری مبتنی بر تفکرات انقلابی داشتند. آنها جنگ را تبلور اراده مخالفان نظام انقلابی خود می‌دیدند که از جانب *صدام* به اجرا درآمده بود. بنابراین ضمن یافتن پاسخ و اراده معطوف بدان در آموزه‌های انقلاب اسلامی، درصدد دفاع از ارزش‌های آن برآمدند.[۴۲]

ج) دفاع از استقلال و هویت ملی

واقعیت آن است که دفاع از تمامیت ارضی کشور و حفظ موجودیت نظام اسلامی از عینی‌ترین اهداف امنیت ملی کشور در دوران جنگ بود، ولی در متن این دوران با تداوم روحیات آرمان‌گرایانهٔ انقلاب متوجه می‌شویم که تثبیت و حتی رشد شخصیت انقلابی نظام، از دغدغه‌های اساسی مسؤولان و رزمندگان می‌باشد. جنگ، ایرانیان را به تدافع فرا خواند، اما فرهنگ جنگ، آنان را به سوی تئوری بقاء نکشاند و کماکان بر انقلاب مستمر تأکید می‌ورزیدند. جنگ بر باور آنان نشاند که *«راه قدس از کربلا»* می‌گذرد. آنان تمامیت کفر را در مقابل خود می‌دیدند و نبردی مقدس میان «دارالاسلام» و «دارالحرب» در جریان بود.[۴۳] تداوم منش انقلابی در رفتار نظام جزء ذات اولیه آن بود و در فاصله اندک میان پیروزی انقلاب و شروع جنگ نمی‌توان انتظار دیگری داشت؛ مهم‌تر آنکه همین خصلت باعث ایستادگی نظام در برابر تهدیدهای موجود بود. هویت ملی، پیوند عمیقی با آرمان‌های انقلابی پیدا کرده بود و مسؤولان چاره‌ای جز حفظ این آرمان‌ها و تبلور آن‌ها در جنگ نداشتند. تهاجم همه‌جانبه عراق

با انگیزه‌های شخصی *صدام* و جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای وی در کنار اهداف گسترده قدرت‌های بین‌المللی برای محاصره انقلاب اسلامی، نظام را بر سر دوراهی قرار داده بود. یا باید متوسل به اهرم‌های دیپلماسی بین‌المللی و بازیگری قدرت‌های «استکباری» می‌شد و به «بقاء» خویش کمک می‌کرد و یا با حفظ و برانگیختن آرمان‌های نظام متوسل به قدرت درونی و روحیات انقلابی می‌شد تا ضمن حفظ این آرمان‌ها، منافع ضروری خود را از ورطه مشکلات بیرون می‌کشید. طبیعی بود که گزینهٔ دوم انتخاب گردد.

عراق مستقیماً به ساختار شخصیتی نظام انقلابی حمله‌ور شده بود. این مسأله استقلال نظام را با خلق مشکلات جنگی و سلب فرصت‌های ملی به مخاطره انداخته بود. این کشور با توسل به دشمنان انقلاب میدان نبرد را در سطح عملی علیه ج.ا.ا گسترش داده بود. همچنین *صدام* با به راه انداختن جنگ، «غرور ملی» و «شرف ملی» ایرانیان را با یک مخاطره اساسی روبرو ساخته بود. در واقع حریم این مفاهیم با مغلوب ساختن ایران برای همیشه شکسته می‌شد و *صدام* می‌توانست خاطره تلخی را در اذهان ایرانیان پدید آورد. از سوی دیگر این کشور با رفتار خویش در صدد وارونه جلوه‌دادن حقایق موجود نیز بود. به این معنی که *صدام* در شروع جنگ با یادآوری از «قادسیه»، در صدد شعله‌ور ساختن احساسات عربی علیه قومیت ایرانی بود و خویشتن را یک سردار اسلامی در برابر جماعت ایرانی معرفی می‌نمود. این مسأله با آرمان‌های نظام نوپای ایران که تمام تعریف خود را از اسلام می‌گرفت در تضاد بود. همچنین *صدام* با راه‌انداختن «تبلیغ صلح» در افکار عمومی منطقه و جهان در صورتی که خود شروع‌کننده جنگ بود و اراضی زیادی را در اختیار داشت، قصد فریبکاری بین‌المللی و مخدوش‌سازی چهره انسانی نظام انقلابی ایران را داشت. دفاع از چهره انقلاب در چنین وضعیتی به اندازه دفاع از سرزمین اعتبار داشت. در واقع دفاع از عزت و شرف میهن، چهره معنوی کشور را تصویر می‌کرد و دفاع از سرزمین چهره مادی آن را تشکیل می‌داد. به اعتقاد رهبری انقلاب:

«جنگ، جنگ است و عزت و شرف میهن و دین ما در گرو همین مبارزات است.» [۴۴]

در برابر شرایط مطروحه فوق، با تداوم ملاحظات انقلابی در متن گفتمان جنگ مواجه هستیم. در واقع دستیابی به استقلال ملی از طریق خودبسایی، مبارزه با قدرت‌های محارب بین‌المللی و «شکستن ابهت آنها در جنگ»، تأکید بر عربی ـ ایرانی نبودن جنگ و طرح مسأله

حق و باطل، از محورهای اساسی تلاش مسؤولان نظام بود. تأکید بر نمایش «عزت»، «اقتدار» و «شجاعت» در جنگ از مفاهیم اساسی در این گفتمان بود. در راه حفظ «شرف ملی» پیشنهادهای صلح، طرح‌های سازش پنداشته می‌شد و تلاش می‌شد تا با مقاومت در برابر این طرح‌ها، خاطرهٔ تلخی در کارنامه نظام به ثبت نرسد.

«غرور و شرف ملی» حتی به وسیله «شهادت یکایک سلحشوران ایران‌زمین» باید حفظ می‌شد.[۴۵] در واقع گفته می‌شد که:

«ما مثل حسین(ع) در جنگ وارد شده‌ایم و مثل حسین باید به شهادت برسیم».[۴۶]

آنها در مسیر دفاع از «شرف ملی» به آرمان‌های انسان‌دوستانه انقلاب نیز توجه کامل داشتند. در واقع دست رزمندگان اسلام برای رسیدن به پیروزی جنگی از هر جهت باز نبود. آنها تنها با رعایت مسایل انسانی می‌توانستند به دشمن ضربه وارد سازند.

د) دستیابی به اطمینان خاطر و آرامش ملی

مسأله به درازا کشیدن جنگ تحمیلی و تبدیل آن به یک جنگ فرسایشی همواره مورد بحث تحلیل‌گران این جنگ بوده است. در این میان برخی با نظر به برخی شعارها و اهداف آرمانی نظام که در طول جنگ مطرح می‌شد نتیجه می‌گیرند که، بی‌توجهی به واقعیات موجود باعث شد تا کشور بدون آن که به آن اهداف آرمانی برسد، دچار خسارت فراوانی گردد. واقعیت آن است که آزادسازی خرمشهر، مقطعی تعیین‌کننده در فرآیند جنگ محسوب می‌گردد. تا قبل از این عمده تلاش و هدف مسؤولان نظامی و سیاسی ما بازپس‌گیری مناطق اشغالی و دفع تجاوز بوده است. پس از گذشت بیست ماه از جنگ و با فتح خرمشهر بیشتر این مناطق آزاد شد و *صدام* نیز به دلیل تحمل شکست‌های خفت‌بار سیاسی ـ نظامی در تاریخ ۱۳٦۱/۳/۳۱ اعلام کرد از مابقی مواضع اشغالی عقب‌نشینی خواهد کرد. ماهیت جنگ نیز از براندازی نظام اسلامی و تجزیه ایران به تهدید علیه منافع عراق، کشورهای منطقه، آمریکا و غرب تغییر یافته بود. در واقع با شکست مجموعه یادشده در راه رسیدن به اهداف خود در آغاز جنگ، این بار، آن‌ها در موضع ضعف و آسیب‌پذیری قرار گرفته بودند. بنابراین، نوع نگاه و استراتژی آنها نسبت به روابط جنگی دو طرف درگیر کم‌کم دچار تحول شد. در چنین شرایطی

که ایران کاملاً در موضع قدرت قرار داشت، ولی هیچ گونه پاسخ مثبتی را از ناحیه نظام بین‌الملل برای احقاق حقوق ازدست‌رفته خود احساس نمی‌کرد. در واقع تعیین متجاوز، تنبیه متجاوز و پرداخت خسارات به ایران اهداف تعیین‌کننده‌ای بود که برای هر فرد ایرانی و کلیت نظام جز پاسخ مثبت به آن‌ها قانع کننده نبود. این در حالی بود که طرف‌های درگیر با ایران، موافقت با شروط ایران را موافق منافع خویش نمی‌دیدند و هرگز حاضر نبودند از این طریق امتیازی به ایران، که در حال حاضر در موضع قدرت قرار داشت بدهند.

با وجود شرایط جنگی هیچ اطمینانی نسبت به تغییرات احتمالی در موازنهٔ دو طرف وجود نداشت، از این رو تعیین استراتژی متناسب با شرایط موجود ضروری بود. با این حال برخی از محققان با تمرکز بر برخی اصطلاحات و شعارها به این مسأله می‌پردازند که هدف اساسی ایران در این دوران صرفاً، اصول سه گانه یاد شده نبوده است. در این میان برخی با استمداد از شعارهایی نظیر «جنگ جنگ تا پیروزی»، «راه قدس از کربلا می‌گذرد» و «جنگ جنگ تا رفع فتنه در جهان» اعتقاد دارند که مسؤولان نظام از این طریق با عبور از هدف «بیرون‌راندن دشمن از مناطق اشغالی» پای در آرمان‌های اصولی نظام گذاشته بودند و از این طریق دامنه جنگ را تا تسخیر عراق و حتی مبارزه مستقیم با بی‌نظمی‌های جهانی گسترده بودند.[٤٧] دیدگاه دیگری نیز مسأله را این گونه مطرح می‌کند که جمهوری اسلامی به صورت رسمی اهداف سه گانه فوق را مطرح می‌کرد، ولی با توجه به اطمینانی که از عدم موافقت طرح‌های دشمن با خواسته‌های ایران داشت، عملاً شرایط را به سمت تسخیر عراق و سقوط *صدام* مهیا می‌ساخت. در واقع بر طبق این دیدگاه، هدف اصلی نظام در این دوران همان اصل صدور انقلاب بود و از این رو طرح چارچوبهٔ گفتمانی حفظ‌محور حتی در زمان جنگ موضوعیت ندارد و در واقع این دوران نیز تداوم دوران گفتمانی بسط‌محور محسوب می‌گردد.[٤٨]

شاید کاربرد مسأله «سقوط صدام» در سخنان مسؤولان نظام در این زمان، در پیدایش این گونه تحلیل‌ها مؤثر بوده‌اند. امام خمینی(ره) صراحتاً از سقوط *صدام* می‌گفت و مسؤولان دیگر نیز از طرح این قضیه ابایی نداشتند. تحلیل‌گران بیرونی نیز با برداشتی که از این سخنان داشتند و نیز با درکی که از فرهنگ سیاسی موجود در ایران به دست آورده بودند نسبت به قصد ایران برای ورود در داخل عراق و سقوط رژیم عراق سخن می‌گفتند. حقیقت آن است که با توجه به

شناختی که مسؤولان از حساسیت بین‌المللی نسبت به جنگ داشتند و نیز مشکلات عدیده‌ای که در سال‌های پس از فتح خرمشهر دامنگیر نظام بود، بعید به نظر می‌رسد که مسأله سقوط *صدام* و تسخیر نظامی عراق در زمرهٔ استراتژی عملی کشور بگنجد. واقعی‌تر آن است که قبول کنیم امام خمینی(ره) و مسؤولان دیگر از نظر تبلیغی و سیاسی و رابطه با رزمندگان، خویشتن را با هدف‌های رسمی اعلام‌شده محدود نمی‌ساختند و به هدف‌های بالاتری اشاره می‌کردند.[۴۹]
پس از فتح خرمشهر با توجه به شرایط موجود سه راه‌حل اساسی فراروی مسؤولان سیاسی ـ نظامی کشور قرار داشت:

۱. ترک مخاصمه بدون اتمام جنگ ۲. مذاکره سیاسی برای تأمین صلح ۳. تلاش نظامی برای تأمین صلح شرافتمندانه.[۵۰]

راه حل اول کشور را در شرایط نه جنگ و نه صلح قرار می‌داد و دشمن با توجه به شکستی که در نتیجه فتوحات رزمندگان اسلام متحمل شده بود، فرصت می‌یافت با تجدید قوا و استوار ساختن مواضع خویش با حمایت‌های بیرونی، مجدداً صحنه جنگ را به نفع خویش دگرگون سازد. پی‌گیری راه‌کار دوم نیز عملاً با امتناع دشمن و طرف‌های حامی آن از دادن امتیازات مشروع به ایران و قبول شروط مطروحه منتفی بود. نهایتاً راه حل سوم با هدف کسب یک پیروزی نظامی بزرگ در جنگ برای پشتیبانی از مذاکرت سیاسی، مورد موافقت مسؤولان سیاسی و نظامی کشور قرار گرفت. در پی مباحثی که در شورای عالی دفاع انجام گرفت، «تداوم جنگ و ورود به داخل خاک عراق» جهت پشتوانه دیپلماسی صلح عادلانه، در حکم تنها راه کشور جهت تنبیه متجاوز و تعیین حقوق مشروع ایران مورد موافقت قرار گرفت. برای رسیدن به این هدف، عمده تلاش نیروهای ایرانی بر این قرار گرفته بود که با تصرف منطقه شرق بصره از موضع قدرت، رژیم عراق را برای قبول شروط ایران مجبور سازند. کسب این هدف استراتژیک در جهت پایان دادن به حملات توپخانهٔ عراق به جنوب خوزستان نیز قرار داشت. در این زمینه امام خمینی(ره) پس از عملیات رمضان در تیرماه ۱۳۶۱ که در اجرای استراتژی جدید انجام گرفته بود می‌گوید:

«امروز که ما باز برای دفاع از کشور خودمان و دفاع از ملت مظلوم خودمان وارد شدیم در عراق، برای اینکه نگذاریم هر روز آبادان و اهواز و آنجاها مورد حمله آنها

واقع بشود و مورد توپ‌های دوربرد آنها و موشک‌های آنها باشد و این یک دفاعی است که ما می‌کنیم.» ایشان در ادامه می‌افزاید: ***«وارد شدن ما در عراق نه برای این بوده است که ما عراق را می‌خواهیم تصاحب کنیم یا بصره را، ما وطنمان بصره و شام نیست؛ ما وطنمان اسلام است.»***[51]

به قول محسن *رضایی* شاید ذهن فرماندهان و رزمندگان ما را تصرف بصره و بغداد نیز مشغول کرده بود ولی این مسأله به هیچ وجه مبنای برنامه‌ریزی ساختارهای کشور نبود.[52]

یادداشت‌ها

۱. گفتگو با حسین عظیمی، «تحلیل شرایط و سیاست‌های اقتصادی در دوره جنگ،» **فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی**، سال هشتم، ش ۲۷ (تابستان ۱۳۸۰)، صص ۳۱-۱.

۲. محمدرضا دهشیری، «چرخهٔ آرمانگرایی و واقع‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران،» **فصلنامه سیاست خارجی**، سال پانزدهم، ش ۲، (تابستان ۱۳۸۰)، صص ۳۸۰-۳۷٤.

۳. روح‌ا... رمضانی، **چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰.

٤. سیدعلی خامنه‌ای، **مصاحبه‌های سال ٦٤-۱۳٦۳**، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳٦۸، صص ۹۵-۹٤.

۵. **همان**، صص ۳۵-۲۳٤.

٦. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱۷، ص ۲۳۱.

۷. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱۹، ص ۲۵۰.

۸. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱۳، ص ۱۰۹.

۹. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱۰، ص ۲۲٦.

۱۰. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۲۰، صص ۳۹-۲۳۸.

۱۱. به نقل از محمدمهدی بهداروند و احمد سوداگر، **جنگ از نگاهی دیگر**، قم: مؤسسه فرهنگی خادم‌الرضا(ع)، ۱۳۸۰، ص ٤٦۷.

۱۲. محمدجواد لاریجانی، **مقولاتی در استراتژی ملی**، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٦۹، ص ۲۰.

۱۳. **همان**، ص ٤۹.

۱٤. **همان**، ص ٤۰.

۱۵. **همان**، ص ٦۷.

۱٦. سیدعلی خامنه‌ای، **مصاحبه‌های سال ٦۲-۱۳٦۱**، **همان**، ص ۱٦۱.

۱۷. شورای عالی دفاع ج.ا.ا، **ستیز با صلح**، تهران: ستاد تبلیغات جنگ، ۱۳٦٦، ص ۱۷.

۱۸. به نقل از حسن سلامی، «علل به وجود آورندهٔ جنگ عراق علیه ایران»، در کتاب **انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و نظام بین‌المللی**، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷٦، ص ٦۳.

۱۹. منوچهر پارسادوست، **نقش عراق در شروع جنگ**، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳٦۹، ص ۳۵۵.

۲۰. حسین اردستانی، **جنگ عراق و ایران: رویارویی استراتژی‌ها**، تهران: دورهٔ عالی جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۷۹.

۲۱. **همان.**

۲۲. **همان.**

۲۳. منوچهر پارسادوست، **همان**، ص ۳٦۵.

24. R. Ramezani, **Revolutioneiry Iran's Challenge and Response**, Carlotsviel, University Press of Virginia, 1986, pp. 56-68.

۲۵. حسن سلامی، **همان**، ص ۵۸.

۲٦. محسن رشید، **آشنایی با جنگ ایران و عراق**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۸، صص ۱۳-۱۲.

۲۷. اقتباس از محمد درودیان، **جنگ؛ بازیابی ثبات**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۸، صص ۳۲-۳۱.

۲۸. برای مطالعه کامل وقایع نظامی جنگ و تحولات جنگی در سال‌های مختلف رجوع شود بـه محمـد درودیـان، **سیری در جنگ ایران و عراق**، جلد ششم، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷٦.

۲۹. امام خمینی، **صحیفه امام**، جلد سیزدهم، ص ۲۸۰.

۳۰. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد سیزدهم، ص ۹۸.

۳۱. امام خمینی، **صیحفه نور**، جلد ۱۵، ص ۲۳۱.

۳۲. امام خمینی، صیحفه نور، جلد ۱۲، ص ٦۰.

33. R.K. Ramezani, Ibid, p.57.

۳٤. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به اردشیر نایبی، «عراق و علل توسل به جنـگ در دهـه هشـتاد و نـود میـلادی،» **فصلنامـه مطالعات دفاعی ـ امنیتی**، سال نهم، ش ۲۰، (بهار ۱۳۸۱).

۳۵. به نقل از **همان**، ص ۱٤۹.

۳٦. به نقل از حسین اردستانی، **همان**، ص ۸۰

۳۷. امام خمینی، **صیحفه نور**، جلد سیزدهم، ص ۲۸۰.

۳۸. حسن سلامی، **همان**، صص ۵۲-۵۱.

۳۹. قدرت‌الله قربانی، «مبانی رفتار دفاعی ایران در جنگ ۸ ساله،» **فصلنامه نگین ایران**، سال اول، ش ۲، (پاییز ۱۳۸۱)، ص٤۲.

٤۰. امام خمینی، **صیحفه نور**، جلد سیزدهم، ص ۲۸۰.

٤۱. امام خمینی، **صیحفه نور**، جلد سیزدهم، ص ۱۰۹.

٤۲. قدرت‌الله قربانی، **همان**، صص ٤٤-٤۳.

٤۳. محمدرضا تاجیک و سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، «الگوهای صدور انقلاب در گفتمانهای سیاست خارجی ایران،» **فصلنامه راهبرد**، ش ۲۷، (بهار ۱۳۸۲)، ص ۷۰.

٤٤. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱۳، ص ۹۸.

٤۵. امام خمینی، سخنرانی روز ۱۳۵۹/۷/٦، به نقل از **در جستجوی راه از کلام امام**، دفتر هیجدهم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳٦۲، ص ۲۷۸.

٤٦. **همان**، ص ۲۹۱.

٤۷. رضا رئیسی طوسی، «استراتژی آمریکا، تضعیف توان ملی ایران» **مجله ایران فردا**، سال سوم، ش ۱٦، (بهمن ۱۳۷۲)، صص ۳۲-۳۱.

٤۸. گفتگوی نگارنده با دکتر علیرضا سلیمانی، عضویت هیئت علمی دانشگاه امام حسین (ع) و متخصص مسایل عراق.

٤۹. رجوع کنید به: محسن رضایی، **درس‌های تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق**، دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه، دوره عالی جنگ، ۱۳۷٤/۵/۱۹.

۵۰. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: محمد درودیان، «روند آزادسازی مناطق اشغالی و ضرورت تداوم جنگ پس از فتح خرمشهر» در کتاب **انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و نظام بین‌المللی**، یاد شده، صص ۱۳۸-۱۳۵.

۵۱. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱٦، صص ۲۳٤-۲۳۳.

۵۲. محسن رضایی، **همان**.

فصل ششم

جایگاه قدرت ملی در گفتمان حفظ محور

مقدمه

جنگ تحمیلی در همان حال که با کاستن از گستردگی اهداف و اصول اولیه امنیت ملی آن را بیشتر در محور حفظ نظام و موجودیت کشور محدود می‌ساخت، ولی بر دامنهٔ منابع قدرت ملی می‌افزود. در بخش قبل دیده بودیم که در گفتمان انقلاب، جایگاه منافع نامحسوس قدرت ملی به تنهایی در بالاترین حد بوده و منابع محسوس قدرت ملی از گردونهٔ اعتبار اساسی بیرون رفته بودند. بر طبق این شرایط مقدوراتی نظیر توان نظامی، موقعیت ژئوپلیتیکی،... در نظر جامعه انقلابی کم اهمیت تلقی می‌شدند و بالعکس ظرفیت‌های ایدئولوژیک و معنوی نظام نوپا نظیر اسلام انقلابی، رهبری فرهمندانه امام خمینی(ره) و حضور توده‌ای مردم در صحنه‌های انقلاب، به مثابهٔ عوامل اصلی تأمین‌کننده قدرت و امنیت ملی مدنظر رهبران و جامعه انقلابی قرار گرفتند. البته اولویت عوامل نامحسوس قدرت ملی بر عوامل محسوس از یک سو ریشه در ذات انقلابی روندهای موجود داشت و از سوی دیگر ناشی از محدودیت‌های خاصی بود که انقلاب و تبعات آن به وجود آورده بود.

با شروع جنگ پی‌گیری عملی بسیاری از اهداف آرمانی نظام دچار مشکل شد و مهم‌تر آن که موجودیت فیزیکی کشور و نظام در معرض اضمحلال قرار گرفت. بدین ترتیب از یک سو حفاظت از ضرورت‌های عینی در رأس قرار گرفت و دفاع از آموزه‌های ملی و مبهن در متن

ملاحظات امنیتی کشور از اعتبار اساسی برخوردار شد و از سوی دیگر برای رسیدن به این مقصود و رفع تهدیدهای مستقیم بیرونی می‌بایست از تمام ابزارهای ملی استفاده نمود. در واقع برای پیروزی در جنگ که تهدیدی فیزیکی و مادی (در عین معنوی بودن تهدیدهای ناشی آن) بود، فقط از راه بهره‌گیری از ابزارهای روحی و روانی و ایدئولوژیک امکان حصول مقصود وجود نداشت؛ از این رو بار دیگر با محدودیت‌های پدید آمده در مسیر انقلاب و نظام، توانمندی‌های مادی و محسوس در تعریف قدرت ملی کشور از جایگاه اساسی برخوردار شدند. البته خصلت انقلابی جامعه و رهبران کشور در پیوند با اهداف نامقدس دشمنان در تهاجم گسترده به ایران باعث می‌شد تا همچنان نه تنها اعتبار ابزارهای معنوی قدرت ملی بر جای بماند، بلکه جنبه‌های جدیدی از عناصر قدرت ملی در ابعاد نرم‌افزاری برای استراتژی دفاعی کشور خلق گردند.

با توجه به این مسأله در طول جنگ با ترکیب عوامل محسوس و نامحسوس قدرت ملی برای پیشبرد اهداف ملی و رفع تهدیدهای موجود مواجه هستیم. با این وجود نمی‌توان نقش هر کدام از ابعاد دوگانه یادشده را یکسان تصور نمود. بی‌تردید فضای دوران جنگ همچنان یک فضای انقلابی و ایدئولوژیک می‌باشد و حتی همان طوری که قبلاً گفته شد، جنگ باعث تشدید غلظت این فضا شده بود. ابعاد سخت‌افزاری قدرت ملی هر چند در میزان استقامت نیروهای ایرانی در برابر نیروهای عراقی مهم و اساسی بودند، ولی آشکارا این منابع در برابر داشته‌های دشمن چندان قابل مقایسه نبودند. آن چه که شکاف میان قدرت فیزیکی دوطرف را پر می‌کرد، نقش ابزارهای معنوی قدرت در میان رزمندگان ایرانی بود. از این جهت می‌توان گفت همچنان در نزد جنگ‌سالاران و رهبران نظام، جایگاه عوامل نامحسوس قدرت ملی نسبت به عوامل محسوس آن از اعتبار بیشتری برخوردار بود؛ هر چند که این عوامل شرط کافی برای پیشبرد اهداف ملی نبودند. لزوم توجه به عوامل محسوس قدرت ملی مخصوصاً بعد از دفع تجاوز و رسیدن به مرزهای ملی روشن‌تر شد؛ در آن جا که مسأله ورود به خاک دشمن برای کسب یک هدف استراتژیک مهم تلقی می‌شود و کم‌کم جنگ به حالتی فرسایشی تبدیل می‌گردد. در این شرایط جایگاه سخت‌افزارهای قدرت ملی در تعریف کلان قدرت دو کشور از اهمیت اساسی برخوردار می‌گردد.

با توجه به مطالب فوق می‌توان جایگاه هر یک از عوامل قدرت ملی را در «گفتمان جنگ» به بررسی نشست. از ترکیب عوامل محسوس و نامحسوس قدرت ملی در این دوران می‌توان به عناوین مفهومی زیر اشاره نمود:

الف) اندیشه جهاد و دفاع در اسلام (قدرت ایدئولوژیک)
ب) رهبری فرهمندانه امام خمینی(ره) (قدرت فرماندهی)
ج) وحدت و انسجام ملی (قدرت یکپارچگی)
د) روحیه ارزشی و انقلابی (قدرت روحی و روانی)
ه) جغرافیای مناسب و وسعت سرزمینی
و) جمعیت عاملی تعیین‌کننده
ز) توانمندی نظامی

الف) اندیشه جهاد و دفاع در اسلام

طبیعی است که در فضای انقلابی و اسلامی موجود در دوران جنگ، تأثیر آموزه‌ها و الگوهای اسلامی بر رفتار دفاعی کشور، تعیین‌کننده بود. در این برهه اسلام همچنان مهم‌ترین منبع تأثیرگذار بر رفتارها و احساسات مردم و مسؤولان می‌باشد. در این میان بهره‌گیری مسؤولان از آموزه‌های دینی در مشروعیت‌دهی رفتارهای جنگی نظام تعیین‌کننده بود. تبیین آنها از جنگ به منزلهٔ «رودرویی تمام کفر با تمام ایمان» زمینه‌های اثرگذاری مفاهیم قدرت‌زایی نظیر «دفاع» و «جهاد» را در فرآیند جنگی کاملاً مهیا می‌ساخت. تهاجم جناح «کفر» و «استکبار» به حریم سرزمین اسلامی به قصد «نابودی اسلام» و «غصب سرزمین اسلامی» پتانسیل‌های نهفته در مفاهیم یادشده را برای جامعه اسلامی به صورت قدرت‌های بالفعل شعله‌ور می‌ساخت. بی‌تردید تهدید امنیت سرزمینی خود به خود، باعث برانگیختن احساسات جمعی یک ملت خواهد شد، ولی بهره‌مندی آن ملت از ابزارهایی قدرتمند برای پاسخگویی و چگونگی به کارگیری این ابزارها برای دفع عوامل تحریک و تجاوز نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. در دوران جنگ وجود چنین ابزارهایی با شرایط موجود انقلابی که انگیزه‌های اسلامی در متن آن بود، عملاً باعث توانمندی بالای نظام در سطح تئوریک و خلق انگیزه‌های رفتاری شد.

جایگاه جهاد و دفاع در منابع اسلامی نظیر قرآن کریم و احادیث و نیز اندیشه‌های متفکران اسلامی و فقهاء بسیار برجسته می‌باشد. در این منابع، به اهمیت دفاع از اسلام و سرزمین‌های اسلامی و لزوم مبارزه با دشمن متجاوز توجه بسیار شده است و مفاهیمی نظیر «جهاد اصغر» و «جهاد اکبر» از جایگاه بالایی برخوردار می‌باشند. مسأله مبارزه با دشمن و دفاع از سرزمین‌های اسلامی را می‌توان در قالب «جهاد اصغر» و «جهاد دفاعی» تحلیل نمود. کاربرد عنوان «دفاع مقدس» برای جنگ تحمیلی حاکی از پیوند اندیشه‌های اسلامی با شرایط موجود بود. بر این اساس در تمامی این دوران، شرایط موجود در نزد رزمندگان ایرانی با تأکیدات قرآنی و اسلامی در زمینهٔ جهاد دفاعی مطابقت داده می‌شد. از این رو مفاهیمی که در بطن آموزه‌های دینی در صدر اسلام، موجب انگیزش مسلمانان می‌شد، در این دوران نیز زمینه‌های تأثیرگذاری پیدا کرده بودند. در آموزه‌های دینی مکرراً بر اهمیت جهاد و دفاع تأکید می‌شود. قرآن کریم از یک سو لزوم نبرد با محاربان را جایز دانسته و از سوی دیگر جهاد را برای دفاع از امت اسلامی واجب می‌شمارد.[۱] در آیات قرآنی «حب جهاد» در کنار حب خداوند و پیامبر قرار می‌گیرد و محبوبیت هیچ کدام از اجزاء خانواده و دارایی‌های انسانی نمی‌تواند مانع انجام آن شود.

خداوند در سوره بقره چنین می‌فرماید: «با کسانی که با شما از در جنگ بیرون آمده‌اند، در راه خدا پیکار کنید؛ ولی تعدّی و تجاوز روا ندارید که خداوند متجاوزان را دوست ندارد.»[۲]

و در سوره حج نیز چنین می‌فرماید:

«به آنان که مورد تهاجم و جنگ ظالمانه قرار گرفته‌اند، اجازه دفاع داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خداوند به نصرت آنها قادر است.»[۳]

افزون بر قرآن، جهاد در راه خدا و دفاع از سرزمین‌های اسلامی جزو تأکیدات اساسی پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم (ع) بوده است. تمامی زندگی پیامبر اسلام با جهاد درآمیخته بود. ایشان در حدیث مشهوری «باب المجاهدین» را برای مجاهدان در راه خدا، در بهشت نوید می‌دهد. امام علی(ع) نیز جهاد را دری از درهای بهشت که خداوند آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است بر می‌شمارد و آن را به «لباس تقوا، زره محکم و سپر مطمئن خداوند» تشبیه می‌نماید.[۴] با توجه به سخنان مزبور روشن می‌شود که در زبان پیشوایان دین،

جهاد و جنگ با دشمن امری ضروری و در عین حال فیض بزرگی است که غفلت و سرپیچی از آن گناه عظیمی به شمار می‌رود؛ زیرا، سرنوشت جامعه مسلمانان در گرو حفظ حدود و ثغور کشور اسلامی از شر دشمنان است. از همین رو پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید:

«جنگ و ایستادگی در برابر دشمن مایه مجد و عزت است، جنگ نمایید تا مجد و عزت و آزادی را به اولاد خود به ارث بگذارید.»[۵]

امام خمینی(ره) در مقام تبیین‌گر اصلی انقلاب اسلامی با توجه به این پشتوانه قوی معرفتی و شناختی که از شرایط موجود داشت، جنگ تحمیلی را مصداق بارز جنگ بین اسلام و دشمنان اسلام می‌دانستند و بنابراین ضرورت وجوبی جهاد و دفاع را برای مقابله با دشمن، کاملاً مهیا می‌دیدند. بر این اساس ایشان با شرایط پیش‌آمده در حمله نظامی عراق به ایران، دفاع را نه تنها حق مسلّم و مشروع ملت می‌دانستند، بلکه آن را به صورت یک امر واجب الهی تفسیر می‌کردند. تحت چنین آموزه‌های نظری و تئوریک، طرف ایرانی از پشتوانهٔ توانمندی جهت مبارزه با دشمن و دفاع از سرزمین‌های از دست رفته خود برخوردار بود.

ب) رهبری فرهمندانهٔ امام خمینی(ره)

در بخش قبل نیز نوع شخصیت و رهبری امام خمینی(ره) بعنوان یکی از عناصر اصلی قدرت در نزد انقلابیون، به شمار می‌رفت و نقطه اتکایی برای تمام انقلابیون محسوب می‌گردید؛ رهبری که در تمامی بحران‌ها به کمک مسؤولان نظام می‌شتافت؛ انقلابیون با ارادت خالص، ایشان را یک الگوی کامل می‌دانستند؛ تلفیق رهبری دینی و سیاسی وی با یکدیگر در پیوند با زندگی مردم‌مدارانه ایشان، براحتی تبعیت پیروان را جلب می‌نمود؛ خلوص دینی وی فاصله ایشان را با پیشوایان معصوم(ع) در نزد مردم به اندک رسانده بود و به راحتی پیروان وی را به یاد اسطوره‌های فرهمند شیعی نظیر امام‌علی(ع) و امام حسین(ع) می‌انداخت. این خصلت‌ها و نگرش‌ها در زمان جنگ نیز تداوم داشت. شور عاطفی و روانی خاصی که رزمندگان اسلام در نتیجه جنگ پیدا کرده بودند، بر دامنه این احساسات و به تبع آن بر تأثیرپذیری‌های اجتماع مردمی از آموزه‌های امام خمینی(ره) می‌افزود. در واقع انسجام ملی که در پی مواجهه با یک تهدید بیرونی در کشور پدید آمده بود نیز، بر میزان تبعیت‌پذیری مردم از رهبر مؤثر بوده است. این بار

تمامی دستورهای ملی از منبع کاملاً واحدی به نام امام خمینی(ره) صادر می‌شد و نوع تصمیم‌گیری‌های ملی نیز کاملاً با رعایت اصل سلسله‌مراتب عجین شده بود. با وجود پیرایش عوامل متعدد تصمیم گیری در شرایط جنگی (که طبیعی نیز به نظر می‌رسید)، به هیچ وجه رابطه میان رهبر و رزمندگان با اصول خشک و سلسله‌مراتب نظامی قابل توضیح نبود. نوع مدیریت ایشان را در جنگ باید از دو بعد نظام‌مندی و فرهمندی مورد توجه قرار داد.

از دیدگاه نظام‌مندی، مطالعه رفتار و عملکرد امام خمینی(ره) در طول جنگ نشان می‌دهد که ایشان از این شیوه مدیریت بحران‌ها به نحو احسن استفاده کردند. نمونه بارز این امر، تأکید خاص ایشان به نقش شورای عالی دفاع بود. این شورا که مطابق قانون اساسی برای اداره امور جنگ تشکیل شده بود نقشی اساسی در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با جنگ داشت. امام خمینی(ره) در سخت‌ترین شرایط جنگ تحمیلی نیز از این شورا سلب مسؤولیت نکرد و همواره بر تمرکز تصمیم‌گیری‌ها در آن تأکید داشت و خود نیز به بیان رهنمودهای کلی و انتقادهای سازنده به آن بسنده می‌کرد. در چارچوب سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری و اجراء امام خمینی(ره) بر رعایت سلسله‌مراتب و اطاعت نیروها از فرماندهان خود تأکید ویژه‌ای داشتند. برای نمونه ایشان تا جایی که ممکن بود به فرماندهی کل‌قوا از سوی *بنی‌صدر* (علیرغم عملکرد منفی ایشان) در سال اول جنگ تأکید می‌کردند. در سطوح پایین نیز به طور مرتب نیروهای ارتش، سپاه و بسیج را به اطاعت از فرماندهان خود توصیه می‌نمودند. افزون بر شورای عالی دفاع، مجلس شورای اسلامی دومین نهادی بود که در جریان مدیریت جنگ نقش داشت. در این حوزه نیز سیاست امام خمینی(ره) تنها نظارت بر عملکرد مجلس بود و ایشان به این عملکرد اهمیت خاصی می‌دادند.

در کنار مدیریت نظام‌مند، رهبری فرهمندانه امام خمینی(ره) در جنگ و نیز تلفیق این مسأله با الگوی قبلی، در نوع خود بی‌سابقه بود. این نوع مدیریت بر ماهیت و نوع رابطه امام خمینی(ره) با توده‌های مردم که تحت تأثیر کاریزمای بالای ایشان قرار داشت، مبتنی بود. برآیند چنین مدیریتی، حضور تعیین‌کنندهٔ نیروهای مردمی، به ویژه سپاه و بسیج در جبهه‌های جنگ بود و در نهایت این نیرو در عقب‌راندن نیروهای عراق از خاک کشور، نقش اصلی را ایفا کرد. الگوی مدیریت امام خمینی(ره) بر آموزه‌های دینی و روان‌شناختی مردم ایران قرار داشت. ایشان با بهره‌گیری از اصول روان‌شناختی می‌کوشیدند آرامش کشور و ملت را در شرایط حاد و

بحرانی حفظ کنند. از سوی دیگر، ایشان توانستند با استفاده از نفوذ خود در میان مردم و با بهره‌گیری از باورهای دینی‌شان، به بهترین وجهی آنها را برای حضور در جبهه‌های جنگ بسیج کنند.[۶] ایشان به شیوه بسیار ساده و قابل فهمی مسایل جنگ و مشکلات مربوط به آن را با مردم در میان می‌گذاشتند و از فرهنگوارهٔ دینی در شناساندن جنگ بهره می‌بردند. معرفی جنگ ایران و عراق به جنگ اسلام و کفر، تعبیر دفاع مقدس از دفاع ایران در مقابل دشمن، معرفی صدام به مهره و عامل شیاطین، مقایسه شهدای جنگ تحمیلی با شهدای کربلا، انتساب فتح خرمشهر به عوامل فراطبیعی، تعابیری بودند که از یک سو برای عموم مردم قابل درک و فهم بود و از سوی دیگر عرق مذهبی و دینی آنها را نشانه می‌رفت. زندگی بی‌آلایش و ساده وی در عین صراحت لهجه در ابراز احساسات خود به ملت و رزمندگان که در جملاتی نظیر «ای کاش من هم یک پاسدار بودم» تبلور می‌یافت، به خوبی قلب و جان پیروانش را تسخیر می‌ساخت. بر این اساس بود که آموزه‌های دفاعی ایشان به راحتی در میان فرماندهان و رزمندگان جنگی به کار می‌رفت. *محسن رضایی*، فرمانده وقت سپاه پاسداران در عباراتی، تأثیرپذیری رزمندگان اسلام از مدیریت امام خمینی(ره) را چنین بیان می‌کند:

«ارتش‌های دنیا معمولاً یکپارچگی را وقتی نمی‌توانند از لحاظ اعتقادی فراهم کنند از طریق انضباط خشک به وجود می‌آورند. برای ما واقعاً در صحنه عمل این ولایت عینی حاصل می‌شد، و یک ولایت ذهنی برای همه بود. همه می‌گفتند ما برای اسلام می‌جنگیم؛ ما برای خدا می‌جنگیم؛ فرمانده ما امام خمینی(ره) است ولی این ذهنیتی بود که عینی می‌شد... وقتی یک فرمانده گردان از طریق بی‌سیم می‌شنید که برادر محسن می‌گوید که اگر مقاومت کنید این گونه سرنوشت تعیین می‌شود، احساس می‌کرد که ایشان فقط خودش نیست بلکه ایشان مستقیماً دارد از طرف حضرت امام خمینی(ره) در جنگ صحبت می‌کنند.»[۷]

ج) وحدت و انسجام ملی

اندیشه وحدت امت اسلامی جزء اصول مورد تأکید آموزه‌های دین اسلام است. در دین اسلام «امت واحد اسلامی» از اعتبار بالایی برخوردار است و بر لزوم چنگ‌زدن به ریسمان الهی و دوری‌گزیدن از تفرقه تأکید می‌شود. اهمیت زیاد اندیشه وحدت در منابع اسلامی باعث

گردیده تا این مسأله در میان مسلمانان همواره دارای نوعی بار ارزشی باشد؛ به طوری که در بطن اندیشه‌ها و روندهای اسلامی «حزب‌گرایی» و «گروه گرایی»، از نوعی خاصیت «ضدارزشی» برخوردار می‌باشد. حزب در کلام قرآنی تنها در چارچوب «حزب‌الله» اهمیت پیدا می‌کند و راه حزب‌الله نیز در «صراط مستقیم» خلاصه می‌شود. بر این اساس است که در فرآیند انقلاب اسلامی، الگوی وحدت برای رهبری انقلاب و مجموعهٔ پیروان وی به خودی خود قدرت‌زا تلقی می‌شود و دست‌یابی به این الگو شرط اولیه پیروزی قلمداد می‌گردد.

پس از پیروزی انقلاب و ایجاد بحران‌های مختلف برای نظام نوپای اسلامی، اندیشه وحدت، همچنان یکی از مهم‌ترین آرمان‌های نظام را تشکیل می‌دهد. مخصوصاً در اندیشه «امت محور» امام خمینی(ره)، وحدت اسلامی شرط لازم برای پیروزی قلمداد می‌گردد و در حوزه داخلی نیز بر طبق دیدگاه ایشان، این مسأله رمز اساسی پیروزی انقلاب و سپس بقاء آن محسوب می‌گردد. امام خمینی(ره) در وصیت‌نامه خود مسأله «وحدت کلمه» را رکن پیروزی و بقاء انقلاب اسلامی برمی‌شمرد. بر طبق نظر ایشان «رمز بقاء انقلاب اسلامی همان رمز پیروزی است و رمز پیروزی را ملت می‌داند و نسل‌های آینده در تاریخ خواهند خواند که دو رکن اصلی آن انگیزه الهی و مقصد عالی حکومت اسلامی و اجتماع ملت در سراسر کشور با وحدت کلمه برای همان انگیزه و مقصد» می‌باشد.

جنگ و دفاع از امنیت کشور فی‌نفسه نیازمند وحدت و انسجام ملی بود. این مسأله در پیوند با اساسی‌بودن وحدت در اندیشه اسلام و انقلاب باعث شده بود تا راه وصول به پیروزی‌های نظامی و دستیابی به اهداف جنگی فقط از طریق اتحاد ملی دست یافتنی به نظر برسد. اصل وحدت و اتحاد در نزد رهبری انقلاب و گفتمان شکل‌گرفته در اشکال مختلف مورد نظر بود. بر این اساس از یک سو وحدت کلمه و رفتارهای منسجم میان مسؤولان نظام ضروری بود. از سوی دیگر ملت می‌بایست به یک انسجام ملی و تفاهم عملی می‌رسید. همچنین لازم بود تا مجموعه رهبری و مسؤولان نظام در تعامل با ملت باشند و هر دو در موضوعات مهم این دوران به اتفاق نظر برسند. به‌نظر می‌رسد در هر سه سطح یادشده این توافق وجود داشته است که وحدت ملی تنها راه کسب مقصود است. مخصوصاً استراتژی رهبری انقلاب در طول این دوران همواره تأکید به ارکان یادشده بر رعایت وحدت بوده است.

باید گفت که، جنگ نه تنها وجوب یکپارچگی سیاسی را در کشور ضروری نمود، بلکه به یک دوران پرتلاطم انقلاب که چندان سرانجام آن معلوم نبود، پایان داد. از این جهت حتی می‌توان گفت جنگ، انقلاب اسلامی را در دهه اول بیمه کرد. بر طبق نظر مسؤولان نظام وجود *بنی‌صدر* سدی در برابر پیشرفت رزمندگان اسلام بود. جنگ قدرتی که وی به دنبال آن بود اصلی‌ترین عامل تضعیف موقعیت نیروهای مسلح کشور در اوایل جنگ محسوب می‌گردید[۸] وی با رودررو قراردادن سپاه و ارتش، فرصت‌های زیادی را به نیروهای دشمن بخشیده بود. با کنار رفتن *بنی‌صدر*، عملیات یک‌دست‌سازی سیاسی از طریق مقابله با عناصر نفوذی چپ در ارتش، به سرعت انجام گرفت و تقریباً از سال دوم جنگ چه از نظر سیاسی و چه از نظر نظامی، یکپارچگی کاملی بر کشور حاکم شد، تا جایی که آقای *هاشمی رفسنجانی* در اوایل سال ۱۳۶۱ اعلام می‌نماید که:

«امروز که خط امام خمینی(ره) حاکم است، نوعی هماهنگی و انسجام در مجموعهٔ نیروهای دست‌اندرکار و مردم دیده می‌شود که نمونه‌اش را در هیچ جای دنیای امروز نمی‌توانید پیدا کنید.»[۹]

وی در ادامه می‌گوید:

«امروز بین مردم و مسؤولان از یک طرف، بین رهبر و مردم و مسؤولان از یک طرف و بین خود مسؤولان ارگان‌های مختلف، ارتش، سپاه، شهربانی، ژاندارمری، دولت، مجلس، شورای نگهبان، شورای عالی قضایی، دادگاه‌های انقلاب و دیگر نهادهای انقلابی، از طرف دیگر، آن چنان صفا و صمیمیت و همکاری، در فضای پاک اسلامی و با الهام از دستورات اخلاقی و اجرایی اسلام بوجود آمده که فوق‌العاده زیبا و عمیق است.»[۱۰]

در واقع مشخصهٔ بارز این دوران انسجام و اتصال موجود میان مسؤولان می‌باشد که به تعبیر *آیت‌الله خامنه‌ای* با وضعیت اختلاط «آب و گل» در دوره قبل، متفاوت بوده است.[۱۱]

تأکید بر وحدت در سطح ارکان ملی نظام صرفاً متوجه رفتارهای سیاسی نبود، بلکه به همان میزان نهادهای نظامی کشور که نقش مستقیمی در ملاحظات این دوران داشتند نیز مورد توجه بودند. با وجود چنددستگی نیروهای نظامی، رعایت انسجام و وحدت رویه میان آنها از بدیهی‌ترین اصول بود. مخصوصاً امام خمینی(ره) در کمتر سخنی است که به این مسأله توجه نکرده باشد. ضعف در انسجام نیروهای نظامی از نظر ایشان از بزرگترین عوامل شکست نظام محسوب می‌گردید. از

دیدگاه وی پیروزی‌ها فقط بر اثر انسجام تمام قوای مسلح، با نقشه واحد و فکر واحد نصیب کشور می‌شد.[۱۲] در طول چند ماهه اول جنگ که تحت فرماندهی *بنی‌صدر* بود، به رغم تمایل نیروهای انقلابی در هماهنگی نیروها برای انجام‌دادن عملیات‌های جنگی، *بنی‌صدر* به دلیل سوءظن‌های شخصی، راضی به همکاری سپاه و ارتش نبود. پس از عزل وی از فرماندهی کل‌قوا، کم‌کم زمینه‌های همکاری دو نهاد ارتش و سپاه در جنگ فراهم شد و می‌توان گفت بیشتر مناطق اشغالی در نتیجه همکاری این دو نیرو بازپس گرفته شد، که اوج آن در زمان فتح خرمشهر دیده شد.

با این وجود در دوران جنگ شاهد برخی شکاف‌ها بوده‌ایم. اتفاقاً بر طبق نظر خود گروه‌ها و نیروهای درگیر، همین شکاف‌ها عامل برخی ناکامی‌ها بوده‌اند. بعنوان مثال از دیدگاه نیروی انقلابی سپاه، در چند سال آخر جنگ دولت عملاً از «در رأس بودن جنگ» عبور کرده بود و تمام توانمندی خودی را برای تجهیز جنگ به کار نمی‌بست. بر طبق این تحلیل، این عامل باعث ناکامی‌های رزمندگان اسلام در دستیابی به یک پیروزی بزرگ و تعیین‌کننده بوده است. در سطح نظامی، از سال سوم جنگ به بعد عملکردهای انفرادی توسط دو نیروی ارتش و سپاه رایج گردید.

در هر حال اندیشه وحدت نه تنها در نزد مسؤولان مهم تلقی می‌شد، بلکه به کارگیری آن در سطح عمومی نیز ضروری بود. «در صحنه بودن مردم» همان طوری که در دورهٔ قبلی اهمیت داشت و باعث بقاء انقلاب تصور می‌شد، در این دوره نیز پشتیبان نظام در لحظه‌های بحرانی محسوب می‌گردید. از این رو به شدت به ایثار و همراهی مردم با مسؤولان و رزمندگان تأکید می‌شد. جنگ به صورت مستقیم استان‌های غربی کشور را مورد هدف قرار داده بود ولی برای مقابله با آن، حفظ انسجام ملی در تمامی کشور ضروری بود. البته در این بعد با توجه به پیروی مطلق مردم از رهبری انقلاب، نظام با مشکلی مواجه نبود و خود به خود قدرت ناشی از پشتیبانی مردمی با توجه به خصلت مردمداری رهبری انقلاب تأمین بود.

د) روحیه ارزشی و انقلابی

واقعیت آن است که در دوران جنگ آن چه که مفهوم جهاد را عملیاتی می‌ساخت و مدیریت و فرماندهی امام خمینی(ره) را بر عمق جان مردم فرو می‌نشاند و در نهایت به وحدت و انسجام ملی معنی می‌داد، ماهیت ارزشی نظام بود. اسلام انقلابی که مهم‌ترین ابزار قدرت رهبران انقلاب

محسوب می‌گردید، در دوران جنگ با هیمنهٔ بیشتری باعث بالارفتن اعتماد به نفس ملی شده بود. به تعبیری «با وقوع جنگ تحمیلی، اسلام انقلابی از سطح به عمق ارتقاء یافت و شور انقلابی به شعور انقلابی تبدیل شد».[۱۳] در این عرصه جدید، جوهرهٔ کفرستیزی و مقاومت که از روح اسلام نشأت می‌گیرد احیاء و باب متروک جهاد برای خیل پیروان اسلام انقلابی گشوده شد. در جنگ تحمیلی، رزمندگان اسلام با تأسی به سیرهٔ پیامبراکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) و مخصوصاً با الهام‌گیری از مفاهیم «کربلا»، «عاشورا» و «امام حسین(ع)»، دامنهٔ قدرت نظام را گسترش دادند و از این طریق ضعف خود را در جوانب دیگر قدرت ملی جبران کردند. «ایثار و فداکاری» و «شهادت‌طلبی» در طول این دوره از عناصر مورد توجه جامعه انقلابی بود و به تعبیر امام خمینی(ره) «خون شهیدان» باعث بیمه شدن انقلاب و اسلام شده بود. در گفتمان ایشان «شهادت‌دوستی» ملت در جنگ، از کربلا به ارث رسیده بود و «حرف سیدالشهداء» همواره سخن روز بود. با این پشتوانه نظری، در جبهه‌ها این فکر ریشه دوانیده شده بود که حماسه حسینی، الگوی حماسه و رزم است و سخن «هیهات من‌الذلة» ایشان ورد زبان‌ها بود.

واقعیت آن است که با حل‌شدن موضوع «هدف» برای یک رزمنده که همان رسیدن به «لقاءالله» بود، تحمل شرایط سنگین جبهه و جنگ آسان می‌شد و برای رسیدن به این مرحله شرط پیروزی بر دشمن، یک نقطه آرمانی محسوب می‌گردید. هدف عالیهٔ رزمندگان، ایثارگری در راه عقیده و میهن اسلامی بود. عناصر مذهبی نظیر ادعیه مذهبی، ائمه معصومین(ع)،... توانایی روحی آنها را دوچندان می‌ساخت. به تأکید فرماندهان جنگی، اعتقاد آن‌ها به جنگ و فرآیند جنگی، باعث کارآمدی‌شان نیز می‌شد. به این معنی که رزمندگان اسلام می‌توانستند با صرف هزینه، تعداد نیرو و تجهیزات کمتر از دشمن، تلفات بسیار زیادی را بر آن وارد سازند. طبق این نظر آمار نشان می‌دهد که تلفات دشمن دو تا سه برابر تلفات ما در جنگ بوده است.[۱۴] از نظر یک تحلیل‌گر خارجی، فداکاری نیروهای نامنظم ایران (پاسداران و بسیج) علت اصلی پیشرفت عملیات‌های ایران بود. در حقیقت «شهادت‌طلبی» با هدایت و پیشرفت جنگ ایران مترادف بود. *آنتونی کردزمن* نیز در خصوص نقش نیروهای انسانی در این جنگ چنین می‌گوید:

«دقیقاً مشخص نیست که تاثیر حملات امواج انسانی بیشتر است و یا تجهیزات پیشرفته...، در جنگ ایران و عراق اغلب حملات امواج انسانی علیه نیروهای عراق موفقیت را به همراه آورد».[۱۵]

آن چه که در جنگ نمود بسیاری داشت و بر ملاحظات جنگی تأثیرگذار بود عنصر بسیجی است. قدرت بسیج همزمان به نیازهای مادی و معنوی نظام در جنگ پاسخگو بود. در واقع نیروهای بسیجی از یک سو به مثابه نیروهای مکمل انسانی، نقش اساسی را در عملیات‌های جنگی ایفاء می‌نمودند و از سوی دیگر با بهره‌مندبودن از روحیات انقلابی و ارزشی، صحنه‌های نبرد را به نفع نیروهای خودی رقم می‌زدند. در گفتمان مسؤولان نظام جایگاه بسیج، یک جایگاه محوری محسوب می‌گردید. امام خمینی(ره) در جمله معروفی گفته بود:

«اگر بر کشور نوای دلنشین تفکر بسیجی طنین‌انداز شد، چشم طمع دشمنان و جهانخواران از آن دور خواهد گردید و الا هر لحظه باید منتظر حادثه ماند».[۱۶]

بی‌توجهی به ظواهر دنیوی و وجود روحیاتی نظیر از خودگذشتگی، شجاعت ، فداکاری، قناعت، خودفراموشی، خداخواهی،... در بسیج، باعث کارآمدی بالای این نهاد در جنگ شده بود. توانایی و تحمل تطبیق با شرایط سخت جنگی، روحیه پرکاری و قناعت، تبعیت کامل از فرامین فرماندهی و تعبّد همراه با معرفت دینی بسیج را به یک نیروی قابل توجه در جنگ تبدیل کرده بود. تجلی جنگ تحمیلی همچون راهی برای امحاء انقلاب به دست دشمنان، مطرح‌کردن جنگ فقر و غنا، بهره‌گیری از اسماء مذهبی در طول جنگ و عملیات‌ها، تأکید بر عاشورایی جنگیدن و عمل به تکلیف شهادت‌طلبی و ایمان، گرم نگهداشتن تنور عدالت‌طلبی و سرمایه‌داری ستیزی به وسیله امام خمینی(ره)، و ترجیح‌دادن مصلحت و منفعت مستضعفان و رزمندگان بر همه، مطرح‌کردن الگوپذیری و اسوه‌پذیری از ائمه اطهار(ع) و همچنین نمادهایی چون حسین فهمیده، شهید همت و... از عوامل مؤثر در انگیزش و مشارکت بسیجیان در جبهه‌های جنگ بود.[۱۷]

هـ) جمعیت عاملی تعیین‌کننده

کم و کیف جمعیت اعم از دوران صلح یا جنگ، عامل عمده‌ای در قدرت یک واحد سیاسی تلقی می‌شود. در این باره باید به وجود افراد متخصص و ماهر، تعداد نیروهای رزمی، میزان رشد جمعیت و قابلیت نظام سیاسی در خدمات‌رسانی لازم به مردم اشاره کرد. در واقع این عامل را می‌توان مهم‌ترین عنصر ژئوپلیتیک کشورها فرض نمود. قدرت تخیل، اراده و عمل

انسان است که سایر عوامل ژئوپلیتیکی را در کشورها تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. توانمندی و یا ناتوانی جمعیت در بکارگیری سایر عوامل ژئوپلیتیک، وضعیت آن را در دایره قدرت ملی یک کشور روشن می‌سازد. بر این اساس جمعیت هم می‌تواند مولد ثروت و قدرت باشد و هم می‌تواند بر آسیب‌پذیری و ناامنی در جامعه دامن بزند. از این جهت بررسی سهم عنصر جمعیت در قدرت ملی کشورها متفاوت می‌باشد.

در ایدئولوژی جمهوری اسلامی، عنصر انسان و جمعیت از قدسیت بالایی برخوردار است. اولاً نظام انقلابی، خویشتن را یک نظام مردمی و متکی به اراده مردمی می‌داند. در واقع قدرت مردم همواره در ملاحظات سیاسی و امنیتی کشور مورد توجه بوده است. ثانیاً منشور انقلاب اسلامی با طرح شعارها و آرمان‌هایی برای کل بشریت، در درجه اول یک تصویر انسانی را از انقلاب به نمایش گذاشته است. محدودنشدن تعریف انقلاب به مرزهای ملی و تأکید بر جنبه‌های انسان‌مدارانه در سیاست خارجی نشان از سهم بالای قدرت مردمی در تعریف مفاهیم سیاسی موجود و تدوین سیاست‌های کلی داشته است. ثالثاً انقلاب اسلامی با وام‌گرفتن از ایدئولوژی اسلامی، خودبه‌خود از دیدگاه اسلام در خصوص جمعیت و عوامل انسانی به منزلهٔ عنصر مهم قدرت نظام تأثیر پذیرفته است. در واقع باید دیدگاه کشور را در طول دهساله اول انقلاب در خصوص جمعیت تا حدود زیادی برخاسته از اعتقادات اسلامی فرض نمود.[۱۸]

در این میان آثار روانی ناشی از جنگ که در طی آن کشور با انزوای سیاسی و نظامی روبه‌رو بود و بر این اساس اصل استقلال بسیار مهم تلقی می‌شد. در واقع این عامل باعث شد تا نظام به مسأله جمعیت، هر چه بیشتر از دیدگاه «امنیتی» بنگرد. تأکیدات اسلامی نسبت به رشد جمیعت و تشویق آن، روحیات ایدئولوژیک کشور را قانع می‌ساخت، ولی جنگ، جمعیت را نیرویی تعیین‌کننده در صحنه کارزار به شمار می‌آورد.. مصلحت وقت نظام بر این قرار گرفته بود که سیاست کنترل موالید متوقف گردد. البته در بینش رهبران نظام، سیاست‌های کنترل موالید، طرح‌هایی وارداتی و استعماری و خودبه‌خود فاقد مشروعیت بودند.

آقای *هاشمی رفسنجانی* در بهار ۱۳۶۱ در خطبه‌ای به صورت صریح بر نظریه «مالتوس» در خصوص تهدید آینده کره زمین که بر اساس آن میزان رشد جمعیت از میزان بازده مواد غذایی زمین بیشتر خواهد شد، ایراد وارد می‌سازد و ضمن استعماری خواندن این نظریه، می‌گوید: «از

نظر اسلام، این حرف قابل قبول نیست» وی در ادامه می‌گوید: چنان چه در سیاست‌های تولیدی و توزیعی دقت گردد چیزی به نام فقر و غنا بوجود نمی‌آید و منابع زمین نیز برای جمعیتی بسیار بیشتر از مقدار موجود کفایت خواهد کرد. وی سرانجام نتیجه می‌گیرد که «این مسأله کنترل نسل و کنترل تولید نسل و از این چیزهایی که در دنیا مطرح است؛ برای ما پایه‌ای ندارد» چرا که «خداوند هر جنبنده‌ای را که آفریده محل رزقش را هم تعیین کرده» است.[۱۹]

حساسیت‌های روانی ناشی از جنگ این تصور را ایجاد کرده بود که با رشد جمعیت می‌باید نیروی انسانی جایگزین برای کشته‌شده‌ها فراهم گردد و همچنین با توجه به سهم بالای عنصر انسانی در جنگ که می‌بایست بر پیشرفت‌های زرهی دشمن غلبه می‌کرد، رشد جمعیت مورد توجه قرار گرفت. بلافاصله پس از انقلاب، سیاست کنترل موالید که از سال ۱۳٤٦ شروع شده بود کنار گذاشته شد و در طول جنگ رشد جمعیت کشور به بالاترین میزان خود در تاریخ ایران یعنی به ٤ درصد رسید. استمرار این وضعیت باعث می‌شد تا جمعیت کشور پس از ۲۰ سال به دو برابر برسد.[۲۰]

و) جغرافیای مناسب و وسعت سرزمینی

جنگ تحمیلی موجب ظهور عامل جغرافیا در ملاحظات امنیت ملی جمهوری اسلامی شد. دیدگاه‌های ایدئولوژیک و فراملی نظام در سال‌های نخستین باعث شده بود تا جایگاه عوامل جغرافیایی نظیر مرزهای ملی، وسعت سرزمینی، نقاط استراتژیک، چندان مورد توجه قرار نگیرد. چارچوبه «امت محوری» در ملاحظات سیاسی کشور حتی باعث شده بود برخی به مسایلی نظیر خلیج‌فارس که طبیعتاً، احساسات ملی را نمایان می‌سازد، چندان خوش‌بین نباشند. جنگ نه تنها نقطه پایانی بر این گونه ملاحظات بدبینانه بود، بلکه جنبه‌های مختلفی از ملاحظات سرزمینی و جغرافیایی را به عرصه ظهور رساند. در دوران رژیم گذشته، با توجه به حاکمیت ویژگی «ملی‌گرایی شدید» بر مفاهیم سیاسی و امنیتی، طبیعتاً عنصر سرزمین، مرزها و جغرافیا از اعتبار اساسی برخوردار بود. پیدایش جنگ مجدداً آن اعتبار اولیه را برای عوامل جغرافیایی به اثبات رساند.

بر اساس اهمیت جغرافیا، عواملی نظیر موقعیت ژئوپلیتیکی، وسعت سرزمینی، شکل مرزها و موقعیت آب و هوایی در میزان قدرت ملی کشورها و به تبع آن تأمین امنیت ملی آنها مؤثر

بوده‌اند. در دوران گذشته بسیاری از تحولات نظامی و استراتژیک تحت تأثیر شدید این عوامل رقم خورده‌اند؛ برای مثال شکست *ناپلئون* و *هیتلر* در روسیه، مستقیماً ناشی از وسعت سرزمینی این کشور بوده است. در زمان حاضر با توجه به تحولات تکنولوژیک و دگرگونی‌های ارتباطی و اطلاعاتی، از اهمیت عامل جغرافیایی به میزان زیادی کاسته شده است، ولی این مسأله هنوز در روابط میان کشورهای کمتر توسعه‌یافته از اعتبار برخوردار است. در جنگ‌های کلاسیک ـ همانند جنگ ایران و عراق ـ عامل جغرافیا از اهمیت اساسی برخوردار است. واقعیت آن است که این عامل بر قدرت کشور در طول جنگ تحمیلی دارای تأثیرات دوگانه‌ای بوده است. تفاوت‌های جغرافیایی کشور باعث شده بود تا این عامل از هر دو جنبه منفی و مثبت بر قدرت ملی کشور تأثیرگذار باشد، البته با توجه به این که ایران در جنگ، نقشی دفاعی داشته و صرفاً به دنبال تأمین موقعیت‌های از دست رفته خود بوده است، بدین لحاظ این عامل بیشتر، از جنبه‌ای اثباتی برخوردار بوده است.

در طول این جنگ هر سه جنبه جغرافیایی یعنی وسعت، شکل طبیعی و مرزها بر ملاحظات امنیت ملی کشور مؤثر بوده‌اند. از نظر وسعت باید گفت که برغم مشکلات ارتباطی ناشی از وسعت زیاد، معمولاً کشورهای بزرگ توان امنیتی زیادی دارند. در طول تاریخ تقریباً تمامی قدرت‌های بزرگ از نظر وسعت نیز بزرگ بوده‌اند. ایران با وسعتی حدود ۱/٦٤٨/۱۹۵ کیلومتر مربع در رده کشورهای بزرگ و در رتبه هفدهمین کشور جهان است. این مسأله در سرنوشت سیاسی کشور در طول تاریخ کاملاً مؤثر بوده است. در جنگ تحمیلی با اینکه بخش‌های وسیعی از کشور در اوایل جنگ به اشغال دشمن درآمد، لیکن گسترش وسیع ارضی و عمق استراتژیک و شکل هندسی منظم آن امکان اشغال کامل را به دشمن نداد. در طول جنگ نیز پیشروی‌های موقت عراق، چندان مؤثر واقع نیفتاد. عراق حتی نتوانست از دشت‌های هموار خوزستان خود را به اهواز برساند. رسیدن به تهران و شهرهای بزرگی نظیر اصفهان، شیراز و مشهد با توجه به سطح توانمندی استراتژیک این کشور، محال به نظر می‌رسید. وسعت زیاد کشور این فرصت را به نیروهای نظامی می‌داد تا در مواقع ضروری اقدام به عقب‌نشینی‌های تاکتیکی بنمایند. کما این که در استراتژی اولیه نظامی کشور همین عامل در نظر گرفته می‌شد. در آن زمان یک تفکر بر این باور بود که با «دادن زمین می‌توانیم زمان را بگیریم» و سر فرصت به مقابله با دشمن بپردازیم.[۲۱]

از نظر شکل، معمولاً گفته می‌شود، کشورهایی که دارای اشکال هندسی منظم می‌باشند (مربع یا دایره) دارای موقعیت امنیتی بهتری هستند. در واقع در این جا نزدیکی عرض و طول کشور به یکدیگر مثبت ارزیابی می‌گردد. این وضعیت باعث می‌گردد تا کشور بتواند، اهداف استراتژیک خویش را در نقاط مرکزی مستقر سازد. به نظر می‌رسد موقعیت ایران از این نظر مناسب باشد. چهارگوش بودن کشور این شرایط را فراهم کرده است که نقاط و اهداف استراتژیک کشور، دور از مرزها و در مناطق مرکزی استقرار یابند. مثلاً پایتخت و بسیاری از شهرهای مهم کشور، دور از تهاجمات زمینی دشمن قرار دارد. این وضعیت باعث شده است تا استراتژی صنعتی کشور نیز به مرور زمان از مناطق مرزی به مناطق مرکزی انتقال یابد. در حال حاضر استان‌هایی نظیر مرکزی، اصفهان، قزوین و تهران بیشترین مناطق صنعتی کشور را تشکیل می‌دهند.

مسأله مرزها، مخصوصاً در طول جنگ از بی‌ثباتی و ناامنی بیشتری برخوردار بود. معمولاً گفته می‌شود، مرزهای طبیعی از نظر نظامی، برای تأمین امنیت کشور مناسب می‌باشند. این مسأله مخصوصاً در جبهه کردستان به اثبات رسیده است. جالب است به دلیل صعب‌العبور بودن، این مناطق هیچ‌گانه توسط دشمن به اشغال در نیامده است. حتی توفیق رزمندگان ایرانی در جنگ‌های نامنظم و چریکی باعث شد تا در مراحل آخر جنگ عبور از مرزهای این منطقه به درون خاک عراق مورد توجه استراتژی نظامی کشور قرار گیرد. اما در جبهه جنوب، بدلیل نبودن مرزهای طبیعی و موقعیت هموار خوزستان، آسیب‌پذیری کشور به وضوح نمایان شد. مخصوصاً در مناطق غیرشهری، دشمن با سهولت زیادی در اوایل جنگ به اشغال سرزمین ما پرداخت. بهره‌گیری از اصل غافلگیری در این نقاط می‌تواند خیلی سریع موازنه نیروهای دو طرف را بر هم زند. البته همواربودن منطقه برای هر دو طرف ایرانی و عراقی چه از لحاظ منفی و چه از لحاظ مثبت، قابل توجه می‌باشد. در واقع همان طوری که به راحتی می‌توان از بصره به سمت اهواز حرکت نمود، به همین طریق می‌توان بصره و مناطق مرزی عراق را در جنوب مورد تهدید قرار داد. نقش مرزهای سرزمینی در قدرت و امنیت ملی کشور مخصوصاً در حوزه خلیج‌فارس مورد توجه خاص دولتمردان ما در جنگ بود.

گوناگونی مرزهای طبیعی ایران اعم از خشکی و دریا نیز عاملی بازدارنده و استراتژیک در حفاظت از کشور است. مناطق کوهستانی ضمن دشوار بودن، محل مناسبی برای جنگ و دفاع

چریکی و نامنظم به شمار می‌رود. از دیگر سو خلیج‌فارس و دریای عمان نیز موانع و مرزهای طبیعی مهمی است که محدوده ایران را از کشورهای جنوب حفاظت می‌کند. باید گفت که خلیج‌فارس به دلایل گوناگون هم برای ایران و هم برای کشورهای منطقه و مجموعهٔ نظام بین‌الملل با اهمیت تلقی می‌گردد. ۱۰۰٪ نفت ایران از این دریا و تنگه هرمز عبور می‌کند و بیش از ۸۰ درصد مبادلات تجاری کشور نیز از این طریق صورت می‌گیرد. علاوه بر این وجود مناطق استراتژیک اقتصادی در سواحل و جزایر خلیج‌فارس به اهمیت این منطقه برای ایران افزوده است. استفاده عراق در طول جنگ برای واردآوردن صدمات جدی به منافع ایران در منطقه و نیز تلاش این کشور برای بین‌المللی‌کردن جنگ از طریق حمله به کشتی‌های ایرانی، پیامد مهم دیگری را به همراه داشت که همان فراهم‌سازی زمینهٔ ورود ناوگان نظامی آمریکا به خلیج‌فارس بود. مجموعه این عوامل حساسیت استراتژیک ایران را در طول جنگ برانگیخته بود و نشان می‌داد که خلیج‌فارس می‌تواند یکی از اهرم‌های فشار بر کشور، به شمار رود.

ایران بارها تهدید به بستن تنگه هرمز را تکرار می‌کرد. امام خمینی(ره) در پیامی به مناسبت آغاز هفته جنگ در سال ۱۳۶۲ چنین گفته بود:

«دولت مصمم است، اگر به منابع اقتصادی ایران ضربه‌ای برسد، تنگه هرمز را با تمام قدرت مسدود کند».

ایشان در همین زمان در واکنش به تحویل هواپیماهای سوپر استاندارد فرانسوی به عراق (که قدرت مانور هوایی این کشور را دوچندان می‌ساخت) چنین تهدید می‌کند که:

«به دنیا اعلام می‌کنیم، اگر به صدام بیش از این کمک کنند، دستشان را از نفت خلیج‌فارس کوتاه خواهیم کرد.»

آقای *هاشمی‌رفسنجانی* در همین زمان در خطبه‌ای و در تکمیل سخنان امام خمینی(ره) بیان می‌دارد:

«آمادگی ما در منطقه آن قدر است که بستن تنگه هرمز برای ما مثل یک دری است که روی پاشنه بگردانند و ببندند».[22]

آسیب‌پذیری این تنگه برای عراق در طول جنگ باعث ایجاد نهضتی در منطقه به نام «نهضت لوله‌کشی» شده بود، به طوری که عراق وابستگی‌اش را در طول این جنگ به تنگه [illegible][23]

ز) توانمندی نظامی

جنگ نقطه پایانی بر برخی از ملاحظات بدبینانه نسبت به ابزارهای نظامی در جمهوری اسلامی بود. انقلاب معنوی ایران در بطن خود نوعی بدبینی ذاتی نسبت به روش‌های نظامی‌گری و ابزارهای نظامی داشت. به تعبیر امام خمینی(ره) نظام انقلابی اگر قدرت داشت به کلی «باروت» را از میان می‌برد و قوای منفجره را نابود می‌ساخت تا دنیا از جنایت ناشی از آنها نجات یابد.[۲٤] بدبینی ذاتی نظام انقلابی به ابزارهای نظامی و شرایط ناخواسته کشور در سال‌های بحرانی اولیه، تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر تضعیف قدرت نظامی کشور داشت؛ برغم آنکه همچنان تأکید امام خمینی(ره) بر توجه مصلحتی به ابزارهای نظامی پابرجا بود. در چنین شرایطی تهاجم عراق به ایران باعث تحول اساسی در بینش استراتژیک نظام نسبت به ابعاد نظامی قدرت ملی شد و در پی آن ابزارهای نظامی با وجود تعارض با جنبه‌های آرمانی و معنوی انقلاب، برای استراتژی دفاعی کشور و پیشبرد مصالح نظام در اولویت قرار گرفت. همان طور که قبلاً دیدیم زمینه‌های تئوریک و ایدئولوژیک این مسأله نیز در منابع اولیه اسلامی موجود بود و مبحث «جهاد دفاعی» تبیین‌گر ملاحظات امنیتی نظام بود.

بر این اساس توانمندی در عرصه نظامی و تجهیز کشور به مهارت‌های مختلف رزمی برای جلوگیری از تجاوز و دفاع از کشور اسلامی مورد لحاظ قرار گرفت. دست‌یافتن به آمادگی رزمی، جسمی، روحی، تقویت بنیه دفاعی، بسیج همگانی، خودبسایی نظامی، به منزلهٔ راه‌های برتری نظامی دارای اهمیت گردید. با اندکی دقت می‌توان دریافت که در فضای زمانی جنگ که همچنان بینش انقلابی و آرمانی نیز بر گفتار و رفتار مسؤولان و مردم احساس می‌شد، رسیدن به سطح ایده‌آل توانمندی نظامی به کمک انگیزه‌های مذهبی و دینی، محور توجه در گفتمان موجود بود.

امام خمینی(ره) در جمله‌ای با ذکر آیه «واعدوالهم مااستطعتم من قوه» می‌گوید:

> ***این آیه «دستور می‌دهد که تا حد امکان نیرومند و آماده باشید تا دشمنان نتوانند به شما ظلم و تجاوز کنند. ما متحد و نیرومند و آماده نبودیم که دستخوش تجاوزات بیگانه شدیم و می‌شویم و ظلم می‌بینیم».[۲۵]***

برای تبیین ایدئولوژیک از توانمندی نظامی، به مفهوم قرآنی «حدید» استناد می‌شود که از جهاتی نمایانگر توجه قرآن کریم به لزوم بهره‌مندی مسلمانان از ابزارهای نظامی است. بدین

جهت است که دولت اسلامی موظف می‌گردد به هر میزانی که در بضاعت و اقتضاء مملکت موجود است، برای حفظ کشور و ترساندن دشمنان در تهیه سازوبرگ نظامی و سازماندهی دفاعی تلاش نماید.[۲۶] امام خمینی(ره) حتی داشتن تسلیحات را برای انسان‌ها و دولت‌های صالح واجب و لازم می‌دانند:

«صلحا باید اسلحه داشته باشند.»[۲۷]

بی‌تردید نفس جنگ، به خودی خود زمینه‌های توجه به ابعاد نظامی را برای هر کشوری فراهم می‌سازد. در جمهوری اسلامی این مسأله با اندیشه‌های دینی درآمیخته بود. تحول در نفس اهمیت قدرت نظامی در ملاحظات ملی به معنای بهره‌مندی کامل کشور از این قدرت در طول جنگ نبوده است. در واقع جنگ پایانی بر غفلت و یا بی‌توجهی اجباری نظام به ابعاد نظامی قدرت بود. ولی این مسأله به تنهایی موجب قدرتمندی کامل ایران در برابر عراق نشد. به این معنی که در توضیح عوامل قدرت در نزد رزمندگان ایرانی، به صورت همه‌جانبه نمی‌توانیم از عامل نظامی یاد نماییم. واقعیت آن است که با توجه به حمایت‌هایی که از عراق در زمینه‌های نظامی می‌شد، عملاً قدرت سخت‌افزاری این کشور در طول جنگ بر نیروهای ایرانی غلبه داشت. استفاده عراق از اصل غافلگیری در اوایل جنگ، حتی اندک توانایی‌های نظامی موجود در کشور را نیز از کارآمدی انداخته بود. در تمام دوران هشت ساله جنگ، هیچ گاه نمی‌توان از برتری استراتژیک ایران (از نظر تکنولوژی و فن‌آوری نظامی) نسبت به عراق سخن گفت.

با این حال جنگ بر این نکته که «قدرت نظامی» عاملی تعیین‌کننده است، صحه گذاشت. علاوه بر این، نیروهای ایرانی به رغم ضعف در ابزارهای نظامی، در سایر جهات قدرت نظامی برتری محسوسی نسبت به عراق پیدا کردند. در واقع برای مدیریت جنگی ایران، قدرت نظامی فقط در ابزارهای نظامی خلاصه نمی‌شد، بلکه چگونگی سازماندهی مردمی و خلاقیت نظامی، دو عنصر تعیین‌کننده در این چارچوب مورد لحاظ بودند. در واقع در گفتمان جنگ این مسأله مورد تأیید قرار گرفته بود که تنها با ادغام توانمندی‌های نظامی موجود با تاکتیک‌های انقلابی و خلاقیت‌های نظامی، می‌توان از قدرت نظامی ایده‌آل بهره‌مند شد. در نزد برخی از نیروها (مانند سپاه)، بی‌توجهی به زمینه‌های انقلابی جنگ و توجهٔ صرف به استراتژی‌های کلاسیک و سنتی،

قدرت واقعی نظامی را از رزمندگان ایرانی در اوایل جنگ سلب کرده بود. بدین جهت به مـرور زمان ترکیب یادشده جایگزین استراتژی‌های کلاسیک شد.

علاوه بر بسط قدرت نظامی در گفتمان جنگی، خود جنگ نیز عامل «قدرت‌زایـی» نظـام بـه شمار می‌رفت. بر این اساس، تصور می‌شد جنگ در عین حال که آسیب‌های جـدی بـر امنیـت نظام وارد آورده بود ولی فوایدی نیز به همراه داشت؛ از این رو گفته می‌شد که «جنـگ موجـب معرفی قدرت ما به دشمنان شد»؛ جنگ تجربه خوبی برای خودبسایی نظامی بـه بـار مـی‌آورد؛ جنگ عامل شکوفایی مغزها شد و توانایی‌های فنـی نظـام را بـه اثبـات رسـاند؛ جنـگ موجـب تحرک در ملت شد...[۲۸]

یادداشت‌ها

۱. **سورهٔ شریفه نساء**، آیه ۷۵.

۲. **سورهٔ شریفه بقره**، آیه ۱۹۰.

۳. **سورهٔ شریفه حج**، آیه ۳۹.

٤. نقل به مضمون از اسماعیل منصوری لاریجانی، **سیری در اندیشه دفاعی حضرت امام خمینی(ره)**، تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس، ۱۳۷۷، ص ۲۱.

۵. به نقل از قدرت‌الله قربانی، «مبانی رفتار دفاعی ایران در جنگ هشت‌ساله»، **فصلنامه نگین ایران**، سال اول، ش ۲، (پاییز ۱۳۸۱)، ص ۳۹.

٦. اکبر مهدی‌زاده، «مقدمه‌ای بر الگوی مدیریت جنگ توسط امام خمینی(ره)»، ***فصلنامه نگین ایران***، سال اول، ش اول، (تابستان ۱۳۸۱)، صص ۹-۵.

۷. مصاحبه با «سردار سرلشکر محسن رضایی»، ***مجله سیاست دفاعی***، سال چهارم، ش ١٦-۱۵، (تابستان و پاییز ۱۳۷۵)، صص ۲۲-۲۱.

۸. **خبرگزاری جمهوری اسلامی**، «ارتش از هم پاشیده شده و از نو متولد شده ایران در سال ۱۹۸۲»، ترجمه گروه تحقیق، ۱۲ اسفند ١٣٦٣.

۹. اکبر هاشمی‌رفسنجانی، **خطبه‌های نماز جمعه سال ١٣٦١**، جلد دوم، خطبه روز ١٣٦١/١/٦، ص ۲۰.

۱۰. اکبر هاشمی‌رفسنجانی، همان.

۱۱. سیدعلی خامنه‌ای، **مصاحبه‌های سال ٦٤-١٣٦٣**، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳٦۸، ص ۳۰.

۱۲. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ١٦، ص ۱۳۵.

۱۳. حسین اردستانی، «برخی ارزش‌ها و ثمرات جنگ تحمیلی»، در **مجموعه مقالات جنگ تحمیلی**، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد سازمان چاپ و انتشارات سپاه، ۱۳۷۳، ص ۱۲۱.

۱٤. رجوع شود به مصاحبه با محسن رضایی، **مجله سیاست دفاعی**، سال چهارم، ش ١٦-١٥، (تابستان و پاییز ۱۳۷۵)، ص ۲۳.

۱۵. درس‌های نظامی جنگ ایران و عراق، ترجمه این مقاله که از نشریه ORBIS گرفته شده در مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی موجود می‌باشد.

١٦. **روزنامه کیهان**، ٦٧/٩/٤، به نقل از حسین اردستانی، همان، ص ۱۲۵.

۱۷. حسنعلی عبادی، «نگاهی به شکوفایی ارزش‌ها و فرهنگ بسیجی»، **مجله بسیج**، ش ۳ و ٤، (تابستان و پاییز ۱۳۷۲)، صص ١٦٤-١٤١.

۱۸. به نقل از **ماهنامه اقتصاد ایران**، سال سوم، ش ۲۷، (اردیبهشت ۱۳۸۰)، ص ۱۷.

۱۹. اکبر هاشمی‌رفسنجانی، **خطبه‌های نمازجمعه سال ١٣٦١**، همان، خطبه ١٣٦١/٢/٣، صص ١٢٦-٢٨.

۲۰. رجوع شود به، **ماهنامه اقتصاد ایران، همان**، صص ١٤-١٥.

۲۱. استراتژی بنی‌صدر در چند ماهه اول جنگ بر این اساس قرار داشت.

۲۲. جملات امام و آقای هاشمی رفسنجانی از این منبع اتخاذ گردیده است: اکبر هاشمی‌رفسنجانی، **خطبه‌های نماز جمعه سال ١٣٦٢**، جلد پنجم، خطبه روز ١٣٦٢/٧/١.

۲۳. محمدرضا حافظ‌نیا، **خلیج‌فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز**، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۱، صص ٣٤٠-٢٧٦.

٢٤. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱۵، ص ۱۰۲.

۲۵. به نقل جزوه «عوامل پیروزی در دفاع مقدس». این جزوه در مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی موجود می‌باشد.

٢٦. برگرفته از سخن امام، رجوع شود به **همان منبع**.

۲۷. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱، ص ۲۷۲.

۲۸. این جملات برگرفته از سخنان مختلف امام راجع به جنگ است.

فصل هفتم

سطح تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها در گفتمان حفظ محور

مقدمه

بی‌تردید، ترس از تسخیر نظامی کشور و از میان رفتن نظام انقلابی در نتیجهٔ تهاجم ارتش عراق، مهم‌ترین دغدغه مسؤولان و جامعه در برههٔ زمانی هشت ساله جنگ بود. *صدام* قصد داشت تا پس از فتح سه روزه خوزستان، به سمت مرکز کشور حرکت کند؛ هر چند که جداسازی خوزستان و رسیدن به اهداف استراتژیک در منطقه اروندرود هدف واقعی‌تری به نظر می‌رسید. از نظر عینی، وی توانسته بود در اوایل جنگ مرزهای ایده‌آل خود و واقعیت‌های موجود را به یکدیگر نزدیک نماید و گستره خاکی وسیع و پرارزشی را از کشور جدا سازد. در این زمان، انقلابیون حاکم در ایران کاملاً به درک مخاطرات ناشی از تسخیر نظامی کشور رسیده بودند. با اثربخشی ایستادگی‌های انجام‌گرفته در مقابل دشمن کم‌کم از میزان بالفعل‌شدن تهدیدهای همه‌جانبهٔ عراق کاسته شد و به جای آن با توجه به ضعف‌های یک سال اول جنگ در نزد نیروهای خودی، این باور در حال شکل‌گیری بود که توان کشور در رفع اشغال خارجی، بسیار آسیب‌پذیر جلوه می‌کند. مخصوصاً شناختی که جامعه انقلابی از پشتوانه‌های نظامی دشمن داشت این باور را به یقین نزدیک‌تر می‌ساخت.

به تدریج با تحولاتی که در استراتژی جنگی نیروهای ایرانی صورت گرفت این باور دلهره‌آور از هم گسیخته شد و رزمندگان ایرانی به این اعتماد رسیدند که نه تنها می‌توانند به

دفع تجاوزات دشمن و آزادسازی مناطق اشغالی بپردازند، بلکه می‌توانند به پیروزی‌های نظامی بیشتری در صحنه‌های نبرد نیز دست یابند. این روحیه مجدداً با بن‌بست‌هایی که در طول جنگ در برابر نیروهای ایرانی پدید آمد تضعیف شد، ولی هنوز این یقین وجود داشت که دشمن نمی‌تواند بر نیروهای ایرانی غلبه پیدا نماید. در واقع در نزد آنها دشمن تنها می‌توانست از اهداف خود در برابر حملات نیروهای ایرانی دفاع نماید. تحولات چند ماهۀ آخر جنگ با دگرگون ساختن معادلات جنگی، مجدداً تصورات تهدید در ماه‌های آغازین جنگ را برای کشور زنده کرد.

در پی دگرگونی‌های فوق، دشمن نه تنها توانست به اهداف سرزمینی خود که در اختیار نیروهای ایرانی بود دست یابد، بلکه بخش‌های وسیعی از کشور را مجدداً به اشغال خود درآورد. فاو در عرض ۳٦ ساعت به دست عراق افتاد و خرمشهر در آستانه سقوط دوباره قرار گرفته بود.[1] این تحولات مرزهای تهدید را مجدداً گسترده ساخت و حتی شهروندان اهوازی برای دفاع از اشغال احتمالی شهر مسلح گشته بودند و در سراسر کشور نیز «اعلام بسیج عمومی» برای دفاع در برابر تهاجمات عراق شد. با ورود نیروهای منافقین به درون کشور و تسخیر برخی از شهرهای مناطق غربی، مجدداً موجودیت سیاسی نظام نیز مورد تهدید قرار گرفت. بر این اساس به رغم آن که جامعه انقلابی در بیشتر سال‌های جنگ به صورت عینی به ایستادگی در برابر دشمن اعتماد داشت، ولی درگیری جنگی با توجه به اتفاقات پیش‌بینی نشده، خودبه‌خود، اذهان دولت و مردم را به خود مشغول می‌داشت. در این میان سطح تهدیدها به صورت ذهنی حتی تا تسخیر نظامی کشور نیز گسترده می‌شد. در این میان عوامل و زمینه‌هایی نیز به تهدید مستقیم یادشده دامن می‌زد. برخی از این عوامل ناشی از ماهیت جنگ و معادلات جنگی بود و برخی دیگر نیز ناشی از پیش‌زمینه‌ها و یا بازدارنده‌هایی بود که در طول جنگ در برابر ملاحظات جنگی ایران قد علم می‌کرد.

طبیعی است که با توجه به تهدید مستقیم نظامی علیه کشور، سایر دغدغه‌های امنیتی که برخاسته از بطن انقلابی و اسلامی نظام نوپا بود، در اولویت قرار نگیرد؛ همان طوری که در سطح اهداف و اصول امنیتی نیز ملاحظات آرمانی نظام در این دوره خودبه‌خود در مرتبۀ ثانویه قرار گرفته بود. البته در سطح گفتار، همچنان تهدیدهای دیگری که متوجه «امت اسلامی» و

«جوامع مسلمانان» بود مطرح می‌شد. از این لحاظ مخصوصاً در قضیه فلسطین و اسراییل با کمترین تحول مواجه هستیم. در طول این سال‌ها، ازبین‌رفتن قبح مذاکره با اسراییل در نزد کشورهای عربی و مسلمان مورد اعتراض جدی ایران بود. نخبگان نظام صراحتاً این مسأله را ابراز می‌کردند که از تلاش آمریکا برای راضی‌کردن اعراب در پای میز مذاکره با اسراییل واهمه دارند. آنها از احتمال برون‌رفت اسراییل از انزوای سیاسی منطقه‌ای بسیار ناراضی بودند. از سوی دیگر انقلابیون همچنان نبود یکپارچگی و وحدت میان امت اسلامی را زمینه‌ساز توافق قدرت‌های بزرگ برای چپاول کشورهای اسلامی تفسیر می‌کردند. برای آنها همچنان وجود دولت‌های «فریب خورده» و سازش‌کار در سرزمین‌های اسلامی، زمینه‌های تزلزل در بقاء امت اسلامی محسوب می‌گردید.[۲]

حوادث خونین حج در تابستان ۱۳۶۶ آنها را مطمئن ساخته بود که باید در بلندمدت حرمین شریفین را آزاد نمود. آقای *هاشمی رفسنجانی* پس از این حادثه چنین می‌گوید:

> ***«انتقام این خون‌های مقدس این است که حرمین شریفین و بقیع مقدس از لوث وجود وهابی‌های شرور و خبیث پاک شود. انتقام خون این شهدا این است که ثروت‌های عظیم و عزیز دنیای اسلام که در زیر خاک‌های جزیرةالعرب در جنوب خلیج‌فارس خوابیده است از دست این جنایت‌پیشه‌های عالم استعمار گرفته شود.»***[۳]

با وجود اهمیت فراوان این تهدیدها در اندیشه انقلابیون، در شرایط جنگی کمتر مجالی برای پی‌گیری همه‌جانبه آنها بود. انقلابیون عملاً برای روبرو شدن با تهدیدهای وسیع و جدی علیه منافع مسلمانان دچار مشکل بودند، افزون بر آن که تأکید بر این تهدیدها، مخصوصاً با تضاد همه‌جانبه‌ای که میان ایران و محیط پیرامونی‌اش (منطقه‌ای و بین‌المللی) وجود دارد، خودبه‌خود بر سطح تهدیدهای عینی علیه جمهوری اسلامی تأثیر مثبت می‌گذاشت. از این جهت جمهوری اسلامی در پارادوکسی از رفتارها دچار شده و در عمل ناچار بود تا در درجه اول به تهدیدهای ناشی از محیط پیرامونی بر امنیت ملی کشور ـ در این زمان رژیم عراق و جنگ تحمیلی ـ توجه نماید. از سوی دیگر دامنه تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های درونی نیز با توجه به اولویت جنگ محدود شد. برخی از این تهدیدها به دلیل ضرورت‌های ناشی از جنگ از اولویت خارج شدند؛ برخی دیگر نیز تحت شرایط مساعد جنگی به سرعت حل شدند. از

این رو در سطح درونی نیز مرکز ثقل تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها به سمت مخاطرات جنگی گرایش پیدا کرد و نوعی وحدت در «میزان» و «گستره» تهدید در نزد سیاستگذاران نظام و مردم پدیدار شد.

در شرایط جدید، ساختار کلی تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های نظام در گفتمان بسط‌محور دگرگونی پذیرفت و در سطح سیاسی نیز بی‌تجربگی سیاسی انقلابیون کم‌رنگ شد؛ ساختار دوالیتی قدرت از هم پاشید و تقریباً نظام واحدی در عرصه حاکمیت سیاسی کشور ظهور پیدا کرد و جنگ جهانی‌بینی‌ها نیز که حاصل کشمکش گروه‌های مختلف سیاسی بود به سایه رفت. در سطح فرهنگی و اجتماعی، چهره «اسلامی» جامعه تقویت شد و به شدت نسبت به ابتذال فرهنگی و اخلاقی حساسیت به وجود آمد؛ در سایه جنگ از سطح تهدیدزایی شکاف‌های قومی و مذهبی کشور کاسته شد و هویت یکپارچه ملی تأثیرگذارتر شد. اما در سطح اقتصادی و نظامی، همچنان سایهٔ تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های گذشته کاملاً احساس می‌شد. در سطح اقتصادی با این که به توزیع عادلانه توجه بیشتری نشان داده شد، ولی همچنان عامل اقتصاد از جایگاه ضعیفی در مقدورات ملی برخوردار بود و برعکس در نتیجه جنگ مشکلات بیشتری دامنگیر کشور شد. با این حال برخی از ناگواری‌های برخاسته از جنگ، به ناچار تحمل می‌شد ولی برای ملزومات اقتصادی جنگ باید چاره‌جویی می‌شد. در سطح نظامی نیز به رغم توانمندی روحی و خلاقیت‌های نظامی رزمندگان و همچنین مشروعیت‌یابی ارتش در فرآیند جنگ، همچنان کشور از نظر سخت‌افزاری در وضعیت سختی بود.

با توجه به مجموعهٔ مطالب فوق، می‌توان عوامل و زمینه‌هایی را که باعث ضربه‌پذیری آرامش ملی و فراهم آوردن مخاطرات جدی در این دوران می‌شد، در چند سطح ذیل بررسی نمود:

الف) تزلزل در پشتوانهٔ اقتصادی

فاصله میان پیروزی انقلاب و شروع جنگ تحمیلی کمتر از آن بود که کشور بر مشکلات اقتصادی خود فائق آید. افزون بر آن که مشکلات ناشی از انقلاب و عملکرد نظام بین‌الملل در قبال کشور نیز، مزید بر علت شده بود. در طول این مدت ساختار وابسته اقتصاد کشور به حال خود باقی مانده بود؛ نفت هنوز هم اغلب درآمدهای ملی را تأمین می‌کرد؛ شکاف اقتصادی

میان طبقات مختلف اجتماع تداوم داشت و تورم و گرانی از سطح رفاه عمومی کاسته بود. در چنین شرایطی جنگ تحمیلی با تمام آثار و عواقب اقتصادی خود آغاز شد. نتیجه طبیعی این جنگ راکدماندن طرح‌های توسعه‌ای احتمالی نظام برای سروسامان دادن به اوضاع اقتصادی کشور بود. این جنگ عملاً سدّ بزرگی در برابر طرح‌های آرمانی انقلاب نظیر خودبسایی ملی و عدالت اقتصادی ایجاد کرد. در واقع ضمن ویرانی بنیان‌های اقتصادی، نظام برای حفظ کشور از تسلط دشمن، نیازمند یاری جستن از «دیگران» بود.

از سوی دیگر با «محور قرار گرفتن» جنگ در گفتمان مسلط بر جامعه انتظار توسعه در سایر بخش‌های اقتصادی از یک کشور بی‌بهره از زیرساخت‌های اقتصادی، انتظار بی‌جایی بود. در شرایطی که بخش‌های مختلف اقتصادی کشور با رشد و توسعه فاصله داشتند، تأکید بر عدالت اقتصادی صرفاً به معنای «تقسیم فقر» بود. جدای از این که شرایط وخیم جنگی خودبه‌خود زمینه «سودجویی» اقتصادی برخی گروه‌های ذینفع را در کشور فراهم می‌ساخت. ملاحظات اقتصادی کشور نه تنها در سایه آسیب‌های ناشی از جنگ از روال معمول خارج شده بود، بلکه از نظر پشتیبانی نظامی نیز در مراحل مختلف جنگ، توان پاسخگویی کامل را نداشت.

در طول جنگ به رغم آن که کشور خواستار استقلال اقتصادی و رسیدن به توسعه بود، ولی عملاً موانع جنگی را احساس می‌کرد. از این رو انتظار اساسی مسؤولان از اقتصاد ملی تنها در دو زمینه، عقلانی قلمداد می‌شد: اول آن که این اقتصاد بتواند حداقل معیشت مردم را تأمین نماید و دوم آن که پشتوانه محکمی برای نیازمندی‌های جنگی پدید آورد. به نظر می‌رسد در هر دو زمینه کشور با مشکلات اساسی درگیر بود. در طول این سال‌ها، فراوان از «احتکار» به منزلهٔ «تروریسم اقتصادی» گلایه می‌شد و «اسراف» تجاوز به حقوق دیگران پنداشته می‌شد. تأکید بر طرد مفاهیمی نظیر «رشوه»، «بازار سیاه» و «اختلافات طبقاتی»، نمایانگر چهرهٔ کدر اقتصاد کشور بود.[٤]

در طول جنگ تلاش بسیاری از طریق کنترل همه‌جانبه دولت بر امور اقتصادی مملکت جهت رفع مشکلات مبذول می‌گردید. ولی واقعیت‌های موجود باعث می‌شد تا مردم نیز از «دولت محرومان» انتظار زیادی نداشته باشند. میانگین بیکاری در هر دو دولت *شهید رجایی* و میرحسین *موسوی* بالاتر از ۱۲ درصد بود. میانگین نرخ تورم در دولت‌های یادشده به بیش از

۲۰ درصد می‌رسید. میانگین نسبت کسر بودجه به هزینه‌های عمومی دولت از ۳۰ درصد فراتر می‌رفت. در دوره *شهید رجایی* ۱۰۳ درصد و در دوره *میرحسین موسوی* ۲۰۱ درصد از ارزش پول ملی کشور کاسته شد. در هر دو دولت یادشده صادرات غیرنفتی کشور از مرز ۷۰۰ میلیون دلار عبور نکرد و میانگین رشد اقتصادی کشور نیز به یک درصد نمی‌رسید.[۵]

در طول جنگ جایگاه امور اقتصادی در هزینه‌های ملی از کاهش محسوسی برخوردار بود. برعکس سهم امور عمومی، دفاع ملی و اجتماعی افزایش پیدا کرده بود. هزینه‌های امور اقتصادی از سال ۱۳۵۰ تا سال ۱۳۵۷ همواره روندی فزاینده داشته و از ۱۰۱ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۰ به ۲۹۰ میلیارد ریال (۲/۹ برابر) در سال ۱۳۵۳ و به ۸۹٤ میلیارد ریال (۸/۹ برابر) در سال ۱۳۵٦ رسیده بود. در سال ۱۳۵۷ این هزینه‌ها با کاهشی برابر ۲٦۲ میلیارد ریال به ٦۳۲ میلیون ریال رسید. در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ این روند کاهنده ادامه پیدا کرد و از سال ۱۳٦۰ مجدداً افزایش یافت ولی تا سال ۱۳٦٤ میزان آن هنوز کمتر از سال ۱۳۵٦ بود. از این سال به بعد مجدداً سیر نزولی آن آغاز شد.

از سوی دیگر سهم بخش صنایع از مجموع هزینه‌های امور اقتصادی معمولاً در پایین‌ترین سطح قرار داشت. این در صورتی بود که این بخش می‌توانست موتور تغییر ساختار وابسته اقتصادی کشور محسوب گردد. در تمام سال‌های جنگ، اعتبارات عمرانی دولت (به مثابه عامل توسعه) به نسبت اعتبارات جاری دولت (به منزلهٔ عامل تورم‌زا) از کاهش رشد محسوسی برخوردار بود؛ برای مثال در طول سال‌های ۱۳٦۳-۱۳۵۷ اعتبارات عمرانی کشور، در برابر رشد۱۱/٤ برابر (به نسبت سال ۱۳۵۰) اعتبارات جاری، تنها ٦/۹ برابر رشد داشته است.[٦]

ادغام شرایط جنگی با میزان پایین درآمدهای ملی شرایط پیش‌گفته را تشدید می‌ساخت. به گفته نخست‌وزیر وقت بر طبق بررسی نظریه‌پردازان رژیم گذشته در سال ۱۳۵۷، کشور فقط برای حفظ وضعیت اقتصادی موجود (نه توسعه و ارتقاء آن) نیازمند رساندن درآمدهای ارزی به سقف ٤۰ میلیارد دلار در سال ۱۳٦۷ بود. ولی با توجه به واقعیت‌های حاکم، این رقم در سال ۱۳٦۷ به حدود ده میلیارد دلار رسیده بود. علاوه بر این آنها وقوع جنگ و مخارج سرسام‌آور آن و رشد ۳/۹ درصدی جمعیت را نیز پیش‌بینی نکرده بودند.[۷] کاهش درآمدهای ملی به همراه نوسانات سالانه آن، قدرت برنامه‌ریزی اقتصادی را از کشور سلب کرده بود. در

این میان سهم عامل نفت و درآمدهای ناشی از آن تعیین کننده‌ترین متغیر بود. روی دیگر سکه را نباید از نظر دور داشت که شرایط جنگی نقشی تعیین‌کننده در کم و کیف تأثیرگذاری عامل نفت بر ملاحظات امنیتی کشور داشت.

در همان هفته‌های آغازین جنگ، پالایشگاه آبادان به عنوان تأمین‌کنندهٔ حدود نیمی از فرآورده‌های نفتی کشور، هدف گلوله‌باران عراقی‌ها قرار گرفت و به صورت غیرقابل استفاده درآمد. خطوط لوله، مراکز پمپاژ نفت، چاه‌ها و اسکله‌ها، مخازن ذخیره‌سازی، بندرها و اسکله‌های نفتی، به تدریج زیر آتش مستقیم عراق قرار گرفت. با جنگی‌شدن منطقه خلیج فارس و بی‌ثباتی حاصل از آن، مشتریان نفتی نیز چندان رغبتی برای خرید نفت از این منطقه نشان نمی‌دادند. بی‌میلی آنها در خرید نفت ایران علاوه بر شرایط جنگی منطقه، ناشی از انگیزه‌شان در محروم‌کردن کشور از درآمدهای نفتی و از دست رفتن توان دفاعی ایران و پذیرش آتش‌بس نیز بود. در این میان همچنین نباید از نقش عربستان در به راه انداختن «جنگ نفت» در اوپک علیه ایران غافل بود. تلاش این کشور برای پایین نگهداشتن قیمت‌ها و افزایش تولید نفت، ضربه بزرگی به منافع ایران در جنگ وارد می‌ساخت. جالب است فقط در سال ۱۳٦۳ تلاش این کشور برای عقیم ماندن ملاحظات دفاعی ایران در نتیجه مازاد عرضه فراوان نفت در بازارهای جهانی، باعث شد تا مجموع درآمدهای نفتی اعضاء اوپک از ۲۰۰ میلیارد دلار به ۱۰۰ میلیارد دلار کاهش یابد.[8]

مجموع شرایط فوق تأثیری اساسی بر روند تولید و درآمدهای ناشی از نفت برای کشور داشت. تولید نفت در ایران با وقوع انقلاب اسلامی طی سال‌های ۸۰-۱۹۷۹ و ۱۹۸۱-۱۹۸۰ میلادی به ترتیب ٥٤ و ۱۱ درصد کاهش پیدا کرده بود. به عبارتی تولید نفت ایران از ۱٥۹٤۹٦ هزار تن در سال ۱۹۷۹ به ٦٦۲٥۲ هزار تن در سال ۱۹۸۱ تقلیل یافت. از ابتدای سال ۱۹۸۲ این وضعیت بهتر شد و تولید نفت به ۸۲ درصد سال ۱۹۸۰ یعنی به ۱۲۰۳۹٦ هزار تن افزایش پیدا کرد. بعد از آن زمان، تولید نفت کاهش یافت تا این که در سال ۱۹۸٥، به میزان ۱۱۰۱۰۰ هزار تن رسید. این رقم در سال ۱۹۸٦ تا ۹٤۱۰۰ هزار تن تقلیل پیدا کرد. در مجموع، تولید نفت ایران در بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸٦ به طور متوسط سالیانه ۷/۲ درصد کاهش پیدا کرده است. علاوه بر تولید نفت، نوسانات در صادرات نفت نیز مشاهده می‌شد. صادرات نفت ایران، از

۱۲۱۱۸۷ هزار تن (در سال ۱۳۵۸) به ٤۰۱۱۲ هزار تن (در سال ۱۳۵۹) ـ به عبارتی ٦۷ درصد ـ کاهش پیدا کرد. این رقم در سال ۱۳٦۱ به حدود ۸۱۷۲٤ هزار تن رسید. ولی در سال ۱۳٦٤، صادرات نفت با ۷۲۱۰۰ هزار تن کاهش روبرو شد و این کاهش تا ۱۳٦۵ به میزان ۵۸۱۰۰ هزار تن رسید. در طول این مدت صادرات نفت به طور متوسط سالیانه ۱۰ درصد کاهش داشته است.[۹]

نتیجه طبیعی کاهش تولید و صدور نفت، افت درآمدهای نفتی بود. این در حالی بود که درآمدهای نفتی منبع اصلی تأمین‌کنندهٔ درآمدهای ارزی دولت به شمار می‌رفت. اوج کاهش درآمدهای نفتی مربوط به سال ۱۳٦۵ بود که به ۷ میلیارد دلار هم نمی‌رسید. در همین سال هزینه‌های جنگی بیش از ۳/۵ میلیارد دلار بود؛[۱۰] هزینه‌هایی که عمدتاً از طریق درآمدهای ارزی ناشی از فروش نفت تأمین می‌شد.

در طول سال‌های ۱۳۵۹، ۱۳٦۰، ۱۳٦۱، ۱۳٦۲، ۱۳٦۳، ۱۳٦٤، ۱۳٦۵ ارزش صادرات نفت خام در مجموع صادرات کشور به ترتیب ٦۸/۸، ۷۵/۳، ۹۲/٤، ۹٦/۲، ۹٤/۵، ۹٤/۹، ۹٤ درصد بوده است.[۱۱] در واقع هر چه به پایان جنگ نزدیک می‌شویم، بر وابستگی کشور به درآمدهای نفتی نیز افزوده می‌شود. با این پشتوانه، می‌بایست هم امور اقتصادی کشور می‌چرخید و هم توان دفاعی کشور حفظ می‌شد. با وجود فشارهایی که مردم در تمام سال‌های جنگ تحمل می‌کردند، بر طبق نظر دولت وقت، تا قبل از بحران کاهش درآمدهای ارزی که از اواخر سال ۱۳٦٤ شروع شد، دولت در کنار پرداختن به امور دفاعی، به مأموریت‌های عمومی خود در سایر جهات نیز می‌پرداخت. بر طبق این نظر در طول این مدت نیازهای عمومی مردم از طرق مختلف برطرف می‌شد. ولی با اتفاقی که در اواخر سال ۱۳٦٤ افتاد و بعداً تداوم یافت، دولت مجبور شد بین جنگ و یا غیرجنگ یکی را انتخاب نماید. در این سال‌ها قیمت هر بشکه نفت به زیر ۱۰ دلار سقوط کرده بود و به تبع آن مشکلات دیگر اقتصادی نیز نمایان شد. از این رو در این جا طبیعی بود که به دلیل حفظ کشور و نظام، مسأله جنگ در اولویت قرار گیرد.[۱۲]

برخلاف نظر دولت، فرماندهان جنگی اعتقاد دارند که میزان توجه دولت در سال‌های بعد از فتح خرمشهر (خرداد ۱۳٦۱) به موضوع جنگ چندان چشمگیر نبوده است. در واقع برخلاف نظر دولت که معتقد است جنگ نیز همانند سایر پدیده‌ها محسوب می‌گردید، در این «سال‌های

طلایی» می‌بایست جنگ «مسأله‌ای اصلی» به شمار می‌رفت. بر طبق این نظر بی‌توجهی به این اصل باعث شد تا رزمندگان از دستیابی به یک هدف تعیین‌کننده در خاک عراق که می‌توانست منجر به صلحی شرافتمندانه گردد محروم شوند.[۱۳]

در پیوند میان این دو نظر می‌توان گفت، چنانچه تمام توجه دولت به موضوع جنگ (از نظر اقتصادی) معطوف می‌شد، ممکن بود خیلی زودتر از سال ۱۳٦۷، بن‌بست‌های اقتصادی پدیدار گردند. در واقع جای این سؤال باقی است که آیا از سال ۱۳٦۱ تا سال ۱۳٦۷ جامعه توان آن را داشت که از عهده «ریاضت اقتصادی» شدید سال‌های ۱۳٦۵ تا ۱۳٦۷ برآید؟ به نظر می‌رسد توجه به این امر باعث می‌شد تا خیلی زودتر به «خط قرمزی» که در سال ۱۳٦۷ به آن رسیده بودیم، پای می‌گذاشتیم. جدای از این که دقت در عوامل پیدایش بحران ارزی در اواخر سال‌های ۱۳٦٤ به بعد به خوبی نشان می‌دهد که چنان چه این عوامل زودتر از این نیز نمودار می‌شد، نظام با بحران درآمدهای ارزی مواجه می‌شد. در واقع عبور از مرزهای ملی و ورود در خاک عراق زمینه‌های بحران یادشده را فراهم ساخته بود.

سال ۱۳٦۷، در مجموع اوج شرایط وخیم اقتصادی را در زمان جنگ به نمایش گذاشت. این مسأله که مخصوصاً در ناتوانی پشتیبانی رزمی کشور مؤثر بود، عمده‌ترین دلیل پذیرش صلح محسوب می‌گردد. پایین‌بودن تولید ناخالص داخلی، کاهش شدید نرخ رشد اقتصادی، توزیع ناعادلانه درآمد و شکاف طبقاتی، کسری شدید موازنه ارزی کشور (۱/۸ میلیارد دلار نسبت به سال ۱۳٦٦)، عدم توازن میان صادرات و واردات کشور (صادرات ۱۲/۷ درصد واردات بوده است)، افزایش تصاعدی خروج ارز و سرمایه از کشور (افزایش ٦۰ درصد نسبت به سال ۱۳٦٦)،... در مجموع شرایط نابسامانی را در پایان جنگ پدید آورده بود که به تعبیر آقای *هاشمی رفسنجانی*، وضعیت اقتصادی کشور به «زیر خط قرمز» رسیده بود.[۱٤]

به رغم مصروف‌داشتن سهم عظیمی از درآمدهای ملی در هزینه‌های جنگی، با چنین پشتوانه ضعیف و پرنوسانی، علاوه بر فشارهای روزمره دفاعی و خریدهای کلان نظامی، در بلندمدت نیز نمی‌توانستیم به ساختار صنعت دفاعی بپردازیم. در طول جنگ برخی ابتکارات در تعمیرات تسلیحات انجام می‌گرفت، ولی واقعیت آن است که از جهت سخت‌افزاری وابستگی شدیدی به واردات بیرونی داشتیم. با وجود شرایط جنگی انتظار تغییرات ساختاری در تأمین و تولید بومی

تسلیحات، انتظار بالایی بود. ضمن این که متأسفانه، این ساختار به صورت کاملاً وابسته از رژیم گذشته به ارث رسیده بود. رژیم شاه حتی تا بیش از ۵۰ درصد بودجه سالانه کشور را مصروف هزینه‌های نظامی می‌ساخت، ولی در این میان توجهی به توسعه صنایع بومی ـ نظامی نداشت و تقریباً تمام نیازمندی‌های نظامی (از تسلیحات تا آموزش نیروها) از خارج تأمین می‌شد.

ب) دوگانگی در نیروهای نظامی

اختلاف سلیقه و تفاوت در نگرش‌ها در هر کاری ممکن است به زایل شدن توان و فرصت بینجامد، ولی این مسأله در میان نیروهای مسلح، با توجه به عینی‌بودن تهدید و ضرورت مبارزه مستقیم با دشمن به نتایج وخیم‌تری منتهی می‌گردد. ساختار نیروهای مسلح کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی با تغییرات اساسی روبرو شد. در شکل ظاهری با پیدایش نیروهای سپاهی، نوعی دوگانگی بر این ساختار حاکم شد. طبیعت مردمی انقلاب، لزوم ایجاد یک نیروی نظامی مردمی را برای بقاء آن ضروری می‌ساخت.

تکوین و توسعه سپاه عموماً در طول جنگ تحمیلی تحقق پیدا کرد. بر این اساس با وجود دو ساختار مجزای نظامی و در شرایطی که عراق بخش‌های وسیعی از کشور را اشغال نموده بود، مسأله وحدت رویه میان آن دو از ضرورت‌های اساسی بود. وحدت و انسجام همان طوری که در سطوح مختلف ملی، در نزد رهبران نظام اهمیت داشت، در سطح نیروهای مسلح نیز امری ضروری می‌نمود. مخصوصاً در دیدگاه امام خمینی(ره) این مسأله زمینه‌ساز اصلی پیروزی و رفع تهدید قلمداد می‌شد. ایشان در بحبوحه جنگ می‌گفتند:

«می‌دانید که پیروزی‌ها بر اثر انسجام تمام قوای مسلح، با نقشه واحد و فکر واحد نصیب شما شد. باید این انسجام و این وحدت حفظ بشود که تزلزل در این امر الهی، از بزرگترین اسباب فشل و خدای ناخواسته شکست است.»[۱۵]

زمزمه جدایی دو نیروی ارتش و سپاه در جنگ و ظهور برخی نشانه‌های این جدایی بود که در سال‌های میانی جنگ می‌گویند:

«اگر شما دیدید که یک وقت زمزمه این معنا پیدا شود که ارتش باید ارتشی‌اش را حفظ کند، آن هم بگوید سپاه باید سپاهی‌اش را حفظ کند،... اگر بخواهید جدا از هم باشید، دو فکر، دو مقصد،... از اول خفه کنید این را، نگذارید.»[۱۶]

وجود دو ساختار نظامی مجزا در جنگ هر چند در پرتو برخی روحیات بالاتر ملی و مذهبی، موجب رویارویی اساسی آن دو نشد، ولی جز در مدت محدودی، عرصه کشمکش و اختلاف در شیوه‌های رزمی بود. این مسأله از ادغام کامل توانمندی‌های خودی در برابر دشمن جلوگیری می‌کرد و به اذعان خود فرماندهان جنگی موجب برخی بن‌بست‌های جنگی در سال‌های مختلف جنگ شد. وجود ضعف‌های اساسی در جنبه‌هایی از توانایی‌های نظامی در هر یک از دو نیروی ارتش و سپاه عملاً سدّ بزرگی برای توفیقات مستقل نظامی بود.

همان طوری که قبلاً توضیح داده شد ارتش تا مرز انحلال پیش رفته بود و پاکسازی‌های پس از انقلاب موجب تضعیف توان فرماندهی و سلسله مراتب در این نیرو شده بود. سابقه قبلی ارتش نوعی بحران مشروعیت از این نیرو در نزد مردم ایجاد کرده بود و افزون بر آن شاه به رغم سرمایه‌گذاری کلان در سخت‌افزارهای نظامی، نتوانسته بود سطح آموزش و تحرک ارتش را با تحولات جدید هماهنگ سازد. در واقع وجود برخی تئوری‌های کلاسیک بدون توجه به توانمندی‌های ذاتی و محیطی این نیرو، میزان آسیب‌پذیری آن را در شرایط غافلگیری بسیار بالا برده بود. اعتماد کاذب شاه به توانایی‌های نظامی خویش باعث شده بود که هیچ گاه تهدیدهای مرزی و محیطی موجود به شیوه‌های دقیق علمی بررسی نگردد. حتی سطح توانمندی‌های دشمنان بالقوه مرزی (نظیر عراق) و میزان تهدیدهای آن مورد توجه قرار نگیرد.

وضعیت یادشده با بروز انقلاب اسلامی دست نخورده باقی ماند و حتی تقویت نیز شده بود. در واقع با وجود آن که رژیم عراق (مخصوصاً با روی کار آمدن *صدام*) پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به تهدید جدی علیه کشور تبدیل شده بود و هر لحظه امکان تهاجم سراسری به کشور می‌رفت، ولی این مسأله کمتر مد نظر فرماندهان ارتشی قرار گرفته بود. تمامی تحرکات نظامی عراق در شش ماهۀ اول سال ۱۳۵۹ دال بر حمله قریب‌الوقوع عراق داشت، ولی تحلیل‌گران نظامی ارتش تنها در اواخر مرداد و اوایل شهریور ۱۳۵۹ این مسأله را متوجه شدند. جالب است با وجود آن که ارتش عراق در بهار و تابستان ۱۳۵۹ حملات گسترده و پراکنده‌ای را علیه اهداف مرزی ایران شروع کرده بود، ولی ارتش ایران نیرویی را که برای دفاع احتمالی در خرداد و تیرماه ۱۳۵۹ در مرزها مستقر کرده بود، بر اساس این تحلیل که عراق در آینده‌ای نزدیک به ایران حمله نخواهد کرد، به پادگان‌ها باز گردانده بود.[۱۷]

بر این اساس ارتش ضمن ترس از فروپاشی ساختاری و معنوی از درون، قدرت شناسایی تهدید بیرونی و برآورد توانمندی‌های دشمن را نیز دارا نبود. بر این عوامل باید فقدان تجربیات جنگی ارتش را نیز افزود. در چنین شرایطی با تهاجم عراق به ایران، ارتش به فرماندهی *بنی‌صدر*، مأمور دفاع از کشور و برطرف‌ساختن اشغال از کشور شده بود. متأسفانه با ورود مستقیم *بنی‌صدر* در صحنه فرماندهی جنگ، تأثیرات منفی ناشی از رویارویی‌های سیاسی داخلی نیز بر ضعف‌های پیشین ارتش افزوده شد. نیروهای ارتش به رغم تحولات یادشده کم‌کم زمینه‌های جذب در سیستم را پیدا کرده بودند، ولی انحصارگرایی سیاسی بنی‌صدر باعث شد تا در چند ماه اول جنگ به صراحت جدایی دو نیروی سپاه و ارتش در جنگ از یکدیگر مطرح گردد و روزنه‌های اعتماد آن دو به یکدیگر تقریباً بسته شده و فرصت‌های زیادی از دست برود.

از نظر نظامی، طبیعی بود که ارتش دارنده اصلی ابزارهای جنگی، نقش اصلی را در مقابله با تهاجمات عراق داشته باشد. با این وجود از ابتدای شروع جنگ تحمیلی، نیروهای سپاه در کلیه محورهای جنگ به صورت مستقل و یا در کنار نیروهای ژاندارمری و ارتش حضور داشتند. استراتژی نظامی سپاه، در مقابله با اشغال سرزمین به دست ارتش عراق کاملاً متأثر از بینش انقلابی این نهاد بود. این بینش انقلابی از همان روزهای اول انقلاب، لیبرال‌های داخلی را نگران ساخته بود. اوج شکاف میان این دو گروه در زمان *بنی‌صدر* بود که با جنگ تحمیلی مصادف گشته بود. برای مقابله با تهاجمات ارتش عراق، نیروهای سپاهی، برخلاف تفکر *بنی‌صدر* و نیز ارتش مبنی بر «دادن زمین برای به دست آوردن زمان»، استراتژی «مقاومت در هر مکان و حفظ زمین برای به دست آوردن زمان» و ایجاد تأخیر در حرکت دشمن را مبنای فعالیت خود قرار داده بودند.[۱۸]

با این وجود فرماندهی جنگ (بنی‌صدر) چندان اعتمادی به نیروهای سپاهی نداشت و معمولاً پیشنهادهای آنها در خصوص چگونگی مقابله با تهاجمات ارتش عراق و طراحی استراتژی آزادسازی مناطق اشغالی به کمک نیروهای کلاسیک با استقبال چندانی مواجه نمی‌شد. سپاه مخصوصاً به هیچ وجه نمی‌توانست طرح‌های بزرگی را برای این منظور مطرح نماید، چرا که علاوه بر *بنی‌صدر* و ارتش، حتی برخی از فرماندهان سپاه نیز به توان این نهاد

چندان باور نداشتند. از یک سو افرادی نظیر *تیمسار ظهیرنژاد* در ارتش هیچ گونه تمایلی به پذیرش طرح‌های سپاه نداشتند، چرا که آنها را شدنی نمی‌دانستند و عملاً با آن مخالفت می‌کردند و از سوی دیگر در خود سپاه نیز افرادی نظیر *شهید کلاهدوز* به حرکات کلاسیک بیشتر باور داشتند و نسبت به تفکرات و طرح‌های سپاه امیدوار نبودند.[۱۹]

بی‌تردید کارشکنی‌های *بنی‌صدر* و عدم توجه به نقش و کارآمدی بالقوه سپاه، مهم‌ترین دلیل برای جدی‌نگرفتن این نهاد در چند ماهه اول جنگ بود. *بنی‌صدر* با تفکرات خودخواهانهٔ سیاسی خود سعی داشت به تنهایی گردانندهٔ اصلی جنگ و پیروزی‌های احتمالی در آن باشد تا از این طریق با شریک‌نکردن دیگران در پیروزی، دستاوردهای مؤثری را در صحنه بازی‌های سیاسی به دست آورد. البته جنگ، فضایی را نیز پدید آورده بود تا *بنی‌صدر* بتواند اقتدار مخدوش‌شده خود را بازسازی کند. این کار را از راه ارتش که در اختیار وی قرار داشت انجام داد. سپاه در اختیار شورای انقلاب قرار گرفته بود و پس از تفویض فرماندهی کل‌قوا به *بنی‌صدر* نیز همچنان مجزا عمل می‌کرد.[۲۰] اعتماد غیرعلمی و انحصارگرایانه *بنی‌صدر* به اندیشه‌های رزم کلاسیک و قدرت ارتش، نهایتاً منجر به ازدست‌دادن مناطق بیشتر و عدم توفیق در تلاش برای آزادی مناطق اشغال‌شده در شش ماهه نخست جنگ شد. چهار عملیات بزرگ به فرماندهی *بنی‌صدر* و بوسیله ارتش (بدون توجه به نیروهای سپاهی) برای آزادسازی مناطق اشغالی طرح‌ریزی شد که همهٔ آنها به شکست انجامید.

با اثبات ناکارآمدی *بنی‌صدر* در فرماندهی کل‌قوا و یقین فرماندهان سپاه به این مسأله که تنها با ورود در تصمیم‌گیری‌ها و استراتژی‌های کلان جنگی می‌توان از بن‌بست‌های نظامی ایجادشده عبور کرد، کم‌کم زمینه‌های گسترش این نیرو نیز هموار شد. فرماندهان سپاه در اواخر سال ۱۳۵۹ به این دیدگاه یقین پیدا کردند که باید شیوه جنگ را عوض نمود و به جای شیوه‌های جنگ کلاسیک از روش‌های جنگ نامنظم بهره برد. بر این اساس بود که از ابتدای فروردین ۱۳۶۰ تا پایان شهریور آن سال حدود بیست عملیات محدود در مناطق جنگی صورت گرفت که در تمامی آنها، نیروهای سپاهی نقش محوری داشتند. رفع مانع *بنی‌صدر* باعث شد تا نیروهای ارتشی با توجه به سرخوردگی‌های جنگی گذشته کم‌کم به سمت نیروهای سپاهی متمایل گردند و عملاً با قبول شیوه جنگ آنها به صورت مشترک عملیات‌های کوچک را شروع نمایند.

عملیات ثامن‌الائمه(ع) اولین عملیات بزرگی بود که با تجربیات کسب‌شده در عملیات‌های کوچک، هر دو نیروی سپاه و ارتش در تاریخ ۱۳۶۰/۷/۵ در منطقه شمال آبادان در شرق رودخانه کارون انجام دادند. از این زمان به بعد تا اوایل تابستان ۱۳۶۱، آرمانی‌ترین روابط میان سپاه و ارتش در کل دوران جنگ شکل گرفت.[۲۱] پیروزی‌های سریعی که با همکاری این دو نیرو نصیب کشور شده بود باعث شد تا جوّ رقابت و خودخواهی، مجال بروز نیابد. در طول مدت همکاری کامل سه عملیات بزرگ طریق‌القدس، فتح‌المبین و بیت‌المقدس صورت گرفت و در پی آن‌ها بیشتر مناطق اشغالی آزاد شد و پس از فتح خرمشهر ارتش عراق از مابقی مناطق اشغالی نیز عقب‌نشینی کرد. در این همکاری بیشتر طرح‌ریزی عملیات‌ها و تفکر تصمیم‌گیری از فرماندهان سپاه بود و پشتیبانی توپخانه‌ای و سخت‌افزاری به عهده نیروهای ارتش قرار داشت.

همگرایی یادشده بیشتر از ۹ ماه طول نکشید. در طول این مدت فرماندهی و امکانات ارتش و سپاه به طور کامل در خدمت جنگ بود و از این رو وحدت کامل، فتوحات چشمگیری را در پی آورد. از این زمان به بعد مجدداً نوعی واگرایی میان این دو نیرو پدید آمد که در مراحل مختلف نقش مهمی در ناکامی‌های جنگی داشت.

پس از ناکامی در عملیات رمضان در تابستان ۱۳۶۱ که به منظور حصول برخی اهداف در داخل خاک عراق (در جهت استراتژی تنبیه متجاوز) انجام گرفته بود زمینه‌های اختلاف دو نیرو بوجود آمد. پس از آن، ناکامی اقدامات مشترک در عملیات‌های والفجر مقدماتی و والفجر یک (که هر دو در سال ۱۳۶۱ صورت گرفته بودند) این اندیشه را ایجاد کرد که سپاه باید به صورت مستقل عمل نماید. در طول عملیات والفجر مقدماتی برای اولین‌بار اختلاف نظر ارتش و سپاه در مورد طرح‌ریزی فرماندهی و اجرای عملیات آشکار گردید، ناکامی مجدد در عملیات والفجر یک، که این بار بر پایه نظریات و تفکرات فرماندهان ارتش طرح‌ریزی و اجرا شده بود، دامنه اختلاف نظر میان ارتش و سپاه را گسترش داد. بر طبق گفته *محسن رضایی*، این اختلافات پس از ناکامی در عملیات رمضان شروع شده بود. در پی این ناکامی، ارتش خواهان پیروی از اصول جنگ و جداول کلاسیک شد و این مسأله را طرح کرد که نباید همه نیروهای بسیجی در سپاه جذب گردند، بلکه این نیروها باید در اختیار ارتش نیز قرار بگیرند. این اختلافات در طول عملیات‌های بعدی نیز ادامه داشت. بر طبق گفته وی، حتی دخالت حضرت

امام خمینی(ره) و تشکیل گروه‌های کاری توسط *آیت‌الله خامنه‌ای* (ریاست جمهوری وقت) برای بررسی مسایل یادشده نتوانست مشکلات اختلافی را حل نماید.[۲۲] فرماندهان سپاه نیز به این نتیجه رسیده بودند که به دلیل تلاش‌های ارتش عراق برای تقویت مواضع خود و سخت‌ترشدن شرایط جنگی، دیگر عملیات‌های ادغامی نمی‌توانست نتیجه‌بخش باشد و نیاز به عملیات‌ها و تاکتیک‌ها و روش‌های پیچیده و ابتکاری بود. از این رو سپاه تمایل داشت که به صورتی مستقل عمل نماید.[۲۳] با این حال شورای عالی دفاع نظریات سپاه را نپذیرفت ولی برای آغاز عملیات خیبر (سال ۱۳۶۲) به درخواست این نیرو، فرماندهی کل در جنگ ایجاد شد و آقای *هاشمی رفسنجانی* عهده‌دار فرماندهی عالی جنگ گردید. به این منظور بود که ایشان قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء(ص) را تشکیل داد. این قرارگاه دارای دو قرارگاه تابعه با نام «*نجف*» و «*کربلا*» بود که نیروهای ارتش تحت امر قرارگاه کربلا و نیروهای سپاه تحت امر قرارگاه نجف قرار گرفتند. برای عملیات خیبر سپاه سه یگان در اختیار ارتش قرار داد و ارتش نیز لشکر ۹۲ زرهی خود را در اختیار سپاه گذاشت. در چنین شرایطی سپاه و ارتش به صورت مستقل در منطقه *هورالهویزه* و *زید* دست به عملیات زدند. دستیابی سپاه به برخی از اهداف در این عملیات و ناکامی ارتش در رسیدن به اهدافش موجب تزلزل در ساختار فرماندهی جدید شد. بدین خاطر این ساختار ۱۰ روز بعد از عملیات خیبر از هم پاشید و باز اوضاع به شکل سابق درآمد؛ با این تفاوت که از این پس قرارگاه تاکتیکی خاتم‌الانبیاء(ص) با عناصر محدودی در مواردی که عدم توافق دو طرف موجب توقف کار می‌شد، مسأله را حل می‌کرد.

بعد از عملیات خیبر طرحی دیگر جایگزین طرح قبلی گشت که بر مبنای آن مقرر شد اگر ارتش و سپاه هر کدام طرحی را ارائه دادند که به تصویب رسید، خود، فرماندهی آن را به عهده بگیرند و دیگری تحت امر خواهد بود. در این مرحله طرح‌های ارتش به دلیل ابهامات موجود متوقف شدند و با تصویب طرح عملیات بدر سپاه، فرماندهی جنگ به سپاه واگذار شد تا این عملیات را انجام دهد. با ناکامی در این عملیات، فرماندهی جنگ برای انجام عملیات کمیل به ارتش واگذار شد تا با تحت امرگرفتن سپاه آثار عملیات بدر را خنثی کند. این عملیات نیز به دلیل ضعف‌های گوناگون انجام نپذیرفت.[۲۴] در طول عملیات‌های خیبر و بدر نیروهای سپاه به این نتیجه رسیدند که کاستی‌های خودی در زمینه پدافند هوایی و آتش توپخانه سهم بسزایی در ازدست‌رفتن

مناطق تصرف‌شده داشت. نیروهای سپاه احساس کردند که مخصوصاً در عملیات بدر در برابر درخواست آنها برای پشتیبانی توپخانه از ارتش حمایت‌های لازم صورت نگرفته است.[۲۵]

این وضعیت باعث شد تا فرماندهان سپاه در سال ۱۳٦۳ به صورت جدی به این نتیجه برسند که باید از ارتش جدا شوند. سردار *غلامعلی رشید* به نقل یکی از فرماندهان جنگی در آن زمان می‌گوید:

«ادغام شدن مثل سنگی است که به پای خودمان بسته‌ایم، ولش کنیم، رهایش کنیم، چرا به خودمان می‌کشیم ما خودمان مشکل داریم این را هم باید با خودمان بکشیم»[۲٦]

پس از این دوره صورت جدیدی از حضور سپاه و ارتش در جنگ شکل گرفت که بر مبنای آن، سازمان پیشنهاددهنده در فرماندهی، طراحی و اجرا به طور مستقل اقدام به عملیات می‌کرد. از همین زمان نیز تنش در روابط ارتش و سپاه به حداقل کاهش پیدا کرد. سپاه توانست در سال‌های ۱۳٦٤ و ۱۳٦٥ دو عملیات موفق والفجر ۸ و کربلای ٥ را به انجام رساند. به رغم این فتوحات می‌توان گفت توان و قدرت ارتش از این زمان به بعد از جنگ خارج و تقریباً حذف شد. حذف توان و تجهیزات و سلاح‌های ارتش از جنگ ضربهٔ بزرگی بود که بر قدرت تصمیم‌گیری و اقدام نیروهای ایرانی وارد آورد. در این دوره توان ارتش به میزانی محدود در خدمت عملیات‌ها قرار داشت. از این رو، سپاه در شرایطی بار جنگ را به دوش می‌کشید که ابزارها و امکانات مورد نیاز را در اختیار نداشت.[۲۷] به رغم موفقیت‌های بالای این نهاد در ادامه جنگ، ولی نمی‌توان نسبت به خلاء ایجادشده در نتیجه محدودشدن عرصه فعالیت ارتش در جنگ (مخصوصاً در جبهه‌های جنوبی) بی‌توجه بود و آن را در تزلزل مقاومت نیروهای ایرانی در پایان جنگ بی‌تأثیر دانست.

ج) ماهیت «جنگ‌طلب» و «شرور» صدام

واقعیت آن است که راه‌اندازی جنگ علیه ایران فقط ناشی از تحریکات بین‌المللی و بدبینی صدام نسبت به انقلاب اسلامی نبود، بلکه در این میان ویژگی‌های شخصیتی رهبر عراق نیز کاملاً در ایجاد بحران علیه ایران و گسترش آن دخیل بوده است. خصلت «جنگجویانه» صدام و توسل به ابزارهای نظامی‌گری در پیشبرد منافع خود در برابر ایران، بدون آن که کوچکترین مرزی را در ابعاد اخلاقی و انسانی بشناسد، در تمامی طول جنگ موجبات ناامنی کشور را فراهم آورده بود. البته بهره‌گیری از عنصر نظامی و ابزارهای «زورمدارانه» در سیاست خارجی عراق ریشه در سنن

سیاسی داخلی این کشور در دوران معاصر نیز داشته است. در واقع به خوبی می‌توان این قاعده مهم سیاست خارجی که بر اساس آن «سیاست خارجی ادامه و گسترش سیاست داخلی» دانسته می‌شود را با مورد عراق تطبیق داد. ویژگی‌های خاصی که در تکامل سیاست‌های داخلی عراق دخیل بوده است، بی‌شک به چشم‌اندازها و رفتار خارجی آن نیز انتقال یافته است.

ناهمگونی مذهبی، اقتصادی و فرقه‌ای در میان گروه‌های مختلف سیاسی در عراق در تاریخ معاصر همواره منجر به خصومت و سوء ظن دائم در میان آنها شده است. بر این اساس جای هیچ گونه شگفتی نبود که بقای رژیم مبتنی بر مانورهای سیاسی بی‌رحمانه و نیروی نظامی فراگیر باشد. این دو سنت سیاسی حتی با اعمال بیشتر خشونت در دهه‌های آخر قرن ۲۰ در سیاست‌های داخلی عراق ادامه پیدا کرده است. بر این شرایط باید مسائل و مشکلات ثابت دولتمردان عراق را در سیاست خارجی افزود. محصور بودن نسبی عراق در خشکی، تمایل استراتژیک این کشور برای ایفای نقشی وسیع‌تر درخلیج‌فارس، تمایل عراق به تأکید بر سیاست‌های عربی و مسأله کُردهای شمال این کشور، عواملی است که هر یک از دولت‌های عراق را صرف‌نظر از جهت‌گیری‌ها و نوع نظام سیاسی در این کشور به خود مشغول می‌دارد.

بر این اساس، رهبری عراق مخصوصاً تحت حکومت بعث (به ویژه طی دوران حکمرانی *صدام*) یک برخورد کاملاً ناخرسندانه را نسبت به مرزهای ژئوپلیتیک و سیاسی خود نشان داده است. این ناخرسندی در عمل منجر به یک سیاست خارجی ماجراجویانه و مواجه‌گر شده است. البته نقش شخصیتی *صدام* در به کارگیری ابزارهای زورمدارانه یک نقش اساسی بوده است. ویژگی‌هایی نظیر واقع‌گرایی افراطی و بدون اصول، بی‌رحمی در خونریزی، جاه‌طلبی و خودمحوری، در مجموع باعث شد تا وی بدون هیچ گونه ملاحظه‌ای به پی‌گیری اهداف خود در سیاست خارجی اقدام نماید.[۲۸] بی‌توجهی و یا کم‌خردی وی در برآورد هزینه‌های احتمالی رفتارهای متهورانه خود، نشان داد که به رغم طرح برخی آرمان‌ها در سیاست خارجی، در عمل واقعگرایی سیاسی کوتاه‌مدت وی نتایج ضعیفی داشته است. ناکارآمدی در پیشبرد اهداف به ظاهر مشترک خود با متحدین صوری باعث شد تا این رژیم در میان‌مدت و بلندمدت به «تنهایی سیاسی» دچار گردد. با این حال حاکمیت طولانی حزب بعث، مخصوصاً *صدام* در صحنه سیاسی عراق نشان داد که این رژیم با کارایی تمام در حذف زمینه‌های تهدید رژیم در

داخل، از توانمندی بالایی در عرصه «صیانت نفس» و «امنیت شخصی» برخوردار است. جدیت در کاربرد بی‌رحمی همان طوری که برای بقاء رژیم اعمال می‌شد، در مقابله با جمهوری اسلامی ایران نیز اصل اساسی بود. تمایل این رژیم برای بهره‌گیری از توانمندی‌های نظامی در حل و فصل مجادلات خارجی خود از یک طرف و عدم توجه به اصول شناخته‌شده بین‌المللی در صحنه جنگ علیه ایران از طرق دیگر، نقش بسزایی در احساس ناامنی ایران در جنگ داشته است.

ماهیت «جنگ طلب» رژیم *صدام* باعث شده بود تا در تمام طول جنگ، هیچ گاه مسؤولان نظام نسبت به شعارهای صلح‌طلبی این رژیم احساس اطمینان نکنند. این مسأله سهم تعیین‌کننده‌ای در تفکرات استراتژیک آنان در طول جنگ داشت. در گفتمان سیاسی و نظامی این دوره کاملاً مشهود است که رهبران نظام از طرح شعارهای صلح *صدام* فقط این استنباط را داشتند که آتش‌بس موقت برای تجدید قوای این رژیم جهت حمله‌ای دیگر مطرح می‌گردد. حتی در زمانی که با فتح خرمشهر و تحولات استراتژیک پس از آن که موضع نیروهای ایرانی در جنگ در حالت برتر قرار گرفته و سرزمین‌های اشغالی کاملاً آزاد شده بود نیز این برداشت حاکمیت داشت.

اما مهم‌تر آن که ماهیت شرارت‌آمیز *صدام* با بی‌توجهی تمام به همهٔ اصول انسانی، امنیت روانی مردم را در این دوران سلب کرده بود. البته قبول این مسأله از رژیمی که برای حفظ قدرت خود دست به قتل و عام‌های وسیع می‌زد و در این میان مراجع و علماء کشور خود را استثناء نمی‌دانست بعید نبود.[۲۹] در طول جنگ رژیم *صدام* از طرق مختلف حجم تلفات انسانی نیروهای ایرانی و در نتیجه تضعیف روحی آنها را بالا برده بود. پی‌ریزی جنگ شهرها و حمله به مناطق مسکونی و استفاده از سلاح‌های شیمیایی علیه نیروهای ایرانی از مهم‌ترین روش‌ها بود. همچنین حمله به تأسیسات نفتی ایران درخلیج‌فارس و راه‌اندازی «جنگ نفت‌کش‌ها» نقشی تعیین‌کننده در تفکرات استراتژیک نیروهای ایرانی داشت. برخی از تحلیل‌گران از این گونه حملات تحت عنوان «بمباران استراتژیک» نام برده‌اند و گفته‌اند که این گونه حملات نقش کلیدی در «تسلیم نیروهای ایرانی» و در نتیجه پایان‌دادن به جنگ داشته‌اند.[۳۰] واقعیت آن است که بمباران مراکز پرجمعیت نظیر تهران و همچنین حمله عراق در اواخر جنگ به پایانه نفتی لارک که فاصله زیادی از منطقه جنگی داشت، نگرانی سیاستگذاران ایرانی را تشدید کرده بود و به صورت غیرمستقیم در تصمیمات پایان جنگ تأثیرگذار شد.

عراق حملات به مناطق مسکونی را از همان روزهای آغازین جنگ شروع کرده بود. مردم اهواز در دوم مهرماه ۱۳۵۹ و دزفول در شانزدهم مهرماه همان سال مورد حمله میگ‌های عراقی

قرار گرفتند.[۳۱] در مراحل بعدی جنگ، حملات عراق به اهداف مسکونی ایران با این بهانه صورت گرفت که ایران صلح را نمی‌پذیرد و یا به دنبال پی‌گیری اهداف نظامی خود در درون عراق می‌باشد. تا سال ۱۳۶۳ تهاجمات هوایی و موشکی عراق به اماکن مسکونی ایران پاسخ داده نمی‌شد، ولی از سال ۱۳۶۳ نیروهای ایرانی به سیاست «مقابله به مثل» پرداختند. سیاست عراق در تهاجمات هوایی و موشکی به اماکن مسکونی ایران بیشتر به خاطر تضعیف روانی مردم ایران بود. برای این منظور تلاش می‌شد تا مراکز پرجمعیتی نظیر بیمارستان‌ها و مدارس مورد حمله قرار گیرند. در طول جنگ، آبادان ۱۰۱۷ مرتبه مورد تهاجم قرار گرفت و از این لحاظ با در اختیار داشتن ۲۱/۳ درصد در رأس حملات بود. اهواز با ۳۱۶ مرتبه، دزفول با ۲۴۱ مرتبه، اهداف خلیج‌فارس با ۱۹۵ مرتبه، خرم‌آباد با ۱۴۰ مرتبه، خرمشهر با ۱۲۸ مرتبه در مراتب بعدی قرار دارند. تهران نیز ۹۲ بار مورد تهاجم قرار گرفت و آثار روانی آن که منجر به تخلیه نسبی شهر در اواخر سال ۱۳۶۶ شده بود سهم تعیین‌کننده‌ای در پایان دادن به جنگ داشت.[۳۲]

حملات شیمیایی عراق علیه ایران نیز به رغم آن که چندان پر تلفات به نظر نمی‌رسید ولی پیامدهای روانی فراوانی بر نیروهای ایرانی داشته است. بهره‌گیری عراق از این حملات در اوایل جنگ، به دنبال زمین‌گیر شدن نیروهای این کشور و در برخی جبهه‌ها صورت می‌گرفت و بعدها این حملات بیشتر مربوط به صحنه‌هایی می‌شد که نیروهای ایرانی به پیروزی‌هایی در جنگ دست می‌یافتند. مخصوصاً ورود نیروهای ایرانی به درون مرزهای عراق به هیچ وجه تحمل‌پذیر نبود و فرماندهان عراقی براحتی آن را برای دفاع از خود توجیه می‌نمودند.

عراقی‌ها از ۵۹/۱۰/۲۴ که اولین حمله شیمیایی ثبت شدهٔ سازمان ملل در منطقه‌ای بین *هلاله* و *نی‌خزر* در نزدیکی ایلام بود، تا پایان جنگ در سال ۱۳۶۷ به دفعات و در جبهه‌های گوناگون و حتی بر ضد برخی شهرهای ایران از جمله سردشت و نیز شهر حلبچه عراق، از جنگ‌افزار شیمیایی استفاده کردند.[۳۳]

د) برتری سخت‌افزارهای نظامی عراق نسبت به ایران

در طول جنگ برتری نظامی عراق از نظر سخت‌افزارهای نظامی و آرایش نیروها در برابر ایران واقعیتی مسلم و پذیرفته شده بود. مسؤولان کاملاً به این مسأله توجه داشتند که اثرات

ناشی از انقلاب و حمایت‌های بین‌المللی از عراق سطح توانمندی ابزاری دوطـرف را در جنـگ دچار شکاف عمیقی به نفع عراق ساخته بود. در گفتمان سیاسی و دفاعی ایـن دوره همـواره بـر این اصل تأکید می‌شد که تنها «روحیـه معنـوی» و «پشـتیبانی انسـانی» می‌توانسـت برتری‌هـای سخت‌افزاری عراق را تحت شعاع قرار دهد.[٣٤] با این حال آنها به خوبـی بـه ایـن مسـأله واقـف بودند که بهره‌مندی از روحیات ملی و حمایت‌های مردمی بـرای کسـب پیروزی‌هـای قطعـی و دفاع از اهداف نظامی کافی نخواهد بود. فتوحات اولیه عراقی‌ها در خـاک ایـران، ناکـامی نسبی رزمندگان ایرانی در کسب اهداف نظامی در درون خـاک عـراق و نـهایتاً پیشـروی همه‌جانبـه و دوباره نظامیان عراقی در اواخر جنگ به درون خاک ایـران نشـان داد کـه عوامـل سـخت‌افزاری نظامی، از سهمی تعیین‌کننده در استراتژی‌های دفاعی برخوردار است.

برخورداری عراق از برتری نسبی نظامی باعث شد تا نیروهای ایرانی به رغم فتوحـات مـهم در جنگ، از دستیابی به اهداف کلیدی و تعیین‌کننده که می‌توانست سرنوشت جنـگ را بـه نفـع کشور تغییر دهد، ناامید گردند. گذشته از این، آسیب‌پذیری‌های جدی نظامی کـه مخصوصـاً در اواخر جنگ کاملاً نمایان شده بود، بر عمق نگرانی‌هـای نظـامی ایـران پیامدهـای تعیین‌کننـده‌ای داشته است. در کمتر از چند ماه تقریباً تمامی پیروزی‌هایی که در خاک عـراق در طـول سـالهای گذشته (از ۱۳٦۱ تا ۱۳٦٦) به دست آمده بود، بی‌اثر شدند و علاوه بر ایـن، بخش‌هـای وسـیعی از خاک کشور مجدداً به اشغال دشمن درآمد. شکاف عمیق ایجادشده میـان توانایی‌هـای نظـامی دو کشور، اصلی‌ترین عامل این وضعیت بود. بی‌توجهی به اصل غافلگیری نظامی که در ابتـدای جنگ نیز روی داده بود، در تشدید این وضعیت مؤثـر بـود. بـر ایـن اسـاس ضعـف در عوامـل سخت‌افزاری نظامی یک متغیر مهم در نگرانی‌های امنیتی کشور در این دوره بوده است. شـکاف ایجادشده میان دو کشور در عوامل نظامی از ابتدای پیروزی انقلاب شروع شده بـود و در طـول جنگ و مخصوصاً اواخر جنگ به اوج خود رسید.

عراق با فراغت از مسایل داخلی خود از سال ۱۳٥٦ به صـورت جـدی تـلاش نمـود تـا بـا نیرومند شدن نظامی ایران به رقابت برخیزد. در این زمان شاه سطح توانمندی ابـزاری نیروهـای نظامی ایران را بسیار بالا برده بود. به این خاطر عراق برای جبران عقب‌ماندگی ایجادشده تـلاش کرد در طول سال‌های ۱۳٥٦ و ۱۳٥۷ به میزان قابل توجهی تسلیحات خریداری نماید و شـکاف

ایجادشده را به حداقل برساند. در این شرایط به رغم آن که هنوز ایران در نیروی هوایی و دریایی دارای برتری نسبی نسبت به عراق بود، ولی در سطح نیروی زمینی کفه ترازو به نفع عراق متمایل شد. پیروزی انقلاب اسلامی این کفه را در تمام سطوح به نفع عراق تغییر داد. در تابستان ۱۳۵۹، عراق برای اولین‌بار طی ده سال خود را در موقعیتی یافت که تعادل قوای نظامی به نفع آن کشور برگشته بود.[۳۵] در همان حال تحولات ایجادشده در ارتش ایران، میزان آسیب‌پذیری آن را شدت بخشیده بود. در طول دو سال بعد از انقلاب، جمع کل نیروهای نظامی کشور از ۴۱۳۰۰۰ نفر به ۲۴۰۰۰۰ نفر تقلیل یافت. در همین مدت جمع کل نیروهای نظامی عراق از ۲۱۲۰۰۰ نفر به ۲۴۳۰۰۰ نفر افزایش یافت. در سطح سخت‌افزارهای نظامی نیز ضمن آن که رکود نسبی در نزد نیروهای ایرانی موجود بود، عراق تلاش کرد به تقویت همه‌جانبه خود بپردازد. در طول این مدت عراق توانست شمار تانک‌های خود را از حدود ۱۸۰۰ دستگاه به ۲۷۵۰ دستگاه برساند. نفربر زرهی این کشور از حدود ۱۵۰۰ دستگاه به ۲۵۰۰ دستگاه افزایش یافت. واحدهای توپخانه عراق نیز از حدود ۹۵۶ واحد به ۱۲۴۰ واحد رسید.[۳۶]

علاوه بر شکاف در کمیت نیروهای دو کشور، میزان کارآیی و به کارگیری آنها نیز در نزد نیروهای مسلح ایران دچار ضعف گردیده بود. در نتیجه تحولات ناشی از انقلاب، توان عملیاتی ارتش ایران به شش لشکر کم‌قدرت تقلیل یافته بود و حتی بر پایه برخی ارزیابی‌ها توان لشکرهای این ارتش بیش از معادل تیپ‌های آن نبود. در صورتی که در همین مدت ارتش عراق دارای ۱۲ لشکر به اضافه دو لشکر مکانیزه شده بود و تمام آن‌ها دارای توان عملیاتی بودند. توان عملیاتی دو کشور در سطوح دیگر نیز قابل مقایسه نبود. عراق در حالی که می‌توانست حداکثر سیستم‌های تسلیحاتی خود را به کار ببرد، ایران فقط می‌توانست نیمی از سیستم‌های تسلیحاتی خود را به خدمت گیرد؛ مخصوصاً در سطح نیروی هوایی ضعف ارتش ایران کاملاً مشهود بود.

این نیرو بعد از انقلاب با مسائل جدی تدارکاتی و نگاه‌داری آن‌ها دست به گریبان بود. لوازم کلیدی هواپیماهای اف-۱۴ با خروج مستشاران آمریکایی از بین رفته بود و نگهداری و تدارکات سیستم‌های اف - ۴ و اف-۵ به علت فقدان قطعات یدکی و عوامل لازم مختل گردیده بود. بر این اساس در آغاز جنگ فقط نیمی از هواپیماها دارای توان عملیاتی بودند.[۳۷]

شکاف نظامی دو کشور در طول جنگ افزایش یافته بود. با تقلیل منابع نظامی ایران (اعم از داخلی و خارجی) هر ساله شاهد کاهش توانمندی سخت‌افزاری ایران بوده‌ایم. برای مثال بر اثر فرسایش توانمندی نظامی و عدم جایگزینی مناسب آنها، میزان ادوات سنگین نظامی ایران حتی به کمتر از نصف آن نیز تقلیل یافته بود. بر طبق یک بررسی ادوات سنگین نظامی ایران نظیر تانک، هواپیمای جنگی و هلیکوپتر در سال‌های ۱۳۶۳ و ۱۳٦٤ به ترتیب به ۱۰۵۰ دستگاه، ۹۵ فروند، و ۳۲۰ فروند تقلیل یافته بود؛ در همان حال که برای مثال تعداد هواپیمای جنگی ایران تا قبل از شروع جنگ ٤٤٥ فروند بوده است.[۳۸]

کاهش توانایی نظامی ایران در حالی بود که در سال‌های میانی جنگ، این کشور به شدت نیازمند پیروزی بزرگ در جنگ بود و باید شکست قاطعی به نیروهای دشمن وارد می‌ساخت. این شکاف بین اهداف و توانمندی‌ها مرتب گسترده‌تر می‌شد و فرآیندی را که به پایان‌یافتن جنگ منتهی شد، شتاب می‌بخشید. به قولی:

«ایران با دو دست بسته می‌جنگید، زیرا متحدین قابل اعتماد و ثروتمندی نداشت و به سیستم‌های تسلیحاتی سازگار با زرادخانه نیز مجهز نبود.»[۳۹]

وضعیت نظامی ایران در سال‌های پایانی جنگ بدتر نیز شده بود. حملات هوایی عراق و کاهش شدید قیمت نفت در ۱۳٦٥ جایگزینی تسلیحات را از نظر اقتصادی مشکل‌تر می‌ساخت. بعد از افشای قضیه *ایران‌گیت*، آمریکا و دولت‌های اروپایی تحریم تسلیحاتی را جدی‌تر گرفتند. بنابراین دسترسی ایران به تسلیحات دقیقاً در زمانی محدود شد که در چهارچوب استراتژی‌اش به منابع بیشتری نیاز داشت. فاصله بین توانمندی نظامی و اهداف سیاسی ایران با ادامه جنگ عمیق می‌شد؛ برعکس، عراق در طول سال‌های میانی جنگ به شدت به استحکام دفاعی خود می‌پرداخت و از اواسط سال ۱۳٦٥ به بعد به کسب آمادگی نهایی برای تغییر استراتژی خود از دفاعی به تهاجمی اقدام نمود. این کشور طی سال‌های ۱۳٦٥ و ۱۳٦٦ از طریق گسترش سازمان رزم و خرید و انباشت تجهیزات نظامی به تحولی اساسی در ساختار نظامی خود دست زد. به عبارت دیگر در این سال‌ها که ایران عمیقاً درگیر مشکلات فزاینده ناشی از فشارهای بین‌المللی و حملات دشمن به مراکز صنعتی و اقتصادی خود بود، فضای تنفس حیاتی مناسبی برای عراق فراهم شد تا با سازماندهی کامل نیروهایش و انجام اصلاحات مورد نیاز در آنها قابلیت‌های لازم را برای اجرای استراتژی تهاجمی جدید خود کسب نماید.[٤۰]

به طور کلی، از نظر شاخص‌های قدرت نظامی، موقعیت عراق در مقایسه با ایران هر سال بهتر می‌شد. چند نمونه در این باره روشنگر است: از لحاظ خرید اسلحه، عراق بین سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳٦٤ هر سال به نسبت‌های ٦ به ۱ و ۳ به ۱ بیشتر از ایران هزینه می‌کرد. در فاصله سال‌های ٦٦-۱۳٦۳ هر سال ۱۲ تا ١٤ میلیارد دلار به خرید جنگ‌افزار اختصاص داد، در حالی که مخارج ایران از ١٤ میلیارد دلار در ۱۳٦٤ به ٥/۸۹ میلیارد دلار در سال بعد و به حدود ٦ تا ۸ میلیارد دلار در سال‌های بعد کاهش یافت.[41]

محسن رضایی فرمانده وقت سپاه پاسداران، پس از جنگ چنین می‌گوید:

«آنان نیروی زرهی داشتند و ما نداشتیم، زمانی که تحلیل‌گران این جنگ را با جنگ‌های کلاسیک مقایسه می‌کنند، اگر شرایط ما را به حساب نیاورند دچار خطای بزرگی شده‌اند. ما پیاده نظام غیرمسلح در برابر سواره‌نظام دشمن بودیم. موارد نادری از چنین جنگ‌هایی در تاریخ اسلام وجود دارد.»[42]

برای تبیین بهتر توانمندی‌های نظامی عراق در طول جنگ و به خصوص در اواخر آن تسلیحات مهم دو کشور را در دو جدول جداگانه از دو محقق به نمایش می‌گذاریم.

جدول شماره (۱)، فقط به ادوات سنگین نظامی توجه دارد.[43]

جدول شماره ۱

	ایران				عراق			
	۱۳٥۸/٥۹	۱۳٥۹/٦۰	۱۳٦۳/٦٤	۱۳٦٦/٦۷	۱۳٥۸/٥۹	۱۳٥۹/٦۰	۱۳٦۳/٦٤	۱۳٦٦/٦۷
تانک	۱۹۸٥	۱۹۸٥	۱۰٥۰	۱۳۱۰	۱۹۰۰	۲۸٥۰	٤۹۲٥	٦۳۱۰
هواپیمای جنگی	٤۲٥	٤٤٥	۹٥	٦۰	۳۳۹	۳۳۹	٥۸۰	٥۰۰
هلیکوپتر	٦۸٤	٦۸۲	۳۲۰	۳۰۰	۳۳۱	۲۷٤	۲۸۱	٤۲۲
نفربر زرهی	۸۲٥	۸۲٥	۱۱۹۰	۱۰٦۰	۱٥۰۰	۲٥۰۰	۳۲۰۰	٤۰۰۰

جدول شماره (۲)، مربوط بـه تحلیـل‌گـر معـروف جنـگ ایـران و عـراق، *آنتونـی کردزمـن* می‌باشد:[٤٤]

جدول شماره ۲

	ایران				عراق			
	۱۹۷۸	۱۹۸۰	۱۹۸۷	۱۹۸۸	۱۹۷۸	۱۹۸۰	۱۹۸۷	۱۹۸۸
جمع‌کل نیروهای نظامی	٤١٣٠٠٠	٢٤٠٠٠٠	١٠٣٠٠٠٠	٦٠٢٠٠٠	٢١٢٠٠٠	٢٤٣٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠٠٠	١١٠٠٠٠٠
نیروهای زمینی	٧٨٠٠٠٠	١٥٠٠٠٠	٧٠٠٠٠٠	٥٥٠٠٠٠	١٨٠٠٠٠	٢٠٠٠٠٠	٩٥٥٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠
تانک	١٦٢٠-١٧٧٥	١٧٣٥	١٠٠٠	٥٠٠-٦٠٠	١٨٠٠-٢٤٥٠	٢٧٥٠	٤٥٠٠	٥٥٠٠
نفربر زرهی	١٠٧٥-١٣٠٠	١٠٧٥	١٠٦٠	٧٠٠-٨٠٠	١٥٠٠-١٦٠٠	٢٥٠٠	٤٧٠٠	٤٧٥٠
توپخانه	٧٨٢-١٢٢٥	١٠٠٠	١٢٠٠	٨٥٠-٩٠٠	٩٥٦-١١٦٠	١٢٣٠	٣٠٠٠	٢٨٠٠
هواپیمای جنگی	٤٥٩-٤٧٠	٣٤٥	٦٠-١٠٠	٦٠-١٦٥	٤٥٠-٣٧٠	٣٣٢	٥٠٠	٥٠٠-٨٠٠

بـا توجـه بـه کـاملتر بـودن جـدول شـماره ۲، می‌تـوان بـه تحلیلـی دقیق‌تـر در خصـوص توانمندی‌های نظامی ایران و عراق در طول جنگ دست یافت. بر اســاس ایـن جـدول می‌تـوان نکات زیر را برشمرد:

۱. تناسـب موجـود میـان جمـع کـل نیروهـای نظـامی و نیروهـای زمینـی در مقایسـه بـا توانمندی‌های نظامی ایران و عراق به طور کامل متفاوت است. جمهوری اسلامی ایران بـه دلیـل دارابودن ناوگان مستقل دریایی که مستلزم حجم عظیمی از نیروها در این بخـش بـود و نـیز بـه خاطر توجه بالایی که رژیم گذشته به مسأله نیروی هوایی داشت، دارای توانایی بـالایی در ایـن زمینه‌ها بود. این در حالی بود که عـراق بـه دلیـل محدودیت‌هـای دریـایی همـواره از نیروهـای دریـایی انـدکـی برخـوردار بـود. شـرایط ژئـوپلیتیـک خـاص ایـن کشـور ایجـاب می‌کـرد کـه سرمایه‌گذاری عمده‌ای در نیروهای زمینی انجام دهــد. از مجمـوع ۲٤۰ هـزار نیروهـای نظـامی ایران در آغاز جنگ تنها ۱۵۰ هزار نفر جزء نیروهای زمینـی بودنـد. ایـن در حـالی بـود کـه در

همان زمان از مجموع ۲٤۳ هزار نیروی نظامی عراق، ۲۰۰ هزارنفر جزء نیروهای زمینی بودند. در واقع از این نظر توازن موجود میان دو کشور ایران و عراق ٦۲ درصد به ۸۲ درصد (درصد نیروهای زمینی به کل نیروهای مسلح) بوده است. از نظر مجموع نیروهای زمینی نیز نیروهای عراقی در اوایل جنگ حدود ۵۰ هزار نفر بیشتر بوده‌اند. این توازن بعدها دچار شکاف بیشتری به نفع عراق شد، به طوری که در سال پایانی جنگ میزان نیروهای زمینی عراقی حدود ٤۵۰ هزار نفر بیشتر از نیروهای زمینی ایران بودند. به دلیل شرایط خاص جغرافیایی و وجود مرزهای زمینی طولانی میان دو کشور، نقش نیروهای زمینی نسبت به سایر نیروها، در زمان جنگ از برجستگی ویژه‌ای برخوردار می‌شود.

۲. آمار داده‌شده در خصوص سخت‌افزارهای سنگین نظامی دو کشور در طول جنگ نشان می‌دهد که هر چه به پایان جنگ نزدیک می‌شویم، منحنی توانمندی نظامی ایران به سمت پایین گرایش می‌یابد و برعکس منحنی توانایی نظامی عراق به سمت بالا افزایش پیدا می‌کند. تعداد تانک‌های ایران در زمان شروع جنگ حدود ۱۷۳۵ فروند بود. این تعداد در آخر جنگ به حدود ۵۰۰ تا ٦۰۰ فروند می‌رسد. اگر رقم حداکثر یعنی ٦۰۰ فروند را در آخر جنگ ملاک قرار دهیم باید گفت که تانک‌های ایران به حدود یک سوم (۳٤ درصد) و هواپیماهای جنگی ایران نیز در آخر جنگ به ۳۸ درصد فروکاست. کمترین کاهش را در سطح نفربر زرهی و توپخانه داشتیم که به ترتیب ۷٦ درصد و ۹۰ درصد آنها باقی مانده بود. البته باید در نظر داشت که این مسأله فقط میزان سخت‌افزارهای آخر جنگ را با قبل از شروع جنگ مقایسه می‌کند و نباید میزان تخریب و نیاز به جایگزینی آنها را فراموش کنیم.

در جبهه مقابل (عراق) سخت‌افزارهای نظامی در طول جنگ همواره رو به افزایش بوده است. در این جا نیز اگر رقم حداکثرها را در نظر بگیریم، می‌بینیم که در سال آخر جنگ سخت‌افزارهای جنگی عراق در مقایسه با ابتدای جنگ به ترتیب زیر افزایش پیدا کرده است:

– تانک از ۲۷۵۰ فروند به ۵۵۰۰ فروند رسید. به عبارت دیگر تعداد تانک‌ها صددرصد افزایش داشته است.

– نفربرهای زرهی عراق از ۱٦۰۰ فروند به ٤۷۵۰ فروند رسید. در این جا ۱۹٦ درصد افزایش نشان می‌دهد.

- توپخانه عراق از ۱۲٤۰ دستگاه به ۲۸۰۰ دستگاه رسید. به عبارت دیگر تعداد توپخانه عراق ۱۲۵ درصد افزایش داشته است.

- هواپیماهای جنگی عراق نیز از ۳۳۲ فروند به ۸۰۰ فروند رسید؛ که حدود ۱٤۰ درصد افزایش داشته است.

۳. از نظر توازن نظامی نیز باید این آمارها را مورد توجه قرار داد. در این جا سال آخر جنگ را ملاک قرار می‌دهیم. در این سال میزان تانک‌های عراق نسبت به ایران به حدود ۱۰ برابر رسیده بود. به همین ترتیب میزان نفربر زرهی عراق ٦ برابر، توپخانه عراق ۳/۳ برابر و هواپیماهای جنگی عراق ۸ برابر تجهیزات ایران بوده است.[٤٥]

و) عدم توازن در موفقیت‌های تبلیغی و روانی

«تنها بودن» و انزوای جمهوری اسلامی در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی باعث گردیده بود تا کارکرد «تبلیغات» و نمایش «تصویر» به جای واقعیت از سوی نیروهای درگیر در جنگ با شکاف بسیار زیادی به نفع عراق ترسیم گردد. بی‌تردید در دنیای جدید جایگاه تبلیغات و فناوری اطلاعات سهم تعیین‌کننده‌ای در نتایج جنگ‌ها دارد. ضعف اعتبار و مشروعیت جمهوری اسلامی در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی خودبه‌خود، تمامی کامیابی‌های احتمالی تبلیغات را در اختیار عراق قرار داده بود. البته در این میان عوامل درونی نیز بی‌تأثیر نبود. شرایط موجود باعث شده بود تا ایران از یک سو در تحمیل جنگ روانی بر دشمن توفیقی نیابد و از سوی دیگر در کنار برخورد خصمانه بین‌المللی با نظام، از کمترین توفیق در جلب نظر «دیگران» برخوردار شود.

برای مثال در خصوص مسأله «جنگ روانی» جمهوری اسلامی مشکلات عدیده‌ای در داخل داشت. از نظر ساختاری، وقوع انقلاب اسلامی منجر به حذف و یا تغییراتی در برخی از سازمان‌هایی شده بود که پیش از این یا متولی جنگ روانی بوده و یا در آن مشارکت داشته‌اند. ساواک منحل شده بود و سازمان‌های متولی «فرهنگ و هنر» نیز دستخوش تغییرات اساسی گردیده بودند. کمیته عملیات روانی نیز که یک کمیته جانبی برای شورای عالی پدافند ملی به شمار می‌رفت از بین رفته بود. از نظر اجرایی نیز با فقدان نیروهای کارآزموده روبرو بودیم.

تجربیات مربوط به عملیات و جنگ روانی در زمان گذشته در دسترس نبودند و نیروهای جدید نیز به دلیل بی‌تجربگی در اداره کشور و عدم انتقال تجربیات گذشته، وارد این وادی نشده بودند. با همه این احوال، فقدان چارچوبه‌های تئوریک مزید بر علت بود. به عبارت دیگر حتی با فرض وجود سازمان مناسب و نیز نیروهای کارآزموده، این پرسش ایدئولوژیک مطرح بود که آیا می‌توان از عملیات روانی و تکنیک‌هایی که عمدتاً بر دروغ، اعمال غیرانسانی و... متکی بود استفاده کرد. محصول این وضعیت، استفاده از شیوه‌های تبلیغاتی بود که بسیار شبیه به وعظ و ارشاد دینی می‌نمود.

آن چه تا سال‌های ٦٤-١٣٦٣ در جبهه‌ها در جریان بود، در حقیقت مجموعه اقدامات تبلیغاتی بود که با تأکید بر یک روش سنتی ، قصد یاری عملیات نظامی را داشت. از این سال‌ها به بعد کم‌کم مفهوم عملیات و جنگ روانی جایگاه خود را پیدا می‌کند ولی همچنان مشکل سازمان و روابط مناسب سازمانی و نیز نبود نیروهای کارآزموده، خود را نشان می‌دهد. زمانی که هدف عملیات روانی برای اقناع و یا برانگیختن نیروهای داخلی بود به واسطهٔ روحیه انقلابی مردم، مشکل اندکی رخ می‌نمود؛ ولی زمانی که اهداف عملیات روانی برای تحت تأثیر قراردادن نیروهای دشمن و یا عوامل بیرونی بود، ضعف‌های آن کاملاً آشکار می‌گشت؛ برای مثال یکی از ویژگی‌های تبلیغات ما در طول دفاع مقدس، صراحت در بیان و عدم استفاده از پوشش و یا بهره‌گیری از ترفندهایی بود که به صورت غیرمستقیم پیام‌های مورد نظر را القاء کند. این ویژگی موجب شده بود که تبلیغات ما در طول دفاع مقدس، همهٔ نیات خود را آشکار سازد و نیز ارتباط خود را در حد یک گفتگوی معمولی پایین آورد. در این سبک از تبلیغات رابطهٔ بین مبلغ و مخاطب رابطه‌ای مستقیم و بدون واسطه است که در آن اساساً امکان بهره‌گیری از فرآیندهای ذهنی، القائات تلویحی و... وجود ندارد. فقدان شناخت ویژگی‌های دشمن یکی دیگر از نشانه‌های تبلیغی ما در جنگ بود.

یکی از مشکلات جدی جمهوری اسلامی ایران در طول دفاع مقدس نبود اطلاعات کافی در خصوص ویژگی‌های روانی ـ اجتماعی دشمن و نیز فقدان اطلاعات روز برای بهره‌گیری به موقع بود. نمونه بارز آن را می‌توان در مفهوم ساخته‌شده برای *صدام* تحت عنوان «صدام تکریتی» نشان گرفت. این مفهوم که به زعم مروّجانش یک ناسزا به *صدام* ارزیابی می‌شد، در

حقیقت یک توصیف مثبت از *صدام* و منطبق با حال و هوای فرهنگی عراق بود. این مفهوم در جهت تبلیغات عراق، جنگ فارسی ـ عربی را تقویت می‌کرد و برای عراق کاربردی مثبت داشت. بر این اساس بود که سیاست تبلیغاتی ما بیش از آن که با دشمن ارتباط برقرار کند، به مکالمه‌ای با خود تقلیل یافته بود. عملیات روانی ایران، معمولاً در فضای ادراکی مخاطبان خارجی قرار نمی‌گرفت و به صورت طبیعی مفهوم مورد نیاز خود را منتقل نمی‌ساخت.

برعکس ایران که هم از نظر درونی با توجه به تحولات ناشی از انقلاب دچار ضعف شده بود و هم در یک فضای کاملاً متخاصم بین‌المللی در تنگنا قرار داشت، عراق از شرایطی کاملاً مساعد برخوردار بود. از یک سو این کشور با بهره‌گیری از تشکیلات به دقت سازماندهی‌شدهٔ خود و حضور موثر حزب بعث، به خوبی از یک سازمان نیرومند برای پی‌گیری جنگ تبلیغاتی و روانی بهره‌مند بود. علاوه بر سازماندهی و کادر مجرب تبلیغاتی در حزب بعث، چارچوبه‌های تئوریک عملیات‌های روانی نیز کاملاً مشخص بود. برای طراحان تبلیغی این کشور هیچ ابهامی از جهت باید و نبایدها، خوب‌ها و بدها، زشت‌ها و زیباها وجود نداشت. طراحان جنگ روانی بدون دغدغه خاطر و بی‌هیچ ملاحظهٔ ارزشی بازدارنده‌ای، به اقدام پرداخته و اهداف خود را پی‌گیری می‌کردند. از سوی دیگر مشروعیت منطقه‌ای و بین‌المللی کردار و رفتار عراق نیز تأمین بود. با توجه به خصومتی که در این سطوح نسبت به جمهوری اسلامی وجود داشت، اغلب دولت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های بین‌المللی مساعدت فراوانی در پیشبرد امور تبلیغی عراق می‌نمودند و با توجه به این اصل زمینه‌های پذیرش داخلی و مردمی خود را نسبت به خواسته‌های روانی و تبلیغی عراق علیه ایران فراهم می‌کردند. البته عملیات روانی و تبلیغی عراق علیه اهداف درونی ایران از کمترین کارآیی برخوردار بود و با توجه به فضای ایدئولوژیک حاکم و نیز شناخته‌شدن ماهیت *صدام* و حزب بعث در نزد مردم و نیروهای رزمنده تبلیغات روانی این کشور بی‌اثر مانده بود. ولی در سطح اهداف بیرونی شایسته توجه می‌نمود و منافع کشور را دچار تهدید می‌کرد.[٤٦]

جنگ روانی ـ تبلیغی عراق علیه جمهوری اسلامی، همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی شروع شده بود. رژیم عراق ابتدا سعی داشت انقلاب اسلامی را یک «حرکت آمریکایی» توصیف کند، از این رو سعی در تبیین ریشه‌های تاریخی اختلاف ایران و عراق داشت و

می‌کوشید با جعل کلماتی مانند ایرانیان نژادپرست، آتش‌پرست و مجوس، زمینه‌های کینه‌ورزی و خصومت را در دل مردم و ارتش عراق و اعراب منطقه ایجاد کند. چنان که دستگاه تبلیغاتی این کشور بیان می‌کند:

«طوفان تهاجم از جانب شرق به سمت عراق و امت عربی در حال وزیدن است و نژادپرستانی ایرانی که هزاران سال است چشم طمع به سرزمین‌های امت عربی دوخته‌اند، در صددند همان طور که متجاوز از دو هزار سال پیش، هخامنشیان قسمت‌هایی از عراق را به اشغال خود درآوردند، اکنون به رهبری [امام] خمینی عراق را دوباره به اشغال خود درآورند.»[۴۷]

استراتژی تبلیغاتی عراق علیه ایران به شیوه‌های گوناگون صورت می‌گرفت. برخی از این شیوه‌ها عموماً دارای مصرف داخلی (عراق) بودند؛ برای مثال تلاش می‌شد تا نوعی «شخصیت‌سازی» از *صدام* از طریق رسانه‌های تبلیغاتی صورت گیرد. برای این منظور وی رهبر بی‌مانند برای عراق معرفی و نسبش به امام علی(ع) رسانده می‌شد. در شکل دیگر تلاش می‌شد تا در نزد مردم و سربازان خویش ترسی غیرواقعی از ایران القاء شود، به این امید که روحیه مقاومت آنان افزایش یابد و هیچ گاه به تسلیم نیندیشند. برخی دیگر از سیاست‌های تبلیغی عراق، همان طوری که قبلاً گفته شد، به تأثیرگذاری در درون ایران معطوف بود. در این جا می‌توان از تحریک قومیت‌های مختلف ایرانی و پخش اعلامیه در مناطق جنگی جهت تضعیف روحیه سربازان ایرانی و یا تسلیم آنها نام برد. این شیوه‌ها از کمترین تأثیرگذاری برخوردار بودند. ولی در شیوه‌های دیگر، هدف عراق جلب موافقت نظام منطقه‌ای و بین‌المللی با اعمال و کردار خویش بود. در این گونه موارد بیشترین آسیب سیاسی و امنیتی علیه جمهوری اسلامی عملی می‌شد. عمده‌ترین این سیاست‌ها عبارت بودند از: قومی کردن جنگ، اتهام رابطه ایران با اسراییل و ادعای صلح‌طلبی صدام.

عراق از همان آغاز سعی داشت جنگ را جنگ «فارس و عرب» بنامد و از این طریق حمایت اعراب و افکار عمومی منطقه را با خود همراه سازد و حتی گاهی اوقات آنان را از هجوم ایران به کشورشان بترساند. برای قومی کردن جنگ *صدام* تلاش می‌کرد تا اولاً بر ادعای خود مبنی بر سیاست تهدیدزایی ایران علیه کشورهای عربی منطقه تأکید کند. ثانیاً همواره خویشتن را

نجات‌دهنده مردم عرب ایران و به تعبیر خودش عربستان (خوزستان) معرفی نماید؛ ثالثاً پیوسته خروج ایران از جزایر سه‌گانه خلیج فارس را مطرح نماید و رابعاً عقده تاریخی خود را در زمینه اروندرود (شط‌العرب) تکرار نماید. در کنار این مفاهیم، خویشتن را مدافع منافع و سرزمین اعراب در برابر ایران معرفی می‌نمود. *صدام* در ملاقاتی با دانشجویان عراقی مقیم کویت می‌گوید:

«به برادران کویتی بگویید اگر یک تیر از ایران به سوی آنها شلیک شود، عراق هزار گلوله بر آنها خواهد ریخت.» [۴۸]

ترس رژیم‌های عربی منطقه از صدور انقلاب اسلامی باعث شده بود تا عراقی‌ها بخوبی بر نقاط ضعف آن‌ها تأکید نمایند. سعودن *حمادی* در اظهارنظری گفته بود:

«اگر عراق سقوط کند، پس از آن تمام کشورهای خلیج فارس سقوط خواهند کرد.»

و یا *صدام* در این مورد به صراحت اظهار داشته بود:

«این جنگ تنها برای ما نیست، بلکه بیشتر برای تمام اعراب است.» وی همچنین گفته بود: ***«شرف و حیثیت امت را تنها در دفاع از عراق به دست نمی‌آوریم، بلکه وظیفه ما تا اقصی نقاط میهن عربی و تا آن‌جا که دست ما برسد تا از شرف امتی دفاع کنیم، امتداد می‌یابد.»*** [۴۹]

راهبرد قومی‌کردن جنگ به صورت بسیار موفقیت‌آمیزی به ثمر نشسته بود. عراق سینهٔ خود را سپر آتشی ساخته بود که به ادعای تبلیغات وسیع انجام‌شده، هدف آن تمام کشورهای عربی و از جمله «عربستان» اشغالی، به دست ایران بود. این کشور داعیه امت عربی داشت و از خود یا منافع ملی‌اش کمتر سخن می‌گفت. در خطاب به کشورهای همسایه مفهوم تهدید مشترکی را به کار می‌برد که پس از «عربستان» اشغالی و پس از عراق، درصدد تجاوز به کشورهای دیگر عربی است. با این توصیف، *صدام* تا حد زیادی توانست مشکلات جنگ را بین خود و کشورهای عربی دیگر تقسیم نماید. روزنامه *الوطن* چاپ کویت در یکی از شماره‌های زمان جنگ می‌نویسد:

«عراق در جنگی عربی به مفهوم کامل کلمه درگیر شده است. پیروزی آن پیروزی اعراب و شکست آن شکست اعراب است. بنابراین تمام اعراب بدون استثناء باید با تمام امکانات و منافع خود در کنار صدام حسین که برای آزادی، عظمت و دفاع از حقوق اعراب می‌جنگد قرار گیرند.» [۵۰]

متأسفانه قومی پنداشتن جنگ تا آخر در نزد کشورهای عربی منطقه باقی ماند و از این روی صدمات روانی و به تبع آن مادی و معنوی فراوانی به منافع کشور در جنگ وارد آمد.

اتهام رابطه ایران با اسراییل نیز از سیاست‌های دیگر تبلیغی عراق در جنگ بود. متأسفانه این سیاست‌ها کاملاً در جهت علایق و اهداف رژیم صهیونیستی نیز قرار داشت. در واقع این رژیم از یک سو می‌توانست تهدید خود را علیه منافع اعراب به سمت «تهدید ایران» سوق دهد و بدین ترتیب از میزان بالای خصومت و دشمنی اعراب نسبت به خود بکاهد و از سوی دیگر می‌توانست با متهم کردن ایران به داشتن رابطه با خویشتن، این ذهنیت را در جهان اعراب و اسلام پدید آورد که انقلاب ایران یک انقلاب راستین اسلامی نیست و به راحتی با دشمنان مسلمانان رابطه برقرار می‌سازد. در هر حال سیاست‌های تبلیغی عراق کمک شایانی به پیشبرد منافع اسراییل می‌نمود. عراق که به تدریج از رویارویی با رزمندگان اسلام ناتوان می‌شد، در شگرد تبلیغاتی خود، جنگ را یک توطئه بین‌المللی و اسراییل خواند و اعلام کرد که ایران از نظر اطلاعاتی و تسلیحاتی وابسته به اسراییل است؛ ادامه جنگ نیز در پی اندیشه گسترش اسراییل از نیل تا فرات است؛ اگر عراق نمی‌تواند در جنگ پیروز شود ناشی از آن است که اسراییل نمی‌گذارد تا عراق پس از پیروزی، نیروهای نظامی خود را علیه آنها بسیج کنند.

صدام در یکی از سخنرانی‌های خود گفته بود:

«حمله هوایی اسراییل در هفتم ژوئن به نیروگاه اتمی ما، در نتیجه اطلاعات و تصاویر مبادله‌شده و همچنین هماهنگی مداوم میان حکام تل‌آویو و تهران بوده است»

و یا در جایی دیگر می‌گوید:

«راه رسیدن به قدس از تهران می‌گذرد.»[۵۱]

حتی خود اسراییلی‌ها برای این که به تبلیغات فوق دامن بزنند، به دروغ بارها اعلام کردند که به ایران کمک نظامی کرده‌اند.[۵۲]

نهایتاً، ادعای صلح‌طلبی *صدام* در تمام طول جنگ با توجه به آمادگی روانی موجود در نظام بین‌المللی، به کلی علیه منافع ایران بوده است. *صدام* به محض پیروزی‌های اولیه و توقف در برابر نیروهای ایرانی، پیشنهاد صلح را با شرط گردن نهادن ایران به شرایط او مطرح کرد. هدف عراق از پیشنهاد صلح، در واقع بدست‌گرفتن جوّ تبلیغات بین‌المللی و توجیه افکار عمومی و

کسب زمان برای سازماندهی نیروهای نظامی خود بود. ادعای عراق در خصوص صلح‌طلبی و تمایلش برای پایان جنگ، حربه مؤثری برای تحریک سیاستمداران و نیز نخبگان جهانی بود که بدون ایجاد فشار به عراق، برای حل ریشه‌ای بحران، بر جمهوری اسلامی ایران فشار وارد کرده و مکرر از ایران بخواهند تا آتش‌بس پیشنهادی عراق را بپذیرد. این موضوع به خصوص در افکار عمومی جهان کارکرد مناسبی داشت. در واقع *صدام* تا حدود زیادی موفق شده بود که از طریق رسانه‌های تبلیغی جهان از ایران یک کشور «جنگ‌طلب» و از عراق کشوری «صلح‌طلب» تصویر نماید. نمایش صلح‌طلبی *صدام* این زمینه را آماده ساخته بود تا عراق، تمامی جنایات خویش را توجیه نماید. بر این اساس *صدام* در عین حال که اراضی ایران را در اشغال خود داشت، شهرها را بمباران می‌کرد، از سلاح شیمیایی استفاده می‌نمود، به هدف‌های دریایی ایران در خلیج‌فارس یورش می‌برد و همواره از صلح سخن می‌گفت. در واقع توجیه بین‌المللی این ادعا که ایران به صلح نمی‌اندیشد و از آن گریزان است باعث می‌شد تا وی به هر گونه اقدامی دست زند. بی‌تردید وجود انحصار رسانه‌ای بین‌المللی در دست متحدان بین‌المللی *صدام* چنین پیشرفتی را برای وی و نیز زایل‌شدن حقوق ایران، فراهم ساخته بود.

ه) رویارویی نظام بین‌الملل با ایران

ضدیت آشکار جمهوری اسلامی ایران با نظام حاکم بر روابط بین‌الملل که مخصوصاً در مفهوم «استکبار جهانی» و شعار «نه شرقی ، نه غربی» تجلی می‌نمود، به تبع خود دشمنی و رویارویی سازندگان اصلی این نظام را علیه کشور دامن می‌زد. رفتار انقلابی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی در سیاست خارجی مخالف تمامی روندهای شناخته شده‌ای بود که تا به حال قدرت‌های بین‌المللی و نظام بین‌الملل دنبال می‌کردند. تجربه عملکرد انقلاب در طول ماه‌های اول پیروزی، این نکته را برای حاکمان نظام بین‌الملل و نیز دولت‌های منطقه به اثبات رسانده بود که، جمهوری اسلامی، با بینش اصولی خود، اعتماد چندانی به نظم موجود نخواهد داشت. در چنین شرایطی که از یک طرف مرزبندی‌های نظام بین‌الملل تحت حاکمیت دو بلوک قدرت کاملاً مشخص بود و از طرف دیگر دولت‌های محافظه‌کار منطقه شدیداً از هر گونه تغییر در هراس بودند، پیدایش یک الگوی انقلابی و بی‌اعتماد به وضعیت موجود نظیر انقلاب

اسلامی باعث شد تا نظام حاکم سیاست «دفع» و «کشمکش» علیه این الگو را در پیش بگیرد. بر این اساس راه‌اندازی جنگ علیه انقلاب اسلامی از سوی عراق، به صورت تلویحی و یا آشکار مورد استقبال نظام بین‌الملل متخاصم قرار گرفت؛ به گونه‌ای که یک روز بعد از حمله عراق به ایران *کارتر* رئیس جمهور وقت آمریکا گفت:

«امید است این جنگ، ایران را به لزوم رعایت قوانین بین‌المللی متقاعد کند.» [۵۳]

در تمامی ادوار جنگ این احساس در نزد مسؤولان کشور وجود داشت که هیچ امیدی از ناحیه بین‌المللی برای احیای حقوق از دست رفته وجود ندارد. برای آنها مسجل بود که طرف مقابل آنها نه فقط عراق، بلکه کل قدرت‌های «استکباری» و نیز همراهان منطقه‌ای آنها بودند. این مسأله کاملاً در شعار «جنگ جنگ تا رفع فتنه در جهان» نمود پیدا می‌کرد. واقعیت آن است که ساختارهای موجود در نظام بین‌الملل در مجموع روش دشمن کیشانه‌ای نسبت به جمهوری اسلامی ایران در جنگ اتخاذ کردند و برای اعمال فشارهای خود، کمک‌های استراتژیک و اساسی به حریف مقابل (عراق) نمودند. برخورد نظام بین‌الملل با این جنگ و سطح حمایت آنها از عراق مهم‌ترین متغیر در بازدارندگی علیه اهداف ایران در جنگ و نیز تأمین مصالح عراق بوده است. این واقعیت خصوصاً در دو سال آخر جنگ که بر اثر کمک‌های فراوان بین‌المللی به عراق، نتیجه جنگ به نفع این کشور رقم خورد، مسلم گردید. در واقع بر این اساس می‌توان گفت ساختار بین‌المللی در این دوره یک ساختار تهدیدزا علیه امنیت ملی جمهوری اسلامی بوده است. عملکرد تهدیدزا و خصومت‌آمیز نظام بین‌المللی علیه ایران و تقویت عراق را می‌توان در سه سطح نهادهای بین‌المللی، قدرت‌های بین‌المللی و نظام منطقه‌ای بررسی کرد.

در سطح نهادهای بین‌المللی باید از نقش سازمان ملل متحد، جنبش عدم تعهد و سازمان کنفرانس اسلامی یاد کرد. دو سازمان اخیر به رغم آن که عملکرد مثبتی نسبت به ایران نداشتند ولی به دلیل ضعف در ضمانت اجرا چندان مهم تلقی نمی‌گردیدند. ولی مواضع و عملکرد سازمان ملل متحد می‌توانست تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر تصمیمات جنگی داشته باشد. مواضع این سازمان جز در موارد استثنایی، برخلاف ملاحظات ایران و همسو با دیدگاه‌های عراق بوده است. در طول جنگ شورای امنیت سازمان ملل حدود ده قطعنامه صادر کرد. اولین قطعنامه این شورا به شماره ۴۹۷ در مورخه ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ با عنوان «وضعیت بین ایران و عراق» بدون اشاره و محکومیت تجاوز

عراق به ایران، دو کشور را به مصالحه فراخواند و حرفی از ایجاد آتش‌بس به میان نیاورد و اشاره‌ای به سرزمین‌های اشغالی ایران به دست عراق ننمود. پس از ۲۲ ماه سکوت که در طی آن عراق توانسته بود بخش‌های بزرگی از کشور را اشغال نماید و به تثبیت نیروهای خود بپردازد و به دنبال پیروزی‌های نیروهای ایران در زمستان ۱۳٦۰ و بهار ۱۳٦۱ که حتی احتمال شکست عراق نیز می‌رفت، قطعنامه شماره ۵۱٤ در مورخه ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۲ صادر شد. در این قطعنامه موضوع آتش‌بس و بازگشت به مرزهای بین‌المللی از دو طرف خواسته شده بود. با تشدید حملات نیروهای ایرانی برای ورود در خاک عراق، قطعنامه ۵۲۲ این شورا در مورخه چهارم اکتبر ۱۹۸۲ صادر شد. این قطعنامه نیز هیچ کدام از ملاحظات ایران را مبنی بر تعیین متجاوز و تنبیه آن در بر نمی‌گرفت. در سه قطعنامه بعدی که مربوط به کاربرد تسلیحات شیمیایی و حمله به کشتی‌های تجاری در خلیج‌فارس بود تنها در یک مورد عراق محکوم شد، نهایتاً قطعنامهٔ ۵۹۸ با برخورد واقع‌بینانه‌تر توانست رضایت ایران را جلب نماید. در مجموع عدم محکومیت عراق به دلیل تجاوز به ایران و توسل به زور، کاربرد وسیع تسلیحات کشتار جمعی، حمله به مناطق مسکونی،... موجب نارضایتی عمیق ایران شده و این اعتقاد وجود داشت که سازمان ملل به دلیل پیروی مطلق از منافع قدرت‌های بزرگ چاره‌ای جز «مسامحه کاری» در برابر تجاوزات عراق ندارد.

اما در سطح قدرت‌های بزرگ، نگرانی‌های امنیتی عینی‌تر به نظر می‌رسید. از استثنائات دوران جنگ سرد، تشریک منافع دو ابرقدرت در جنگ ایران و عراق بود. هم آمریکا و هم شوروی از پیروزی ایران آسیب می‌دیدند و از شکست عراق در هراس بودند. بر این اساس با گذشت زمان پیوند آن دو در تقویت عراق و معارضه با نظام جمهوری اسلامی بیشتر می‌شد. این روند تصاعدی، پیوند مستقیمی با موفقیت‌های نیروهای ایرانی درجنگ داشت. در مقایسه میان عملکرد آمریکا و شوروی می‌توان گفت در دو سال اول جنگ، برخورد خصومت‌آمیز آمریکا با ایران نمود بیشتری نسبت به شوروی داشت.

البته مقامات رسمی آمریکا و نیز رسانه‌های همگانی این کشور و غرب در دو سال اول جنگ تلاش بر بی‌طرف جلوه دادن آمریکا در جنگ ایران و عراق داشتند، ولی شکست سیاست‌های این کشور در ایران و آثار روانی ناشی از بحران گروگانگیری به خودی خود کافی بودند تا این کشور از تضعیف انقلاب اسلامی و مهار آن بهره‌مند گردد. ابراز خوشحالی فوری

کارتر از آغاز این جنگ مؤید این مسأله بوده است. علاوه بر این، به گفته *ویلیام لیمن*، مفسر برنامه تلویزیونی *فرونت‌لاین*[۱]، پرهزینه‌ترین طرح مشترک آمریکا و عربستان مربوط به کوشش برای مهار انقلاب ایران بود و *صدام* وسیله انجام این مقصود گردید. به گفته وی کمک اطلاعاتی به عراق از سوی سعودی‌ها، از طریق آواکس‌هایی که از عربستان پرواز می‌کردند صورت می‌گرفت.[۵۴] بر طبق شواهد موجود این آواکس‌ها، که به ظاهر به منظور دفاع از عربستان سعودی در این کشور استقرار یافته بودند، حتی مدت‌ها قبل از آغاز جنگ، اطلاعاتی در زمینه نقل و انتقالات نظامی ایران در اختیار عراق قرار می‌دادند.[۵۵]

به دنبال فتح خرمشهر و احساس تهدید نسبت به شکست عراق، مواضع آمریکا و نقش آن علیه ایران کاملاً آشکار شد. در این زمینه *ویلیام کولبی*، رییس پیشین سیا گفته بود:

«پیروزی ایران، منافع اقتصادی و سیاسی ایالات متحده را در منطقه به خطر خواهد انداخت،... بهتر است آمریکا دست به اقدامات مستقیمی برای تقویت عراق در مقابل ایران بزند.»[۵۶]

این کشور برای توجیه سیاست جدید خود در تقویت عراق و تضعیف ایران، سعی در بزرگ‌نمایی تصور تهدید ایران برای منطقه و کشورهای خلیج‌فارس داشت. علاوه بر این، تلاش‌های همه‌جانبه‌ای را برای پیشبرد مقاصد خود شروع نمود. ایالات متحده در درجه اول می‌کوشید تا از متحدان غربی و منطقه‌ای خود بخواهد، کمک‌های اقتصادی و نظامی خود را به سمت عراق سرازیر کنند و در مقابل به سفت‌تر کردن حلقهٔ تحریم اقتصادی ایران بپردازند. در مرحله بعدی آمریکا تلاش کرد خود مستقیماً وارد عمل شود. این کشور از یک سو تلاش کرد تا نگرانی‌های اقتصادی عراق را رفع نماید و بدین طریق این کشور هیچ مشکلی برای تخصیص بهینه بودجه نظامی خود علیه ایران نداشته باشد. بدین طریق بود که با ارسال غلات و مواد غذایی و نیز وام‌هایی که بازپرداخت آن را دولت آمریکا تضمین می‌کرد، روحیه عراقی‌ها را تقویت نمود. این کشور با اعطای اعتبار «سی.سی.سی» در شرایطی که ذخایر ارزی عراق به پایان رسیده بود و نیاز مبرم به پول نقد داشت، به صورت بهترین منبع وام برای عراق درآمد. در برابر این وضعیت آمریکا هر روز حلقه محاصره اقتصادی خود را علیه ایران تنگ‌تر می‌نمود

و برای توفیق کامل در این سیاست نام این کشور را در دی‌ماه ۱۳٦۲ در لیست سیاه «کشورهای حامی تروریسم» اضافه کرد. همچنین به تلاش خود در زمینه منع کشورهای خارجی از صدور تسلیحات به ایران و شناسایی و توقیف محموله‌های تسلیحاتی این کشور ادامه داد.[٥٧] این سیاست‌ها در حالی پی‌گیری می‌شد که آمریکا در سال ۱۳٦۱، عراق را از فهرست رسمی دولت‌های به اصطلاح تروریسم خارج کرد و از این طریق راه را برای سرازیرکردن کمک‌های نظامی باز نمود. روابط رسمی دو کشور نیز که از جنگ ۱۹٦۷ اسراییل و اعراب فروپاشیده بود، در سال ۱۳٦۳ مجدداً برقرار شد. این اقدامات عراق را واجد شرایط لازم برای گرفتن تجهیزات و تکنولوژی دومنظوره از ایالات متحده کرده بود. این اقدامات راهی را برای دولت *ریگان* باز کرد که بر مبنای آن اجازه صدور ٦ فروند هواپیمای نظامی *بلوک هید*[1] را به عراق صادر کند. پس از آن اجازهٔ فروش ٦ فروند هواپیمای جت کوچک به عراق داده شد. این کمک‌ها هنوز کافی نبود؛ از این رو آمریکا در سال ۱۳٦۳ اعلام کرد که شکست عراق از ایران با منافع ایالات متحده مغایرت دارد و برای پیش‌گیری از این امر، اقداماتی انجام گردید. در همین زمینه در سال ۱۹۸۵، ٤٥ هلیکوپتر بزرگ که دارای کاربردهای دومنظوره بودند، به عراق داده شد.[٥٨] سرانجام این کشور با دخالت مستقیم در جنگ و ضمن گسترده‌ساختن صحنه جنگ علیه ایران در خلیج‌فارس ناخشنودی عمیق خویش را با هر گونه پیروزی ایران و شکست عراق به ظهور رساند و از این طریق نقشی اساسی در توانمندی نظامی عراق در سال آخر جنگ ایفا نمود.

تنها رقیب جهانی آمریکا یعنی شوروی نیز نقش مهمی در ناکامی ایران داشت. این کشور به رغم آن که متحد استراتژیک عراق محسوب می‌گردید و جزء تأمین‌کنندگان اصلی سلاح به این کشور محسوب می‌شد، در آغاز جنگ تحمیلی ظاهراً از سیاست بی‌طرفی پیروی می‌کرد؛ در هر حال با دست برتر یافتن ایران در جنگ و ایجاد ترس نسبت به سقوط *صدام* و نیز عدم تمکین ایران به صلح پیشنهادی، این کشور در بن‌بست میان بی‌طرفی کامل از یک طرف و بی‌طرفی فعال به نفع عراق از طرف دیگر، دومی را در پیش گرفت. به این ترتیب این کشور آشکارا کمک نظامی و اقتصادی خود را به عراق از سر گرفت. به دنبال پیروزی‌های مرحله دوم ایران در سال‌های ۱۳٦٤ و ۱۳٦٥ که منجر به تغییر سیاست ابرقدرت‌ها در قبال جنگ تحمیلی از

1- BeloK heed

حالت یک جنگ فرسایشی به اتمام جنگ شد، کمک‌های نظامی شوروی به عراق چندین برابر شد. در این دوره این کشور با فرستادن محموله‌های بزرگ نظامی به عراق سعی کرد تا ایران را به پذیرش توافق سیاسی با صدام مجبور سازد. شوروی بین سال‌های ٦٧-١٣٦٥ سلاح‌هایی به ارزش تقریبی ۸/۸ تا ۹/۲ میلیارد دلار به عراق تحویل داد.[59] این تسلیحات شامل ۲۰۰۰ دستگاه تانک از جمله ۸۰۰ دستگاه تانک بسیار پیشرفتهٔ تی-۷۲، ۲۳۰ فروند جنگنده شامل میگ ۲۳، ۲۵ و ۲۷ و ۳۰۰ فروند موشک زمین به زمین و موشک‌های اسکاد بی و اس.اس ۱۲ بود.[60]

علاوه بر دو ابرقدرت موجود، متحدین غربی آمریکا نیز کاملاً با هماهنگی این کشور، پشتیبان *صدام* در جنگ بودند. کشورهایی نظیر ایتالیا، انگلیس و آلمان جزء مهم‌ترین آن‌ها محسوب می‌گردیدند.[61] ولی از نظر ارسال کمک‌های نظامی جایگاه آنها با فرانسه قابل مقایسه نبود؛ به گونه‌ای که این کشور پس از شوروی مهم‌ترین تأمین‌کنندهٔ نیازهای تسلیحاتی عراق محسوب می‌گردید. چهار ماه پس از تجاوز عراق به ایران، فرانسه ٦٠ فروند هواپیمای میراژ از نوع اف-۱ خود را در قالب قرارداد سال ۱۹۷۷ خود با عراق، به این کشور ارسال داشت. در همین سال، صدور مواد غذایی فرانسه به عراق به ٤/٧ میلیارد دلار رسید. تا سال ١٣٦١، فرانسه بیش از ٤٠ میلیارد فرانک در ازای صدور تسلیحات، از این کشور دریافت کرده بود. فقط در سال ١٣٦٢ جنگ‌افزارهایی به ارزش ٥/٦ میلیارد دلار به عراق فروخت. در این سال فرانسه هواپیمای سوپراستاندارد خود را که نگرانی زیادی در نزد مسؤولان ایرانی برانگیخته بود، به همراه موشک‌های اگزوسه به عراق تحویل داد. این هواپیماها به خوبی قادر بودند پایانه‌های نفتی و هدف‌های دریایی ایران را مورد حمله قرار دهند. در طول سال‌های ٦٥-١٣٦٤، این کشور حدود ٥ میلیارد دلار وام در اختیار *صدام* قرار داد. تأمین سلاح در این وسعت برای عراق، این کشور را قادر ساخت تا نیروی زمینی خود را از ٢٦ لشکر در سال ١٣٦٥ به ٤٥ لشکر در سال ١٣٦٧ افزایش دهد. در کنار این وضعیت تجهیز این رژیم به تسلیحات شیمیایی از سوی کشورهای غربی و شوروی نقش بسزایی در تحولات استراتژیک این دوران داشته است.[62]

در سطح منطقه‌ای و حوزه کشورهای عربی نیز شرایط ایران وخیم بود. به جز دو کشور سوریه و لیبی، تقریباً تمام کشورهای دیگر این منطقه به صورت‌های گوناگون از عراق حمایت کردند. این حمایت با حجم تبلیغی فراوان، اولین تأثیر خود را در مشروع‌سازی اقدامات عراق و

تقبیح سیاست‌های ایران در جنگ داشته است. در سایه این وضعیت هدف اولیه و بزرگ انقلاب اسلامی، یعنی «صدور انقلاب»، به مثابه بهانه‌ای مناسب، مسبب کردار بسیاری از این کشورها در طول جنگ در قبال ایران شد. ترس افراطی و تا حدود زیاد ساختگی دولتمردان عربی از انقلاب اسلامی، به خوبی عملکرد ضدایرانی آنها را در نزد افکار عمومی داخلی توجیه می‌نمود و تصویری «جنگ‌طلب» و مخالف «صلح» از چهره ایران ترسیم گردید. احساس تهدید از انقلاب اسلامی بیش از همه در میان کشورهای جنوبی حوزه خلیج‌فارس دیده می‌شد. از این رو عراق «جناح شرقی دنیای عرب» و عمق استراتژیک و مهم امت عرب به شمار می‌رفت.[٦٣]

کشورهای خلیج‌فارس تحت تأثیر شعارهای همبستگی عربی عراق، امیدوار به رفع تهدید از ناحیه به‌هم‌خوردن توازن شرقی خود بودند. در تمام طول جنگ بغداد همواره به کویت و دیگر کشورهای عربی یادآوری می‌نمود که جنگ برای مقابله با سلطه ایران آغاز شده است.[٦٤] در نتیجه عراق باید از تمام کمک‌های ممکن جهان عرب برخوردار شود. علاوه بر کمک‌های تبلیغی و جذب افکار عمومی اعراب علیه ایران، در طول جنگ دنیای عرب همکاری شایانی را با عراق برای جلوگیری از شکست عراق و پیروزی ایران به عمل آورد. بر طبق برخی اطلاعات، عربستان حتی قبل از حملهٔ عراق به ایران، از آن با خبر بوده است و عراق قبل از حمله به ایران آنها را آگاه کرده و موافقتشان را جلب کرده بود، ضمن این که به کمک آمریکا اطلاعات ارزشمندی از نقل و انتقال‌های نظامی ایران به عراق ارائه کرده بود.[٦٥] به گفته جیمز *اکینز*، سفیر پیشین آمریکا در عربستان، این کشور در طول جنگ عراق با ایران ٤٠ میلیارد دلار و کویت ۲۰ میلیارد دلار به عراق کمک مالی داده‌اند. افزون بر آن که به گفته *ویلیام لیمن*، سعودی‌ها برای ساختن بمب اتمی عراق، ٥ میلیارد دلار به این کشور کمک کردند.[٦٦]

عربستان احتمالاً هزینه خرید تسلیحات عراق از فرانسه را در طول جنگ تقبل کرده بود.[٦٧] چند ماه پس از آغاز جنگ، سازمان *شورای همکاری خلیج‌فارس* به رهبری عربستان با هدف ضمنی مهار انقلاب اسلامی متولد شد. در این جا تلاش می‌شد تا اقدامات کشورهای حاشیه جنوبی خلیج‌فارس به صورت هماهنگ و دسته‌جمعی شکل گیرد. در طول جنگ تصمیمات این شورا در حول محور تقویت عراق و ترسیم چهره جنگ‌طلب از ایران دور می‌زد. از جمله این تصمیمات مربوط به موقعی می‌شد که صادرات نفت عراق از خلیج‌فارس در نتیجه اقدامات

نظامی ایران دچار وقفه گردید. در پی این واقعه کشورهای عضو شورا متقبل شدند که روزانه ۳۵۰ هزار بشکه نفت از مناطق بی‌طرف برای عراق بفروشند. همچنین به رهبری عربستان و برای مقابله با ایران «جنگ نفت» در اوپک به راه انداخته شد. در پی افزایش ناگهانی قیمت نفت در سال ۱۳۶۰ عربستان تولید نفت خود را به ۹/۸ میلیون بشکه در روز رساند و در برابر قیمت‌های جهانی نفت ایستادگی کرد که در این راه موفق نیز بود.

این کشور در سال ۱۳٦٤ نیز به دنبال اقدامات کینه‌توزانه علیه ایران و در پی فتوحات جنگی نیروهای ایرانی، دست به معاملات با «قیمت کاذب» نفت زد. بر این اساس صادرات نفت عربستان روزانه از ۲/۵ میلیون بشکه در پاییز این سال به ٦ میلیون بشکه در تابستان ۱۳٦۵ افزایش پیدا کرد.[٦٨] در نتیجه این امر صحنه برای سقوط بزرگ سال ۱۳٦۵ مهیا شد. این سیاست بیش از همه بر ایران که درگیر جنگی نابرابر با عراق بود، تأثیر گذاشت. به گونه‌ای که درآمد نفتی ایران از ۱۲/۲۵۵میلیون دلار در سال ۱۳٦۳ به ۷/۸۳ میلیون دلار در سال ۱۳٦۵ رسید.[٦٩] این کسری هیچ گاه جبران نشد و حتی در دو سال آینده تشدید شد و سهمی تعیین‌کننده در تصمیمات سیاسی و نظامی ایران در پایان جنگ داشت.

در میان کشورهای عربی دیگر، اردن نقش شاهراه حیاتی عراق را برای انتقال تجهیزات نظامی داشت و مصر نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. این کشور (مصر) به دنبال بازیابی جایگاه ازدست‌رفته خود در جهان عرب (در نتیجه کمپ‌دیوید) بود و به تدریج نقشی فعال در این جنگ یافت. البته مصر با ورود در فرآیند حمایت از عراق، بهره‌های اقتصادی فراوانی نیز برد. این کشور تدارک تسلیحات، مشاوره نظامی و همکاری در پروژه‌های نظامی عراق را وظیفه خود می‌دانست. مصر از یک سو نقش دلال را در فروش اسلحه به عراق بازی می‌کرد و از سوی دیگر با توجه به توانایی در زمینه تولید مهمات، بخش درخور توجهی از نیازهای عراق را تأمین کرده و در زمینه تأمین قطعات یدکی مورد نیاز ماشین جنگی عراق نیز نقش مهمی داشته است. مصر همچنین در سه پروژه موشکی *العباس*، *الحسین* و *بدر ۲۰۰۰* کمک‌های قابل توجهی به عراق نمود. یکی دیگر از عرصه‌های همکاری مصر و عراق، در زمینه تسلیحات شیمیایی بوده است.[۷۰] این کشور در زمینه‌های نرم‌افزاری نیز در طول جنگ به عراق کمک کرده است. بر طبق برخی منابع تعداد نامعلومی از افسران نظامی مصر طبق برنامه «مهاجرت

اختیاری» مصر با ارتش عراق در جنگ همکاری کردند. این برنامه به افسران مصری اجازه می‌داد تا با تقاضای بازنشستگی پیش از موعد برای مشاورت، رایزنی و حتی ایفای نقش‌های رزمی- تخصصی نظامی به ارتش عراق بپیوندند.[۷۱]

م) بین‌المللی‌شدن جنگ و گستردگی میدان نبرد

حمایت‌های همه‌جانبه نظام بین‌الملل از رقیب ایران در جنگ، متغیری تعیین‌کننده در تفکرات استراتژیک ایرانی‌ها بود. شواهد و قراین فراوانی در پشتیبانی‌های مادی و معنوی قدرت‌های بین‌المللی و نظام منطقه‌ای از عراق وجود داشت. با این حال تا دو سال مانده به پایان جنگ، فرماندهان ایرانی، میدان نبرد مستقیم خود را تنها مقابله با نیروهای عراقی و مرزهای این کشور تعریف می‌کردند. تا این زمان حمایت‌های نظامی و غیرنظامی بلوک‌های قدرت و نظام‌های سیاسی منطقه از عراق از طریق اندیشه‌های نظامی و لوله‌های تفنگ عراقی‌ها علیه ایران ظهور و بروز می‌یافت. از این رو با وجود نگرانی‌های شدید از سیاست‌های یک‌جانبه نظام بین‌المللِ در دفاع از عراق و محکومیت ایران، هنوز این باور در نزد نیروهای ایرانی وجود داشت که پیروزی‌های تعیین‌کننده در مصاف با عراق، سرنوشت جنگ را کاملاً به نفع ایران رقم خواهد زد. از این رو، ایران هیچ‌گاه خواستار گسترده ساختن میدان نبرد و هم‌آوردطلبی جدید برای خود در جنگ نبود. تحولات پایانی جنگ، صفحه جدیدی را بر روی نگرانی‌های امنیتی ایران و سرنوشت جنگ باز نمود. در این تحولات نه تنها نظام بین‌الملل از طریق کنار گذاشتن استراتژی «مدیریت بحران» به نفع استراتژی «پایان جنگ» و تجهیز کامل عراق، قدم‌های اساسی در جهت شکست نظامی ایران برداشت، بلکه مستقیماً با گسترده‌ساختن میدان نبرد و تهاجم به حریم امنیتی ایران در منطقه خلیج‌فارس از طریق ابزارهای برتر نظامی، تفکرات استراتژیک نیروهای ایرانی را در معرض آزمونی سخت و نگران‌کننده قرار داد.

در گفتمانی که تحت هدایت آمریکا و غرب بر چگونگی نگرش در زمینه جنگ ایران و عراق شکل گرفته بود، این مسأله اساسی بود که تا پایان سال ۱۹۸٦ (۱۳٦۵) این جنگ، یک «منازعه بومی، ویرانگر، خونین و بیهوده» است که تنها دو کشور درگیر را به خود مشغول کرده بود و تأثیر بسیار اندکی بر سایر دولت‌ها داشته است.[۷۲] واقعیت آن است که برخلاف این

گفتمان ساختگی، نقش نظام بین‌الملل در شروع و تداوم جنگ تا این زمان بسیار اساسی بوده است. منتهی تا این زمان شرایط بین‌المللی و تحولات در صحنه جنگ به گونه‌ای بود که ضرورت کمتری را در دخالت مستقیم قدرت‌های بین‌المللی علیه ایران در جنگ توجیه می‌نمود. اراده جنگی جدید دولت عراق و برخی ناکامی‌ها در استراتژی جدید آمریکا علیه ایران باعث شد تا همه چیز در جهت بین‌المللی‌شدن جنگ و درگیرشدن مضاعف ایران در صحنه‌های سیاسی و نظامی، دگرگون گردد.

افشای ماجرای *مک‌فارلین* و به خطرافتادن اعتبار بین‌المللی و منطقه‌ای آمریکا، جزء عوامل اولیه تغییر جنگ جدید بود و باعث شد که آمریکا بیش از هر زمان دیگر در طول جنگ، به حمایت از عراق و مقابله با جمهوری اسلامی بپردازد. به نوشته «فارین ریپورت»، سال ١٣٦٤، سال توجه آمریکا به ایران بود، زیرا بنا به توصیه *کیسینجر* مبنی بر ضرورت گشودن کانال‌های ارتباط مستقیم و غیرمستقیم با ایران و همچنین اجماع نظر عمومی در میان مقامات آمریکایی، نزدیک‌شدن به ایران به منظور آشتی مجدد، مسأله‌ای مهم به شمار می‌رفت. در نظر مقامات ایالات متحده فشارهای واردشده به ایران از جنبه اقتصادی، دشواری‌های میدان نبرد، به ویژه پس از فتح خرمشهر و مسدودبودن کانال‌های تهیه سلاح، زمینه مناسبی برای آزمون از سرگیری روابط با ایران تشخیص داده شد. از این رو با همکاری عوامل سیا و خریداران سلاح برای ایران، چند محموله سلاح غیراستراتژیک به ایران ارسال شد. مسأله آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان نیز عاملی مؤثر بر دیپلماسی پنهان آمریکا برای ورود به ایران، مطرح گردید. برای تحقق این سناریو، همزمان با دیپلماسی پنهان، *«عملیات استانج»* نیز برای مسدودکردن کانال‌های تهیه تسلیحات ایران از سوی آمریکا شروع شد. در جهت این سیاست موج دستگیری‌ها شروع شد و اعضای حدود ۲۱ شبکه قاچاق اسلحه دستگیر و زندانی شدند.

تلاش آمریکا برای حذف هر گونه واسطه و برداشتن گامی بزرگتر، موجب سفر *مک‌فارلین* به ایران گردید. ناکامی آمریکا فقط در جلب نظر مساعد ایران خلاصه نشد بلکه در سالگرد اشغال سفارت آمریکا در سال ١٣٦٥، *آقای هاشمی رفسنجانی*، به افشای ماجرا پرداخت. این اقدام، کاخ سفید را در بن‌بست سیاسی قرار داد؛ زیرا ضربه‌ای شدید به مشروعیت بین‌المللی این کشور وارد ساخت و بی‌اعتباری سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا با متحدان منطقه‌ایش را

تقویت نمود. مخصوصاً برای دولت عراق که پشتیبانی کامل آمریکا را احساس می‌نمود، تعجب‌آور بود. آمریکا برای جبران این آبروی از دست رفته تلاش کرد تا با دادن اطلاعات جزئی و دقیق نظامی به عراق (که احتمالاً سرنوشت عملیات کربلای ٤ را به سود عراق رقم زد)، از گسیختگی بیشتر روابط خود با این کشور جلوگیری نماید. مهمتر از این، این رویداد یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار بر تغییر استراتژی آمریکا از مدیریت بحران به مداخله مستقیم و پایان بخشیدن به جنگ عراق و ایران بوده است.[۷۳]

عامل مهم بعدی در بین‌المللی‌نمودن جنگ ناشی از تحولات استراتژیک در صحنه‌های نبرد مستقیم ایران و عراق بود. پیروزی نیروهای ایرانی در منطقه فاو در اواخر سال ١٣٦٤ شکستی بزرگ برای استراتژی دفاع متحرک عراق بود و به دنبال آن پیروزی در منطقه شلمچه (زمستان ١٣٦٥)، نگرانی‌های زیادی را برای شکست نظامی عراق در درون این کشور و متحدان آن بوجود آورد. پاسخ استراتژیک عراق به تحولات ناامیدکننده جدید، گسترده‌ساختن میدان نبرد و برانگیختن انگیزه‌های سیاسی و نظامی نظام بین‌الملل علیه ایران بود. برای این منظور و در شرایطی که نظام بین‌الملل با تسامح فراوانی نسبت به حملات ضدانسانی این رژیم برخورد می‌کرد و نیز با استفاده از پشیمانی آمریکا در قضیه *مک فارلین*، کوشید تا از طریق هدف‌قراردادن کشتی‌های تجاری در خلیج‌فارس، مقدمات ورود آمریکا (و در مجموع نظام بین‌الملل) را در جنگ فراهم سازد.

طرح جدید عراق برای جلب توجه کشورهای دیگر به خطرات جنگ و به ویژه ناامن‌ساختن جریان نفت در خلیج‌فارس کاملاً مؤثر بود. این کشور به دنبال حملات گسترده علیه مناطق مسکونی و مراکز نفتی ایران، استراتژی تشدید حمله به کشتی‌ها و نفت‌کش‌های بی‌طرف را در دستور کار خود قرار داد. به گونه‌ای که شمار حملات این کشور به کشتی‌ها در خلیج‌فارس از ٣٧ حمله در سال ١٣٦٤ به ٧١ و ٩٦ حمله به ترتیب در سال ١٣٦٥ و ١٣٦٦ افزایش یافت.[۷٤] اوج اقدام نظامی عراق در خلیج فارس مربوط به حمله هوایی به ناوچه آمریکایی «استارک» در بهار ١٣٦٦ بود که بر اثر آن ٢٧ تن از ملوانان آمریکایی کشته شدند. این اقدام مهم‌ترین واقعه‌ای بود که به استراتژی عراق برای بین‌المللی‌کردن جنگ کمک کرد. *صدام*

با ارسال نامه‌ای به *ریگان* ضمن ابراز تأسف در حمله به استارک به طور ضمنی وقوع آن را به ایران نسبت داد. *ریگان* نیز در پاسخ بدون توجه به حمله عراق به استارک ادعا کرد:

«مقصر واقعی ماجرا ایران است و آنها از این حادثه خشنود هستند.» [۷۵]

حمله به استارک به بازسازی نیروهای نظامی آمریکا در خلیج‌فارس منجر شد. کشتی فرماندهی نیروهای خاورمیانه و سه فروند از پنج فروند کشتی جنگی (ناوشکن و ناوچه) به طور دائم در خلیج‌فارس حضور داشتند. درخواست کویت از شورای امنیت سازمان ملل برای اسکورت کشتی‌های خود به آسانی بهانه تقویت حضور نیروهای آمریکایی را فراهم ساخت. قبل از آمریکا، شوروی بلافاصله این درخواست را پذیرفت و نسبت به پرچم‌گذاری پنج فروند کشتی کویتی اقدام نمود. *فیلیپ رابینز* اعتقاد دارد اقدام شوروی برای پیروی از استراتژی «تغییر پرچم‌ها» به خاطر نگرانی جامعه بین‌المللی از توان عراق در مقابل حملات قریب‌الوقوع ایران و نیاز به دخالت مؤثر بین‌المللی در پایان این جنگ قرار داشت.[۷۶] ولی صرف مطرح‌شدن حضور شوروی در خلیج‌فارس و به دنبال آن اقدام عملی، کافی بود تا حساسیت به اوج برسد. دو کشور پس از مورد هدف قرارگرفتن استارک، تلاش‌های همه‌جانبه خود را در شورای امنیت سازمان ملل برای تصویب قطع‌نامه ۵۹۸ و پایان جنگ شروع کرده بودند، ولی خطر حضور نظامی مستقیم شوروی در خلیج‌فارس اذهان دولت *ریگان* و کنگره را به خود مشغول کرد.[۷۷]

برای ایجاد تغییر در شرایط پیش‌آمده در سپتامبر ۱۹۸۷، نیروهای دریایی آمریکا زیر نظر فرماندهی نیروی خاورمیانه به سرعت تقویت شدند و هجده فروند کشتی جنگی نیز به آن اضافه شد. مأموریت این نیرو به ظاهر، اسکورت یازده نفت‌کش کویتی و حمایت از آن‌ها در برابر حملات نیروهای ایرانی بود. تا پایان سال ۱۳٦٦ انواع قایق‌های گشت‌زنی، کشتی‌های مین‌روب، بالگردهای تهاجمی، زیردریایی، نیروی عملیات ویژه و پایگاه‌های دریایی متحرک به خلیج‌فارس اعزام شد. با آشکارشدن ضعف‌های ستادی و ارتباطی برای فرماندهی و کنترل این نیروها، نهایتاً «سنتکام»[1] (نیروی ویژه مشترک خاورمیانه) پا به عرصه ظهور گذاشت. بین سپتامبر ۱۹۸۷ تا جولای ۱۹۸۸ این نیرو بیش از یکصد کاروان دریایی را اسکورت کرد و بین ۲۸ تا ۳۳ کشتی جنگی را برای اسکورت در خلیج‌فارس یا نزدیک آن به خدمت گرفت.[۷۸]

---

1. Centcom

بدین ترتیب نگرانی‌های ذهنی ایران در زمینه دخالت مستقیم آمریکا در جنگ به واقعیت نزدیک شد و تهدیدهای بین‌المللی به رهبری این کشور علیه ایران، آشکارا جنبه عینی پیدا کرد. *ریگان* پس از نطق رئیس جمهور وقت ایران در مجمع عمومی سازمان ملل، علناً ایران را تهدید به مجازات نظامی برای قبول آتش‌بس نمود.[۷۹] ایران نیز با مشاهده عزم آمریکا به لشکرکشی به منطقه حضور در جبهه زمینی را کاهش داد و با قوای بیشتر وارد میدان نبرد خلیج‌فارس شد. نخستین کاروان نفتکش‌های کویتی تحت اسکورت آمریکا بعد از عبور از آب‌های جزیره فارسی در میدان مین گرفتار شد و در دوم مرداد نفتکش «بریجستون» با مین برخورد کرد. این مسأله به افزایش حضور نظامی این کشور در خلیج‌فارس منجر شد. در ۳۱ شهریور ۱۳۶۶ هلی‌کوپترهای آمریکایی کشتی «ایران اجر» را منهدم کردند. پس از آن برخورد دو فروند موشک کرم ابریشم ایران به دو نفتکش آمریکا در بندر *الاحمدی* کویت در دو روز متوالی مرحله جدیدی از گسترش جنگ را در خلیج‌فارس دامن زد.

چهار روز بعد آمریکایی‌ها به سکوهای نفتی *رشادت* و *رسالت* حمله بردند. پس از آن درگیری‌های نظامی دو کشور در خلیج‌فارس برای مدت شش ماه متوقف شد. از ۲۵ تا ۲۷ فروردین ماه ۱۳۶۷ آمریکایی‌ها به بهانه برخورد رزمناو «ساموئل رابرتز» با مین، حملات ویرانکننده‌ای را علیه نیروهای دریایی و اهداف دریایی ایران شروع کردند. در طی این حملات، سکوهای نفتی *رشادت*، *سلمان*، *مبارک* و ناوهای ایرانی *سهند* و *جوشن* و رزمناو *سبلان* مورد تهاجم قرار گرفتند.[۸۰] در همین ایام، عراق با استفاده از فرصت پیش‌آمده و درگیری ایران با آمریکا توانست در عرض ۳۶ ساعت فاو را بازپس بگیرد و روند جنگ کاملاً به نفع این کشور رقم بخورد. شلیک «*ناو وینسنس*» آمریکا به هواپیمای مسافربری ایران هشداری تعیین‌کننده در گردن نهادن ایران به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ بود.

یادداشت‌ها

۱. برای مطالعه وضعیت تهدیدآمیز چند ماه آخر جنگ رجوع شود به: محمد درودیان، **آغاز تا پایان؛ سیری در جنـــگ ایـران و عراق**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷٦، صص ۲۱۲-۱۸٦.

۲. رجوع شود به علی‌اکبر ولایتی، **دیدگاههای جهانی جمهوری اسلامی ایران**، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ص ۱۱۲-۱۰٤.

۳. **روزنامه اطلاعات**، ۱۳٦٦/٥/۱۱.

٤. به خطبه‌های مختلف آقای هاشمی رفسنجانی در این سال‌ها رجوع شود.

٥. **ماهنامه اقتصاد ایران**، سال اول، ش ٦، (خرداد ۱۳۷۸)، ص ٤.

٦. ابراهیم رزاقی، **اقتصاد ایران**، تهران: نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۷۱، ص ص ۱٦۳-۱٥٤.

۷. میرحسین موسوی، «تبلور آینده در کارنامه دهساله انقلاب»، در کتاب **پنج گفتار دربـــاره انقـلاب، جامعـه و دفـاع مقـدس**، تهران: مؤسسه توسعه دانش و پژوهش، چاپ سوم، ۱۳۷۷، ص ٦.

۸. رجوع شود به محمدباقر حشمت‌زاده، «جنگ تحمیلی و نفت»، در **مجموعه مقالات جنگ تحمیلی**، تـهران: سـازمان چـاپ و انتشارات سپاه، ۱۳۷۳، صص ۸٦-۲۷.

9. Kamran Mofid, **The Economic Consequences of the Gulf war**, London, Routledge, 1990.

۱۰. میرحسین موسوی، «دستاوردها و درس‌های دفاع مقدس»، در کتاب **پنج گفتار دربـــاره انقـلاب، جامعـه و دفـاع مقـدس**، همان، ۱۳۷۷، ص ۹٥.

11. Kamran Mofid, Ibid, p. 19.

۱۲. رجوع شود به سخنان حسین عظیمی، در گفتگوی علمی «تحلیل شرایط و سیاســت‌های اقتصـادی در دوره جنـگ ایـران و عراق»، **فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی**، سال هشتم، ش ۲۷، (تابستان ۱۳۸۰)، صص ۱۸-۱٦.

۱۳. عموم فرماندهان و تحلیل‌گران جنگ سپاه به این نظر معتقد هستند. برای مثال رجوع شود به : یحیی فـوزی «نقـش علـل و عوامل اقتصادی در استراتژی نظامی ایران»، **فصلنامه بررسی‌های نظامی**، سال پنجم، ش ۱۸، (تابستان ۱۳۷۳)، صص ۱-۲۲.

۱٤. برای مطالعه شرایط اقتصادی ایران در سال پایانی جنگ رجوع شود به: فریدون آلائی، «شرایط اقتصادی ایران در مقطع پایانی جنگ»، **فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی**، سال هشتم، ش ۲۷، (تابستان ۱۳۸۰)، صص ۱۳۲-۱۱۳.

۱۵. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱٦، ص ۱۳۵.

۱٦. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱۹، ص ۲۳۸.

۱۷. سیدیعقوب حسینی و محمد جوادی‌پور، **ارتش جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس**، جلد سوم، تهران: سازمان عقیدتی ـ سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳، ص ٤۳.

۱۸. محمد درودیان، **جنگ، بازیابی ثبات؛ تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق**، جلد دوم، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۸، صص ۵۲-۵۱.

۱۹. غلامعلی رشید، «شرایط و ضرورتهای تولد، تثبیت و گسترش سپاه درجنگ،» **فصلنامه سیاست دفاعی**، سال پنجم، ش ۱۹، (تابستان ۱۳۷٦)، صص ۱۹-۱۳.

۲۰. احسان خرم‌دره، «چگونگی شکل‌گیری ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران و تأثیر آن بر روند آغاز و تداوم جنگ ایران و عراق،» **فصلنامه نگین ایران**، سال اول، ش ۱، (تابستان ۱۳۸۱)، ص ۲۰.

۲۱. محمد درودیان، همان، ص ۲۲۱.

۲۲. پاورقی محمد درودیان، **آغاز تا پایان؛ سیری در جنگ ایران و عراق**، جلد ششم، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۷٦، ص ۷۸.

۲۳. غلامعلی رشید، همان، ص ۳۳.

۲٤. حسین اردستانی، **تنبیه متجاوز؛ تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق**، جلد سوم، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۷۹، صص ۱٦۰-۱۵۹.

۲۵. پاورقی محمد درودیان، همان، ص ۱۱۵.

۲٦. غلامعلی رشید، همان، ص ۳۳.

۲۷. حسین اردستانی، همان، ص ۱٦۱.

۲۸. محمود سریع‌القلم، «تبیین مبانی سیاست خارجی عراق»، **فصلنامه خاورمیانه**، سال دوم، ش ۵، (تابستان ۱۳۷٤)، صص ۳۹٤-۳۸۳.

۲۹. یک نمونه از بی‌رحمی‌های بعدی صدام در سرکوب انتفاضه مردم عراق در سال ۱۹۹۱ هویدا شده است. گفته می‌شود در این سرکوبی بیش از ۷۵۰ هزار نفر از مردم شیعه عراق قتل عام شدند.

۳۰. مقاله درسهای نظامی جنگ ایران و عراق، ترجمه معاونت اطلاعات و عملیات ستادفرماندهی کل‌قوا، ص ٦. این مقاله در مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی موجود می‌باشد.

۳۱. اداره کل امور حقوقی وزارت امور خارجه، **تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایران**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷، ص ۳۰.

۳۲. **روزنامه انتخاب**، ۱۳۸۱/۶/۳۱.

۳۳. رجوع شود به یحیی فوزی تویسرکانی، «ابعاد بکارگیری سلاح شیمیایی توسط عراق و واکنش جامعه بین‌المللی»، در **انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و نظام بین‌المللی**، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، صص ۱۱۴-۸۵

۳۴. آقای هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۳ گفته بود «ایمان سربازان اسلام قوی‌تر از قدرت آتش برتری عراق است».

35. Adelphi Paper, Afraim Karsh, **The Iran – Iraq war; A Military Analysis**, , London: IISS.

36. Anthony H.Cordesman, **Iran and Iraq Threet from of the Northren Gulf**, Oxford: Westview Press, 1994, p.15.

37. Afraim Karsh, Ibid.

38. Kamran Mofid, **The Economic Conseqonces of Gulf war**, London: Routledge, 1990, p.73 and p.88

۳۹. شهرام چوبین، «صلح پس از جنگ»، ترجمه جعفر خیرخواهان، در مجموعه مقالات **تأملی در جنگ ایران و عراق: چند مسئله راهبردی**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۸۰، ص ۱۴۵.

۴۰. فرهاد درویشی، «بررسی استراتژی نظامی عراق در جنگ با ایران»، در مجموعه مقالات **تأملی در جنگ ایران و عراق: چند مسئله راهبردی**، همان، صص ۱۰۷-۱۰۶.

۴۱. شهرام چوبین، **همان**، ص ۱۴۷.

۴۲. به نقل از **همان**، ص ۱۴۸.

43. Kamran Mofid, Ibid.

44. Anthony Cordesman, Ibid.

۴۵. برای تحلیل شاخص‌های قدرت نظامی در این بخش عموماً از این مقاله نگارنده استفاده شده است: سیدحسین ولی‌پور زرومی، «تحلیل سطح توانمندی‌های نظامی ایران و عراق در طول جنگ تحمیلی»، **مجله سیاست دفاعی**، سال نهم، ش ۳۴، (بهار ۱۳۸۰)، ص ص ۹۰-۷۳.

۴۶. در این بخش از این گزارش استفاده شده است: معاونت فرهنگی و تبلیغات جنگ ستادکل نیروهای مسلح، **کاربرد جنگ روانی در جنگ تحمیلی**، بی‌تا، این گزارش در مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی موجود می‌باشد.

۴۷. به نقل از ولی‌الله زمانی، «جنگ تبلیغاتی عراق در دفاع مقدس»، **ماهنامه فرهنگ پایداری**، سال اول، پیش‌شماره ششم، (آبان ۱۳۸۱)، ص ۵۸.

۴۸. به نقل از ولی الله زمانی، **همان**، ص ۵۹.

٤۹. این نقل و قول‌ها از این منبع اقتباس گردیده است: محمدمهدی بهداروند و احمد سوداگر، **جنگ از نگاهی دیگر**، قم: مؤسسه فرهنگی خادم‌الرضا(ع)، ۱۳۸۰، ص ۳۸۳.

۵۰. به نقل از همان، ص ۳۹۳.

۵۱. ولی‌الله زمانی ، همان، ص ص ٦۰-۵۹.

۵۲. مسئولین جمهوری اسلامی در مواقع مختلف اتهام کمک اسراییل به ایران را در جنگ رد کردند.

۵۳. به نقل از احسان خرم‌دره، «چگونگی شکل‌گیری ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران و تأثیر آن بر روند آغاز و تداوم جنگ ایران و عراق»، **فصلنامه نگین ایران**، سال اول، ش ۱، (تابستان ۱۳۸۱)، ص ۱۲.

٥٤. برنامه تلویزیونی Front Line، «روابط پنهانی ایالات متحده و عربستان سعودی،» ترجمه بهمن همایون، **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال هفتم، ش ۷۲-۷۱ ، (مرداد و شهریور ۱۳۷۲)، ص ٦۷.

۵۵. آنتونی فرانسیس بویل، «سیاست خارجی امریکا در قبال جنگ ایران و عراق»، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، **مجله سیاست دفاعی**، سال چهارم، ش ۳ و ٤، (تابستان و پاییز ۱۳۷۵)، ص ۹۹.

۵٦. به نقل از حسین اردستانی، **جنگ عراق و ایران: رویارویی استراتژی‌ها**، تهران: دوره عالی جنگ سپاه، ۱۳۷۸، ص ۱۲۱.

۵۷. علی‌اکبر علیخانی، «مواضع و عملکرد نظام بین‌الملل در قبال جنگ عراق علیه ایران»، در مجموعه **مقالات انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و نظام بین‌الملل**، همان، صص ۱٦۸-۱٦٦.

۵۸. آنتونی فرانسیس بویل، **همان**، صص ۱۰۳-۱۰۲.

۵۹. محی‌الدین مصباحی، «شوروی در جنگ ایران و عراق»، ترجمه قرارگاه فرماندهی نصر، **مجله سیاست دفاعی**، سال چهارم، ش ۳ و ٤، (تابستان و پاییز ۱۳۷۵)، صص ۱۷۹-۱۷٦.

٦۰. علی‌کبر علیخانی، **همان**، ص ۱۷۵.

٦۱. رجوع شود به محمدمهدی بهداروند و احمد سوداگر، **همان**، صص ٤٤٦-٤۳٦.

٦۲. علی‌اکبر علیخانی، **همان**، ص ۷۹-۱۷٦.

63. Helms Christine Moss, **Iraq: Eastern Flank of the Arab World**, Washington, D.C, The Brookings institution, 1988.

٦٤. جوزف کشیشان، «شورای همکاری خلیج‌فارس و جنگ ایران و عراق»، ترجمه گروه ترجمه، **فصلنامه نگین ایران**، سال اول، ش ۱، (تابستان ۱۳۸۱)، ص ۸٦

٦۵. برنامه تلویزیونی Fron Line ، **همان**، ص ٦۷.

٦٦. **همان**.

٦۷. جوزف کشیشیان، **همان**، ص ۸٤

۶۸. هوشنگ امیراحمدی، «اقتصاد سیاسی نفت»، ترجمه علیرضا طیب، **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال هشتم، ش ۷۸-۷۷، (آذ و دی ۱۳۷۳)، صص ۶۹-۶۶.

69. Ruth Sivard, **world Military and social Expenditures**, Washington, D.C: World Priorities, (Various Years).

۷۰. مختار حسینی، «نقش مصر در جنگ ایران و عراق»، **فصلنامه نگین ایران**، سال اول، ش ۱، (تابستان ۱۳۸۱)، صص ۶۵-۶۴.

۷۱. برای مطالعه بیشتر در خصوص وضعیت کشورهای مختلف منطقه در جنگ ایران و عراق رجوع شود به:

_ Thomas Naff, **Gulf Security and the Iran – Iraq war**, national Defense University Press, 1985.

۷۲. نگاه کنید به: ماکسول جانسون، «نقش نیروهای نظامی امریکا در جنگ عراق و ایران»، ترجمه پریسا کریمی‌نیا، **ماهنامه نگاه**، سال سوم، ش ۲۶، (شهریور ۱۳۸۱)، ص ۵۷.

۷۳. حسین اردستانی، **جنگ عراق و ایران: رویارویی استراتژی‌ها**، تهران: دوره عالی جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، صص ۱۴۵-۱۴۳.

۷۴. محمود یزدان فام، «عوامل و دلایل گسترش جنگ ایران وعراق،» **همان**، ص ۳۹

۷۵. **همان**، ص ۴۱.

۷۶. فیلیپ رابینز، «اهداف، استراتژی‌ها و مشکلات عراق در جنگ» گروه ترجمه، **ماهنامه نگاه**، سال سوم، ش ۲۶، (شهریور ۱۳۸۱)، ص ۵۰.

۷۷. برای مطالعه مجادلات موجود میان کنگره و دولت ریگان در قضیه ورود و تقویت نیروهای امریکا به خلیج‌فارس رجوع شود به ماکسول جانسون، **همان**، ص ص ۶۱-۵۸. و همچنین رجوع شود به:

- Thomas Naugher, **"U.s.Policy and the Gulf war: A Question of Mean:"** In Christopher C.Joyner, the Green Wood Press, 1990.

۷۸. ماکسول جانسون، **همان**، ص ۵۸.

۷۹. محمدمهدی بهداروند و احمد سوداگر، **همان**، ص ۴۹۸.

۸۰. حسین اردستانی، **همان**، صص ۱۷۱-۱۶۹.

فصل هشتم

سیاست‌های امنیت ملی در گفتمان حفظ محور

مقدمه

بدیهی است با گذشت زمان و فراغت از بی‌ثباتی و دغدغه‌های اولیه و نیز شناخت بیشتر و واقع‌گرایی نسبت به مقدورات و محدودیت‌های موجود، تفکرات استراتژیک و سیاست‌های امنیت ملی نظام از انسجام بیشتری برخوردار گردد. همان طوری که قبلاً اشاره شد، تجربه و شناخت محدود انقلابیون از ضعف‌ها و توانایی‌های خود در محیط داخلی و خارجی و همچنین غلبه کامل احساسات انقلابی بر روندهای موجود باعث شده بود تا در دوره گفتمانی بسط‌محور، تفکرات راهبردی و به تبع آن سیاست‌های استراتژیک از زمینه‌های ظهور و بروز اندکی برخوردار شوند. ذهنیت‌های موجود در روندهای کلی حاکمیت، با غلبه روش‌های احساسی عملاً اثری از مفهوم «استراتژی» در شیوه‌های سیاستگذاران ایرانی برجای نگذاشته بود. سیاست‌های انقلابی چندان در قید دیدگاه‌های «دیگر» در محیط داخلی و بین‌المللی اسیر نبود و به سرعت و با شدت در پی تحقق و حصول اهداف عالی و آرمانی نهفته در جنبش اسلامی موجود بود.

این سیاست‌ها تقریباً تمامی مسایل را در برمی‌گرفت و از دیدگاه «امنیت نظام»، به تمامی حوزه‌ها با دید «امنیتی» نگریسته می‌شد. در واقع بروز ضعف و ناکارآمدی در جزء جزء نظام، مجموعه امنیت نظام را مورد هدف قرار می‌داد و بر این اساس در سیاست‌های اعمالی تلاش

می‌شد تا تمامی مسایل داخلی و خارجی موجود با توجه به اهداف آرمانی نظام مورد بازنگری جدی قرار گیرند.

جنگ و فشارهای ناشی از آن به تدریج گفتمان نوینی را در عرصه سیاست‌های ملی به ارمغان آورد. در این گفتمان ضمن دلبستگی شدید به آرمان‌های مطروحه در گفتمان انقلاب، از دایره بسط‌محوری سیاست‌ها به شدت کاسته شد. بر این اساس توجه به روش‌های مهار آسیب‌های جنگی و توانایی حفظ بقاء، به تنهایی در رأس امور امنیت ملی کشور قرار گرفت و موقتاً مسایل مهم دیگر در زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم از گردونه ضروریت‌های اولیه امنیتی خارج شدند. علاوه بر این، جنگ تأثیری دوسویه بر سیاست‌های امنیتی نظام داشته است. از یک سو در برخی جنبه‌ها جنگ نه تنها موجب کاهش نگرش ایدئولوژیک به مسایل نشد، بلکه بر شدت آن افزود. عواملی نظیر تلاش برای مقاومت و پیروزی علیه دشمن از یک طرف و رودررویی با نظام متخاصم منطقه‌ای و بین‌المللی از طرف دیگر باعث گردیده بود تا رفتارهای نظام از ماهیت بالای ایدئولوژیک برخوردار شوند. در واقع نگاه ایدئولوژیک در عملکردها، بر کیفیت قدرت ملی آشکارا تأثیرگذار بود. از سوی دیگر به رغم اتخاذ رویکردهای ایدئولوژیک، ضرورت‌های ناشی از جنگ و محدودیت‌های موجود باعث می‌شد تا جنبه‌هایی از عملگرایی بر سیاست‌های اعمالی حاکم گردند. این مسأله مخصوصاً در زمینه تأمین ابزارهای لازم برای دفاع از بقاء سرزمینی کاملاً مشهود بود. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ کاملاً نشان داد که به رغم طرح شعارهای آرمانی در جنگ، نهایتاً مسؤولان نظام با توجه به محدودیت‌های موجود، خط قرمز سیاست‌های خود را در محدودهٔ «منافع ملی و مصلحت نظام» تعریف کردند. البته غلبه این مسأله بر تحولات این دوران چندان پررنگ و واضح نبود؛ مخصوصاً زمانی که رزمندگان اسلام به پیروزی‌هایی در میدان نبرد می‌رسیدند، نوع شعارها و گفتارهای داخلی نیز کاملاً با خصلت‌های آرمان‌گرایانه عجین می‌شد. البته این قضیه را نباید پنهان داشت که انتظاری که در جامعه به وجود آمده بود، فقط با پیروزی نظامی علیه دشمن و متحدانش برآورده می‌شد. اعتماد آهنین در نزد رزمندگان اسلام نسبت به پیروزی قطعی «ایمان بر کفر» باعث شده بود تا کمترین شکی نسبت به نتیجه نهایی نبردها به سود نظام انقلابی ایجاد نگردد. مخصوصاً ناکامی دشمن در رسیدن به همهٔ اهداف خویش و زمین‌گیر شدن و موضع دفاعی نیروهای عراقی

باعث شده بود تا این تصور ایجاد گردد که دشمن به هیچ وجه توانایی بازگشت به دوران آغازین جنگ را ندارد. با این تصورات به راحتی شعارهایی نظیر «جنگ جنگ تا پیروزی»، «جنگ جنگ تا رفع فتنه از جهان» و «راه قدس از کربلا می‌گذرد»، پذیرش عام می‌یافت. با این اعتماد بود که هر سال با این تصور که امسال، سال سرنوشت و یا سال پیروزی است آغاز می‌شد. حتی در اواخر جنگ مسؤولان کشور بر نظر خود مبنی بر پیروزی نظامی پافشاری می‌کردند. *آیت‌الله خامنه‌ای* در مصاحبه‌ای می‌گوید:

«ما دست برنمی‌داریم تا وقتی که پیروزی قطعی نظامی نصیب نشود. خود پیروزی انقلاب پیروزی بزرگی بر جبهه کفر و استکبار جهانی بود، منتها آن چیزی که آن پیروزی را کامل خواهد کرد همان پیروزی نظامی در جنگ است و این هم انشاءالله تحقق پیدا خواهد کرد.»[1]

جالب است در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ که نیروهای ایرانی کاملاً در موضع برتر قرار داشتند، یکی از شروط ضمنی ایران برای پذیرش صلح، حذف *صدام* بود. گفته می‌شد «حزب بعث باید برود و منطقه بدون ژاندارم باشد، این سیاست جنگی ماست.»[2] جمهوری اسلامی حتی حاضر بود در برابر *صدام* هزینه‌های فراوانی از خود بپردازد. *آیت‌الله خامنه‌ای* در پاسخ به این سؤال خبرنگار خارجی که گفته بود آیا عراق می‌تواند غرامت ۱۵۰ میلیارد دلاری مورد خواسته شما را بپردازد، می‌گوید:

«با توجه به این که دولت انقلابی این کشور برای بازسازی کشور خودش نیز شدیداً محتاج می‌باشد، ما قبلاً اعلام کرده‌ایم که اگر یک حکومت مردمی و اسلامی در عراق بر سر کار بیاید، نه تنها غرامت جنگی از او نخواهیم خواست، بلکه هر چه بتوانیم به او کمک خواهیم کرد. ما غرامت را از بانیان جنگ، یعنی از رژیم کنونی بغداد و از هر رژیمی که ادامه دهنده راه آنها باشد،... می‌خواهیم.»[3]

با توجه به این توضیحات در این فصل سیاست‌های کلان امنیت ملی کشور که عمدتاً متوجه مسأله جنگ و ملاحظات مربوط به آن است، تحت عناوین زیر توضیح داده خواهد شد:

الف) قرار دادن تدریجی «جنگ در رأس امور»

ب) بهره‌گیری از توانمندی‌های انقلابی و ایدئولوژیکی

ج) توافق عملگرایی نسبی با سیاست‌های انقلابی در سیاست خارجی

الف) قرار دادن تدریجی «جنگ در رأس امور»

نظریه غالب در گفتمان حفظ‌محور بر این اصل مبتنی است که موضوع جنگ و شرایط ناشی از آن، به محور تمامی سیاست‌های نظام و دلمشغولی اولیه مسؤولان کشور تبدیل شد. این مسأله در طول جنگ در جوانب مختلف نمایان گردیده است. در عین حال سرعت تأثیرپذیری بخش‌های مختلف سیاست‌های نظام از محوریت جنگ، متفاوت بوده است. بدیهی است نیروهای نظامی و بسیج مردمی در پیشبرد شرایط جنگی، جزء اولین نقاط تأثیرپذیر از رویکرد فوق بوده‌اند. بر این اساس ارتش (با همان وضعیت موجودش) زیرنظر فرماندهی کل‌قوا (بنی‌صدر) به سرعت درگیر شرایط جنگی شد. همراه با آن مقاومت مردمی در کنار کارکرد نیروهای انقلابی در کمیته‌ها در خدمت جنگ قرار گرفت. پس از مدتی نیروهای سپاهی با استراتژی جدید و فعالیت همه‌جانبه به ایفای نقش پرداختند و کم‌کم فرماندهی جنگ را به دست گرفتند. این مسأله باعث تحول در ماهیت و ساختار این نهاد نیز شد. در واقع توسعه سازمان رزم و نهادمندی سپاه مرهون تحولات جنگی است. بجز بخش نظامی، سایر بخش‌های جامعه با اندکی تأخیر و به تدریج، به سمت در رأس قرار گرفتن جنگ حرکت کردند. بر این اساس می‌توان سیاست‌های درون‌ـحکومتی، خارجی و اقتصادی کشور را در زمینه جنگ به بررسی نشست.

سیاست‌های درون‌ـحکومتی اولین نقطه‌ای بود که پس از بخش نظامی، مسأله بقاء نظام و توجیهات جنگی را در رأس فعالیت‌های خود قرار داد. همان طوری که قبلاً توضیح داده شد، حاکم بودن جو رقابت و تنش بر اوضاع سیاسی کشور که تحت تأثیر شدید عملکرد *بنی‌صدر* بود، باعث شد تا در نه ماهه اول سال، مسأله جنگ و لزوم برخورد جدی با پیامدهای آن در محور کنش‌های سیاسی قرار نگیرد. هر چه به پایان سال ۱۳۵۹ نزدیک می‌شدیم، صف‌بندی‌های موجود میان *بنی‌صدر* و «پیروان خط امام» تشدید می‌شد. بحران فزاینده داخلی در جریان سخنرانی *بنی‌صدر* در ١٤ اسفند این سال در دانشگاه تهران منجر به زد و خورد بین طرفداران او و نیروهای انقلاب شد و در این درگیری تعدادی از پیروان خط امام کشته شدند. از این زمان به بعد، واکنش روحانیون و حزب جمهوری اسلامی کاملاً علیه *بنی‌صدر* بود.

با توجه به تحولات جدید *آیت‌الله بهشتی* در نامه‌ای به حضرت امام خمینی(ره) نوشت، به طور مفصل دو طیف پدید آمده را تشریح می‌کند و به ایشان یادآوری می‌شود:

«ما از همان آغاز، در پی آن بودیم که میدان عمل سازنده آن چنان فراخ و گسترده باشد که امثال آقای بازرگان و آقای بنی‌صدر و آقای ابراهیم یزدی در سطح بالا فعالیت داشته باشند.» وی در پایان نامه می‌گوید: *«با همه این احوال چندی است که این اندیشه در این فرزندانتان و برخی از برادران دیگر قوت گرفته که اگر اداره جمهوری اسلامی به وسیله بینش دوم را در این مقطع اصل می‌دانید ما به همان کارهای طلبگی خویش بپردازیم و بیش از این شاهد تلف‌شدن نیروها در جریان این دوگانگی فرساینده نباشیم»*[٤]

نهایتاً در پایان تحولات سیاسی بهار ۱۳٦۰، *بنی‌صدر* از فرماندهی کل‌قوا و سپس ریاست جمهوری کشور عزل گردید. خارج‌کردن نهایی لیبرال‌ها از گردونه سیاسی کشور هزینه‌های فراوانی داشت. در تمام مدت تابستان ۱۳٦۰ مجاهدین خلق مشغول ترور و ایجاد ارعاب در جامعه انقلابی بودند. در پایان این مرحله با ازدست‌رفتن بسیاری از رهبران کلیدی انقلاب و نظام، استراتژی یکدست‌سازی فضای داخلی و دراختیارگرفتن سه قوه از سوی نیروهای خط امام عملی شد و از این طریق گره جنگ نیز باز شد. اعتماد پیروان خط امام به یکدیگر آن چنان بود که پس از انتقال مسؤولیت نخست‌وزیری از *آیت‌الله مهدوی‌کنی* به *میرحسین موسوی*، تمام اعضاء کابینه قبلی به دولت جدید ملحق شدند.[٥]

در مجموع از این به بعد تا پایان دوره جنگ، یکدستگی نسبی سیاسی در کشور حاکم شد. حتی عوامل احتمالی تفرقه‌زا کم‌کم از میان خارج شدند. نمونهٔ بارز این مسأله راکدشدن فعالیت حزب جمهوری اسلامی بود. این حزب تا قبل از پایان‌گیری بحران‌های سیاسی در کشور از جوشش خوبی برخوردار بود. حتی فلسفه اولیهٔ تأسیس آن از سوی رهبران انقلابی نظیر *شهید بهشتی*، لزوم مقابله با تلاش‌های سیاسی گروه‌های منسجمی نظیر نهضت آزادی و نیز دردست‌گیری حکومت بود. از آغاز پاییز ۱۳٦۰ به بعد با وجود بی‌رقیب شدن این حزب، ضرورت‌های وجودی حزب جمهوری اسلامی را نیز کم‌رنگ می‌ساخت ضمن این که در عمل تداوم فعالیت آن با توجه به تنش‌های ناشی از جنگ چندان به طریق صواب ارزیابی نمی‌شد. تشکیلات این حزب تمام نیروهای انقلابی حاکم را پوشش نمی‌داد و بسیاری از این نیروها در بیرون قرار داشتند. در ابتدای تأسیس حزب تقریباً تمامی شخصیت‌های بزرگ سیاسی و نیز ائمه جمعه به حزب پیوسته بودند. به تدریج که رقابت‌های داخلی اوج می‌گرفت، انحصار

حزب در دست افرادی خاص چندان مثبت به نظر نمی‌رسید. در رقابت‌های انتخاباتی، افرادی که در لیست قرار نمی‌گرفتند و یا رقیب حزبی‌ها بودند، طبعاً به مخالفت با آن بر می‌خواستند.[٦]

این وضعیت چندان با شرایط جنگی حاکم بر کشور توافق نداشت. *آقای هاشمی رفسنجانی* در خصوص پایان فعالیت حزب جمهوری اسلامی می‌گوید:

«در مجموع به نظر رسید ضرورت اولیه‌ای که حزب را به وجود آورده بود، موضوعیت خود را از دست داده بود. مزاحمت‌هایی هم برای مسؤولان حزب به وجود آمده بود، که من و آیت‌الله خامنه‌ای با هم خدمت حضرت امام رفتیم، ایشان دبیرکل حزب بودند و از امام اجازه گرفتیم که فتیله فعالیت حزب را پایین بکشیم».[۷]

در طول دوره جنگ، نطفه دو گروه راست و چپ در درون حاکمیت بسته شد و همچنین رگه‌هایی از میانه‌روهای جدید در جریان حاکمیت پدیدار شد. راست‌ها در زمینه اقتصاد دولتی با چپ‌ها اختلاف داشتند. و میانه‌روهای جدید در عرصه سیاست خارجی خواهان مصلحت‌اندیشی و واقع‌بینی بیشتر بودند. با این وجود جریان‌های حاکم در مجموع طرفدار اقتصاد دولتی و پیروی از اصول انقلاب در سیاست‌های خارجی بر مبنای اصل «نه شرقی، نه غربی» بودند. مخصوصاً در عرصه اقتصاد صنعتی، تسلط دولت بر سیستم اقتصادی کشور کاملاً هویدا بود، ولی در زمینه تجارت خارجی، طیف راست سنتی به نمایندگی از بازار توانسته بود از انحصار دولت بکاهد و به رغم تلاش دولت در زمینه دولتی‌کردن تجارت خارجی و حتی تصویب آن در مجلس، با مخالفت شورای نگهبان، فقط انحصار واردات ۵۰ قلم کالای استراتژیک در اختیار دولت قرار گرفت.[۸]

عرصهٔ سیاست خارجی، حوزهٔ دیگری بود که به تدریج موضوع جنگ را در رأس فعالیت‌های خود قرار داد. واقعیت آن است که این عرصه در سال‌های نخست جنگ همچنان تحت تأثیر انقلاب و فضای آرمانی آن قرار داشت. این مسأله مخصوصاً در دوره نخست‌وزیری *شهید رجایی* کاملاً مشخص بود. رویکرد وی در سیاست خارجی به تبع گفتمان انقلاب بر مبنای اولویت روابط با *ملت‌ها* به جای *دولت‌ها* و نیز انتقال مرکز ثقل دیپلماسی از آمریکا و اروپای غربی به آسیا و آفریقا، حمایت از جنبش‌ها و نهضت‌های آزادیبخش و جایگزینی استراتژی اتحاد با غرب با استراتژی عدم تعهد قرار داشت. دولت *شهید رجایی* تا تیرماه ۱۳۶۰

به دلیل عدم انتخاب وزیر امور خارجه، با مشکلات فراوانی روبه‌رو بود. در طول این مدت سیاست خارجی به حالت رکود درآمده بود و بیشتر سفارتخانه‌های ایران در کشورهای خارجی و حتی کشورهای اسلامی عضو جبهه پایداری عرب که حامی ایران بودند، تعطیل شده بود. فقدان سیاست خارجی فعال و مناسب در نخستین ماه‌های جنگ، با فعالیت‌های گستردهٔ دیپلماتیک عراق و مسافرت‌های متوالی *سعدون حمادی*، وزیر خارجه عراق و ملاقات‌های وی با سران کشورهای مختلف جهان و جلب نظر مساعد و کمک‌های آنها به نفع کشور متبوعش مصادف بود.

مسأله دیگر در مورد سیاست خارجی دوران جنگ لزوم طرح آن در مجامع و سازمان‌های بین‌المللی بود. پس از آغاز جنگ، دولت عراق سعی کرد با طرح آن در شورای امنیت سازمان ملل متحد، ابتکار عمل را در دست گیرد و ایران را آغازگر جنگ معرفی کند، اما دولت ایران چنین کاری نکرد. تا پیش از تصویب قطعنامه ٤٧٩ شورای امنیت درباره جنگ ایران و عراق، ایران بر اساس این اعتقاد که شورای امنیت زاییدهٔ وزارت امورخارجه آمریکاست دعوای خود را به شورای امنیت عرضه نکرد. *شهید رجایی* شخصاً به عملکرد مجامع بین‌المللی اعتقاد و امیدی نداشت.[٩]

با وقوف انقلابیون حاکم نسبت به واقعیات حاکم بر روابط بین‌الملل کم‌کم نوع رفتار جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی از حالت نیمه‌فعال به فعال تحول یافت و ساختارهای مسلط حاکم هر چند با موضع انتقادی مورد توجه دیپلماسی کشور قرار گرفتند. *علی‌اکبر ولایتی*، وزیر امور خارجه دولت *میرحسین موسوی* در سال‌های جنگ تقریباً در تمامی مجامع بین‌المللی اعم از سازمان ملل، جنبش عدم تعهد، سازمان کنفرانس اسلامی حضور فعال داشت. با گسترش میدان جنگ و نیز بین‌المللی‌شدن جنگ از سال‌های ١٣٦٥ به بعد، به گستره فعالیت سیاست خارجی کشور افزوده شد. در این سال‌ها، امام خمینی(ره) سیاست خارجی را بر اساس ارتباط با همه کشورها، به جز آمریکا، اسراییل و آفریقای جنوبی، مورد تأکید قرار دادند که به سیاست خارجی «درهای باز» در وزارت خارجه مشهور است. هدف از این سیاست خروج جمهوری اسلامی ایران از انزوای بین‌المللی و محدودکردن حوزه فعالیت‌های دیپلماسی عراق و متقابلاً گسترش فعالیت ایران در میدان دیپلماسی به موازات میدان جنگ بود. طرح

شعار «راه قدس از کربلا می‌گذرد» در سال‌های میانی جنگ نیز دال بر اولویت مسأله جنگ با عراق از هر هدف آرمانی دیگر در سیاست خارجی از جمله آزادسازی قدس بود.[۱۰]

اما در سطح اقتصادی وضعیت به گونه‌ای دیگر بود. با شروع جنگ، به اجبار، بی‌توجهی موجود در گفتمان انقلاب نسبت به ابزارهای نظامی پایان یافت و طبیعتاً قدرت نظامی برای تأمین امنیت ملی کشور بسیار مهم تلقی شد. بر این اساس در سطح سیاست‌های دولت، سیاست کاهش هزینه‌های نظامی که از ابتدای انقلاب شروع شده بود، پایان یافت. در ظرف یک سال پس از شروع جنگ هزینه‌های نظامی ایران ۲۱۸ درصد افزایش یافت و از ۳۱۷ میلیارد ریال به ۱۰۰۷ میلیارد ریال رسید. این رقم در سال‌های ۱۳٦۱، ۱۳٦۲، ۱۳٦۳ و ۱۳٦٤ به ترتیب به ۱۳۰۰، ۱۵۰۰ و ۱۸۵۳ و ۱۲۹۵ میلیارد ریال رسید.[۱۱]

افزایش هزینه‌های نظامی ترکیب واردات کشور را نیز دگرگون ساخت. نسبت واردات تسلیحات به کل واردات در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ به ترتیب ۱٦/۸ و ۱۵/٦ درصد بود، ولی به یکباره پس از شروع جنگ این نسبت به ۳۳/۸ درصد در سال ۱۳٦۰ تحول پیدا کرد. این نسبت در سال‌های ۱۳٦۱، ۱۳٦۲، ۱۳٦۳ و ۱۳٦٤ به ترتیب ۳۵/٤، ۳۲/۱، ٤۱/۱ و ۳۷/۹ درصد بوده است.[۱۲] طبیعی بود با شروع جنگ در بودجه دولت بیشترین اولویت‌ها از نظر آمار و ارقام مربوط به جنگ یا امور مربوط به جنگ باشد، مانند بازسازی مناطق جنگ‌زده، ترمیم خسارات وارده به تأسیسات اقتصادی، تأمین نیازهای اساسی جنگ‌زدگان، ایجاد اشتغال و غیره. در طول جنگ، نوعی اقتصاد جنگی بر کشور حکمفرما شد. تشکیل ستاد بسیج اقتصادی، اسکان آوارگان و مهاجران جنگ و تدارکات و پشتیبانی جنگ جزء برنامه‌های اساسی دولت در زمان جنگ بود.

عوارض ناشی از محاصره اقتصادی و سپس جنگ تحمیلی، مشکلات اقتصادی بسیاری را برای کشور پدید آورد به گونه‌ای که پس از شروع جنگ، تأسیس ستاد بسیج اقتصادی کشور در ۱۳۵۹/۷/۵ جزء اولین اقدامات اقتصادی کشور بود. از جمله اقدامات این ستاد سهمیه‌بندی کالاهای اساسی از جمله نفت، بنزین، قند و شکر و روغن، پودرهای پاک‌کننده و ... بود و در این زمینه کالابرگ‌هایی را چاپ و توزیع می‌نمود. توزیع ثروت و امکانات بیت‌المال به صورت مساوی و عادلانه بین مردم از اهداف اعلام شده این سیاست بود و در واقع پاسخی به شرایط حاد جنگی در اقتصاد کشور به شمار می‌رفت. مخصوصاً برای قشر تعیین‌کننده در ایجاد بسیج

مردمی، چنین سیاست‌هایی کاملاً احساس می‌شد. طرح «اسلام پابرهنه‌ها» در برابر «اسلام مرفهین بی‌درد» از سوی دولت راهنمای این سیاست‌ها بود. بر این اساس رسیدگی به وضعیت معیشتی و رفاهی اقشار محروم، قراردادن نان ارزان، پرداختن وام‌های قرض‌الحسنه از سوی بانک‌ها به کشاورزان، کارگران، کارمندان و رزمندگان، مبارزه با تورم از طریق سیاست‌های پولی، ارزان نگهداشتن دارو، درنظرگرفتن سوبسیدهای ویژه برای کالاهای اساسی در طول جنگ، در جهت حمایت از بدنهٔ نیرویی جنگ بوده است. تأکید بسیاری می‌شد که «دولت اسلامی تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند سیاست خود را سیاست دفاع از قارون‌ها قرار دهد».[۱۳] البته تأکید دولت بر حمایت از اقشار محروم و پشتیبان جنگ، به معنای کنترل کامل بی‌نظمی‌های اقتصادی و جلوگیری از شکاف‌های پنهان در این زمینه نبود.

در زمینه اسکان مهاجران جنگی نیز اقدامات زیادی صورت گرفت و به تدریج ۱/۵ میلیون آواره جنگی در مناطق مختلف اسکان یافتند. همچنین دولت نقش اساسی را در امور پشتیبانی و تدارکاتی جنگ داشت. جذب و ارسال کمک‌های مردمی به جبهه‌های جنگ جزء برخی از اقدامات دولت بود. همچنین بسیاری از شرکت‌های دولتی، با اختصاص بخشی از تولیدات خود به پشتیبانی فنی و خدماتی جنگ مشغول بودند. با تمام اولویتی که دولت در تمام این سال‌ها برای جنگ قائل بود، ولی جنگ تا پایان سال ۱۳٦٥ هیچ یک از فعالیت‌های ساختارسازی دولت جمهوری اسلامی ایران را که از سال ۱۳٥۸ شروع شد، متوقف نساخت. در همین دوران دولت وارد پروژه‌های مهم صنعتی مانند صنایع آذر آب و فولاد می‌شود، که این مسأله به تداوم فضای انقلاب در سال‌های اولیه جنگ برمی‌گردد. در واقع به علت حاکم‌بودن احساس قدرت انقلابی در نزد دولتمردان، این طور احساس می‌شد که در کنار ادامه جنگ و برآورده‌ساختن نیازهای جنگی (انسانی، مالی و لجستیک)، می‌توان رسیدگی به سایر امور اقتصادی کشور را بر مبنای انتظارات اولیه انقلاب ادامه داد. از نظر عملی نیز، دست‌یابی به پیروزی‌هایی نظیر فتح خرمشهر و عقب‌راندن عراق از مناطق اشغالی، تصور دولت‌مردان را در مورد درستی فرضیاتشان، تقویت می‌نمود.

با اتفاقی که در سال ۱۳٦٥ روی می‌دهد و بر اساس آن قیمت نفت به یکباره به زیر ۱۰ دلار در هر بشکه می‌رسد، تمامی مفروضات گذشته به زیر سؤال رفت. کم‌کم با کاهش شدید

حجم صادرات، درآمد بخش نفت نیز به زیر ٦ میلیارد دلار می‌رسد. در این شرایط جنگ چهره بحرانی خودش را نشان می‌دهد. ولی به اعتقاد دولت، این جنگ نیست که خود را نشان می‌دهد، بلکه شوک نفتی است. نرخ تورم که از سال ۱۳٦۰ تا ۱۳٦٤ از ۲۰ درصد به ٦/٥ درصد رسیده بود، مجدداً از سال ۱۳٦٥ اوج می‌گیرد. بحران اقتصادی موجود به تدریج در سال‌های ۱۳٦٦ و ۱۳٦۷ حادتر می‌گردد. در این سال‌ها است که در رأس قرار گرفتن جنگ در صحنه اقتصاد نیز کاملاً عینی می‌گردد. تا قبل از شروع بحران اقتصادی سال‌های پایانی جنگ، اهداف جنگی و انقلابی به طور همزمان در سیاست‌های اقتصادی پی‌گیری می‌شد، ولی در این زمان دولت مجبور می‌شود از روال قبلی خویش خارج شود و تقریباً تمامی سیاست‌های گذشته خود را به نفع تمرکز بر پشتیبانی تمام‌عیار از جنگ کنار بگذارد. در این سال‌ها بدون آنکه ایدهٔ دولت در زمینه اقتصاد کشور عوض شود، (مثلاً از دولتی‌بودن اقتصاد به سمت خصوصی‌سازی عدول نماید)، به اجبار برنامه‌ها و تحولات ساختارسازی متوقف می‌شود.[۱٤] به جای آن «برنامه دوساله نوین اقتصادی» تدوین شد که در واقع نمایانگر دو سال پایانی برنامه اول جمهوری اسلامی بود و برای سال‌های ۱۳٦٥ و ۱۳٦٦ در نظر گرفته شد.

رئیس برنامه و بودجه در تشریح برنامه دوساله جدید چنین می‌گوید: «در الگوی برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی (۱۳٦٦-۱۳٦۲)، «بدون توجه کامل به جنگ عمل کردیم و به همین دلیل برنامه توسعه اول پنجساله به اجرا در نیامد.» وی سپس در تشریح برنامه جدید می‌گوید: «برنامه نوین اقتصادی، برنامه‌ای تفصیلی و کلاسیک نیست... هدف رسیدن به یک رشد ناخالص معین که بتواند جمعیت را در یک حد معینی زیر پوشش قرار دهد نیست... رابطه تمام بخشها در این برنامه دو ساله با یکدیگر در نظر گرفته نشده‌اند و این یک برنامه توسعه نبوده و انتظار جهش و رسیدن به شاخص‌های مورد نظر را از این برنامه نباید داشت.» وی هدف برنامه دوساله را در جلوگیری از تشدید مشکلات و مبارزه با مشکلات با توجه به کاهش شدید درآمد نفت اعلام کرد.[۱٥]

در مجموع برنامه دوساله جدید نمایان‌گر وضعیت کاملاً جنگی اقتصاد کشور در این دوران بود و تماماً معطوف پاسخگویی به نیازهای ناشی از این بحران در این سال‌ها بود.

ب) بهره‌گیری از توانمندی‌های انقلابی و ایدئولوژیک

بی‌تردید همان طوری که پیروزی انقلاب اسلامی در تحمیل جنگ هشت‌ساله عراق علیه ایران، اصلی تعیین‌کننده بود، ماهیت و ذات این انقلاب نیز در طراحی و نوع شکل‌گیری فرآیندهای جنگی و نیز چگونگی سیاست‌های دفاعی و استراتژی‌های نظامی کشور نقش اساسی داشت. ماهیت انقلابی نظام و طبیعت اسلامی آن، مشخصه بارز تمامی اصول و استراتژی‌های امنیتی کشور در زمان جنگ بوده است. بر این اساس سیاست‌های اعمالی کشور در زمان جنگ چه در صحنه‌های مستقیم نظامی و چه در صحنه‌های پشتیبانی جنگی با مفاهیم انقلابی و ایدئولوژیکی این دوران پیوند کاملی داشتند. تا جایی که شاید بتوان در مجموع استراتژی‌های دفاعی کشور را در این زمان به نسبت تجربیات موجود در تاریخ جنگ‌ها، استثناء دانست.

در چارچوب خاص‌بودن این سیاست‌ها بود که اولاً در کنار حاکمیت واقعیت‌های جنگی، دفاع از کشور در برابر برتری دشمن، به صورت تکلیف فرض می‌شد، ثانیاً چندان اعتقادی نسبت به لزوم توازن میان سخت‌افزارهای نظامی طرفین در نزد نیروهای ایرانی وجود نداشت، ثالثاً این تصور غلبه داشت که شکست‌های نظامی به تنهایی نتیجهٔ جنگ را تعیین نخواهد کرد.

سیاست‌های جنگی کشور از چند جهت در این دوران متأثر از شرایط فوق بود:

۱. رشد تدریجی «شیوه‌ها» و «نیروهای» انقلابی در جنگ.
۲. تفسیرنمودن جنگ به معنای تداوم انقلاب.
۳. فراگیرساختن جنگ و مردمی‌نمودن آن.
٤. ایدئولوژیک کردن جنگ.

۱. رشد تدریجی شیوه‌ها و نیروهای انقلابی در جنگ

از جمله ویژگی‌های خاص روش‌های جنگی ایران در فرآیند جنگ هشت ساله، تبدیل ارتش به یک نیروی پشتیبان و نه نیروی اولیه و تصمیم‌گیر اصلی بود. این تحول تأثیر همه‌جانبه‌ای بر استراتژی‌های جنگی داشت. برای نیروهای ارتشی باقی‌مانده از ساختار گذشته، طبیعتاً پیروی از اصول رزم کلاسیک و تعیین سیاست‌های نظامی بر مبنای شناسایی اصول

«تهدید» و «مقدورات»، اهمیتی انکارناپذیر داشت. ناکارآمدی در کاربست این اصول در ابتدای جنگ کم‌کم زمینه‌های عقب‌نشینی تدریجی آن‌ها را در برابر اصول رزم انقلابی و به تبع آن نقش‌یابی عناصر انقلابی در فرآیند جنگی فراهم ساخت. این ناکارآمدی برخاسته از فروپاشی نسبی این نهاد در فرآیند انقلاب و نیز عدم تطبیق تصورات فرماندهان ارتش نسبت به شرایط جدید پیش آمده بود.

بر اثر پدیدار شدن تزلزل در ارکان ارتش پس از پیروزی انقلاب و تحولات انجام‌گرفته در آن، عملاً استراتژی رزم کلاسیک بدون متولی رها شده بود. حتی قبل از شروع جنگ، فرماندهان ارتش تصوری مشخص و یکسان از اهداف و تلاش اصلی دشمن در مناطق جنگی و بالاخص منطقه جنوب نداشتند. برخی اندیمشک، برخی اهواز و ... را هدف اصلی دشمن مطرح می‌کردند و بر اساس این تصورات خواستار تمرکز توان ارتش برای دفاع از این مناطق می‌شدند. این تصورات پراکنده و متناقض علاوه بر این که از تحولات جدید در نهاد ارتش نشأت می‌گرفت، بلکه ریشه در بی‌توجهی این نهاد به تهدیدهای فزاینده دشمنی مثل عراق داشت. غرور ناشی از وابستگی به غرب (مشخصاً آمریکا)، ارتش ایران را نسبت به بسیاری از تصورات تهدیدآمیز بیمه ساخته بود. این عدم آمادگی جنگی ایران به دلیل فقدان قرارگاه فرماندهی عملیات در مناطق مرزی و عدم استقرار کلیه یگان‌های نظامی در طول مرز در زمان آغاز جنگ آشکار بود؛ برای مثال ایران هیچ گونه آرایش نظامی‌ای در مناطق بسیار حساس نزدیک خرمشهر و آبادان نداشت و حتی اعلامیه‌های نظامی عراق حاکی از آن بود که ارتش عراق در یکی دو روز نخست جنگ با مقاومت چندانی روبرو نشده است.

درک از جنگ و علل و زمینه‌های تهاجم نظامی علیه ایران نیز در میان نیروهای کلاسیک کمتر وجود داشت. همان طوری که قبلاً دیدیم، فرماندهان ارتش تنها یک ماه مانده به آغاز تهاجم سراسری اعتقاد پیدا کردند که قصد حمله *صدام* جدی است. این مسأله حتی برای *بنی‌صدر* که در آن زمان فرماندهی کل‌قوا را نیز در دست داشت تعجب‌آور بود. وی حتی ۱۰ روز قبل از شروع حمله عراق باوری به آن نداشت. بی‌اعتقادی و بی‌اعتمادی وی نسبت به برداشت‌های نیروهای مسلح انقلابی مزید بر علت بود.

نبود آمادگی دفاعی کلاسیک و عدم شناخت از اهداف اصلی دشمن در تهاجم علیه ایران باعث شد تا استراتژی‌های بعدی نظامی نیروهای کلاسیک نیز دچار شکست شوند. بر این اساس بود که در این استراتژی‌ها، نقطه ثقلی برای پایان تهاجمات ارتش عراق و شروع عملیات‌های آزادسازی وجود نداشت. اندیشه نظامی *بنی‌صدر* به مثابه راهنمای نیروهای ارتش، مبتنی بر استراتژی «دادن زمین برای به دست آوردن زمان» بود. این استراتژی رغبت کمی را برای شکل‌گیری انگیزش‌های مقاومت در برابر نیروهای دشمن باقی می‌گذاشت. در برابر آن استراتژی نیروهای انقلابی مبتنی بر «مقاومت در هر مکان و حفظ زمین برای به دست‌آوردن زمان» قرار داشت. در بطن این استراتژی اندیشه مقاومت نهفته بود، برعکس استراتژی قبلی که منجر به ازدست‌رفتن بخش مهمی از مناطق مرزی و شهرهای کشور شد، زمین‌گیرشدن دشمن و تأخیر در پیشروی نیروهای عراقی ـ همانند تأخیر در سقوط خرمشهر و جلوگیری از سقوط آبادان ـ ، نمایانگر توفیق‌آمیزبودن استراتژی نیروهای انقلابی در جنگ بود. پیشتر از آن، درک این نیروها در شروع جنگ که مبتنی بر عقیده آن‌ها در زمینه جبهه‌گیری جهان «استکباری» بود، فهم انقلابی آن‌ها را نشان می‌داد.

استقرار نیروهای دشمن در مواضع نامناسب و آشنا نبودن آن‌ها به منطقه، فرصت مناسبی را برای اجرای عملیات‌های ایذایی در شب فراهم ساخته بود. اما این امر به هیچ وجه مورد توجه نیروهای کلاسیک قرار نگرفت. عدم توجیه و آموزش لازم ارتش در خصوص عملیات‌های ایذایی و چریکی باعث شده بود تا این نقش را نیروهای مردمی و انقلابی برعهده گیرند. سپاه پاسداران به مثابه یک نهاد مردمی با درک و تلقی واقعی از ماهیت انقلاب اسلامی و ستیزه‌جویی همه‌جانبه قدرت‌های خارجی و ضد انقلاب داخلی با آن و نیز بهره‌مندی از «روحیه شهادت‌طلبی»، «انسجام رزمی» و «خلاقیت نظامی»، از قابلیت بسیاری برای مقابله با تهدیدها در صحنه‌های مختلف برخوردار بود. این نیروها از بدو پیروزی انقلاب تجربیات گران‌قدری را از عملیات‌های چریکی و ایذایی در مقابله با عناصر ضد انقلاب و جدایی‌طلب در مناطقی نظیر گنبد، کردستان، بلوچستان و خوزستان آموخته بودند، ولی در اوایل جنگ مورد بی‌مهری‌های فراوان *بنی‌صدر* قرار گرفتند.[۱۶] بنی‌صدر با طرح شعار تخصص‌گرایی و تعمیم آن در عرصه نظامی به ارتش، عملاً نیروهای سپاهی را از گردونه اصلی استراتژی‌های نظامی کشور

خارج ساخته بود. در عمل سلاح کمی در اختیار آن‌ها می‌گذاشت و حتی‌الامکان اجازه شرکت در عملیات‌های نظامی علیه نیروهای دشمن را به آن‌ها نمی‌داد.[۱۷] کم‌کم شکست‌های متوالی عملیات‌های ارتش به فرماندهی *بنی‌صدر* برای آزادسازی مناطق اشغالی، زمینه‌های جذب بیشتر نیروهای مسلح را در جنگ فراهم ساخت. ناامیدی از عملکرد نیروهای کلاسیک، فرماندهان سپاه را نیز به این نتیجه‌گیری کلی رساند که با انسجام بیشتر و با تمرکز عملیاتی خود در منطقه جنوب (منطقه اصلی نبرد) نقش بیشتری را در جنگ ایفاء نمایند.[۱۸]

ماهیت انقلابی و بهره‌مندی از توان مردمی و تقدس ایدئولوژیک سپاه نیز در پذیرش این نهاد برای حضور فعال در جنگ تأثیر تعیین‌کننده داشت؛ مخصوصاً در اوان جنگ که تقابل شدیدی میان دولت *شهید رجایی* و شخص *بنی‌صدر* وجود داشت. برخلاف *بنی‌صدر*، شهید *رجایی* و کابینه‌اش در طیف نیروهای خط امام و طرفداران نیروهای مردمی و انقلابی قرار داشتند. آن‌ها نیز جنگ را ناشی از سیاست‌های امپریالیستی آمریکا می‌دانستند و تصویری بسیار ایدئولوژیک از جنگ مطرح می‌کردند. *رجایی* سپاه را پیش از آن که یک نیروی نظامی صرف بداند، نیرویی ایدئولوژیک و انقلابی می‌دانست و آن را به دلیل برخاستن از بطن توده‌های مردم و همفکری کامل با انقلاب، «امید انقلاب» و «ارتش انقلاب» می‌نامید. در اندیشه او، ارتش زمانی می‌توانست عملکرد قابل قبول و مثبتی را ارائه دهد که در سایه آموزش‌های عقیدتی، با سپاه همگن و همسان باشد و تنها در این صورت است که مردمی می‌شود.[۱۹]

تقریباً از چهارماهه دوم جنگ به بعد نقش سپاه در تحولات جنگی جدی‌تر می‌گردد. با تصمیم فرماندهان سپاهی مبنی بر تشکیل ستاد عملیات جنوب، شیوه‌های جدیدی برای تهاجم به دشمن که بر پایه توانمندی نیروهای خودی بود با اجرای عملیات‌های محدود، کم‌کم جایگزین شیوه‌های کلاسیک شد. واردآوردن شبیخون و استفاده از فرصت‌هایی که «شب» و «شناخت کامل از منطقه» در اختیار نیروهای ایرانی می‌گذاشت و خودداری از حملات جبهه‌ای و بهره‌گیری از نقاط ضعف خطوط پدافندی عراق، از جایگاه اساسی در این عملیات‌ها برخوردار بودند. از این زمان تا پایان سال اول جنگ استراتژی عملیاتی نیروهای سپاه به عملیات‌های محدود و بر اساس توانمندی‌های موجود معطوف بود. با گذشت زمان و کسب تجربیات مورد نیاز، از سال دوم جنگ عملیات‌های بزرگ جنگی برای آزادسازی مناطق اشغالی

طراحی شدند. در فاصله پنجم مهرماه سال ۱۳٦۰ تا سوم شهریور ۱۳٦۱ با طراحی و اجراء عملیات‌هایی نظیر ثامن‌الائمه(ع)، طریق‌القدس، فتح‌المبین و بیت‌المقدس، اکثر مناطق اشغالی آزاد شدند و مابقی مناطق نیز بر اثر استراتژی جدید ارتش عراق برای عقب‌نشینی تاکتیکی، آزاد گردیدند. در طول این مدت اندیشه‌های نظامی متأثر از اندیشه‌های فرماندهی سپاه بود و ارتش نیز به طور کامل هماهنگ با نیروهای سپاهی، پشتیبانی سخت‌افزاری جنگ را برعهده داشت. اندیشه جنگ انقلابی و مردمی نیروهای سپاهی، مادامی که جنگ در سرزمین‌های ایران و ناآشنا برای عراق جریان داشت با کمترین مشکلات انجام شد، ولی مادامی که ارتش عراق در استراتژی جدید خود ضمن عقب‌نشینی کامل از مناطق ایران، کاملاً در درون مناطق خود به دفاع متحرک پرداخت، چندان موفق نبود. فقط در سال‌های ۱۳٦٤ و ۱۳٦٥ در نتیجه فتح فاو و تصرف مناطق مهمی از شلمچه، نیروهای ایرانی به برخی از موفقیت‌ها رسیدند، ولی این توفیقات برای پیروزی کامل استراتژی‌های نظامی ایران کافی نبود. شاید این مسأله علاوه بر شناخت ناکافی از مناطق دشمن، به تعصب ارتش عراق در حفظ مناطق خود نیز بستگی داشت؛ تعصبی که با ترس از تیرباران نیروهای فراری از خطوط مقدم عجین بود. همچنین بهره‌گیری مطلق از کاربرد وسیع سلاح‌های شیمیایی علیه نیروهای ایرانی در درون خاک خود (همانند جزایر مجنون) دلیل دیگر این ناکامی‌ها بود.

محوریت سپاه در جنگ باعث تحول دیگری در عرصه نظامی‌گری کشور نیز شد و آن گسترش سازمان رزم این نیرو و تبدیل آن به یک «نیروی نظامی تمام‌عیار» بود. سازمان سپاه در ابتدا با نیرویی حدود ۱۰ الی ۱۵ هزار نفر تشکیل گردید. کم‌کم با روبروشدن با بحران‌های داخلی، این تعداد به مرز حدود ۳۰ هزار نفر در آغاز جنگ تحمیلی رسید. این نیروها سازماندهی چندان مشخصی نداشتند و زیر نظر شورای سپاه اداره می‌شدند. فرماندهان سپاه در آغاز جنگ تحمیلی هر کدام با نیروهای تحت امر خود در مناطق غربی و جنوبی کشور و عمدتاً در شهرهای این مناطق مستقر بودند و سعی در خلق و پشتیبانی از مقاومت‌های مردمی داشتند. مهم‌ترین جنگ‌افزار این نیروها، سلاح‌های سبک بود. کم‌کم با انتخاب *محسن رضایی* به فرماندهی سپاه و استقرار وی در منطقه عملیاتی جنوب، شکاف‌های موجود در این نهاد کمتر شد. از نظر نیرو، در سال اول جنگ، نیروهای جنگی سپاه در حدود ۳۰ الی ٤۰ گردان

غیرسازمانی بودند. با موفقیت‌هایی که در نتیجه عملیات‌های محدود حاصل شد، امکان جذب نیروهای بسیجی در جنگ و سازمان رزم سپاه نیز تسهیل شد. کم‌کم فکر تشکیل تیپ در نزد فرماندهان سپاه ایجاد شد. در فاصله ۷ ماهه عملیات ثامن‌الائمه(ع) (۵ مهر ۱۳٦۰) تا عملیات بیت‌المقدس، سازمان رزم سپاه، ده برابر شد و از عملیات رمضان در ۲۳ تیرماه ۱۳٦۱ به بعد سازمان رزم سپاه به شکل لشکر وارد عمل شد و هر کدام از لشکرها، تیپ‌های مختلفی را در درون خود سازماندهی کردند.

با وجود گسترش سازمان رزم سپاه و نقش مهم آن‌ها در جنگ، همچنان از نظر سخت‌افزاری وابسته به توانمندی‌های ارتش بودند. ایجاد برخی ناهماهنگی‌ها و نیز انتظارات موجود از سپاه برای اتمام جنگ و ضرورت مقابله با تهدیدهای مستقیم آمریکا باعث شد تا مهم‌ترین گام برای گسترش این نهاد برداشته شود و آن صدور فرمان تأسیس سه نیرو (دریایی، زمینی و هوایی) در سپاه از سوی امام خمینی(ره) در ۱۳٦٤/٦/۲٦ بود. به این ترتیب این نهاد نیز به مانند ارتش، به صورت بالقوه از تمام توانایی‌های لازم برای یک نیروی نظامی با هدف دفاع از مرزهای ملی برخوردار شد.[۲۰]

۲. تفسیر جنگ به معنای تداوم انقلاب

مشروعیت تامه انقلاب اسلامی در اذهان عمومی این فرصت را برای دولتمردان ایرانی به وجود آورد که ارتباط ویژه‌ای میان انقلاب و جنگ تحمیلی برقرار سازند. البته برای همگان روشن بود که این جنگ فرزند انقلاب اسلامی و نتیجه طبیعی آن بود. به تعبیری «از دیدگاه فلسفه علم تاریخ می‌توان جنگ هشت ساله را بسط کوتاه‌مدت تاریخی یا حادثه منتج تاریخی از انقلاب دانست.»[۲۱] واکنش‌ها و موضع‌گیری‌های آشکار و پنهان مخالفان انقلاب در منطقه و جهان، حتی مدت‌ها قبل از آغاز جنگ، برخی از رهبران کشور را به پیداشدن روندی از تهدیدهای نظام‌مند بیرونی علیه انقلاب اسلامی رهنمون ساخته بود. در این میان نقش تهدیدهای آمریکا هدایت‌گر اصلی این تهدیدها و از اولویتی اساسی برخوردار بود. در چهارچوب گفتمان اسلامی ـ انقلابی، ایالات متحده به منزله رهبری جهان کفر و همه نیروهایی که علیه اسلام و انقلاب اسلامی بسیج شده‌اند، به شمار می‌رفت. بر اساس این برداشت، اصولاً

جنگ عراق علیه ایران اقدامی تلقی می‌شد که از جانب آمریکا طراحی و اجرا شده است. به همین دلیل، بلافاصله پس از آغاز تهاجم عراق، امام خمینی(ره) تجاوز عراق را بهای مخالفت ایران با آمریکا خواند. ایشان بر این باور بودند که:

«امروز، تمامی آنان که علیه جمهوری اسلامی متحد شده‌اند، با واسطه یا بدون واسطه در رابطه با آمریکا می‌باشند.»[۲۲]

تحت تأثیر این برداشت‌ها و نیز نوع عملکرد یک‌جانبه ساختار قدرت بین‌المللی به نفع عراق، در تمام طول جنگ، استراتژی نه شرقی و نه غربی انقلاب، با شدت و حرارت بیشتری پی‌گیری می‌شد.

تفسیر تهدیدهای امنیتی علیه انقلاب اسلامی در یک سیکل به هم پیوسته و در چارچوب سیاست‌های آمریکا، امکان انسجام جبهه داخلی و کسب آمادگی برای مقابله با تهاجمات مستقیم دشمن را افزایش می‌داد. متأثر از شرایط انقلاب و جایگاه وسیع توده‌ها در جنگ، حتی قبل از شروع تهاجم و با احتمال عملی‌شدن تهدیدهای نظامی آمریکا علیه ایران، فرمان تأسیس بسیج یا ارتش بیست‌میلیونی صادر شد. این مسأله نشان‌دهنده این نکته بود که در ذهن رهبران انقلاب این نکته وجود داشت که برای پیروزی در جنگ احتمالی نیز باید همانند انقلاب، حمایت توده‌های مردم را جلب نمود. بر این اساس بود که در طول جنگ نیز استراتژی مقاومت مردمی و همه‌جانبه با تأکید بر بسیج مردمی از سوی رهبران نظام اتخاذ می‌شد.

بی‌تردید، انقلاب اسلامی و حفظ آن یکی از مبانی رفتاری مهم ایران در مقابل تهاجم عراق محسوب می‌شد. با این حال این همهٔ داستان نبود؛ تصمیم‌گیرندگان سیاسی و رزمندگان عرصه‌های نبرد از زاویه ارزش‌های انقلاب اسلامی به جنگ نگاه می‌کردند و رفتاری مبتنی بر تفکرات انقلابی داشتند. شاید اگر جنگ نمی‌شد، بسیاری از نیروهای حافظ انقلاب نظیر بسیج و سپاه به رشد و بالندگی مورد نیاز دست نمی‌یافتند. از این منظر جنگ زمینه‌ای برای بسط و نضج اندیشه‌های انقلاب و نیروهای آن محسوب می‌گردید. برخی از اهداف انقلاب در پرتو جنگ، بهای بیشتری یافتند؛ برای مثال موضوع فلسطین و نهضت‌های آزادیبخش از زمانی که تهدیدهای آمریکا و به تبع آن تهاجم مستقیم عراق به عینیت تبدیل شد، از بار ایدئولوژیک بیشتری در نزد دولتمردان برخوردار گشت. جالب این که، به فاصله یک سال پس از پیروزی

انقلاب اسلامی، امام خمینی(ره) در هیچ یک از مواضع آشکار و رسمی خود، حمایت از نهضت‌های آزادیبخش را اعلام نکردند و حتی در یک موضع‌گیری آشکار، حرکت افراطی در مسجدالحرام را نیز محکوم کردند.[۲۳]

بنا بر باور سیاستگذاران نظام، جنگ تحمیلی فرصتی برای صدور انقلاب اسلامی نیز محسوب می‌شد. امام خمینی(ره) گفته بودند: «ما در جنگ انقلابمان را صادر کردیم». از نظر عملی، ایجاد تحول انقلابی در درون عراق و سپردن حکومت به مردم عراق، بخشی از اهداف اساسی نظام در برخورد با حادثه جنگ بود. تداوم روحیه انقلابی در تمامی دوران جنگ باعث شد مسؤولان نظام تقریباً در برابر تمامی طرح‌های صلحی که مطرح می‌شد مقاومت نمایند و کوچکترین نرمش در برابر طرح‌های پیشنهادی به معنای تسلیم و تحقیر انقلاب تفسیر می‌شد. بر این اساس بود که تنها رسیدن به «صلحی شرافتمندانه» می‌توانست مورد قبول باشد و بالاتر آن که روحیات انقلابی موجود فقط با تحقق شعار «جنگ‌جنگ تا پیروزی» به آرمان خود می‌رسید.

۳. فراگیرساختن جنگ و مردمی‌نمودن آن

تشکیل بسیج و مطرح‌کردن استراتژی مقاومت مردمی کاملاً نمایان‌گر جایگاه مردم در استراتژی دفاعی جمهوری اسلامی در جنگ تحمیلی بود. بی‌تجربگی نظامی و نبود ساختارهای توانمند رزمی در کشور در کنار پشتیبانی همه‌جانبه نظام بین‌الملل از عراق، این دغدغه را در نزد رهبران انقلاب ایجاد کرده بود که بدون همراهی مردم و دفاع همه‌جانبه نمی‌توانند در برابر دشمن دوام بیاورند. بهره‌گیری از عناصر مردمی از همان روزهای آغازین جنگ مورد توجه مسؤولان قرار گرفت، ولی در آن زمان به دلیل فقدان راه‌کارهای جذب حمایت‌های مردمی، نقش ایده‌آل مقاومت مردمی در برابر تهاجمات اولیه ارتش عراق، بروز نکرد. همان طوری که گفته شد، روحیات انقلابی موجود، زمینه‌های جذب مردم را در فرآیند جنگ مهیا می‌ساخت. اما در این میان نفوذ فراوان امام خمینی(ره) در میان مردم و نوع مدیریت ایشان از یک طرف و باورهای دینی و ملی مردم از سوی دیگر، حضور نیروهای مردمی و بسیجی را در جبهه‌ها کاملاً مهیا می‌ساخت. امام خمینی(ره) قبل از شروع جنگ با توجه به نقش بسیج مردمی، آن‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

«این جانب اولاً به ملت ایران هشدار می‌دهم که خود را مهیا کنند و اسلحه‌های خود را آماده کنند و به حال آماده‌باش باشند که اگر خدای نخواسته محتاج بسیج عمومی شد و امر به جهاد مقدس عمومی داده شد، فوراً به میدان رفته و از دین خدا و کشور اسلامی دفاع نمایند.»[۲۴]

اصطلاحات «جبهه» و «پشت جبهه» در معنای آن روز، دو قرینه متصل به یکدیگر بودند. در استراتژی دولت‌مردان در این دوره ایجاد دغدغه خاطر برای تک‌تک افراد ملت نسبت به سرنوشت جنگ یک اصل اساسی بود. بر این اساس با بهره‌گیری از مفاهیم مقدسی نظیر «جهاد»، سیاست مردمی‌نمودن جنگ جهت حمایت مادی و معنوی از جبهه‌های جنگی تسهیل می‌شد. با ایجاد انگیزه دفاع نظامی در نزد مردم، نه تنها رزمندگان جبهه از پشتیبانی معنوی برخوردار می‌شدند، بلکه در دو سطح نیرویی و مالی نیز متنفع می‌شدند. از نظر نیرویی اولاً نهادهایی نظیر جهاد سازندگی و سپاه به صورت سازمان‌های رسمی و در عین حال مردمی، سهم مهمی در جنگ ایفاء می‌نمودند. ثانیاً نهاد نیمه‌سازمانی بسیج با جذب عناصر مختلف مردمی (از کارمندان دولت گرفته تا نیروی داوطلب مردمی) سهمی تعیین‌کننده در ترکیب نفرات نظامی ایرانیان در برابر دشمن داشتند. در سال‌های پایانی جنگ، تأکید بر نیروهای مردمی و ضرورت حضور آن‌ها در جبهه‌های جنگ به صورت رسمی‌تر توجه مسؤولان کشور را به خود جلب کرد و حتی امام خمینی(ره) آن را یک واجب کفایی که بر مبنای نظر فرماندهان نظامی تعیین می‌شد، اعلام کردند.[۲۵] در پاییز ۱۳۶۶ با متحول‌شدن شرایط جنگی و شروع برتری نسبی عراق در جنگ، شورای عالی پشتیبانی جنگ با اعلامیه ده ماده‌ای معروف خود، خواستار جهاد مردمی برای جنگ شد. در پی این اعلامیه نام‌نویسی از دانشجویان، کارمندان دولت، طلاب، ... برای جبهه تشدید شد و حتی دهه دوم آذرماه ۱۳۶۶ به دهه *نوبت‌بندی* و *ثبت‌نام* برای جبهه نام گرفت. در پی آن تخصص‌های مختلف مورد نیاز برای جبهه‌های جنگ اعلام شد. بعد از این شاهد رزمایش‌های عظیم مردمی در قالب سپاهیان محمد(ص) در سراسر کشور برای گسیل نیرو به جبهه بودیم.[۲۶]

از نظر مالی نیز مسؤولان انتظار کمک‌های مردمی را داشتند. این مسأله مخصوصاً در اواخر جنگ که بنیان‌های اقتصادی کشور دچار تزلزل شده بود از اهمیت بیشتری برخوردار شد. در

همان اعلامیه ده‌ماده‌ای بحث جهاد مالی نیز جز محورهای مهم درخواست‌های مسؤولان از مشارکت مردمی در جنگ بود. بر طبق این اعلامیه از تمام مردمی که نمی‌توانستند به هر دلیلی در جنگ شرکت کنند، خواسته شد تا در جهاد مالی شرکت کنند. انتظار مسؤولان در آن زمان این بود که هر فرد متمکن در پشت جبهه حداقل خرج عمومی یک رزمنده را که حدود بیست هزار تومان تخمین زده می‌شد متقبل شود.[۲۷]

٤. ایدئولوژیک کردن جنگ

قبلاً در بخش مقدورات ملی نیز به این مسأله پرداخته شد که بهره‌مندی نظام انقلابی از توانایی‌های ارزشی و ایدئولوژیک، سهم بسزایی در تأمین روحی رزمندگان و گسیل نیروهای مردمی به جبهه‌های جنگ داشته است. در چارچوب این پتانسیل‌های مثبت بود که مسؤولان نظام توانستند با واجب دانستن دفاع از سرزمین اسلامی، مسؤولیت حفظ حدود و ثغور را به صورت یک وظیفه همگانی تفسیر نمایند. با تفسیر ایدئولوژیک از وضعیت موجود، مسؤولان توانستند بدون آنکه تأکید فراوانی بر جنبه‌های ملی و ارزش‌های ایرانی نمایند، به اهداف ملی و صیانت کشور از تهدید بیرونی دست یابند. با نگاهی کوتاه به رفتار حاکم بر جبهه‌ها و نوع واکنش‌های انجام‌گرفته در طول جنگ به خوبی می‌توان بر این نکته تأکید نمود که کشور در این زمان «دوره‌ای ناب» از الگوپذیری ارزش‌های مذهبی را به خود دیده است.

طرح ایده‌هایی نظیر «جنگ حق و باطل»، «جنگ اسلام و کفر» بدون کوچکترین تردیدی در میان مردم و رزمندگان، زمینه‌های پذیرش داشت. تلاش آگاهانه دولت‌مردان و فرماندهان در بهره‌گیری از این زمینه‌ها شایسته توجه است. آن‌ها با استفاده از آیاتی نظیر «نصر من‌الله و فتح قریب» و «وقاتلوهم حتی لا تکون فتنه»، نحوه رفتار متأثر از قرآن را نشان می‌دادند و از این طریق علت و عظمت پیروزی‌های به دست آمده از عملیات‌ها، ادامه جنگ، لزوم مقابله با دشمن و سازش‌ناپذیری در برابر آن را تبیین می‌کردند و وظایف رزمندگان اسلام را برای ادامه مبارزه و ایستادگی متذکر می‌شدند. علاوه بر این در انتخاب نام عملیات‌ها، کاملاً از الگوهای قرآنی و دینی پیروی می‌کردند. تعیین عناوینی نظیر والفجر، فتح‌المبین، بدر، خیبر، مرصاد، رمضان، بیت‌المقدس، طریق‌القدس، کربلا، و غیره که از الگوهای قرآنی و مذهبی برگرفته می‌شد، در رفتار نیروهای ایرانی تأثیر بسزایی داشت.

همچنین رواج و گسترش احادیث ائمه(ع) در گفتار و سخنان مسؤولان کشور، فرماندهان نظامی و رزمندگان، گسترش ادعیه‌ای مانند کمیل، ندبه، زیارت عاشورا و غیره، و الگو قرار گرفتن شیوه و سنت امامانی چون حضرت علی (ع) و امام حسین (ع)، به ویژه راه‌اندازی مراسم مداحی و عزاداری حضرت اباعبدالله(ع)، در شکل‌دهی و تقویت رفتار دینی نیروهای رزمنده نقش ویژه‌ای را ایفا می‌کرد.[۲۸] کاربست انگیزه‌های مذهبی در بهینه‌سازی توانمندی‌های رزمندگان تا آن جا مورد توجه بود که بسیاری از امور حاکم بر جبهه و پیروزی‌های به دست آمده بر مبنای معجزات الهی و نصرت خداوندی تفسیر و تعبیر می‌شد. در عمل نیز رزمنده ایرانی کاملاً به این جنبه‌های فوق انسانی باور داشت. امام خمینی(ره) فتح خرمشهر را امری فوق طبیعی و توان طبیعی تفسیر کرده بود و نوع تلقی رزمندگان نیز بر این مبنا شکل‌گیری می‌شد. تفسیر ایدئولوژیک از نوع جنگ، وضعیت دشمن و توانمندی‌های موجود فقط برای تحت تأثیر قرار دادن رزمندگان صورت نمی‌گرفت، بلکه این مسأله کل فضای کشور را تحت تأثیر قرار داده بود. این فضا برای دفاع از کشور اسلامی در برابر کفار و اشرار لازم و ضروری بود. در گفتمان دولت‌مردان تأکید می‌شد که برخلاف اسلام تسلیم‌پذیر سعودیها... در ایران «اسلام علی(ع)، فاطمه(س)، حسین(ع)، ابوذر، مقداد و سلمان وجود دارد.»[۲۹]

ج) سازواری عملگرایی نسبی با سیاست‌های انقلابی در سیاست خارجی

بی‌تردید، جمهوری اسلامی ایران که یک حکومت آرمان‌گرا به شمار می‌رود، پیوسته درگیر با کشاکش آرمان و واقعیت خواهد بود و این مسأله به هر مقدار که داعیهٔ تطبیق این دو در میان باشد، نمود بیشتری خواهد داشت. البته بین آرمان و ایدئولوژی از یک سو و واقعیات زمان از سوی دیگر، تعامل وجود دارد و نه ضرورتاً تعارض. اندیشه، آرمان و ایدئولوژی به هر حال پای در واقعیت‌های موجود دارند. در نهایت امر، ایدئولوژی نوعی صورت‌بندی مجرد و تئوریک به خود می‌گیرد و قرائتی ویژه از واقعیات مبتنی بر آن است. تعامل آرمان‌های ارزشی و واقعیات می‌تواند تعاملی سازنده و رابطه‌ای مثبت باشد و زمان در چنین وضعیت، شرایطی مثبت رقم خواهد زد. اما آن جا که ظرف واقعیات بر مظروف آرمان‌ها تنگ باشد این رابطه منفی شده و به تخریب آرمان‌های ارزشی می‌انجامد. در این جاست که معتقدان آرمان‌ها گذر

زمان را به ضرر آرمان‌ها می‌بینند و حرکت منفی زمان آغاز می‌شود. در چنین حالتی است که همراهی با مقتضیات زمانه و کاهش جریان آرمان‌گرایی در سیاستگذاری‌ها نه تنها عقب‌نشینی از آن اصول و آرمان‌ها نیست، بلکه می‌تواند حرکتی در جهت حفظ اصل آرمان‌ها باشد. طبق یک تحلیل، در جنگ تحمیلی تعامل آرمان‌ها با واقعیت‌ها از نقطه‌ای ابتدایی آغاز شد و با شروع جنگ غیرکلاسیک یا جنگ انقلابی (پس از عزل بنی‌صدر) تعامل مثبت این دو عنصر به سرعت اوج گرفت و حرکت خود را به سوی مطلوبیت نهایی ادامه داد. با فتح خرمشهر این حرکت به نقطه مطلوبیت نهایی رسید و با گذشت زمان و رشد دیوان‌سالاری جنگی از یک سو و فشار واقعیات بر آرمان‌ها از سوی دیگر حرکت نزولی خود را آغاز نمود.[۳۰]

رفتار آرمان‌خواهانه در یک کشور انقلابی طبیعی است؛ همچنان که پی‌گیری این رفتارها با بی‌توجهی محض نسبت به واقعیت‌های زمانه هیچ گاه امکان‌پذیر نخواهد بود. در جنگ تحمیلی تعامل آرمان‌ها با واقعیات تا زمانی که به درون مرزهای ملی مربوط می‌شد، مشکلات چندانی برای توافق نهایی پدید نمی‌آورد، چرا که ارکان اصلی نظام همگام با آرمان‌های انقلاب، دگرگون شده بودند، ولی به محض برخورد این آرمان‌ها با مرزهای بیرونی، تکانه‌های شدیدی در نزد انقلابیون به وجود آمد؛ در واقع ساختارهای رسمی منطقه‌ای و بین‌المللی با آرمان‌های انقلابی ما، تعجب‌آور می‌نمود! برای همگان این نکته، اساسی تلقی می‌شد که چرا دیگران به مانند ما فکر و عمل نمی‌کنند؟ جنگ و پیامدهای آن اوج بدبینی دیگران را نسبت به انقلاب ما، برای انقلابیون اثبات نمود. این مسأله نشان داد که نه تنها نظام بیرونی قصد خوشامدگویی انقلاب را نداشت، بلکه مهار و دفن آن بهترین گزینه تلقی می‌شد. در چنین فضایی که انتظارات آرمانی انقلابیون با واقعیات متصلب بیرونی، مستقیماً دچار رویارویی شده بود، ملاحظات و سیاستگذاری‌های بیرونی ما شکل گرفت. از آن جایی که هیچ کدام از متغیرهای دوگانه فوق قصد کوتاه‌آمدن نداشتند با پارادوکسی از رفتارها و ملاحظات در سیاست خارجی جمهوری اسلامی مواجهه گشته‌ایم که بعضی‌ها به درستی این دوره را به «آرمانگرایی واقع‌بینانه» تعبیر کرده‌اند.

بهره‌گیری «اندیشه امت اسلامی» و استراتژی «صدور انقلاب» در بطن ملاحظات این دوران قرار دارد، ولی جنگ و ملزومات آن، محدودیت‌های فراوانی برای این علایق به وجود آورد. با گذشت زمان و درک تأثیرات محیط بین‌المللی، نوع برداشت‌های خارجی نظام نیز دچار

تحولات محسوسی شد. به گونه‌ای که در تحلیل نهایی، جنگ و نوع صف‌بندی‌هایی که نسبت به آن به وجود آمده بود، تبیین‌گر دوستان و دشمنان نظام در این دوران بود. در واقع استراتژی «نه شرقی و نه غربی» نظام در آغاز دولت‌ها را به صراحت به دو دسته دوست و دشمن تقسیم می‌نمود.[۳۱] نوع باورهای شکل‌گرفته در این استراتژی انقلابی، باعث شده بود تا تعداد دوستان نسبت به دشمنان انقلاب، انگشت‌شمار باشند. در واقع رویکرد خارجی انقلابیون چندان اعتقادی به ساختارهای رسمی دولت-ملت‌ها نداشت. از این رو دوستان محدود آن‌ها نیز در میان ملت‌ها و گروه‌های مردمی جستجو می‌شد. فشارهای جنگی باعث شد تا نگاه غیرمنعطف به ساختارهای رسمی بین‌المللی دچار تحول گردد و کم‌کم نگاه جدید و واقع‌بینانه‌ای نسبت به این ساختارها در سیاست خارجی جمهوری اسلامی حاکم شود.

در این دوره در سطح کلان به تدریج تلاش می‌شود تا نظام بین‌الملل، جمهوری اسلامی را به رسمیت بشناسد؛ تلاش می‌شود تا انقلاب را دیگران کم‌کم جدی بگیرند؛ تلاش می‌شود تا القاء گردد که منظور از صدور انقلاب همان صدور معنوی انقلاب است نه چیز دیگر؛ نظام کم‌کم به این سمت حرکت می‌کند که نظام بین‌الملل را نسبت به قدرت انقلاب و ناکارآمدی سیاست تضعیف آن مطمئن سازد تا از این طریق انقلاب جدی گرفته شود؛ تلاش می‌شود تا موضوعات ملموس‌تری را در ملاحظات امنیت ملی‌مان نظیر خلیج‌فارس، خاورمیانه، نفت و... مطرح نماییم و از این طریق ملاحظات بیرونی را نسبت به ایران و اهمیت آن، متمایل سازیم. تلاش بسیار می‌شود تا این طور مطرح نماییم که ایران طالب جنگ و کشمکش با هیچ کدام از کشورهای منطقه نیست و حتی هیچ چشمداشتی به خاک عراق ندارد. برای تحقق این ملاحظات شاهد اتخاذ دیپلماسی فعالی در این دوران هستیم.

آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ به این سؤال خبرنگار که انگیزه کشورهای بلوک شرق و شوروی در نزدیکی به ایران چه می‌باشد می‌گوید:

«ما کاری به انگیزه‌های کشورهایی که سعی می‌کنند به ما نزدیک بشوند نداریم. ما نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که آیا ما نیز انگیزه‌ای برای نزدیک‌شدن یا قبول نزدیک‌شدن آنها داریم یا نه...»[۳۲]

هم ایشان یکی از اهداف دولت جمهوری اسلامی در بیرون از مرزها را پس از وقایع سال ۱۳۶۰ و رفع بحران‌های داخلی، تثبیت موقعیت جمهوری اسلامی به مثابه یک قدرت سیاسی

فعال و مؤثر در صحنه بین‌المللی می‌داند و داشتن یک دیپلماسی فعال و پرتحرک در سال‌های نخست دهه ۱۳۶۰ را بارزترین نتیجه سیاست خارجی کشور مطرح می‌کند.[۳۳] در سیاست خارجی این دوران حضور فعال در سازمان‌های بین‌المللی، گسترش روابط با کشورهای آفریقایی و آسیایی تلاش برای رفع تشنج در روابط با کشورهای عربی منطقه و بالاخص برقراری ارتباط ویژه با برخی از کشورهای مهم منطقه نظیر سوریه از جایگاه اساسی برخوردار بود.

روحیات انقلابی و تجدید نظرطلبانه انقلابیون و رفتارهای جانبدارانه نظام بین‌الملل به نفع عراق در جنگ تحمیلی باعث می‌شد تا جمهوری اسلامی در عین حضور و عضویت در سازمان‌های بین‌المللی، از مشی انتقادی و اعتراض‌آمیز پیروی نماید. حتی در جنبش عدم تعهد نیز ایران همواره انتقادی عمل کرده است. با این اوصاف این سازمان‌ها همچنان تنها مسیرهای ممکن برای دفاع از حقوق ایران در سیاست خارجی به شمار می‌رفتند.[۳۴]

ملاحظات خارجی ما در قاره آفریقا تعامل آشکارتری را میان آرمان‌ها و واقعیت‌ها نشان می‌داد. کشورهای این قاره به دلیل نداشتن احساس تهدید از جمهوری اسلامی و نیز احساس نزدیکی کامل با شعارهای ضداستعماری و دفاع از محرومان انقلاب اسلامی و نیز فقر و نیازمندی‌های فراوان، از پتانسیل‌های مثبتی برای همکاری‌های دوجانبه با جمهوری اسلامی برخوردار بودند. در طول دهه ۱۳۶۰ دیپلماسی فعالی میان جمهوری اسلامی و بسیاری از کشورهای این منطقه به وجود آمد. مبارزه با رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی وجه مشترک اساسی میان دو طرف بود. این مسأله باعث شده بود تا جمهوری اسلامی مرزهای امنیتی خودش را حتی به سواحل جنوبی آفریقا بگستراند. در واقع مبارزه با آپارتاید و رژیم آفریقای جنوبی از جمله اصول سیاست خارجی کشور در آفریقا بود. *آیت‌الله خامنه‌ای* در سفر خویش به چهار کشور جنوب آفریقا در سال ۱۳۶٤ می‌گوید:

«ما به دلیل انگیزه مبارزه اسلامی انقلابمان، شدیداً نسبت به مردم مظلوم آفریقای جنوبی احساس وظیفه و تکلیف می‌کنیم... ما با همان روحیه‌ای که با رژیم شاه جنگیده‌ایم و او را به زانو درآوردیم... عیناً با همان روحیه آماده هستیم تا با رژیم پرتوریا... مبارزه کنیم. ما در این فکر و هدف جدی هستیم و تصمیم داریم انشاءالله به حرف اکتفا نکنیم...»[۳۵]

روابط با آفریقا برای ایران آن قدر اهمیت داشت که رئیس جمهور وقت جمهوری اسلامی، در اجلاس غیرمتعهدها در زیمباوه (۱۳٦٤) گفته بود: «منافع ما به هم پیوسته است.»[۳٦] البته جلب آراء و حمایت‌های سیاسی کشورهای آفریقایی از جمهوری اسلامی در سازمان‌های بین‌المللی (بالاخص سازمان ملل) هدف مهمی بود که در طول این دوران کشور بدان نیازمند بود. در راه دستیابی به هدف‌های فوق و نیز صدور انقلاب، جمهوری اسلامی کمک‌های اقتصادی خود را به این کشورها روانه می‌ساخت و با گسترش و فعال‌نمودن نمایندگی‌های سیاسی خود در صدد جلب پشتوانه سیاسی مقبولی برای خود بود، برای مثال کارکرد نهاد انقلابی جهاد سازندگی در کشورهای آفریقایی قابل توجه بود. این نهاد از سال ۱۳٦٤ در جهت حمایت از مستضعفان آفریقایی و رفع محرومیت از جوامع مسلمان آن دیار، کار خویش را در این قاره شروع نمود. در این دوران تعداد نمایندگی‌های سیاسی ایران در آفریقا از ۹ به ۲٦ نمایندگی افزایش پیدا کرد.[۳۷]

در سطح منطقه‌ای حاکم‌بودن جو «تقابل و تشنج» در روابط ایران با کشورهای عربی خلیج‌فارس این تصور را ایجاد می‌کرد که جمهوری اسلامی به صورت یک سویه و بدون توجه به واقعیات در پی براندازی نظم موجود و پی‌ریزی ساختاری انقلابی در این کشورها بوده است. بی‌توجهی جمهوری اسلامی ایران به ناسیونالیسم عربی و اندیشه سنی در منطقه، شعله‌ورساختن تعارض میان حکومت و مردم این کشورها، ترس برخی از کشورهای دارای اقلیت شیعه از اندیشه شیعی حکومت انقلابی ایران، طرح اندیشه‌های آرمانی و تهدیدزا برای دولت‌های منطقه و بی‌اعتنایی جمهوری اسلامی به نفوذ بالای «سعودی‌های سنی» در منطقه و عدم درک احساسات و نگرانی‌های دول منطقه، جزء انتقادات برخاسته از این گونه تصورات می‌باشد.[۳۸]

به نظر می‌رسد ماهیت انقلابی نظام از آن‌جایی که چندان موافقتی با رژیم‌های محافظه‌کار عربی و بالاخص آن‌هایی که دارای اقلیت‌های شیعه بودند نداشت، خودبه‌خود مانع بزرگی برای ایجاد روابط عادی بوده است. مفاهیمی نظیر «رژیم‌های مرتجع عرب» و «شیوخ عربی» مخصوصاً در شرایط بحرانی نظیر حج خونین سال ۱۳٦٦ در فرهنگ سیاسی دولت‌مردان ایرانی کاربرد فراوانی داشت. با این حال هر چه به پایان این دوران نزدیک می‌شویم، شیوه‌های

«تقابلی» نظام به سمت راه‌های «توصیه‌ای» تحول پیدا می‌کند. از سوی دیگر کم‌کم توجه به دولت‌های اسلامی و الگوهای رسمی جایگزین «مردم‌مداری» سابق می‌گردد. این بار خود دولت‌های اسلامی برای پایان‌بخشیدن به سیطره قدرت‌های خارجی بر منابع‌شان و بازگشت به قرآن و آشتی با اسلام مورد توجه قرار می‌گیرند. در سیاست‌های تبلیغی ایران به این مسأله توجه می‌گردد که تنها با تمسک به اسلام و قرآن یگانگی آرمانی میان دولت‌ها و ملت‌های مسلمان به وجود می‌آید و از این طریق پیکر واحد اسلامی شکل می‌گیرد و حتی راه‌کارهایی نظیر تقویت سازمان کنفرانس اسلامی و تبدیل آن به یک قدرت عظیم اجرایی اهمیت می‌یابد.[۳۹]

با وجود تلاش تبلیغی و سیاسی ایران برای ایجاد وحدت میان کشورهای اسلامی، همچنان بدبینی‌های موجود میان جمهوری اسلامی و بسیاری از کشورهای عربی منطقه باعث می‌شد تا راه‌کار همکاری به صورت جدی مورد نظر قرار نگیرد. *آیت‌الله خامنه‌ای* در مصاحبه‌ای این مسأله را نمایان می‌سازد؛ ایشان در پاسخ به سؤال خبرنگار مجله العالم که پرسیده بود «با توجه به محاصره ایران از شرق و غرب و جنوب، از طریق شوروی و آمریکا آیا حاضر به امضاء یک پیمان دفاعی با کشورهای خلیج‌فارس برای رفع خطر آن دو ابرقدرت می‌باشید»، می‌گوید:

«ما از پیمان با کشورهای خلیج‌فارس طرح خیلی قویتر و جدی‌تر و نقدی‌تر داریم و آن انقلابی‌گری خود ماست. ما هنگامی که انقلابی باشیم دو ابرقدرت بر ما فایق نخواهند شد...» [٤٠]

بی‌تردید واقعیت‌های موجود در منطقه نیز چنین چیزی را محال می‌ساخت. با وجود این واقع‌بینی در سیاست خارجی، رفتار و بینش مسؤولان جمهوری اسلامی در قضیه اسراییل و فلسطین بیش از هر چیز معطوف به آرمان‌های انقلاب بود. جالب است در عین حال که محدودیت‌های منطقه‌ای روزنهٔ امیدی را برای دولتمردان ایران در زمینه‌های همکاری باقی نگذاشته بود، ولی قضیه فلسطین از همه جهات مستثنی بود.

در این جا مرزهای واقعیت از همان پتانسیل‌های احتمالی قدرت در میان مسلمانان شروع می‌شد. در تصور رهبران انقلاب چندان وقعی به محدودیت‌ها و واقعیات موجود نمی‌شد. در واقع در بینش انقلابیون، فلسطین «مسأله اول» مسلمانان بود و این حقیقت توانایی بسیج همگانی جهان

اسلام را میسر می‌ساخت. جالب است که *آیت‌الله خامنه‌ای* که در پاسخ به سؤال فوق، طرح همکاری دفاعی را به طور ضمنی رد کرده بود در برابر این سؤال خبرنگار العالم که پرسیده بود: آیا ایران آمادگی تشکیل یک پیمان نظامی با اعراب علیه اسراییل را دارد پاسخ می‌دهد:

«ما در همه حالت آماده مقابله جدی با اسراییل بوده‌ایم و باز هم هستیم و آن کسانی که سؤال می‌کنند آیا ما با آن‌ها پیمان نظامی می‌بندیم یا نه، اگر آماده عمل جدی بر ضد اسراییل باشند، ما لحظه‌ای در همکاری با آنها تردید نخواهیم داشت و بی‌شک بیش از آن‌ها نیرو وارد میدان می‌کنیم و آمادگی بیشتری از خودمان نشان خواهیم داد.»[۴۱]

در تمامی این دوران، جمهوری اسلامی از طرح نظامی علیه اسراییل دفاع می‌کرد. در نزد دولت‌مردان ایرانی «تنها راه بیرون‌راندن رژیم صهیونیستی از سرزمین‌های مسلمانان، راه حل نظامی» بود. در نزد آن‌ها «سخن گفتن از راه‌حل‌های سیاسی در مورد مسأله فلسطین نتیجه‌ای جز... گستاخی روزافزون رژیم صهیونیستی در برنداشت.»[۴۲]

برای دولتمردان ایرانی، نومیدی اغلب کشورهای عربی برای پیروزی بر اسراییل، غیرطبیعی می‌نمود. در نزد آنها اگر امید و نشاطی که در جمهوری اسلامی به وجود آمده بود، در دیگر کشورهای اسلامی نیز گسترش پیدا می‌کرد، مسأله اسراییل حل می‌شد. ابزار حل این مسأله نیز جنگیدن بود.[۴۳] به اعتقاد رهبران جمهوری اسلامی واردشدن در شیوه‌های سیاسی برای حل موضوع فلسطین اشتباهی بود که نمی‌بایست تداوم داشته باشد. به نظر آنها «کار سیاسی مانند لجن زاری است که انسان را تا گلو در خود فرو می برد و همان طور می گذارد.»[۴۴] برای تحقق آزادی فلسطین حتی حاضر به اعزام نیروهای داوطلب و تجهیزات و امکانات مالی برای حمله به اسراییل بودیم.[۴۵] جمهوری اسلامی علاوه بر حمایت از طرح‌های نظامی و فراخوانی جنگ علیه اسراییل از نظر عملی نیز با وجود درگیری‌های جنگی، در برابر اسراییل قرار گرفته بود. آیت الله خامنه‌ای در سی و هفتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل طرح اخراج اسراییل را از سازمان ملل مطرح کرد. در آن سال این طرح با ۹ رأی موافق همراه شد. یک سال بعد مجدداً این تقاضا مطرح شد که حاصل آن ۴۳ رأی موافق بود. حوادث لبنان و تهاجم نظامی اسراییل به این کشور علت اصلی این افزایش بود. در مقابل این طرح، آمریکا تهدید کرد که به محض

اخراج اسراییل از سازمان ملل این کشور نیز از آن خارج خواهد شد. واکنش ایران نیز در برابر این تهدید جالب بود. *علی‌اکبر ولایتی* وزیر امور خارجه کشور در آن زمان می گوید:

«این تهدید در واقع بهترین تشویق در جهت ادامهٔ حرکت کشورهای اسلامی است.»[٤٦]

وی حتی این نکته را مطرح می کند که با خلأیی که در پی خروج آمریکا از سازمان ملل در زمینه تأمین هزینه های این سازمان پیش می‌آید، می‌توان از طریق تخصیص بخش کوچکی از هزینه‌های تسلیحاتی کشورهای اسلامی به آن پاسخ گفت و به راحتی جای کمک‌های مالی آمریکا به سازمان ملل را پر نمود.

وجه عینی‌تر تقابل مستقیم ایران با اسراییل در قضیه لبنان اتفاق افتاد. در این بحران جمهوری اسلامی با کمک‌های همه‌جانبه به مردم لبنان و تجهیز گروه‌های مبارز این کشور ـ مخصوصاً حزب‌الله ـ عملاً میدان نظامی‌گری ایران را تا سواحل مدیترانه گسترده ساخت. ورود در بحران لبنان علاوه بر پاسخگویی به زورگویی‌های اسراییل برای صدور انقلاب نیز بود. فعالیت افرادی نظیر *امام موسی صدر* و دکتر *مصطفی چمران* در میان شیعیان لبنان بیشتر زمینه‌های نفوذ ایران را به وجود آورده بود. تهاجم نظامی اسراییل به لبنان در سال ۱۳٦۱ باعث شد تا این بار نیروهای سپاهی ایران مستقیماً به جنوب لبنان گسیل گردند و به کانونی جهت جذب افراد و وسیله‌ای جهت آموزش عقاید مذهبی به پیروان شیعی در لبنان تبدیل گردند.

در کنار سیاست خارجی کشور در برابر موضوع فلسطین و لبنان که بیشتر از هر چیز تابع آرمان‌های نظام بود، نزدیکی با سوریه در این دوران شرط لازم برای اداره جنگ و مشکلات ناشی از آن به شمار می‌رفت. در طول جنگ تحمیلی ، ایران در میان کشورهای منطقه خاورمیانه، نزدیک‌ترین روابط سیاسی اقتصادی را با سوریه داشت؛ روابطی که مقامات دو کشور از آن با عنوان روابط استراتژیک یاد می‌کنند. *علی‌اکبر ولایتی* در فروردین ۱۳٦٤ در این باره می گوید:

«روابطمان با سوریه، استراتژیک است و ما به روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دو کشور به مثابه روابطی استراتژیک می‌نگریم.»[٤٧]

البته سوری‌ها دارای منافع مهّمی در ارتباط نزدیک خود با ایران بودند. آنها هیچ‌گاه نمی‌خواستند رقیب دیرینهٔشان(عراق) با پیروزی بر ایران به موقعیت برتری دست یابد. آنها در

مبارزه مستقیم خود با اسراییل نیازمند حمایت‌های ایران بودند. همچنین سوری‌ها دارای منافع و اهداف اقتصادی نیز بودند. در مارس ۱۹۸۲، مقامات رسمی دو کشور یک موافقت‌نامه اقتصادی ده ساله و یک قرارداد فروش نفت را در تهران امضا کردند. نکتهٔ در خور تامل دربارهٔ قرارداد فروش نفت، روشن‌نبودن نحوه پرداخت‌های سوریه در مقابل نه میلیون تن نفت دریافتی در این سال از ایران بود. تقریباً یک سال بعد، منابع غربی فاش کردند که سوریه روزانه بیست هزار بشکه نفت به صورت رایگان، بیش از ده هزار بشکه در روز به صورت پرداخت جنسی (غیر نقدی) و صد هزار بشکه در روز با قیمت هر بشکه ۲۸ دلار - آن هم هنگامی که قیمت رسمی نفت اوپک هنوز از ۳٤ دلار به ۲۹ دلار کاهش نیافته بود - دریافت می‌کرده است.[٤٨]

با این وجود، گرایش ایران به سمت سوریه، بر پایه ملاحظات سیاسی و نظامی صورت می‌گرفت. برای ایرانِ درگیر در جنگی تمام‌عیار، رابطه با سوریه به دلایل مختلف بسیار مهم بود. نخست این که، این کشور با توجه به جبهه‌بندی جدید در منطقه و فشارهای ناشی از آن به متحدی مانند سوریه نیاز داشت تا در محافل منطقه‌ای و عرب، از تهران حمایت دیپلماتیک و سیاسی به عمل آورد. دوم این که، ایران با توجه به تحریم‌های بین‌المللی، برای تامین تجهیزات و تسلیحات مورد نیازش در جنگ ـ از بلوک شرق ـ به کمک‌هایی که سوریه می‌توانست در این زمینه فراهم کند، نیازمند بود. سوم و شاید مهم‌تر از همه این که، روابط نزدیک با سوریه به منزله یک کشور عربی می‌توانست تلاش عراق را برای عربی‌جلوه‌دادن جنگ با ایران خنثی سازد. *حافظ اسد* به هیچ وجه مایل نبود این جنگ یک جنگ عربی ـ فارسی تلقی گردد و حتی آن را به نفع دشمنان اعراب (اسراییل) می‌دانست.[٤٩]

همکاری طرف سوری موجب شده بود تا ایران نیز آمادگی همه‌جانبه خود را برای تحویل تمامی امکانات به «برادران سوری» در مبارزه‌شان با اسراییل اعلام نماید.[٥٠] فواید عینی روابط استراتژیک با سوریه باعث شده بود تا ایران در زمینه سیاست‌های داخلی دولت سوریه در برخورد با جنبش‌های اسلامی حساسیتی نشان ندهد.[٥١]

روابط ایران با ترکیه نیز در طول جنگ حاکی از عملگرایی جمهوری اسلامی در این دوران بود. این رابطه برای ایران این مزیت را داشت که ترکیه همگام با غرب، در تحریم اقتصادی علیه ایران شرکت نکند و از نظر نظامی رغبتی برای بازشدن جبهه‌ای دیگر علیه ایران از سوی

این کشور نشان ندهد. این کشور در طول جنگ سعی کرد سیاست بی‌طرفی خود را در قبال ایران و عراق حفظ نماید و با هر دو کشور روابط اقتصادی گسترده‌ای برقرار سازد. سود تجارت این کشور با ایران تنها در سال ۱۳٦٤ بالغ بر دو میلیارد دلار بود و از روابط اقتصادی خود با عراق و کشورهای ثروتمند حوزه خلیج‌فارس نیز به سودهایی رسید. بر طبق یک بررسی، سیاست این کشور در دوران جنگ تحمیلی، بر مبنای تقویت اقتصادی خود و رسیدن به انباشت سرمایه که مقدمه توسعه اقتصادی است قرار داشت و در این کار موفق نیز بوده است.[٥٢]

پیروی از اصل «عملگرایی» مخصوصاً در تأمین تسلیحات و خریدهای نظامی کشور کاملاً تبلور داشت. در هر حال شرایط جنگی، الزامات ویژه خود را بر کشور تحمیل می‌ساخت و توجه به آن تضادی با اصول آرمانی نظام نداشت. رئیس جمهور وقت ایران در پاسخ به این سؤال یک خبرنگار خارجی در سال ۱۳٦۱ که پرسیده بود، آیا ایران از شوروی اسلحه می‌خرد یا در آینده تصمیم به چنین کاری دارد پاسخ می‌دهد:

«... ما همیشه گفته‌ایم در دنیا از هر کشوری که احتیاج داشته باشیم جنس خواهیم خرید که این جنس ممکن است اسلحه و می‌تواند غیراسلحه باشد. بنابراین برای ما ژاپن و شوروی و اروپای غربی و دیگر جاهای دنیا یکسان [است] و یک حکم ویژه‌ای برای معامله و روابط اقتصادی با شوروی باز نکرده‌ایم. در بین کشورها، فقط آمریکا از این امر مستثناست...و نیز اسراییل که جوجه آمریکاست... این به اختیار خود ماست که هر چه را مصلحت ایجاب کند همان طور عمل کنیم.»[٥٣]

البته با آمریکا نیز تنها به صورت مستقیم وارد عمل نمی‌شدیم. ولی به صورت غیرمستقیم و از طریق شرکت‌های واسطهٔ تأمین اسلحه، حتی آمریکا نیز مورد نظر مسؤولان بوده است. ماجرای *مک‌فارلین* به خوبی مؤید این نکته بوده است. پس از این ماجرا *آیت‌الله خامنه‌ای* در پاسخ به این سؤال خبرنگار روزنامه *آساهی* ژاپن که آیا هنوز اسلحه آمریکایی به ایران می‌آید می‌گوید:

«خیر، در همان ماجرا هم اسلحه قابل ذکری از آمریکا به ایران نیامد، ما منبع تأمین سلاح‌هایمان هیچ وقت به صورت عمده آمریکا نبوده است.»[٥٤]

در این سخن به طور ضمنی ورود تسلیحات آمریکایی به ایران تأیید می‌شود.[٥٥] بر اساس این واقع‌نگری بود که بسیاری از تأمین‌کنندگان تسلیحات ایران در جنگ در زمره کشورهای

بلوک شرق و یا غرب قرار داشتند. در میان ایـن فهرسـت، کشـورهایی نظـیر اسـترالیا، بلژیـک، آلمان‌غربی، فرانسه، یونان، اسپانیا، سوئد، ایتالیا، انگلستان، آمریکا از بلـوک غـرب و بلغارسـتان، چک‌اسلواکی، آلمان شرقی، مجارستان، کره‌شـمالی، چیـن، لهسـتان، شـوروی و یـوگسـلاوی از بلوک شرق دیده می‌شوند.[۵۶]

یادداشت‌ها

۱. سیدعلی خامنه‌ای، **مصاحبه‌های سال ٦٧-١٣٦٦**، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ١٣٧٠، ص ٩٨.

۲. اکبر هاشمی‌رفسنجانی، **خطبه‌های نمازجمعه سال١٣٦٢**، جلد پنجم، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ١٣٧٦.

۳. سیدعلی خامنه‌ای، **مصاحبه‌های سال ٦٢-١٣٦١**، مصاحبه روز ١٣٦١/٣/٢٢.

٤. به نقل از احسان خرم‌دره، «چگونگی شکل‌گیری ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران و تأثیر آن بر رونـد آغـاز و تـداوم جنگ ایران و عراق»، **فصلنامه نگین ایران**، سال اول، ش اول، (تابستان ١٣٨١)، ص ١٦.

۵. سیدعلی خامنه‌ای، **مصاحبه‌های سال ٦٤-١٣٦٣**، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ١٣٦٨، ص ٩١.

٦. مسعود سفیری، **گفتگو با هاشمی رفسنجانی، حقیقت‌ها و مصلحت‌ها**، تهران: نشر نی، ١٣٧٨، صص ٨٣-٨٢.

۷. **همان**، ص ٨٣.

۸. محمد کردزاده کرمانی، **اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ١٣٨٠، ص ٧١.

۹. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به سجاد راعی گلوجه، «دولت رجایی و جنگ ایران و عراق»، **فصلنامـه نگیـن ایـران**، سـال اول، ش دوم، (پاییز ١٣٨١)، صص ٧٨-٧١.

۱۰. محمد درودیان، «تأثیر متقابل تحولات استراتژیک جنگ ایران و عراق و مواضع راهبردی امام خمینی»، در **تأملی در جنـگ ایران و عراق: چند مسئله راهبردی**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ١٣٨٠.

11. Kamran Mofid, **the Economic Consequences of the Gulf War**, London:Routledge, p.p 66-67.

12. Ibid, p. 70.

۱۳. رجوع شود به سخنرانی میرحسین موسوی، «تبلور آینده در کارنامه دهساله انقلاب»، در کتاب **پنج گفتـار دربـاره انقـلاب، جامعه و دفاع مقدس**، تهران: مؤسسه توسعه دانش و پژوهش، چاپ سوم، ١٣٧٧، ص ٢٣.

۱٤. گفتگو با حسین عظیمی «تحلیل شرایط و سیاستهای اقتصادی در دوره جنگ»، **فصلنامه مطالعـات دفـاعی و امنیتـی**، سـال هشتم، ش ٢٧، (تابستان ١٣٨٠)، صص ٢٠-١٥.

۱۵. ابراهیم رزاقی، **اقتصاد ایران**، تهران: نشر نی، چاپ سوم، ١٣٧١، ص ١٩٦.

۱٦. برای مطالعه کامل بحث تقابل استراتژی رزم کلاسیک با استراتژی نیروهای انقلابی. رجوع شود به: محمد درودیان، **جنگ، بازیابی ثبات؛ تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق**: تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، صص ۵۳-۳۹.

۱۷. سجاد راعی گلوجه، **همان**، ص ٦۷.

۱۸. غلامعلی رشید، «شرایط و ضرورت‌های تولد، رشد، تثبیت و گسترش سپاه در جنگ،» **مجله سیاست دفاعی**، سال پنجم، ش ۱۹، (تابستان ۱۳۷٦)، صص ۱۵-۱٤.

۱۹. سجاد راعی گلوجه، **همان**، صص ٦۸-٦۷.

۲۰. برای مطالعه مراحل مختلف گسترش سازمان رزم سپاه رجوع شود به غلامعلی رشید، **همان**.

۲۱. قدرت‌الله قربانی، «مبانی رفتار دفاعی ایران در جنگ ۸ ساله»، **فصلنامه نگین ایران**، سال اول، ش دوم، پاییز ۱۳۸۱، ص٤۳.

۲۲. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱٤، ص ٦۲، به نقل از محمد درودیان، **جنگ، بازیابی ثبات؛ تجزیه و تحلیل جنگ ایران وعراق**، همان، ص ۱۲٤.

۲۳. محمد درودیان، «تأثیرات متقابل تحولات جنگ و مواضع امام خمینی،» **همان**، ص ٥٤.

۲٤. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱۲، ص ۱۲۱.

۲۵. امام خمینی، **صحیفه نور**، جلد ۱۸، ص ٦۰ ـ به نقل از محمد درودیان، **همان**، ص ٦۹.

۲٦. رجوع شود به سیدعلی خامنه‌ای، **مصاحبه‌های سال ۱۳٦٦ و ۱۳٦۷**، همان، صص ۷۵-۷٤.

۲۷. **همان**، صص ٦۷-٦٦.

۲۸. قدرت‌الله قربانی، **همان**، ص ۳۹.

۲۹. اکبر هاشمی‌رفسنجانی، **خطبه‌های نماز جمعه سال ۱۳٦۲**، جلد چهارم، همان، ص ۷۵.

۳۰. کیومرث اشتریان، «زمان، دیوان سالاری جنگی و تعامل آرمان ـ واقعیت،» در مجموعه **مقالات تأملی در جنگ ایران و عراق؛ چند مسئله راهبردی**، به اهتمام مجید مختاری، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۸۰.

۳۱. رجوع شود به جلیل روشندل، **تکنگارهٔ «سیاستهای خارجی و امنیتی ایران»** ترجمه بیچران لو، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، ص ۸

۳۲. سیدعلی خامنه‌ای، **مصاحبه‌های سال ٦۲-۱۳٦۱**، همان، ص ۲۲.

۳۳. سیدعلی خامنه‌ای، **مصاحبه‌های سال ٦٤-۱۳٦۳**، همان، ص ۹۸.

۳٤. علی‌اکبر ولایتی، **دیدگاههای جهانی جمهوری اسلامی ایران**، همان، صص ۱٦۰-۱٥۹.

۳۵. سیدعلی خامنه‌ای، **مصاحبه‌های سال ٦٤-۱۳٦۳**، همان، صص ۳۸٦-۳۸۵.

۳٦. سیدحسین ولی‌پور زرومی، «سیر تحول در مقوله و ملاحظات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، ۱۳۷٦، به نقل از جزوه درسی انقلاب اسلامی و بازتابهای آن،» تالیف دکتر علیرضا ازغندی.

۳۷. محسن پاک‌آیین، «سیاست خارجی ایران در افریقا»، **مجله سیاست خارجی** ، سال نهم، ش ۱، بهار ۱۳۷٦، صص ۲۲٤-۲۰۵.

۳۸. برای نمونه رجوع شود به: محمد مسجد جامعی، **تحول و ثبات در خلیج‌فارس**، قم: انتشارات حمید، چاپ دوم، ۱۳٦۹.

۳۹. رجوع شود به علی اکبر ولایتی، یادشده، صص ٦۱-٦۰.

٤۰. سیدعلی خامنه‌ای، **مصاحبه‌های سال ٦٤-۱۳٦۳**، همان، ص ۱۳٦.

٤۱. **همان**، ص ۱۳۱.

٤۲. علی‌اکبر ولایتی، **همان**، ص ٦٤.

٤۳. سیدعلی خامنه‌ای، **همان**، ص ۱۳۵.

٤٤. **همان**، ص ۱۳٦.

٤۵. **همان**، ص ۱۳۵.

٤٦. **علی‌اکبر ولایتی، همان**.

٤۷. مختار حسینی، روابط خارجی ایران با کشورهای منطقه خاورمیانه در طول جنگ تحمیلی، **فصلنامه نگین ایران**، سال اول، ش ۲، (پاییز ۱۳۸۱)، صص ۸٤-۸۳

48. R.K.Ramezani, **Revolutonary of Iran: Challenge and Response in the Middle East**, US: The John Hopkins University Press, 1986, p.126.

٤۹. محمدعلی امامی، **بررسی روابط سیاسی سوریه و عراق در دهه ۱۹۸۰**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷٤، ص ٦۲.

۵۰. آیت‌الله خامنه‌ای در این زمینه در مصاحبه‌ای در بهارسال ۱۳٦۲ که سوریه مورد تجاوز مستقیم اسراییل قرار گرفته بود گفته بود: «ما در کنار برادران سوری در مقابله با تجاوزات صهیونیستی خواهیم ایستاد... ما تمام امکانات موجودمان را در اختیار برادران سوری در صورت تقاضا خواهیم گذاشت.رجوع شود به **مصاحبه‌های سال ٦۳-٦۱**، همان، ص ۹٤.

۵۱. مختار حسینی، **همان**.

۵۲. رحمان قهرمان‌پور، «دلایل و ریشه‌های موضع‌گیری ترکیه در جنگ ایران و عراق،» **فصلنامه نگین ایران**، سال اول، ش اول، تابستان ۱۳۸۱، صص ۵۹-٤۹.

۵۳. سیدعلی خامنه‌ای، **مصاحبه‌های سال ٦۲-۱۳٦۱**، همان، ص ۱۸.

۵٤. سیدعلی خامنه‌ای، **مصاحبه‌های سال۱۳٦٦**،همان، ص ۱۲.

۵۵. آقای هاشمی با صراحت به این مسئله اعتراف می‌کند. رجوع شود به **گفتگو با هاشمی رفسنجانی؛ حقیقت‌ها و مصلحت‌ها**، همان، صص ٦۳-٦۲.

56. Kamran Mofid, **the Economic Conesquences of the Gulf War**, New York and London: RutLedge Press, 1990.

بخش سوم:

بررسی

ملاحظات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

در گفتمان رشد محور

پیش‌درآمد

شروع جنگ، از دامنه آرمان‌های نظام در بیرون از مرزهای ملی کاست و به تبع آن ملاحظات ملی را در حواشی مرزهای ملی (به صورت ویژه مرزهای غربی ایران) متمرکز ساخت. ولی پایان جنگ و شروع تحولات اساسی در کشور بیش از هر چیز، مرکز ثقل سیاست‌های ملی را به درون مرزهای کشور کشاند. پایان جنگ در اواخر دهه ۱۳۶۰، با دگرگونی‌های دیگر در سطوح مختلف داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی همراه بود. این تحولات تأثیرات همه‌جانبه‌ای بر ملاحظات امنیت ملی کشور داشتند.

در سطح داخلی علاوه بر اثرگذاری گسترده بلایای ناشی از جنگ در ابعاد مختلف، کشور با نوعی تحولات سیاسی مواجه شد. ریشه این تحولات در دو دوره گفتمانی گذشته و تجربیات ناشی از مملکت‌داری در دهه اول انقلاب نهفته بود. بخشی از این تحولات در اصلاح و بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ نمود پیدا کرد. در یکی از مهم‌ترین بخش‌های اصلاحی قانون اساسی با حذف نهاد نخست‌وزیری، تمامی قدرت دولت در اختیار رئیس جمهور قرار گرفت. این مسأله باعث شد تا رئیس جمهور جدید با اختیار کامل به اداره امور اجرایی کشور بپردازد و بدین طریق اختلاف در سطوح عالی قوه مجریه از میان برداشته شد.

در تحولی دیگر، کم‌کم زمینه برای نزدیک‌سازی مواضع گروه‌های سیاسی به یکدیگر و حل پاره‌ای اختلافات پدیدآمده در سال‌های پایانی جنگ، فراهم آمد. در آن سال‌ها ظاهراً نیروهای چپ از قدرت محسوس‌تری برخوردار بودند. نزدیکی آنها به امام خمینی(ره)، حتی ضعف‌های ناشی از عدم بهره‌مندی از تشکیلاتی نظیر حزب، را تحت شعاع خود قرار می‌داد. پیروی از اصول تندروانه در سیاست خارجی و نیز اعتقاد به نظام اقتصاد دولتی، از اصول رفتاری چپ‌ها

کنار این گروه افراد کمتری نیز بودند که چندان به اقتصاد دولتی و سیاست خارجی رادیکال اعتقاد نداشتند. البته این گروه بیشتر در فرآیند زمان به این نتایج جدید رسیده بودند. *هاشمی رفسنجانی* در تفکر جدید قرار داشت. وی با وجود بودن در اقلیت، از بیشترین توانایی برای تأثیرگذاری در تحولات سیاسی کشور برخوردار بود. بسیاری پایان جنگ را محصول اندیشه طیف او می‌دانند. ریاست بر مجلسی که بیشتر اعضاء آن از نیروهای چپ تشکیل می‌شد، از صحنه‌های شگفت‌ساز سیاسی نظام بود؛ نیروهایی که بعدها چندان نظر مساعدی نسبت به *هاشمی رفسنجانی* و سیاست‌های وی نداشتند.

هاشمی رفسنجانی و همراهان وی با توجه به شرایط زمانی کشور، حامل سیاست‌های جدیدی نیز بودند. اولویت‌بخشی مطلق به این سیاست‌ها در برابر فرآیندهای جاری و سایر ارزش‌های مؤثر در مفهوم انقلاب، از یک سو متأثر از شرایط وخیم ایران در زمان پس از جنگ و بر بادرفتن فرصت‌های سازندگی در گذشته بود و از سوی دیگر محصول نفوذ خارق‌العاده ایشان در جریان مملکت‌داری و اعتماد کامل رهبری نظام به این عنصر شاخص انقلاب بود.

پایان جنگ و آغاز دوره‌ای جدید در کشور، زمینه‌های تقابل آشکار نیروهای سیاسی کشور را نیز فراهم ساخت. حذف نخست‌وزیری و انتخاب *هاشمی رفسنجانی* به ریاست جمهوری موقتاً به معنای پایان سهم عمدهٔ چپ‌ها در امور اجرایی کشور بود. البته در کابینه جدید عناصر چپ نیز دیده می‌شدند، ولی روح حاکم بر آن تابع ملاحظات جدید بود. در شرایطی که *هاشمی رفسنجانی*، با قدرت تمام در رأس قوه اجرایی کشور قرار گرفته بود، اکثریت مجلس سوم را نیروهای چپ به ریاست *مهدی کروبی* بر عهده داشتند. چپ‌ها که در آغاز انقلاب نخستین‌بار یافته بودند، کم‌کم در اواخر جنگ با نظرخواهی از امام خمینی(ره)، «مجمع روحانیون مبارز» را از درون «جامعه روحانیت مبارز تهران» تأسیس کردند. شاخه دانشجویی چپ‌ها را در این زمان، دفتر تحکیم وحدت تشکیل می‌داد. اعضای این انجمن که تسخیر سفارت آمریکا از اقدامات آنان بود، دارای دیدگاه‌هایی تند در سیاست‌های داخلی و خارجی کشور بودند. در تقسیم‌بندی‌های سیاسی، این دو گروه به چپ‌های سنتی مشهور هستند.

شعار عدالت‌خواهی در سیاست‌های داخلی و عدم انعطاف در سیاست خارجی، از مشخصات بارز چپ‌های سنتی در این دوران بود. با توسل به این دو مقوله، رفتارهای

تحول‌گرایانه *هاشمی رفسنجانی* چندان بر وفق مراد آنها تفسیر نمی‌شد. به همین دلیل همزمانی نیمه دوم مجلس سوم شورای اسلامی که متشکل از اکثریت نیروهای چپ بود، با سال‌های آغازین ریاست جمهوری *هاشمی رفسنجانی*، موجب تقابلات جدی در دیدگاه‌های سیاسی موجود شد. اوج این تقابل علاوه بر مخالفت عناصر چپ در برابر فرآیندهای اقتصادی دولت *هاشمی رفسنجانی*، در زمان بحران کویت بروز یافت. یعنی زمانی که عناصر چپ به رهبری *مهدی کروبی*، *علی‌اکبر محتشمی* و *صادق خلخالی* خواهان ورود ایران در جنگ به طرفداری از عراق بودند، ولی دولت *هاشمی رفسنجانی* با میانه‌روی و واقع‌بینی و با اتخاذ سیاست بی‌طرفی در این بحران یکی از خطرات مهم را از پیش روی کشور برداشت. انتشار روزنامه «سلام» در این دوران، محصول تقابل یادشده میان این دو گروه بود. شکست چپ‌ها در انتخابات مجلس چهارم شورای اسلامی، به معنای گوشه‌گیری و عزلت بیشتر آنها بود. در این دوران که مصادف با نیمه اول دهه ۱۳۷۰ بود، انتشار روزنامه سلام و فعالیت‌های دانشجویی اعضای تحکیم وحدت، از مهم‌ترین کانال‌های بروز رفتارهای سیاسی چپ‌ها بود.

پیروز اصلی انتخابات چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی، «راست‌های سنتی» بودند. این گروه با تلفیق نمایندگان جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارز تهران توانستند، اکثریت مجلس پنجم شورای اسلامی را نیز به دست آوردند. توافق راست‌های سنتی با سیاست‌های آزادسازی اقتصادی هاشمی رفسنجانی و نیز عدم ایجاد حساسیت در بخش‌های سیاسی و فرهنگی جامعه توسط دولت *هاشمی رفسنجانی*، زمینه‌های همنوایی کامل این گروه با کابینه اول *هاشمی رفسنجانی* و همنوایی نسبی را با کابینه دوم ایشان فراهم ساخته بود. از این رو در این زمان آنها رقیب سیاسی مجمع روحانیون مبارز و همکار سیاسی دولت *هاشمی* محسوب می‌شدند.

جامعه روحانیت مبارز تهران که در دوره چهارم مجلس با انتخاب شعار «پیروی از امام، اطاعت از رهبری و حمایت از هاشمی» توانسته بود، اکثریت مجلس را به دست بگیرد، در جریان انتخابات مجلس پنجم از وارد کردن ۵ نفر از کارگزاران دولت *هاشمی* در لیست خود امتناع کرد. قبل از این ایجاد گروه «کارگزاران سازندگی» - که متشکل از برخی از دولتمردان *هاشمی رفسنجانی*، شامل ۱۶ عضو کابینهٔ وی (۱۰ نفر وزیر و ٤ نفر از معاونان او) بودند- تقابل دو گروه

را آشکار ساخت. در واقع پیدایش گروه کارگزاران سازندگی با هویت مشخص و مستقل و با داشتن نظریات باز در زمینه‌های فرهنگی، مهر پایانی بر همنوایی کامل جناح راست سنتی با دولت *هاشمی* بود. آنها که در دوره جدید قدرت بسیاری یافته بودند و حتی برخی از وزارتخانه‌های مهم دولت *هاشمی* را در اختیار خود گرفته بودند، چندان حاضر به پذیرش بازیگران جدید تحت لوای فن‌سالارانه دولت هاشمی نبودند. این تقابل نهایتاً در هفتمین انتخابات ریاست جمهوری و حادثه دوم خرداد ۱۳۷٦ نتیجه داد. جایی که کارگزاران سازندگی با حمایت از کاندیدای جناح چپ، زمینه‌های تحول اساسی را در فرآیندهای سیاسی کشور فراهم ساخت.

برآیند اتحاد کارگزاران و جناح چپ با پیروزی خیره‌کننده حجت‌الاسلام *سیدمحمد خاتمی* در انتخابات ریاست جمهوری همراه بود. اما این پیروزی تنها بستگی به این اتحاد نداشت. طرح شعارهای جدید و نمایش چهره‌ای همگام با ضرورت‌های سیاسی و اجتماعی اکثریت مردم از سوی *خاتمی*، سهمی تعیین‌کننده در موفقیت وی داشت. در واقع افکار وی چندان هم در قالب چپ سنتی قابل توضیح نبود. در اندک زمانی با تشکیل دولت *خاتمی* زمینه‌های ظهور و بروز «چپ‌های مدرن» در جامعه پدیدار شد. «جبهه مشارکت اسلامی» در رأس این گروه قرار دارد. چپ‌های سنتی و به ویژه دفتر تحکیم وحدت نیز همگام با تحولات جدید، دچار تحول گفتمانی شدند. به گونه‌ای که در شرایط جدید «مفهوم آزادی» به نسبت مفهوم «عدالت» ـ که قبلاً دارای اولویت بود ـ در جایگاه برتری نشست. «چپ‌های مدرن» توانستند اکثریت مجلس ششم را نیز به دست آورند. اما در تمام این مدت در تقابل آشکاری با راست‌گرایان سنتی بوده‌اند. این تقابل عملاً بسیاری از اولویت‌های را در سیاستگذاری‌های چپ‌های مدرن با مانع روبرو کرد. دوگانگی‌های ایجادشده در سال‌های ریاست جمهوری خاتمی، مرزهای امنیتی کشور را دچار نوعی ابهام و پیچیدگی ساخت. در پایان این دوره هنوز نمی‌توان به درک واحدی از بسیاری سیاست‌های ملی در نزد دو گروه موجود دست یافت. به نظر می‌رسد روند ایجادشده در دولت *خاتمی* در عرصه سیاست برگشت‌ناپذیر باشد؛ چرا که این روند از پایگاه‌های قوی اجتماعی در نزد نسل جدید برخوردار است.

با این وجود مقاومت گروه‌های ارزشی در تحولات سیاسی تعیین‌کننده خواهد بود. مشارکت ضعیف مردم و پیروزی این گروه‌ها در دومین دورهٔ انتخابات شورای شهر نشان از

وجود رگه‌های بی‌اعتمادی ملی نسبت به برخی شعارهای مطرح‌شدهٔ توسط برخی گروه‌های سیاسی در عرصه سیاست دارد. مسأله‌ای که حتمی می‌نماید، نوسانات شدید سیاسی در میان گروه‌بندی‌های موجود در آینده است. ظرف پانزده سال گروه‌های نوظهور فراوانی وارد عرصه سیاست شدند و مهم‌تر آن که به رغم نگرش‌های ایدئولوژیک بسیاری از این گروه‌ها، سطح انعطاف‌پذیری آنها در پیوند تاکتیکی با یکدیگر نسبتاً زیاد می‌باشد. در این میان تهدیدشدن استقلال ملی از ناحیه نیروهای بیرونی می‌تواند عامل مهمی برای ادغام بیشتر گروه‌ها و کنارگذاشتن مصلحتی بسیاری از اختلافات باشد؛ مسأله‌ای که در شرایط زمانی نگارش این سطور با تشدید فشارهای بیرونی و حتی احتمال برخورد نظامی آمریکا با ایران، تقریباً احساس می‌گردد.

بی‌تردید با وجود تحولات پرنوسان در زمانی کوتاه و نیز گروه‌های متعدد در ساختارهای سیاسی کشور نمی‌توان انتظار وحدت کامل در ملاحظات امنیت ملی کشور داشت. در طول این مدت، دولت‌های *هاشمی* و *خاتمی* امور اجرایی کشور را برعهده داشتند و جناح راست سنتی نیز در تمام این مدت در عرصه‌هایی نظیر مجلس شورای اسلامی، نهاد قوه قضائیه، شورای نگهبان و... حضوری فعال داشت. میزان توافق این جناح با آراء سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و در کل روندهای در پیش گرفته دولت‌های *هاشمی* و *خاتمی*، برخی اوقات تفاوت‌هایی بنیادین داشته است.

آنها در دوران هاشمی در حال تکوین قدرت خویش بودند و کمتر مجال رو در رویی مستقیم با سیاست‌های دولت را داشتند. اما نوع نگاه آنها به دولت *خاتمی* و به تبع آن برخورد عملی با این دولت متفاوت‌تر و اساسی‌تر است. در طول این مدت دوطرف به صراحت در اکثر موضوعات اساسی در دو سوی خط قرار داشتند و پیروزی یکی به معنای پیروزی دیگری محسوب می‌گردید. در خصوص امنیت نیز دوطرف مواضع متفاوتی داشته‌اند. در مجموع در این مدت می‌توان از سه دیدگاه مهم در عرصه نظام سیاسی نسبت به امنیت ملی یاد کرد: ۱. دیدگاه مبتنی بر رشد اقتصادی ۲. دیدگاه مبتنی بر تفکر ایدئولوژیک ۳. دیدگاه مبتنی بر توسعه فرهنگی ـ سیاسی؛[1] بینش دولت هاشمی را با توسل به دیدگاه اول می‌توان توضیح داد و ملاحظات دولت *خاتمی* را باید بر اساس دیدگاه سوم تشریح نمود. بی‌تردید دیدگاه دوم در هر دو دوره یادشده حضور و نفوذ داشته است. وجه مشترک تصورات امنیتی دولت‌های *هاشمی* و

خاتمی تمرکز بر درون و مسأله رشد ملی بوده است. با این تفاوت که در دوران *هاشمی* این رشد معنایی اقتصادی داشت و در دوران *خاتمی* به توسعه سیاسی و فرهنگی ارتقاء پیدا کرد.

وجود برخی وجوه مشترک در سایر ملاحظات ملی و امنیتی در این مدت باعث می‌گردد تا زمینه‌های طرح گفتمان رشدمحور برای هر دو دولت یادشده مهیا باشد. در هر دو دولت به بازدارندگی دفاعی اهمیت داده شده و عرصه سیاست خارجی نیز زمینه‌ساز تحولات درونی دانسته می‌شود. بر این اساس در این دورهٔ زمانی، نوع نگرش حاکم در دهه اول انقلاب راجع به لزوم انقلاب در عرصهٔ بیرونی از اولویت خارج شد و به تبع آن توانمندسازی درونی وجه همت دولت‌مردان قرار گرفت.

در دورهٔ جدید، به نسبت دوره گفتمانی بسط‌محور، از ابعاد ایدئولوژیک در ملاحظات امنیت ملی کاسته شد و نسبت به دوره گفتمانی حفظ‌محور، سهم نگرش‌های نظامی و سخت‌افزاری در سیاست‌های امنیت‌ملی محدود گشت. رشد ملاحظات اقتصادی در نگرش‌های امنیتی این دوره منجر به طرح مسایلی جدید در حوزه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی شد که تمام آنها مؤید غلبه ابعاد نرم‌افزاری امنیت ملی در ملاحظات کلان ملی است. پدیدار شدن مسایل بسیاری که نظام دیگر با رویکردهای ایدئولوژیک گذشته توانایی پاسخگویی به آنها را نداشت و نیز معضلاتی که با زبان «قدرت عریان» سامان نمی‌یافتند، دلالت بر ظهور مفاهیم جدید در ملاحظات امنیت ملی کشور دارد. در واقع حتی مقدورات پنهان در ماهیت انقلاب و ایدئولوژی حاکم برای پاسخگویی به این معضلات و یا پیشبرد آرمان‌های نظام کفایت نمی‌کنند.

در واقع بخش اعظم تهدیدها ، بدون آنکه حوزه‌های فیزیکی کشور را نشانه بروند، در مرزهای درونی (فکری، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی) رخنه کرده و سرانجام نگران‌کننده‌ای برای آن متصور است. به تبع این تحول در حوزه تهدیدها و ابزارهای قدرت‌زا، سیاست‌های امنیت ملی نیز به ناچار باید دگرگون شوند. برای این منظور دولت *هاشمی* تلاش خود را بر محور توسعهٔ اقتصادی قرار داده بود و دولت *خاتمی* در شرایطی که دچار دگرگونی‌های محیطی شده است، با گرایش بیشتر به نرم‌افزارهای امنیتی، مشی خود را بر توسعه فرهنگی و سیاسی نهاد.

تأکید تمام‌عیار هاشمی بر توسعه اقتصادی، عملاً منجر به این برداشت شد که جایگاه سایر ابعاد توسعه ملی نظیر فرهنگ، اجتماع و سیاست در سیاستگذاری‌های وی جایگاه چندان مهمی نداشته است. نگاه ناقص به مقوله توسعه که در دوره گفتمانی رشدمحور، هدف اساسی ملاحظات امنیت ملی کشور را تشکیل می‌دهد، باعث شد تا خیلی زود بخش‌های فراموش شدهٔ جامعه، سهم خویش را از فرآیند قدرت و بهره‌مندی‌های تابع آن، طلب نماید. احساس بی‌نیازی عملی نسبت به بسیاری از ابعاد توسعه در دوران *هاشمی* و به تبع آن واکنش انفجاری جامعه برای درخواست‌های سیاسی و اجتماعی خود در دوران *خاتمی* باعث شده است تا برخی از تحلیل‌گران امنیت ملی جمهوری اسلامی، میان این دو دوره قائل به تمایز گردند. به این معنا که دوران *هاشمی* را همچنان در گفتمان سنتی امنیت ملی و با رویکرد تمام‌عیار ایدئولوژیک تلقی نمایند و فقط دوران *خاتمی* را با توسل به گفتمان نوین امنیت ملی به بررسی درآورند.[۲]

بی‌تردید گستردگی مسایل امنیت ملی و ویژگی نرم‌افزاری آنها در این دو دوره به یکسان نبوده است. در حالی که *هاشمی* تمام همت خویش را به سامان بخشی اقتصاد کشور معطوف ساخته بود، خاتمی از یک طرف با طرح ملاحظات نوین در عرصه امنیت ملی کشور و از طرف دیگر مواجههٔ عینی با مقولات بسیار گسترده در این عرصه، ناگزیر از پاسخگویی به فوریت‌های نوین می‌باشد. با این حال رویکرد درون‌نگر و تمرکز بر توسعه ملی و همچنین برخی ویژگی‌های مشترک در سیاست‌های ملی این دو دوره باعث می‌گردد تا بتوانیم ملاحظات امنیت ملی هر دو دولت یادشده را در غالب کلان «رشدمحور» بررسی کنیم. نباید فراموش کرد که تمرکز بر مقوله توسعهٔ اقتصادی در دوره *هاشمی* کاملاً بر مبنای ملاحظات شخصی و یا گروهی حاکم نبود، بلکه ـ در بخشی از قضیه ـ ضرورت‌های بازسازی در دورهٔ پس از جنگ باعث شده بود تا اقتضائات اقتصادی در رأس امور قرار بگیرند.

نمی‌توان ملاحظات شکل‌گرفته در دوم خرداد سال ۱۳۷٦ و پس از آن را جدای از دوران قبل بررسی نمود. باید گفت که رفتارهای ساختارشکنانه در میان دولتمردان ما فراوان دیده می‌شود. موج جدید ایجادشده در برابر دولت *هاشمی* که عملاً سهم اندکی را برای ابعاد دیگر توسعه در نظر گرفته بود، کاملا انقلابی عمل می‌کرد و این بار مقولات فرهنگی و سیاسی با فاصله‌ای عمیق نسبت به نیازمندی‌های اقتصاد ملی در صدر اهداف ملی نشستند. در نزد برخی

از طراحان این موج، اقتصاد اصل نیست و عملاً بر این نکته پای فشردند که «مباحث اصلی ما سیاسی و فرهنگی است».[۳] تحول نسبی از بینش ایدئولوژیک نسبت به تأکیدات فرهنگی و سیاسی در دوره اول *خاتمی* به سمت واقع‌بینی بیشتر و توجه به سایر ملاحظات ملی نظیر اقتصاد در دوره دوم ریاست جمهوری ایشان، زمینه‌های ارتباط معنوی دو دوره *هاشمی* و *خاتمی* را فراهم می‌سازد. در سال‌های اخیر این نکته به اثبات رسید که برای دستیابی به جامعه‌ای امن چاره‌ای جز برخورداری از شکوفایی ملی در عرصه اقتصاد نیست و بالعکس زمینه‌های پذیرش مقولات فرهنگی و سیاسی جدید در ملاحظات ملی به رغم مقاومت ساختارهای سنتی، در حال پدیدار شدن است.

تحول ملاحظات امنیت ملی کشور از دوره گفتمانی حفظ‌محور به دوران رشدمحور صرفاً از تحولات درونی ریشه نمی‌گرفت بلکه، دگرگونی‌های محیطی و از جمله تغییرات معنایی در مفهوم امنیت ملی نیز زمینه‌ساز نگرش نوین به این مقوله در کشور شد. در سطح بین‌المللی فروپاشی شوروی نقش فزایندهٔ عوامل اقتصادی را در امنیت ملی آشکار ساخت. زوال اقتصادی این کشور در رقابت طولانی با بلوک غرب، اساسی‌ترین عامل تجدیدنظر در بنیان‌های نظری کمونیسم شوروی بود. در کنار اهمیت‌یابی عوامل اقتصادی پس از فروپاشی شوروی، از نقش عوامل ایدئولوژیک نیز در ترسیم سیاست‌های بین‌المللی کاسته شد. به جای تنش‌های ایدئولوژیک، این بار رقابت‌های بی‌پایان اقتصادی، راهنمای عمل کشورهای قدرتمند جهان در نظام بین‌الملل جدید شد.

البته فروکش‌نمودن ایدئولوژی کمونیسم به معنای زوال نقش ایدئولوژی سرمایه‌داری در نظام جهانی نبود. برعکس با طرح اندیشه‌های کسانی چون *فوکویاما* در «پایان تاریخ» و *هانتینگتون* در «برخورد تمدنها»، مسیر آینده تحولات جهانی نیز از نظر بلوک تمدنی غرب به رهبری آمریکا مشخص شد. هر چند که تعامل کامل این بلوک با اقتصاد مدرن باعث می‌شود تا ایدئولوژی غربی در پشت عوامل اقتصادی پنهان بماند. با این حال با سقوط شوروی که پرچمدار سرسخت رقابت ایدئولوژیک در نظام بین‌الملل بود، به صورت تدریجی، از سهم عوامل ایدئولوژیک در تعاملات جهانی کاسته شده است.

از میان رفتن بلوک شرق به معنای بازشدن فضا برای یک‌جانبه‌گرایی قدرت بزرگی چون ایالات متحده آمریکا نیز بود. در زمان وجود نظام دوقطبی، توازن نسبی میان دو بلوک حاکم،

امنیت بسیاری از کشورهای میانی و غیرمتعهد را تأمین می‌کرد، ولی با به‌هم‌خوردن این تعادل از طریق فروریختن یک طرف توازن، مفهوم استقلال قدرت‌های کوچک به زیر سؤال رفت. بر این اساس بود که آمریکا ـ یعنی پیروز اصلی جنگ سرد ـ، به دنبال شکل‌دهی نظم نوین جهانی خود، از یک سو با یک‌جانبه‌گرایی کامل در پی همراه ساختن قدرت‌های کوچکتری نظیر ایران با منافع خویش را دارد و از سوی دیگر فقط در شرایطی، به امنیت بین‌المللی توسل می‌جوید که ارتباطی مستقیم با منافع آن کشور داشته باشد.

کارکرد ایدئولوژیک نظام بین‌الملل جدید از طریق مفهوم «جهانی‌شدن» در حال شکل گرفتن می‌باشد. این ایدئولوژی که به دنبال چیرگی همه سویهٔ تمدن غرب بر سایر ملل است از ابزارهایی بهره می‌برد که بی‌تردید، یکی از عوامل اصلی تحول در مقوله امنیت ملی کشور ما در سالیان اخیر بوده است. پیشرفت‌های ارتباطی و اطلاعاتی، شکاف فزاینده‌ای را به نفع دارندگان این ابزارها و به زیان محرومان آنها پدید آورده است. وابستگی این پیشرفت‌ها به سطح دانش فنی باعث می‌گردد تا همواره کشورهای فاقد تکنولوژی مدرن، در معرض امواج تهاجمات فرهنگی و سیاسی جدید باشند. با توسل به این ابزارها و راه‌کارها، ایده تمدنی غرب برای تغییر محیط بین‌المللی و وابستگی جهانی در غالب مقولاتی نظیر دموکراتیزه کردن، وارد عرصه کارزار شدید با جهان غیرغرب شده است. این ایده‌ها فی نفسه حاوی جنبه‌های مثبت فراوانی هستند ولی طرح آنها در جوامعی که به صورت طبیعی فرآیندهای توسعه سیاسی و اجتماعی خود را طی نکرده‌اند می‌تواند بحران‌زا باشد. تقابل سنت و مدرنیسم، طرح خواسته‌های تجزیه‌طلبانه، ... در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، از آثار این فرآیند می‌باشد.[۴] در این میان ایران نیز از آثار جهانی این تحولات بی‌نصیب نمانده است. بی‌تردید طرح بسیاری از گفتمان‌های کنونی، محصول ارتباط پیچیدهٔ فعلی با جهان پیرامونی است.

علاوه بر ابعاد جهانی و بین‌المللی، امنیت ملی کشور در طول دهه ۱۳۷۰ تا به حال، از تحولات منطقه‌ای نیز تأثیرپذیر بوده است. فروپاشی شوروی و استقلال کشورهای تازه استقلال یافته در شمال ایران گستره جدیدی را برای فضای امنیتی کشور گشوده است. «بکر بودن» این منطقه توجه کشورهای منطقه و مخصوصاً جمهوری اسلامی را به ابعاد گوناگونی از همکاری معطوف ساخت. وجود زمینه‌های مشترک فرهنگی و نیازمندی این کشورها به ساختارهای

مناسب سیاسی، در ابتدا علقه‌های فرهنگی و سیاسی کشور را برای طرح یک «الگو» زنده کرد. به تدریج جنبه‌های اقتصادی و امنیتی این کشورها بیشتر در سیاست‌های ملی ما بروز نمود. علاوه بر این منطقه، ابهام در قضیه عراق و کشمکش طولانی در فرآیند صلح خاورمیانه و نهایتاً تحولات جدید فلسطین در شکل‌دهی ملاحظات امنیت ملی ما تأثیرگذار بوده‌اند. چگونگی ارتباط با جهان دنیای عرب و بهره‌گیری از ابزار نفت در سیاست‌های ملی، محورهای مهمی برای اثرگذاری بر استراتژی امنیت ملی کشور هستند. نهایتاً پیامدهای ناشی از حوادث یازدهم سپتامبر و در پی آن تشدید فشارهای آمریکا علیه ایران، مسایلی را در حوزه امنیت ملی کشور مطرح نمود که هنوز هم تداوم دارد.

با توجه به تمامی عواملی که در دو سطح داخلی و خارجی، مقوله امنیت ملی کشور را در دوره سوم شکل دادند، در این بخش نیز تلاش می‌شود تا ملاحظات امنیت کشور در قالب گفتمان رشدمحور، در چهار فصل، اهداف امنیت ملی، مقدورات ملی، تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های امنیت ملی و سیاست‌های امنیت ملی به تجزیه و تحلیل درآید. بدیهی است با توجه به دو دوره ریاست جمهوری آقایان *هاشمی* و *خاتمی*، برخی ملاحظات خاص در هر کدام از این دوره‌ها مشاهده می‌شود. بر این اساس تلاش می‌شود تا چنان چه در هر فصلی تأکید خاصی نسبت به یک مسأله خاص در هر یک از دو دوره مشاهده می‌شود مورد بررسی قرار گیرد. همچنان که فصل‌های مشترک مورد تأکید این دو به صورت پیوسته و با نشان‌ادن میزان اهمیت آن در هر کدام از دو دوره یادشده، به تحلیل در خواهد آمد. در میان این تحلیل‌ها، رویکردهای دیگری که به نوعی بر گفتمان‌های حاکم مؤثر می‌باشند مورد دقت قرار خواهند گرفت.

فصل نهم

اصول و اهداف امنیت ملی در گفتمان رشد محور

مقدمه

در گفتمان بسط‌محور، اهداف امنیت ملی نظام از تعریفی بسیار گسترده برخوردار بود به گونه‌ای که داعیهٔ اصلاح اخلاقی افراد جامعه تا گستراندن عدالت در سرتاسر جهان را در سر می‌پروراند. با شروع جنگ و حاکمیت گفتمان حفظ‌محور، به تدریج صیانت از «نظام اسلامی» و «ایران اسلامی» به مثابه قطب عالم اسلام مورد تأکید قرار گرفت. حفظ اسلام و انقلاب وجه مشترک در هر دو گفتمان یادشده بود. حال در پایان جنگ و شروع تحولات ساختاری در کشور که منجر به حاکمیت گفتمان رشدمحور در ملاحظات امنیت ملی کشور شد وضعیت را چگونه باید ارزیابی کرد؟ آیا اهداف امنیت ملی نظام همچنان به صورت سابق تعریف می‌شدند؟ در این فصل به این سؤالات پاسخ داده می‌شود.

نخستین نکته قابل ملاحظه برای شروع این بحث این می‌باشد که در این دوره نیز نتوانستیم، فهرست منسجمی از اهداف امنیت ملی را برای کشور ترسیم نماییم. در هر حال در جهان پیچیده و چندوجهی حاضر نمی‌توان به سادگی با در رأس نشان دادن یک هدف و غافل‌ماندن از سایر اهداف، به توفیق دست یافت. مخصوصاً به این علت که بسیاری از شرایط زمینه‌ساز برای موفقیت‌های ملی از حوزه توان و اختیارات ملی خارج است. بر این اساس با کوچکترین مشکل‌آفرینی نیروهای مخالف، نسبت به امنیت ملی و زیرمجموعه‌های آن، این مسایل دچار تأثیر

خواهند شد. این مسأله که از آن به «امنیت شیشه‌ای» تعبیر می‌شود، در شرایط حاد می‌توانند نظم ملی را دگرگون سازد. در واقع میزان دستیابی و یا عدم دستیابی به هدف پیش‌گفته، ملاحظات روانی را در امنیت ملی تعیین خواهد کرد. کارآمدی در راه رسیدن به آن هدف، پیروزی ملی و ناتوانی در راه تحقق آن شکست ملی به حساب می‌آید. در صورت شکست، حداقل تأثیر آن، سرخوردگی‌های عمومی از روندهای در پیش گرفته و عملکرد نظام سیاسی است.

در گفتمان بسط‌محور، اهداف امنیت ملی کشور در یک مقوله مد نظر نبود، ولی ناهماهنگی میان اهداف مطروحه با شرایط و واقعیت‌های موجود و نیز عدم آگاهی در ترسیم دقیق اهداف راستین برای کشور در حوزهٔ امنیت ملی، باعث کم‌اعتباری تدریجی و به زیر سؤال رفتن مشروعیت عملکرد مسؤولان شد. در گفتمان حفظ‌محور، چاره‌ای جز پذیرش واقعیت «جنگ به مثابه اصلی‌ترین امور» نبود. هر چند که برخی از سیاستگذاری‌ها برای رهایی کشور از بحران جنگ نیز می‌تواند مورد سؤال باشد. ولی در گفتمان رشدمحور، تأکید بر یک الگوی امنیتی و بی‌توجهی تقریباً مطلق نسبت به سایر الگوها و اهداف، توجیه‌پذیر نمی‌تواند باشد. انتظار خردمندانه این بود که با پایان جنگ و آغاز روند تنش‌زدایی در سیاست خارجی، مطالبات واقعی ملت در حوزه امنیت ملی با روشی کارشناسانه و علمی مورد دقت قرار گیرند، تا اولاً از جایگاه «روش‌های انحصاری» در تعاریف ملی کاسته شود و ثانیاً مشروعیت شیوه‌ها و عملکردهای قبلی به سرعت به زیر سؤال نروند و حتی به صورت «تهدیدهای ملی» در نزد برخی از گروه‌های دیگر، تصور نگردند.

هدف بنیادی دولت *هاشمی رفسنجانی* رسیدن به توسعهٔ پایدار در سطح اقتصادی بود. در این میان به رغم تأکید بر جنبه‌های دیگر اهداف ملی، عملاً مطالبات دیگر با زحمت زیاد امکان طرح شدن داشتند. در دولت آقای *خاتمی* نیز بار دیگر به علت مطلق‌گرایی در برخی موضوعات، روندهای گذشته به صورت نسبی فراموش شد و یا از سهم اندکی در ملاحظات جدید برخوردار گشت. در این جا پیشبرد توسعه سیاسی و فرهنگ سیاسی مردم، دایرمدار اهداف کلان نظام در حوزه امنیت ملی کشور به شمار می‌رفت و مطالبات دیگر ملی، مخصوصاً ملاحظات اقتصادی، از اعتبار اساسی تهی گشت؛ مخصوصاً در نزد برخی از گروه‌ها که رضایتی از دوره پیشین نداشتند، به ملاحظات اقتصادی با طعن و تحقیر نگریسته می‌شد. البته انصاف

این است که هیچ دولتی امکان مطلق‌گرایی عملی در توجه به امور را ندارد و در واقع در دولت *هاشمی* نیز در کنار مسایل اقتصادی تا حدودی به عدالت اجتماعی و توسعه فرهنگی توجه می‌شد و یا در دولت خاتمی نیز چاره‌ای جز دادن برخی اولویت‌ها به مسایل اقتصادی وجود ندارد. ولی فضایی که در هر دو دولت یادشده برای دو هدف کلان مطرح‌شده ایجاد شد، یک فضای پرهیاهو و ایدئولوژیک بود.

در ترسیم اهداف امنیت ملی در این دوره، به نظر می‌رسد به نسبت دوره بسط‌محور، از سهم «اهداف اصیل» کاسته شد و «ضرورت‌های ملی» به عاملی تعیین‌کننده در ملاحظات نظام تبدیل شدند. این تحول به معنای دگرگونی در میزان حاکمیت رویکرد ایدئولوژیک بر مبانی رفتارهای نظام نیز بود. تأکید به اهداف عینی‌تر و نیز توجه بیشتر به ملاحظات درونی در تعیین سیاست خارجی از نشانه‌های این تحول می‌باشد. می‌توان گفت جایگاه «منافع ملی» در تعیین رفتارهای ملی وسیع‌تر شد. به گونه‌ای که صراحتاً صحبت از امنیت ملی و منافع ملی در گفتمان‌های موجود می‌شود و دیگر تأکید بر این ابعاد، چون گذشته، دچار مشکل مشروعیتی نبود. با وجود کاهش در رفتارهای مبتنی بر ایدئولوژی، برخی از اصول همچنان روح سیاست‌های ملی را تشکیل می‌دهند و در واقع جز خطوط قرمز نظام محسوب می‌گردند. حفظ انقلاب و روحیه اسلامی نظام، مهم‌ترین اصلی است که همواره در تمامی روندها جریان داشته است. در این زمینه *هاشمی رفسنجانی* می‌گوید:

«در ایران مصالح انقلاب برای همه اصل است و همه ما حاضریم در این راه قربانی شویم.» و یا می‌گوید: «خط امام چیزی نیست که ما روی آن معامله کنیم، در آینده اهداف انقلاب همانگونه که حضرت امام ترسیم کرده‌اند حاکم خواهد ماند.»[۵]

جریان داشتن روح انقلاب و امام در هر دو دوره *هاشمی* و *خاتمی* مشهود می‌باشد. البته این که این روح شکل‌دهنده رفتارهاست و یا نظام‌بخش سیاسی کشور، بحث دیگری است. برای ما این نکته مهم است که حفظ حکومت اسلامی با ماهیتی که نیروهای انقلابی به دنبال آن هستند، جزء راهبردهای اصلی نظام در تمامی دوران‌ها بوده است. در تعیین این حکومت، وجود روحانیون در مصدر سیاست‌های نظام و جریان داشتن رهبری معنوی امام خمینی(ره) جزء اصول محسوب می‌گردد. همچنین حفظ جایگاه نیروهای انقلابی از اهمیت بسزایی

برخوردار است. به طور کلی تا جایی که ممکن باشد، ساختار ظاهری نظام برگرفته از ماهیت انقلاب اسلامی است و دگرگونی این ساختار ناامنی ملی به شمار رفته و تحمل نخواهد شد.

تحکیم توانمندی‌های ملی وجه مشترک ایده دولت‌های *هاشمی* و *خاتمی* در این دوران محسوب می‌گردد. برخلاف تئوری ام‌القراء که بنا به ضرورت و در زمان جنگ، تنها به دنبال حفظ نظام از تهدیدهای عینی بیرونی بود، در دوره جدید، فقط صیانت ملی کفایت نمی‌کند. بسط توانمندی ملی و تقویت «رفاه» و «آزادی» در متن زندگی مردم از اولویت‌های این دوران محسوب می‌گردد. برای تأمین ایده صدور انقلاب نیز این بار «الگوی توانمندسازی ملی» به توجه در می‌آید. در این دوره مسؤولان به این باور رسیدند که با وجود ضعف‌های ساختاری درونی نمی‌توان تأثیری بر روندهای بیرونی داشت. بهترین تبلیغ انقلاب، قدرتمندی درونی است. در تعابیر جدید «هستی ام‌القراء» نه تنها باید در برابر تهدیدهای امنیتی حفظ گردد، بلکه این هستی آن قدر باید تقویت گردد که به خودی خود قابلیت الگوپذیری برای دیگران را پیدا نماید، بدون آن که نیازی به تلاش‌های ممتد جمهوری اسلامی در سیاست خارجی برای مبارزه علنی با «استکبار جهانی» و «دولت‌های نامشروع» در جهان اسلام باشد.

بر این اساس، دولت *هاشمی* توانمندی ملی را در «بازسازی اقتصادی» و «رشد و توسعه اقتصادی» می‌دید و دولت *خاتمی* بیش از هر چیز بر «توسعه سیاسی» کشور تأکید دارد. با این تفاوت در ذیل تلاش خواهد شد اهداف امنیت ملی کشور در این دوران در سه سطح مورد توجه قرار گیرد. بدیهی است در دوره *هاشمی*، بازسازی اقتصادی کشور جنگ‌زده و رسیدن به توسعه و رشد اقتصادی، مهم‌ترین هدف ملی کشور را در گفتمان حاکم تشکیل می‌داد و در دوره خاتمی نیز رسیدن به توسعه‌ای پایدار در سطح سیاسی و فرهنگی، مهم‌ترین هدف ملی در گفتمان دولت حاکم بود. در هر دو دوره مخالفانی نیز وجود داشتند و دیدگاه‌های دیگری را مطرح می‌کردند. خصوصاً در زمان *خاتمی* نمی‌توان از سیطره هژمونیک هدف «توسعه سیاسی» در تمامی ارکان نظام صحبت کرد. در واقع بسیاری از ارکان نظام با رویکرد دولت *خاتمی* در تقابلی سخت به سر می‌برند. این دوگانگی‌ها در جای خود قابل بحث و بررسی خواهند بود.

الف) ترمیم خسارات جنگ تحمیلی

بازسازی کشور پس از پایان جنگ، اولین هدف کلان هر کشور جنگ‌زده محسوب می‌گردد. بر این اساس مسائل مربوط به سیاست‌های بازسازی در رأس تمامی فعالیت‌های دولت قرار گرفت. در واقع انتظار ملی از دولتی که وارث مشکلات جنگ بود، در درجه اول سامان بخشیدن به ویرانی‌های ناشی ازجنگ بود. *هاشمی رفسنجانی*، فردی که انتخابش تا حد زیادی ضرورت‌های بازسازی کشور را نیز توجیه می‌کرد، میدان‌دار اصلی سیاست‌های جدید شد. بر این اساس در نزد برخی از تحلیل‌گران با توجه به شرایطی که در آن زمان در کشور وجود داشت، گزینه *هاشمی* تقریباً تنها گزینه موجود برای دولت‌مداری و در نتیجهٔ توافق عام ملی بود. به عبارت دیگر وی در مقام «رییس جمهور ملی» در دورهٔ خود مورد نظر بود.[۶]

هاشمی قبل از ریاست جمهوری و در زمانی که *آیت‌الله خامنه‌ای* به رهبری انقلاب منصوب گردیده بودند در ۶۸/۳/۱۸ با توجه به اولویت‌های دولت آینده اسلامی می‌گوید:

«من فکر می‌کنم یکی از کارهای لازم این است که بعد از مشکلات ایجادشده از جنگ ما باید به زندگی مردم بپردازیم و اقدام به رونق اقتصادی کشور بکنیم و این جزء بزرگترین برنامه‌های ماست.»[۷]

در این جمله به روشنی اولویت بازسازی ویرانی ناشی از جنگ نمایان است. در واقع جنگ مانع از اجرای طرح‌های آرمانی انقلاب در زمینه‌های مختلف شده و در طول مدت هشت سال، تأمین حداقل معیشت مردم برای دولت‌مردان اولویت اساسی بود. روندی که در چند سال اول انقلاب برای اصلاح اقتصادی و اجتماعی کشور برداشته شده بود، با بالاگرفتن بحران‌های ناشی از جنگ، متوقف شده و به تعبیر وی جنگ نفس انقلاب را گرفته بود.

در طول جنگ به ۸۷ شهر شامل ۶۹ شهر جنگ‌زده و ۱۸ شهر بمباران‌شده و ۲۶۷۶ روستای کشور آسیب‌های کلی وارد آمد. حدود ۳۲۹ هزار واحد مسکونی و تجاری شهری و ۷۷ هزار واحد مسکونی روستایی، به کلی ویران شد. خسارات قابل مشاهده و ملموس جنگ تحمیلی بین ۹۰۰ تا ۱۱۰۰ میلیارد دلار برآورد شده است.[۸] این ویرانی‌ها، علاوه بر تخریب گسترده‌ای که در طول ۱۲۰۰ کیلومتر مرز ایران و عراق و عمق ۸۰ کیلومتری کشور به جای گذاشت، بمباران مداوم تأسیسات اقتصادی و شهری و روستایی دیگر نقاط کشور را نیز در بر

می‌گیرد.[۹] در گزارش هیأت کارشناسی سازمان ملل که از ۳۱ مه تا ۲۱ ژوئن ۱۹۹۱ (۱۳۷۰) از آثار ویرانی‌های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران دیدن کرده بودند آمده است: حدود ۲۰ هزار کیلومتر مربع از اراضی کشاورزی و مرتعی واقع در مناطق جنگی (شامل تأسیسات آبی، شبکه‌ها، کانالها، سدها و شبکه‌های برق، مخابرات، ارتباطات جاده‌ای و راه‌آهن) به کلی ویران شده و غیر قابل استفاده است. در این گزارش به سوختن و انهدام ۳ میلیون اصله نخل بارور و ۸۰۰ هزار واحد صنعتی سنگین و سبک، تخریب کلی ۱۳۰ هزار واحد مسکونی، آسیب‌دیدگی شدید ۱۹۰ هزار واحد مسکونی، آوارگی و مهاجرت ۲ میلیون نفر از ساکنان مناطق جنگی و بروز خسارت‌های مستقیم به میزان ۹۷/۲ میلیارد دلار اشاره شده است.[۱۰] واقعیت آن است که در جریان آسیب‌های ناشی از جنگ بیش از ۵ میلیون نفر خانه و شغل خود را از دست دادند.

در منبعی دیگر می‌خوانیم که ارزش تقریبی خسارات وارده به دو طرف در جنگ ۳۰۰ میلیارد دلار و تلفات اساسی دو کشور در جنگ ۳۰۰۰۰۰ نفر بوده است. بر اساس این منبع در این جنگ شاهد انتقال و جابجایی تقریبی یک میلیون نفر از جمعیت دو کشور بوده‌ایم.[۱۱] بر اساس منابع داخلی، در جنگ تحمیلی حدود ۲۰۰۰۰۰ شهید و معادل همین میزان نیز مصدوم و مجروح داده‌ایم.

جنگ تحمیلی تأثیرات بسیار شومی بر ساختارهای اقتصادی کشور داشت. کاهش مستقیم تولید، ویرانی‌های سنگین در بخش‌های مختلف اقتصادی و خدماتی کشور، نابودی نیروی انسانی و منابع ارزی، رشد سریع جمعیت، کسری بودجه فراوان، وجود آوارگان عراقی در ایران (به همراه آوارگان افغان)، از جمله خسارات ناشی از جنگ بود. در طی این دوره سهم هزینه‌های سرمایه‌ای از تولید ناخالص داخلی از ۱۵/۶ درصد در سال ۱۳۵۶ به ۳/۱ درصد در سال ۱۳۶۸ کاهش یافت. جنگ و افت درآمدهای نفتی و همچنین احساس عدم اطمینان عمیق سیاسی که مانع تخصیص سرمایه برای طرح‌های درازمدت می‌شد، از جمله عوامل این وضعیت بود. همچنین کسری بودجه دولت با وجود حجم نسبتاً محدود هزینه‌ها به سرعت از ۴۸۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ به ۲۱۲۵/۶ میلیارد ریال در سال ۱۳۶۸ افزایش یافت. در این دوره به خاطر افت شتابان تولید ناخالص داخلی و واقعی همراه با جمعیتی به سرعت در حال افزایش، تولید ناخالص واقعی سرانه از ۱۴۴ هزار ریال در سال ۱۳۵۶ به ۶۳/۷ هزار ریال در

سال ۱۳٦۷ رسید.[۱۲] ۳۳ درصد از ۱۱ میلیون جمعیت شاغل کشور در تولید محصول ملی این دوره نقش نداشتند و در واقع بیکار پنهان بودند. بیش از ٤۷ درصد بیکار بودند و یا این که اثر وجودی مؤثری در تولید تأمین ثروت ملی نداشتند. از کل نیروی انسانی شاغل کشور در سال ۱۳٦۷ فقط ۱۲/۹ درصد در بخش صنعت شاغل بودند. پس از انقلاب بودجه سرانه دولت سالانه به طور متوسط ۱۰/۷ درصد کاهش یافته و از ٤۳ هزار ریال در سال ۱۳٥٦ به ۱۲/٤ هزار ریال در سال ۱۳٦۷ رسید. واردات سرانه کشور در دهه ۱۳٦۷-۱۳٥۸ در حدود ۳۰۰۰ دلار و صادرات غیرنفتی سرانه فقط حدود ۱۳٥ دلار بوده است که نشان می‌دهد زندگی ما تا چه حد متکی به تولید اقتصادی دیگران بوده است.

همین صادرات محدود نیز عمدتاً از محل صادرات چند قلم کالای سنتی حاصل می‌شد، کل صادرات غیرنفتی ایران در دهه ٦۷ ـ ۱۳٥۸ در حدود ٦ میلیارد دلار بود که ۹٤ درصد آن فقط از صادرات پنج قلم عمده یعنی فرش، میوه و سبزیجات، پوست، خاویار و رده بدست آمده است که مسأله نمایانگر وابستگی کامل درآمدهای غیرنفتی به اقتصاد سنتی است.[۱۳]

به این ترتیب وضعیت بد اقتصادی ـ اجتماعی حاصل از جنگ، چاره‌ای جز واقع‌بینی بیشتر در سیاستگذاری‌های نظام باقی نمی‌گذاشت. بلافاصله پس از جنگ، دولت طرح‌های مختلفی راجع به بازسازی خسارات ناشی از جنگ شروع کرد. در کتاب «نظام طرح‌ریزی استراتژیک، برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی دفاعی» که بلافاصله پس از اتمام جنگ توسط سازمان برنامه و بودجه تدوین و منتشر شد می‌خوانیم:

«اکنون که جنگی تمام عیار را پشت سر نهاده‌ایم در شرایطی قرار داریم که علاوه بر تقویت بنیه دفاعی، بازسازی فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی کشور، اجتناب‌ناپذیر است. لازم است با نگرشی عمیق و دیدگاهی مبتنی بر دوراندیشی تهدیدها را بشناسیم و تمام تلاش خود را در جهت کاستن از آنها و در صورت وقوع به حداقل رسانیدن خسارات به کار گیریم. زیرا در غیر این صورت سهم هنگفتی از منابع کمیاب اقتصادی کشور را که عمدتاً از محل استحصال منابع فسیلی تجدیدناشدنی تأمین می‌گردد، بی‌هیچ نتیجه سودمندی به نابودی خواهیم سپرد.»[۱٤]

به این ترتیب بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ و تأمین زندگی و معیشت جنگ‌زدگان، مقدمه هدف بلندمدت‌تری تحت عنوان «رشد و توسعه اقتصادی» و مورد توجه دولتمردان جدید قرار گرفت.

ب) دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی

ترمیم خسارات جنگ تحمیلی، مقدمه فعالیت‌های اساسی دولت جدید در پایان جنگ بود. ولی دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی مهم‌ترین «درخواست»، «آرزو» و «تمایلی» بود که در میان اقشار مختلف جمعیت از یک سو و عزم و اراده رهبران انقلاب از سوی دیگر نهفته بود. این مسأله به صورت طبیعی از ابتدای انقلاب، راهنمای حرکت‌های ملی بود، ولی مسایل و دشواری‌های پیش‌آمده در فراروی انقلاب، باعث شده بود تا دستیابی به آن به مدت بیش از یک دهه به تأخیر بیفتد. در پایان جنگ دیگر هیچ گونه بهانه‌ای توجیه‌پذیر نبود؛ مخصوصاً به این دلیل که زمان بسیار حساسی برای آزمون نیروهای انقلابی بوجود آمده بود. تا به حال نابه‌سامانی‌های انقلاب و جنگ آنها را بیمه ساخته بود ولی اکنون زمان «هنرنمایی» بود. آقای *هاشمی* در توضیح شرایط دشوار پس از جنگ و موقعی که کشور در حال تصمیم‌گیری برای تدوین سیاست‌های جدید بود می‌گوید:

> ***«تقریباً تابلوی وضع کشور در مقابل من بود... طبعاً خودم هم نظری داشتم که چه باید کرد. در مورد سازندگی یک بحث ریشه‌ای بود که از اول انقلاب با آن مواجه بودیم. دشمنان انقلاب ـ اکثراً غربی‌ها و افرادی که از رژیم سابق بودند و کنار زده شده بودند و به خارج از کشور رفته بودند ـ فرضشان بر این بود و صریحاً هم اظهار می‌کردند که روحانیت بر روی تودهٔ مردم برای تخریب و نابودکردن رژیم سابق نفوذ داشت، اما برای اداره کشور تجربه و دانش کافی ندارد. همه منتظر بودند که ما از این ناحیه شکست بخوریم، مخفی هم نمی‌کردند. در این مورد خیلی مقالات هست، حساسیت موضوع از اول برای ما روشن بود که باید به فکر توسعه و سازندگی کشور باشیم. شاید هم اگر جنگ نشده بود، دولت‌های قبل از من این کار را می‌کردند. هیچ کس منکر این نکته نبود. این یک خواست عمومی بود و همه ما قبول داشتیم اما تا بعد از جنگ به تأخیر افتاد.»***[15]

انگیزه فوق در کنار شرایط الزام‌آور موجود، انتظار خاصی را در نزد ملت از دولت آینده کشور ایجاد کرده بود. این دولت به مدیریت *هاشمی رفسنجانی* که فرماندهی جنگ را ـ مهم‌ترین مسأله در دههٔ ٦۰ ـ در دوره قبلی برعهده داشت و از شرایط حاکم بر کشور اطلاع کافی داشت، تشکیل شد. وی به محض دراختیارگرفتن مسؤولیت اجرایی کشور، کابینه خود را یک «کابینه کاری» اعلام کرد و از مهم‌ترین قیودی که برای دولت‌مردان خویش در نظر گرفت، بر حذر داشتن آنها از «کارهای سیاسی» و یا به تعبیر دیگر درگیری‌های جناحی و بازی‌های سیاسی بود. تأکید به صبغه عمل‌گرایانه فعالیت‌های آنها و دوری از سیاست‌ها و رفتارهای شعاری باعث شده بود تا از دولت وی به دولتی «پراگماتیست» نام برده شود. حاکمیت این خصلت بر رفتار دولت *هاشمی* به این مسأله نیز بر می‌گردد که افکار عمومی در این دوره بیش از هر چیز برای ضروریات و عینیات زندگی حساسیت نشان می‌دهد. «زندگی فعال» مردم با شعارها و ایده‌آل‌های مطرح در طول یک دهه، طبیعتاً در جایی نیازمند آرامش و پاسخگویی با واقعیات عملی است. به همین دلیل تأمین و توجه به این حساسیت‌ها پایه اول عموم سیاستگذاری‌های نظام بوده است. عدم اقبال به گروه‌های مخالف (عمدتاً چپ) در این دوره و شکست این گروه‌ها در انتخاباتی نظیر مجلس چهارم، مؤید این وضعیت می‌باشد. بر این اساس موضوع رشد و توسعه اقتصادی به منزلهٔ اساس توانمندی‌های ملی در سیاستگذاری‌های جدید نظام مطرح شد.

در واقع این اصل در گفتمان جدید پذیرفته شد که امنیت ملی صرفاً از طریق ایده‌های ایدئولوژیک و با ابزارهای نظامی و توسل به اقدامات توده‌ای تأمین نخواهد شد، بلکه تحت تأثیر تحولات گوناگونی است که مخصوصاً در مفهوم کلان امنیت ملی پدید آمده و آن را از امنیت نظامی به امنیت اقتصادی سوق داده است. برای دولت‌مردان ایرانی نیز روشن شده بود که نمی‌توان بدون توجه به این واقعیات دم از بلندپروازی‌های ایدئولوژیک زد. در واقع آنها پذیرفتند که دنیای امروز دنیای رقابت است. دنیایی که در آن مسائل اقتصادی هر روز در مقایسه با مسائل نظامی و سیاسی از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شوند. از این رو در این دنیای پررقابت باید از پتانسیل‌های اقتصادی چشمگیری که در کشور وجود دارد بهره‌گیری نمود. بازار ٦۰ تا ۷۰ میلیونی داخلی، ذخایر عظیم نفت و گاز، منابع معدنی، نیروی انسانی جوان و موقعیت خاص جغرافیایی می‌توانند در طرح‌های امنیتی جدید و در برابر رقیبان مورد استفاده قرار گیرند.[١٦]

در دولت *هاشمی رفسنجانی* و کابینه اقتصادی وی، «امنیت» و «توسعه» پیوند همه‌جانبه‌ای با یکدیگر برقرار می‌سازند؛ توسعهٔ مورد نظر در این دوره، همان توسعه اقتصادی است. بر این اساس امنیت نتیجه طبیعی توسعه اقتصادی قلمداد می‌گردد. در واقع امنیت فقط در گرو توسعه اقتصادی دانسته می‌شود. می‌توان گفت این دیدگاه به نظریه معروف *رابرت مک‌نامارا*، وزیر دفاع آمریکا در چند دهه قبل توجه دارد. به تعبیر وی «امنیت یعنی توسعه و توسعه یعنی امنیت.»[۱۷] بر این مبنا امنیت چیزی جز توسعه نیست. از این رو مهم‌ترین دغدغه دولت برای حصول امنیت ملی، تثبیت ثبات اقتصادی و تداوم رشد اقتصادی است. فضای حاکم بر دولت *هاشمی*، فضایی کاملاً اقتصادی بود و در عمل به جنبه‌های دیگر توسعه نظیر توسعه سیاسی توجه اندکی می‌شد. حتی در گفتمان حاکم، این مسأله که توسعه اقتصادی مقدمهٔ سایر جنبه‌های توسعه خواهد بود مطرح نبود و اعتبار نظم و انقلاب فقط مبنای توفیق و یا ناکامی سیاست‌های اقتصادی محاسبه می‌گردید.

به رغم اعتبار و نقش اساسی شخص *هاشمی رفسنجانی* در گردانندگی تحولات نظام از ابتدای انقلاب، شاید عنوان «سردار سازندگی» در میان طیف موافقان وی نمایانندهٔ افکار و علایق *هاشمی* در دوران ریاست جمهوری‌اش باشد. جدای از ضعف و یا قوت او در پی‌گیری توسعه اقتصادی، اصطلاح فوق به خوبی مهم‌ترین صفت را در مجموعه رفتاری وی نشان می‌دهد. در این دوران *هاشمی* شاید در کمتر سخنرانی و یا مصاحبه‌ای از مسأله رشد و توسعه اقتصادی کشور سخن به میان نیاورده باشد. در واقع، مفهوم «توسعه اقتصادی» ایدئولوژی وی و دولتش در «دوران سازندگی» بود. کما این که در تعبیر دولت وی از این دوران به «دوران مقدس سازندگی» یاد می‌گردد.[۱۸] بر این اساس بود که کشور به صورت «یک کارگاه بزرگ» تصور شده و اولویت به «کار» داده می‌شد چرا که «کشور فلج بود.»[۱۹] *هاشمی* بر این نظر بود که «شعار اصلی دولت تولید است»[۲۰] و رمز موفقیت کشور در مبارزه با دشمنان انقلاب را نیز در همین نکته می‌دانست. به تعبیر وی در آن موقع:

«باید ازکارخانجات به مثابهٔ سنگر مقدم مبارزه با دشمنان انقلاب بهره جست.»[۲۱]

توسعه اقتصادی پیش‌زمینهٔ اهداف کلان انقلاب نظیر عدالت اجتماعی و استقلال نیز به شمار می‌رفت. در گفتمان جدید از یک سو بازسازی و رونق اقتصادی پیام‌آور عدالت اجتماعی محسوب می‌گردید. به قول رهبری انقلاب، *آیت الله خامنه‌ای*:

«شکوفایی اقتصادی را باید مقدمه رسیدن به هدف انقلابی عدالت اجتماعی قرار داد که با همهٔ قدرت بایستی برای حصول آن کوشید».[۲۲]

منش رفتاری دولتمردان *هاشمی*، به گونه‌ای بود که تنها راه رسیدن به عدالت اجتماعی از مسیر توسعه می‌گذشت. از سوی دیگر، هدف مهم دیگری که انقلاب همواره به دنبال آن بود یعنی حفظ استقلال نیز تنها در سایه توانمندی ملی در ابعاد اقتصادی قابل حصول می‌نمود. شاید این مسأله جزء پارادایم‌های همیشگی نظام در تمامی سال‌ها بوده باشد. استقلال مورد نظر در گفتمان *هاشمی*، چندان با مفهوم «خودبسندگی سابق» همخوانی نداشت؛ بلکه برای حصول این هدف توانمندسازی اقتصاد ملی، حتی از طریق کمک‌های بیرونی، می‌توانست مد نظر قرار گیرد؛ روشی که تا به حال مثبت ارزیابی نمی‌شد. پیوند خوردن با اقتصاد بین‌المللی و جلب نظر مساعد ساختارهای بیرونی زمینه‌ساز دستیابی به رشد اقتصاد ملی تلقی می‌شد. در واقع تبدیل ایران به کشوری موفق در حوزه کشورهای تازه صنعتی‌شدهٔ نیمه‌پیرامونی، انگیزه‌ای بود که دولت را در به کارگیری الگوهای جدید اقتصادی در روند اصلاحات اقتصادی کشور هدایت می‌کرد.[۲۳]

شاید بتوان گروه «کارگزاران سازندگی» را تبلور عینی ایده‌های *هاشمی* در دوران «سازندگی» دانست. اعضاء این گروه در حقیقت «وزرای ۸ ساله» دولت *هاشمی* بودند که به «فن‌سالاران» و «راست‌های مدرن» معروف هستند. بازیگران اصلی این جریان، علاقه‌مند به قدم‌گذاردن در عرصه‌های عینی و عملی‌تر اقدام و عمل سیاسی هستند و به روش‌های بوروکراتیک و فن‌سالارانه بیش از روش‌های سیاسی اعتقاد دارند. گر چه معتقد به فضای باز اقتصادی و سیاسی هستد اما در عرصه عمل، اهمیت را به فن و اقتصاد می‌دهند. در نزد آنها رشد و توسعه اقتصادی، محور و هدف اصلی دولت است. به نظر آنها در سایه رشد و توسعه اقتصادی امکان استقلال و عدالت وجود دارد و برای رسیدن به عدالت اجتماعی، دستیابی به رشد بالای اقتصادی را ضروری می‌بینند.[۲۴]

در کنار گروه فوق، جناح راست سنتی، مخصوصاً در دوره اول ریاست جمهوری *هاشمی*، با سیاست‌های دولت هماهنگی داشتند. این هماهنگی با توجه به نقش فزایندهٔ این گروه در ساختار قدرت کشور، برای تثبیت روندهای در پیش گرفته شده بسیار مهم بود. اعتقاد راست سنتی به کلیدی‌بودن توسعه تجارت به جای توسعه صنعتی (که مد نظر دولت هاشمی بود)، پیوند علائق

این گروه با مفاهیم اقتصادی و آزادسازی اقتصادی، باعث توافق عملی آنها با سیاست‌های دولت *هاشمی* شده بود. توجه و تمرکز زیاد دولت *هاشمی* به بخش اقتصادی باعث شده بود تا سیاست‌های بخش فرهنگی و سیاسی کشور، عملاً در اختیار این جناح قرار گیرد.

هاشمی عملاً برای پیش‌گیری از هر بازدارنده‌ای که فراروی اهداف درنظر گرفته شده برای دولت خویش قرار می‌گیرد، سیاست‌های فرهنگی و سیاسی جامعه را در اختیار این گروه قرار داده بود.[۲۵] در این میان پیوند اهداف دولت *هاشمی* با خواسته‌های رهبری انقلاب ناگسستنی به نظر می‌رسید. توجه ایشان به مسایلی نظیر رفع فقر و محرومیت، تأمین عدالت اجتماعی، حفظ استقلال کشور زمینه‌ساز پیوستگی آراء رهبری با سیاست‌های دولت *هاشمی* بود. به اعتقاد رهبری انقلاب اهمیت بازسازی، کمتر از اهمیت جنگ نبود. حضور فعال مردم در این مرحله نیز ضروری به حساب می‌آمد. سازندگی، بزرگترین وظیفه‌ای به حساب می‌آمد که می‌توانست «آثار شوم تسلط قدرت‌های طاغوتی» را از کشور برطرف سازد. به تعبیر *آیت‌الله خامنه‌ای*:

«دوران بازسازی، دوران شکوفایی و پیشرفت ملت و دوران ساختن کشور است.»[۲۶]

بدین ترتیب تقریباً در تمامی ارکان رسمی قدرت در جمهوری اسلامی ایران نسبت به اهمیت توسعه اقتصادی توافق عام وجود داشت. دولت *هاشمی* نیز این مسأله را در قطب فعالیت‌های خود قرار داد.

بر این اساس در طی هشت سال دو برنامه اول و دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور، تنظیم و اجرا شد. برنامه اول در بهمن‌ماه ۱۳٦۸ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و از ابتدای سال ۱۳٦۹ به مرحله اجرا درآمد. انتظار مسؤولان مملکتی این بود که این برنامه بعد از هشت سال جنگ زیان‌بار با عراق، آغازگر فصل جدیدی برای توسعه و سازندگی باشد و پاسخی به انتظاراتی که انقلاب در جامعه بوجود آورده و جنگ پوششی بر بروز و رشد آنها گذاشته بود داده شود. از دیدگاه این برنامه، در مجموع اقتصاد کشور تحت فشار نابه‌سامانی‌ها و مشکلات گوناگونی قرار داشته و روندهای اقتصادی حاکم در سال‌های قبل از برنامه، کشور را به سمت افزایش یا ادامه این مشکلات سوق می‌داده است. از جمله اصلی‌ترین دشواری‌های اقتصادی و اجتماعی کشور عبارت بوده است از: وابستگی شدید اقتصادی ملی به درآمدهای نفتی و تقلیل و عدم ثبات این درآمدها؛ کاهش تولید ملی و درآمد سرانه؛ افت شدید استفاده از

ظرفیت‌های تولیدی موجود مخصوصاً در بخش صنعت؛ افزایش هزینه‌های دولت به علت جنگ و یارانه‌های اقتصادی و رشد سریع دیوان‌سالاری؛ کسری قابل توجه بودجه همراه با حجم بالای نقدینگی بخش خصوصی؛ سطح پایین سرمایه‌گذاری و بهره‌وری؛ افزایش سریع جمعیت و نیروی کار و بیکاری؛ کمبود شدید امکانات زیرساختی، آموزشی، بهداشتی و مسکن؛ و توزیع نامناسب امکانات و فعالیت‌های توسعه در پهنه سرزمین.[۲۷]

با توجه به چنین ارزیابی‌ای از وضع کشور، هدف اصلی برنامه آن بود که روندهای منفی اقتصادی حاکم به نفع ایجاد رشد اقتصادی در کشور تغییر یابد و زمینه تداوم این رشد در آینده فراهم شود. به موازات این هدف اصلی، برنامه اهداف گوناگون دیگری را نیز دنبال می‌کرد که در میان آنها بازسازی و نوسازی بنیه دفاعی کشور و مناطق خسارت‌دیده در جنگ، تنوع‌بخشی به منابع اقتصاد ملی، گسترش زیرساخت‌ها و بخش‌های صنعت و معدن و نفت و گاز و کشاورزی و نیرو و مخابرات، رشد آموزش عالی و تحقیقات و بهداشت و درمان، تأمین عدالت اجتماعی و امنیت قضایی، اصلاح نظام اجرایی کشور و سازماندهی بهینه جمعیت و فعالیت‌ها در کشور برای توفیق برنامه مهم به شمار می‌آمد. اما تأکید مشخص برنامه بر رشد اقتصادی باعث کم‌توجهی آن به سایر نیازمندی‌های توسعه ملی از جمله برخی از اهداف مطرح در خود برنامه شد. به طوری که اهدافی از قبیل عدالت اجتماعی و امنیت قضایی نقشی حاشیه‌ای در برنامه پیدا کرد.[۲۸]

ج) دستیابی به توسعه سیاسی و فرهنگی

دولت *هاشمی* در راه رسیدن به اهداف اساسی خود در زمینه توسعه اقتصادی کشور در عمل به جای «توسعه سیاسی» از «ثبات سیاسی» حمایت می‌کرد. از این نظر، این دولت در ادامهٔ فرآیندی که پس از تابستان ۱۳۶۰ بر کشور حاکم شد، عمل می‌نمود. از این سال به بعد کشور برای دستیابی به امنیت و جلوگیری از هرج و مرج به نوعی «یکسان‌سازی» در عرصه سیاسی اقدام نمود که تنها نیروهایی که در نزد انقلاب و امام «خودی» به حساب می‌آمدند، در دایره سیاست مشروعیت داشتند. دولت عمل‌گرا و اقتصادی *هاشمی* با وجود پایان‌یافتن جنگ و طبیعی‌نمودن گشایش در فضای رقابت‌های سیاسی، مجال چندانی برای ظهور و بروز «ایده‌های

دیگر» در فرآیندهای سیاسی باقی نگذاشت. مطابق برنامه دولت آقای *هاشمی*، لازم بود تا نوعی ثبات سیاسی در کشور پدید آید تا بتواند بستری مناسب برای سرمایه‌گذاری‌های کلان اقتصادی باشد. از این منظر رقابت‌های سیاسی نه تنها سودمند نبودند بلکه مخل سازمان سیاسی به حساب می‌آمدند.[۲۹] در نظر وی تمامی توان سیاسی می‌باید در خدمت اقتصاد قرار گیرد. وی می‌گوید:

«دولت تمامی ابزار تضمین را در اختیار دارد و ما امکانات انتظامی، قوه قضاییه و برنامه‌های سیاسی را پشتوانه این تضمین اعلام می‌کنیم. سرمایه‌گذاران امنیت دارند و هر چه از جنگ فاصله بگیریم، این امنیت تقویت خواهد شد.»[۳۰]

دوم خرداد ۱۳۷٦ پایانی بر یک‌سونگری اقتصادی به ملاحظات امنیت ملی در گفتمان حاکم بود. اندیشه‌های *سید محمد خاتمی* در پرتو تحولات جدید اجتماعی، واقعیت‌های نوینی را که تا به حال در بطن انقلاب اسلامی نهفته مانده بود به عرصه ظهور رساند. به تعبیر *محمدرضا تاجیک*، دوم خرداد «فرجام» و «آغاز» تحولی واسازانه در جامعه ما بود... و گفتمان نوینی را در عرصه «سیاست»، «اجتماع» و «فرهنگ» شکل داد. این حرکت صرفاً هجمه‌ای شالوده‌شکن و سامان‌برانداز نبود، بلکه نوعی بازسازی بود که مصالح و تار و پود عمارت جدید خود را نه از برون، که از درون جست.[۳۱] در این جا وجه مشترکی با دوره‌های پیشین دیده می‌شود. اندیشه توجه به درون در ماهیت انقلاب و هدف بنیانی آن یعنی استقلال قرار داشت. در دوران «سازندگی» نیز دگرگون‌سازی درونی در اقتصاد ملی، هدف اصلی کارگزاران نظام بود. اما وجه متمایز تأکید خاتمی به درون، به سبب تأکید ویژه به ظرفیت‌های سیاسی و فرهنگی در مسیر توانمندی ملی ـ که تا به حال در معرض انفعال و نازایی قرار گرفته بود ـ بوده است. همچنین تحول از توجه خاص به تهدیدهای بیرونی به سمت ریشه‌های درونی ناامنی، در این دوره اساسی‌تر می‌گردد. بر این اساس جایگاه آسیب‌پذیری‌های امنیتی به نسبت تهدیدهای امنیتی از اهمیت بیشتری برخوردار می‌گردد.

در گفتمان «کثرت‌محور» خاتمی، روند یکسان‌سازی گذشته به زیر سؤال می‌رود ولی در عین حال، چارچوبهٔ هژمونی دیگری را بر ملاحظات امنیتی حاکم می‌سازد. در بطن این گفتمان، بازیگری متن جامعه و حتی حاشیه آن به جای قرائت یک برداشت، مورد نظر می‌باشد. حوزه «دگر» در عرصه داخلی به شدت محدود می‌گردد و «مفهوم شهروندی» هر کسی را که پایبند

عملی به نظام سامان‌یافته باشد، در خود جای می‌دهد. «تنوع» و «پراکندگی» ارزش خوانده می‌شود و گفتمان *خاتمی*، انتظام بخش این پراکندگی و کثرت می‌باشد.[۳۲] با وجود تنوع در سازه‌های تشکیل‌دهنده امنیت در گفتمان *خاتمی* ، کاملاً پیداست که رویکرد ایشان به امنیت، یک رویکرد نرم‌افزارانه است و علی‌رغم تأکید بر جنبه‌های سخت‌افزاری امنیت، شکاف موجود میان اهمیت ابعاد نرم‌افزاری و سخت‌افزاری امنیت کاملاً هویداست. تأکید بر جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی امنیت جزء بنیادهای اصلی ساختمان امنیت در گفتمان *خاتمی* است ولی آن چه که در شرایط موجود محوری‌ترین هدف وی به شمار می‌رود تلاش برای «توسعه سیاسی» کشور است.[۳۳]

این هدف، یک مفهوم محوری است که ابعاد بسیار گوناگونی را که همواره در تاریخ اندیشه‌های سیاسی، اساس مشروعیت و یکپارچگی ملی بوده است، در برمی‌گیرد. البته «توسعه پایدار» در اندیشه *خاتمی* همان توسعه همه‌جانبه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و علمی است.[۳۴] با این حال مشخص است که توسعه سیاسی برای او نویدبخش امنیت و تعالی سایر ارکان توسعه است. به قول وی «توسعه بدون توسعه سیاسی اولاً ابتر و ثانیاً ناموفق است.»[۳۵] بدون توسعه سیاسی، رشد پایدار اقتصادی نیز حاصل نخواهد شد و در صورت امکان برای جامعه دارای هزینه‌های امنیتی است «بدون توسعه سیاسی حتی در زمینه اقتصاد هم نمی‌توانیم پیشرفت کنیم»[۳۶] و «بدون توسعه سیاسی امکان توسعه صنعتی و اقتصادی وجود ندارد؛ اگر هم وجود داشته باشد... جامعه‌ای بدقواره پدید خواهد آمد.»[۳۷] توسعه شرط لازم برای دولت سازندگی است. «اگر ما در دوران سازندگی هستیم، در مسیر توسعه گام برمی‌داریم و توسعه همه جانبه و پایدار می‌خواهیم، باید بدانیم که دولت توسعه‌گرا خود باید توسعه‌یافته باشد. دولت عقب‌افتاده نمی‌تواند بار مسؤولیت ایجاد توسعه در جامعه را بر دوش بکشد.»[۳۸]

توسعه سیاسی به صورت مستقیم بر امنیت شهروندان مؤثر است. در نظر *خاتمی* «امنیت ریشه‌دار و واقعی در صورتی در جامعه ما استقرار پیدا خواهد کرد که توسعه سیاسی وجود داشته باشد.»[۳۹] اهمیت توسعه سیاسی از آن جایی بیشتر می‌گردد که جایگاه اساسی امنیت را در میان کارویژه‌های دولت بدانیم. برای *خاتمی* که خویشتن را کارمندی کوچک در مجموعه دولت می‌پندارد،[۴۰] مهم‌ترین وظیفه دولت چیزی جز امنیت ملت نمی‌باشد. «تأمین امنیت شاید مهم‌ترین وظیفه دولت باشد. مراد از امنیت، تنها امنیت حاکمان و حکومت‌مردان نیست، که در

جای خود مهم است. بلکه مراد امنیت جامعه و شهروندان است که از اهمیت اساسی برخوردار است. و با توجه به این که مردم پایه اصلی نظام ما هستند، تأمین امنیت، اشتیاق و نشاط مردم، پایه هر گونه پیشرفت، هر گونه امنیت پایدار در نظام جامعه و هر گونه آبادانی است...»[41] رویکرد چندسویه‌نگر و نرم‌افزاری ایشان به موضوع «امنیت»، لزوم توسعه دولت و توسعه سیاسی کشور را دوچندان می‌سازد. وی می‌گوید:

«امنیت انسانی و امنیت اجتماعی که مبنای صلح است، امروز مقوله‌ای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و زیست محیطی است که حتی اهمیتی بیش از امنیت سرزمینی یافته است. غفلت از این مهم، جوامع و جهان را دستخوش عدم توازن و بی‌تعادل و نهایتاً جنگ و آشوب می‌کند. باید دید که این امنیت چگونه حاصل می‌شود و چگونه پایدار می‌ماند.»[42]

شرط اساسی در ملاحظات امنیتی خاتمی وجود یک دولت توسعه‌یافته و دارای پایگاه و جایگاه مردمی است. بر این اساس اعتماد مردم به همهٔ اجزای حکومت را مهم‌ترین پایه امنیت می‌داند.[43] در نظر ایشان «هر چه نهاد حکومت با عوامل وحدت‌بخش جامعه سازگاری بیشتری داشته باشد پایه‌های امنیت استوارتر خواهد ماند.[44] نبود لوازم توسعه در نزد دولت، به هیچ وجه امنیت واقعی مورد نظر *خاتمی* را برای ملت به بار نخواهد آورد. برای ایشان «امنیت جامعه به اندازه حکومت اهمیت دارد».[45] بر این اساس «برای برقراری امنیت واقعی، مردم ابتدا باید احساس امنیت درونی کنند و این مهم تحقق نمی‌شود مگر آن که همه آحاد جامعه و روشنفکران بتوانند از حکومت پرسش و انتقاد کنند.»[46] در حقیقت «امنیت واقعی آن است که مردم در عرصه‌های مختلف مشارکت داشته باشند.»[47]

توسعه سیاسی مورد نظر *خاتمی* در مقام مهم‌ترین هدف و لازمه حصول امنیت نظام، دارای لوازم مشخص و معینی است. این لوازم چیزی جز آمال بدیهی یک انسان، مخصوصاً با توجه به شرایط جدیدی که در آن انسان‌ها خواهان اثرگذاری مستقیم بر سرنوشت خویش هستند، نمی‌باشد. در واقع تأکید بر این لوازم بر اساس بینش کلان‌نگر خاتمی راجع به «انسان» قابل توضیح می‌باشد. در نزد او، تأمین کرامت و حرمت انسانی، از مهم‌ترین اهداف هر نوع مدیریتی است.[48] بر این اساس هر نوع توسعه‌ای در جامعه و هر نوع ایجاد امنیتی باید مبتنی بر نیازهای

واقعی انسان باشد. با این پیش‌فرض، وی بـرای توسـعه سیاسـی حصـول سـه شـرط مشـارکت سیاسـی مـردم، آزادی و قـانون‌گرایـی را ضـروری می‌دانـد. امنیـت واقعـی نـیز تنـها در سـایه فراهم‌آمدن این شروط دست‌یافتنی خواهد بود.

«مردم‌سالاری» به مثابهٔ یکی از شعارهای اساسی دولت *خاتمی*، نمایـانگر تجـهیز دولـت و جامعه به سه شرط یادشده و مخصوصاً تأمین مشارکت سیاسی مـردم در فرآینـد حکومـت‌داری است. *خاتمی* از ضعف فردی خود چونان «یک انسان» کاملاً آگاه است، بنابراین باکی نـدارد کـه برای جلب مساعدت قدرت ملت، آن را به دیگران ابراز نماید. وی در مراسم سـوگنـد ریاسـت جمهوری در مجلس شورای اسلامی چنین می‌گوید:

«سوگندهایی که آن را بیان کرده مربوط به حوزه مسؤولیت‌های جمعـی اسـت و لـذا ادای آن فراتر از طاقت فردی است. به این سبب، تنها عزم و اراده عمومـی و هـم‌پیمـانی ملی می‌تواند توان انجام آن را به وجود آورد.» [۴۹]

وی چونان یک «پژوهشگر اندیشه سیاسی» از مسیرهای نـاصواب، استبداد و خودکـامگی نـیز آگاهی دارد[۵۰] و چندان نمی‌تواند شکاف میان ملت و دولت را برتابد. بـر ایـن اسـاس در نظـر وی مردم «حق تعیین سرنوشت خویش» را دارند و تمـام ارکـان و اجـزاء نظـام منتسـب بـه رأی آنـان می‌باشد. مشارکت مردم در امور فقط در انتخابات و رأی‌دادن خلاصه نمی‌گردد، بلکـه دولـت بـاید مسیرهای لازم را برای ایـن مشارکت فراهـم سـازد. در نظـر او «دولـت بـاید ظرفیـت و فرهنـگ مشارکت‌پذیری و نقد و اصلاح را در جامعه گسترش دهـد و خـود پیشگام و سرمشـق تحمـل و جلب مشارکت باشد.»[۵۱] همچنین دولت باید سطح دخالت و مشـارکت صـاحب‌نظران (در جایگـاه نمایندگان خلاق مردم) را در فرآیند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری دولتـی مـهیا سـازد. تنـها از ایـن طریق است که می‌توانیم اولاً به تسهیل انجـام وظـایف و تکـالیف متقـابل دولـت و ملـت مطمئـن باشیم و ثانیاً به اندیشه «تعیین سرنوشت مردم توسط خود مردم» جامه عمل بپوشانیم.[۵۲]

در اندیشه *خاتمی* مشارکت سیاسی مردم در تعیین سرنوشـت خویـش تنـها در صورتـی پدیـد می‌آید، که به «آزادی» اعتقاد داشته باشیم. «آزادی» در تعیین امنیت یـک ملـت، از جایگـاه محـوری برخوردار است. آزادی همانند مشارکت سیاسـی از یـک طـرف بـر تـوان جامعـه از نظـر مـادی و معنوی می‌افزاید و از طرف دیگر در صورت «چارچوب‌پذیر بودن» به نقد و اصـلاح کژی‌هـای آن

می‌پردازد. بی‌توجهی به این مسأله، صرفاً قاعده اجتماع را از دولت جدا می‌سازد و در شرایط بحرانی تا سرحد «براندازی» آن پیش می‌رود. در پرتو پیچیدگی‌های جهان جدید، اتکاء صرف به برداشت‌های فردی در سیاست، فرجام خوشی را به دنبال ندارد. بر این اساس تنها «در پرتو رشد نیروهای متفکر و اندیشمند جامعه و عرضه آزادانهٔ نظرهاست که دولت می‌تواند بهترین رأی‌ها و راه‌ها را انتخاب کند و ملاک‌های اصولی عدل و مصلحت را در دنیای پیچیدهٔ امروز و سازوکارهای حاکم بر روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه تشخیص دهد.»[۵۳] آزادی، یکی از اهداف بزرگ انقلاب ماست و مردم ما نیز خواستار آنند. اما به معنای هرج ومرج و از هم گسستگی نیست. آزادی فقط در پناه قانون اعتبار دارد؛ منتهی قانونی که آزادی را به رسمیت بشناسد. «قانون اساسی ما هم حق حاکمیت مردم و هم آزادی‌های اساسی را برای جامعه به رسمیت شناخته است.»[۵۴] از این رو نفس حصول این آزادی، جامهٔ عمل پوشاندن به یکی از آرزوهای دیرین جامعه انقلابی ماست و دارای اعتبار امنیتی است. آزادی دارای پیوند وثیقی با دین نیز می‌باشد. چگونگی این پیوند در جامعه امروزی به زیر سؤال رفته است. خاتمی می‌گوید:

«من به صراحت این اعتقاد را بگویم که سرنوشت و وجهه اجتماعی دین در امروز و فردا در گرو این است که ما دین را به گونه‌ای ببینیم که با آزادی سازگار باشد. اگر به تاریخ بشر مراجعه کنید، خواهید دید که هر چه در مقابل آزادی ایستاده لطمه دیده است حتی فضیلتهای انسانی. دین اگر در مقابل آزادی قرار گرفته، لطمه خورده است؛ عدالت اگر در مقابل آزادی قرار گرفته، لطمه خورده است؛ توسعه اگر در مقابل آزادی قرار گرفته لطمه خورده است... به همه دلسوزان انقلاب ... می‌گویم که دفاع درست از دینداری و انقلاب این است که از پایگاه دین از آزادی دفاع کنید. دین و آزادی تأثیر متقابل عظیمی بر همدیگر دارند. دین آزادی را تثبیت می‌کند و آن را به سوی اعتلای مادی و معنوی انسان هدایت می‌کند. آزادی نیز چهره دین را دوست‌داشتنی می‌کند؛ آزادی مانع از آن می‌شود که تعصبهای ناروا و عادتها و سلیقه‌ها به نام دین خود را بر جامعه تحمیل کنند. امروز مردم خواستار تثبیت جامعه هستند و خواست خود را به وضوح آشکار کردند. منظور از تثبیت جامعه تثبیت آزادی و نهادینه کردن آزادی در جامعه است...آزادی با هرج و مرج فرق دارد... مبنای آزادی ما همان مبنای نظام ماست.»[۵۵]

آزادی مورد تأکید *خاتمی* همان آزادی اندیشه است. «آزادی یعنی آزادی اندیشه و امنیت ابراز آن و آزادی سیاسی در جامعه.»[۵۶] سدّ کردن این آزادی تنها آسیب‌پذیری جامعه را افزایش می‌دهد و به نابودی آن اندیشه نمی‌انجامد؛ به تعبیر خاتمی:

«اندیشه به هیچ وجه از بین نمی‌رود؛ وقتی اندیشه ایجاد شد با فرمان و بخشنامه از میان نمی‌رود. اندیشه و نظر به دستور کسی بوجود نمی‌آید که به دستور کسی از بین برود. می‌توان جلوی ابراز اندیشه را گرفت ولی نمی‌توان اندیشه را از بین برد. هر چقدر که جلوی ابراز اندیشه گرفته شود، اندیشه در نهان کار خود را می‌کند و متأسفانه به صورت ناهنجاری‌های اجتماعی و سیاسی و گاه بحران‌ها و انفجارها بروز می‌کند. پایدارترین، پویاترین و پاباترین نظام نظامی است که کمترین محدودیت را برای ابراز اندیشه اعمال می‌کند.»[۵۷]

«جامعه امن خاتمی، ملازمتی تنگاتنگ با آزادی، تنوع اندیشه، تکثر هویتی و جامعه چندصدایی، تحمل دگر...» دارد.[۵۸] بدترین جوامع در نزد وی «جامعه تک‌صدایی است. چون انسانها به صورت طبیعی مختلفند و اختلاف نظر دارند، ممکن است بتوان برای مدتی همه صداها را خاموش کرد تا فقط یک صدا بماند. اما صداهای خاموش‌شده پس از مدتی به صورت انفجارهای عظیم خودشان را ابراز می‌کنند.»[۵۹] برای جلوگیری از این وضعیت باید در چارچوب قانون، به همهٔ انسان‌ها آزادی داد:

«امنیت در جامعه در صورتی برقرار می‌شود که همه انسان‌ها بتوانند حرف خود را بزنند نه این که فقط موافقین بتوانند حرف خود را بزنند. اتفاقاً دولت مقتدر، دولتی است که این واقعیت فلسفی، الهی و تکوینی را می‌پذیرد که در جامعه بشری اختلاف نظر هست. اختلاف نظر داشتن مشکل ایجاد نمی‌کند؛ خداوند انسانها را مختلف آفریده است. کسانی که می‌خواهند جامعه‌ای یکدست و تک‌سلیقه‌ای بسازند، آن هم با بخشنامه و از بالا، در واقع خلاف مسیر آفرینش قدم بر می‌دارند. اختلاف نظر وجود دارد و هنر در این است که این اختلافها را طوری ساماندهی کنیم که در مسیر تکامل انسان به کار افتد. نه این که به نیرویی تبدیل شود که انرژی‌ها را مصرف کند و از بین ببرد. امنیت داشتن یعنی این که مخالف شما هم امنیت داشته باشد که سخن خویش را بگوید.»[۶۰]

روشن‌تر آن که آزادی یعنی آزادی مخالفان. به تعبیر *خاتمی*:

«وقتی می‌گوییم آزادی منظورمان آزادی مخالف است... هنر یک حکومت این نیست که مخالف خود را از صحنه خارج کند. هنر حکومت این است که حتی مخالف را وادار کند در چارچوب قانون عمل کند.»[۶۱]

در توسعه سیاسی همه مردم صاحب حق رأی و حق نظر هستند. از بارزترین وجوه توسعه سیاسی این است که اقلیت در جامعه محترم باشند. مردم‌سالاری مورد نظر *خاتمی*، «استیلا و دیکتاتوری اکثریت و اضمحلال اقلیت نیست» بلکه برای اقلیت احترام قایل است. اصولاً وجود اقلیت برای امنیت جامعه ضروری است.» اگر از صاحبان قدرت انتقاد نشود، اولاً ممکن است مرتکب خطاهای بزرگی بشوند که هزینه آن از جیب ملت پرداخت می‌شود، ثانیاً قدرتی که مورد انتقاد قرار نگیرد، به سوی دیکتاتوری میل می‌کند.»[۶۲]

نهادینه‌شدن آزادی مثبت، به نهادینه‌شدن قانون در جامعه بستگی دارد. قانون مبنای نظمی است که در آن امنیت و آزادی مجال ظهور دارند. در نزد *خاتمی* «برقراری امنیت یعنی استقرار قانون در جامعه.»[۶۳] پایه امنیت و رشد نیز قانونمندشدن جامعه می‌باشد.[۶۴] در نزد *خاتمی* چنان چه قانون نباشد، دو حالت بیشتر پیش نخواهد آمد: ۱. جامعه دچار هرج و مرج می‌شود. ۲. استبداد حاکم می‌شود. در حالت اول هیچ موجودی امنیت نخواهد داشت و رشد انسانی و سعادت جامعه به دست نخواهد آمد، در حالت دوم، انسان قربانی خواهد شد و امنیت و ثبات و آرامش در معنای واقعی خود از میان خواهد رفت. در نظام استبدادی اکثریت مردم بنا بر مصلحت زندگی، مجبور به تحمل شرایط می‌شوند. بدین منظور برای مصون‌ماندن و درامان‌ماندن به تملق‌گویی، ظاهرسازی و ریاکاری روی خواهند آورد. نتیجه آن جامعه بی‌شخصیت و یا واجد شخصیت خردشده‌ای خواهد بود که هیچ کاری از دست افرادش بر نمی‌آید. عده‌ای نیز بنا بر هر دلیلی، انگیزه مبارزه خود را حفظ می‌کنند و به نیروی براندار تبدیل می‌شوند. در واقع آنها به همان ابزاری متوسل می‌شوند که قدرت مستبد آن را به کار می‌گیرد. یعنی زور در برابر زور. نتیجه طبیعی آن، آشوب و بی‌ثباتی مداوم در جامعه خواهد بود.[۶۵] بر اساس این ملاحظات *خاتمی* می‌گوید:

«یکی از مهم‌ترین محورهایی که بنده به آن تأکید کردم، قانونمندشدن جامعه بود... من فکر می‌کنم اگر ما بتوانیم جامعه را قانونمند کنیم، بخش قابل توجهی از مشکلات

اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موجود... حل خواهد شد. اما اگر جامعه قانونمند نشود ولو این که برنامه‌های خوبی هم وجود داشته باشد، اصلاً معلوم نیست که آن برنامه‌ها در میان راه دچار چه سرنوشتی بشوند.»[66]

در مرکز این سیاست توجه به قانون اساسی نهفته است. *خاتمی* می‌گوید:

«از جمله اهدافی که هنوز هم راه درازی تا رسیدن به آن داریم، نهادینه‌شدن قانون اساسی در جامعه است. یک جامعه شصت میلیونی که اعضای آن سلایق مختلفی دارند، نیازمند قاعدهٔ بازی است. برای این بازی اجتماعی در دنیای امروز مبنا قانون اساسی است... اگر این قانون مستقر شود، در جامعه امنیت ایجاد می‌شود، و اگر نشود، اصلاً ملاکی برای داوری وجود نخواهد داشت و هرج و مرج پدید می‌آید.»[67]

خاتمی برای تبیین رسالت جدید خویش، در اولین سالگرد دوم خرداد در سال ۱۳۷۷ در جمع دانشجویان دانشگاه تهران، دوران بیست‌سالهٔ انقلاب را به سه دوره تقسیم می‌کند: دوره ده‌ساله اول، که دوره تلاش برای حفظ انقلاب و حفظ نظام بود. دوم، دورهٔ تعیین جهت آینده نظام و انقلاب بود که به آبادانی و سازندگی توجه داشت. دوره سوم، دورهٔ تثبیت نظام است. دوم خرداد ۱۳۷٦، از بارزترین نشانه‌های اعلام شروع دورهٔ سوم بود. اما تثبیت نظام، باید در چارچوبی مشخص صورت بگیرد. «تثبیت نظام باید بر اساس یک سند ملی و شرعی باشد. این سند ملی و شرعی قانون اساسی است.» تثبیت نظام به معنای «نهادینه‌کردن پایه‌های سیاسی، اقتصادی، علمی، فرهنگی و اجتماعی جامعه در چارچوب و بر پایهٔ قانون اساسی» می‌باشد. حضور سی میلیون انسان در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷٦ و رأی قاطع به «جذاب‌ترین شعار» این انتخابات یعنی قانون‌گرایی و تلاش برای استقرار قانون اساسی، نشان از تثبیت نظام داشت. و از همین روی باید فرصت ایجاد شده را کاملاً قدر دانست.

خاتمی استقرار کامل قانون اساسی را مبنایی برای حفظ اصول اعتقادی و انقلابی نظام نیز می‌داند. وی می‌گوید:

«مبنای نظم در جامعه ما، قانون اساسی است. بنده معتقدم که اگر ما طرفدار فقه شیعه هستیم... اگر ما می‌خواهیم تا وقتی امضای شش فقیه یا امضای اکثریت شش فقیه زیر قوانین نباشد، آن قوانین در مملکت قابل اجرا نباشد؛ اگر ما به ولایت فقیه به عنوان

قابل دفاع است. من بارها گفته‌ام، خدمت مقام معظم رهبری هم عرض کردم که ما قانون اساسی را حذف بکنیم نظریه ولایت فقیه یک نظریه فقهی یا حداکثر کلامی در مقابل نظریات دیگر خواهد بود در حالی که در قانون اساسی ما رهبری ولایت فقیه اصل و مبنای نظام است اگر ما بخواهیم به عنوان اصل نظام از آن دفاع کنیم... باز هم باید قانون اساسی اجرا شود.»[68]

بر این اساس است که در نزد *خاتمی* استقرار قانون اساسی به معنای «تضمین تداوم انقلاب، پویایی نظام و سرافرازی و اقتدار ملت شریف ایران» می‌باشد و مردم ما در پرتو این نظام، «استقرار و پایداری نهادهای برآمده از انقلاب را در قالب جامعه‌ای توانمند، بانشاط، قانونمند و باثبات تجربه می‌کنند.»[69]

بی‌تردید *خاتمی* فقط نماینده یک گروه خاص در کشور نمی‌باشد؛ مسأله‌ای که بارها آن را مطرح کرده است. ولی در این میان جریانات روشنفکری و چپ نو، دارای بیشترین نزدیکی با ایده‌های وی می‌باشند. عملاً نیز در دوران ریاست جمهوری وی چپ مدرن در قالب تشکیلاتی نظیر «جبهه مشارکت اسلامی» میداندار اصلی در پیشبرد سیاست‌های وی بودند. مجمع روحانیون مبارز و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دو کانون اصلی و سنتی چپ‌ها در فرآیند سیاسی کشور به شمار می‌رفتند. تأکید بر ضرورت فعالیت احزاب سیاسی، اهمیت آزادی فعالیت‌های سیاسی در چارچوب قانون اساسی، حق‌بودن آزادی نه امتیاز خواندن آن، همخوانی اسلام با دموکراسی، حمایت از نهادینه‌شدن مشارکت سیاسی، برخی از اعتقادات آنها در زمینه توسعه سیاسی می‌باشد. بر طبق یک تحلیل در نظرگاه چپ مدرن، «بزرگترین ظلم بر جامعه، محروم کردن آن جامعه از آراء و افکار افراد خود آن جامعه است، و در نهایت، جامعه را به ورطه استبداد می‌کشاند.» این جریان با رشد و گسترش فضای مطبوعاتی با پذیرش تنوع فکری و سیاسی موافق است و به قانون اساسی به مثابهٔ «میثاق ملی» و مبنای رفتار سیاسی، اجتماعی، حقوقی و تعیین‌کننده حقوق و مسؤولیت‌های همه ارکان نظام می‌نگرد. طبق این تحلیل چپ مدرن، همانند *خاتمی*، بر حاکمیت قانون و امنیت تأکید فراوان دارد و به «جامعه مقتدر» در کنار «دولت مقتدر» برای حفظ ثبات سیاسی و پیشرفت اعتقاد دارد.[70] ششمین دوره مجلس شورای اسلامی را می‌توانیم تبلور عینی اندیشه‌های چپ مدرن در ایران تلقی نماییم.

یادداشت‌ها

۱. ابراهیم حاجیانی، «رویکردهای عمده نسبت به امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران،» در **نگاهی به مسائل امنیتی ایران**، به اهتمام امیرحسین علینقی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص ۱۱۲ـ۸۷.

۲. مقصود رنجبر، «گفتمان‌های امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران،» **فصلنامه علوم سیاسی**، سال سوم، ش ۹، (تابستان ۱۳۷۹)، ص ۹۲-۶٤.

۳. مصاحبه با عباس عبدی، «مهم‌ترین مسایل امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران،» در **نگاهی به مسائل امنیتی ایران**، همان، صص۱۸۷ـ ۱٦۹.

4. Jansuz Symonides and Weladimir Volodin,"Concept and New Dimensions of Security Introductory Remarks", **In Non - Military Aspects of International Security**, Paris: Unesco Publishing, 1995, pp. 12-14.

۵. به نقل از گزارش **دیدگاههای اقتصادی رئیس جمهور (هاشمی رفسنجانی)**، تهیه شده در معاونت سیاسی مرکز تحقیقات استراتژیک، ص ۱.

٦. گفتگوی نگارنده با انوشیروان احتشامی، پژوهشگر سیاست خارجی و امنیتی ایران.

۷. گزارش، **دیدگاههای اقتصادی رئیس جمهور**، همان، خبر روز ۱۳٦۸/۳/۱۸.

۸. آقای هاشمی در مصاحبه‌ای با مجله اشپیگل حجم خسارتهای جنگ تحمیلی را ۹۰۰ میلیارد دلار اعلام کرد که از این مقدار، ۳۰۰ میلیارد دلار غیرمستقیم و ٦۰۰ میلیارد دلار مستقیم بوده است. براساس گزارش نهایی سازمان برنامه و بودجه این خسارتها حدود هزار میلیارد دلار برآورد شده است.

۹. **کتاب سیمای سازندگی (زیرساخت تمدن اسلامی ۱٤۰۰)**، مؤلف هیأت تحریریه، جلد دوم، تهران: نشر کلید، ۱۳۷٦، ص ۲۷۷.

۱۰. به نقل از **همان**.

11. Augustus Richard Norton, **Civil Society In Middle East**, Volume one, New York, 1988, p.35.

۱۲. عدنان مزارعی، «اقتصاد ایران بعد از انقلاب: از هم گسیختگی و پوپولیسم»، ترجمه پرویز صداقت، **ماهنامه فرهنگ توسعه**، سال ششم، شماره ۲۶، (فروردین ۱۳۷۶)، صص ۳۷-۳۱.

۱۳. سازمان برنامه و بودجه، **گزارش نهایی برآورد خسارات اقتصادی جنگ تحمیلی**، دفتر اقتصاد کلان، ۱۳۶۹.

۱۴. سازمان برنامه و بودجه، **نظام طرح‌ریزی استراتژیک، برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی**، ۱۳۶۸، ص ۱۳.

۱۵. به نقل از مسعود سفیری، **گفتگو با هاشمی رفسنجانی: حقیقت‌ها و مصلحت‌ها**، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸، صص۱۳۷-۱۳۶.

۱۶. محمود واعظی در میزگرد «تحولات جدید منطقه‌ای و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه خاورمیانه**، سال دوم، شماره ۴، (زمستان ۱۳۷۵)، ص ۹۴۵.

۱۷. بروسی آرلینگتون، «توسعه نظامی در مقابل توسعه اجتماعی: ابعاد اثباتی و هنجاری»، ترجمه مسعود عقیلی، **مجله سیاست دفاعی**، سال سوم، ش ۱، (زمستان ۱۳۷۳)، ص ۹۴.

۱۸. این اصطلاح فراوان در کتاب «**سیمای سازندگی**» که در واقع دربرگیرنده دیدگاههای دولت هاشمی رفسنجانی نسبت به عملکردشان در هشت سال ریاست جمهوری می‌باشد، به کار رفته است.

۱۹. مسعود سفیری، همان، ص ۱۴۶.

۲۰. به نقل از گزارش **دیدگاههای اقتصادی رئیس جمهور (هاشمی)**، همان، خبر روز ۱۳۶۹/۶/۱۳.

۲۱. **همان**، خبر روز ۶۹/۲/۱۱.

۲۲. به نقل از آلبرت رایسنر، «بین خلیج‌فارس و آسیای مرکزی، جهت‌گیریهای جدید سیاست خارجی ایران در منطقه»، ترجمه احمد لواسانی، **ماهنامه دیدگاهها و تحلیلها**، سال هشتم، شماره ۸۴ (آبان ۱۳۷۳)، ص ۷۶.

۲۳. انوشیروان احتشامی، **سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی؛ اقتصاد، دفاع، امنیت**، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸ ، ص ۵۲.

۲۴. رجوع شود به حمیدرضا ظریفی‌نیا، **کالبدشکافی جناحهای سیاسی ایران، ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۸**، تهران: انتشارات آزادی اندیشه، ۱۳۷۸، صص ۱۱۲-۱۰۲ و همچنین حجت مرتجعی، **جناح‌های سیاسی در ایران امروز**، تهران: انتشارات نقش و نگار، ۱۳۷۸، صص ۱۹۵.

۲۵. همان.

۲۶. مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، **عدالت اجتماعی و سازندگی در آینه نگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی**، ۱۳۸۰، صص ۵۲-۴۷.

۲۷. برای مطالعه وضعیت اقتصادی ایران در زمان شروع برنامه اول توسعه رجوع کنید به:

- Jahangir Amuzegar, **Iran's "Economy Under the Islamic Republic**, New York, I.B, Tauris and coltd Publishers, 1993.

۲۸. رجوع شود به برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نیز هوشنگ امیراحمدی، ارزیابی عملکرد برنامه اول و چالشهای برنامه دوم، **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال نهم، ش ۹۲-۹۱، (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴)، ص ۹۵-۹۴.

۲۹. اصغر افتخاری، **درآمدی بر خطوط قرمز در رقابت‌های سیاسی** ، تهران: فرهنگ گفتمان، مرکز بررسیهای استراتژیک، ۱۳۸۱، ص ۶۳.

۳۰. گزارش **دیدگاههای اقتصادی رئیس جمهور (هاشمی)**، همان، خبر روز ۱۳٦۸/۸/۱

۳۱. محمدرضا تاجیک، **جامعه امن در گفتمان خاتمی**، تهران؛ نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۹۵.

۳۲. **همان**، ص ۹۷.

۳۳. سیدمحمدخاتمی، **توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی و امنیت** ، تهران: طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۱۲۸.

۳٤. **همان**، ص ۲۰.

۳۵. **همان**، ص ۱۲۹.

۳٦. **همان**، ص ۱۲۹.

۳۷. **همان**، ص ۱٤۳.

۳۸. **همان**، ص ۲٤.

۳۹. **همان**، ص ۱۳۱.

٤۰. **همان**، ص ۲۱.

٤۱. همان، صص ۲۸٦-۲۸۵.

٤۲. به نقل از محمدرضا تاجیک، **همان**، ص ۱۰۸.

٤۳. **روزنامه اطلاعات**، ۱۳۷۹/٤/۱٤، به نقل از سلمان رضوی و حسین علیزاده، **گلبانگ سربلندی، ۲۰۰۱ سخن و نکته از اندیشه‌های سیدمحمد خاتمی**، تهران: ۱۳۸۰، ص ۲۲۳.

٤٤. **روزنامه اطلاعات**، ۱۳۷۸/۳/۹، به نقل از سلمان رضوی و حسین علیزاده، همان، ص ۲۲٤.

٤۵. به نقل از سلمان رضوی و حسین علیزاده، **همان**.

٤٦. **روزنامه اطلاعات**، ۱۳۷۹/۱۱/۲٤، به نقل از سلمان رضوی و حسین علیزاده، همان.

٤۷. به نقل از سلمان رضوی و حسین علیزاده ، **همان**.

٤۸. سیدمحمد خاتمی، **همان**، ص ۱٦۷.

٤۹. همان، ص ۱۵.

۵۰. یکی از آثار سیدمحمد خاتمی چنین نام دارد: **آیین اندیشه در دام خودکامگی**، چاپ اول، تهران: طرح نو ۱۳۷۸.

۵۱. **روزنامه اطلاعات**، ۱۳۷۷/۸/۲. به نقل از سلمان رضوی و حسین علیزاده، همان، ص ۱٦.

۵۲. سیدمحمد خاتمی، **همان**، ص ۱۷.

۵۳. **همان**، ص ۱۹.

۵٤. **همان**، ص ۱۱۷.

۵۶. همان، ص ۱۱۹.

۵۷. همان، صص ۱۲۰-۱۱۹.

۵۸. محمدرضا تاجیک، **همان**، ص ۱۰۴.

۵۹. سیدمحمد خاتمی، **همان**، ص ۱۰۰.

۶۰. **همان**، ص ۶۰.

۶۱. **همان**، ص ۱۲۰.

۶۲. **همان** ، ص ۱۲۴

۶۳. **همان**، ص ۲۵۶.

۶۴. **روزنامه اطلاعات**، ۱۳۷۷/۱۰/۱۳، به نقل از سلمان رضوی و حسین علیزاده، **همان**، ص ۲۲۰.

۶۵. سیدمحمد خاتمی، **همان**، صص ۵۸-۵۷.

۶۶. **همان**، ص ۴۹.

۶۷. **همان**، صص ۱۱۵-۱۱۴؛

۶۸. **همان**، ص ۸۱

۶۹. **همان**، ص ۱۴.

۷۰. حمیدرضا ظریفی‌نیا، **کالبدشکافی جناحهای سیاسی ایران**، **همان**، ص ۱۲۴-۱۲۲.

فصل دهم

جایگاه قدرت ملی در گفتمان رشد محور

مقدمه

با سپری شدن جنگ و پیدایش الزام‌های جدید در ملاحظات امنیت ملی کشور، عناصر قدرت ملی نیز دچار تحول و دگرگونی شد. حاکمیت گفتمان رشدمحور در دوره جدید، توجه ویژه‌ای را به برخی از عناصر قدرت ملی طلب می‌کرد. همگام با تحولی که در سطح اهداف ملی در این دوره شاهد هستیم، جایگاه و اعتبار هر یک از عناصر قدرت ملی نیز دگرگون شد. بدیهی‌ترین نقطه این تحول در رویکرد درونی نظام به شاخص‌های قدرت ملی نهفته است.

در گفتمان انقلاب، تمسک به مفهوم بیرونی «امت اسلامی» از یک سو رمز وحدت داخلی به شمار می‌رفت و از سوی دیگر در بسط اقتدار فراملی نظام مهم تلقی می‌شد. در دوره جنگ نیز از روحیات اسلامی و انقلابی و بسیج مردمی برای حفظ انقلاب از ناحیه تهدیدهای بیرونی، بهره گرفته می‌شد. ولی در گفتمان رشدمحور پتانسیل‌های قدرت ملی در حالی که درونی و ملی تصور می‌شوند، بیشتر برای ساماندهی داخلی تجهیز می‌گردند. از سوی دیگر به تبع آن که «رشد و توسعه ملی» در ملاحظات امنیت ملی کشور از اولویت برخوردار است، قدرت ملی معطوف به آن نیز بیشتر در پی تقویت این هدف اساسی است، نه آن که صرفاً در حریم «حفظ نظام» متمرکز گردد. البته این ویژگی در تمامی سال‌های دوران گفتمان رشدمحور به یک اندازه مسلط نبود. مخصوصاً هر چه دامنهٔ تهدیدها محسوس‌تر می‌شود، به همان اندازه جایگاه عناصر دیگر قدرت ملی (که در جریان

کلی این دوران از غلبه اندکی برخوردار است) مهم‌تر می‌گردد. در سال‌های اخیر با جدی‌ترشدن تهدید آمریکا علیه کشور، میزان تأکید بر تقویت عناصری نظیر «وحدت ملی» نیز بیشتر شده است.

در تحول دیگر شاهد تضعیف معیارهای ایدئولوژیک در میان عناصر قدرت ملی هستیم. به تبع خلق اهداف عینی و محسوس، ابزارهای رسیدن به آنها نیز، عینی‌تر تعریف می‌گردد. در واقع تمسک به عناصر قدرت‌زای معنوی به تنهایی پاسخگوی نیازهای واقعی مردم و جامعه تصور نمی‌شود. مخصوصاً برای پی‌گیری هدف‌های ایجابی این دوران نظیر رشد و توسعه ملی، توانمندی‌های وحدت‌زای نهفته در ارزش‌های ایدئولوژیک کاربرد همه‌جانبه‌ای ندارند.

البته استفاده از این توانمندی‌ها به نظر می‌رسد در برابر تهدیدهای بیرونی مهم تلقی می‌گردد. حتی اسلام چونان عاملی که می‌تواند از هویت کشور در برابر تهدیدهای بیرونی دفاع نماید مد نظر قرار می‌گیرد. برعکس بهره‌گیری از این عامل، چونان ایدئولوژی توسعه ملی چندان مورد نظر نمی‌باشد. با توجه به این توضیح می‌توان مؤلفه‌های قدرت ملی را در گفتمان رشدمحور که از یک سو امکان کاربست آن در نزد دولت‌مردان امکان‌پذیر به نظر می‌رسد و از سوی دیگر پاسخگوی شرایط و ضرورت‌های جدید می‌باشد، در چند عنصر ذیل توضیح داد:

الف) نفت و درآمدهای ارزی آن به مثابهٔ اساس رشد و توسعه اقتصادی کشور

ب) ژئوپولیتیک و جغرافیای سیاسی ـ فرهنگی کشور

ج) مردم و پتانسیل‌های نیروی انسانی

د) هویت ایرانی و اسلامی نظام

البته نگرش دولت‌های *هاشمی رفسنجانی* و *خاتمی* نسبت به این عناصر کاملاً یکسان نمی‌باشد. بی‌تردید *هاشمی رفسنجانی* به عناصر مادی‌تر نظیر نفت توجه بیشتری نشان می‌داد و برعکس خاتمی به عوامل معنوی و فرهنگی نظیر هویت و مردم علاقه بیشتری دارد. با این حال هر چهار عنصر یادشده به نوعی پشتیبان ملاحظات امنیتی نظام در هر دو دوره یادشده به شمار می‌رود. در ادامه تلاش می‌گردد تا جایگاه هر کدام از عناصر یادشده در این ملاحظات بررسی شود:

الف) نفت و درآمدهای نفتی به مثابهٔ اساس رشد و توسعه اقتصادی کشور

نقش تعیین‌کنندهٔ نفت در بسیاری از تحولات سیاسی و اقتصادی کشور در تاریخ معاصر بر هیچ کس پوشیده نیست. وابستگی انحصاری دولت‌های ایران در سدهٔ معاصر به درآمدهای

نفتی زمینه‌ساز شکل‌دهی بسیاری از رفتارهای آنها در سطوح داخلی و خارجی بوده است. بر این اساس پیدایش دولت رانیتر و ایجاد روابط ویژهٔ این دولت با جامعه در داخل و نیز پیروی مطلق از اصول «بازار» جهانی نفت در خارج، مشخصهٔ بارز روندهای سیاسی کشور در این دوران بوده است. عامل نفت در طول تارخ معاصر در عین حال که وابستگی همه‌جانبه‌ای را برای کشور پدید آورده است، در عین حال، یکی از ابزارهای اصلی قدرت کشور به حساب آمده است. نهضت «ملی‌شدن» نفت در عین حال که حس استقلال‌طلبی ملت را ارضاء می‌نمود، راهی برای در دست‌گیری عنصر اصلی قدرت سیاسی در کشور نیز بوده است. به تعبیر دکتر *هوشنگ امیراحمدی*: «نفت رگ حیاتی اقتصاد و امنیت ایران است». همان طور که در بخش اول این کتاب توضیح داده شد شاه به صراحت میان سه متغیر نفت، رشد اقتصادی و امنیت ملی ایران پیوند برقرار کرده بود. وی از نفت برای تأمین مالی رشد اقتصادی و تقویت بنیه نظامی استفاده می‌کرد و با پیوند میان این عوامل با مسایل سیاسی منطقه، تلاش داشت تا به اهداف خود یعنی حفظ صادرات نفت و رهبری نزدیک به استیلا در داخل اوپک و همچنین در زمینه امور امنیتی منطقه دست یابد.

اما با سقوط شاه در ۱۳۵۷، دولت انقلابی با قطع رابطه میان نفت، رشد اقتصادی و منافع امنیتی ایران، این سیاست را دگرگون ساخت و به جای آن رویکردی انقلابی مبتنی بر اولویت ایدئولوژی و شور انقلابی را مد نظر قرار داد.[1] انقلابیون حتی تلاش کردند از نفت چونان ابزاری ایدئولوژیک علیه منافع غرب استفاده نمایند. در نزد آنها، نفت سرمایه‌ای بود که مربوط به نسل‌های آینده تلقی می‌شد و تنها به اندازه نیاز امکان بهره‌برداری وجود داشت. با این وجود تجربه نشان داد که نفت و درآمدهای آن همچنان نقش اساسی در ابزارهای قدرت ملی داراست. به رغم آن که بهره‌گیری صرف از نفت در حکم ابزاری ایدئولوژیک و یا حفظ آن برای نسل‌های آتی، نشان‌دهندهٔ اهمیت این عنصر در تلقی انقلابیون بود، در دورهٔ جنگ آنها به خوبی بالا یا پایین رفتن درآمدهای نفتی را در نتایج جنگ احساس کردند. پیروزی‌های سال دوم جنگ و اوج آن یعنی آزادی خرمشهر مصادف با اوج افزایش قیمت‌های نفتی بود. به گونه‌ای که حتی برخی اعتقاد دارند اطمینان انقلابیون به افزایش درآمدهای نفتی در آن زمان باعث اعتماد به قدرت نظامی‌شان و در نتیجه خوشبینی برای تداوم جنگ تا سقوط صدام شد؛

به گونه‌ای که حتی پیشنهاد پرداخت غرامت جنگ از سوی عربستان را نیز نپذیرفتند.[۲] بعدها با کاهش شدید قیمت نفت در سال‌های ۱۳٦۵ و ۱۳٦٦ و افت درآمدهای نفتی ایران به زیر ۷ میلیارد دلار، زمینه‌ها برای تصمیم‌گیری در یکی از نقاط حساس تاریخ نظام یعنی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ مهیا شد. این زمینه‌ها و تجربیات در کنار مشکلات وخیم اقتصادی و ویرانی‌های ناشی از جنگ موجب فاصله گرفتن از سیاست‌های اولیه و چرخش به سمت یک خط‌مشی عمل‌گرایانه‌تر و غیرسیاسی شد.

سیاست بازسازی پس از جنگ و مخصوصاً برنامه‌های توسعه کشور در این دوران، نیاز شدیدی به درآمدهای نفتی داشتند. در این میان حوادث ناپایدار نظامی و بی‌ثبات‌کنندهٔ امنیتی در منطقه نیز مزید بر علت شد و موضوع بازدارندگی را برای جمهوری اسلامی اساسی ساخته است. رسیدن به این مقصود نیز از طریق درآمدهای نفتی امکان‌پذیر می‌باشد. به این طریق گفته می‌شود که مجدداً میان سه متغیر نفت، رشد اقتصادی و امنیت پیوند شدیدی برقرار شده است؛ پیوندی که بر اساس آن، دو هدف رشد اقتصادی و توان بازدارندگی نظامی تنها در صورت قابل پیش‌بینی بودن درآمدهای نفتی و حفظ ثبات برای آن امکان‌پذیر می‌باشد. عبور از تصورات و مرام‌های ایدئولوژیک و تک‌روانهٔ گذشته و رسیدن به سیاست‌های عملی و واقعی تنها راهی است که احتمال تحقق اهداف فوق را میسر می‌سازد.

درآمدهای نفتی در طول دهه‌های اخیر جز چهار سال آخر جنگ، همواره بودجه اصلی دولت را تشکیل می‌داده است. در برنامه‌های توسعه‌ای که در این دوران جدید تهیه و اجرا می‌گردد، این درآمدها، از سهمی اساسی برخوردار می‌باشند. نخستین برنامه پنج‌ساله توسعه بر پایه بودجه‌ای ارزی معادل حدوداً ۱٤۷ میلیارد دلار استوار بود که از این مقدار قرار بود حدود ۱۰۳ میلیارد دلار آن از محل نفت تأمین گردد.[۳]

در برنامه‌های دوم و سوم نیز این جایگاه دست نخورده باقی مانده است. بر اساس یک مطالعه، ملاحظه روند رشد اقتصادی و صدور نفت طی بیست سال اخیر نمایان‌گر نسبت محسوسی بین دو مؤلفه تولید نفت و نرخ رشد اقتصادی است. بدین صورت که متناسب با میزان افزایش تولید نفت، میزان رشد اقتصادی افزایش یافته و به همان ترتیب با کاهش تولید نفت، رشد اقتصادی کشور کند شده است. بر این اساس در دوره جدید تولید نفت به حدود ٤ میلیون بشکه در روز رسید.[٤]

فروش هر چه بیشتر نفت برای جبران خسارات ناشی از فشارهای آمریکا نظیر *قانون داماتو* نیز بوده است. دولت برای پرداخت هزینه‌های عمرانی و رفاهی شهروندان مجبور به فروش هر چه بیشتر نفت گردیده است.[٥]

بر اساس یک دیدگاه، رویکرد همه‌جانبه دولت در سال‌های اخیر مبنی بر افزایش شدید نفت باعث گشت تا این باور پیدا شود که صدور هر چه بیشتر این سرمایه ملی به خارج از کشور نه تنها عیب نباشد بلکه افتخار ملی محسوب می‌گردد. وزیر نفت دولت خاتمی چنین می‌گوید:

> ***«جمهوری اسلامی ایران، در مقام دومین تولیدکننده نفت در مجموعه کشورهای عضو اوپک، می‌بایست حدود ۱۲ درصد از کل افزایش تقاضای جهانی نفت را طی ۲۰ سال آینده تأمین کند. از این رو لازم است در تنظیم سیاست‌های داخلی، اولویتی ویژه به توسعه سرمایه‌گذاری در بخش نفت داده شود.»***[٦]

برای جلوگیری از تأثیرپذیری شدید دولت از نوسانات بازار نفت و ایجاد بی‌ثباتی در درآمدهای نفتی در لایحه برنامه سوم توسعه، دولت مکلف به ایجاد «حساب ذخیره ارزی حاصل از درآمد نفت خام» و «حساب ذخیره ریالی» شد که بر اساس آن دولت می‌تواند کسری‌های احتمالی خود را در نتیجه کاهش درآمدهای نفتی جبران نماید.[٧]

ب) ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی ـ فرهنگی کشور

حاکمیت علایق ارزشی بر دیدگاه‌های انقلابیون در گفتمان‌های بسط‌محور و حفظ‌محور باعث شده بود تا آنها چندان وقعی به موقعیت ژئوپلیتیک کشور ننهند. در واقع طرد «ملیت» در گفتمان اول و تا حدودی در گفتمان دوم، در مفهوم وسیع‌تر خود، طرد علائق ژئوپلیتیک کشور را نیز شامل می‌شد. بی‌توجهی به مرزهای سیاسی کشور در پرتو ارزشمندبودن غلیظ هویت ارزشی نظام و به تبع آن حاکمیت شعار «امت محوری» در علایق امنیتی کشور، منجر به کم‌اهمیت تلقی‌کردن یکی از مؤلفه‌های ثابت قدرت و امنیت کشور شده بود. موقعیت ژئوپلیتیکی هر کشوری، جزء ارکان ثابت و مداوم تأثیرگذار بر ملاحظات امنیتی آن تلقی می‌شود.

بدیهی است که هر کشوری در جستجوی کسب عوامل امنیت‌ساز بیرونی، در درجه اول از جایگاه خویش در نظم پیرامونی بهره‌گیری می‌نماید. بر این اساس عدم درک و یا بی‌اعتنایی

نسبت به این جایگاه چندان عقلانی نخواهد بود. شاید بتوان تفاوت میان دولت‌های واقع‌بین و دولت‌های غیرواقع‌بین را در همین نکته دانست که دولت‌های غیرواقع‌بین بدون توجه به جایگاه و موقعیت ژئوپلیتیک کشور خویش در صدد پی‌گیری آمال و نیات خود در مرزهای بسیار دور می‌باشند. کمتر دولتی را می‌توان یافت که با این وجود توانسته باشد، منافع و امنیت خویش را به خوبی تأمین نماید. جالب است حتی رژیم اسراییل با وجود فقدان مشروعیت کامل در محیط پیرامونی، تمامی تلاش خویش را به کار بسته تا این محیط را مجبور به تحمل و حتی پذیرش خود سازد و از آن طریق به صورت بازیگر اصلی منطقه‌ای درآید.

در بطن علائق انقلابی جمهوری اسلامی نوعی توجه به ژئوپلیتیک فرهنگی که در واقع نمایانگر علایق خالص اسلامی بود وجود دارد، ولی در عمل این توجه با واقعیت‌ها و شرایط موجود همخوانی نداشت. توجه مفرط به این جنبه از موقعیت ژئوپلتیکی کشور از یک سو شرایط را برای انزوای بیرونی فراهم آورد و از سوی دیگر فرصت‌های فراوانی را از کشور سلب نمود. نادیده‌انگاشتن دولت‌های پیرامونی که اصول جدایی‌ناپذیری در بهره‌گیری از شرایط مثبت ژئوپلتیکی به شمار می‌روند، صرفاً میدان اصلی فعالیت‌های ما را به دیگران داده بود. در واقع بعد از گذشت یک دهه از انقلاب این سؤال بزرگ ایجاد شده بود که با وجود داشتن بهترین موقعیت ژئوپلیتیکی که از طریق ابزارهایی نظیر وسعت سرزمینی، جمعیت، منابع و موقعیت جغرافیایی و... قابل سنجش می‌باشد، چرا ـ در دیدگاه اغلب دولت‌های منطقه‌ای ـ جزء نامشروع‌ترین و کم‌اثرترین دولت‌ها در تحولات منطقه‌ای بوده‌ایم. در طول این مدت عربستان به صورت قدرت برتر در منطقه خلیج‌فارس ظهور کرد و در جهان اسلام نیز به نفوذ بسیاری دست یافت.

به نظر می‌رسد با وجود آن که در نزد انقلابیون، جمهوری اسلامی داعیه ام‌القرایی جهان اسلام را داشت، ولی در عمل از بسیاری از عوامل قدرت غافل شد. شاید اغراق‌آمیز نباشد که بگوییم در این دوران ایران در نزد بسیاری، «فدایی جهان اسلام» تصور می‌شد. غلبه این اندیشه مانع از به کارگیری کامل عناصر قدرت‌زای ملی نظیر موقعیت ژئوپلیتیک می‌شد. حتی در نزد برخی از افراد، بهره‌مندی از این عناصر تمسخرآمیز جلوه می‌نمود. *آیت‌الله صادق خلخالی* در اوایل انقلاب پیشنهاد کرده بود که نام «خلیج فارس» به «خلیج اسلامی» تغییر یابد.[٨] هیچ‌گونه تمایلی در استفاده از فرهنگ ایرانی در پیشبرد سیاست‌های پیرامونی احساس نمی‌شد. در جهت بهره‌مندی از موقعیت برتر ایران در منطقه برای پیشبرد «منافع ملی» تلاش اندکی صورت می‌گرفت.

جنگ برخی از تصورات آرمان‌خواهانهٔ نظام را با واقعیات ملموس ساخت. در طول جنگ این شناخت حاصل شد که جهان اسلام چندان هم برای پذیرش همه‌جانبه آرمان‌های انقلاب آمادگی ندارد. همچنین در این جنگ، موقعیت حساس منطقه خلیج فارس برای کشور اثبات گردید. آسیب‌پذیری فراوان کشور از ناحیه تهدیدهای احتمالی در این منطقه کاملاً آشکار گشت. برای انقلابیون مشخص شد که با اندکی اختلال در نظام منطقه‌ای خلیج فارس، بقای آنها نیز دچار تزلزل خواهد گشت. همچنین آنها به میزان اهمیت خلیج فارس در امنیت کشورهای غربی نیز کاملاً وقوف یافتند. جنگ پتانسیل‌های بالای منطقه‌ای را در ایجاد ناامنی احتمالی برای جمهوری اسلامی، به اثبات رسانده بود. در واقع انقلابیون دریافتند که بی‌اعتنایی مطلق به ساختارهای موجود سیاسی منطقه پرهزینه خواهد بود.

از سوی دیگر در پایان جنگ، هدف اساسی دولت در بازسازی و توسعه اقتصادی کشور، بدون توجه به جایگاه ژئوپلیتیکی کشور امکان‌پذیر نبود. نفس توجه به این جایگاه و پذیرش مشروعیت تفاهم با محیط پیرامونی، مؤید تضمین ثبات ـ به مثابهٔ لازمهٔ برنامه‌های توسعه ـ بود. چنان که گفته شد این برنامه در درجه اول به درآمدهای حاصل از فروش نفت وابسته بود. خلیج فارس گذرگاه اصلی عرضه نفت ما به جهان خارج می‌باشد. بر اساس این حقیقت کاملاً نمایان شد که خلیج فارس باید در صدر اولویت‌های سیاست خارجی کشور قرار گیرد. یکی از مقامات وزارت امور خارجه در دوره اول دولت *هاشمی* گفته بود:

«خلیج‌فارس حیاط خلوت ماست و امنیت آن برای ما اهمیت حیاتی دارد.»[۹]

جدای از ارزش‌های اقتصادی و تجاری و نیز استقرار سکوهای نفتی ایران در آن، خلیج فارس مهم‌ترین آبراه ارتباطی ایران با جهان خارج است. تمامی بندرهای تجاری مهم ایران در خلیج فارس قرار دارد و بیش از ۹۰ درصد تجارت ایران ـ از جمله صادرات نفت ـ از این طریق صورت می‌گیرد.

پیشبرد اهداف ژئوپلیتیکی در خلیج فارس منوط به جدی‌گرفتن قواعد بازی منطقه‌ای بود. *انوشیروان احتشامی* می‌نویسد:

«بعد از یک دهه وقفه و رخوت... ایران بار دیگر قادر گردید اهداف راهبردی خود را در منطقه پیگیری کند. در دوره جدید ایران نشان داد که انگیزه و توانایی پیشبرد

اهداف ژئوپلتیکی خود را دارا می‌باشد... شرایط ژئوپلیتیکی ایران ایجاب می‌کرد تا این کشور به منزله بازیگر اصلی منطقه ایفای نقش نماید... در این روند دولت ایران از اعتماد به نفس و جسارت بیشتری برخوردار شد. ایران در این دوران خود را با قانون آهنین سیاست جغرافیایی سازگار نمود. از این مقطع زمانی، عناصر پایدار در سیاست خارجی ایران بیش از گذشته نمایان شد».[۱۰]

بهره‌گیری از توانمندی ژئوپلیتیکی در دوره جدید هم با انگیزه کمک به توسعه و پیشرفت داخلی صورت می‌گیرد و هم به نوعی یاری‌دهندهٔ اهداف ایدئولوژیک نظام محسوب می‌گردد. به گفتهٔ احتشامی:

«تمایل رهبران ایران در دوران جدید بر این امر استوار گردیده است که جهات ایدئولوژیکی کشور را با توانمندیها، ذخایر و امکانات بالقوه ایران تلفیق نموده و آن را در حکم فرمولی برای انسجام ملی ایران به کار گیرند».[۱۱]

مطرح شدن ایدهٔ ژئوپلیتیک در جمع عناصر قدرت ملی ایران در دوره جدید به فروپاشی شوروی و پیدایش کشورهای جدید در منطقه جغرافیایی شمال ایران نیز مربوط بوده است. با تحولات انجام گرفته، مرزهای این منطقه گسترش یافته و ناحیه جدیدی را در بر گرفته است که خود از خاورمیانه جغرافیایی پیشین بزرگتر است. ایران نیز به جای قرارگرفتن در زاویه خاورمیانه اکنون در مرکز این محدوده جدید واقع شده است و حیطه عمل آن به طرز چشمگیری گسترش یافته است.[۱۲] جدای از آثار فراوان ناامنی احتمالی در منطقه شمالی، فروپاشی شوروی منجر به پایان‌یافتن رابطه ناهم‌تراز ایران با مرزهای شمالی شد. تا زمانی که شوروی به منزلهٔ یک ابرقدرت جهانی حیات داشت، ایران نمی‌توانست دارای یک رابطه عادی با این دولت در منطقه باشد. از این لحاظ همواره رابطه موجود به نفع شوروی و به زیان ایران جریان داشت. این عدم برابری با فروپاشی شوروی و پیدایش دولت‌های کوچکتر در منطقه هم از دیدگاه نظری و هم در بُعد عملی پایان گرفت و پنجرهٔ تازه‌ای در عرصه مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی به روی ایران باز شد.[۱۳]

تحولات جدید، موقعیت بی‌همتایی را برای ایران فراهم آورد. این شرایط نه تنها توان بازیگری منطقه‌ای ایران را گسترش داده، بلکه با قرارگرفتن کشور در میان دو حوزهٔ جغرافیایی

مهم خلیج‌فارس از یک سو و منطقه ژئوپلیتیکی شمال از سوی دیگر بر پویایی آن نیز افزوده است. ایران هم اکنون در مرکز ۷۵ درصد منابع انرژی جهان در خلیج‌فارس و دریای خزر قرار دارد که این موقعیت بسیار استراتژیک و ژئوپلیتیک اگر همراه با درایت سیاسی و توسعه اقتصادی باشد امنیت کشور را با امنیت منطقه گره خواهد زد. از این رو قدرت‌های جهانی نمی‌توانند به راحتی ایران را نادیده بگیرند و برای این کشور مزاحمت‌های امنیتی شدید فراهم کنند؛ البته به شرط آن که این کشور بتواند با شناخت به هنگام این موقعیت مانع ازدست‌رفتن فرصت‌های موجود گردد. بر این اساس این تصور در نزد دولتمردان وجود دارد که موفقیت در پروژه‌های مهمی نظیر عبور لوله‌های نفت و گاز حوزه دریای خزر از ایران می‌تواند به شدت بر موقعیت ژئوپلیتیک کشور اثرگذار باشد. آنها می‌دانند که این موقعیت بدست‌آمده، دور از نظر قدرت‌های جهانی، به ویژه اروپای متحد نخواهد بود؛ از این رو همگرایی با این قدرت‌ها برای تأمین منافع ملی کشور در منطقه مورد توجه قرار می‌گیرد.[۱۴]

منطقه آسیای مرکزی و قفقاز بر ژرفای ژئوپلیتیک فرهنگی کشور نیز اثرگذار می‌باشد. وجود زمینه‌های مشترک فرهنگی میان ایران و کشورهای منطقه و به ویژه جذابیت فرهنگ و زبان فارسی در میان بسیاری از مردمان منطقه آسیای مرکزی، ناخودآگاه این احساس را در بطن سیاست‌های ایرانی شعله‌ور می‌سازد که در «جهان بی‌روح کنونی»، منطقه و یا کشوری هم وجود دارد که با ایران دارای تقرب و احساس فرهنگی مشترک می‌باشد. این بار برخلاف نگرش ایران به دنیای اسلام، چندان انگاره‌های ایدئولوژیک در روابط فیمابین مد نظر نمی‌باشد، بلکه صراحتاً از هویت ملی و فرهنگی ایرانی و نفوذ آن در منطقه یاد می‌شود. برخی، گذشته از همه اشتراکات و پیوستگی‌های دینی، تاریخی، جغرافیایی و اجتماعی ایرانیان و ساکنان جمهوری‌های نوپیدای شمال ایران، زبان فارسی را محوری برای همگرایی و وحدت فرهنگی میان دو طرف مطرح می‌نمایند.[۱۵] طرح مفاهیم گذشته نظیر «راه ابریشم» نیز یادآور ارتباطات فرهنگی و نیز اقتصادی گذشته میان ایران با منطقه می‌باشد.

باید گفت که شرایط جدید که بیشتر از هر چیز محصول فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌های جدید می‌باشد، امکانات منطقه‌ای را گسترش داد. حداقل در تئوری، راه‌های فراوانی برای ایران گشوده شد. از یک سو می‌توان محور ایران، ترکیه، پاکستان و کشورهای

آسیای مرکزی را یکی از فرصت‌های بازیگری احتمالی ایران قلمداد نمود. اکو مظهر این محور می‌باشد ولی در حال حاضر چندان فعال نیست. امکان دیگر برای ایران، ایجاد اتحادیه‌ای به همراه پاکستان، افغانستان و آسیای مرکزی و بدون شرکت ترکیه است که در حال حاضر مشکلات خاص خودش را دارا می‌باشد. حتی هندوستان نیز گزینه مهمی برای ایران می‌تواند باشد.[۱۶] از این رو دولت‌مردان ایران در طول دهه ۱۳۷۰ با انتخاب‌های گوناگون منطقه‌ای روبرو بوده‌اند و نگاه خالص ژئوپلیتیکی می‌توانست، اتحادهای موفقی را در منطقه ایجاد نماید؛ تا آن جایی که به ایران مربوط بود این کشور نشان داد که در نزدیکی به هر محور اقتصادی و ژئوپلیتیکی منطقه‌ای که بتواند منافعش را تأمین نماید، جدی است. به نظر می‌رسد ناکامی نسبی در طرح‌هایی نظیر اکو بیشتر در ساختار توسعه‌نیافته کشورهای منطقه و نیز عدم جدیت طرف‌های مقابل ایران نهفته می‌باشد.

ج) مردم و پتانسیل‌های نیروی انسانی

«نیروی مردمی» در تمامی ادوار جمهوری اسلامی جزء منابع اصلی و ثابت قدرت ملی بوده است. قدرت مردمی در اشکال مختلف موجبات حفظ و تداوم بقاء نظام را در دوره‌های مختلف فراهم ساخته است. حداقل در برآیند کار باید به این باور رسید که انقلاب اسلامی توانسته به خوبی از اثربخشی مثبت «جمهوریت نظام» برای تضمین بقای خویش بهره‌مند گردد. البته در طول این مدت نگرش‌ها نسبت به چگونگی استفاده از «توان مردمی» در نزد سیاست‌مداران و دولت‌مردان تحول پیدا کرده است. حاکمیت جوّ تهدید و ناامنی بر فضای درونی و بیرونی نظام در طول دهه اول باعث شده بود که انقلابیون به رغم تفسیر بسیار بسط‌محورانه و تکامل‌گرایانه نسبت به توان مردمی عملاً بیشترین تأکید و دغدغه را بر جنبه‌های حمایتی و استظهار و پشتیبانی آنها از نظام داشته باشند.

در واقع پیوند و اعتماد عمیق میان مردم و دولت با یکدیگر در گفتمان بسط‌محور این احساس را به وجود آورده بود که دولت در اجرای اهداف انقلابی موجود کاملاً آزاد و قابل اعتماد می‌باشد. در این راه مردم با پشتیبانی‌های مداوم خویش، دلگرمی‌های مورد نیاز مسؤولان را برای تداوم سیاست‌های جاری فراهم می‌ساختند. در زمان جنگ نیز، حمایت قاطع و عملی

مردمی از سیاست‌های موجود در رفع خطرات بیرونی، طبیعی‌ترین اقدامی بود که هر دو سوی رابطه (دولت و مردم) بدان می‌اندیشیدند. در طول این دوران دولت‌های موجود با بهره‌مندی از اقتدار کامل که ناشی از ارتباط وثیق با ملت بود از کمترین مشکل در اثبات خویش به مثابه نماینده واقعی ملت برخوردار بودند. این پیش‌زمینه سهمی اساسی در تسهیل پی‌گیری سیاست‌های ملی مخصوصاً در سطوح داخلی داشته است.

در دیدگاه مسؤولان انگیزه «در صحنه بودن مردم» به مثابه یکی از پایه‌های اصلی قدرت ملی در دهه دوم انقلاب نیز تداوم پیدا کرد. رهبران جمهوری اسلامی به خوبی واقف هستند که رمز پایداری نظام اسلامی و تداوم آن در برابر عوامل ناامنی، استمرار حمایت مردمی از روندهای موجود و سیاست‌های ملی است. تأکید بر جنبهٔ شرعی حضور مردمی در انتخابات و فراخوانی آنها به تظاهرات مختلف از نمودهای این خواست و تمایل می‌باشد. در واقع شرکت گسترده مردم در انتخابات به صورت استمرار مشروعیت نظام و تمایل ملی برای بقاء نظام تلقی می‌گردد.

با این همه در دوره جدید، توجه به توانایی‌های مردمی از مشخصات بارز دیگری نیز برخوردار می‌باشد. این مشخصات مخصوصاً در دوره ریاست جمهوری *سیدمحمد خاتمی* از وضوح بیشتری برخوردار است. در این دوره علاوه بر توجه به خصلت حمایت‌گرانهٔ مردم از سیاست‌های ملی، مردم به مثابه بنیان‌های اساسی رشد و توسعه ملی مد نظر قرار گرفتند. تا جایی که می‌توان گفت انتخاب عنوان «مردم‌سالاری» برای روندهای جدید حاکی از بازشدن فضایی نوین در عرصه سیاست موجود می‌باشد. عنصر کاریزمایی موجود در دهه اول انقلاب، رابطه مردم با دولت را در ادارهٔ امور هموار می‌ساخت. در دوره جدید می‌باید عنصر «مردم‌سالاری» رابطه یادشده را ایجاد نماید. در تحلیل دوران ریاست جمهوری *هاشمی رفسنجانی*، در حکم حلقه واسطه دهه اول انقلاب با دوران ریاست جمهوری آقای *خاتمی* ، گفته می‌شود که عنصر قالب در پیوند میان دولت و ملت بر مبنای «اقتدار سنتی» و یا «پدرسالاری» بوده است. بر این مبنا در دوره اول با مشارکت توده‌ای، در دوره *هاشمی* با مشارکت گروه‌های نفوذ، و در دوره *خاتمی* با مشارکت خودجوش و سازمان‌یافته مواجه می‌باشیم.[١٧]

با محوریت‌یافتن مسأله توسعه در گفتمان جدید دولت سعی در بهره‌گیری از توانایی‌های بالفعل و بالقوه موجود برای پیشبرد امور دارد. در واقع، «گذار از نظامی مبتنی بر تعهد صرف

ایدئولوژیک و تقرب مسلکی که از مقتضیات رهبری‌های فرهمند است به سوی شایسته‌سالاری بوروکراتیک، یکی از اهدافی است که به طور جدی موجبات دلمشغولی برنامه‌ریزان را فرهم آورده است.»[۱۸] در دوره *هاشمی*، نقش فن‌سالاران تکنوکرات و توانمندی‌های فنی فردی از اهمیت برخوردار شد. در دوره *خاتمی* نیز از «شایسته‌سالاری» به فراوانی یاد می‌شود. در هر دو دوره نقش مردم در اجرای برنامه‌های توسعه دولت مهم تلقی می‌گردد. البته نوع نگاه دو دولت *هاشمی* و *خاتمی* نسبت به این نقش متفاوت می‌باشد. برای *هاشمی رفسنجانی* مردم عوامل فنی توسعه اقتصادی کشور محسوب می‌گردیدند و در عین حال رسیدن به رفاه و رشد زندگی مردم نیز وجه همت دولت محسوب می‌شد. *هاشمی رفسنجانی* با یک نگرش فنی می‌گوید:

«یک دیدی که باید قطعاً در بین مسؤولان ما جا بیفتد این است که مردم را بیشتر باید در امور سرمایه‌گذاری‌های عمرانی شرکت داد. دولت قدرت اجرا و تحت پوشش قراردادن همه طرح‌های زیربنایی بزرگ و کوچک را ندارد و باید مردم را در اجرای این طرح‌ها شرکت داد.»[۱۹]

توجه به خصوصی‌سازی و کوچک کردن دولت در امور اقتصادی، نشانه‌هایی از تمایل دولت *هاشمی* برای نقش‌پذیری بیشتر مردم در امور کشور بود. حتی تلاش برای بالندگی اقتصادی جامعه و نیز ترویج و توسعه سیاست‌های فرهنگی نظیر گسترش دانشگاه‌ها و تربیت نسل جوان جامعه، حاکی از توجه این دولت به جایگاه مردم در تأمین امنیت و قدرت ملی بود. با این حال به گفتهٔ وی در مقاطعی ممکن است توسعه اقتصادی و یا توسعه سیاسی اولویت پیدا کنند.[۲۰] در دیدگاه هاشمی در آن شرایطی که وی عهده‌دار مسؤولیت اجرایی کشور بود، توسعه اقتصادی اساسی‌ترین نیاز کشور به شمار می‌رفت. بدین خاطر شاید توجه کمتری نسبت به نقش قدرت مردم در ساختار و عملکرد سیاسی کشور احساس می‌شد؛ از این رو در عین حال که در سطوح اقتصادی تمایل جدی برای مشارکت مردمی وجود داشت ولی در سطح سیاسی «دولت‌سالاری تمام‌عیار» نمایان‌گر ساختارهای موجود بود.

برعکس، نوع نگرش *خاتمی* به مردم چونان یکی از منابع اصلی تأمین‌کننده قدرت ملی کشور، همه‌جانبه می‌باشد. نگاه نرم‌افزاری *خاتمی* به قدرت ملی باعث می‌گردد تا وی از انسان و مردم به «محور توسعه» یاد نماید.[۲۱] در این جا توسعه مفهوم عامی است که در برگیرنده

امنیت یک کشور نیز می‌باشد. به معنای جزیی‌تر، در گفتمان *خاتمی*، انسان تأمین‌کنندهٔ توسعه اقتصادی یک کشور نیز می‌باشد.[۲۲] طبیعی است با توجه به اهمیت بالای توسعه سیاسی و فرهنگی در نزد *خاتمی*، در این ابعاد نیز نقش انسان و توانمندی‌های آن بی‌بدیل تصور گردد. محوریت انسان در «توسعه همه‌جانبه»ای که مد نظر خاتمی می‌باشد، متکی به برداشت ایشان از نقش مردم در ساختار سیاسی نیز می‌باشد. وی صراحتاً مردم را منشأ قدرت در جمهوری اسلامی بر می‌شمارد. در این زمینه می‌گوید:

«ممکن است دیدگاهی وجود داشته باشد که به نام اسلام، بگوید این مردم هیچ حقی ندارند و باید تابع مراکز خاصی باشند. قانون اساسی منشأ قدرت و ریشه حکومت را مردم می‌داند؛ رئیس جمهور پس از آن که رأی مردم را کسب کرد مورد تنفیذ رهبری قرار می‌گیرد. ما از آن اسلامی سخن می‌گوییم که می‌گوید رأی مردم کارساز است. قدرت، بالاخره به نحوی از انحاء باید مبتنی بر رأی مردم باشد.»[۲۳]

در رویکرد خاتمی توجه به مردم در تعریف قدرت ملی کشور آثار سازنده فراوانی خواهد داشت؛ بدیهی‌ترین نتیجه آن استمرار حضور مردم در حمایت از نظام خواهد بود. در دیدگاه ایشان «حضور مردم سرمایه بسیار بزرگی برای کشور است.» از سوی دیگر گستردگی حضور مردم در تحولات کشور مانع تصلب یک سلیقه بر رفتارها و فرآیندها خواهد شد. هیچ گاه یک سلیقه عین اسلام، انقلاب،... تعبیر نخواهد شد. این مفاهیم فراتر از سلایق و گرایش‌های مختلف می‌باشند. حاکمیت یک سلیقه در ساختارهای کلان کشور به معنای طرد دیگران است. «بدترین جوامع، جامعه تک‌صدایی است چون انسانها به صورت طبیعی مختلفند و اختلاف نظر دارند. ممکن است بتوان برای مدتی همه صداها را خاموش کرد تا فقط یک صدا بماند اما صداهای خاموش‌شده پس از مدتی به صورت انفجارهای عظیم خودشان را ابراز می‌کنند.» حداقل این که در صورت برابر دانستن انقلاب و اسلام با یک سلیقه و نگرش، در صورت اثبات معیوب‌بودن چنین دیدگاهی چه جوابی خواهیم داشت. در صورتی که اگر مردم اشتباه نمایند، خودشان اشتباهشان را جبران می‌کنند. این رویکرد نظام ما را در دنیای امروز مصون می‌کند.[۲۴]

در بینش خاتمی توجه به مردم و مشارکت مردمی هر چند ممکن است گاهی اوقات نتایج دلخواه را به بار نیاورد، ولی موجب دلبستگی مردم به نظام خواهد شد. این اصل بدیهی ممکن

است بر اثر تفسیر تنگ‌نظرانه نسبت به نقش مردم در فرآیندهای حکومتی و تقلیل آن در حمایت‌های صوری مردم از نظام دچار آسیب جدی گردد. سیستم انتخابات درست برای رفع همین نقیصه کارساز می‌باشد. در واقع پناه‌بردن به صندوق‌های رأی عاملی برای تثبیت دموکراسی و حفظ جمهوری اسلامی خواهد بود.[٢٥] در نزد خاتمی یکی از عوامل اهمیت‌ساز دوم خرداد در همین نکته نهفته بود. در واقع مردم صاحبان اصلی این واقعه تلقی می‌گردند. دوم خرداد نشان داد که به رغم مشکلات فراوان، مردم معتقد به نظام و بنیان‌های آن می‌باشند. دوره تثبیت نظام نیز از همین دوران شروع می‌شود. دوره تثبیت نظام تنها با آراء اکثریت مطلق جمعیت کشور، آغاز می‌گردد. در واقع مرحله تثبیت که اوج بقاء و امنیت نظام یک کشور می‌تواند باشد، با حاکمیت مطلق مردم همزمانی می‌یابد.

در گفتمان *خاتمی* اقتدار ملی با مشارکت مردمی و حرمت‌نهادن به آنها پیوند ناگسستنی دارد. «مردم باید احساس کنند که حکومت از آنهاست و به آنها حرمت می‌نهد. ما باید با ایجاد زمینه‌های مشارکت هر چه بیشتر مردم و آزادی دادن به آنها در چارچوب قانون اقتدار نظام را پایدار و پیشرفت جامعه را تضمین کنیم».[٢٦] بالاتر آن که اقتدار نظام کاملاً به مردم وابسته می‌گردد. وی در یک جمع مردمی می‌گوید:

«اگر مسؤولی مورد احترام قرار گیرد، نباید در دل شما مردم این شائبه ایجاد شود که او ذره‌ای از شما برتر است، یا شما موظفید به او احترام بگذارید. همهٔ عزت مسؤولان از شما مردم است. رأی شما مردم است که به یک مسؤول اعتبار می‌بخشد...»

وی در ادامه می‌گوید:

«امروز رئیس جمهوری منتخب مردم است، اگر عزت و حرمتی دارد به خاطر عزت و اعتباری است که شما به او بخشیده‌اید... تا وقتی این عزت و اعتبار وجود دارد که خود مسؤول بداند که خدمتگزار مردم است»[٢٧]

خاتمی اقتدار را شرط لازم حکومت می‌داند که نتیجهٔ آن امنیت می‌باشد. این مسأله نیز در پیوند با مردم نهفته است؛ «حکومت مقتدر و مشروع، حکومتی است که پذیرش آن از سوی مردم توأم با احترام و از صمیم قلب باشد و اگر مردم بر اساس اراده و احترام حکومت را

بخواهند اقتدار تحقق می‌یابد. به دنبال آن امنیت در کشور ایجاد خواهد شد. دولت بدون اقتدار «نمی‌تواند از منافع خویش دفاع کند و جلوی تجاوز دشمنان را به هویت و تمامیت ارضی و موجودیت خویش بگیرد.»[۲۸]

صداقت‌مداری و شفافیت در روابط دولت و مردم در گفتمان *خاتمی* بسیار بااهمیت تلقی می‌گردد. به نظر وی این خصلت باعث می‌گردد تا فرآیند سعی و خطا به نحو احسن به نفع منافع کلان کشور به پیش برود. وی با توجه به روحیات مردم ایران معتقد است:

> ***«مشکل همواره وجود دارد... به نظر من با حمایت و همیاری مردم می‌توان مسائل را حل کرد؛ مهم‌ترین مسأله این است که دائماً با مردم گفتگو شود، مسائل و مشکلات مطرح شود و از پیشرفت‌ها و ضعف‌ها و کمبودها هم سخن گفته شود. اگر اشتباهی هم می‌کنیم باید با کمال خلوص به مردم بگوییم که اشتباه کردیم؛ مردم ما بزرگوارند و درک خواهند کرد. اگر این رابطه میان مسؤولان و مردم برقرار باشد، به لطف خداوند ما آینده‌ای بسیار درخشان‌تر از امروز خواهیم داشت...»***[۲۹]

در نزد *خاتمی* نیز «عزم و اراده عمومی و هم‌پیمانی ملی» زمینه‌ساز امنیت ملی تلقی می‌گردد. ولی وی در این فرآیند دو عامل «جوانان» و «زنان» را به عنوان دو عامل قدرت‌زا و شایستهٔ توجه می‌داند. در وهله اول و با توجه به وضعیت موجود موضوع جوانان تهدیدزا به نظر می‌رسد. ولی در ایدهٔ خاتمی این قشر می‌تواند با اندکی واقع‌بینی، به صورت منبع اصلی قدرت ملی درآید. اگر با منطق بالنده‌ساختن و خودباوری و نه فقط با دید کنترلی با آنها برخورد نماییم، حتی می‌توانیم از آنها عناصری پایبند و محافظ عظمت‌ها و مواریث دینی، فرهنگی و ملی بسازیم. عدم ترس و احساس امنیت در طرح پرسش، حق طبیعی یک جوان خواهد بود. ترس از پرسیدن جوان نتیجه‌ای جز خشکاندن بزرگترین ریشه انسانیت یعنی تفکر و تعقل نخواهد داشت؛ «جوانی که احساس بکند در نظام اسلامی حق گفتگو دارد و برای این حق حرمت قائل می‌شوند ، دلبستگی او به نظام هم بیشتر می‌شود. هر چند که ممکن است از لحاظ نظری خیلی از چیزها را قبول نداشته باشد. هر انسانی که احساس بکند به او حرمت می‌نهند برای تو حرمت قائل است.»[۳۰]

خاتمی با توجه به شرایط موجود می‌گوید:

«امروز این کشور از همهٔ روزها نیرومندتر و توانمندتر است. امروز نسل جوان ما سرمایه بزرگی است که ما را به آینده‌ای بسیار درخشانتر از امروز امیدوار می‌کند. امروز بیش از دوسوم جمعیت ما زیر ٤٠ سال عمر دارند.» وی حتی می‌گوید: «نسل جوان بزرگترین سرمایه ماست.»[٣١]

از این رو نباید به جوانان به عنوان یک مشکل نگاه کنیم، بلکه به عنوان یک امتیاز و به عنوان یک فرصت فوق‌العاده باید به آنها نگاه کنیم و هر تلاش برای این که جوانان ما بیشتر در صحنه باشند ، به نفع انقلاب ماست.[٣٢]

«زنان» عنصر مهم دیگری هستند که مکمل نقش «مردان» در توسعه ملی بـه حساب می‌آیند. دیدگاه *خاتمی* در زمینه توسعه همه‌جانبه، مستلزم توجه بـه نقش زنـان نیز می‌باشد. خواه‌ناخواه زنان نیمی از اجتماع محسوب می‌گردند و از هر جهت می‌توانند بـر نیمی از فرآیندها تأثیرگذار باشند. مخصوصاً در عصر حاضر که با یک دگرگونی اساسی در جایگاه زنان مواجه می‌باشیم. در نگاه *خاتمی* رساندن زنان به جایگاه حقیقی که مورد خواست اسلام و شرایط زمانه می‌باشد از اهمیت اساسی برخوردار است. در واقع رهایی آنها از مظلومیت و محرومیت تاریخی و سنتی، دغدغه اساسی *خاتمی* می‌باشد. به نظر وی این انتظار وجود ندارد که جایگاه زنان را از مردان، برتر دانست ولی حداقل باید این جایگاه را به اندازه آنان ترقی داد. از سوی دیگر توسعه سیاسی مورد نظر *خاتمی* جز از طریق حضور زنان در عرصه‌های سیاسی و... تکمیل نخواهد شد. در واقع تداوم نقش ضعیف زنان در عرصه‌های تصمیم‌گیری،... به معنای کسری نظام مردمی و در نتیجه ابترماندن توسعه سیاسی خواهد بود. بدین لحاظ رساندن زنان به سطح بالای رشد اجتماعی فقط از طریق حضور متناسب آنها در اجتماع تحقق پیدا خواهد کرد. بی‌توجهی به زنان به مثابه نیمی از عناصر اجتماعی، به معنای بی‌توجهی به ٥٠ درصد انرژی انسانی خواهد بود. بالاتر آن که عدم توجه به رشد نیمی از جامعه، مخصوصاً از طریق نقش مؤثری که زنان در تربیت نسل‌ها دارند، خواه‌ناخواه بر ناقص‌ماندن رشد کلی اجتماع ملی اثرگذار خواهد بود. وی می‌گوید:

«ملاک ارزیابی این است که زنان ما مثل مردهای ما دو پاره‌ای برای اجتماع هستند... زن و مرد هر دو برای ایجاد یک جامعه متعادل انسانی آفریده شده‌اند...»[٣٣]

البته در گفتمان *خاتمی* نیز این نکته نهفته است که رسیدن به این مرحله که بتوانیم به صورت خالص از انرژی‌های موجود در نزد «جوانان» و «زنـان» در مسیر توسعه ملی استفاده نماییم، کاری سخت خواهد بود. چه بسا در مسیر پیمودن این راه، با نتایج ناامن‌کننده‌ای نیز مواجه گردیم.

د) هویت اسلامی ـ ایرانی نظام

جنگ تحمیلی با شعله‌ورساختن احساسات میهن‌دوستانه ـ در نزد اکثریت مردم ـ؛ دوران گذار از میان بی‌توجهی مطلق به هویت ایرانی در سال‌های آغازین انقلاب و واقع‌بینی دهه بعد (١٣٧٠) محسوب می‌گردد؛ هر چند که در سال‌های نخستین، حاکمیت مطلق ارزش‌های اسلامی در فرآیند انقلاب و جنگ باعث شد تا اندیشه دفاع از وطن نیز کاملاً در مفهوم دفاع مقدس و جهاد دینی محو گردد. به رغم این اطلاق، دفاع از مرزهای ملی و مناطق ازدست‌رفتهٔ کشور ناخوداگاه این علاقه را در نزد ایرانیان روشن ساخت که از دست رفتن حتی یک وجب از خاک کشور با غیرت و حمیت ملی به هیچ وجه سازگاری نخواهد داشت. از این رو بدیهی‌ترین شرط هر گونه مذاکرهٔ صلح برای دولت‌مردان ایرانی، عقب‌نشینی کامل نیروهای دشمن بود. تقریباً در تمامی سال‌های جنگ با وجود ارزشمند بودن اهداف و ارزش‌های فراملی، انقلابیون صیانت و حفظ کشور را مهم‌ترین دغدغهٔ ملی، بر می‌شمردند. با این وجود طرح هویت ایرانی در این دوران هنوز از اعتبار و مشروعیت لازم بهره‌مند نیست. در واقع بی‌اعتباری مطلق اندیشه ناسیونالیسم و ملی‌گرایی در نزد انقلابیون و توجه انحصاری به بعد دینی هویت کشور، بر تفکرات زمان جنگ نیز حاکم بود. بدین ترتیب هویت ملی نیز به اسلام بازگشت داده می‌شد.

در نزد برخی ـ تندروها ـ حتی بعد ایرانی هویت ملی نه تنها قدرت‌زا نبود بلکه عامل ویرانی کشور نیز محسوب می‌گردید. در این زمینه *آیت‌الله صادق خلخالی* در همان سال‌های آغازین انقلاب در خصوص شاهنامه فردوسی به مثابه یکی از نشانه‌های هویت ایران می‌گوید:

> ***«فردوسی از رستم خیالی و پادشاهان تعریف کرده؛ در حالی که در کتاب خود یک کلمه هم از انسان و انسانیت و یا خراسانی رنج دیده نامی نبرده است... شاهنامه فردوسی، شاهنامه نیرنگ و دروغ و سرگرم کنندهٔ مردم بدبخت ما است.»***[٣٤]

در فضای یادشده، مفهوم «ایران اسلامی» بیش از هر چیز یادآور ابعاد دینی هویت کشور بود و سایر جنبه‌های هویتی از عینیت کمتری برخوردار بودند. این فضا در سال‌های پایانی دهه ۱۳۶۰ و در دوره جدید از ناحیه عوامل درونی و بیرونی، به زیر سؤال رفت. تحت تأثیر این عوامل، برخورد ایدئولوژیک و گزینشی از هویت ملی جای خود را به انعطاف بیشتر در برابر نهادهای ملی‌گرایی داد و در حال حاضر این دیدگاه حاکمیت یافته است که تمرکز بر گوشه‌ای از ابعاد هویت کشور به تنهایی نمی‌تواند در حفظ و پیشبرد انقلاب و امور ملی مؤثر افتد. تأکید بر هر دو بعد دینی و ملی در تعریف هویت کشور مورد توجه هر دو دولت *هاشمی* و *خاتمی* بوده است. رابطه تنگاتنگ و طولانی سنت‌های ملی و دینی در کشور باعث می‌گردد تا در گفتمان جدید تعریفی که از هویت ملی کشور می‌شود متمایز از تفسیر جداگانهٔ هر یک از ابعاد دوگانه یادشده باشد. به این معنی که ادغام این دو بعد در یکدیگر، ترکیب نوینی را در ایران پدید آورده است که توجه به تمامی ترکیب یادشده می‌تواند کشور را در عصر پرتلاطم جدید راهنما باشد و حتی نطفه‌های رشد و انبساط ملی را فراهم آورد. این نکته مخصوصاً در دوره آقای *خاتمی* کاملاً مشهود است. در گفتمان جدید در کنار توجه به ارزش‌های اسلامی که به نظر نمی‌رسد در ایدئولوژی کلان دولت کاهش یافته باشد، جایگاه طرح ارزش‌های ملی کاملاً تثبیت می‌گردد. تأکید بر ملیت، وطن‌دوستی و منافع ملی که قبلاً بار منفی داشت، عادی می‌گردد. در وصفی که دولتمردان از این ارزش انجام می‌دهند، بر مفاهیمی نظیر هوشیاری ملت ایران، آگاهی مردم ایران، عشق به ایران، ایران دوستی، حاکمیت ملی، اتحاد اقوام مختلف ایرانی، همبستگی ملی، یکپارچگی ملی، ثروت‌های ملی، سرمایه‌های ملی، فرهنگ ملی ایران، اعتقادات ملی، تمدن ایرانی، میراث فرهنگی ملی و... توجه ویژه می‌گردد.[۳۵]

پرداختن به ادبیات فارسی که مهم‌ترین نماد ایران‌گرایی است، از اواسط دهه ۱۳۶۰ کارکرد جدیدی را در تجویز هویت دوپایه‌ای ملی برعهده گرفت. برگزاری کنگره بین‌المللی سعدی در سال ۱۳٦٤، کنگره بین‌المللی حافظ در سال ۱۳٦٥ و کنگره هزارهٔ فردوسی در سال ۱۳٦۹ و همچنین تأسیس فرهنگستان زبان فارسی در سال ۱۳٦۹، شاخص رویکرد نخبگان به احیای عناصر ایرانی هویت ملی بوده است. بدین ترتیب میراث فرهنگی گذشته کشور در هویت جدید مورد توجه خاصی قرار می‌گیرد. *هاشمی رفسنجانی* در آبان ۱۳۷۵ در شیراز ابراز می‌دارد:

«وقتی سیاحان بزرگ دنیا، به تخت جمشید می‌رسند در مقابل عظمت تمدن گذشته ایران خضوع می‌کنند و کسی نیست این جا بیاید و ذوقش تحریک نشود و قطعه‌ای در ستایش گذشته ایران ننویسد.»[۳۶]

ملی‌گرایی ایرانی با روی کار آمدن *خاتمی* از ظهور و بروز آشکارتری برخوردار شد. در گفتمان *خاتمی* هویت ملی و تاریخی ایران به گونه‌ای با هویت دینی و ارزش‌های اسلامی در هم آمیخته‌اند که شناسایی و تمیز آنها از یکدیگر ممکن نیست و روح ایرانی با هر دو نمادهای ملی و دینی الفتی یافته است که جداکردن هر کدام از آنها از فرهنگ این سرزمین، جریحه‌دارکردن روح کلی ایرانیان است.[۳۷] بر این اساس بقاء ملی و ارزش‌های انقلابی ـ دینی فقط در گرو گرامی‌داشتن هر دو پایه هویت ایرانیان می‌باشد. وی به نحو بارز و تسامح‌ناپذیر از وجه ایرانی و ملی هویت کشور که قبلاً به صورت نسبی مغفول باقی مانده بود یاد می‌کند و آن را برای «انجام رسالت خویش» به یاری می‌طلبد و به صراحت می‌گوید:

«اکنون زمان آن رسیده است که بنای متناسب با شخصیت تاریخی ایران ایجاد شود.»[۳۸]

یادآوری از تمدن گذشته و افتخار به آن برای *خاتمی* جزء لوازم قدرت و نفوذ محسوب می‌گردد. قدرت از این جهت که در عصری که هویت‌های ملی مورد هجوم شدید آموزه‌های غربی قرار گرفته، برخورداری از ریشه‌های تمدنی، باعث افزایش اعتماد ملی خواهد شد و «نفوذ» نیز مرزهای بیرونی را مورد توجه قرار می‌دهد. *خاتمی* می‌گوید:

«ما کیستیم؟ ما ملت بزرگی هستیم. ما ملت صاحب تمدنی هستیم. در میان ملل مختلف جهان، ۴-۵ ملت تمدن آفریدند؛ یکی از برجسته‌ترین آنها ما هستیم.»[۳۹]

در واقع «ملتی که معجزه‌های بزرگی در طول تاریخ آفریده است، چرا که نتواند مبنای یک وضع جدیدی ـ نه تنها در سرنوشت خودش در درون، که در کل دنیا ـ باشد؟!» از این جهت وی اعتبار تمدنی و تاریخی کشور را برای یکی از اصلی‌ترین سیاست‌های خویش یعنی گفتگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها مورد نظر قرار می‌دهد. «روح ایرانی» مفهومی است که *خاتمی* با خلق آن سعی در مشروع‌سازی ضرورت حضور مؤثر ایران در روابط بین‌المللی دارد. ایشان می‌گوید:

«اگر امروز در عرصه سیاست بین‌المللی و در عرصه روابط بین‌المللی از ایران سخن گفتگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را می‌شنوید، این مقتضای روح ایرانی و متناسب با مبادی و محورهای انقلابی است که این تعادل را به مردم برگردانده است.» [۴۰]

«روح ایرانی» نه تنها خواستار فعال‌بودن در سرنوشت بشریت می‌باشد بلکه عامل بقاء ملی نیز تلقی می‌گردد. در تعبیر ایشان:

«روح بزرگ ایرانی بوده است که مردم بزرگ ایران را در طول تاریخ در برابر تندبادهای وحشتناک استبداد نگه داشته است.» [۴۱]

در تفسیر جدید این واقعیت که هویت ایرانی هیچ گاه در طول تاریخ مغلوب فرهنگ‌های دیگر نشد مورد توجه قرار می‌گیرد. در واقع اقتدار معنوی ملت هیچ گاه اجازه نداده است که مغلوب هیچ قوم مهاجری گردد؛ از این رو توجه به ریشه‌های این اقتدار برای جلوگیری از شکست فرهنگی و تداوم «عزت و سربلندی» ملی ضروری است. بالاتر از شکست‌نخوردن، دگرگونی در ماهیت دشمن و بهره‌گیری مثبت از شرایط جدید یکی از کارویژه‌های تمدن ایرانی در طول تاریخ بوده است. از سوی دیگر ورود و گذر فرهنگ‌های مختلف از موقعیت ممتاز جغرافیایی ایران، روحیه‌ای چندبعدی به ملت ما داده است و این مسأله «هم‌پذیری فرهنگی» را در درون کشور نیز تسهیل ساخته است. در واقع ایرانیان با وجود اقوام گوناگون و با زبان و آداب و مذاهب مختلف، همواره در طول تاریخ چونان یک ملت همبسته باقی مانده‌اند و از هویت خویش دفاع کرده‌اند.

در گفتمان *خاتمی* هویت توانمند ایرانی در پیوند با اسلام از قدرت دوچندانی برخوردار شد. در این میان سهم فرهنگ ایرانی در باروری ارزش‌های اسلامی و تمدن اسلامی از جایگاه بی‌بدیلی برخوردار است؛ «فرهنگ فارسی از تواناترین حاملان ارزش‌های اسلامی و رمز ماندگاری وحدت ایرانیان در طول تاریخ» بوده است. «پیام پیامبر اسلام (ص) در ایران بهتر گرفته شد و بذرهای تمدن اسلامی در قلب و دل و جان ایرانی شکوفا شد»، «تشیع که به نظر ما وجه درخشان و حقیقت ممتاز اسلام است، در خانه دل ایرانی بارور شده است و در تاریخ مانده است». توجه ویژه به بعد ایرانی هویت در گفتمان جدید، باعث کم‌اهمیت تلقی‌کردن بعد اسلامی آن نمی‌شود.

برای نخبگان جدید نیز روشن است که راز ماندگاری نظام و تحمل شرایط سخت و بحرانی برای مردم، هویت اسلامی آن می‌باشد. برخورداری نظام از وجه «اسلامی»، مشروعیت حاکمیت سیاسی را در نزد مردم دوچندان می‌سازد. به تعبیر *خاتمی* «ما ایرانی مسلمان هستیم». در واقع «اسلام سرمایه‌ای است که به ما هویت می‌بخشد».[۴۲] علاوه بر این، تفسیر درست از اسلام بهترین منبع برای زمینه‌سازی گفتگوی فرهنگی با ملل دیگر محسوب می‌گردد. تنها اسلام است که می‌تواند اهداف انقلاب ما را در درون و بیرون تحقق بخشد. بر این اساس تأکید بر اسلامیت نظام در این دوره نیز مشهود است. «ولایت فقیه» به منزله نشانه اسلامیت نظام، اصلی تعیین‌کننده در ثبات و امنیت نظام تلقی می‌گردد. خاتمی در خصوص این اصل به مثابه تجلی اسلامیت نظام می‌گوید:

«طمأنینه، ثبات و استقرار نظام ما بر محور رهبری است و پشتوانه این طمأنینه و ثبات خبرگان است... در قانون اساسی ما رهبری و ولایت فقیه اصل و مبنای نظام است».[۴۳]

یادداشت‌ها

۱. هوشنگ امیراحمدی، «سیاست خارجی منطقه‌ای ایران،» ترجمه علیرضا طیب، ماهنامه **اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، سال هفتم، شماره ۷۲-۷۱، (مرداد و شهریور ۱۳۷۲)، صص ٦-٥.

۲. **همان**، ص ٦.

۳. **همان**، ص ۷.

٤. قدیر نصری، **نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، ص ۸-٢٦٧.

٥. **همان**، ص ۱۳۱.

٦. مسعود درخشان، «منابع ملی و سیاستهای بهره‌برداری از منافع نفت و گاز،» **نشریه مجلس و پژوهش**، سال نهم، شماره ۳٤، (تابستان ۱۳۸۱)، صص ۱۸-۱۷.

۷. سازمان برنامه و بودجه، **لایحه برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۸، ص ۲۸.

۸. گراهام فولر، **قبله عالم، ژئوپلتیک ایران**، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ٦۹.

۹. هوشنگ امیراحمدی، **همان**، صص ٥-٤.

۱۰. انوشیروان احتشامی، **سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی**، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران:انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، صص ۱۳۰-۱۲٦.

۱۱. همان.

۱۲. هوشنگ امیراحمدی، «سیاست خارجی منطقه‌ای ایران،» ترجمه علیرضا طیب، ماهنامه **اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال هشتم، شماره ۷٤ و ۷۳، (مهر و آبان ۱۳۷۲)، ص ٦.

۱۳. رجوع شود به سیدمحمدکاظم سجادپور، «ایران، آسیای مرکزی و قفقاز، بررسی مقوله سطح تحلیلی در روابط اقتصادی و سیاسی،» **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال سوم، شماره ۷، (زمستان ۱۳۷۳).

۱۴. ابوالفضل صدقی، «تأثیرات ژئوپلتیک مسیرهای انتقال انرژی حوزه خزر بر امنیت ملی ایران»، **فصلنامه سیاست دفاعی**، سال نهم، شماره ۳۴، (بهار ۱۳۸۰)، صص ۹۷-۹۶.

۱۵. محسن مدیرشانه‌چی، **در میانه آسیا**، تهران: انتشارات کتاب باز، ۱۳۷۸، ص ۱۰۶.

۱۶. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به پیروز مجتهدزاده، **ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی**، تهران: نشرنی، ۱۳۷۹، صص ۲۲۶-۲۲۴.

۱۷. محبوب شهبازی، **تقدیر مردم‌سالاری ایرانی**، تهران: انتشاران روزنه، ۱۳۸۰، صص ۳۱۷-۳۱۶.

۱۸. سعید حجاریان، «برنامه توسعه و الگوهای اتحاد سه گانه»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال دهم، شماره ۱۰۴-۱۰۳، (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۵)، ص ۹۶.

۱۹. **گزارش دیدگاههای اقتصادی رئیس جمهو (هاشمی)**، تهیه‌شده در معاونت سیاسی مرکز تحقیقات استراتژیک.

۲۰. عباس بشیری، **انصراف؛ نگاهی به حضور انصراف هاشمی رفسنجانی در انتخابات مجلس ششم**، تهران: انتشارات قلم تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۲۸.

۲۱. سیدمحمد خاتمی، **همان**، ص ۲۸.

۲۲. **همان**.

۲۳. **همان**، ص ۶۳.

۲۴. **همان**، صص ۱۰۱-۱۰۰.

۲۵. محبوب شهبازی، **همان**، ص ۲۲۹.

۲۶. به نقل از محمدرضا تاجیک، **جامعه امن در گفتمان خاتمی**، **تهران** نشر نی،۱۳۷۹، ص ۱۴۱.

۲۷. سیدمحمد خاتمی، **همان**، ص ۳۸.

۲۸. به نقل از محمدرضا تاجیک، **همان**، صص ۱۴۲-۱۴۱.

۲۹. سیدمحمد خاتمی، **همان**، ص ۳۹.

۳۰. به نقل از مسعود لعلی، **خاتمی از چه می‌گوید**، تهران؛ نشر اخلاص ـ نشر آزادی اندیشه، ۱۳۷۸، ص۱۹۲.

۳۱. به نقل از **همان**، ص۱۹۷.

۳۲. به نقل از **همان**، ص ۲۰۵.

۳۳. رجوع شود به **همان**، صص ۲۵۰-۲۰۷.

۳۴. **روزنامه اطلاعات**، ۱۳۵۸/۱۱/۲۲، به نقل از علیرضا ظهیری، **انقلاب اسلامی و هویت ملی**، قم: انتشارات زلال کوثر، ۱۳۸۱، ص ۱۹۸.

٣٦. علیرضا ظهیری، **همان**، ص ٢٠٠.

٣٧. **همان**، ص ٢٠١.

٣٨. به نقل از سلمان رضوی و حسین علیزاده، **گلبانگ سربلندی**، تهران: روزنامه سلام، ١٣٨٠، ص ٤٠.

٣٩. همان.

٤٠. همان، صص ٤٢-٤١.

٤١. همان، ص ٤٤.

٤٢. تمامی نقل و قولهای فوق‌الذکر از منبع قبلی اقتباس شده است.

٤٣. به نقل از اصغر افتخاری، **درآمدی بر خطوط قرمز در رقابت‌های سیاسی** ، تهران: فرهنگ گفتمان، ١٣٨٠، ص ١٨٢.

فصل یازدهم

سطح تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها در گفتمان رشد محور

مقدمه

پایان جنگ و شروع تحولات گسترده در ملاحظات ملی، به معنای تحول در سطح و نوع تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های امنیتی کشور نیز بود. جنگ در عین حال که موجودیت کشور را با خطر مواجه ساخته بود، ولی موقتاً در برهه‌ای، مانع اثرگذاری بسیاری از تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها در روندهای ملی شده بود. ملزومات جنگی این درک را در نزد نخبگان سیاسی و نمایندگان افکار عمومی از یک طرف و مردم از طرف دیگر پدید آورده بود که تنها راه خروج از بن‌بست‌های موجود پناه‌بردن به زمینه‌های اتحاد و همکاری و دست کشیدن از زمینه‌های اختلاف‌زا می‌باشد. بر این اساس بود که مردم نیز به قناعت و از خودگذشتگی دعوت می‌شدند و گروه‌های مخالف نیز به سرعت از گردونه رقابت و مدعی‌بودن خارج شده بودند.

در پایان «ایستادگی» هشت ساله، توقعات فراوانی شکل گرفت که نیازمند پاسخگویی مناسب بود. اعلام سر و سامان‌بخشی به حوزه اقتصاد، یعنی عینی‌ترین عامل تأثیرگذار بر زندگی مردم، درست در پاسخ به همین توقعات بوده است. با گذشت زمان، مشخص شد که جامعه نه تنها در انتظار گشایش در ضروریات اولیه زندگی است، بلکه عملی‌شدن تمامی آرمان‌های مطروحه در فلسفهٔ انقلاب نظیر عدالت و آزادی را نیز در دوران جدید خواهان است. در واقع دهه دوم انقلاب با وجود پیشینهٔ پرهزینهٔ حاصل‌شده در دههٔ اول، می‌بایست

عهده‌دار وظایفی باشد که نخبگان انقلابی در آن دهه مکلف به انجام آن بودند ولی به خاطر شرایط موجود آن را به تعویق انداختند. علاوه بر این، ایجاد توقعات فزاینده در سایه تحولات جدید، مزید بر علت بود. این توقعات مخصوصاً با تحولات فکری و اندیشه‌ای جدید بر پیچیدگی شرایط افزودند. به گونه‌ای که می‌توان به صورت آشکار تمایزات فکری میان گروه‌های مختلف تأثیرگذار در روندهای ملی را مشاهده نمود و از آن طریق پی به دغدغه‌های متفاوت آنها برد.

وجه تمایز دوره جدید با دوران جنگ در گستردگی تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های ملی نهفته است و از این جهت شباهتی میان این دوران با دوران گفتمانی بسط‌محور وجود دارد. همان طور که در بخش اول توضیح داده شد، در گفتمان انقلاب حوزه تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های امنیت ملی بسیار گسترده بود و به دلیل شرایط انقلابی دشواری‌ها و دگرگونی‌ها در تمامی اجزاء مملکت احساس می‌شد. در واقع تمامی بخش‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مملکت دچار بحران شده بود و هر کدام از این بحران‌ها می‌توانست به تنهایی موجبات فروپاشی نظام نوپا را فراهم سازد. در سطح خارجی نیز، در این دوران، مرزهای دشمن درست پس از پایان مرزهای کشور شروع می‌شد. با وقوع جنگ، به رغم ایجاد یک تهدید بنیان‌برافکن، سایر زمینه‌های تهدیدزا به مرور زمان از کارکرد اولیه خارج شدند و تمامی توجهات ملی متوجه یک تهدید اصلی شد.

اما در دورهٔ جدید مجدداً فضای گستردهٔ موجود در گفتمان اول به روی دولت و جامعه گشوده شد. جز چند سال اول ـ که کشور تازه به آرامش پس از جنگ رسیده بود ـ مملکت در تمامی بخش‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی این دوران با سطوح مختلفی از تهدید روبرو بوده است. در حوزه خارجی نیز کشور به رغم آن که اذهان ملی از تهدیدهای مستقیم علیه مرزهای ملی به آرامش نسبی رسید، همچنان با کارشکنی‌ها و دشواری‌های متفاوت، دچار سردرگمی بوده است.

به رغم وجود شباهت میان سطح تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها در گفتمان اول و سوم، باید نوع و کیفیت این تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها را از همدیگر متفاوت دانست؛ چرا که اولاً در دوره اول، بسیاری از تهدیدها به دلیل پیوستگی با نظم گذشته از فقدان مشروعیت ذاتی برخوردار بودند، از این روی مقابله با آنها بسیار آسان‌تر می‌نمود؛ در صورتی که در دوره جدید

چنین واقعیتی وجود ندارد. در واقع بسیاری از تهدیدهای جدید از درون سیستم موجود برخاسته‌اند و به راحتی نمی‌توان مشروعیت آنها را نشانه گرفت. ثانیاً در دوره اول، بسیاری از تهدیدها (تهدیدهای سیاسی) با پذیرفتن اصل «غیرت»، خویشتن را آشکارا در برابر نیروهای حاکم مذهبی، معرفی می‌کردند. بر این اساس نیز مقابله با آنها چندان نامشروع تلقی نمی‌شد و به آسانی با وام گرفتن از قدرت تودهٔ مردم انقلابی از گردونه خارج می‌شدند. در صورتی که مجدداً در دوره جدید چنین چیزی کمتر قابل قبول می‌باشد. ایجاد مرز «خودی» و «غیرخودی» در میان نیروهای موجود، بازگو کننده تمامی افکار عمومی نیست؛ ثالثاً انتظاری که از دولت در دوره اول وجود داشت، در واقع انتظار از یک دولت تازه‌تأسیس و نوپا بود. بر این اساس حتی این انتظار ملی شکل گرفته بود که باید به این دولت کمک نمود تا مراحل «تولد» و «تثبیت» را با موفقیت به پیش برد. در صورتی که در دورهٔ جدید انتظارات موجود، نظامی را در مقابل خود دارد که دارای دو دهه حاکمیت و تسلط می‌باشد، بدین لحاظ اعطای «مهلت» به این دولت برای سر و سامان‌بخشی بر اموری که مخصوص یک دولت نوپا است، با روحیات عمومی در تضاد می‌باشد. در واقع انتظارات شکل‌گرفته با توجه به پیشینهٔ طولانی دولت انقلابی، برخاسته از وضعیتی است که مربوط به دوران رشد و توسعه یک دولت ملی است.

در این دوران توقعات ملی فقط در پرتو عملی‌شدن موضوعاتی نظیر رفاه، توسعه، عدالت، آزادی و... به احساس آرامش خواهد رسید و از وضعیت موجود احساس رضایت خواهد کرد. افزایش آگاهی شهروندان و کارآیی عوامل ارتباطی در شکل‌دهی افکار عمومی که از هر دو حوزه داخلی و خارجی متأثر می‌باشند، لزوم توجه به این مسایل را دوچندان ساخته است. مخصوصاً با توجه به مهم‌بودن فلسفه «رضایت» در اندیشه انقلاب اسلامی، ناکامی در رسیدن به هر کدام از مسایل رشد و توسعه ملی (توسعه همه‌جانبه)، به معنای فروکش کردن دامنهٔ مشروعیت و اقتدار نظام خواهد بود. با این ابعاد نرم‌افزاری تهدید، نمی‌توان از طریق ابزارهای زمخت و سخت‌افزاری قدرت به مقابله برخاست؛ مخصوصاً به این دلیل که اندیشه انقلاب نیز چندان آن را برنمی‌تابد.

در طول مدت حاکمیت گفتمان رشدمحور، هر دو دولت *هاشمی* و *خاتمی* به نوعی با عوامل تهدیدزا و زمینه‌های آسیب‌پذیر مواجه بودند که می‌توان حلقه ارتباطی این دو دولت را در عواملی دانست که منجر به پیدایش دوم خرداد شد. این واقعه از یک سو برآیند تحولاتی

بود که در دورهٔ *هاشمی* پی‌ریزی شد و از سوی دیگر نماد هشداری بود به نخبگان سیاسی که در دوره جدید، عهده‌دار مسؤولیت می‌شدند. حتی می‌توان تنها با توجه به همین رویداد، تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های نظام را برشمرد و تحلیل نمود.

در این فصل در عین وام‌گیری از ملاحظات گفتاری *هاشمی* و *خاتمی* در دوران مسؤولیتشان، تلاش خواهد شد تا بیشتر از فضای فکری و اندیشه‌ای موجود در این دوران برای تحلیل تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های امنیت ملی یاری بگیریم. این فضا به صورت غیرمستقیم بازگو کننده، نگرانی‌های موجود در نزد دو دولت یادشده نیز می‌باشد. همانند بخش نخست، در این جا نیز عناصر تهدیدزا علیه نظام در سطح داخلی و خارجی مورد توجه قرار خواهند گرفت و در سطح داخلی نیز بخش‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی در عین حال که دارای پیوستگی‌های آشکار می‌باشند به شکل مجزا به تحلیل در خواهند آمد. مخرج مشترک تهدیدها و آسیب‌پذیری‌هایی که در این فصل مورد اشاره قرار خواهند گرفت، مفهوم «ناکارآمدی» می‌باشد. البته طرح این قضیه به معنای پذیرفتن ناکارآمدی در سیاست‌های ملی نمی‌باشد، بلکه هدف تحلیل واقعیت و توجه‌دادن به این مسأله می‌باشد که تداوم معضل‌های موجود در عرصه‌های مختلف می‌تواند نهایتاً نظام را با بحران «ناکارآمدی» دچار سازد. در واقع وضعیت موجود این احساس را در نزد بسیاری پدید آورده است.

الف. سطح داخلی

۱. ابعاد سیاسی

آرامش سیاسی حاکم بر کشور در دوران جنگ، گذرا بود. مخصوصاً با درگذشت امام خمینی(ره) و تحول در وزنهٔ تعادل بخش سیاسی، نظام انقلابی را خبر از دشواری‌های سیاسی جدی در دوران جدید می‌داد. شرایط وخیم اقتصادی و غلبه اندیشه اقتصادی در روزهای پس از جنگ بر کشور، اندکی مانع از ظهور این چالش‌ها شد. ولی در همان زمان نیز عرصه حکومت، لایه‌های پنهان تعارضات سیاسی را همانند آتشی زیرخاکستر احساس می‌نمود. نهایتاً دشواری‌های سیاسی در میانهٔ دهه ۱۳۷۰ به صورت آشکار، عرصه حکومت و مدیریت کلان جامعه را مورد تأثیر قرار داد و در حال حاضر یکی از جدی‌ترین نگرانی‌ها در خصوص آینده

انقلاب و نظام سیاسی محسوب می‌گـردد. بـا ایـن حـال تـأثیر بخشـی چالش‌هـای سیاسـی در ملاحظات ملی کشور به دو دلیل طبیعی به نظر می‌رسد.

نخست آن که نظام سیاسی موجود که برخاسته از انقـلاب اسـلامی اسـت هنـوز بـه مرحلـه تثبیت و استواری نرسیده است. تداوم کاربست مفهوم «انقلاب» در اندیشهٔ حکومتی مؤید همیـن مسأله می‌باشد. در واقع نظام سیاسی حاکم برای عبور از مرحله تثبیـت، هنـوز نیـازمند تجربـه و عبور از مراحل مختلف سعی و خطا می‌باشد. به قول معروف کلاف انقلاب هنـوز در حـال بـاز شدن است،[۱] از این رو طرح تعاریف جدید در زمینه برخی از مفاهیم سیاسی انقـلاب در همیـن قضیه نهفته می‌باشد. دو دیگر آن که نظام سیاسی موجود، الگوی یگانــه‌ای از رژیم‌هـای سیاسـی در دنیای متحول کنونی محسوب می‌گردد. در واقع خاص‌بودن رژیم سیاسی کشور، در شـرایطی که تحولات بین‌المللی الگوهای دیگری را مطرح می‌کند، در معـرض امتحـان و آزمـون سـختی قرار گرفته است. هر چه پیوند میان عناصر داخلی با تحـولات بـیرونی بیشـتر گـردد، بـه همـان میزان باید از آسیب‌پذیری سیاسی بیشتر در نظام سیاسی کشور سخن گفت.

چالش‌های مطروحهٔ سیاسی در گفتمان جدید را می‌توان در اشکال گوناگون مشـاهده نمـود. به نوعی می‌تـوان تمـامی ایـن اشـکال را در دو ترکیـب «رخنـه در مبـانی مشـروعیت نظـام» و «حاکمیت دوگانگی سیاسی» مورد تحلیل قرار داد. آثار این دو چالش در تمامی این دوران قـابل شناسایی می‌باشد، ولی هر چه از زمان می‌گذرد از صراحت و ظهور بیشتری برخوردار می‌گردد.

۱ـ۱. رخنه در مبانی مشروعیت نظام

در این که نظام اسلامی، مورد اقبال اکثریت مردم مسلمان ایران می‌باشـد نبـاید تردیـد کـرد، ولی در این نکته نیز نباید شک کرد کـه از مـیزان مقبولیـت آن در مقایسـه بـا دهـهٔ اول انقـلاب کاسته شده است. به صراحت می‌توان کاهش وفاداری و اعتماد نسبت به رژیـم سیاسـی موجـود را در نزد افراد احساس نمود. تزلزل در مشروعیت نظام را می‌توان در کاهش اعتماد به نیروهـای اصلی حکومت اسلامی از یک سو و کاهش اعتماد نسـبت بـه مقبولیـت و کـارآمدی جمـهوری اسلامی از سوی دیگر در نزد گروه‌های مختلف آشکارا به نظاره نشست. در سطح کلان می‌تـوان نشانه‌های پرسش از مشروعیت نظام را در دو سطح نظری و عملـی گرفـت. در سـطح نظـری و

تئوریک حکومت جمهوری اسلامی و رکن اساسی آن (ولایت فقیه) به صحنه مجادلات بی‌پایان تبدیل شده است و در سطح عملی ناکامی و ناکارآمدی دولت در تحقق برخی از آرمان‌های انقلاب و پاسخگویی به مسائل مبتلابه، به صورت غیرمستقیم چهرهٔ نظام را در نزد اقشار مختلف ملت دچار خدشه ساخته است. به گونه‌ای که برخی چالش مشروعیت را مهم‌ترین دشواری فرا راه نظام جمهوری اسلامی در عصر حاضر تلقی می‌کنند. ترکیب این مشکل با عامل جوانی جمعیت کشور دغدغه‌های فراوانی را موجب شده است.[۲]

بدون آن که وارد مباحث نظری در زمینه مفاهیمی نظیر مشروعیت، کارآمدی، مقبولیت و مقایسه آنها با یکدیگر بشویم، باید این نکته را یادآور شد که دستیابی به شرایطی که مردم را نسبت به تحقق این شرایط امیدوار سازد، پایه قوام و مایه دوام هر نظام سیاسی می‌باشد. همچنین زوال و اضمحلال دولت‌ها، با از کف رفتن اعتبار این مفاهیم در نزد ملت آغاز می‌گردد.[۳] اعتبار مشروعیت مخصوصاً برای نظامی که تعریف خویش را از ارزش‌های اصیل دینی و شرعی دریافت می‌دارد و اصل رضایت مردمی در آن مبنای عمل قرار می‌گیرد، از اهمیت بیشتری برخوردار می‌گردد. چرا که رفتار نمایندگان این نظام با مردم به گونهٔ غیرمستقیم به معنای عملیاتی‌شدن واقعیت دین نیز تعبیر می‌گردد. به نظر می‌رسد در پرتو پرسش‌هایی که مشروعیت و مقبولیت نظام را نشانه گرفته‌اند، در هر سه سطح «اصل اسلام»، «نظام اسلامی» و «نمایندگان اصلی نظام اسلامی (روحانیت)» دغدغه‌های مهمی به وجود آمده است.[۴] همان طوری که ذکر شد می‌توان این دغدغه‌ها و نگرانی‌ها را در دو سطح نظری و عملی پی گرفت.

در سطح نظری نوعی سردرگمی و اختلاف جهان‌بینی نسبت به مبانی مشروعیت و مقبولیت نظام در تمامی دوران سوم، در نزد گروه‌های مختلف سیاسی پدید آمده است؛ به گونه‌ای که با گذشت زمان، تضادهای آشکارتری میان آنها نمایان می‌گردد. در این جا وضعیت به گونه‌ای است که حتی مشروعیت اولیه که مربوط به دوران «استقرار» نظام می‌باشد نیز به زیر سؤال رفته است. حتی شاید بتوان گفت با گذشت دو دهه از پیروزی انقلاب، هنوز تفاهم عقلی لازم میان گروه‌های مختلف سیاسی نسبت به مبانی استقرار نظام به طور کامل شکل نگرفته است.

در دورهٔ جدید با سپری شدن دورهٔ اقتدار فرهمندانه از میان عوامل مقوم مشروعیت نظام، ابتدا سیاست و اقتدار سنتی در قالب تشکیلات و نهادهایی نظیر جامعهٔ مدرسین حوزه علمیه

قم، جامعه روحانیت مبارز، هیأت‌های مؤتلفه، شورای نگهبان، معرف مقبولیت و مشروعیت نظام گردید (و هنوز نیز ادامه دارد) و سپس سیاست و اقتدار قانونی و مردمی با به پرسش کشیدن روند قبلی، خویشتن را مخصوصاً در ساختارهای اجرایی کشور به مثابه پرچمدار مشروعیت نظام معرفی کرد. حاصل این دگرگونی چیزی جز قبول «بازی حاصل جمع جبری صفر» برای گروه‌های سیاسی در تلقی‌شان نسبت به مبانی حکومت اسلامی نبود. در انتهای افراطی دو جریان راست و چپ موجود در کشور به ترتیب از یک سو گفته می‌شود که مشروعیت نظام، هیچ ربطی به عقاید و آراء مردمی ندارد و از سوی دیگر گفته می‌شود که حکومت اسلامی مشروعیت خویش را منحصراً از مردم می‌گیرد و حتی ولایت فقیه نیز باید با انتخاب مستقیم مردمی و برای دورانی مشخص تعیین گردد. ظهور تعبیرهای مختلف از ولایت فقیه خود حاکی از مسائلی است که در مورد مشروعیت نظام پدیدار شده‌اند.[٥]

تضعیف مشروعیت نظام تنها ریشه در جدال بر سر مبانی اصلی حکومت اسلامی ندارد، بلکه تجربیات عملی و پدیداری برخی کاستی‌های اجرایی نیز، میزان مقبولیت نظام را در نزد افراد مختلف ملت پایین آورده است. به تعبیری می‌توان گفت نظام در این دوران نسبت به محقق ساختن عوامل ثانویه مشروعیت که مربوط به دوران پس از استقرار و اثبات کارآمدی است، در نزد مردم دچار مشکل شده است. توفیق در این مرحله و دستیابی به کارآمدی مورد نظر حتی می‌تواند پایه‌های حقانیت نظام را بیش از پیش تثبیت و تقویت نماید. در اینجا حتی رژیم‌هایی که از مشروعیت مردمی در بدو استقرارشان بی‌بهره‌اند، می‌توانند به کسب رضایت مردمی نایل گردند.[٦] برعکس، ناکارآمدی در تحقق شعارها و آرمان‌های مطرح‌شده از یک طرف و انتظارات و توقعات فزایندهٔ جامعه از طرف دیگر، این پایه‌های اولیه را نیز لرزان می‌سازد. بدین خاطر معمولاً نوعی شک و دودلی نسبت به تجربه جدید مملکت‌داری در میان مردم ایجاد می‌گردد و به نوعی نسبت به ازدست‌دادن فرصت‌های گذشته به صورت حسرت‌آمیز نگریسته می‌شود. علاوه بر این، واقعیت‌های زندگی در فرآیند زمان تأثیر همه‌جانبهٔ خود را بر نگرش‌های عمومی تحمیل می‌نماید.

بر این اساس نمی‌توان برای تمام مدت به صرف مشروعیت مبانی حکومت و بدون توجه به توانایی‌های کارکردی آن در تحقق شرایطی طبیعی زندگی، انتظار حمایت‌های اجتماعی از نظام داشت. البته برخی این نکته را یادآور می‌شوند که ناکارآمدی دولت اسلامی نمی‌تواند

مجوزی برای زیرسؤال بردن مشروعیت نظام و عدم اطاعت مردمی گردد. ولی به نظر می‌رسد این تفکر اندکی غیرواقع‌بینانه و بر اساس خوش‌بینی‌های شخصی مطرح شده باشد؛ بالاتر آن که، کارآمدی دولت اسلامی، جزء ذاتی آن تلقی می‌گردد.

در هر حال در دوره گفتمانی رشدمحور همواره این نگرانی وجود داشت که نظام به ناکارآمدی متهم گردد. با این حال می‌توان حتی پیدایش عواملی که ممکن است تلقی ناکارآمدی از نظام را پیش آورد، در ملاحظات رسمی موجود مشاهده نمود. این مسأله مخصوصاً در دوران ریاست جمهوری *خاتمی* که گروه‌های سیاسی با آزادی بیشتری به انتقاد از یکدیگر و روندهای موجود می‌پردازند کاملاً مشهود است. مدیریت سیاسی در این دوران نسبت به فراگیرشدن شرایطی نظیر فساد سیاسی ـ اقتصادی، کم‌رنگ‌شدن عدالت اجتماعی و تشدید تبعیض طبقاتی، جایگزینی منافع فردی و گروهی به جای منافع ملی در سیاستگذاری‌ها، مشکلات شدید اقتصادی، فراموشی نسبی اصول ارزشی نظام نظیر رعایت عفت عمومی و اخلاق اسلامی، به طور جدی به پرسش کشیده شده است. در واقع در دوره جدید به نوعی می‌توان گفت ناکامی در تحقق اهدافی که در اندیشه انقلاب اسلامی وجود داشت و در دهۀ اول برای تأمین امنیت ملی کشور جستجو می‌شد، مهم‌ترین تهدید برای آینده نظام به حساب می‌آید.

همان طوری که در بخش اول دیدیم، حاکمیت اسلام راستین و بسط ارزش‌های اسلامی که در بطن خود مفاهیمی نظیر عدالت اجتماعی و گسترش اخلاق اسلامی را دارد، جزء اهداف اولیه تأسیس نظام جمهوری اسلامی بود. بر این اساس در دوره جدید شاهد هستیم که این تصور کلان در نزد عموم شکل گرفته است که فاصله این آرمان‌ها با روندهای عملی تناسب چندانی ندارد. به ویژه مفهوم عدالت اجتماعی جزء در کلام رهبری انقلاب، جایگاه معتبری حتی در گفتمان رسمی و نظری دولتمردان جمهوری اسلامی در این دوران ندارد. این دغدغه مخصوصاً در نزد رهبری انقلاب نمایان می‌باشد که میان مشروعیت نظام با عدالت‌خواهی مسؤولان رابطۀ مستقیمی برقرار می‌سازند و با گذشت ۲۵ سال از انقلاب اسلامی همچنان این نگرانی را دارند که در اجرای مسایلی نظیر رشد و توسعه اقتصادی، استقرار عدالت در کشور به فراموشی سپرده نشود. ایشان عدالت‌خواهی و مبارزه با تبعیض و فساد را دو شرط لازم برای مشروعیت هر پست و مقام در جمهوری اسلامی ایران یاد می‌کنند؛[۷] دو مسأله‌ای که در حال

حاضر با فراموشی نسبی دولت‌مردان، زمینه‌های کافی برای خلق بحران مشروعیت و ناکارآمدی در نظام به حساب می‌آیند. در همان حال که دوگانگی سیاسی و تنازعات جناحی و گروهی شکلی فزاینده و حذفی یافته است؛ به گونه‌ای که در این شرایط مفاهیمی چون عدالت، آزادی، توسعه، جامعهٔ مدنی و... کم‌کم در محاق فراموشی قرار می‌گیرد.

۲ـ۱. وجود دوگانگی سیاسی و تنازعات جناحی

نبود تحمل و تساهل در میان گروه‌های سیاسی حاکم از همان پایان جنگ نمودار شده بود. از همان موقع گروه موسوم به چپ که نماینده اصلی آن «مجمع روحانیون مبارز» بود در تقابل رسمی و شدید با دولت *هاشمی* قرار گرفت. این گروه حاصل تجزیه جامعه روحانیت مبارز تهران در اواخر عمر امام خمینی(ره) بود. *روزنامه سلام* در همین زمان به عنوان ارگان تبلیغی مجمع روحانیون شروع به کار کرد. با شکست گروه چپ در انتخابات مجلس چهارم و پنجم و دورشدن نسبی آنها از صحنه سیاست عالی در کشور، دولت *هاشمی* عملاً چندان مزاحمتی برای خود احساس نمی‌کرد. با این حال مخالفت‌های آنها با سیاست‌های جاری باعث شده بود تا این دولت از مخالفان خود با کسانی که «چوب لای چرخ» دولت می‌گذارند یاد کند.

با این حال از نظر تنش‌های سیاسی و رقابت‌های جناحی، دوران *هاشمی* با دوران خاتمی قابل مقایسه نیست. به رغم آن که، برخی از کاربست مفهوم دوگانگی و ساختار دوقدرتی در این دوران چندان رضایت ندارند ولی واقعیت‌های سیاسی جامعه در این دوران کاملاً مؤید حاکمیت همین شرایط بر کشور می‌باشد. به ندرت می‌توان درک توجه به منافع ملی و مصالح نظام را در مجادلات سیاسی موجود مشاهده نمود. برعکس، این اصول در پرتو منافع حزبی و گروهی کاملاً بی‌رنگ شده‌اند، به گونه‌ای که قاعده بازی با «حاصل جمع جبری صفر» میدان‌دار بازی بازیگران سیاسی گشته و در این میان حتی کمتر به قضاوت افکار عمومی نسبت به سرنوشت ملی و احتمال سرخوردگی‌های ملی توجه می‌شود. در واقع این گروه‌ها هر کدام با در اختیار داشتن بخش‌هایی از قدرت، احساس نیاز چندانی به این قضاوت نمی‌نمایند.

بینش گروه‌های سیاسی دوگانه در کشور (اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران) نسبت به یکدیگر بیانگر اثبات وجود جنگ جهان‌بینی‌ها در ساختار قدرت سیاسی کشور است. همانند دوران

اول که انقلابیون مذهبی و لیبرال‌ها گرفتار تضادهای اصولی و ایدئولوژیک بودند، در این دوران نیز چنین تضادهایی فضای سیاسی کشور را به صورتی فزاینده پرتنش ساخته است. جدای از وجود نگرش‌های متضاد در خصوص مبانی مشروعیت نظام میان این گروه‌ها، آنها تقریباً در بیشتر زمینه‌ها (داخلی و خارجی) با یکدیگر درگیر می‌باشند. بحث «خودی» و «غیرخودی» به رغم آن که مقبول همگان نمی‌باشد ولی عملاً مبنای رفتاری این گروه‌ها با یکدیگر است.[۸]

در چنین شرایطی که هم از نظر تئوریک و هم از نظر عملی شکاف‌های گسترده‌ای میان نخبگان سیاسی کشور وجود دارد، کمتر می‌توان به دریافت درست منافع ملی و پی‌گیری استراتژی ملی امیدوار بود. برای چندین سال این که توسعه سیاسی اولویت دارد یا توسعه اقتصادی، محل نزاع بود؛ با طرح هر مفهوم جدیدی در این دوران در گفتمان سیاسی، نظیر آزادی، جامعه مدنی، و...، فقط تنش‌های ناشی از آنها وارد فضای ملی شد و تا به حال بر سر هیچ کدام از این مفاهیم اشتراک نظری به وجود نیامده است. برعکس به نظر می‌رسد فرصت‌های ملی در حال از دست رفتن می‌باشد و فضای سیاسی کشور نیز به نقطه حساسی رسیده است.

تنش‌های موجود میان قوهٔ قضائیه و ساختارهای دولتی، رقابت‌های بی‌پایان میان شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی حکایت از وجود فضای ناسالم در ساختار قدرت کشور دارد. به نظر می‌رسد گنجایشی سیاسی کشور با فضای بازی که در چند سال اخیر به وجود آمده است به هیچ وجه توازن ندارد.

برخی از آثار منفی و امنیت‌زدای وضعیت موجود را می‌توان چنین برشمرد:

۱. در فضای تنش‌آمیز سیاسی کشور در چند سال اخیر مفاهیمی چون آزادی، توسعه سیاسی، جامعه مدنی،... به دلیل بی‌توجهی به بنیادهای سیاسی و اجتماعی لازم برای پی‌گیری این مفاهیم و نیز پیش‌فرض‌های منفی رقیب، حداقل به مفاهیم ناکارآمد و حداکثر به مفاهیم منفی در نزد برخی از گروه‌ها مبدل شده‌اند.

۲. با گذشت بیش از شش سال از این دوران، هنوز امیدی برای پایان مجادلات وجود ندارد. برعکس علایم فراوانی مبنی بر تشدید این وضعیت وجود دارد. بدین خاطر می‌توان گفت در طول این مدت رقابت‌های سیاسی گروه‌ها به طور کامل جایگزین اهداف سیاسی

کشور گردید و این مسأله به صورت یک اصل تبدیل شد. پدیداری بحران‌های شهری و دانشجویی بی‌ارتباط با این مسایل نیست.

۳. با وجود آشفتگی در فضای سیاسی کشور، نه تنها امید برای پی‌گیری اهداف کلان ملی کاستی می‌گیرد، بلکه جو بی‌اعتمادی در میان مردم، نسبت به پیشینهٔ نظام نیز سرایت کرده است.

٤. در شرایطی که مشکلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رو به فزونی است، درگیری‌های سیاسی تنها منجر به ناکارآمدی نظام در مقابله با این مشکلات می‌شود. در چنین شرایطی هر مشکلی به یک موضوع امنیتی تبدیل می‌شود.

۵. بدیهی است در نزد عامه مردم، رواج رقابت‌های سیاسی موجود با روح نظام راستین اسلامی در تباین می‌باشد. پیامد این تباین به زیر سؤال رفتن مجموعه عملکرد نظام و در پی آن مشروعیت نخبگان حاکم می‌باشد.

۲. ابعاد اقتصادی

«کشوری که اقتصادش نتواند شکم مردم را سیر کند نمی‌تواند به آرامش و امنیت دست یابد و برای آیندهٔ خود سرمایه‌گذاری کند.»[۹] در واقع اولین نشانه وجود امنیت در هر سیستم و نظامی، پیداشدن احساس آن در نزد تک‌تک افراد آن سیستم و نظام می‌باشد. رضایت‌مندی از وضعیت اقتصادی، بدیهی‌ترین و قابل‌لمس‌ترین حوزه زندگی افراد جامعه و شرط لازم در امنیت ملی محسوب می‌گردد؛ به ویژه در عصری که عوامل اقتصادی تعیین‌کننده‌ترین عامل برای بقاء و رشد دولت‌های ملی محسوب می‌گردد. در گفتمان‌های جدید امنیت ملی رهایی از عوامل تهدیدزای اقتصادی و دستیابی به آرامش و رفاه اقتصادی، لازمهٔ توانمندی ملی به حساب می‌آید. به رغم کلیدی‌بودن این عنصر در ملاحظات امنیت ملی کشورها، به نظر می‌رسد ایران همچنان بیشتر از آن که از فرصت‌های بالقوهٔ اقتصادی بهره‌مند گردد، به نحو فزاینده‌ای با معضل‌های آن دست به گریبان است.

در واقع در تمام سال‌هایی که از عمر نظام جمهوری اسلامی می‌گذرد «ناکارآمدی اقتصادی» چشم اسفندیار سیاست‌های ملی بوده است. این ناکارآمدی در سال‌های دههٔ نخستین انقلاب نیز همواره بر تصمیم‌گیری‌های ملی اثرگذار بود، ولی حاکمیت جوّ ایدئولوژیک و انقلابی بر

کشور در آن زمان، از میزان تهدیدزایی آن کاسته بود. به ویژه وضعیت یادشده در افزایش تحمل ملی و رضایت به زندگی «با قناعت» در نزد اقشار مختلف جامعه اثرگذار بوده است. با فرارسیدن دوره‌ای جدید در مدیریت جامعه و رهایی نسبی از وضعیت ایدئولوژیک گذشته، بدیهی است که اثرپذیری ملی از واقعیت‌های زندگی افزایش یابد. مخصوصاً به این دلیل که ایدئولوژی دولت در دوره جدید نیز بر مسایل اقتصادی متمرکز گردید. آقای *هاشمی* در تمام مدت ریاست جمهوری خود به چنین اصلی وفادار بود و آقای *خاتمی* نیز به رغم طرح ضرورت‌های دیگر در توسعه ملی، عملاً متوجه سهم بالای عناصر اقتصادی در سیاست‌های ملی است؛ بدین خاطر وی می‌گوید: «بدون بنیهٔ اقتصادی متناسب، حتی در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی هم ما نمی‌توانیم پیشرفت‌های شایانی داشته باشیم» برای وی نیز «مسایل اقتصادی، ملموس‌ترین و فوری‌ترین مسایل هر جامعه‌ای» محسوب می‌گردد.[10]

اهمیت عنصر اقتصاد در ملاحظات ملی در این دوره به معنای رهایی از مشکلات مربوط به آن نبوده است. برعکس در تمامی سال‌های این دوره دولت و مردم با دشواری‌های حل‌ناشدنی اقتصادی دچار بوده‌اند. ناکامی نسبی دولت در تأمین نیازمندی‌های اقتصادی جامعه، به همراه توقعات فزایندهٔ مردم، نگرانی‌های امنیتی فراوانی را برای مجموعهٔ نظام به بار آورده است. به نظر می‌رسد بخش اقتصادی و معیشتی جامعه یکی از نقاط کلیدی ارزیابی مردم نسبت به روندهای بعد از انقلاب و به طور کلی سرنوشت آتی نظام باشد. مسؤولان عالی‌رتبه نظام به خوبی از ایجاد یأس و نومیدی نسبت به آینده نظام که پیوند شدیدی با عوامل اقتصادی دارد در نزد مردم آگاهی دارند. این نکته مخصوصاً در رویکردهای اخیر اغلب نخبگان حکومتی نسبت به دولت *خاتمی* کاملاً هویداست. تقریباً تا پایان سال ۱۳۸۱ این دولت خصوصاً از طرف گروه‌های مخالف شدیداً به ناکارآیی اقتصادی متهم می‌گردید. ولی با مشخص‌شدن این نکته که تاکید بر این مسایل می‌تواند نسبت بر سرنوشت کلان نظام و ایجاد روحیه ناامیدی در ملت تأثیرگذار باشد، به یکباره دولت ـ تا دیروز ـ «ناکارآمد» خاتمی چونان «دولت موفق» و دارای یکی از بالاترین رشدهای اقتصادی معرفی می‌گردد.

ناکارآمدی اقتصادی دولت همان گونه که بر تضعیف مشروعیت حاکمیت تأثیرگذار است، همچنین منشأ بسیاری از عواقب اجتماعی و فرهنگی نیز محسوب می‌گردد. در اینجا بسیاری از

مفاهیمی که در انقلاب اسلامی از ارزش برخوردار بودند، به سبب مشکلات اقتصادی دچار تزلزل می‌گردند؛ برای مثال عدالتی که انقلاب به دنبال آن بود در یک اقتصاد ناسالم و غیرپویا به دست نخواهد آمد. گسترش فساد اقتصادی نتیجه‌ای جز ناامیدی مردم از نظام اسلامی نخواهد داشت. گرفتاری بیش از حد نظام و مردم در مشکلات اقتصادی، نتیجه‌ای جز به فراموشی سپردن شعارهای انقلاب ندارد. به نظر می‌رسد از یک طرف در نزد نخبگان مدیریتی اراده و توانایی چندانی برای حل مشکلات اقتصادی و نیز مقابله با مظاهر فساد و عقب‌ماندگی‌های اقتصادی وجود ندارد و از سوی دیگر به سبب درگیری‌های گسترده دولت در امور مختلف، عملاً نسبت به گسترش نابسامانی‌های ملی در عرصه‌های مختلف که بیشتر از هر چیز نتیجه سوء مدیریت سیاسی و اقتصادی است اندیشه‌ای نمی‌شود. ظواهر موجود در بخش‌های اجتماعی و فرهنگی ملت حاکی از انحراف بخش‌های گسترده‌ای از جامعه از اصولی است که نظام جمهوری اسلامی بدان خاطر ایجاد گردیده است.

علاوه بر این، دستیابی به «شادابی و نشاط ملی» هدفی است که هر دولت مردمی به دنبال آن خواهد بود. این هدف با مشکلات اقتصادی جامعه کاملاً در تعارض است. چهره ظاهری جامعه حکایت از ناخشنودی ملی نسبت به روندهای موجود دارد. درگیری بیش از حد مردم در ضروریات زندگی مسأله‌ای نیست که با هدف ساختن «انسان کامل» در فلسفه انقلاب سازگاری داشته باشد. در هر حال وضعیت اقتصادی کشور در این دوره نیز همچنان از مسایل پیشین تأثیرپذیر بود، ولی متأثر از تحولات جدید نیز می‌باشد. می‌توان مشخصات آسیب‌پذیری و تهدیدزای اقتصاد کشور را در این دوران در چند مسأله زیر بررسی کرد:

۱ـ۲. تداوم وابستگی به اقتصاد تک‌محصولی

به رغم شعار آرمانی و اولیه نظام در رهایی از وابستگی به اقتصاد تک‌محصولی، در دههٔ دوم انقلاب، حتی با شدت بیشتری میان اقتصاد کشور و درآمدهای نفتی پیوند برقرار شد. همان‌طوری که قبلاً دیدیم در دوره آقای *هاشمی* به رغم آن که تلاش بسیاری برای کسب درآمدهای غیرنفتی و گسترش صادرات غیرنفتی می‌شد، ولی ارکان اصلی برنامه‌های توسعه بر درآمدهای حاصل از فروش نفت استوار بود. به نظر می‌رسد نفت بلایی است که تمامی

حکومت‌های معاصر ایران به صورت فزاینده بدان وابستگی داشتند. با وجود وابستگی مطلق حکومت به درآمدهای نفتی، برای همگان روشن می‌باشد که تهدیدزایی این عامل برای امنیت ملی کشور چشمگیر بوده است. آقای *خاتمی* به زیبایی می‌گوید:

«متأسفانه یکی از مشکلات اقتصادی ما وجود نفت است. من نمی‌دانم که واقعاً نفت برای کشور ما نعمت الهی بود یا محلی برای آزمایش و ابتلاء؟!» **هم او به پیامدهای بیرونی این عامل برای امنیت کشور اشاره می‌کند و می‌گوید** ***«شاید اگر نفت نبود، دشمنان کمتر به این کشور چشم طمع می‌دوختند و در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی مشکلات کمتری برای ما ایجاد می‌کردند»*** **وی در توضیح وظایف دولت خویش می‌گوید** ***«دو کار عمده دولت، یکی اعمال حاکمیت است و دیگری تقدیم خدمات به مردم؛ باید بند ناف این دو حتماً از نفت قطع شود»***.[11]

برای دولت *خاتمی* نیز مهم است تا نفت را از دارایی و سرمایه زیرزمینی به سرمایه‌ای تجدیدشونده و سودآور تبدیل نمود و مهم‌تر آن که برای وی نیز رهایی از اتکاء به درآمدهای نفتی در دهه سوم انقلاب، به معنای نزدیک‌شدن به اهداف عالیه انقلاب تلقی می‌گردد. با این وجود دولت *خاتمی* نیز در شرایط موجود توانایی کنار گذاشتن درآمدهای نفتی را از برنامه‌های خود ندارد.

به طور متوسط در طول سال‌های ۱۳۷۰ سهم درآمدهای نفتی در درآمدهای عمومی بیش از ۵۰ درصد بوده است. سایر درآمدهای دولت نیز متأثر از درآمدهای نفتی می‌باشد. برای مثال درآمدهای مالیاتی دولت مستقیم و غیرمستقیم وابسته به درآمد نفت می‌باشد. در واقع با افزایش درآمدهای ارزی حاصل از صادرات نفت، معمولاً حجم واردات به کشور افزایش می‌یابد و به تبع آن میزان درآمدهای مالیاتی غیرمستقیم دولت از محل مالیات بر واردات افزایش می‌یابد. همچنین در زمان افزایش درآمدهای ارزی از طریق صادرات نفت وضعیت اقتصادی کشور بهبود پیدا می‌کند و حجم تولید ناخالص داخلی افزایش می‌یابد در نتیجه درآمدهای مستقیم دولت نیز افزایش می‌یابد.[12]

وابستگی مطلق به درآمدهای نفتی، آسیب‌های جدی به حوزه امنیت ملی کشور در سدهٔ معاصر وارد ساخته است. این مسأله نه تنها موجب اختلال و عدم تحرک در بخش‌های مختلف

اقتصادی کشور بوده است، بلکه ضریب امنیتی جامعه را در برابر تهدیدهای بیرونی بسیار پایین آورده است. از یک سو نوسانات ناشی از درآمدهای نفتی همواره قدرت پیش‌بینی‌پذیری و برنامه‌ریزی دقیق را از برنامه‌ریزان سلب کرده است. نمونه بارز این مسأله را در سال ۱۳۷۷ و با کاهش درآمدهای نفتی به زیر ۱۰ میلیارد دلار شاهد بودیم. از سوی دیگر موضوع نفت عامل مناسبی برای بهره‌گیری دشمنان محسوب می‌گردد. پرورش اندیشهٔ تحریم در اذهان دولتمردان آمریکا علیه ایران تا حد زیادی به دلیل زمینه‌های مناسب موجود در ایران و وابستگی ۸۰ درصدی این کشور به درآمدهای نفتی بوده است. بر این اساس بود که به قول *وارن کریستوفر* وزیرخارجه اسبق آمریکا (۱۹۹۳) ایران می‌بایست بین «رفتار سیاسی غیرمعقول خود» و «آرزوهای اقتصادی» یکی را انتخاب می‌نمود.[۱۳]

از آن مهم‌تر، تأثیر درازمدت نفت بر ساختار روابط سیاسی موجود در کشور می‌باشد. به این معنا که این عامل نقش بی‌بدیلی را در آفرینش گسست میان دولت و جامعه بازی کرده است. بر اساس نتایج یک تحقیق، به رغم ناکارآمدی بخش‌های مختلف اقتصادی، دولت توانسته است به سبب برخورداری از درآمدهای سرشار نفتی، عیب‌پوشی کرده و بر عملکرد منفی دستگاه‌ها به یمن دلارهای نفت و رانت‌خواری سرپوش نهد. برخورداری دولت از منابع سرشار نفتی، وابستگی آن را به منابع دیگر از جمله مردم کمتر نموده است. در این شرایط ضرورتی برای پاسخگویی به مردم احساس نمی‌گردد. اقتداریابی دولت در پرتو درآمدهای مستقل ملی و محروم‌ساختن مردم از ابزارهای کنترلی دولت، نتیجه‌ای جز شکاف میان دولت و مردم نخواهد داشت.[۱٤]

۲ـ۲. تداوم آثار توسعه‌نیافتگی

از هر معیاری که استفاده کنیم، وضع کنونی اقتصاد ایران برخی ویژگی‌های بارز یک نظام توسعه‌نیافته را آشکار می‌سازد. میانگین رشد سالانهٔ اقتصاد ایران در دوره ۲۰ ساله پس از انقلاب ۱/۲ درصد بوده است. یعنی تولید ناخالص داخلی کشور از ۱۱۵/۱ میلیارد دلار در سال ۱۳٥٦ به ۱۳۱/۸ میلیارد دلار در سال ۱۳۷۸ رسیده است. جمعیت کشور در همین دوره از ۳٦/۸ میلیون نفر به ٦٤/٦ میلیون نفر افزایش یافته و در نتیجه درآمد سرانهٔ هر ایرانی بطور متوسط حداقل ۳۰ درصد کمتر شده است. حتی در سال‌های اجرای برنامه‌های توسعه در دههٔ

دوم انقلاب نیز رشد بالاتر از ۵ درصد فقط استثناء بوده است. در اغلب سال‌ها این رشد از ۱/۲ درصد تا ۲/۹ درصد نوسان داشته است.[۱۵] همین یک متغیر نشان‌دهنده تداوم توسعه‌نیافتگی اقتصاد کشور می‌باشد. در دورهٔ پس از انقلاب تنها حجم درآمدهای ارزی کشور بیش از ۴۳۰ میلیارد دلار بوده است.[۱۶] این مقدار در کنار بهره‌گیری از اعتبارات نظام سیستم بانکی داخلی، درآمدهای مالیاتی، حقوق و عوارض گمرکی دریافتی و صدها هزار میلیارد ریال اموال و دارایی‌های در اختیار دولت و نهادهای عمومی و انقلابی، نتوانسته است کشور را به رشد و توسعهٔ اقتصادی مناسب رهنمون سازد.

از نظر ساختاری نیز، وضعیت اقتصادی کشور به تعبیر برخی از اقتصاددانان دارای سیر قهقرایی بوده است تا جایی که برخی اعتقاد دارند «ساختار اقتصادی کشور طی دو دههٔ گذشته کاری بیش از تشویق آن نوع فعالیت‌های اقتصادی نکرده است که از دیدگاه اقتصادی فعالیت‌های بی‌بازده و بی‌خاصیت نامیده می‌شود. بیشتر این فعالیت‌ها در آن چه می‌توان آن را بخش خدمات اقتصادی نامید صورت می‌گیرد.»[۱۷] در طول این مدت به رغم پی‌گیری برنامه‌های توسعه، از سهم بخش‌های صنعتی و کشاورزی اقتصادی کشور، به نفع بخش خدمات کاسته شده است. سهم بخش خدمات از ۴۰ درصد در سال ۱۳۵۱ به ۵۰/۶ درصد در سال ۱۳۷۹ ارتقاء پیدا کرد و برعکس سهم بخش صنعت از ۴۱/۷ درصد در صال ۱۳۵۱ به ۳۵/۵ درصد در سال ۱۳۷۹ و سهم بخش کشاورزی نیز از ۱۸/۳ درصد در سال ۱۳۵۱ به ۱۳/۹ درصد در سال ۱۳۷۹ پایین آمد. علت اصلی این وضعیت در ابهامات موجود دربارهٔ جایگاه و نقش بخش خصوصی در اقتصاد و ناامنی سرمایه‌گذاری خصوصی است که بخش خدمات را که معمولاً نیاز به سرمایه‌گذاری کمتر و کوتاه‌مدت‌تری دارد جذاب‌تر از بخش‌های صنعت و کشاورزی ساخته است.[۱۸]

به رغم تلاش دولت در دههٔ دوم انقلاب همچنان ساختار کلان اقتصاد کشور دولتی است و به دلیل سهم‌بری خالص دولت از درآمدهای نفتی انتظار تحول در روند توسعه کشور نیز فقط از طریق سیاست‌های دولتی ممکن می‌باشد. بر این اساس توجه به چگونگی هزینه‌های دولت طی سال‌های مختلف، سطح توسعه آن دولت را نشان خواهد داد. مقایسه دو نوع هزینه‌های جاری و عمرانی دولت در دههٔ دوم انقلاب به خوبی نشان می‌دهد که نه تنها از حجم دولت و در نتیجه هزینه‌های معطوف به آن (جاری) کاسته نگردید، بلکه در مواقع بحرانی نظیر کاهش

درآمدهای نفتی، فشار اصلی به بخش هزینه‌های عمرانی ـ و کاهش این بخش ـ وارد آمده است. به صورت میانگین هزینه‌های جاری دولت به مثابهٔ کارگزار امور اجرایی کشور حدود سه برابر هزینه‌های عمرانی آن (امور معطوف به هدف) بوده است؛ برای مثال در حالی که هزینه‌های جاری دولت در سال ۱۳۷۸، ۶۸۰۰۹/۲ میلیارد ریال بوده است، هزینه‌های عمرانی آن در همین سال فقط ۲۷۲۰۱/۵ میلیارد ریال بوده است.[۱۹]

با وجود بهره‌گیری مطلق دولت از درآمدهای ارزی نفت و انواع درآمدهای دیگر، کسری بودجه، متغیر دائمی اقتصاد کشور بوده است. در قبل از انقلاب به واسطهٔ وجود درآمدهای بالای حاصل از صدور نفت و پایین بودن میزان جمعیت، مشکل کسری بودجه به اندازهٔ دوره بعد از انقلاب بروز نمی‌کرد. ولی بعد از انقلاب با وجود ازدیاد جمعیت و بحران‌های عظیمی نظیر وقوع جنگ، درآمدهای دولت تقریباً ثابت ماند. در طول دههٔ اول، نسبت کسری بودجه به کل بودجه بالاتر از ۲۰ درصد بود. تا زمان جنگ و توجه دولت به حداقل معیشت مردم از طریق یارانه‌های دولتی، پیامدهای کسری بودجه و نحوهٔ تأمین آن به بدنهٔ جامعه کمتر سرایت می‌کرد، ولی با شروع فصلی جدید در مدیریت جامعه و برنامه‌های اقتصادی، وضعیت دگرگون شد. در تمامی سال‌های اجرای برنامه‌های توسعه (۱۳۶۸ به بعد) کسری بودجه دولت بالا بوده است و حتی در برخی از سال‌ها میزان آن از هزینه‌های عمرانی دولت نیز افزون‌تر گشته است. این پدیده مخصوصاً در دورهٔ آقای خاتمی کاملاً هویدا بوده است. طی این سال‌ها، حجم بالایی از کسری بودجه از طریق وام‌گیری داخلی (استقراض بانک مرکزی) تأمین مالی شده است. نتیجه طبیعی این امر افزایش پایهٔ پولی و به تبع آن افزایش حجم پول و نقدینگی در کشور بوده است. افزایش مداوم نقدینگی در کشور موجب رشد روزافزون تقاضا برای کالاها و خدمات و در نتیجه تشدید تورم شده است.[۲۰]

سطح قیمت‌ها از سال ۱۳۵۶ تا امروز ٤۹ برابر شده است. تا سال ۱۳۷۸ افزایش قیمت‌ها بین ۲۵ تا ۵۰ درصد در نوسان بود.[۲۱] این وضعیت در حالی بود که در طول این مدت قدرت خرید بسیاری از اقشار جامعه در نتیجه فشارهای تورمی، کاهش بسیار یافت. به رغم افزایش حقوق و درآمد سالانه، به دلیل عدم توازن میان دو متغیر یادشده، هر ساله امید به داشتن یک زندگی معمولی و باثبات کمتر می‌گردد؛ برای مثال در حالی که خرید مسکن برای بسیاری از

اقشار در سال ۱۳۷۸ تقریباً امکان‌پذیر بود، در نتیجه افزایش قیمت‌ها در سال‌های اخیر، همین مسأله در حال حاضر برای همان افراد، به هدفی دسترسی‌ناپذیر تبدیل شده است.

ویژگی دیگر اقتصاد توسعه‌نیافته ایران در سال‌های گذشته تعداد زیاد بیکاران در میان جمعیت فعال کشور بوده است؛ مسأله‌ای که از دیدگاه امنیتی و در کوتاه‌مدت و میان‌مدت می‌تواند مهم‌ترین دغدغهٔ نظام تلقی گردد؛ همان طور که این مسأله در دوران جدید مخصوصاً در دورهٔ *خاتمی* به شدت اذهان دولتمردان کشور را به خود مشغول داشته است و در واقع شاید مهم‌ترین دغدغه تمامی مسؤولان نظام را تشکیل می‌دهد. *سیدمحمد خاتمی* صراحتاً مسأله اشتغال را مهم‌ترین محور برنامه سوم توسعه برمی‌شمارد و مهم‌ترین وظیفهٔ ارکان نظام و دولت، مبارزه با بیکاری عنوان می‌شود.[۲۲]

ناتوانی دولت‌مردان در ایجاد اشتغال کافی در مقایسه با رشد نیروی کار در دوران اخیر بیشتر از هر چیز به غافلگیر شدن آنها نسبت به ورود لشکر بیکاران به جمع جمعیت فعال کشور مربوط می‌باشد. واقعیت آن است که رشد بی‌رویه جمعیت و بی‌توجهی به کنترل موالید در اوایل انقلاب تأثیرات اصلی خود را در شرایط جدید بر اقتصاد کشور تحمیل می‌کند. در حالی که جمعیت آمادهٔ به کار در سال ۱۳۵۵، ۲۲/۳ میلیون نفر بود، این رقم در سال ۱۳۷۸ به ۴۰/۸ میلیون نفر رسید. میانگین بیکاری در دولت *هاشمی* ۱۱/۴ درصد و در دولت *خاتمی* ۱۲/۵ درصد اعلام شده است.[۲۳] این آمار اگر با آمار اشتغال ناقص در کشور که بیش از ۱۸ درصد می‌باشد جمع گردد رقمی حدود ۳۰ درصد را نشان می‌دهد و به معنای هرز و اتلاف حداقل ۳۰ درصد از منابع انسانی مولد کشور و شاید بیش از میزان زوال و تباه‌شدن منابع و امکانات طبیعی و مادی تولید جامعه باشد.

علاوه بر منابع انسانی، عبور میزان بیکاری آشکار در برخی از استان‌های کشور از مرز ۲۰ درصد، وضعیت بسیار نگران‌کننده و وخامت‌آمیزی یافته است. از سوی دیگر پدیده بیکاری نسل جوان و گروه‌ها و خانوارهای آسیب‌پذیر اجتماعی کشور را که خود شرایط اقتصادی بسیار شکننده‌ای دارند و پیش از فروغلتیدن اعضای جوان خود، گرفتار فقر و عقب‌ماندگی بوده‌اند نشانه رفته است؛ به گونه‌ای که سه چهارم از مجموع بیکاران کشور دارای چنین شرایطی می‌باشند. بر طبق داده‌های آماری سال ۱۳۷۸، ۷۸ درصد بیکاران کشور بسیار جوان‌اند

و در مقاطع سنی زیر ۳۰ سال قرار دارند. با این ویژگی که حدود ۳۰ درصد این بیکاران نیز متأهل‌اند. بیکاری پدیده‌ای شایع و فراگیر در میان جامعه دانش‌آموختگان عالی و افراد دیپلمه و برخوردار از تحصیلات متوسطه کشور نیز می‌باشد.[٢٤]

۳ـ۲. رواج و توسعهٔ فقر و فساد

نجات محرومان و حمایت از مستضعفان از اهداف اساسی انقلاب اسلامی بود. این هدف هنوز در دورهٔ جدید نیز در گفتار مسؤولان نظام تکرار می‌شود. آقای *خاتمی* می‌گوید: «هدف انقلاب اسلامی نجات محرومان است» به نظر وی «جلوگیری از فاصله طبقاتی مهم‌ترین وظایف دولتمردان در دوران سازندگی محسوب می‌گردد. جامعه سالم در نزد *خاتمی* جامعه‌ای است که در آن با «امتیازات بی‌جا و سودهای کلان بادآورده مبارزه شود.» در دولت *هاشمی* نیز پس از گذشت حدود شش سال از شروع برنامه‌های توسعه لایحه‌ای به نام «لایحه فقرزدایی» تصویب می‌گردد. با این حال روند کلی در تمامی این دوران حاکی از گسترش فقر و نابرابری در جامعه بوده است. به گونه‌ای که مفهوم عدالت اجتماعی برخلاف دوران گذشته از کمترین کاربرد در گفتمان سیاسی دولتمردان نظام برخوردار می‌باشد.

برآوردهای اقتصادی نشان می‌دهد که مخصوصاً در دورهٔ *خاتمی* خط فقر سال به سال افزایش یافته است.[٢٥] با وقفه در رشد اقتصادی کشور، مخصوصاً در دوره اول ریاست جمهوری *خاتمی* (به دلایل متعدد) از میزان درآمد سرانه کشور نیز کاسته شد. درآمد سرانه در دهه ۱۳٦٥-۱۳۷٥ با رشد سالانه ۲/۲ درصد افزایش یافته است. ولی در طی دوره ۷۸-۱۳۷٥ با نرخ نازلتر ۱/۲ درصد رشد داشت. با این حال در سال ۱۳۷۸ درآمد سرانه به میزان ۲۸/۷ درصد کمتر از سال ۱۳٥٥ بود.[٢٦] البته پدیده فقر را در هر جامعه‌ای باید به صورت نسبی بنگریم. بی‌تردید در نتیجه تحولات مهمی که در عرصه‌های مختلف در دوران پس از انقلاب اسلامی روی داده است، وضعیت نسبی مردم نیز در مقایسه با دوران گذشته بهبود یافته است. با این وجود باید به خلق انتظارات و توقعات فزاینده که تأثیرات خود را بر اقتصاد هر خانواری تحمیل می‌نماید، نیز توجه داشت. این مسائل باعث می‌گردند تا به رغم بهبودیافتن زندگی مردم به نسبت دوره‌های پیش، ولی همچنان بسیاری از خانوارها در زیر خط فقر به حساب آیند.

بر اساس مطالعات مرکز آمار ایران، در سال ۱۳۷۷ معادل ١٤/٦٣ درصد جمعیت شهری و ١٦/٧٨ درصد جمعیت روستایی در زیر خط فقر قرار داشته‌اند. از ویژگی‌های یک جامعه فقیر و مردم فقیر، بالابودن سهم هزینه‌های خوراکی در بودجه خانواده است؛ در حالی که در یک جامعه ثروتمند هزینه‌های خوراکی حدود ١٥-١٤ درصد کل هزینه خانوار را تشکیل می‌دهد، در ایران در سال ۱۳۷۷ تقریباً ٢٩/٦ درصد هزینه‌های خانوار شهری و ٤٦/٤ درصد هزینه خانوار روستایی صرف غذا شده است. این درصد برای خانوارهای زیر خط فقر شهری و روستایی به ترتیب ٤٢ درصد و ٥٦ درصد بوده است. دیگر ویژگی خانواده‌های فقیر و در زیر خط فقر، بدترشدن ترکیب سبد غذایی و نوع مصرف آنهاست. فقر باعث شده است که حدود یک چهارم جمعیت کشور تدریجاً از مصرف انواع گوشت‌های مرغوب، میوه‌ها و خشکبار و حبوبات (مواد پروتئینی و ویتامین‌دار) محروم و به مصرف هر چه بیشتر آرد و نان، روغن‌ها و چربی‌های نامرغوب و شیر و فرآورده‌های لبنی (یارانه‌ای) روی آورند.[٢٧]

میزان بالای فقر در جامعه در حالی است که به هیچ وجه ایران یک کشور فقیر نیست. در چنین شرایطی اولین چیزی که برای هر فرد نمایان می‌گردد، مفهوم نابرابری است. بی‌عدالتی، شکاف طبقاتی و عدم توزیع عادلانهٔ ثروت، مفاهیمی است که تبیین‌گر شرایط فعلی جامعه ماست. وضعیت توزیع درآمد در کشور ما به گونه‌ای است که ۱۰ درصد ثروتمندترین گروه درآمدی، ۳۰ درصد از کل مصرف و ۱۰ درصد فقیرترین اقشار حدود ۱/۵ درصد مصرف را به خود اختصاص می‌دهند.[٢٨] سیاست‌های یارانه‌ای دولت نیز به گونه‌ای بوده است که این اندیشه را به ذهن می‌رساند که «آنان که غنی‌ترند، محتاج‌ترند»، پرداخت‌های حمایتی دولت ناکافی نیست، بلکه ناکارآمد می‌باشد. به صورت رسمی حجم یارانه در سال ۱۳۸۲، ۲ میلیارد دلار اعلام شده است. ولی چنانچه به قول اقتصاددانان انحراف قیمت‌ها را که نوعی «یارانه» است در نظر بگیریم، کل یارانه‌ها به ۱۳ میلیارد دلار سر می‌زند. در این میان حدود ۹۰ درصد یارانه‌ها مصرفی می‌باشند. طبیعتاً مصرف مطلق اقشار پردرآمد بسیار بیشتر از اقشار دیگر می‌باشد؛ از این رو قسمت اعظم یارانه‌ها نصیب ثروتمندان بی‌نیاز می‌شود.[٢٩]

فقر و شکاف طبقاتی موجود نه تنها سست‌کنندهٔ بنیان‌های شعاری و جنبه‌های عدالت‌طلبانه نظام جمهوری اسلامی محسوب می‌گردد، بلکه ریشهٔ بسیاری از مصائب اجتماعی موجود تلقی

می‌گردد. در بررسی‌های انجام گرفته شورش‌های شهری مشهد، اراک، زنجان و اسلامشهر در دههٔ گذشته به نوعی دارای ریشه‌های اقتصادی و ناشی از نارضایتی‌های اقشار کم درآمد و فقیر بوده است.[۳۰] همچنین در بررسی‌های انجام‌گرفته در خصوص آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی، مشخص شده است که این ناهنجاری‌ها با مسایل اقتصادی و از جمله فقر رابطه معنی‌داری دارند. برای مثال این بررسی‌ها نشان داده است که در محلات و مناطق محروم، مصرف مواد مخدر و شمار معتادان از دیگر مناطق بیشتر می‌باشد. به همین ترتیب میان فقر اقتصادی و انحرافاتی نظیر خشونت، «طلاق»، «خودکشی» رابطه مستقیمی دیده می‌شود.[۳۱]

گسترش فقر در جامعه به همراه آثار فساد در مدیریت‌های اقتصادی یکی از مهم‌ترین چالش‌های امنیتی جمهوری اسلامی محسوب می‌گردد. پرونده‌های بزرگ فساد اقتصادی که مخصوصاً از نیمه دوم دهه ۱۳۷۰ به این طرف گشوده شد ضربات جدی به چهره مشروع نظام اسلامی وارد آورده است. بهره‌گیری افراد و گروه‌های مختلف از رانت، شیوع رشوه، عدم شفافیت در نظام‌های تصمیم‌گیری، گسترش رابطه‌سالاری به جای شایسته‌سالاری در ارکان اقتصادی، واگذاری بی‌حساب بسیاری از اموال دولتی به بخش‌های به اصطلاح خصوصی، مسایلی است که به شدت اذهان جامعه را به خود مشغول نموده است.

برای طرح نمونه‌ای از فساد می‌توان از ٦٠ لنگرگاه در منطقه خلیج‌فارس نام برد که سالانه حدود ٦ تا ۷ میلیارد دلار از این مراکز کالای قاچاق وارد کشور می‌گردد.[۳۲] قابل ذکر است که واردات حدود ۱۰۰۰۰ قلم کالا آزاد می‌باشد ولی در عمل حدود ۲۰۰۰۰۰ قلم کالا کد گمرک دارد و فروش آن در داخل کشور آزاد می‌باشد.[۳۳] به رغم شیوع فساد در بدنهٔ نظام اقتصادی جامعه، مفاسد کلان اقتصادی به دست گروه‌های کوچکی از باندهای فساد انجام می‌گیرد. به گفتهٔ یکی از پژوهشگران، بالای ۸۵ درصد از فساد اقتصادی جامعه را ٥ درصد از افراد و گروه‌های فاسد انجام می‌دهند.[۳٤] پرونده‌های کلانی نظیر پرونده ۱۲۲ میلیارد تومانی بانک صادرات و پرونده معروف به «شهرام جزایری» نمونه‌هایی چند از چنین مسایلی است.

۳. ابعاد اجتماعی و فرهنگی

اهمیت ابعاد اجتماعی و فرهنگی را نمی‌توان کمتر از سایر ابعاد دیگر امنیت ملی فرض نمود. *باری بوزان* امنیت اجتماعی را یکی از ابعاد پنج‌گانه امنیت ملی قلمداد می‌کند[۳٥] و *رابرت*

ماندل نیز ابعاد اجتماعی و فرهنگی را در ردیف ابعاد سیاسی، نظامی و اقتصادی امنیت ملی قرار می‌دهد.[٣٦] بر این اساس می‌توان تهدیدهای مطروحه در این بعد از امنیت ملی را در دورهٔ گفتمانی رشدمحور به صورت جداگانه بررسی کرد. چنان که پیشتر گفته شد، تحمیل شرایط جنگی بر کشور باعث شده بود تا بسیاری از دغدغه‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه به صورت موقت از دایره اشتغالات ذهنی دولت‌مردان خارج گردد و سنگینی تهدیدهای مستقیم بیرونی باعث فروکش‌کردن بسیاری از هیجانات اجتماعی شده بود.

با اتمام جنگ و شروع برنامه‌های توسعه و همچنین تحول در روندهای حاکم جهانی، به تدریج اجتماع ارزش‌مدار و تقریباً یکدست کشور دچار تحولات و دشواری‌های گوناگونی شد. این چالش‌ها هر چند از هر دو جنبه فرصت‌مندی و یا تهدیدزایی می‌توانند مورد نظر قرار گیرند، ولی ساخت ایدئولوژیک موجود در کشور و همچنین غافلگیرشدن نظام با تحولات تند جدید، این دغدغه و باور را ایجاد کرده است که عمدتاً تهدیدزا هستند و در بسیاری از جهات، اساس هویتی نظام را مورد سؤال قرار داده‌اند. این نتیجه‌گیری زیاد هم دور از حقیقت نمی‌باشد. جمهوری اسلامی از همان آغاز تأسیس خود با سرلوحه قرار دادن امور ارزشی و دینی در سیاست‌های ملی و تجویز تعریفی کاملاً ایدئولوژیک از خود در جهانی «کاملاً بی‌روح»، به صورت ارادی در مسیری قرار گرفت که سیستم‌های رسمی موجود در جهان چندان روی خوشی به آن نشان ندادند. حاصل این رودرویی با نظام بین‌الملل تحمیل تهدیدهای سخت‌افزاری از سوی بازیگران اصلی این نظام در دهه نخستین بر کشور بود.

مرحلهٔ بعدی بیش از آن که تابع خواسته‌های ما باشد، وابسته به نیازمندی‌های جدید و روندهای حاکم جهانی است. حاصل رودرویی مستقیم با این مسایل، پیدایش مشکلات گسترده در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی کشور می‌باشد. ناکامی در مواجههٔ مثبت با این چالش‌ها از یک سو تأثیراتی طولانی‌مدت بر ابعاد اجتماعی و فرهنگی کشور خواهد گذاشت و از سوی دیگر با توجه به سنگینی خصلت مردمی نظام بر ساختارهای سیاسی قدرت، دیر یا زود شاهد کشمکش‌های جدی در عرصه قدرت سیاسی خواهیم بود. کما این که این کشمکش‌ها در بسیاری از جهات شروع شده است. از نظر اجتماعی و فرهنگی، به نظر می‌رسد مسایلی که در دوره‌های پیشین جزء اهداف امنیتی نظام بودند و در دستور کار سیاست‌های امنیت ملی کشور قرار داشت، این بار با شدت و غلظت بیشتر و متنوع‌تری به شکل تهدیدهای جدی علیه نظام

تبدیل شده‌اند. در نتیجه‌گیری اولیه از مشاهدهٔ اوضاع اجتماعی و فرهنگی کشور می‌توان گفت که از یک طرف تهدیدهای موجود در این حوزه‌ها بسیار گسترده و بنیان برافکن می‌باشند، در مقابل توانایی‌های موجود ملی برای برطرف‌سازی این تهدیدها به هیچ وجه کفایت نخواهند کرد. پیوند همه‌جانبهٔ این تهدیدها با ابعاد فرهنگی و ارزشی جامعه که در ازنای زمان شکل گرفته‌اند باعث می‌شود تا نتوان در کوتاه‌مدت و یا میان‌مدت به ترمیم نقاط آسیب‌دیده پرداخت. به نظر می‌رسد در طول مدت دوره سوم، اذهان نخبگان سیاسی و به طور کلی بدنهٔ جامعه با مسایل و مشکلات زیر در عرصه فرهنگی و اجتماعی درگیر بوده است:

۱ـ۳. تزلزل در پایه‌های هویت ملی (ارزشی) کشور

بهره‌مندی از عصاره‌های ذاتی هویت برای تداوم بقاء و حیات هر ملتی ضروری است. میزان تعهد اخلاقی و تعلق خاطر به فرهنگ و هویت ملی عاملی تعیین‌کننده در سنجش میزان امنیت عمومی هر ملتی است. *فرانتس فانون* درباره افسانه‌های قومی و حتی کارهای جادویی تعبیر جالبی دارد؛ او می‌گوید: «اتمسفر وجود افسانه و جادو، در عین ترساندن من، واقعیتی تردیدناپذیر به شمار می‌رود. این اتمسفر در آن حال که مرا متحیر می‌کند، من را با سنت‌ها و با تاریخ منطقه یا ایلم پیوند می‌زند و در عین حال، مرا مطمئن می‌کند و به من، مقام و موقع و شناسنامه می‌دهد.»[۳۷] امنیت دولت در برگیرندهٔ «حاکمیت» به منزلهٔ معیار نهایی خود است اما امنیت اجتماعی در برگیرنده «هویت» است و هر دوی آنها به بقاء دلالت دارند. دولتی که حاکمیت خود را از دست می‌دهد دیگر همچون یک دولت دوام نمی‌آورد و جامعه‌ای که هویتش را از دست می‌دهد دیگر قادر نخواهد بود که به طور قائم بالذات ادامه حیات دهد. به مانند ویور باید گفت که «امنیت اجتماعی معطوف به هویت است که فی‌نفسه مقوله‌ای است بسیار مهم.»[۳۸]

بدون آن که اعتقادی به وجود بحران هویت در مجموعه اجتماع ملی داشته باشیم باید گفت که آثار این بحران حداقل در بعضی از بخش‌های جامعه به صراحت دیده می‌شود. حاکمیت جو انقلابی و جنگ تحمیلی بر فضای اجتماعی کشور در دههٔ اول باعث شده بود تا نخبگان انقلاب پس از سامان بخشی‌های اولیه دغدغه چندانی نسبت به هویت اجتماعی موجود نداشته

باشند. آنها با بهره‌گیری از اصلی‌ترین عنصر سازنده هویت ملی کشور، یعنی دین اسلام، فضای ارزشی جدیدی را آفریده بودند که روزنهٔ بسیار کمی برای ورود عوامل اخلال‌کنندهٔ ضدارزشی در آن متصور بود. رسیدن به این مقصود به منزله فتح مقاصد آرمانی نظام تلقی می‌شد. اما اهمیت حفظ آن از دستیابی اولیه کمتر نبود. بلافاصله پس از اتمام جنگ زمزمه‌های پرسش از آن فضای آرمانی در بطن جامعهٔ رهیده از جنگ پدیدار شد. در پرتو فضای جدید و روندهای تازه مدیریت جامعه، تحولات گسترده‌ای در فضای ارزشی و هویتی جامعه به وقوع پیوسته است که می‌توان آن را در میان «ناشکیبایی آتشین» حاکمیت در اوایل کار و «اغماض‌های دردآور» آن در سال‌های اخیر، جستجو نمود.

مفهوم «تهاجم فرهنگی» با توجه به این تحولات از همان آغازین روزهای دوره گفتمانی رشدمحور متولد شد. در ظاهر این مفهوم به عوامل بیرونی استحالهٔ ارزشی و هویتی کشور ارجاع می‌دهد. بحث تهاجم فرهنگی، از تیرماه ۱۳۷۱ با مطرح‌شدن «شبیخون فرهنگی» در سخنرانی مقام رهبری از توجه اساسی برخوردار شد. ایشان طی سخنانی در آن زمان اعلام کردند که یک حمله سازماندهی شده و همه‌جانبه، فرهنگ عمومی جامعه را نشانه رفته است: «آن چه که جامعهٔ ما را فاسد می‌کند غرق‌شدن در شهوات و از دست‌دادن روح تقوی و فداکاری است... دشمن از راه اشاعهٔ فرهنگ غلط فساد و فحشاء سعی می‌کند جوان‌های ما را از ما بگیرد. کاری که از لحاظ فرهنگی دشمن می‌کند، نه تنها یک تهاجم فرهنگی است، بلکه باید گفت یک شبیخون فرهنگی است، بلکه باید گفت یک شبیخون فرهنگی، یک غارت فرهنگی و یک قتل‌عام فرهنگی است».[۳۹]

با گذشت زمان و به رغم فعال‌بودن در زمینه مبارزه با تهاجم فرهنگی، روند استحالهٔ ارزشی در بخش‌هایی از جامعه تسریع شد و در حال حاضر بی‌تردید باید از شکل‌گیری «نظام اجتماعی دیگر» به نسبت «نظام سابق» (دههٔ ۱۳۶۰) سخن به میان آورد. بسیاری از ارزش‌ها و اصالت‌هایی که در زمان گذشته مجموعهٔ استراتژی‌های عملی نظام و جامعه را تشکیل می‌دادند، در حال حاضر در نزد برخی از افراد جامعه (به ویژه قشر جوان) عواملی محدودکننده و کسالت‌آور به حساب می‌آیند.

شور و حرارت گذشته نسبت به مقابله با فرهنگ بدحجابی بـه هیـچ وجـه دیـده نمی‌شـود؛ نمایش بدن و مو راه‌کارهای بروز ارزش‌های فمینیستی و حقوق زن در نزد برخی از افـراد تلقـی می‌گردد. استفاده از موسیقی غربی در میان بسیاری پدیده‌ای فراگـیر شـده اسـت؛ عرصـه بـرای افراد مذهبی و خانواده‌هـای متوسـط در بسـیاری از امـاکن اجتمـاعی تنـگ گردیـده اسـت؛ در فیلم‌های سینمایی، انقلابی به نفع گروه‌هـای فرهنگـی جدیـد صـورت گرفتـه اسـت. فیلم‌هـای جسورانه جدیدی وارد بازار می‌شوند که ترکیبـی از آزادی عمـل و جـرأت ریسـک نسـبت بـه مسأله روابط جنسی را در کشور پدید آورده‌اند؛ بسـیاری از اقشـار جـوان بـدون آن کـه اعتقـاد راستین به نظام و سیستم سیاسی موجود داشته باشند، فقط برای نشان‌دادن اعتراض و یا دغدغـهٔ خاطر نسبت به ازدست‌رفتن فضای باز و آزادی ایجادشده به پای صندوق‌های رأی می‌آیند.

بدون ورود به یک بحث ارزشی، باید گفت کـه مجموعـه نشـانه‌هایی کـه در جامعـه دیـده می‌شود، حاکی از اعتراض غیرمستقیم افرادی زیادی از جامعه به سیستم موجود است. اعـتراضی که برخاسته از متن جوان جامعه با اکثریتی بیش از ۵۰ درصد جمعیت کشور می‌باشـد. متأسـفانه این اعتراض به بهای سست‌شدن پایه‌های فرهنگی کشور و بی‌اعتقادی نسـبت بـه هویـت دینـی جامعه منجر می‌گردد. ضمن این کـه آثـار سیاسـی، اجتمـاعی و اقتصـادی آن را بـه هیـچ وجـه نمی‌توان نادیده گرفت. بی‌اعتقادی به فلسفه سیاسی و ارکـان سیاسـی نظـام کـه تعریـف مطلـق خویش را از فرهنگ مذهبی می‌گیرد بدیهی‌ترین نتیجـه ایـن امـر خواهـد بـود. آغشـته‌بودن در فرهنگ وارداتی و دلبستگی به آثار ظاهری آن، پیامدهای بلندمدت اقتصادی نیز خواهـد داشـت. آن چه که در این جا قابل بحث است وجه اجتماعی و فرهنگی آن می‌باشد.

مشغولیت نظام با پدیده‌هایی نظـیر «دخـتران فـراری»، «زنـان خیابـانی» و «روسـپیگری» بـه سرعت می‌تواند چهره ارزشی آن را پایمال سـازد. پاکسـازی جامعـه از «فسـاد و فحشـاء» جـزء اولین اهدافی بود که انقلاب به دنبال آن بوده است. درست یک دهه پس از آن کـه، نظـامی کـه اخلاقی‌ترین جامعهٔ دنیا بود، دچار چرخهٔ پرسرعت ناهنجاری‌هـای اخلاقـی در میـان برخـی از اقشار شده است. پیدایش آسان و باصراحت گروه‌های ضداخلاقی و دایرکردن مراکز و باندهـای فساد که در امر قاچاق زنان و دختران به خارج از کشور نیز فعال می‌باشـند، شـکی در شکسـتن قبح این اعمال در نزد بسیاری از افراد باقی نگذاشته است.

در بررسی علل و زمینه‌های استحاله ارزشی جامعه نظریات گوناگونی مطرح می‌باشد. برخی شرایط افراطی جدید را ناشی از سخت‌گیری‌های گذشته و حاکمیت جو بسته در جریان انقلاب و جنگ می‌دانند. ناکارآمدی در ابزارهای کنترلی و یا کم‌رنگ شدن نقش این ابزارها نیز مورد توجه بعضی‌ها می‌باشد؛ ولی بی‌تردید جایگاه عوامل اقتصادی در پیدایش انواع ناهنجاری‌های اخلاقی اساسی است. از یک سو فقر و بیکاری، در ترویج و گسترش فساد و فحشاء کاملاً موثر بوده است. از سوی دیگر رفاه و غوطه‌وری در ثروت ـ در کنار ضعف بنیان فرهنگی ـ نیز برای بسیاری از خانواده‌ها، محیطی طبیعی برای بی‌رغبتی نسبت به امور مذهبی محسوب می‌گردد. در این میان نقش متحول‌کننده عوامل ارتباطی بیرونی در ترویج فرهنگ مبتذل غربی نیز اساسی می‌باشد. آثار تهاجمات فرهنگی غرب صرفاً قشر جوان جامعه را مدنظر ندارد بلکه فراگیر می‌باشد. اما فراگیری و اثرگذاری فرهنگ غربی در میان اقشار جوان جامعه ما مهم‌تر به نظر می‌رسد. در بررسی زمینه‌های پذیرش فرهنگ غرب در میان این اقشار می‌توان به مسایلی نظیر از خودبیگانگی، احساس حقارت و کهتری، نوگرایی، طغیان علیه مراجع قدرت، گروه‌گرایی و یافتن الگوهای جدید و عدم اعتماد به متولیان امور فرهنگی، اشاره نمود.[٤٠]

۲ـ۳. رشد فزایندهٔ گسست‌های اجتماعی و فرهنگی

بی‌تردید، جامعه ایرانی در دوران کنونی حیات تاریخی خود بیش از هر عصر و دوران دیگری، مستعد شکفتن شکاف‌ها و نارسایی‌ها و روییدن «نهالهای هویتی و اندیشگی گوناگون است.»[٤١] در همه جوامع شکاف‌های متعدد اجتماعی وجود دارد، شکاف‌هایی که به حکم وضع اجتماعی، جنسیت، تبار، زبان، قومیت و امثال اینها به وجود می‌آیند. گاهی شکاف‌های اجتماعی یکدیگر را تقویت کرده و بر روی یکدیگر انباشته می‌شوند. در این حالت شکاف‌های اجتماعی متراکم، جامعه را به قطب‌های متضاد با پتانسیل کشمکش و برخورد اجتماعی تبدیل می‌کنند. متأسفانه در شرایط فعلی، جامعهٔ ما با شکاف‌های متعدد اجتماعی از جمله شکاف‌های دینی، قومی، فرهنگی، نسلی و غیره روبرو است. در پاره‌ای موارد، این گسست‌ها بر هم انباشته شده و تهدیدی جدی برای همبستگی سیاسی، نظم اجتماعی و حتی یکپارگی سیاسی فراهم می‌آورند.[٤٢] این شکاف‌ها به طور فزاینده‌ای چهره نظام و جامعه را به صورت پارادوکسیکال تصویر کرده و حتی زیبایی‌های موجود را نیز دگرگون جلوه می‌دهد.

شکاف اقتصادی با پدیدهٔ نابرابری که بحث آن گذشت بیشتر یادآور دردهای محرومان جامعه در بطن نظام ارزشی موجود می‌باشد. در کنار اولویت یافتن عوامل اقتصادی در دوره جدید از سهم عوامل قومیتی کاسته شده است، ولی بروز شکاف‌های سیاسی، نسلی و جنسی می‌تواند آینده نظام را تیره و تار سازد. همان طوری که در بخش سیاسی یادآور شدیم، می‌توانیم برخی از آثار دوگانگی را در ساختار قدرت سیاسی نشان بگیریم. *محمدرضا تاجیک* در بررسی شکاف‌های سیاسی موجود در جامعه، به این قالب‌ها اشاره می‌کند:

-شکاف میان «روحانیت» و «روحانیت»؛ شکاف میان «خودی» و «خودی»؛ شکاف میان «دین» و «دین»؛ «شکاف میان حاکمیت و مردم»؛ «شکاف میان گفتمان مسلط و مقتضیات زمانه»؛ «شکاف میان کنشهای کرداری ـ رفتاری و نظام صدقی»؛ «شکاف میان مردم‌سالاری و اقتدارگرایی»؛ «شکاف میان جامعه توده‌ای و جامعه مدنی»؛ «شکاف میان گفتمان انقلابی و گفتمان اصلاح»؛ «شکاف میان هزینه و درآمدهای فعالیت‌های سیاسی» (افزایش هزینه، کاهش نتیجه)، «شکاف میان عمل و نظر نخبگان سیاسی»؛ «شکاف نظام اجتماعی و نظام سیاسی»؛ «شکاف میان ساخت سیاسی و فرهنگ سیاسی.»[٤٣]

در کنار کثرت‌گرایی فزاینده‌ای که در سطح سیاسی بر کشور حاکم می‌باشد، گسست نسل‌ها، آینده نامشخصی را برای ساخت‌های سیاسی و اجتماعی کشور نوید می‌دهد. شاید مهم‌ترین زمینهٔ ایجاد این شکاف، در جوان‌بودن جامعه نهفته باشد. طبق سرشماری سال ۱۳۷۵ در حدود ٦٠ درصد جمعیت کشور زیر ۲۵ سال دارند که همه آنها بزرگ‌شده و تحصیلکردهٔ دوران بعد از انقلاب هستند.[٤٤] تبعیت «جوانان» از فرهنگ خاص خودشان که مقتضای وضعیت سنی و روحی و روانی آنان است و فراتر از قالب‌های سنتی می‌اندیشند، موجب تقابل نسل گذشته و نسل جوان می‌شود. بر طبق یک نظر از جمله خصوصیات فرهنگ جوانان این است که:[٤٥]

۱. به ارزش‌های سنتی چندان پایبند نیست.
۲. از طبقه اجتماعی خود تبعیت نمی‌کند.
۳. معیار خاصی را برای معاشرت اعضا با یکدیگر دارد.
٤. زبان ویژه‌ای دارد.

بر این منوال است که رفتار نسل جوان چندان تناسبی با ارزش‌های مطرح در میان نسل‌های قبلی (انقلابی و اسلامی) ندارد. به گونه‌ای که شواهد روشنی بر دوری این قشر عظیم، از ارزش‌های مذهبی جامعه دیده می‌شود. علاوه بر عامل جوانی، می‌توان به عواملی نظیر نارسایی و انسداد در فرآیند انتقال ارزش‌ها و هنجارها به نسل جدید، ناهمگونی (با توجه به نقش دگرگون‌کننده عواملی نظیر مقایسه میزان سواد، ... در میان نسل‌های جدید با قبلی) و شکاف میان گفتمان سنتی (پیر) و مدرن (جوان)، در ایجاد این شکاف اشاره نمود.[٤٦] تعارض در هنجارها و ارزش‌های هویتی نتیجه طبیعی این گسست می‌باشد؛ به گونه‌ای که از یک سوی به جای انتقال و پذیرش هنجارهای عام گذشته، ارزش‌های جدیدی مورد قبول نسل جدید قرار می‌گیرد و در واقع حوزهٔ «بایدها» و «نبایدهای» دو طرف از همدیگر تفاوت می‌یابند و از سوی دیگر در الگوها و گروه‌های مرجع نسل‌های متفاوت جامعه وحدتی وجود ندارد. این مسأله در درازمدت می‌تواند عواقب ناگواری برای ساخت سیاسی کشور داشته باشد. در واقع تزریق مبانی مشروعیت سیاسی در قشری که بسیاری از افراد آن بدان اعتقاد چندانی ندارد از یک سو امکان‌پذیر نخواهد بود و از سوی دیگر ساختار سیاسی کشور را به ناچار به سمت تصلب هدایت خواهد کرد.

در کنار پدیده گسست نسل‌ها، تغییر فزایندهٔ جایگاه زنان در جامعه نیز در سرنوشت اجتماعی و سیاسی کشور بی‌تأثیر نمی‌باشد. تغییر ترکیب جنسی جمعیت در عرصه‌های عمومی نظیر کار و تحصیل از منابع تغییر ارزش‌ها در دههٔ دوم محسوب می‌گردد. حضور بیشتر قشر زنان در جامعه باعث ایجاد تبادل فرهنگی و آشنایی بیشتر این قشر به مثابه نیمی از جامعه، با سایر فرهنگ‌ها و ارزش‌ها شد که همین آشنایی در تغییر ارزش‌های زنان نقش داشته است. در شکل افراطی، مباحث فمینیسم بسیاری از نگرش‌های حاکم را به زیر سؤال می‌برد. در این جا حتی قواعد مذهبی موجود نیز به مبارزه خوانده می‌شوند. در شکل طبیعی، فشار آنها برای نقش‌پذیری بیشتر در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی کاملاً با قواعد حاکم همخوانی ندارد. با این حال مسأله زنان در آیندهٔ نزدیک پدیده‌ای جدی برای نظام خواهد بود. میزان اشتغال زنان میان سال‌های ١٣٦٧ تا ١٣٧٦ سالانه ٣٤/٧٧ درصد رشد داشته است، در حالی که این نرخ برای مردان ١٣/١٣ درصد بوده است. همچنین در حالی که سطح رشد تحصیلات عالی برای مردان در دورهٔ مزبور ٨ درصد بود، برای زنان این نرخ ١٨/٠٣ درصد بوده است. جالب است که میزان

پذیرفته‌شدگـان زن در دانشـگاه‌ها و مؤسسـات آموزش عـالی (غیر از دانشـگاه آزاد) از ۲۸/۹ درصد در سال ۱۳۷۰ به بیش از ٦۰ درصد در سال‌های اخیر رسیده است.[٤٧]

۳ـ۳. تشدید ناهنجاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی

وضعیت اجتماعی کنونی جامعه حاکی از نوعی عدم تعادل دارد. بروز و شـیوع مجموعـه‌ای از آسیب‌های اجتماعی از همان پایان جنگ برای همه آشکار بود. این واقعیت در پیوست قـانون برنامه اول توسعه به صورت زیر توضیح داده شد:

«گسترده شدن ابعاد مسایل اجتماعی و فرهنگی از دیگر مشکلات کشـور و از جملـه آثار تردیدناپذیر افزایش جمعیت کشور در سال‌های اخیر است. این مسـایل بـه ویـژه بـا توجه به ساختار جوان جمعیت کشور عمدتاً در قشر جوان و نوجوان به صـورت افزایـش ناسازگاریهای اجتماعی و استفاده از مواد مخدر بروز می‌کند.»[٤٨]

این ملاحظات در تدوین برنامه‌های بعدی با شدت بیشتری تداوم پیدا کـرد. ناهنجاری‌هـای اجتماعی از عوامل فراوانی نظیر سوء مدیریت سیاسی و اجتمـاعی و عـدم تعـادل در روندهـای اقتصادی نشأت می‌گیرد. ایـن مسـایل ضمـن آلوده‌سـاختن فضـای اجتمـاعی و روانـی ملـت و همچنین سنگین‌کردن بار نظام‌های قضایی و انتظامی کشور، می‌تواننـد عواقـب نـاگـواری بـرای آینده یک جامعه و تبدیل آن به یک جامعــه ناسـالم داشـته باشـند. آمارهـای موجـود در زمینـۀ آسیب‌های اجتماعی نشان از وضعیت ناخوشـایندی دارنـد. افزایـش ناهنجاری‌هـا و آسـیب‌های اجتمایی نظیر سرقت، اعتیاد و قاچاق ، طلاق، خشونت، تخلفات گونـاگـون،... در دوران بعـد از جنگ حکایت از ناموفق‌بودن نسبی سیاست‌های اعمالی برای کنترل و یا کاهش آنها دارد.

بر طبق مطالعات آماری، جامعه در زمینه‌های متعدد با بحران جرایـم و انحرافـات اجتمـاعی روبروست که بار دستگاه قضایی و انتظامی را دهها برابر کشورهای دیگر با جمعیت‌هـای مشـابه نموده است:

۱. در سال ۱۳۷۸ حدود ۱۳ میلیون نفر (۲۱/۸ درصــد جمعیـت کشـور) دارای اختـلالات روانی بوده‌اند. نتیجه این اختلالات روانی این است که هر روز حداقل یک نفر در درگیری‌هـای خیابانی کشته می‌شود.

۲. در ایران روزانه حداقل ۵۰ میلیون تخلف رانندگی روی می‌دهد و تعداد تلفات ناشی از تصادفات رانندگی به ازای هر ۱۰۰۰۰ وسیله نقلیه ۲۹/۸ نفر می‌باشد (۱۳۷۸). این آمار در ژاپن به ۱/۲ نفر و در آمریکا به ۲ نفر می‌رسد.

۳. در سال ۱۳۷۸ یک سوم جمعیت کشور در دادگستری پروندهٔ تازه یا پرونده‌ای که مختومه شده داشته‌اند که رشدی برابر ۹۰ درصد نشان می‌دهد.

٤. در سال ۱۳۷۸ در ایران ۳۹۱٦ قتل اتفاق افتاده است.

۵. در سال ۱۳۷۸ در کشور تنها ۹۰۰۰ مورد دستگیری حین سرقت انجام شده است که در ٦۱ مورد سارقان مسلح بوده‌اند.

٦. فرار جوانان از منزل در سال ۱۳۷۸ برابر ۳۰ درصد رشد داشته است. سن ۸۲ درصد جوانان فراری ۱۸-۱۷ سال بوده است.

۷. متوسط سن فحشاء از ۲۷ سال به ۲۰ سال کاهش یافته و حداقل آن به ۱۲ سال رسیده است.

۸ در کشور حدود ۲/۲ میلیون نفر معتاد وجود دارد و مصرف مواد مخدر آنها سالانه حدود ۲۰۰۰ تن است. در سال ۱۳۷۸ نیروهای انتظامی طی ٦٤۸ عملیات ۲۸۵ نفر قاچاقچی را کشته و خود نیز ۲۵ نفر شهید داده‌اند. طی ۱۸ سال از سال ۱۳٦۰ تا ۱۳۷۷ دستگیر شدگان مربوط به مواد مخدر ۱۰۵۲/٤ درصد رشد داشته است یعنی سالانه ۵۸/٤ درصد و از ۱٦٦۳۰ نفر به ۱۹۱٦۱۵ نفر رسید.

۹. تعداد پرونده‌های ضرب و جرح در فاصله ۱۷ سال از ۱۳٦۰ تا ۱۳۷٦، ۱۷۱/۳ درصد رشد داشته است و به عبارتی متوسط رشد سالیانه آن به طور متوسط معادل ۱۰ درصد بوده است.

۱۰. میانگین تعداد خودکشی‌ها در دورهٔ زمانی ۱۳٦۷-۱۳٦۰ ، ٦/٦۵ نفر در هر میلیون بوده است. اما این رقم در دوره ۱۳۷٦-۱۳٦۷ به ۳۲/۸ نفر در هر میلیون رسیده است. فقط درسال ۱۳۷۸ میزان خودکشی نسبت به سال قبل حدود ۱۰۹ درصد افزایش نشان می‌دهد.[٤۹]

ب) سطح بیرونی

تمایل مسؤولان جمهوری اسلامی در دوره سوم به درون‌گرایی بیشتر به معنای فراموشی محیط خارجی و یا پایان یافتن تأثیرات بیرونی بر ملاحظات امنیت ملی کشور نبود. برعکس در

این دوره نیز، عوامل بسیاری زمینه‌ساز تعامل کشور با واقعیت‌های بیرونی بوده است. در حقیقت واقعیات و روندهای بیرونی سهمی تعیین‌کننده در شکل‌گیری ملاحظات جدید ملی در دورهٔ پس از جنگ داشته است. در این میان سهم تهدیدهای فراملی علیه امنیت ملی ما بسیار گسترده و وسیع بوده است. متأسفانه با وجود گذشت ۲۵ سال از عمر جمهوری اسلامی ایران در نظام بین‌الملل، هنوز پتانسیل‌های امنیت‌زدا برای آن در سطح بیرونی عمیق و فراوان می‌باشد. به نظر می‌رسد هنوز هم وجود جمهوری اسلامی ایران به مثابهٔ یک عنصر «غیرخودی» در ساخت قدرت نظام بین‌الملل محسوس است. البته همان طوری که در مباحث گذشته دیدیم، مبارزه‌طلبی نظام بین‌الملل و به زیر سؤال بردن پایه‌های مشروعیت این نظام در بطن اندیشه انقلاب اسلامی نیز موجود است. بر این اساس می‌توان گفت قبل از همه خود انقلاب اسلامی ماهیتاً ساختارهای موجود را در نظام بین‌المللی «غیرخودی» و نامشروع می‌داند.

از هر طریقی که به وضعیت ایران در نظام بین‌الملل بنگریم، حاصل این تلقی انزوای بیشتر و تشدید میزان محدودیت‌ها برای ایران خواهد بود. محور بسیاری از تلاش‌های خارجی ایران در دورهٔ جدید در جهت گسستن این انزوا و جلوگیری از محصور شدن بیشتر کشور قرار داشت. بدیهی است در شرایطی که بی‌اعتمادی بین‌المللی نسبت به شرایط ملی نهادینه گردد، برای دستیابی به کمترین اهداف باید بیشترین هزینه و فرصت را مبذول داشت. در چنین شرایطی کسب و حفظ دوستان نیز کمتر از مقابله با دشمنان هزینه‌بردار نیست. در هر صورت تهدیدهای موجود در محیط پیرامونی ایران در دورهٔ جدید در عین حال که به مانند گذشته، مستقیماً موجودیت نظام را نشانه نرفتند ولی در برخی اوقات آثار پیدایش این سطح از تهدیدها نیز مشهود بود. مخصوصاً در چند سال اخیر تهدید قدرت عریان خارجی علیه کشور چندان هم دور از انتظار به نظر نمی‌رسد. در شرایط فعلی هنوز نسبت به اهداف آتی دولت جورج *دبلیو بوش* نسبت به جمهوری اسلامی ایران نگرانی‌های جدی وجود دارد.

با این مقدمه به بررسی سطوح مختلف تهدیدهای خارجی علیه کشور، در گفتمان رشدمحور می‌پردازیم. این تهدیدها را در سه دسته می‌توان تقسیم‌بندی نمود:

۱. ماهیت تنش‌زای منطقه‌ای و تداوم ناامنی برای ایران
۲. تداوم خصومت ذاتی آمریکا با ایران
۳. ماهیت تنش‌زای روندهای جهانی

۱. ماهیت تنش‌زای منطقه‌ای و تداوم ناامنی برای ایران

متأسفانه محیط منطقه‌ای ایران هیچ گاه در جهت حفظ امنیت ملی کشور و یا تقویت آن همگام نبوده است. حتی با فروکش کردن جنگ هشت‌ساله و گذشت بیش از ۱۵ سال، حس «تنهایی» برای ایران در جمع کشورهای منطقه، حسی غالب است. بی‌تردید قرارگرفتن ایران در یک محیط توسعه‌نیافته به صورت طبیعی بر سرنوشت کلان آن اثرگذار بوده است. بر این اساس چنان چه کشور در محیطی توسعه‌یافته (نظیر وضعیت مالزی در شرق آسیا) قرار گرفته بود، به احتمال قریب به یقین در مسیر توسعه پایدار حرکت می‌کرد. با این حال آثار امنیت‌زدای منطقه‌ای در سرنوشت ایران فقط از این طریق (وجه ایجابی) مؤثر نبود، بلکه بیشتر از آن بر وجوه سلبی امنیت که اولی‌ترین شروط برای دستیابی به امنیت پایه‌ای می‌باشد، همواره اثرگذار بوده است. در مجموع می‌توان اختلالات محیط منطقه‌ای را برای ملاحظات امنیت ملی کشور در دو سطح بررسی کرد. باید توجه داشت که این دو سطح بیشتر به محیط اول منطقه‌ای ایران یعنی خلیج‌فارس و خاورمیانه توجه دارد. در مرحله بعدی باید به مناطق دیگر توجه داشت. بر این اساس باید گفت که اولاً محیط منطقه‌ای ایران فاقد شرایط اولیه برای ایجاد امنیت منطقه‌ای و همکاری‌های استراتژیک می‌باشد. ثانیاً توالی بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های پایدار و فزاینده، بخش اعظم ملاحظات ملی را به خود سرگرم داشته است و از این طریق باعث شکل‌گیری گفتمان «درگیری و دلهره» در سیاست خارجی منطقه‌ای ما شده است. در ذیل هر یک از این دو سطح به صورت جداگانه بررسی می‌گردند.

۱ـ۱. فقدان ارتباط مثبت میان «امنیت ملی» و «امنیت منطقه‌ای»

«منطقه‌گرایی» و توجه به کارکردهای مثبت منطقه‌ای وجه غالب در روندهای جهانی در دهۀ اخیر بوده است. تکوین نهایی اتحادیه اروپا، پای گرفتن نفتا و آ.س.آن، در مناطق مختلف جهان در دهه گذشته میلادی جز برجسته‌ترین اقدامات ملی کشورهای عضو آن سازمان‌ها بوده است. از طریق این روندها، تقریباً نگرانی‌های امنیتی بیرونی برای اعضاء به صفر رسیده و بالاتر از آن سرنوشت توسعه ملی هر یک از این کشورها کاملاً به یکدیگر پیوند خورده است. با این وجود، خاورمیانه و محیط امنیتی ایران شاید ناکارآمدترین منطقه در جستجو برای روندهای منطقه‌گرایی بوده است. حتی توالی تنش‌ها در این منطقه منجر به واپس رفتن آنها نیز شده است.

در این میان وضعیت ایران به دلیل نداشتن هیچ هم‌پیمانی در منطقه، ناگوارتر از همه بوده است. اثرپذیری مطلق تحولات منطقه‌ای از عواملی نظیر مذهب، قومیت و اتحادهای بیرونی باعث شده تا برخی حتی بر این باور باشند که جمهوری اسلامی ایران، هیچ گاه متحدی استراتژیک و رسمی (چه در سطح منطقه و چه در سطح جهان) نخواهد یافت. بر این اساس پیشنهاد می‌کنند که ایران چاره‌ای جز توسل جستن به شیعیان جهان که به صورت پراکنده در برخی از کشورهای منطقه و به دور از قدرت رسمی سیاسی زندگی می‌کنند، ندارد.[٥٠]

به طور مشخص خاورمیانه و خلیج‌فارس تا به حال نتوانسته است اعتماد منطقه‌ای ایران را جلب نماید. بالاتر از این، کشورهای این منطقه هنوز در مرتبهٔ پایینی از همزیستی منطقه‌ای قرار دارند. موانع فراوانی در سطوح داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای روندهای همکاری و همگرایی منطقه‌ای در خاورمیانه وجود دارد. نوع تلقی و ذهنیات حاکم بر نخبگان سیاسی منطقه، مکمل این موانع در ناکامی فرآیندهای همکاری منطقه‌ای محسوب می‌گردد. زمینه‌های ذهنی و روانی فرهنگ سیاسی منطقه که بیشتر از هر چیز در نزد نخبگان منطقه نمود پیدا می‌کند، باعث امتناع شکل‌گیری همکاری پایدار و تحقق همگرایی در خاورمیانه بوده است. ساختارهای سیاسی و اجتماعی اغلب کشورهای منطقه به شدت تحت تأثیر عملکرد رهبران سیاسی است. در واقع به دلیل متعادل نبودن رابطه میان دولت و ملت در خاورمیانه، روندهای جاری تحت تأثیر شدید ویژگی‌های رفتاری نخبگان سیاسی این کشورها قرار دارد. با توجه به این خصیصهٔ اساسی، چگونگی تعامل میان کشورهای منطقه بستگی به نوع ذهنیت حاکم در نزد رهبران منطقه و شخصیت رفتاری آنها دارد. تجربهٔ چندین دههٔ گذشته روابط میان این کشورها نشان می‌دهد که به دلیل وجود برخی ویژگی‌های منفی در رفتار سیاسی رهبران منطقه، میزان توفیق آنها در ایجاد تعامل منطقی و رسیدن به سطحی از همکاری قابل قبول و فزاینده بسیار اندک بوده است.

در مجموع وجود تفکرات انتزاعی و اختلاف در گفتمان، بی‌توجهی به مقدمات مفهومی همکاری و همگرایی، بی‌اعتنایی به شکل‌گیری هویت جمعی، حاکمیت نگرش‌های سلبی بر روابط منطقه‌ای، از برجسته‌ترین مشخصاتی است که فرهنگ سیاسی و رفتاری نخبگان سیاسی منطقه را شکل می‌دهد. بر این اساس رهبران منطقه عمدتاً دارای اندیشه‌هایی بسیار بلندپروازانه

و غیرکاربردی می‌باشند. در بسیاری از مواقع به دلیل ناهمخوانی این اندیشه‌ها با واقعیت‌ها، اتخاذ رفتارهای مطلق‌گرا چاره‌ناپذیر می‌باشد. لذا در طول ۵۰ سال گذشته خاورمیانه صحنه کشاکش مداوم میان نیروهای ایدئولوژیک و عمل‌گرا بوده است. اندیشه‌های دور و دراز موجب می‌شود تا آنها حتی با قبول مشروعیت همگرایی، تصور نمایند که می‌توانند «ره صدساله را یک روزه» بپیمایند. رهبران خاورمیانه در طراحی تعاملات خود در جهت همکاری معمولاً آخرین مرحله و نهایت آمال خود را در در ابتدای مباحث مطرح می‌کنند؛ بدون آن که نسبت به مقدمات لازم برای رسیدن به مراحل آخر همکاری نظیر ائتلاف و همگرایی تفکر نمایند و زمینه‌های آن را فراهم سازند.

نخبگان خاورمیانه فراوان دم از وحدت و اتحاد می‌زنند ولی کمتر به خمیرمایه اساسی وحدت یعنی داشتن هویت جمعی فکر می‌کنند. هر کدام از آنها در مورد خاورمیانه تعاریف مجزایی دارند و عناصر تشکیل دهنده این تعاریف با یکدیگر در نزد رهبران سیاسی منطقه همخوانی ندارد. با وجود غلبهٔ اسلام بر منطقه، تفکرات کاملاً ملی‌گرایانه و مجزایی نسبت به این عامل در سطح منطقه وجود دارد. یکدست نبودن ساختارهای سیاسی و اجتماعی این کشورها و نیز تفاوت‌های قومی و فرهنگی موجود باعث شده است تا در رسیدن به یک هویت مشترک دچار مشکل گردند. تصادم‌های تاریخی این عوامل و همچنین کارکردهای بیرونی باعث شده است شاهد نگرش‌های منفی در میان نخبگان و فرهنگ‌های سیاسی منطقه نسبت به یکدیگر باشیم. این پدیده مخصوصاً در روابط میان ایران و اعراب و در قالب مباحثی نظیر «عرب» و «عجم» کاملاً اثرگذار بوده است. حتی بسیاری از رژیم‌های سیاسی تعریف هویتی خویش را در خلق یک دشمن منطقه‌ای جستجو می‌کنند. نهایتاً باید گفت که همکاری‌های نیم‌بندی که در میان برخی از کشورهای منطقه وجود دارد تنها حاصل وجود تهدیدهای مشترک می‌باشد. در واقع جایگاه عوامل ایجابی در الگوهای همکاری منطقه نزدیک به صفر است. این پدیده باعث شکل‌گیری نگرش‌های سلبی در گفتمان‌های امنیتی منطقه شده است؛ تا جایی که برخی از کشورها هنوز هم نسبت به امنیت به صورت سنتی و در «بند تهدید» می‌اندیشند. تک‌انگاری در مقوله تهدید (تهدید نظامی)، مانع توجه عمیق به ابعاد دیگر امنیت نظیر اقتصاد، سیاست، فرهنگ، ... شده است.

تک‌انگاری در مقولهٔ تهدید در بستر موانـع مختلـف همکـاری منطقـه، باعث محصـور شـدن استراتژی‌های نظامی در چارچوب تنگ «الگوهـای ملـی» نـیز شـده اسـت. بـه گونـه‌ای کـه حتـی نمی‌توانیم از همکاری دوجانبه مثبت در این سطح میان کشورهای منطقه صحبت بـه میـان آوریـم. وابستگی‌های تسلیحاتی به غرب، سایر وابستگی‌های نظامی مـانند نگـهداری و آمـوزش نیروهـا را نیز به دنبال داشته است. علاوه بر این ساختار ارتـش هـر کـدام از کشـورهای خاورمیانـه بـر طبـق سلایق فردی و حکومتی شکل یافته است و ایـن وضعیـت از همکاری‌هـای چندجانبـه بـه شـدت جلوگیری می‌کند. ایـن سـاختارها از ایجـاد ارتش‌هـای حرفـه‌ای در کشـورهایی مـانند الجزایـر و مراکش گرفته تا تکیه بر بنیان‌های قبیله‌ای در عربستان سعودی و عمان و... متنوع می‌باشد.[٥١]

علاوه بر این، نوع نگرش هر یک از دولت‌ها از روابط سیاسی ـ نظـامی موجـود نـیز کـاملاً متفاوت می‌باشد. البته هدف همه دولت‌ها، به خدمت گرفتن نظامیان از طریـق حکومـت اسـت، ولی تنظیم روابط یادشده در سطح کشورهای منطقه کاملاً مختلف می‌باشد. این تنظیـم از کسـب تبعیت نظامیان از طریق اعطای امتیازات ویژه بـه آنـها از طریـق رهـبرانی نظـیر حسـنی *مبارک* و *شاه‌حسین* تا برخوردهای بسیار بی‌رحمانه با نظامیان برای سلب جرأت جسارت آنها بــه وسـیله *صدام* در نوسان است.[٥٢] این شیوه‌های متضاد در برخورد با ساختارهای نظامی باعث شـد تـا در این سطح زمینه‌های همگرایی منطقه‌ای به وضعیت نـاممکن برسـد. ایـن آشـفتگی‌های رفتـاری نتیجه‌ای جز تقویت «ملی‌گرایی‌های افراطی» نخواهد داشت؛ مسأله‌ای که در عصر جـهانی شـدهٔ کنونی یک عامل اصلی برای ناامنی تلقی می‌شود.[٥٣]

در منطقه‌ای که نخبگان سیاسی آن دارای چنین مشکلات پیچیده می‌باشند امیـد چندانـی بـرای تحقق اهداف ملی ما وجود ندارد. هدف‌هایی نظیر دفاع از مسلمانان و نـهضت‌های آزادی‌بخـش و تعارض با اسراییل و غرب که در متن قانون اساسی ما نهفته اسـت، بـدون شـکل‌گـیری ائتـلاف و اتحاد به طور کامل تحقق‌پذیر نخواهند بود. به نظر می‌رسد از این لحاظ میان اهداف مطرح‌شـده بـا مقدورات و امکانات ما ـ توان ائتلاف منطقه‌ای ـ به هیچ وجه همخوانی نـدارد. در واقـع در عمـل ثابت شده است که موانع موجود باعث عدم شکل‌گیری «حجـم همسـو» بـرای پـی‌گـیری اهـداف جمهوری اسلامی ایران در منطقه شده است. طبیعی است بدون همراه سـاختن منطقـه‌ای و کسـب قدرت جمعی نمی‌توان به آن اهداف عالی دسترسی پیدا کرد.

با جهت‌گیری و محتوایی که در قانون اساسی ایران وجود دارد، هیچ کشوری یافت نمی‌شود که نزدیک به این مجموعه از اهداف، جهت‌گیری داشته باشد. در دفاع از حقوق مسلمانان و نهضت‌های آزادی‌بخش اسلامی تلقیات بسیار متضادی میان ایران و ائتلاف‌کنندگان محتمل مانند عربستان، سودان، لیبی و مصر وجود دارد. از سوی دیگر ایران به صورت سنتی در سطح منطقه‌ای، اختلاف داشته است. ایران چونان یک کشور شیعه با محدودهٔ مرزی سنی‌نشین و با گذشتهٔ باستانی مبتنی بر ایرانی‌گری و همین‌طور به عنوان یک کشور مبتکر و پیشرو اندیشه سیاسی، نسبت به همسایگان خود فرهنگ و جایگاه بسیار ممتازی دارد. به واسطهٔ این تفاوت‌های اساسی، ایران چه از ناحیه جنوب با اعراب، چه از ناحیه شمال‌غرب با ترک‌ها و چه از طرف شرق با هند و پاکستان، نتوانسته است ائتلاف کند و همیشه «خاص» رفتار کرده است. وجود موانع ثابت در مسیر ائتلاف ایران با منطقه باعث شده است تا بعضی‌ها با پل زدن بر خاورمیانه، تنها راه مطمئن برای آینده استراتژیک کشور را در پیوند با غرب مطرح نمایند.[۵۴] این اندیشه‌ها یادآور سیاست‌های دوران صفوی در پل زدن بر مناطق غرب ایران و وصل شدن به اروپا می‌باشد.

۲ـ۱. توالی بحران‌ها و بی‌ثباتی در منطقه

خاورمیانه همان گونه که بین‌المللی‌ترین منطقه جهان می‌باشد، یکی از بحران‌خیزترین و بی‌ثبات‌ترین نقاط جهان نیز محسوب می‌گردد.[۵۵] زندگی سیاسی اغلب کشورهای منطقه با بحران‌ها و ناهنجاری‌های سیاسی دیگر کشورهای منطقه‌ای رقم می‌خورد. مشغولیت در سر و سامان بخشی و مقابله با بحران‌های ناشی از همسایگان محیطی، بخش اعظم فعالیت‌های خارجی دستگاه‌های ذیربط دولت‌های منطقه را تشکیل می‌دهد؛ در واقع سیاست خارجی منطقه‌ای کشورها به جای آن که به دنبال پیشبرد منافع ملی در بیرون از مرزها باشد باید بیشتر از هر چیز با اتخاذ یک رویکرد کنترلی، مواظب ورود عوامل ناامن‌کننده از بیرون به درون مرزهای ملی باشد و یا از طریق کارکردهای متنوع زمینه‌های حفظ وضعیت موجود و عدم اختلال در نظام‌های حاکم را فراهم سازد. تصادم منافع ملی کشورهای منطقه با یکدیگر از یک طرف و پیوستگی منافع قدرت‌های بزرگ با مسایل منطقه‌ای از طرف دیگر باعث شده است تا بی‌ثباتی و تنش در بطن تحولات منطقه‌ای نهادینه گردد. به گونه‌ای که در هیچ زمانی نمی‌توان

خاورمیانهٔ به دور از بحران تصور نمود. وجود اسراییل و منابع استراتژیک انرژی در منطقه دارای بیشترین اثرگذاری بر ماهیت تنش‌زای منطقه خاورمیانه بوده‌اند. ایران از جوانب شمال و شرق خود نیز تأثیرپذیر می‌باشد. فروپاشی شوروی در اوایل دههٔ نود در عین حال که باعث خلق فرصت‌هایی برای ایران شد، اما گسترهٔ تهدیدهای منطقه‌ای و زمینه‌های بحران‌سازی در مناطق پیرامونی کشور را به شدت افزایش داد. در مجموع در دورهٔ جدید و در فاصله ۱۵ سال، تقریباً در تمامی سال‌ها بحران‌های منطقه‌ای، حجم بالایی از انرژی دستگاه خارجی کشور را مصروف خود داشته است. در طول این سال‌ها ترس از دست رفتن فرصت‌های استراتژیک و یا متضرر شدن از تحولات منطقه‌ای، مشغولیت‌های فراوانی را برای دستگاه سیاسی خارجی ما فراهم ساخته است.

متأسفانه در کمتر بحران و یا حادثه‌ای بود که کشور با امیدواری به دنبال استوار ساختن منافع خویش باشد. پیوند بسیاری از تحولات منطقه‌ای با عوامل بیرونی، چندان رابطه مثبتی با منافع ایران ندارد، بلکه باعث شده است تا اندیشه «تصور تهدید» از امید برای «کسب منفعت» در نزد سیاستمداران همواره بیشتر باشد. در این جا هر یک از بحران‌ها و تحولات بحران‌زای منطقه‌ای با توجه به نوع کارکرد آنها بر امنیت ملی جمهوری اسلامی به صورت مختصر توضیح داده می‌شود.

۱ـ۲ـ۱. بحران عراق و آیندهٔ مبهم آن

خاتمه جنگ ایران با عراق به هیچ وجه به معنای پایان تهدیدزایی این کشور علیه امنیت ملی کشور نبود. از آن زمان تا به حال، موضوع عراق همواره یکی از نگرانی‌های امنیتی ایران بوده است. تا قبل از حمله عراق به کویت، روابط دو کشور ایران و عراق به صورت «نه جنگ و نه صلح» تداوم داشت و با توجه به خصلت تجاوزکارانه رژیم صدام احتمال حملهٔ مجدد این کشور به ایران از بین نرفته بود. تا این زمان جمهوری اسلامی به توفیق چندانی در حل و فصل مسایل مطروحه در قطعنامه ۵۹۸ با عراق نرسیده بود. فقط با گرفتارشدن این رژیم در بحران کویت فرصتی برای پیشبرد برخی از اهداف ایجاد شد. در فاصله دو سال از پایان جنگ و قبل از بحران کویت، ارتش رژیم عراق به یکی از پیشرفته‌ترین و قدرتمندترین ارتش‌های دنیا

تبدیل شده بود و حتی پنجمین ارتش دنیا دانسته می‌شد. با شکست این کشور در جنگ دوم خلیج‌فارس این جنبه از تهدید عراق علیه ایران موقتاً برطرف شد و سیاست «وجود صدام نه زیاد ضعیف و نه زیاد قوی» در دستور کار غربی‌ها (آمریکا...) قرار گرفت. با این حال در تمامی دهۀ ۱۹۹۰ این دلهره در ایران وجود داشت که *صدام* به صورت آلت دست غربی‌ها مجدداً تهدیدهایی را علیه ایران پدید آورد. *صدام* به رغم ناتوان شدن به هیچ وجه دشمنی خود را با ایران پنهان نمی‌کرد و در مراسم سالانه پایه‌گذاری رژیم بعث، دشمنی‌های زبانی خود را مطرح می‌کرد.

اما مهم‌تر از تهدید شخصی *صدام*، اقدام وی در تهاجم به کویت و شکست در جنگ دوم خلیج‌فارس دامنۀ تهدیدهای موجود را گسترده ساخت. از یک سو مشکلات داخلی این رژیم نظیر مسایل کردها و شیعیان مجدداً تأثیرات منطقه‌أی خود را آشکار کرد. مسأله کردها مخصوصاً در نیمه اول دهه ۱۳۷۰ مشکلات فراوانی را برای کشورهای همسایه به وجود آورد؛ به ویژه ایجاد دولت خودگردان در شمال عراق، می‌توانست باعث خلق انگیزه در کردهای منطقه گردد. مسأله شیعیان عراق نیز باعث رفتارهای پارادوکسیکال ایران می‌شد. در واقع چه حمایت از آنها و چه دست کشیدن از آنها برای ایران هزینه‌های سنگینی داشت. شکست سریع قیام عراق و قتل عام وسیع شیعیان این کشور در انتفاضه عراق (۱۹۹۱) باعث احتیاط بیشتر در سیاست خارجی ایران شد.

اما آثار امنیتی حضور گسترده آمریکا در منطقه و نهایتاً در عراق بیشترین تأثیرات منفی را برای ایران فراهم ساخت. رژیم عراق بهترین نقش را در آماده‌سازی مقدمات حضور گسترده آمریکا در منطقه در طول دو دهه گذشته بازی کرده است. حضور مستقیم آمریکا در اواسط دهه ۱۳۶۰ با شروع جنگ نفت‌کش‌ها از سوی رژیم عراق شروع شد و پس از مدتی به جنگ مستقیم آمریکا با ایران در خلیج‌فارس انجامید. بحران کویت، مشروعیت حضور ناوگان نظامی آمریکا را در منطقه فراهم ساخت و با استقبال کشورهای کوچک منطقه، آمریکا درست در چندمایلی مرزهای جنوبی ما مستقر شد. انعقاد پیمان‌های نظامی دو جانبه با کشورهای منطقه و زنده نگه‌داشتن تصور تهدید ایران برای منطقه از جمله اقدامات طبیعی آمریکا در طول دهه ۱۳۷۰ بوده است. در حال حاضر نیز با ورود مستقیم در عراق آیندۀ مبهمی گریبان‌گیر امنیت

مرزهای غربی ایران شده است. به رغم نقش بالقوه مهم ایران در عراق پس از *صدام*، ولی آینده مبهم این کشور و حاکمیت سیاسی آن یکی از دغدغه‌های ذهنی و عینی جمهوری اسلامی در سال‌های آینده خواهد بود.

۲ـ۲ـ۱. خلیج‌فارس و آسیب‌پذیری‌های امنیتی ایران

خلیج‌فارس در عین حال که می‌تواند نقطه قوت ایران باشد ولی با گرد آمدن شرایط بیرونی علیه منافع ما، ممکن است به یکی از بحران‌خیزترین مناطق محیطی ما تبدیل گردد. مهم‌ترین خصلت سیاسی و امنیتی منطقه، وابستگی عمیق و ساختاری آن به دشمنان ذاتی ایران یعنی غرب و آمریکاست. حضور نظامی آمریکا در خلیج‌فارس در بیست سال گذشته ده برابر شده و پس از جنگ دوم خلیج‌فارس نیز وابستگی نظامی و امنیتی کشورهای این حوزه به آمریکا به مراتب افزایش یافته است. هیچ موضوعی در میان موضوعات مملکتی این کشورها، با اهمیت‌تر از امنیت آنها نیست. آمریکا دارای منافع عظیمی در منطقه می‌باشد که نفت، بازار فروش کالا و اسلحه در سرفصل این منافع قرار دارند. تمایل این کشور برای حفظ وضع موجود و روشن ماندن تهدید ایران برای کشورهای منطقه است. هر گونه تحولی در جهت بهبود وضعیت سیاسی و اجتماعی کشورهای حوزه جنوب خلیج‌فارس برخلاف سیاست حفظ وضع موجود آمریکاست. در واقع سرنخ امنیت منطقه در دست ارتش آمریکا قرار دارد. بر این اساس این کشورها هیچ‌گاه نمی‌توانند نقطه اتکاء خوب و درازمدتی برای ایران باشند.[۵۶]

برعکس، در بطن سیاست‌های کشورهای منطقه تهدیدهایی جدی علیه ایران نهفته است. برخی از این کشورها، به ویژه قطر در سالیان اخیر پیوندهای نزدیکی با اسراییل برقرار ساخته‌اند؛ تا جایی که مسأله حضور مستقیم اسراییل در مرزهای جنوبی ایران دور از دسترس نمی‌باشد. امارات متحده عربی مخصوصاً در دهه ۱۳۷۰ با طرح مسأله جزایر سه‌گانه ایرانی، ضمن مشغول داشتن ایران، به خلق یک مانع دائمی در روابط ایران با خلیج‌فارس و به طور کلی با جهان عرب دامن زده است. تصور غیرواقعی آنها از تهدید ایران نیز، باعث گرم نگهداشتن بازار رقابت‌های تسلیحاتی در دههٔ اخیر در منطقه شده است. امنیت نظامی اغلب کشورهای منطقه جنبه «وارداتی» دارد و متکی به تسلیحات غربی است. مشتری اصلی

تسلیحات غربی، کشورهای منطقه خلیج‌فارس می‌باشند. در سال ۱۹۹۷، امارات متحدهٔ عربی، به تنهایی بیش از نیمی از صادرات نظامی فرانسه (معادل پنج میلیارد دلار) را به خود اختصاص داد.[٥٧] این کشور همچنین در سال ۲۰۰۰ قرارداد خرید ۸۰ فروند جنگنده اف-١٦، معادل شش میلیارد و ٤٠٠ میلیون دلار را با آمریکا منعقد کرد.[٥٨] به قول یک تحلیل‌گر عرب، منطق رقابت‌های تسلیحاتی در منطقه، بر اساس منطق بازی حاصل جمع جبری صفر می‌باشد. به این معنی که با دستیابی و خرید یک کشور به سلاح‌های نظامی جدید، احساس خطر و ناامنی کشورهای دیگر را فرا می‌گیرد. این احساس، علاقه این کشورها را در دستیابی به جنگ‌افزار بیشتر و امضای قراردادهای جدید افزایش می‌دهد.[٥٩]

۳ـ۲ـ۱. حوزهٔ شمال و شرق ایران

فروپاشی شوروی در همان حال که با دورساختن مرزهای تاریخی تهدید مستقیم روسیه علیه ایران، فرصت‌های بالقوه جدیدی را برای ایران پیش آورد، ولی منبع تهدیدهای گسترده‌ای نیز برای کشور به حساب می‌آمد. همان طوری که قبلاً گفته شد پیدایش کشورهای جدید در شمال ایران به عمق اهمیت ژئوپولیتیک ایران افزود، ولی این مسأله آسیب‌های تازه‌ای را نیز نوید می‌داد. به ویژه در اوایل دهه ۱۳۷۰ به دلیل مبهم‌بودن سرنوشت کشورهای تازه به استقلال رسیده، دغدغه و نگرانی‌های امنیتی ایران نیز بیشتر بود. اشتراکات قومی برخی از نواحی مرزی ایران با این کشورها موجب خلق دغدغه در خصوص رشد قوم‌گرایی و احتمال سرایت آن به ایران شده بود. ناهنجاری‌های اقتصادی و بی‌ثباتی‌های سیاسی موجود در منطقه نیز همواره زمینه‌ساز حضور و نفوذ قدرت‌های بیرونی در منطقه بوده است.

مخصوصاً در نیمه اول دهه ۱۳۷۰ ایران از ناحیه رقابت‌های موجود با کشورهای بیرونی نظیر ترکیه، عربستان سعودی، روسیه و آمریکا احساس نگرانی می‌کرد. در این میان حضور قدرت‌های بیرونی نظیر آمریکا و اسراییل برای امنیت ملی کشور سرنوشت‌ساز تلقی می‌شد. این دو کشور تنها به دنبال اعمال نفوذ خود نبودند، بلکه مخصوصاً تلاش داشتند جمهوری اسلامی ایران را در اهداف منطقه‌ای خود ناکام سازند. اسراییل مسأله «خاورمیانه بزرگ» را در همین دوران مطرح کرده و از آن طریق می‌کوشید برای دخالت‌های مستقیم خود دلایل مشروعی خلق

نماید. آمریکا نیز در وهله اول ضمن مطرح‌کردن محدودسازی بنیادگرایی اسلامی در منطقه سعی کرد تا مشروعیت حضور ایران را به زیر سؤال ببرد. در مرحله بعد تلاش کرد تا از مشارکت ایران در بهره‌برداری و حمل و نقل منابع انرژی منطقه جلوگیری به عمل آورد و در این کار تقریباً موفق بود. حضور نظامی این کشور در منطقه و احداث پایگاه‌های نظامی در کشورهایی نظیر آذربایجان به نگرانی‌های امنیتی ایران افزوده است. با تلاش آمریکا و متحدانش، آذربایجان به یک تهدید بالقوه برای ایران تبدیل شده است. اندیشه گسترش ناتو به شرق و منطقه نیز مشغولیت‌های فراوانی را ایجاد کرده است.

در این میان مسأله دریای خزر از اهمیت بسزایی برخوردار می‌باشد. متأسفانه با گذشت زمان، منافع ایران در مسأله رژیم حقوقی دریای خزر محدودیت بیشتری می‌یابد. در حال حاضر یکی از درگیری‌های جدی ایران دستیابی به «راه‌حلی آبرومندانه» در این قضیه می‌باشد. کوشش ایران برای عدم تقسیم دریا و پایبندی به مشاع‌بودن آن بر اساس قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ ایران ـ شوروی بدون نتیجه مانده است. به رغم امیدواری ایران از موضع موافق روسیه، این کشور با سابقه عملگرایی دیرینهٔ خود، این بار نیز علیه منافع ایران اقدام کرده و تا به حال در توافقات دوجانبه و سه‌جانبه خود با کشورهای آذربایجان و قزاقستان با طرح تقسیم دریا موافقت نموده است. البته ایران با ناامیدی از سیاست سابق خود، در حال حاضر، به تقسیم بیست درصدی دریا دل بسته است ولی این طرح نیز چندان عملی به نظر نمی‌رسد و در اندیشهٔ کشورهای دیگر ساحلی دریا، سهم ایران حدود ۱۳ درصد بیشتر نمی‌باشد. دولت ایران از دستیابی به هر گونه طرحی در این قضیه در هراس است و این مسأله که عملکرد آن می‌تواند در اذهان تاریخی ایرانیان به صورت «خیانت» جلوه کند، به شدت بر محدودیت‌های موجود افزوده است.

علاوه بر آسیای مرکزی و قفقاز، منطقهٔ شرقی ایران نیز با فروپاشی شوروی تأثیر پذیرفته است. افغانستان از فردای پس از استقلال تا به حال، به یک نگرانی جدی برای کشور تبدیل شده است. در تمام دهه ۱۳۷۰ ایران به رغم هزینه‌های فراوان، دستاوردی جز آسیب‌های امنیتی این کشور نداشته است. ظهور طالبان نگرانی‌های امنیتی فراوانی را برای ایران خلق کرده بود. پیامدهای این مسأله حتی به درون مناطق شرقی ما نیز کشیده شد و برای چند سال ناامنی‌های و

دغدغه‌های فراوانی آفرید. گسترش قاچاق مواد مخدر در همین دوران، مشکل دیگر ایران در منطقه بود. کشمکش‌های پنهان و آشکار ایران و پاکستان در قضیه افغانستان، حتی بر چگونگی روابط دو کشور نیز اثرگذار بود؛ تا جایی که اقدام پاکستان در حمایت از طالبان و مقابله غیرمستقیم با منافع ملی ایران هر گونه اندیشهٔ نزدیکی و برقراری روابط استراتژیک با این کشور را در حال حاضر و در آیندهٔ قابل پیش‌بینی از میان برده است. جالب است که در این فضا تمایل شدیدی برای گسترش روابط با دشمن پاکستان یعنی هند در سیاست خارجی ایران پیدا شد. حمله آمریکا به افغانستان علی‌رغم ایجاد ثبات و فروکش کردن ناامنی‌ها در شرق ایران و کشور افغانستان، همانند آتش زیرخاکستر، موضوع این کشور و احتمال استفاده مهاجمان را از آن علیه منافع ایران زنده نگه داشته است. ضمن آن که اشغال افغانستان به دست ارتش آمریکا و روی کارآمدن دولتی موافق با این کشور، به معنای تکمیل کردن حلقهٔ محاصره ایران قلمداد می‌شود.

٤ـ٢ـ١. اسراییل؛ معضل و دشمن ذاتی ایران

همان طوری که در نزد ایران، فلسطین مسأله اول جهان اسلام است، در نزد اسراییل نیز ایران مسأله اصلی این کشور در منطقه به شمار می‌رود. مخالفت با اسراییل بر مبنای پایه‌های ایدئولوژیک، انگیزهٔ مبارزه را با این کشور حتی برای نسل‌های آیندهٔ ایران نیز باقی خواهد گذاشت. به دلیل همین مسأله حتی تا اوایل دهه ۱۳۷۰ نزدیکی با ایران و تداوم استراتژی پیرامونی در نزد دولتمردان اسراییل همچون رؤیایی باقی مانده بود. از وقتی که زمامداران این کشور مطمئن شدند که این رؤیا تعبیری نخواهد داشت، با پشتکاری همه‌سویه به جنگ مستقیم علیه ایران برخاستند. از همان سال‌های نخستین دهه ۱۳۷۰، سردمداران اسراییل، ایران را بزرگترین خطر برای این رژیم اعلام کردند.[٦٠] آنها از همان زمان تلاش مضاعفی کردند تا تهدید ایران را برای جامعهٔ اسراییلی بقبولانند. در حال حاضر با فعالیت‌هایی که اسراییل انجام داده است، احساس عمومی جامعه یهودیان اسراییل بر این قرار گرفته که ایران در صدد نوعی نسل‌کشی از اسراییلی‌هاست و در نتیجه باید آماده هر گونه مقابله به مثل و برخورد با جمهوری اسلامی ایران بود.

اهمیت فلسطین در سیاست خارجی ایران از یک طرف و برداشت اسراییل از ایران از طرف دیگر باعث شده است تا هر مسأله‌ای در قضیه فلسطین و همچنین در روابط منطقه‌ای و بین‌المللی اسراییل به زیان جمهوری اسلامی ایران شکل بگیرد؛ برای مثال پی‌گیری *روند صلح خاورمیانه* که در تعبیر جمهوری اسلامی ایران به *روند سازش* معروف است، در تمامی سال‌های دهه ۱۳۷۰ مقوله‌ای جدی و تأثیرگذار بر روابط ایران با منطقه بوده است. مخالفت ایران با این روند از این کشور به عنوان نیروی برهم‌زنندهٔ صلح ساخته است. در این فرآیند ایران در شرایطی قرار گرفته بود که به نظر می‌رسید حتی از طرف‌های ذی‌نفع این پروسه نیز رادیکال‌تر عمل می‌نماید؛ تا جایی که برخی ادعا می‌کردند: «افراطیون ایرانی کاتولیک‌تر از پاپ شده‌اند»[٦١] در این سال‌ها یکی از شرایط آمریکا برای بهبود روابط خود با ایران، کنار گذاشتن مخالفت با روند صلح اعلام می‌شد.[٦٢] در واقع ایران همواره بخشی از هزینه‌های اعراب را نیز در قبال اسراییل پرداخته است.

در کنار فرآیند صلح، نزدیکی اسراییل و ترکیه نیز بر نگرانی‌های امنیتی ایران در دورهٔ جدید افزود. به دنبال فروپاشی پیوند اسراییل با رژیم گذشته ایران در استراتژی‌های پیرامونی اسراییل و همچنین ناامیدشدن از بازگشت ایران، نزدیکی با ترکیه مدنظر این رژیم قرار می‌گیرد. در نزد اسراییل تضاد میان این رژیم و اعراب هیچ گاه حل نخواهد شد و از این رو از طریق استراتژی پیرامونی می‌توانند امتیازات مورد نیاز خود را از اعراب بگیرند. قراین فراوانی وجود دارد که این بار نزدیکی اسراییل به ترکیه فقط متوجه اعراب نیست. برای رهبران ایران روشن بود که تحت تأثیر قرار دادن امنیت ایران جزء اهداف اساسی این پیوند بود. گزارش‌هایی نیز مبنی بر تمرین نظامی اسراییل در ترکیه جهت حمله هوایی محتمل علیه ایران منتشر شده است.[٦٣] در نزد ایران این مسأله بسیار مهم است که نزدیکی کشور مسلمان ترکیه به اسراییل به تضعیف جهان اسلام می‌انجامد. برخی ادعا می‌کنند ایران برای پاسخ‌گویی به پیوند یادشده، محور ایران، سوریه، عربستان و مصر را مورد توجه قرار داده است.[٦٤]

علاوه بر این، قدرت نظامی اسراییل فی‌نفسه نگرانی‌های بالایی را در ایران خلق می‌نماید. از این لحاظ قدرت این کشور در کل منطقه خاورمیانه در حال افزایش است و می‌توان از شکاف گسترده میان توانمندی‌های این کشور با دیگران در منطقه یاد کرد. هیچ ابهامی در خصوص

هسته‌ای بودن این رژیم برای ایران وجود نـدارد و تسـلیحات هسـته‌ای اسـراییل، ابـزاری تکمیلـی برای سیاست‌های آن کشور در برخورد با ایران و خاورمیانه تلقی می‌گردد. با توجه به تحـت تـأثیر قرار گرفتن اسـراییل از تشعشـات هسته‌ای در کاربردهـای احتمـالی آن در جنـگ بـا همسـایگان مستقیم خود، می‌توان گفت خطر اصلی سـلاح‌های هسـته‌ای اسـراییل بـرای دشـمنان دورتـر آن و خصوصاً ایران می‌باشد. این کشور همچنین هیـچ گـاه، قـدرت هسـته‌ای دیگـری را در منطقـه بـر نخواهد تابید. اقدامات بازدارنده این رژیم در حمله به راکتورهای هســته‌ای عـراق در سـال ۱۹۸۲، بخشی از استراتژی کلان و بلندمدت اسراییل در این جهت می‌باشـد.[٦٥] بدیـن لحـاظ نـیز همـواره مسؤولان جمهوری اسلامی ایران از حملات احتمـالی اسـراییل واهمـه داشـته‌اند. عـلاوه بـر ایـن، توانمندی بالای این رژیم در توسعهٔ سلاح‌های متعارف نیز متوجه امنیت ملی ایران نیز بـوده اسـت. موشک اریحا-۲ با ۱۵۰۰ کیلومتر بُرد به گونه‌ای طراحی شـده اسـت کـه دامنـه بـرد آن جمـهوری اسلامی ایران را در بر می‌گیرد و از کشورهای همسایه بسیار فراتر می‌رود.[٦٦]

برای مقابله بـا ایـران، اسـراییل اسـتراتژی‌های مختلفـی را در پیـش گرفتـه اسـت. اولیـن و مهم‌ترین استراتژی اسراییل جلوگیری از نزدیک شدن ایران و آمریکاست زیرا چنین روابطـی بـا وجود فراز و نشیب احتمالی خود، قدرت چانه‌زنی ایران با واشنگتن، را بالا خواهـد بـرد. زنـده نگهداشتن موضوع ایران به مثابه بزرگترین خطر منطقه‌ای و مخالف منافع اسراییل و صهیونیسـم، دنیای غرب و مـانع معرفـی کـردن ایـران در پیشـرفت صلـح اعـراب و اسـراییل از شـاخه‌های استراتژی تبلیغ در اختلاف ایران و اسراییل است. تمامی تحریم‌های اعمال شـده علیـه ایـران در طول دهه ۱۹۹۰ نتیجه تلاش‌های گروههـای یـهودی در آمریکـا بـوده اسـت. اسـتراتژی بعـدی اسراییل این است که در منطقه خاورمیانه، ایران را مهم‌ترین تهدید منطقه‌ای مطرح نماید؛ تـأکید بر موضوع سلاح‌های کشتار دسته‌جمعی و هسته‌ای ایران در همین زمینه قرار دارد.

در سطح منطقه‌ای نیز، اسراییل سعی کرده است میان ایران و دنیای عرب فاصله ایجاد کنـد و زمینه‌های برقراری روابط استراتژیک و پایدار، به خصوص میان دو طـرف خلیج‌فـارس پدیـد نیاید. کُندبودن روند تنش‌زدایی در روابط ایران و مصر نیز به تأکید تحلیل‌گـران مصـری، نتیجـه فشارهای آمریکا و اسراییل بوده است. ایجاد جو بدبینی، انعکاس وسیع اخبـار منفـی از ایـران و دامن‌زدن به اختلافات میان ایـران و اعـراب از تاکتیک‌هایی است کـه اسـراییل از آن اسـتفاده

می‌کند.[۶۷] به طور کلی نظام سیاسی ایران دشمن ایدئولوژیک اسراییل محسوب می‌گردد و از این جهت استحاله این نظام و جامعه انقلابی ـ اسلامی ایران مورد توجه اسراییل و برنامه‌های تبلیغی این رژیم می‌باشد.

۲. تداوم خصومت ذاتی آمریکا با ایران

گراهام فولر بیش از ده سال قبل در کتاب «قبلهٔ عالم» نوشته بود:

«ایالات متحده محتمل‌ترین منبع خارجی مداخلهٔ نظامی در رقابت با ایران در آینده‌ای قابل پیش‌بینی است.»[۶۸]

سخنان *فولر* هنوز هم بهره‌ای از واقعیت دارد. به ویژه پس از واقعه ۱۱ سپتامبر طرح حملهٔ نظامی آمریکا علیه ایران با شدت و غلظت بیشتری وارد فضای سیاسی جامعه ایران شد. ماجراجویی‌های بوش در منطقه خاورمیانه و تکمیل محاصرهٔ ایران از طریق اشغال دو کشور همسایه آن یعنی افغانستان و عراق این گمان را به وجود آورده است که اولین اقدام بزرگ بوش در خاورمیانه، پس از رهایی از مسأله انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا، سر و سامان دادن به موضوع ایران خواهد بود. اقدام‌های گوناگون و تهاجمات تبلیغی و سیاسی این کشور در چند سال اخیر علیه ایران این ظن را تقویت می‌کند. توفیق اولیه این کشور در همگام ساختن حساسیت‌های بین‌المللی نسبت به تهدید هسته‌ای ایران می‌تواند مقدمه‌ای برای آغاز اقدامات نظامی این کشور علیه ایران باشد. در هر حال دشمنی ذاتی موجود میان این کشور و ایران، امکان برخورد و رویارویی مستقیم را محتمل خواهد ساخت.

تجربه سال‌های دهه ۱۹۹۰ تا به‌حال نشان داده است که تلاش‌های تخریبی آمریکا علیه منافع و امنیت ایران در طول این مدت شدت فزاینده‌ای داشته است. در واقع در عین حال که جورج *بوش پدر* در اوایل ریاست جمهوری خویش اعلام کرده بود حاضر است روابط با ایران را مجدداً برقرار سازد، در حال حاضر آمریکا هیچ پلی را برای روابط احتمالی دو کشور باقی نگذاشته است. در این میان در طول دوران ریاست جمهوری *بیل کلینتون*، از ایران به دولتی «سرکش و یاغی» یاد می‌شد و در دوران جورج *بوش* پسر نیز ایران در فهرست کشورهای «شرور» قرار گرفته است. البته برداشت‌های نخبگان حکومتی ایران نیز راجع به آمریکا تابع

همان نگرش‌های سابق می‌باشد؛ آمریکا همچنان «شیطان بزرگ» و «مستکبر» خوانده می‌شود. حمایت‌های بی‌حد و حصر این کشور از جنایات اسراییل و دشمنی‌های فزاینده در چند سال اخیر علیه تمامی جهان اسلام این فرضیه را به اثبات رسانده است که آمریکا همانند اسراییل دارای دشمنی ریشه‌ای با اسلام است.

در طول این مدت آمریکا تلاش‌های متعددی برای مقابله با ایران انجام داد، که به صورت کلی می‌توان این تلاش‌ها را در چند مورد زیر توضیح داد:

۱. اعمال تحریم‌های اقتصادی
۲. اعمال فشارهای سیاسی و تبلیغی
۳. تقویت حلقهٔ محاصرهٔ نظامی ایران

۱ـ۲. اعمال تحریم‌های اقتصادی

دولت *کلینتون* در توضیح انگیزه اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه ایران، موضوع تغییر رفتار ایران را مطرح می‌کرد ولی همان زمان آشکار بود که مسایل مورد ادعای آمریکا فقط جنبه توجیهی دارد و هدف اساسی همان تغییر نظام سیاسی ایران به شیوهٔ غیرمستقیم می‌باشد. واقعیت آن است که پس از پایان جنگ سرد و تغییر نقطهٔ تمرکز سیاسی بین‌المللی از مسایل امنیتی به اقتصادی، قابلیت ابزارها و تحریم‌های اقتصادی نیز فزونی گرفت. دولت *کلینتون* امیدوار بود با سنگینی فشار تحریم‌ها بر شانه مردم، به مخالفت‌های درونی بر ضد نظام سیاسی ایران دامن زده می‌شود. مشخص بود که این هدف چندان با واقعیات همخوانی نداشت. همراه نشدن تمام‌عیار جامعه بین‌المللی با سیاست‌های آمریکا پیروزی بزرگی برای سیاست‌های ایران به شمار می‌رفت ولی تحریم‌های آمریکا در تضعیف توانایی‌های ایران در دستیابی به اهداف خود اثرگذار بود. ممنوعیت سرمایه‌گذاری شرکت‌های آمریکایی در ایران و نیز اعمال تحریم‌های تجاری علیه شرکت‌های سایر کشورها بر اساس قانون داماتو، پیامدهای اقتصادی فراوانی داشت. جایگزین‌سازی مشتریان دیگر به جای شرکت‌های آمریکایی که سالانه قریب به ۵ میلیارد دلار از نفت ایران خریداری می‌کردند، کار ساده و بدون هزینه‌ای نبود. همچنین تحریم آمریکا ریسک سرمایه‌گذاری را در ایران افزایش داد. این مسأله موجب محبوس‌شدن

توانایی‌های ایران و ثابت ماندن ظرفیت تولیدی ایران شد. بهره‌گیری شرکت‌های اروپایی و غیرآمریکایی از وضعیت پیش‌آمده و امتیازگیری از ایران نیز طبیعی به نظر می‌رسد.

به اعتقاد *پاتریک کلاسون*، تحریم آمریکا در همان سال اول باعث کاهش ده درصدی درآمد ارزی ایران شد. بر طبق بررسی وی، پس از این تحریم‌ها، معاملات نفتی ایران دچار مشکل شد و ایران ناگزیر شد تا نفت خود را به طور میانگین ۳۰ تا ۸۰ سنت در هر بشکه ارزان‌تر بفروشد. به اعتقاد وی این تحریم‌ها باعث کاهش ارزش پول ایران شد و مهم‌تر آن که ایران را از دستیابی به سرمایه‌ها و اعتبارات بین‌المللی محروم ساخت.[۶۹]

تحریم اقتصادی علیه ایران تحت عناوینی نظیر مهار دوگانه و قانون داماتو اجرا شده است. نکته قابل توجه در این تحریم‌ها، مورد توجه قرار دادن کشورهای ثالث نیز بود. این مسأله نقطهٔ قوتی برای کم‌کردن آثار تحریم بود؛[۷۰] اما آمریکا علاوه بر شیوه‌های فوق، موانع دیگری نیز در مسیر راه ایران ایجاد کرد. مهم‌ترین این موانع، کارشکنی با طرح‌های ایران در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز و به ویژه مخالفت با عبور مسیرهای انتقال نفت و گاز از ایران است. با وجود آن که مسیر ایران حتی در نزد کارشناسان غربی، بهینه‌ترین مسیر برای انتقال نفت و گاز منطقه بود ولی عملاً با مخالفت‌های آمریکا و بازداشتن شرکت‌های آمریکایی و سایر کشورهای معتبر دنیا از معامله و سرمایه‌گذاری با ایران، ضربات جبران‌ناپذیری را به منافع ایران وارد ساخت. این کشور باعث شد تا ایران از شرکت در پروژهٔ معروف به «قرارداد قرن» در آذربایجان محروم گردد. اقدامات آمریکا علاوه بر ضربات اقتصادی، از لحاظ امنیتی نیز دارای پیامدهای ناگواری است. عبور خطوط لوله از ایران باعث می‌شد تا ایران را به کشوری امن تبدیل کند که هرگونه بی‌ثباتی در آن، تهدیدگر منابع بین‌المللی بود.[۷۱]

۲ـ۲. اعمال فشارهای سیاسی و تبلیغی

مقامات آمریکایی معمولاً در تشریح سیاست‌های تحریم خود علیه ایران به مسایلی ارجاع می‌دهند که دامنهٔ تهدیدزایی این مسایل برای جمهوری اسلامی ایران کمتر از اصل تحریم نمی‌باشد. آنها ایران را متهم به چهار مقوله اساسی می‌کنند:

۱. حمایت از تروریسم

۲. مخالف با روند صلح اعراب و اسراییل
۳. تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی و جنگ‌افزارهای هسته‌ای
٤. پایبند نبودن به حقوق بشر و دموکراسی

در این میان آنها پایان‌دادن به سیاست‌های ایران را برای ترمیم روابط خود با این کشور و نیز رفع تحریم‌ها، ضروری می‌دانند. واقعیت آن است که این اتهامات فی‌نفسه برای منزوی ساختن ایران در نظام بین‌الملل و مقدمات فروپاشی درونی آن، در سیاست‌های آمریکا دارای اهمیت می‌باشند. بر این اساس در تمامی سال‌های پس از پیروزی انقلاب و مخصوصاً از ابتدای دهه ۱۹۹۰ به این سمت، از طریق بهره‌گیری از توانمندی‌های رسانه‌ای و ارتباطی خود، حجم بسیار وسیعی از خوراک تبلیغاتی را به اذهان جهانیان تزریق کرد و کم‌کم زمینه‌های تزلزل در مشروعیت سیاسی ایران را در نظام بین‌الملل فراهم ساخت. مخصوصاً تأکید بر دو اتهام حمایت ایران از تروریسم و تلاش برای کسب توانمندی‌های هسته‌ای، زیان‌های جدی به حوزه امنیت ملی کشور وارد ساخته است.

به تعبیر دکتر *پیروز مجتهدزاده*، بهانهٔ ضدیت جنون‌آمیز ایالات متحده با ایران، ادعای حمایت ایران از «تروریسم» است. به نظر وی اسراییل القاگر این مسأله به واشنگتن بوده است. حمایت‌های ایران از شیعیان جنوب لبنان، به مرور زمان، سبب پیدایش گونه‌ای «جنون ضدشیعه»، در اسراییل و ایالات متحده شده است. چنان که آنها را به اندیشهٔ ایجاد اختلاف مذهبی در جهان اسلام بر ضد تشیع و بهره‌گرفتن از جغرافیای سیاسی دینی ایران و همسایگانش انداخته است. پشتیبانی باور نکردنی ایالات متحده از گروه طالبان در افغانستان، اقدامات تروریستی در مورد مراکز ایران در پاکستان و گسترش تبلیغات وهابی‌گری در همسایگی ایران نمونه‌هایی از این استراتژی است.[۷۲] در این میان حمایت از سازمان مجاهدین خلق نیز همواره مورد تأکید بوده است. با آن که این سازمان به صورت رسمی از طرف مقامات آمریکا سازمانی تروریستی معرفی شده است، ولی در عمل از آن حمایت به عمل می‌آید. بر اساس اطلاعات قبل از حادثه یازدهم سپتامبر، هنوز بیش از ۲۰۰ نفر از اعضای کنگره آمریکا و یک چهارم مجلس سنا و بخشی از مقامات دولتی آمریکا از این سازمان فعالانه حمایت می‌کنند. بسیاری از نمایندگان آمریکا از سازمان منافقین در جریان تبلیغات انتخاباتی کمک‌های مالی دریافت کرده‌اند.[۷۳]

متأسفانه پس از واقعهٔ ۱۱ سپتامبر، بهانهٔ «تروریسم» چونان ابزاری کارآمد برای جبران برخی از ناکامی‌های بین‌المللی آمریکا و مخصوصاً برای مقابله با جهان اسلام که در مصاف نابرابری با اسراییل قرار گرفته به کار رفته است. این مسأله مخصوصاً هر نوع حمایت از جنبش‌های فلسطینی را در قالب حمایت از تروریسم تعبیر می‌کند و از این طریق فشارهای بی‌پایانی را به طرفداران ملت مظلوم فلسطین وارد می‌شود. مخالفت ایران با فرآیند «صلح خاورمیانه» نیز دستاویز دولتمردان آمریکا در دهه ۱۹۹۰ علیه ایران بود. با وجود اعلام دولت ایران مبنی بر عدم دخالت در تصمیم فلسطینیان، مخالفت سیاسی ایران با جریان به اصطلاح صلح به تنهایی کافی بود تا حجم انبوهی از تبلیغات صهیونیستی ـ آمریکایی علیه ایران در منطقه و جهان آغاز گردد. این مسأله تا قبل از انتفاضه مردم فلسطین تا بدان جا بود که احتمال انزوای منطقه‌ای ایران در ورای نزدیکی اعراب و اسراییل، مطرح بود. در کنار این مسأله، اتهام عدم رعایت مسایل حقوق بشر در ایران نیز از جمله برنامه‌های سیاسی آمریکا علیه ایران بود و بدین طریق موضوع حمایت از مخالفان سیاسی ایران به صورت وسیع در دستور کار سیاستمداران آمریکایی قرار گرفت. کمک ۲۰ میلیون دلاری آمریکا برای راه‌اندازی «رادیو آزادی» و سپس «رادیو ایران فردا» به همین منظور و در جهت آماده‌سازی افکار عمومی برای تغییر سیاسی دولت ایران انجام گرفته است. حمایت از اغتشاشات جزیی سیاسی در سال‌های اخیر مسایلی را در ایران ایجاد کرده است. متأسفانه جریانات سیاسی ـ دانشجویی خرداد ۱۳۸۲ از طریق تبلیغات ماهواره‌ای رسانه‌های تبلیغاتی آمریکا آثار ناامن کننده‌ای را پدید آورده و در این میان حمایت آشکار جورج بوش را نیز موجب گشته بود.

اما مسأله‌ای که مخصوصاً در سال‌های اخیر دستمایهٔ آمریکا در تهاجم گسترده علیه ایران تبدیل شده، اتهام تلاش ایران برای تولید و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و موشک‌های حامل این سلاح‌هاست. آمریکا در طول یک دهه به تهاجم تبلیغاتی خود علیه ایران در این زمینه ادامه داد و پس از ۱۱ سپتامبر با بسیج کردن نهادهای سازمان ملل که مخصوصاً تحت نفوذ این کشور می‌باشند، زمینه‌های شک و تردید بین‌المللی را علیه برنامه‌های هسته‌ای صلح‌آمیز ایران مهیا نمود. ناگفته نماند که کنار گذاشتن فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران ضربات جبران‌ناپذیری را بر توسعهٔ اقتصادی و صنعتی کشور وارد خواهد ساخت.

۳ـ۲. تقویت حلقهٔ محاصرهٔ نظامی ایران

آمریکا در حال حاضر در اکثر نقاط مرزی ایران می‌تواند مستقیماً با کشور وارد منازعه گردد. این کشور در مرزهای جنوبی (خلیج‌فارس و عمان)، شرقی (افغانستان)، و غربی (عراق) همسایه مستقیم ما شده است. در نواحی مرزی ترکیه و پاکستان نیز به دلیل پیشینه موجود در روابط این کشورها و آمریکا، این کشور می‌تواند از زمینه‌های موجود علیه ایران استفاده نماید. در قسمت شمالی فقط مرز ایران و ترکمنستان هنوز در تیررس ارتش آمریکا قرار ندارد. مرز ایران و آذربایجان نیز به دلیل روابط گرم نظامی میان کشور اخیر و آمریکا چندان مکان امنی برای ایران نخواهد بود. در میان همسایگان ایران فقط ترکمنستان و ارمنستان مطمئن به نظر می‌رسند. ارتش آمریکا از اواسط دهه ۱۳٦۰ تا به حال توانسته پله پله و مرحله به مرحله بر محیط امنیتی ایران مسلط گردد و در حال حاضر حلقه محاصره نظامی خود را علیه ایران تقریباً کامل نماید. پیروزی آمریکا در جنگ دوم خلیج‌فارس نقطه عطفی در افزایش استقرار توانمندی‌های نظامی این کشور در حلقهٔ امنیتی ایران بود. ابتدا در پی بحران کویت، موازنهٔ قدرت در خلیج‌فارس بر هم خورد و ایالات متحده با حضور نظامی نیرومندش، دست در دست کشورهای عضو شورای همکاری خلیج‌فارس، به صورت قدرت برتر در منطقه درآمده است. *رابرت‌اچ، پلترو* معاون وزیر خارجه اسبق آمریکا در دولت *کلینتون*، در اوایل دهه ۱۹۹۰ استراتژی جدید آمریکا را در سه اصل مطرح کرده بود:[٧٤]

۱. تقویت بنیه دفاعی هر یک از کشورهای حوزه خلیج‌فارس
۲. تقویت توانایی گروهی کشورهای خلیج‌فارس برای دفاع از خود
۳. حفظ توانایی‌های دفاعی آمریکا در منطقه

روی دیگر استراتژی نظامی آمریکا در منطقه تضعیف و کنترل شدید دو کشور ایران و عراق بود. در راستای استراتژی اول آمریکا ضمن دامن زدن به تصور تهدید ایران برای کشورهای منطقه آنها را متمایل به همکاری‌های دوجانبه با خود ساخت و به برنامه‌ریزی مشترک، آموزش نظامی مشترک و مانورهای مشترک با کشورهای خلیج‌فارس اقدام نمود. بیشتر آن که کشورهای شورای همکاری خلیج‌فارس را تشویق به خریدهای گسترده نظامی کرد و در این کار اروپا را نیز با خود همراه کرد. در حالی که ایران در سال ۱۹۹۳ تنها ٤/۲ درصد از تولید

ناخالص داخلی خود را صرف هزینه‌های نظامی کرد. عربستان سعودی ۱۳/۱ درصد، کویت ۱۲/۱ درصد، عمان ۱۵/۳ درصد و امارات متحده عربی ۱۰ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را در آن سال صرف هزینه‌های نظامی کردند. عربستان تنها در سال ۱۹۹۵، ٤٩/٥ میلیارد دلار هزینه نظامی داشت.[٧٥] این نسبت‌ها هنوز هم تقریباً به همان گونه برقرار است. این مسأله منجر به ایجاد فاصله‌ای نسبی میان توان نظامی کشورهای کرانه‌ای شده است. یعنی گنجایش نظامی کشورهای کوچک‌تر به نسبت همسایه بسیار پرجمعیت آنها (ایران)، بـه گونـهٔ خطرنـاکی بیشتر شده است.

در راستای استراتژی دوم آمریکا ضمن عقد قراردادهای دوجانبه بـا هـر یـک از کشـورهای حوزه جنوبی خلیج‌فارس از همان آغاز دهه نود در تلاش بود تا با ایجاد یک نظام امنیتی یکسره عربی، چهرهٔ استراتژیک منطقه را دگرگون سازد. همراه با بحران کویت، ایـدهٔ ایجـاد یـک نظـام امنیتی عربی در خلیج‌فارس در واشنگتن پدید آمد. در این طـرح ضمـن کنـار گذاشـتن ایـران و عراق منابع ناامنی تلویحاً مشخص شدند و به جای آنها دو دولت خارج از منطقه یعنـی سـوریه و مصـر را در نظـر گرفتنـد. طـرح ۲+٦ هـر چنـد در مجمـوع ناکـارآمد بـود ولـی برخـی از بلندپروازی‌های مصر را آشکار ساخت و هنوز هم در ذهن دولتمردان این کشور در زمینه ذینفـع بودن در قضیه خلیج‌فارس، ایده‌هایی وجود دارد.

در راستای استـراتژی سـوم نـیز ضمـن گـرم نگهداشـتن تـهدید ایـران نظیر ارتبـاط‌دادن ناآرامی‌های سیاسی بحرین به ایران و طرح ادعـای سـرزمینی توسـط امـارات در خلیج‌فـارس و همچنین اتهام تلاش ایران برای نزدیکی نظامی خطرنـاک بـه روسـیه، از نظـر روحـی و روانـی کشورهای جنوبی حوزه خلیج‌فارس را برای تداوم استقرار نظامی خود آماده می‌کند. این کشـور در حال حاضر بزرگترین نیروی نظامی را در منطقه دارا می‌باشـد. بـراه انداختـن سه جنـگ در مدت یک دهه در منطقه توسط ارتش آمریکا، به استحکام نظامی ایـن کشـور در منطقـه افـزوده است. در مراحل بعدی همان طور که آشکار می‌باشد ارتش آمریکا به اشغال افغانسـتان و سـپس عراق پرداخت و نواحی شرقی و غربی مرزی ایران را در تسلط خود درآورد. هنـوز نمی‌تـوان از آینده سیاسی هیچ کدام از این دو کشور تحلیل قطعی ارائه داد، ولـی پیداسـت کـه دغدغـه‌های امنیتی ایران کاملاً جایگزین برخی فرصت‌های سابق شده است.

تلاش آمریکا برای استقرار نظامی در آذربایجان و ایجاد پایگاه اینجرلیک در ترکیه که خود عضو پیمان ناتو و هم‌پیمان نظامی اسراییل می‌باشد، می‌تواند در جهت کنترل ایران نیز به کار آید. در بحران افغانستان مسأله استقرار نظامی این کشور در کشورهای آسیای مرکزی نیز به صورت نیمه‌بند عملی شد.[۷۹] در چنین وضعیتی ایران می‌تواند تقریباً از تمامی فرصت‌های احتمالی خود در محیط امنیتی‌اش محروم بماند و یا حداقل حفظ این فرصت‌ها هزینه‌های فراوانی خواهد داشت. البته پس از واقعهٔ ۱۱ سپتامبر و طرح تئوری «تروریسم اسلامی» از سوی این کشور، و همچنین حمایت‌های همه‌جانبه این کشور از اسراییل در برابر فلسطین، زمینه‌های منفی برای منافع آمریکا در ملل منطقه گسترش یافته است. مخصوصاً تهاجم مستقیم رسانه‌های گروهی آمریکا به عربستان سعودی، به عنوان یکی از متهمین اصلی ماجرای ۱۱ سپتامبر، ناخودآگاه می‌تواند موجب دوری این کشور از غرب و آمریکا گردد. لذا در بلندمدت می‌توان امیدوار به بهره‌گیری از این فرصت‌ها علیه منافع آمریکا از سوی ایران بود. در حال حاضر و در کوتاه‌مدت به دلیل غلبه هژمونی سلطه آمریکا در منطقه چنین مساله‌ای نمی‌تواند عمل باشد.

۳. ماهیت تنش‌زای روندهای جهانی

نظام جهانی نیز در این دوره، بیشتر از آن که فرصتی برای جمهوری اسلامی خلق نماید، در نقش تهدید، نگرانی‌های فزاینده‌ای را ایجاد کرده است. البته تهدیدهای ناشی از نظام بین‌المللی و روندهای جهانی فقط شامل ایران نمی‌شود، بلکه بسیاری از کشورهای دیگر و نظام‌های ملی را نیز متأثر می‌سازد. در این میان جایگاه کشورهای جهان سوم و آنهایی که از نقش اندکی در بازیگری فعال در نظام بین‌الملل برخوردار هستند، نگران‌کننده‌تر به نظر می‌رسد. پدیدهٔ جهانی‌شدن چه تحت عنوان یک فرآیند طبیعی و چه به مثابه یک روند تحمیلی، سیطرهٔ خویش را بر نظام‌های ملی اعمال می‌کند. با وجود ابهام در این پدیده، در حال حاضر به صورت یک «ایدئولوژی» جدید، پیامدهای ویران‌کننده‌ای را برای کشورهای ضعیف نوید می‌دهد. این پدیده به ویژه برای دولت‌هایی که در مقابل نظام سلطهٔ جهانی قرار دارند و بنیان‌های ارزشی و ایدئولوژیک آنها، همگامی با این نظام را دشوار می‌سازد، دوچندان است.

آن چه روشن می‌نماید، جهانی‌شدن روندی است که تقریباً در تمامی جهات از یک منبع برخاسته و جریان می‌یابد و در آن، روابط نیز غالباً یک‌سویه می‌باشد. پر بیراه نیست که جهانی‌شدن را همان گسترش و فراگیر شدگی آثار تمدنی غرب دانست که نمادهای تمدن‌های دیگر را به هماوردی می‌طلبد. بر این اساس استحالهٔ نظام‌های تمدنی و جوامع گوناگون دیگر در بطن و ذات «ایدئولوژی جهانی‌شدن» قرار دارد. البته از نظر علمی کاملاً مشخص است که نمی‌توان به سهولت در ساختار ناهمگون جهان، به تحمیل دست به یکپارچه‌سازی جهانی زد و این مسأله ناممکن می‌نماید. فرهنگ پدیده‌ای نیست که بر مبنای یک ایدئولوژی وارداتی و ارادهٔ بیرونی در سرزمینی ناهمگون با آن، پای بگیرد. از این جهت بسیاری تحقق مفاهیمی نظیر «دهکده جهانی» را همان اندازه ناممکن می‌دانند که، بهشت کمونیسم در اندیشه مارکسیستی ناشدنی بود.[۷۷] با این حال این نکته برای همگان روشن است که این روندهای جدید حداقل می‌تواند موجبات از هم گسیختگی و سردرگمی را برای کشورهای تأثیرپذیر فراهم سازد. در واقع جهانی‌شدن می‌تواند بر هم زنندهٔ نظم پیشین باشد ولی در اغلب اوقات نمی‌تواند نظم جدیدی را جایگزین نظم قبلی سازد. بر این اساس عموم کشورهایی که به صورت منفعلانه با روندهای جدید برخورد می‌کنند ضمن از دست دادن ساختار هویتی گذشته خود و بدون کسب ساختار جدید در برزخ بی‌سرانجام و نامشخصی گرفتار می‌شوند.

جهانی‌شدن در ابتدا به صورت «جهانی‌شدن اقتصاد» به نظر می‌رسید ولی با گذشت زمان و تحول در عناصر ارتباطی و اطلاع‌رسانی جهانی به همراه سلطه جهانی که به ویژه از جانب آمریکا پی‌گیری می‌شود، از جنبه‌های سیاسی و فرهنگی نیز مورد توجه قرار گرفت. به ترتیب اولویت تهدیدهایی که این مسأله می‌تواند در سطوح اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برای جامعه ما بیافریند بررسی می‌گردد:

۱ـ۳. نگرانی‌های اقتصادی

اقتصاد کشورها بیش از سطوح دیگر در فرآیند جهانی‌شدن قرار گرفته است. مسایل وابستگی‌های متقابل از مدت‌ها قبل از فروپاشی شوروی، بسیاری از نواحی را به یکدیگر پیوند داده است، ولی با شکست اقتصاد سوسیالیستی در نتیجهٔ فروپاشی شوروی، انقلابی به نفع

اقتصاد بازار در جهان صورت گرفت، به گونه‌ای که هر کشوری که در روند جهانی‌کردن اقتصاد خود ناکام مانده است، در واقع نه تنها به صورت روانی، آسیب‌هایی را از جهات مختلف احساس می‌کند، بلکه در معرض از دست دادن اعتبار بین‌المللی نیز قرار می‌گیرد. در دهۀ ۱۹۹۰، در نظام بین‌الملل، اقتصاد ارزشمندترین کالا به شمار می‌آمد. به این دلیل بود که ژاپن با برخورداری از بیشترین سرمایه و دارایی خارجی و ثروتمندترین کشور جهان، از پرستیژ خارق‌العاده‌ای برخوردار شد. بر اساس گزارش بانک جهانی، از ۹۳ کشور جهان سوم، ٤٩ کشور توانستند در جهانی‌کردن اقتصاد خود پیروزمندانه به پیش بروند. ٤٤ کشور دیگر جهان سوم در این مسابقه عقب مانده‌اند.[۷۸] در تمامی این سال‌ها تصمیمات بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول سازندۀ اصلی فرآیند جهانی‌کردن اقتصاد بود و به تبع آن سازمان‌های اقتصادی نظیر گات و سازمان تجارت جهانی نیز پیش‌برندگان اصلی سیاست‌های جهانی‌شدن اقتصاد بودند.

بی‌تردید پیوستن به سازمان تجارت جهانی بسیاری از تولیدگران داخلی کشور را دچار آسیب خواهد کرد بخش صنعت ایران توانایی بسیار اندکی در مقابله با تکنولوژی برتر و ارزان بیرونی خواهد داشت. بدین ترتیب نتیجه این اقدام تعطیلی بسیاری از مراکز صنعتی و اخراج کارگران آنها خواهد بود. متأسفانه ظرفیت ایران در فرآیند جهانی‌شدن اقتصاد بسیار محدود و نگران‌کننده می‌باشد. سهم ایران در تولید بین‌المللی، تقریباً نزدیک به صفر است. به عبارت دیگر ایران نقش و جایگاه چندانی در فرآیند جهانی تولید تاکنون نداشته است و به تبع آن در تقسیم جهانی کار نیز جایگاهی ندارد. سهم ایران در تجارت جهانی نیز بسیار ناچیز و متکی به صادرات نفت می‌باشد. حتی صادرات بخش‌های غیرنفتی نیز تحت تأثیر شدید نوسانات موجود در درآمدهای نفتی کشور می‌باشد، در زمینه جذب سرمایه‌گذاری خارجی که در فرآیند جهانی‌شدن اقتصاد عامل بسیار مهمی در توانمندی یک کشور خواهد بود، سهم ایران بسیار ناچیز می‌باشد. از میزان ۱/۳٤ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی مصوب تحت پوشش قانون جلب و حمایت از سرمایه‌های خارجی طی دورۀ ۷۸-۱۳۷۲، تنها ۱۲۰ میلیون دلار آن محقق شده است. به عبارت دیگر طی ۷ سال به طور متوسط سالانه تنها ۱۷ میلیون دلار سرمایه‌گذاری خارجی تحت پوشش قانون یادشده درکشور صورت گرفته است. یعنی سهم ایران از جریان ورودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تقریباً صفر بوده است. این در حالی بود که چین در سال ۱۹۹۸، ٤٥ میلیارد دلار جذب سرمایه‌گذاری خارجی داشت.[۷۹]

۲ـ۳. نگرانی‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی

اهمیت دغدغه‌های فرهنگی و سیاسی در فرآیند جهانی‌شدن به هیچ وجه از دغدغه‌های اقتصادی کمتر نیست. این دغدغه‌ها بیشتر ناشی از برخورداری انحصاری غرب و به ویژه آمریکا از تکنولوژی اطلاع‌رسانی و امکانات مالی مورد نیاز آن است. ساکنان کرهٔ خاکی، ۸۰ درصد از گزارش‌ها را از طریق نیویورک، پاریس و لندن دریافت می‌کنند. مبادلهٔ موضوعات خبری فقط میان خبرگزاری یونایتدپرس و تمام آسیا ماهانه ۱۵۰ به ۲۰ می‌باشد. تحریف اخبار، پدیده‌ای طبیعی است. عدم تعادل در روند انتقال اخبار، مانع از جریان اطلاعات به طور آزاد می‌شود و جریان یک‌طرفهٔ اطلاعات شکل می‌گیرد که در نهایت به سلطه فرهنگی می‌انجامد. در زمینه محصولات فرهنگی نیز شاهد یک‌طرفه بودن روابط می‌باشیم. سهم جهانی آمریکا در صدور کتاب، موسیقی و نرم‌افزار در سال‌های میانی دههٔ ۱۹۹۰ به ترتیب ۳۲٪، ۶۰٪ و ۷۵٪ بوده است. با گذشت زمان، فاصله میان صادرات محصولات فرهنگی بیشتر نیز می‌گردد. در سال ۲۰۰۰، آمریکا به تنهایی ٦۲ درصد تمامی کتاب‌های دنیا را چاپ کرد؛ این کشور با توجه به این پشتوانه است که قوانین و فرهنگ داخلی خود را معیار رفتار بین‌المللی قرار می‌دهد. پخش تصویر از طریق صفحهٔ تلویزیون با حمایت قدرت ماهواره، امروزه بیشترین بحث‌ها را در حوزهٔ فرهنگ دامن زده است.[80] جهانی‌شدن فرهنگی به تعبیر صریح‌تر همان امپریالیسم فرهنگی را مدنظر دارد؛ سه ویژگی کلی این فرآیند فرهنگی عبارتنداز: ۱. گسترش و جهان‌گیر شدن فرهنگ و تمدن غربی یا غربی‌شدن ۲. گسترش و جهان‌گیرشدن فرهنگ مصرفی سرمایه‌داری ۳. گسترش و جهان‌گیرشدن فرهنگ آمریکایی. به تعبیری «کوکاکولانیزاسیون، مکدونالدنیزاسیون و دیسنی فیکانسیون فرآیندهای مسلط در عرصه فرهنگ جهانی» و امپریالیسم فرهنگی غرب (آمریکا) می‌باشند.[81] در این چارچوب است که فرهنگ رفتاری یک آمریکایی در زمینه‌های مصرف غذایی، نمایش فیلم و انواع هنر، الگوی جوامع دیگر قرار می‌گیرد.

جامعهٔ ایران نیز از مظاهر تمدن آمریکایی بی‌نصیب نمانده است. علاوه بر اثبات چهره ظاهری بسیاری از افراد جامعه در الگوگیری از فرهنگ وارداتی، می‌توان به برخی از گزارش‌های آماری نیز استناد نمود. بر طبق یک آمار غیررسمی، در سال ۱۳۷٤، حدود ۲۵۰ هزار خانه در تهران با آنتن‌های تلویزیونی ماهواره برنامه‌های غربی و آسیایی تماشا می‌کردند.[82]

مطمئناً این آمار در حال حاضر با فراگیر شدن این آنتن‌ها در کشور و حتی در برخی از نقاط روستایی بیشتر هم شده است. در سال‌های اخیر، تجهیزات ماهواره‌ای ضمن افزایش ظرفیت، ارزان‌تر نیز شده‌اند. در حال حاضر ۹۷ شبکهٔ ماهواره‌ای از ۱۵ کشور جهان خاک جمهوری اسلامی ایران را تحت پوشش قرار داده‌اند که بر روی برخی از این ماهواره‌ها تا بیش از ۲۰۰ کانال تلویزیونی به طریق دیجیتالی پخش می‌گردد. گسترش وسایل ارتباطی دیگر نظیر اینترنت نیز در سال‌های اخیر قابل توجه بود[۸۳]

علاوه بر آثار فرهنگی، آثار جهانی‌شدن بر پدیده‌های اجتماعی نظیر مهاجرت نیز تعیین‌کننده می‌باشد. پدیدهٔ فرار مغزها یک مسأله جهانی است و حتی در میان کشورهای توسعه‌یافته نیز رونق دارد. در این میان آمریکای شمالی و به ویژه کشور آمریکا پذیرندهٔ اصلی نخبگان فکری کشورهای دیگر بوده است. ایران از نظر «فرار مغزها» در میان سایر کشورهای جهان مقام اول را داراست.[۸٤] حتی گفته می‌شود که به اندازهٔ متخصصان هر رشته در داخل و حتی به روایتی حدود دو برابر متخصصان ایرانی مقیم کشور در تمام زمینه‌های علمی و تکنولوژیکی، متخصص ایرانی در خارج از کشور وجود دارد. نسبت فیزیکدانان ایرانی خارج با داخل کشور به ترتیب حدود ٤۰۰ و حدود ۲۰۰ نفر می‌باشد و یا نسبت اعضای هیأت علمی تمام وقت ایرانی در آمریکا و ایران به ترتیب ۱۸٦۲ نفر و ۱۹۰۰ (سال ٦-۱۳۷۵) می‌باشد. بر اساس آمار سازمان ملل در سال ۱۹۹۳، حدود ۲٤۰ هزار نفر ایرانی دارای تحصیلات عالی در آمریکا زندگی می‌کنند. همین طور حدود ۲۰۰ هزار نفر ایرانی در آلمان و فرانسه زندگی می‌کنند که برآورد می‌شود حدود ٦۰ درصد آنان تحصیلات عالی دارند. بر اساس مطالعات انجام‌گرفته، کلیه ورودی‌های دانشگاه‌ها و مراکز آموزش‌عالی با رتبه دورقمی (۹۹-۱)، در سال دوم ورود به دانشگاه برای ادامهٔ تحصیل پس از دورهٔ کارشناسی نامه‌ای از یکی از دانشگاه‌های دنیا با بهترین امکانات دریافت می‌کنند. قریب به ۹۰ نفر از ۱۲۵ نفر دانش‌آموزی که طی سه سال آخر دهه ۷۰ در المپیادهای مختلف علمی صاحب مقام شده‌اند، در یکی از بهترین دانشگاه‌های آمریکا تحصیل می‌کنند که امید به بازگشت آنها به میهن تنها ۳ درصد است. بعد از جریان ۱۸ تیر کوی دانشگاه در سال ۱۳۷۸، موج عظیم مهاجرت سرمایه‌های انسانی به راه افتاد به گونه‌ای که بر اساس سخنان معاون وزارت علوم، تحقیقات و فناوری طی سال‌های ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ در حدود

سیصد و ده هزار نفر صاحب نظر، متفکر و متخصص به خارج از کشور مهاجرت کرده‌اند.[۸۵] مهاجران نه تنها از نظر فرهنگی ـ اجتماعی به منزلهٔ سرمایه انسانی و نیز نقش تخصصی آنها در آینده کشور مدنظر می‌باشند، بلکه از نظر مسایل صرف اقتصادی نیز قابل ملاحظه هستند. گفته می‌شود میزان دارایی‌های ایرانیان مقیم آمریکا حدود ۷۰ تا ۱۵۰ میلیارد دلار می‌باشد.[۸۶] در هر حال، بنگاه‌های موسوم به «شکارچی مغزها» به شدت فعال هستند ولی جهانی‌شدن باعث تحول در شیوه‌های شکار مغزها و پدیده فرار مغزها نیز شده است. بدین معنی که با نزدیک‌شدن زمان و مکان بر اثر فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی جدید، افراد متخصص می‌توانند بدون این که مرزهای سیاسی ـ جغرافیایی را پشت سر بگذارند و تنها با استفاده از شبکه جهانی اینترنت به استخدام شرکت‌های خارجی درآیند و تولیدات علمی و فکری خویش را در اختیار آنها قرار دهند؛ به این افراد، «مهاجران پنهان» گفته می‌شود.[۸۷] وضعیت نابسامان توسعه‌ای کشور و محدودیت امکانات و ناتوانی در جذب متخصصان مهاجر از جمله عوامل شایع در فرار مغزها و عدم بازگشت آنها به میهن قلمداد می‌گردد.[۸۸]

جهانی‌شدن علاوه بر این که ارزش‌های سنتی و هویت‌های ملی را مستهلک می‌سازد و از نیروی فکری و انسانی جهان سوم با کیفیت ارزان به نفع کشورهای ثروتمند استفاده می‌کند، با وجود گونه‌گونگی نظام‌های سیاسی نیز در تضاد است. در واقع بازشدن مرزها و کمرنگ‌شدن حاکمیت ملی کشورها از مهم‌ترین آثار تخریبی روند جهانی‌شدن می‌باشد. رژیم‌های بین‌المللی حقوق بشر به صورت حربه‌ای سیاسی علیه کشورهای ناراضی به کار گرفته می‌شود. معمولاً «خودی‌ها» با هر درجه از تجاوز به حقوق بشر مشمول لیست قرار نمی‌گیرند، ولی «غیرخودی‌های» همواره در آن فهرست قرار دارند. به محض واردشدن در دایرهٔ «خودی‌ها» این مسایل نیز خودبه‌خود محو می‌گردد.

تسلط بر نظام اطلاع‌رسانی حفظ اسرار سیاسی کشورهای دوست و یا تحریف واقعیت‌های کشورهای دشمن را نیز به دنبال دارد. امروزه بزرگ‌نمایی مشکلات دولت‌های مخالف در رأس مسایل رسانه‌های غربی و به ویژه آمریکایی قرار دارد. تحریف جریانات سیاسی، هیچ گونه محدودیتی را بر نمی‌تابد. روش تغلب‌نمای فرهنگ اطلاع‌رسانی غربی تا بدان حد بوده است که امروزه درصد دانشمندانی که نسبت به پروژه مسافرت انسان آمریکایی به کره ماه تردید دارند به

صورت فزاینده در حال افزایش است. بر طبق این تردید در اوج جنگ سرد میان شوروی و آمریکا، کشور اخیر برای نشان دادن پیشرفت‌های تکنولوژیک خود در مقابل رقیب نیاز به خلق چنین دروغ بزرگی داشت. این تردید از آنجایی قطعی‌تر می‌شود که با گذشت بیش از ۳۰ سال از آن زمان، هیچ انسان دیگری به چنین مسافرتی اقدام نکرده است. این نمونه کوچک حکایت از توانمندی بالای آمریکا در جریان‌سازی جهانی علیه کشورهای دشمن دارد. این دروغ‌نمایی در کنار ایدئولوژی «دموکراسی‌شدن»، امنیت بسیاری از رژیم‌های اقتدارگرا را نشانه رفته است. فرآیند «دموکراسی‌شدن» در عین داشتن اندیشه‌های مثبت، ولی در عمل کمتر به نتیجه واقعی رسیده است. مشغول‌سازی دولت‌ها و فروپاشی دیواره‌های اقتدار رژیم‌های موجود کارویژه اساسی این فرآیند در کشورهای جهان سوم بوده است. دموکراسی پدیده‌ای نیست که با گذشت چند سال و از طریق ایده‌های وارداتی به مرحله ظهور برسد. در نزد اندیشه‌گران مطرح غربی نیز کاملاً پیداست که پیدایش حکومت‌های دموکراتیک در غرب محصول چندین قرن تحول بوده است. *ساموئل هانتینگتون* از سه موج بزرگ دموکراسی سخن می‌گوید که نخستین موج آن در اوایل قرن نوزدهم اتفاق افتاده است.[۸۹] مقدمات ایجاد دموکراسی فعلی در غرب، آماده‌سازی فرهنگی و اقتصادی حوزه‌های غربی در بیش از چهارصد سال گذشته بوده است.

در رژیم‌های اقتدارگرا، فرآیند دموکراسی‌شدن معمولاً رویارویی اصلاح‌طلبان جدید و اقتدارگرایان حاکم و مخالف دگرگونی را به دنبال دارد. معمولاً در تقابل دو گروه با یکدیگر، افراد افراطی هر گروه به تشنجات سیاسی دامن می‌زنند. وضعیت ایران در سال‌های اخیر بدین گونه بوده است. ابهامات فراوانی در خصوص موفقیت‌های گروه‌های اصلاح‌طلب وجود دارد. برخی از افراد این گروه اذعان می‌دارند که به اهداف خود دست یافته‌اند. برخی دیگر نیز از ناکامی پروژه *دوم خرداد* سخن می‌گویند. باید دید که در آینده ادعای چپ‌ها مبنی بر زمینه‌سازی فضا برای فعالیت‌های دموکراتیک درست به نظر می‌رسد یا خیر؟ مسلم آن است که بهره‌گیری از اهداف پاک و آرمانی برای بیرون‌راندن رقیب از صحنه، نه تنها همواره با شکست مواجه بوده است، بلکه به پایین آمدن مشروعیت این اهداف در نزد بسیاری از افراد جامعه انجامیده است؛ همان گونه که تفسیر خودخواهانهٔ قانون در جهت خلع ید سیاسی حریف می‌تواند منجر به بی‌اعتباری اصل قانون و قانونمندی گردد.

یادداشت‌ها

۱. فرهنگ رجایی، **معرکهٔ جهان‌بینی‌ها**، تهران: انتشارات احیاء کتاب، ۱۳۷۳.

۲. رجوع شود به حسن روحانی، «درآمدی بر مشروعیت و کارآمدی»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۱۸، (زمستان ۱۳۷۹)، ص ۷.

۳. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به سعید حجاریان، «نگاهی به مسئله مشروعیت.» **فصلنامهٔ راهبرد**، شماره ۳، (بهار ۱۳۷۳)، صص ۹۳-۷۸.

٤. حسن روحانی، **همان**، ص ۳٦.

۵. حسین بشیریه، «کاریزما، سنت و قانون منابع مشروعیت سیاسی» در کتاب **معمای حاکمیت قانون در ایران**، تهران: طرح نو، ۱۳۸۱، صص ۵۳-۵۰.

٦. علی کریمی مله، «وضعیت جاری امنیت در جمهوری اسلامی ایران، در **نگاهی به مسائل امنیتی ایران**، به اهتمام امیر حسین علینقی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص۱٦۸ـ۱۱۳.

۷. **روزنامه اطلاعات**، ۱۳۸۲/٦/٦.

۸. برای آگاهی از دیدگاه‌های مختلف در میان نخبگان سیاسی کشور نسبت به بحث خودی و غیرخودی رجوع شود به: علی سلطانی، **دیدگاهها؛ همایش رقابت‌های سیاسی و امنیت ملی** ، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات ۱۳۷۹، صص ۲۰٤-۱۷۹.

۹. علی رشیدی، «نقش تحولات اقتصادی بر متغیرهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی،» **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال هفدهم، شماره ۱۸۲-۱۸۱، (مهر و آبان ۱۳۸۱)، ص ۱۷۹.

۱۰. به نقل از سلمان رضوی و حسین علیزاده، **گلبانگ سربلندی**، تهران: روزنامه سلام، ۱۳۸۰، ص ۲٤۹.

۱۱. سلمان رضوی و حسین علیزاده، **همان**، ص ۲۵۹.

۱۲. محمدمهدی بهکیش، **اقتصاد ایران در عصر جهانی شدن**، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۱۹۱.

۱۳. قدیر نصری، **نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، ص ۲۳۹.

۱٤. **همان**، صص ۲۱٦-۲۱۳.

۱۵. علی رشیدی، **همان**، ص ۱۷۳

۱٦. **ماهنامه اقتصاد ایران**، سال چهارم، ش ۳۸، (فروردین ۱۳۸۱)، ص ۳۱.

۱۷. حمید الیاسی، «ایران و عضویت در سازمان جهانی بازرگانی: یک بحث انتقادی،» **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال شانزدهم، ش ۱۷۸-۱۷۷، (خرداد و تیر ۱۳۸۱)، ص ۱۸٤.

۱۸. **همان**.

۱۹. محمدمهدی بهکیش، **همان**، ص ۱۸۹.

۲۰. **همان**، صص ۱۹۱-۱۹۰.

۲۱. علی رشیدی، **همان**، ص ۱۷۵.

۲۲. **ماهنامه اقتصاد ایران**، سال پنجم، ش ۵٤، (مرداد ۱۳۸۲)، ص ۸۳.

۲۳. **ماهنامه اقتصاد ایران**، سال اول، ش ٦، ص ٤.

۲٤. محمد علیزاده، «تله جمعیت: فقر و بیکاری» در **مجموعه مقالات فقر در ایران**، تهران: دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، ۱۳۷۹، صص ۲۲۱-۲۱۹.

۲۵. **ماهنامه اقتصاد ایران**، سال پنجم، ش ٤۸، (بهمن ۱۳۸۱)، ص ۱۱.

۲٦. بهروز هادی‌زنوز، «ارتباط فقر و نابرابری با سیاستهای اقتصادی دولت» در **مجموعه مقالات فقر در ایران**، همان، ص ۱٤٤.

۲۷. علی رشیدی، **همان**، ص ۱۷۸.

۲۸. **ماهنامه اقتصاد ایران**، همان، ص ۱٦.

۲۹. **همان**، ص ۱۷.

۳۰. رجوع شود به پرویز پیران، «فقر و شورش شهری با نیم نگاهی به شرایط ایران،» در **مجموعه مقالات فقر در ایران**، همان، صص ۲۵۸-۲۳۳

۳۱. رجوع شود به سعید مدنی، «آسیب‌ها، انحرافات اجتماعی و فقر،» در **مجموعه مقالات فقر در ایران**، همان صص ۳۳٦-۳۷۹.

۳۲. **ماهنامه اقتصاد ایران**، سال چهارم، شماره ۳۸، (فروردین ۱۳۸۱)، ص ۳۱.

۳۳. محمدحسین ادیب، **ایران و اقتصاد موج سوم**، تهران: ناشر مؤلف، ۱۳۸۰، ص ۱۳٤.

۳٤. سخنان فریبرز رئیس‌دانا در **سلسله گفتارهای فرهنگی**، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ـ طرح‌های ملی در تاریخ ۱۳۸۲/٦/۱۸.

۳۵. باری بوزان، **مردم، دولت‌ها و هراس**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.

۳٦. رابرت ماندل، **چهره متغیر امنیت ملی**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.

۳۷. رجوع شود به سیدحسین ولی‌پور زرومی، «درآمدی بر بنیادهای اجتماعی امنیت»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۲٦، (زمستان ۱۳۸۱)، ص ۱٤۳.

۳۸. منیژه نویدنیا «درآمدی بر امنیت اجتماعی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال ششم، شماره ۱۹، (بهار ۱۳۸۲)، صص ٦۲-٦۱.

۳۹. به نقل از غلامرضا جمشیدیان، «جامعه‌شناسی مخاطبان تهاجم فرهنگی» در **مجموعه سخنرانی‌های فرهنگی و امنیت ملی**، جلد دوم، تهیه و تنظیم پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ص ۱۳.

٤۰. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به محمدحسین الیاسی، «زمینه‌های روانشناختی تهاجم فرهنگی در میان نسل جوان» در **مجموعه سخنرانی‌های فرهنگ و امنیت ملی**، همان، صص ۲۰-۱۵.

٤۱. محمدرضا تاجیک، «جامعه ایرانی و شکاف میان نسلها»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۲٦، (زمستان ۱۳۸۱)، ص۲٦۵.

٤۲. حسن روحانی، «تکانه‌های آسیب‌های اجتماعی و پیامدهای ناگوار» **فصلنامه راهبرد**، شماره ۳، (بهار ۱۳۸۲)، صص ٤۳-٤۲.

٤۳. محمدرضا تاجیک، **همان**.

٤٤. ناصر قبادزاده، **روایتی آسیب‌شناختی از گسست نظام و مردم در دهه دوم انقلاب**، تهران: فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۱

٤۵. محمدرضا تاجیک، **همان**، ص ۲۷۲.

٤٦. برای مطالعه کامل رجوع شود به **همان**، صص ۲۸۰-۲۷۱.

٤۷. این آمارها از این منابع گرفته شده است:

ـ ناصر قبادزاده، همان، ص ۱۸۰-۱۷۹

ـ محبوب شهبازی، **تقدیر مردم‌سالاری ایرانی**، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۰، ص ۱۸۸-۱۸۳.

٤۸. سازمان برنامه و بودجه، **پیوست قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۷۲-۱۳٦۸)**، مرکز مدارک اقتصادی ـ اجتماعی، ۱۳٦۸.

٤۹. آمارهای فوق از این منابع اقتباس گردیده است:

ـ علی رشیدی، همان، صص ۱۸۲-۱۸۰.

ـ سعید مدنی، **آسیب‌ها، انحرافات اجتماعی و فقر**، همان.

ـ ناصر قبادزاده، **همان**، ص ۲۱۳.

۵۰. این دیدگاه مربوط به علیرضا شیخ‌عطار می‌باشد که در سخنرانی خود در مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی مطرح کردند.

51. Roger Owen, **State, Power and Politics in the Making of the Modern Middle East**, London: Routledge, 2002, p. 206.

52. Risa Brooks, **Political – Military Relations and the Stability of Arab Regimes**, Oxford: International Institute for Strategic Studies, 1998, pp. 73-74.

۵۳. برای تهیه مطالب مربوط به موانع همگرایی در خاورمیانه از این مقاله نگارنده استفاده شده است: سیدحسین ولی‌پور زرومی، «موانع ذهنی و روانی همگرایی در خاورمیانه،» **فصلنامه راهبرد**، شماره ۲٦، (زمستان ۱۳۸۱)، صص ۳٦۰-۳٤٤.

۵٤. محمود سریع‌القلم، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹، صص ۵۷-٤۹.

۵۵. مقصود رنجبر، **ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸

۵٦. محمود سریع‌القلم، **همان**، ص ۷۲.

۵۷. «امارات متحده عربی بین چکش و سندان» ترجمه م. باهر، **ترجمان سیاسی**، سال پنجم، ش ٤۲ (۱۳۷۹/۷/٦)، صص۹-۸

۵۸. **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۷۹/۳/۸.

۵۹. گزارش سفارت ج.ا.ا در کویت، «نظام منطقه‌ای خلیج‌فارس»، **ماهنامه دیدگاهها و تحلیل‌ها**، سال هشتم، ش ۸۳ (شهریور و مهر ۱۳۷۳) ص ۱۲.

٦۰. عطا القمیری، «خطر ایران از دیدگاه رژیم صهیونیستی»، گزارش سفارت جمهوری اسلامی ایران در دمشق، **ماهنامه دیدگاهها و تحلیل‌ها**، سال هفتم، ش ۷۵، (آذر ۱۳۷۲)، ص ۱۰۱.

٦۱. بولنت ارس، «ایران در روابط ترکیه ـ اسراییل در دهۀ ۱۹۹۰»، **نشریه مطالعات منطقه‌ای**، جلد سیزدهم، ۱۳۸۱، ص ۱۲۹.

٦۲. محمود واعظی، در «میزگرد تحولات جدید منطقه‌ای و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه خاورمیانه**، سال دوم، شماره ٤، (زمستان ۱۳۷٤)، ص ۹۲۲.

٦۳. محمود سریع‌القلم، **همان**، صص ۷٦-۷۵.

٦٤. بولنت ارس، **همان**.

٦۵. سعیده لطفیان، «**یک بام و دو هوا در زمینه گسترش جنگ‌افزارهای هسته‌ای در خاورمیانه**،» **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال یازدهم، ش ۱٦-۱۵، (فروردین و اردیبهشت ۱۳٦۷). صص ۹۱-۷٤.

٦٦. جهانگیر کرمی، «استراتژی نظامی و برنامه‌های تسلیحاتی اسراییل،» **فصلنامه سیاست دفاعی**، سال پنجم، شماره ۲، (بهار ۱۳۷٦)، صص ۳۰-۷.

٦۷. محمود سریع‌القلم، **همان**، صص ۸۰-۷۸.

٦۸. گراهام فولر، **قبله عالم؛ ژئوپولیتیک ایران**، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ۲۸۵.

٦۹. قدیر نصری، **نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰،صص ۲۵۱-۲٤۵.

۷۰. برای مطالعه کامل تحریم‌های اقتصادی امریکا علیه ایران به این دو منبع رجوع شود:

ـ حسین علیخانی، **تحریم ایران؛ شکست یک سیاست**، ترجمه محمد تقی‌نژاد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰

- Anthony H.Cordesman and Ahmad S.Hashim, **Iran: Dilemma of Dual Containment**, Boulder, Colorado: Westview press, 1997.

۷۱. مقصود رنجبر، **همان**، ص ۱۵۱.

۷۲. پیروز مجتهدزاده، **ایده‌های ژئوپولیتیک و واقعیت‌های ایرانی**، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۹.

۷۳. حسین علیخانی، **همان**، صص ۳۲۷-۳۲۶.

۷۴. رابرت اچ. پلترو، «بازدارندگی ایران و عراق»، **فصلنامه خاورمیانه**، سال دوم، شماره ٤، (زمستان ۱۳۷٤)، صص ۱۱۵۷-۱۱۵۱.

۷۵. پیروز مجتهدزاده، ص ٤٤٠ و همچنین رجوع شود به:

-The international Institute for Strategic Studies, **the Military Balance**, London: Oxford University press. (Various Years).

۷٦. رجوع شود به ابوالفضل صدقی، «سیاست خارجی امریکا در حوزهٔ خزر و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران»، **مجله سیاست دفاعی**، سال یازدهم، ش ٤١-٤٠، (پاییز و زمستان ۱۳۸۱)، صص ۷۷-۷٦.

۷۷. پیروز مجتهدزاده، **همان**، ص ۱۳۰.

۷۸. **همان**، ص ۱٦۹.

۷۹. مهدی بهکیش، ص ۳۳۸ و ص ۳۱٦.

۸۰. رجوع شود به ناصر پورحسن، «فن‌آوری ارتباطی، حاکمیت دولت‌ها و تبادل فرهنگ‌ها»، **فصلنامه مطالعات ملی**، سال دوم، (زمستان ۱۳۷۹)، صص ۱٦۲-۱۵۷.

۸۱. احمد گل‌محمدی، «فرهنگ: تهاجم، تبادل، تحول»، **فصلنامه مطالعات ملی**، سال دوم، (زمستان ۱۳۷۹)، ص ۷٤ و ص ۹۲.

۸۲. ناصر قبادزاده، **همان**، ص ۱۹۳.

۸۳. حسن روحانی، «تکانه‌های آسیب‌های اجتماعی و پیوندهای ناگوار»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۲۷، (بهار ۱۳۸۲)، ص ٤۸.

۸٤. سخنان الهه کولایی در **روزنامه فرهنگ آشتی**، ۱۳۸۲/٦/۱۰.

۸۵. آمارهای یادشده از این دو منبع اقتباس گردیده است: رضا خلیلی، «مهاجرت نخبگان در عصر اطلاعات؛ بازاندیشی در فرصتها، تهدیدها و راه‌کارها» و علی علی‌آبادی، «فرار مغزها در عصر جهانی شدن در **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال چهارم، ش ١٤، (زمستان ۱۳۸۰)..

۸٦. محمود سریع‌القلم، سخنرانی در پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰/٦/۲٤.

۸۷. علی علی‌آبادی، **همان**، ص ٦۰۵.

۸۸. رضا خلیلی، **همان**، صص ۵۸۳-۵۸۲.

۸۹. ساموئل هانتینگتون، **موج سوم دموکراسی**، ترجمه احمد شهسا، تهران: انتشارات روزنه، چاپ اول، ۱۳۷۳.

فصل دوازدهم

سیاست‌های امنیت ملی در گفتمان رشد محور

مقدمه

در گفتمان بسط‌محور، اصول ناب انقلابی، راهنمای سیاست‌های نظام بودند و در گفتمان حفظ‌محور نیز مقتضیات جنگی در تدوین استراتژی‌های امنیت ملی نقش محوری داشتند. پیروی از این اصول و مقتضیات مشخص در عین حال که محدودیت‌های خاص خود را داشت ولی در تسهیل فرآیند سیاستگذاری‌ها بسیار مؤثر بود. این وضعیت با شروع فصلی جدید در مملکت‌داری کشور دگرگون شد.

شرایط ناگوار برجای مانده از جنگ و لزوم پاسخ‌گویی به انتظارات و توقعات فزایندهٔ جامعه از یک طرف و حجم بالای دغدغه‌های بیرونی از طرف دیگر، نقطه پایانی بر ساده‌پنداری‌ها در عرصهٔ سیاست و سیاستگذاری در گذشته بود. پیچیدگی‌های موجود در شرایط تحمیلی جدید به صورت طبیعی مستلزم درگیری‌های فزاینده و دستیابی به راه‌حل‌های متنوع و پیچیده‌ای نیز بود. تا قبل از این دوران، به محض اولویت‌دار شدن یک مقوله، بسیج منابع و سیاستگذاری‌ها برای دولتمردان مسأله‌ای چندان بغرنج نبود. ولی در دوران جدید حتی با اولویت یافتن یک مقوله بی‌توجهی به سایر امور هزینه‌های فراوانی را به دنبال دارد؛ از این رو برخورداری از بینشی همه‌جانبه و چندسویه شرط لازم برای سیاستگذاری در دوران جدید می‌باشد؛ بعید نبود که در گفتمان رشدمحور در بسیاری از سیاست‌گذاری‌ها، منفعل عمل نماییم.

گفتمان ناب انقلابی گذشته، چندان خود را گرفتار قید و بند امکانات و یا محدودیت‌ها نمی‌دانست و در واقع ویژگی اساسی در سیاست‌گذاری‌های آن دوران خصلت «فعال بودن» و «خودجوش بودن» بود. هر چند که جنگ تا حدی برای این ویژگی مطلق‌انگارانه محدودیت آفرید. ولی مقتضیات جدید پس از جنگ این باور را شکل داد که تنها با رسیدن به توانمندی ملی و بهره‌وری شایسته از امکانات و منابع می‌توان به بلندپروازی‌های انقلابی اندیشید. از این رو با در نظر گرفتن توازن میان امکانات و محدودیت‌ها به ناچار باید متوجه تصمیمات و شرایط محیطی نیز باشیم؛ مخصوصاً به این دلیل که این محیط اولاً در پذیرش وضعیت ما محتاط است و ثانیاً از نظر توانمندی‌های سخت‌افزاری نسبت به ما دارای برتری‌های نسبی می‌باشد.

در دورهٔ جدید مجموعه شرایطی که در فصول گذشته به آن پرداختیم باعث شد تا در سیاست‌گذاری‌های نظام اولاً از عملگرایی بیشتری پیروی شود؛ ثانیاً ترکیبی از سیاست‌های فعال‌گونه و انفعالی در پیش گرفته شود؛ ثالثاً درون‌گرایی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار گردد. به رغم اهمیت داشتن علائق «امت محورانه» در سیاست‌های نظام، ولی عمدهٔ تلاش دولتمردان در عرصه سیاست‌گذاری‌ها، متوجه پاسخ‌گویی به نیازهای درونی و توانمندسازی ملی است. می‌توان مجموع سیاست‌های ملی و به تبع آن سیاست‌های امنیت ملی کشور را در این دوره در قالب سه استراتژی کلی تبیین نمود:

الف) پی‌گیری مداوم برنامه‌های توسعهٔ ملی که دارای رویکرد درونی می‌باشد.

ب) پی‌گیری استراتژی بازدارندگی دفاعی، که در عین بهره‌مندی از توانمندی‌های درونی متوجه تهدیدهای محیطی است.

ج) پی‌گیری روندهای تنش‌زدایی و سیاست‌های اعتمادسازی؛ این مسأله دارای رویکرد بیرونی است ولی دستیابی به آرامش درونی یکی از هدف‌های اساسی این استراتژی می‌باشد.

در ادامه تلاش می‌شود هر یک از استراتژی‌های کلان فوق بررسی گردد:

الف) پی‌گیری برنامه‌های توسعهٔ ملی

اولین برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور در دوران پس از انقلاب، در سال‌های آغازین دههٔ ۱۳۶۰ و در زمان جنگ تدوین شده بود ولی به دلیل شرایط خاص جنگی این برنامه به

تصویب نهایی نرسید و اجرا نشد. با اتمام جنگ و آغاز دورهٔ جدید سیاستگذاری در کشور و ریاست جمهوری آقای *هاشمی رفسنجانی*، تصمیم گرفته شد که برای سر و سامان‌بخشی به وضعیت بغرنج موجود و نیز توان آینده‌نگری و پیش‌بینی‌پذیری سیاست‌ها، برنامه‌های مدونی راهنمای سیاست‌گذاری‌ها گردد. از آن زمان تاکنون دو برنامهٔ پنج‌ساله اجرا شده و در حال حاضر، اجرای سومین برنامه پنج‌ساله نیز در سال‌های پایانی قرار دارد و تهیه برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز در دستور کار دولت می‌باشد. تا زمانی که آقای *هاشمی* مسؤولیت اجرایی برنامه‌های کلان توسعه کشور را در اختیار داشت، وجه اقتصادی، رویکرد غالب در برنامه‌ریزی‌های دولت بود. با این حال در همان زمان نیز تحولات فرهنگی و اجتماعی ناشی از اجرای این برنامه‌ها، زمینه‌های تکانه‌های سیاسی را فراهم ساخت. بر این اساس بود که در دولت *خاتمی* وجه فرهنگی ـ سیاسی، از عینیت و آشکارگی بیشتری نسبت به وجوه اقتصادی برخوردار شد. البته این مسأله بیشتر در دولت اول *خاتمی* مصداق دارد؛ دولت دوم *خاتمی* تحول محسوسی را به سمت اولویت‌های دولت گذشته *هاشمی* نشان می‌دهد. با توجه به این توضیح کلی، برنامه‌های توسعهٔ ملی کشور را که در طول این مدت راهنمای سیاست‌های درونی نظام بود، در دو محور اقتصادی از یک طرف و فرهنگی، اجتماعی و سیاسی از طرف دیگر مورد دقت قرار می‌دهیم:

۱. ابعاد اقتصادی

اقتصاد اولین بخشی بود که اصلاح و بازسازی آن بلافاصله پس از جنگ احساس می‌شد. تدوین برنامه‌های توسعه بیش از همه مبین پاسخ‌گویی به این نیاز بود. *هاشمی رفسنجانی* بلافاصله پس از تشکیل دولت، کابینه خود را «کابینهٔ کار» نامید. وی امیدوار بود با بسیج تمامی منابع کشور به آرزوی بزرگ خود یعنی «تمدن بزرگ اسلامی» در «ایران ۱٤۰۰» برسد. *هاشمی* فرصتی را در پیش روی خود احساس می‌کرد که ایران پس از انقلاب برای اولین‌بار به آن رسیده بود. وی می‌گوید:

«به دوران انقلاب که می‌رسیم، شرایط کاملاً جدیدی پیش می‌آید، ما دو سال گرفتار شورش، جنگ داخلی و آثار طبیعی انقلاب بودیم و گرفتار جنگ شدیم. اولین فرصتی بود که برای ایران پیش آمد تا مردم و دولت با هم باشند و مردم در صحنه باشند، دولت

مردمی باشد، ارادهٔ خارجی برای ما تصمیم نگیرد و ما از امکانات با فهم خودمان استفاده کنیم، هیچ دلم رضایت نمی‌دهد، که این فرصت را از دست بدهیم. با همین کشمکشی که در عرصهٔ سیاسی و برخورد گروه‌ها و اندیشه‌هاست ـ اندیشه هم نیست، نوعاً باندبازی است ـ کاری به انجام نمی‌رسد. لذا از آن چیزهایی که فکر می‌کنم در مدیریت کشور تشنج‌زا است، باید پرهیز کنیم تا یک حرکت آرامی برای ساختن ایران از لحاظ علمی، فرهنگی و اقتصادی فراهم شود تا چهار، پنج برنامه خوب اجرا کنیم».[1]

اما راهبردهای *هاشمی* برای دستیابی به توسعه اقتصادی متفاوت از گذشته بود. بر طبق تحلیل *امیرمحمد حاجی‌یوسفی*، محورهای اساسی برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی ایران عبارت بودند از: ۱. بازسازی مناطق جنگ‌زده ۲. ایجاد تعامل منطقه‌ای و تمرکززدایی از تهران ۳. توسعه بخش‌های اقتصادی. سمت‌گیری اصلی این برنامه به سوی جایگزینی واردات و تمرکز بر منابع درونی برای دستیابی به توسعه اقتصادی بود، اما به دلایل مختلفی و در فاصله چند ماه از تصویب نهایی قانون برنامه پنج‌ساله اول در مجلس سوم، طرحی جدید تحت عنوان «تعدیل اقتصادی» به وسیله دولت تنظیم شد و از سال ۱۳۶۹ به مورد اجرا درآمد که از جمله مهم‌ترین تغییرات، تغییر استراتژی توسعه از جانشینی واردات به توسعه صادرات و تمایل دولت به خصوصی‌سازی سریع اقتصادی و آزادسازی بود. «تعدیل ساختاری» برنامه‌ای است که صندوق بین‌المللی پول از اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی به اجرا گذاشته است.[2] با این حال مشخص نیست که آیا پشتوانه‌های تئوریک و نظری برنامهٔ «تعدیل ساختاری» برای برنامه‌ریزان ما در آن زمان مشخص بوده است یا خیر؟ در واقع خود آنها نیز به این مسأله تصریحی نکرده‌اند. بر این اساس است که نویسنده‌ای می‌گوید:

«برنامهٔ توسعه در مقام عمل، به دلایل ساختاری قادر به پیروی از این الگو نیست و تنها به شکل معوج و ناقصی از آن بسنده خواهد کرد. زیرا ظرفیت لازم برای تأمین پیش‌نیازهای سیاسی آن وجود ندارد».[3]

این نویسنده با مطرح کردن این نظر سعی می‌کند، برنامه‌های پنج‌سالهٔ اول و دوم را در زمرهٔ یکی از گونه‌های الگوی موسوم به «اتحاد سه گانه»[1] رده‌بندی نماید. این تئوری به دنبال

1- (Triple Alliance)

شکست نظریات وابستگی در آمریکای لاتین مطرح شد و به مکتب نووابستگی مشهور می‌باشد. بر اساس دیدگاه‌های مکتب نووابستگی، برای رسیدن به مراحلی از توسعه پیوند میان کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و کشورهای پیرامونی ضروری تلقی می‌شود. از این طریق هر دو گروه به منافع خود می‌رسند. در الگوی یادشده اتحاد سه‌گانه‌ای میان سرمایه فراملیتی، سرمایه محلی و فراکسیون کارآفرین سرمایه‌داری دولتی پدید می‌آید. مهم‌ترین رکن اتحاد، دولت است. پرسنل ستادی چنین دولتی باید از میان فن ـ دیوانسالاران گمارده شده باشند. دولت، «اهداف خود» را دنبال می‌کند و نقش پیشتاز را (همانند بورژوازی اروپا در روند سرمایه‌داری) ایفا می‌کند. بر طبق تحلیل الگوی اتحاد سه‌گانه، تجربه ایران در اجرای برنامه‌های توسعه نشان داده است که توانایی اعمال مفروضات یادشده را ندارد. تجربه دولت ایران نشان داده است که در بهره‌مندی از دو ویژگی «اقتدارگرایی» و «عقلانیت» همواره نقصان داشته است. در واقع نیروهای متفاوت تأثیرگذار در شکل‌دهی مجموعهٔ حاکمیت و روندهای سیاست‌گذاری، باعث شده است تا این دو ویژگی به صورت کامل در دولت ایران شکل نگیرد. کارآیی مکمل‌های سرمایه‌داری محلی و سرمایه‌های فراملی نیز مستلزم پیش‌نیازهای اساسی اجتماعی و سیاسی در کشور است. احساس امنیت و ثبات برای این دو پایه، مهم‌ترین شرط می‌باشد.[٤]

می‌توان یازده عامل را در فرآیند اصلاح اقتصادی کشور در طول مدت اجرای برنامه‌های توسعه تشخیص داد:[٥]

۱. خصوصی‌سازی صنعت، معادن و سایر فعالیت‌های تولیدی صنعتی و غیرصنعتی
۲. ضابطه‌زدایی فعالیت‌های اقتصادی در حوزهٔ خدمات مالی و بانکی
۳. فعال‌سازی، توسعه و نوسازی بازار بورس تهران
٤. تشویق سرمایه‌گذاری‌های خارجی در حوزهٔ اقتصاد داخلی
٥. دریافت قرضهٔ خارجی
٦. ایجاد مناطق آزاد تجاری در سراسر کشور
۷. کاهش ارزش ریال
۸. کاهش تدریجی یارانه‌ها
۹. آزادسازی تجاری و جهت دادن به آن در چارچوب بخش خصوصی

۱۰. آزادسازی قیمت‌ها
۱۱. برگرداندن متخصصان و سرمایه‌های ایرانی خارج از کشور

این اصول راهنمای اعلامی برنامه‌های هر دو دولت *هاشمی* و *خاتمی* به شمار می‌رفتند. سیاستگذاران این دوره بر آن بودند تا از طریق پی‌گیری این اصول به ناکارآیی اقتصادی گذشته پایان دهند و به بهره‌وری و توسعه اقتصادی راستین دست یابند. شاید مهم‌ترین رکن در اصول یادشده همان رکن اول یعنی خصوصی‌سازی باشد که به تبع موفقیت در این امر و تغییر در ساختار اقتصادی کشور، امید می‌رفت تا انگیزه بهره‌وری و توسعه اقتصادی در کالبد جامعه تزریق گردد. عموم اصول یادشده زمینه‌ساز این تحول اساسی محسوب می‌گردند. عمده‌ترین اهداف دولت از اجرای خصوصی‌سازی عبارت‌اند از:[٦]

۱. ارتقای کارآیی فعالیت‌ها ۲. کاهش حجم تصدی‌گری دولت در فعالیت‌های اقتصادی و خدماتی غیرضروری ۳. ایجاد تعادل اقتصادی ٤. استفاده بهینه از امکانات کشور

اجرای برنامهٔ خصوصی‌سازی در ایران بر اساس تصویب‌نامهٔ هیأت وزیران در تاریخ ۷۰/۲/۲۹ آغاز گردید. ۱۹ ماه بعد، هیأت وزیران با ابلاغ یک تصویب‌نامهٔ جدید در ۱۳۷۱/۱۰/۲٦ اقداماتی را در خصوص رفع ابهامات گذشته انجام داد. تا این جا تأکید به فروش سهام دولتی از طریق سازمان بورس مطرح بود. در تاریخ ۱۳۷۳/۵/۱۹ پس از به وجود آمدن مشکلاتی در فرآیند خصوصی‌سازی که بیشتر ناشی از ایجاد جوّ نامناسب در جامعه بود، قانونی تحت عنوان قانون نحوهٔ واگذاری سهام دولتی به ایثارگران و کارگران به تصویب رسید. بر اساس این قانون تصویب‌نامه‌های گذشته در خصوص واگذاری شرکت‌های دولتی لغو و مفاد این قانون مبنای اجرای سیاسی خصوصی‌سازی قرار گرفت. در این قانون روش‌های واگذری به روش فروش از طریق بازار بورس و یا اعمال مزایده محدود گردید و به کارگیری روش فروش از طریق مذاکره صرفاً محدود به برخی از شرکت‌ها و تعاونی‌ها گردید.

از نظر اقتصاددانان، در عمل، این قانون خصوصی‌سازی را به رکود کشاند و فرآیند آن را متوقف کرد. طی سال‌های ریاست جمهوری *خاتمی* نیز تحول عملی چندانی برای خروج از این بن‌بست صورت نگرفته است. در عین حال که در برنامهٔ سوم توسعه کشور، روند اجرای خصوصی‌سازی بسیار سریع‌تر، گسترده‌تر و فراگیرتر از حد انتظار پیش‌بینی شده است.

در هر حال، طی دورهٔ زمانی ۱۳۷۷-۱۳۶۸، در مجموع مبلغ ۶۱۲۷/۴ میلیارد ریال سهام به بخش خصوصی، نهادها و مؤسسه‌های بخش عمومی و دولت واگذار شد. در این میان سازمان صنایع ملی ۲۵/۵٪، سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران، ۲۴/۲٪ و بانک صنعت و معدن ۲۰/۹٪ واگذاری‌ها را به خود اختصاص داده‌اند. سایر سازمان‌ها، نهادها، بنیادها و وزارتخانه‌ها ۲۹/۴٪ از کل واگذاری‌ها را انجام داده‌اند. در مجموع طی دورهٔ یادشده از کل واگذاری‌ها ۶۹/۶٪ از طریق بورس و ۳۰/۴٪ از طریق سایر روش‌ها صورت گرفته است. نکته قابل توجه آن که در ابتدای اجرای سیاست واگذاری مؤسسه‌های دولتی، یعنی در سال ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ اکثر سهام عرضه شده را بخش خصوصی خریداری کرده است. ولی از سال ۱۳۷۰ به بعد به دلیل بروز پاره‌ای از مشکلات، بخش خصوصی به تدریج جایگاه خود را از دست داده و جای خود را به سازمان‌های دولتی و بانک‌ها واگذار کرده است. به رغم ضرورت خصوصی‌سازی برای ساختار اقتصادی ایران، بسیاری از اقتصاددانان کشور در تحلیل ناکارآیی بخش خصوصی به طفیلی‌بودن آن اشاره می‌کنند.

در واقع بخش خصوصی به رغم در اختیار گرفتن بخشی از جایگاه‌های اقتصادی کشور (از طرق آسان و ارزان) به دلایل مختلف نتوانسته است انتظارات اولیه برای آبادانی کشور و توانمندی اقتصادی را برآورده سازد و در مواقع بسیاری سربار دولت و جامعه نیز بوده است. برخی کمک‌های مستقیم و غیرمستقیم دولت به بخش خصوصی را در هزینه‌های انتظامی و دفاعی، هزینه‌های ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی، هزینه‌های توسعهٔ شهرنشینی و محله‌های دارانشین، هزینه‌های آموزشی و بهداشتی، تثبیت مزد و حقوق، پرداخت یارانه، ارزان‌فروشی به بخش خصوصی، تهیه ارز ارزان برای بخش خصوصی، اعطای اعتبارات بانکی ارزان به بخش خصوصی و عدم کنترل قیمت‌ها، نام می‌برند.[۷] با این وجود نباید از یاد برد که بسیاری از امور فوق حتی در کشورهای پیشرفته نیز برای کمک به بخش خصوصی در نظر گرفته می‌شود. فراهم کردن بسترهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، کاهش مقاومت‌های سیاسی و صنفی و تدارک راه‌کارهای قانونی شفاف جامع و کنترل‌پذیر اقدامات ضروری برای ساماندهی به سیاست‌های خصوصی‌سازی و موفقیت آن است.

در کنار خصوصی‌سازی، سیاست‌های ارزی و پولی نیز برای آزادسازی اقتصادی پی‌گیری می‌شد و در آن هدف اساسی دولت تک نرخی کردن ارز بود. فرآیند آزادسازی اقتصادی کشور

با عوامل بیرونی در پیوندی تنگاتنگ بود. دولت برای اصلاح و توسعه اقتصادی نیاز شدید به سرمایه‌های خارجی (در درجه اول) و سرمایه‌گذاری خارجی داشت. در عمل در جلب سرمایه‌های خارجی (به صورت وام) تقریباً موفق بود، ولی در جذب سرمایه‌گذاری خارجی کاملاً ناموفق بود. برنامه‌های توسعه‌ای که در طول این مدت تدوین گردید، وابستگی فراوانی به بازارهای بلندمدت سرمایه به صورت وام داشت. برای مثال از مجموع ۱۴۸ میلیارد دلار برای برنامه پنج‌ساله اول، قرار شده بود که ۲۷ میلیارد آن از این بازارها وام گرفته شود.[۸] این مبلغ در سال‌های اجرای برنامه اول به سیستم اقتصادی کشور تزریق شد. فشارهای ناشی از بازپرداخت این وام‌ها در مراحل بعدی آشکار شد. به رغم سیاست دولت *خاتمی* برای پرداخت کامل این وام‌ها، هنوز هم مبالغ باقی‌مانده از وام‌های خارجی به همراه سود آنها نزدیک به ۳۰ میلیارد دلار می‌باشد.[۹] اما موضوع سرمایه‌گذاری خارجی در اقتصاد ایران هنوز موضوع تقریباً حل‌ناشده‌ای است. با وجود بازنگری و اصلاح برخی از قوانین مربوط به جلب سرمایه‌گذاری خارجی، هنوز با شرایط مطلوب فاصله زیادی هست.[۱۰] دیوان‌سالاری پیچیده و نبود ساختار اداری کارآمد، کمبود مدیران توانا و روشن‌اندیش، وجود مراکز متعدد و بعضاً موازی برای تصمیم‌گیری، ناهماهنگی و حتی اختلاف میان قوانین و سیاستگذاری‌های بومی با واقعیت‌های نظام بین‌الملل، تصور بالابودن ریسک سرمایه‌گذاری در ایران، به ویژه ریسک‌های سیاسی و... از مشکلات بنیادین و بازدارنده‌ها سرمایه‌گذاری خارجی در ایران است.

در این میان، آزادسازی قیمت‌ها و حذف یارانه‌ها نیز برای سیاست‌های تعدیل ضروری بود. پیش‌شرط پذیرش در اقتصاد بین‌المللی و عضویت در سازمان تجارت جهانی، مستلزم رعایت این اصول است. در این جا نیز عملکرد ایران در طول سالیان گذشته از نوسان برخوردار بوده است. از سال ۱۳۶۸ به تدریج اقلام مشمول قیمت‌گذاری کاسته شد به گونه‌ای که در اوایل سال ۱۳۷۱، تعداد اقلام مشمول قیمت‌گذاری انگشت‌شمار بودند، ولی از سال ۱۳۷۳ به بعد، به واسطهٔ افزایش سطح عمومی قیمت‌ها، مجلس خواستار قیمت‌گذاری تعدادی از اقلام اساسی شد. افزایش نرخ تورم حتی در سال ۱۳۷۳، مجمع تشخیص مصلحت نظام را واداشت تا در خصوص سیاست‌های قیمت‌گذاری در کل کشور تصمیماتی را اتخاذ کند. بر این اساس سازمان‌های مهمی شامل ستاد پشتیبانی برنامه تنظیم بازار، سازمان بازرسی و نظارت بر قیمت‌ها

و سازمان تعزیرات حکومتی جهت قیمت‌گذاری و نظارت بر آن تشکیل شدند. در واقع می‌توان گفت اتخاذ سیاست‌های تثبیت اقتصادی در کل این دوران شروعی مجدد در ایجاد کنترل‌های دولتی در اقتصاد کشور محسوب می‌گردد. هنوز هم مسأله گرانی و لزوم کنترل مستقیم دولتی بر آن، طبیعی‌ترین راهی است که بدان فکر می‌شود. تداوم پرداخت یارانه برای برخی از کالاها و خدمات نیز در تعارض با سیاست‌های اولیه می‌باشد. گفته می‌شود حذف باقیماندهٔ یارانه‌های دولتی در بهترین حالت ۲۰۰ درصد و در بدترین حالت حداکثر ۶۰۰ درصد تورم ایجاد خواهد کرد. به طور مشخص حذف یارانه مشروعیت مردمی ندارد، حرکت دولت در جهت حذف یارانه‌ها مردم را در مقابل دولت قرار می‌دهد.[۱۱]

در امر آزادسازی تجارت خارجی نیز سیاست‌های دولت قابل بررسی است. اولین گام در این جهت موافقت با ورود گروهی از کالاهای مورد نیاز مردم به صورت بدون انتقال ارز بود که به تدریج تعداد این کالاها افزایش پیدا کرد. در سال ۱۳۷۲ قانون مقررات جدید صادرات و واردات به تصویب رسید که در سال ۱۳۷۹ نیز همراه با اصلاحیه‌های صورت‌گرفته تنفیذ شد. بر طبق این قانون، کالاهای صادراتی و وارداتی به سه گروه مجاز، مشروط و ممنوع تقسیم می‌شوند. بر اساس مطالعات صورت گرفته از میان حدود ۵۱۱۶ ردیف تعرفه حدود ۹۵/۱۹ درصد آنها مشروط (کسب مجوز از نهادهای مشخص‌شده) حدود ۳/۴۸ درصد ممنوع و حدود ۰/۱۶ درصد مجاز می‌باشند.[۱۲]

در قانون برنامه سوم توسعه کشور (۱۹۸۳-۱۳۷۹) سیاست‌های بازرگانی مورد توجه قرار گرفته و اقدامات مناسبی جهت افزایش صادرات و شفاف‌سازی حمایت‌ها اتخاذ شده است. از جمله آن‌که دولت موظف شده است برای رونق تجارت خارجی موانع غیرتعرفه‌ای و غیرفنی را با رعایت ممنوعیت‌های شرعی حذف نماید. مخصوصاً این قانون تسهیلات ویژه‌ای را برای تحقق جهش صادراتی و تقویت توان رقابتی محصولات صادراتی اتخاذ کرده است. تأسیس مناطق آزاد تجاری، راه‌کار دیگری بود که مخصوصاً در دولت *هاشمی* مورد توجه قرار گرفته بود. *هاشمی* در ابتدای شروع برنامه‌های اول توسعه گفته بود:

«مناطق آزاد تجاری می‌توانند به عنوان پلی میان صنایع داخلی و خارجی عمل نمایند.»[۱۳]

در عمل به دلایل متعدد و از جمله محدودیت‌ها و موانع قانونی، این مناطق چندان نتوانستند در جلب سرمایه‌گذاری خارجی موفق عمل نمایند. دعوت از ایرانیان مقیم خارج دغدغه دیگر هر دو دولت هاشمی و خاتمی در این دوران بود. آقای *هاشمی* در این رابطه گفته بود:

«آنها که خارج از کشور هستند برایشان مانعی ندارد و می‌توانند به کشور بازگردند...»[۱۴]

وی برای اطمینان خاطر به آنها می‌گوید:

«من قاطعانه می‌گویم سیاست جمهوری اسلامی ایران این نیست که کسی را به خاطر اظهارنظر و مخالفت سیاسی مورد تعقیب قرار دهد.»[۱۵]

وی در بارهٔ تضمین سرمایه نیز می‌گوید:

«دولت تمامی ابزار تضمین را در اختیار دارد و ما امکانات انتظامی قوه قضاییه و برنامه‌های سیاسی را پشتوانه این تضمین اعلام می‌کنیم، سرمایه‌گذاران امنیت دارند و هر چه از جنگ فاصله بگیریم این امنیت تقویت خواهد شد.»[۱۶]

هاشمی در تلاش بود تا با بهره‌گیری از سرمایه‌داران پیشین برای بازسازی اقتصادی، اعتماد سرمایه‌گذاران خارجی را برای این منظور جلب نماید. در این زمینه دولت حتی وعده داده بود که در صورت سرمایه‌گذاری در برنامهٔ توسعه اقتصادی ایران، اموال آنان نیز بازگردانده خواهد شد.[۱۷]

حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی و به تبع آن سرمایه‌گذاران ایرانی مقیم خارج در گفتمان آقای *خاتمی* نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. وی می‌گوید:

«ایران نقطه امنی برای سرمایه‌گذاری خارجی است.»

در نزد *خاتمی* نیز «حمایت و تشویق سرمایه‌گذاران خارجی با تضمین حفظ امنیت آن، سیاست کلی اقتصاد ایران است.»[۱۸] با وجود برداشت مثبت از سرمایه‌گذاری ایرانیان مقیم خارج در اقتصاد ایران، تا به حال این سیاست نیز در کنار سیاست کلان جذب سرمایه‌گذاران خارجی چندان موفق نبوده است. راهبردهای فوق هر چند کاملاً بر اساس انتظارات اولیه به ثمر ننشستند و بیماری ساختاری موجود در اقتصاد کشور یعنی وابستگی به درآمدهای نفتی و عقب‌ماندگی در فن‌آوری و تکنولوژی را برطرف نساختند، ولی واقعیت آن است که اقتصاد ورشکسته برجای مانده از جنگ تا حدودی التیام یافته و در بعضی از حوزه‌های زیرساختی

کارهای زیادی انجام گرفته است. بازسازی مناطق جنگ‌زده و فراهم ساختن زمینه‌های بازگشت آوارگان جنگی محصول فعالیت‌های چند سال اول سازندگی است. صنعت پتروشیمی در دوره ریاست جمهوری *هاشمی* به شکوفایی قابل قبولی رسید. در طول دوره زمانی ۱۳٦۷ تا ۱۳۷۵ حدود ۷/۲ میلیارد دلار در این بخش سرمایه‌گذاری شد و حتی زمینه‌های صادرات محصولات پتروشیمی فراهم آمد. در زمینه صنعت گاز و خدمات گازرسانی نیز تلاش‌های فراوانی انجام گرفت؛ به گونه‌ای که سهم گاز در سبد مصرف انرژی کشور از حدود ۵/۵ درصد در اوایل انقلاب اسلامی به ۳٦ درصد در سال ۷٤ رسید. سهم گاز طبیعی در تأمین انرژی مورد نیاز صنایع به ٤٤ درصد و در نیروگاه‌ها به ۵۵/۲ درصد در سال ۱۳۷۲ بالغ گشت.

مخابرات صحنه دیگر فعالیت‌های دولت *هاشمی* بود. در دورهٔ زمانی ۱۳٦۸ تا ۱۳۷۵، ۵ میلیون شماره تلفن وارد شبکه مخابرات شد که از نظر کمّی چهار برابر تلفن‌های داده شده تا سال ۱۳٦۸ بود. در طول ۸ سال «*سازندگی*» (دوره هاشمی) با بازسازی‌های انجام گرفته در پالایشگاه‌ها و تأسیسات صادراتی و خطوط لوله نفت، ظرفیت تولید نفت از ۲/٤ میلیون بشکه در ۱۳٦۸ به حدود ٤ میلیون در سال ۱۳۷۵ رسید. سدسازی نیز از زمینه‌های موفق راهبردهای اقتصادی *هاشمی* به حساب می‌آید. در برنامه اول توسعه، ۱۰ سد بزرگ به بهره‌برداری رسید. هدف برنامه اول تأمین ۸/۲ میلیارد متر مکعب آب بود اما این رقم در پایان برنامه به ۹/۷ میلیارد متر مکعب رسید.

در کارنامه اقتصادی دولت *هاشمی* ، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی کشور در سال‌های ۱۳٦۸، ٦۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳ و ۷٤ به ترتیب ۳، ۱۲/۱، ۱۰/۹، ۵/۵، ٤/۸، ۱/٦، ٤/۵ درصد ذکر شده است که میانگین آن حدود ٦/۰٦ درصد می‌باشد. بر طبق بررسی‌های آن دولت در فاصله زمانی ۱۳٦۷ تا ۱۳۷۵ نرخ بیکاری از ۱۵ درصد در سال به ۹ درصد رسید؛ نسبت شاغلان بخش صنعت از کل شاغلان از ۲٤ درصد به ۳۲ درصد رسید؛ سهم دو دهک پایین درآمدی از کل درآمدها از ٦/۹ درصد به ۸/۱ درصد ارتقاء پیدا کرد؛ نرخ رشد جمعیت از ۳/۲ درصد به ۱/۷ درصد تنزل یافت؛ نسبت سرمایه‌گذاری از تولید ناخالص داخلی از ۱۲/۸ درصد به ۱۸/۰ درصد رسید؛ نسبت کسری بودجه از کل بودجه عمومی از ۵۰ درصد به صفر رسید؛ و نهایتاً آن که نسبت اعتبارات عمرانی به کل بودجه عمومی از ۲۰ درصد به ٤۱ درصد رسید.[۱۹]

در کارنامهٔ اقتصادی دولت خاتمی نیز که در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور بررسی گردیده است، مقابله با بحران ناشی از کاهش شدید درآمدهای ناشی از نفت در سال ۱۳۷۷، مهم‌ترین اقدام این دولت در سال‌های نخست به حساب می‌آید. سال ۱۳۷۷ به تعبیری سخت‌ترین سال در دهه هفتاد محسوب می‌گردد که در طی آن درآمدهای نفت و گاز حدود ۳٦/۲ درصد نسبت به سال ۱۳۷٦ کاهش پیدا کرد. رعایت انضباط مالی و صرفه‌جویی در هزینه‌های عمومی، مهم‌ترین اقدام دولت در جلوگیری از انتقال پیامدهای کاهش درآمد نفتی به بخش‌های اقتصادی و جامعه بود. کاهش شدید درآمدهای نفتی در سال ۱۳۷۷، انگیزهٔ مؤثری بود تا دولت به فکر تدوین طرح «ساماندهی اقتصاد» برآید. این طرح با توجه به «دغدغه‌های مهم اقتصادی کشور» تلاش دارد تا «سیاست‌های اقتصادی لازم را برای فایق آمدن» بر این دغدغه تعیین و تدوین نماید. این دغدغه‌ها عبارتند از: ۱. تأمین اشتغال و کاهش بیکاری، ۲. تأمین منابع لازم برای سرمایه‌گذاری و رشد تولید و شکوفایی اقتصادی ۳. مهار تورم، ٤. بهبود بخشیدن به تراز پرداخت ارزی کشور، ۵. اصلاح ساختارهای اقتصادی نظیر: الف) لغو انحصارات اقتصادی، ب) حذف قوانین و مقررات بازدارنده برای تولید و سرمایه‌گذاری، ج) اصلاح ساختار بودجه عمومی دولت و کاهش وابستگی شدید آن به درآمدهای نفتی.

در گزارش‌های اقتصادی دولت، تحولات مثبتی راجع به پی‌گیری برخی از سیاست‌های فوق دیده می‌شود. از جمله آن که دولت توانست بدهی خود را به سیستم بانکی از ۲۲/٤ درصد در سال ۱۳۷٦ به ٤/۵ درصد در سال ۱۳۷۹ برساند؛ اقدام به ایجاد حساب ذخیره ارزی حاصل از درآمدهای نفتی نماید که این حساب امکان می‌دهد که منابع ارزی مازاد بر سقف معین قابل مصرف در بودجه‌های سالانه به صورت منبعی برای رونق اقتصادی به صورت وام‌های کوتاه‌مدت برای فعالیت‌های تولیدی، سرمایه‌گذاری و افزایش ظرفیت‌های اشتغال اختصاص یابد؛ تولید ناخالص داخلی کشور نیز در سال ۱۳۷۵، ۱۳۷٦، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹ به ترتیب دارای رشد ۵، ۳/٤، ۳/٦، ۲/۸ و ۵/۹ درصد بوده است.

نسبت سرمایه‌گذاری به تولید از ۲۳/۳ درصد در سال ۱۳۷۵ به ۲٦/۱ درصد در سال ۱۳۷۹ رسید؛ با وجود این، نرخ تورم در سال‌های ۱۳۷٦ تا ۱۳۷۹ به طور میانگین ۱۵ درصد بوده است ولی با این حال سال ۱۳۷۹ با داشتن ۱۲/۹ درصد تورم، کمترین نرخ تورم را در دههٔ

۱۳۷۰ داشت؛ اقدام برجسته دولت مربوط به اصلاح سیاست‌ها، قوانین و مقررات تجاری و توسعه صادرات غیرنفتی می‌باشد. بر طبق اصلاحات به عمل آمده بسیاری از موانع گذشته بر سر راه صادرات و واردات برداشته شد و رشد صادرات غیرنفتی نیز در فاصله زمانی ۷۶ تا ۷۹ سالانه ٦/٦ درصد بوده است.[۲۰]

به رغم تحولات مختلف در بخش اقتصاد، این بخش همچنان در اقتصاد بین‌المللی‌شدهٔ فعلی جهان آسیب‌پذیر می‌باشد. از یک سو سیاست‌های اقتصادی در طول این مدت نتوانسته به خوبی زمینه‌های آسیب‌پذیری اقشار ضعیف جامعه را بپوشاند. این زمینه‌ها کم‌کم در عواقبی نظیر شکاف اقتصادی، بیکاری، ... بروز کرده است. در طول این مدت دولتمردان تلاش‌های شتاب‌آلودی در پیش گرفتند که کمتر به نتایج دلخواه رسیده است. دولت *هاشمی* برای مقابله با شکاف‌های پدیدآمده و توجه به امر مهم عدالت اجتماعی، «لایحه فقرزدایی» را مطرح کرده بود و دولت *خاتمی* نیز برای جواب‌گویی به لشکر بی‌شمار بیکاران، «طرح ضربتی اشتغال» را مطرح ساخت. مطرح‌شدن این گونه راهبردها، به هیچ وجه برای پی‌گیری صحیح استراتژی‌های ملی جواب‌گو نخواهد بود. اصولاً طرح قضایای به این مهمی در میانهٔ کار، حکایت از فراموشی و یا غفلت از برخی مسایل در هنگام اتخاذ راهبردها دارد.

از سوی دیگر اقتصاد فعلی ما با گذشت ۱۵ سال از دوران سازندگی، هنوز برای ورود به بازارهای جهانی دچار مشکلات عدیده‌ای می‌باشد. بسیاری از صنایع ما با حذف یارانه، توانایی رقابت با شرکت‌های بیرونی را ندارند. علاوه بر این حفظ این صنایع، دارای ارزش‌های استراتژیک سیاسی و اجتماعی می‌باشند. جز نفت، در تولید هیچ کالای عمده دیگری دارای مزیت نسبی نیستیم. عمدهٔ صادرات غیرنفتی ما، مربوط به محصولات کشاورزی و تولیدات سنتی می‌باشد. در صورتی که صنعت، میداندار اصلی در رقابت‌های اقتصادی بیرونی محسوب می‌گردد.

۲. ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی

اجرای برنامه‌های اقتصادی دولت بدون توجه به زیرساخت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه امکان‌پذیر نمی‌باشد. توسعه پایدار محصول نگرش همه‌جانبه به ابعاد مختلف آن در برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌ها است. البته در عمل میزان تحقق این زمینه‌ها معمولاً با

مشکلاتی مواجه می‌گردد. بر این اساس، ابعاد مختلف یادشده در زمان‌های گوناگون مورد توجه و یا از نظرها غایب بوده‌اند. با این حال بسیاری از روندهای گذشته و فعلی ممکن است زمینه‌های پرورش برخی از ابعاد یادشده را در آینده در خود داشته باشند. با توجه به این مسأله می‌توانیم روندهای موجود در دو دوران مسؤولیت *هاشمی* و *خاتمی* را مورد نظر قرار دهیم. بی‌تردید بسیاری از مسایل توسعه‌ای نرم‌افزاری که در دوران *خاتمی* مطرح و به آن تأکید می‌شود، به صورت ظاهری در سیاستگذاری‌های دوران *هاشمی* به چشم نمی‌خورد. ولی این مسأله را نمی‌توان انکار کرد که بسیاری از پیش‌زمینه‌های این مسایل قبلاً و در دوران *هاشمی* پای گرفته‌اند. ابعاد چندگانه توسعه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در پیوند شدیدی با یکدیگر می‌باشند. از این جهت نمی‌توان در تحلیل سیاست‌های اعمالی چندان مرز دقیقی میان آنها در نظر گرفت.

از سوی دیگر حاکمیت گفتاری و رفتاری مسؤولان و نخبگان سیاسی ـ فکری جامعه در این سال‌ها، موجب خلق نگرش‌های نوین و نیز تدوین و اجرای سیاست‌های جدید در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی شد که فاعل آن لزوماً دولت نبوده است، ولی غلبه هژمونیک این نگرش‌ها و شرایط جدید بر روند سیاست‌گذاری‌ها و تحولات کاملاً محسوس می‌باشد، از این جهت می‌توان به آن «استراتژی حرکتی جامعه و دولت» لقب داد.

با این حال تحولات توسعه‌ای فقط در روابط دولت ـ جامعه محدود نمی‌گردد؛ بلکه این تحولات در روابط درون ـ حکومتی نیز کاملاً مشهود می‌باشد. در این جا باید از ایجاد سازوکار مجمع تشخیص مصلحت نظام به مثابه تنظیم‌کنندهٔ بسیاری از روابط حقوقی ـ سیاسی موجود در نظام سیاسی کشور سخن به میان آورد. طرح این نهاد از نظر زمانی بر مسایل مزبور اولویت دارد. از این جهت قبل از پرداختن به سیاست‌های دولت در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی باید به ضرورت‌ها و اهداف مطروحه در ایجاد نهاد مجمع تشخیص مصلحت نظام اشاره نمود. این نهاد که در ابتدا به دستور رهبری انقلاب و سپس بر اساس نص صریح قانون اساسی تجدید نظرشدهٔ کشور، به بدنهٔ سیستم حکومتی کشور اضافه گردید، ماهیتاً در زمرهٔ استراتژی‌های سیاسی نظام محسوب می‌گردد و به نوعی تفسیرکننده یکی از اختیارات اساسی حاکم اسلامی (ولایت مطلقه فقیه) در برخورد با شرایط مختلف و اتخاذ سیاست‌های

مصلحت‌آمیز (برای نظام اسلامی) است. تجربهٔ ده ساله حکومت، برای مقامات کشور این مسأله را اثبات کرد که در شرایط مختلف، آنان با مسایلی روبه‌رو می‌گردند که تصمیم‌گیری در مورد آنها، در چارچوب تفسیر ظاهری از احکام اسلامی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

از طرف دیگر این تصور نیز وجود داشت که اختیارات ولی فقیه تنها در چارچوب احکام اسلامی توجیه‌پذیرند؛ این ابهام با تفسیر و نظر امام خمینی(ره) مرتفع گردید. بر این اساس کاملاً روشن شد که در بسیاری از مواقع، رهبری نظام اسلامی می‌تواند بر حسب مصلحت اسلام و نظام اسلامی عمل نماید؛ هر چند که ممکن است در چارچوبهٔ احکام اسلامی توجیه‌پذیر نباشد. بر این اساس «مصلحت» در جایگاه احکام اولیه قرار می‌گیرد. در طول جنگ و با توجه به مقتضیات ویژه آن مشکلات زیادی میان مجلس و شورای نگهبان بوجود می‌آمد. در واقع طرح‌ها و لوایح بسیاری مخالف شرع تشخیص داده می‌شد. با طرح صریح نظر امام خمینی(ره)، اصل قضیه حل شد ولی سازوکار مربوط به آن مشخص نبود. تا سال ۱۳٦٦ مسایل موجود با تبادل طرفین (مجلس و شورای نگهبان) حل می‌شد ولی تداوم بیشتر آن امکان‌پذیر نبود و نیاز به ضابطه‌مندی ـ در حل اختلافات ـ کاملاً احساس می‌شد. پیرو نامه ۵ تن از مقامات کلیدی نظام[۲۱] به امام خمینی(ره)، ایشان دستور ایجاد «مجمع تشخیص مصلحت نظام» را صادر کردند.

اهمیت مجمع تشخیص مصلحت نظام در نزد امام خمینی(ره) چنان بود که در آن دستور قید کرده بودند که «مصلحت نظام از امور مهمی است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد».[۲۲] دوران حیات مجمع تشخیص مصلحت نظام را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد؛ دوران اول از زمستان ۱۳٦٦ آغاز و تا ۱۳٦۸ ادامه داشت. در این دوران ابتدا *آیت‌الله خامنه‌ای* (رئیس جمهور وقت) ریاست آن را برعهده داشت و سپس این مسؤولیت به آقای *هاشمی* محول گردید. با توجه به شرایط ناشی از جنگ تعداد جلسات نیز زیاد بود. در این دوره مجمع ۷۰ جلسه تشکیل داد. دوره دوم از زمانی شروع شد که مسأله این مجلس در اصل ۱۱۲ قانون اساسی تجدید نظرشده، مطرح گشت. «رفع اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان» و «مشورت دادن به رهبری» دو هدف اصلی ایجاد مجمع تشخیص در قانون اساسی است. این دوره تا ۱۳۷٦ به طول انجامید و در تمامی این دوره آقای *هاشمی* ریاست مجمع را برعهده

داشت. به گفته آقای *هاشمی* در این دوره مشکل چندانی وجود نداشت. در این دوره هنوز سیاست‌های کلی نظام از طرف رهبری به این مجمع سپرده نشده بود. ایشان ترکیب موجود را در مجمع برای سیاست‌های کلی نظام کافی نمی‌دانستند. در هر حال، در این دوره نیز مجمع ٦٩ جلسه تشکیل داد. در کل در این دوره مجمع با ٢٢ مورد اختلافی (میان مجلس و شورای نگهبان) و ١٩ مورد معضل روبرو شده بود. دوره سوم از سال ١٣٧٦ شروع شد و هنوز هم ادامه دارد. مجمع تا زمستان ١٣٨١ حدود ١٢٠ جلسه تشکیل داد. در این مدت ١٧ مورد اختلافی و دو مورد معضل (که مربوط به اصلاح قوانین بود) در دستور کار مجمع قرار گرفت. ولی تحول مهم در این دوره واگذاری وظیفه تعیین سیاست‌های کلی نظام از سوی رهبری به این مجمع می‌باشد. به همین دلیل حجم کارهای این نهاد بسیار بیشتر شده است و به گفته آقای *هاشمی* قسمت عمده وقت کمیسیون‌ها و مجمع صرف سیاست‌های کلی نظام می‌شود. مقام رهبری در تاریخ ٧٩/١١/٣ طی ابلاغ جدیدی، مسؤولیت تعیین سیاست‌های کلی نظام را به مجمع سپردند. در آن ابلاغیه آمده است:

«اینک در مرحله جدید از تعیین سیاست‌های کلی نظام و در پی دریافت مشورت‌های مجمع تشخیص مصلحت نظام، مطابق بند یکم اصل ١١٠ قانون اساسی اولین مجموعه از سیاست‌های کلی و بلندمدت جمهوری اسلامی در موضوعاتی که در آن نظر مجمع از اولویت بیشتری برخوردار بوده است (امنیت اقتصادی، انرژی، منابع آب، بخش معادن، منابع طبیعی، بخش حمل و نقل) تعیین و به قوای سه گانه کشور ابلاغ می‌گردد...»

رهبری انقلاب در نامه‌ای دیگر در ١٣٨٠/٣/٧ نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های ابلاغی مجمع را نیز برعهده همین نهاد قرار داد:

«اینجانب با توجه به اصل ١١٠ قانون اساسی نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های ابلاغی را به عهدهٔ مجمع تشخیص مصلحت نظام نهاده‌ام و آن مجمع موظف است با سازوکار مصوب، گزارش نظارت خود را به این جانب ارائه کند.»[٢٣]

بدین ترتیب از طریق ایجاد مجمع تشخیص تلاش شده است تا اولاً اختلافات احتمالی میان مجلس و شورای نگهبان بر سر تصویب و یا عدم تصویب قوانین اختلافی مرتفع گردد و حتی اصلاحات لازم در نظریات دوطرف یادشده اعمال گردد، ثانیاً در مواقع لزوم با بررسی

همه‌جانبه از شرایط موجود و الزامات اساسی به کشف «مصلحت» و اتخاذ سیاست‌های کلی نظام اقدام شود و ثالثاً یکی از بندهای اساسی در وظایف رهبری از طریق سازوکاری که در آن عموم نهادهای تعیین‌کننده، تأثیرگذار می‌باشند، به مرحله اجرا گذاشته شود. با این حال جایگاه حقوقی و حاکمیتی این نهاد کاملاً تبیین نشده است و دستیابی به این مسأله نیازمند زمان می‌باشد. بر این اساس اختلاف آراء فراوانی میان مقامات مسؤول و اندیشمندان سیاسی و حقوقی در خصوص این جایگاه وجود دارد.[۲۴] با توضیح این تحول اساسی در ساخت سیاسی حاکمیت و تبیین جایگاه مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌توانیم بهتر به راهبردهای دولت در سطوح سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بپردازیم. در اینجا می‌توان از دو سطح سیاست‌های توسعه‌ای و سیاست‌های قومی کشور سخن به میان آورد.

معمولاً در بررسی توسعه سیاسی ـ فرهنگی کشور در دورهٔ جدید، اذهان به سمت عملکرد دولت خاتمی متمرکز می‌گردد. بی‌تردید مهم‌ترین شعار *خاتمی* توسعه سیاسی جامعه و مرکز ثقل رفتارهای دولت وی در امور فرهنگی و سیاسی بود. ولی این واقعیت را نباید از نظر دور بداریم که بسیاری از مبانی توسعه سیاسی و فرهنگی کشور نظیر جامعه مدنی، قانون‌مداری، نهادهای تأمینی، ... پای در گذشته داشته‌اند. رویکرد اقتصادی *هاشمی* به موضوعات مختلف جامعه در میان‌مدت تأثیرات همه‌جانبه‌ای بر حوزه‌های سیاسی و فرهنگی کشور نیز داشته است. تصمیم وی برای مشارکت بخش خصوصی در امر توسعه اقتصادی در واقع نقش‌مند کردن جامعه مدنی در سیاست‌های کشور بوده است. برآیند این تصمیم اساسی، شکل‌گیری طبقه متوسطی بود که بعد از چند سال نیازهای خود را در عرصه سیاسی ـ اجتماعی نیز جستجو می‌کند. بدین خاطر برخی می‌گویند با توجه به پیشینه تاریخی دخالت گسترده دولت‌های ایرانی در اقتصاد، اجرای برنامه تعدیل ساختاری، مشارکت جامعه مدنی (بخش خصوصی) در آن، یک جهش بسیار مثبت به سمت دموکراتیزاسیون تلقی می‌گردد. حضور بخش خصوصی باعث شده است تا پس از مدتی، این بخش خواهان نقش بیشتر در نحوه اداره امور دولتی شود.[۲۵] در واقع چنان چه این تحول صورت نمی‌پذیرفت و طبقه متوسط نیرومندی در جامعه شکل نمی‌گرفت بعید بود که دولت بعدی حتی در صورت پیروزی در انتخابات، به پایه‌های قدرت مردمی و جامعه‌ای خود مطمئن باشد. در آن صورت دولت تنها با دو طبقه سرمایه‌دار بزرگ و جامعهٔ

توده‌ای مواجه بود. در هر صورت هر چند شاید در ابتدا به نقش بخش خصوصی به صورت آینده‌نگرانه نگاه نشده باشد، ولی نتیجه نهایی، رسیدن به همین مرحله بود. دولت *خاتمی* از ابتدای فعالیت خود به صورت آگاهانه استراتژی خود را بر مبنای توسعه سیاسی ـ فرهنگی جامعه قرار داد ولی این استراتژی بر مبانی فرهنگی و اجتماعی شکل گرفته در متن سیاست‌های پیشین مستقر بود. سیاست‌های *هاشمی* توانسته بود بسیاری از پیش‌زمینه‌های ضروری توسعه سیاسی را ایجاد نماید. شکل‌گیری طبقه متوسط با خود سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی گوناگونی را نیز به همراه آورد.

با اشاره به چند نمونه می‌توان با گذار از این مرحله، به سیاست‌های دوران *خاتمی* رسید. توجه به بخش آموزش و افزایش میزان سواد از عمده‌ترین اقدامات دولت *هاشمی* بود که باعث شکل‌گیری گروه‌های مرجع جدید در زمان انتخابات سال ۱۳۷٦ شد. یافته‌های سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۳۷۵ کل کشور نشان می‌دهد که نزدیک به ۸۰ درصد جمعیت ٦ ساله و بالاتر کشور باسواد بودند. تعداد زنان باسواد کشور از حدود ۱۰ میلیون در سال ۱۳٦۵ به بیش از ۱۹ میلیون در سال ۱۳۷۵ رسید.[26] رقم دانشجویان دانشگاه‌ها از ٤۵۰ هزار نفر در ابتدای ریاست جمهوری وی به یک میلیون و چهارصد هزار نفر رسید.[27] تعداد پذیرفته‌شدگان دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی بدون در نظر گرفتن دانشگاه آزاد از ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵ بیش از دوبرابر شد یعنی از ۷۱٤۳۳ نفر به ۱۵۸۰۵٦ نفر رسید.[28] تقریباً به تمام روستاها مدرسه برده شد و در بسیاری از مناطق روستایی و شهری مدارس شبانه‌روزی دایر شد. شمارگان مطبوعات با آن که چندان سخنی از آن به میان نمی‌آید از ۱۷۵ میلیون نسخه در ابتدای دوره به ۷۷۵ میلیون نسخه در سال رسید.[29] عناوین کتب منتشره از ۷۵۰۰ عنوان در سال ۱۳۷۰ به ۱٤۰۰۰ عنوان در سال ۱۳۷۵ رسید.[30] رشد فرهنگی و اجتماعی جامعه را در بخش‌های دیگر، نظیر بهداشت و درمان، ورزش و تربیت بدنی،... نیز می‌توان دید؛ این شرایط زمینه را برای دولت خاتمی مهیا ساخته بود.

ضمن این که توسعه سیاسی- فرهنگی جامعه پارادایم فکری *خاتمی* به شمار می‌رود، توجه به حرمت انسان و حقوق و آزادی‌های قانونی او، حاکمیت قانون و قانون‌گرایی، توسعه مشارکت و رشد جامعه مدنی، تأکید بر نسل جوان و توسعه زنان، توسعه فضای فرهنگی و

مطبوعاتی جامعه، از تأکیدات مستمر وی در دوران مسؤولیت ریاست جمهوری بوده است. استمرار در طرح این قضایا خود به خود، فضای جدیدی را در عرصه‌های فکری و فرهنگی کشور ایجاد کرد که تا به حال سابقه نداشت. مهم‌ترین ابزار *خاتمی* ، برای ایجاد این فضا تبلیغ بود و در فرآیند تأثیرگذاری این ابزار، فعالیت‌های علمی نیز نمایان گردید. لزوم تضمین آزادی‌های قانونی شهروندی به مثابهٔ تکلیف حکومتی، به رسمیت شناختن تکثر و تنوع برداشت‌ها، برابری همهٔ ارکان نظام و شهروندان در برابر قانون، تبیین مترقیانه اصل ولایت فقیه و تقویت پای‌بندی به آن در عین اصالت داشتن جمهوریت و آزادی و حرمت مردم، به رسمیت شناختن نقد نظام، نفی خشونت و افراط گرایی از جمله کارکردهای تبلیغی دولت *خاتمی* است. ذکر برخی از شاخص‌ها در حوزه‌های مختلف میزان توجه دولت *خاتمی* را در توسعه سیاسی-فرهنگی جامعه نشان می‌دهد.

۱. برگزاری انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا با هدف اداره امور محلی به دست آنان و کاهش تصدی‌گری دولتی و تمرکززدایی از اداره امور یکی از اقدامات مهم دولت خاتمی بود. این انتخابات تا به حال دو بار برگزار گردیده است. بر اساس آمار در دورهٔ اول ۷۱۷ شورای شهر، حدود ۸۵۰ شورای بخش و ۳۲۶۷۷ شورای روستا و ۲۴ شورای شهرک تشکیل شد.

۲. به منظور سامان‌دهی مشارکت مردمی در پرداختن به فعالیت‌های تخصصی و عام‌المنفعه در قالب تشکل‌های غیردولتی[1] و انجمن‌های تخصصی، در طول سال‌های گذشته، تسهیلاتی در جهت تشکیل این نهادها و حمایت از آنها فراهم شده است. برای این منظور افزایش شتابانی در ایجاد و تقویت شورای اسلامی کار، انجمن‌های صنفی کارگری، انجمن‌های صنفی کارفرمایی، انجمن‌های تخصصی صنعتی و خانه‌های صنعت در استان‌ها، سازمان‌های غیردولتی طرفدار محیط زیست و منابع طبیعی، انجمن‌های علمی، کانون‌های فرهنگی و هنری در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی، انجمن‌های علمی دانشجویی،... دیده می‌شود.

۳. در این دوره توجه ویژه‌ای به توسعه مشارکت سیاسی ـ اجتماعی زنان و جوانان در جامعه شد. در طول سه سال اول، افزایش تعداد سازمان‌های غیردولتی زنان ۳۲۰ درصد رشد داشت. در طول این مدت تعداد مراکز آموزش فنی و حرفه‌ای زنان از ۴۱ مرکز در ۱۳۷۶ به

1. (NGO)

۲۰۶ مرکز در ۱۳۷۹ رسید. در طول این مدت رشد کارکنان و اعضای زن هیأت علمی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی ۱٤/٦ درصد و دانشگاه‌های آزاد ۸٪ بوده است. تعداد داوطلبان زن نمایندگی مجلس شورای اسلامی در انتخابات دوره ششم نسبت به دورۀ قبل ٤٤ درصد رشد داشته است. در سطح توسعه مشارکت جوانان نیز ابتدا با ایجاد تغییرات ساختاری در حوزۀ مدیریت امور جوانان و ارتقای سطح سازمانی، «سازمان ملی جوانان» به صورت یک سازمان مستقل زیر نظر ریاست جمهوری، تشکیل شد که در طول دوره اول ۱٦۰ تشکل خاص جوانان در این سازمان شناسایی و تحت پوشش قرار گرفت و ۵۰۰ تشکل نیز از حمایت سازمان برخوردار گشتند. در این مدت مجوز فعالیت بیش از ۳۰۰ تشکل غیردولتی جوانان صادر شده است.

٤. با توجه به فضای جدید ایجادشده در کشور، شمار جهانگردان بازدید کننده از ایران از ۷٦٤۰۹۲ نفر در ۱۳۷٦ به ۱۷۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۳۷۹ ارتقاء پیدا کرد. این رقم در سال ۱۳۸۰ به ۲۱۰۰۰۰۰ نفر افزایش یافت.

۵. به تناسب تحولات و رویکردهای اجتماعی کشور، عرصه‌های جدیدی برای حضور و تبادل اندیشه به وجود آمده است. در این فضا تلاش در جهت مهندسی و تبیین مجدد مفاهیمی نظیر شکوفایی اندیشه و فرهنگ، عدالت، آزادی، امنیت پایدار، استقلال، مردم‌سالاری دینی، هویت ملی و قانون‌مداری و تکیه به ساختارهای برآمده از قانون اساسی قابل مشاهده است. می‌توان به برخی از شاخص‌های توسعه‌ای در بخش تولیدات فرهنگی و امکانات رسانه‌ای اشاره نمود:

- تعداد عناوین کتاب‌های منتشره از ۱٤ هزار در سال ۱۳۷۵ به ۲۳ هزار در سال ۱۳۸۰ افزایش پیدا کرد.

- تعداد کتابخانه‌های عمومی طی سال‌های ۱۳۷٦ تا ۱۳۷۹ با رشدی معادل ۳۱/۵۹ درصد از ۱۱٤۹ باب به ۱۵۱۲ باب رسیده است.

- در طول این مدت، تعداد کتاب‌های غیردرسی موجود در کتابخانه‌های مدارس از ۱۸/۵ میلیون جلد به بیش از ۵٦ میلیون جلد رسید. به طوری که سرانه کتاب‌های غیردرسی به ازای هر دانش‌آموز از ۱ جلد به ۳ جلد افزایش یافته است.

- در همین مدت شمار اعضای مراکز کانون‌های پرورش فکری کودکان و نوجوانان از ۱٤٤۱۸۷ نفر به ۳۵۷۲۷۳ نفر رسیده که معادل ۱٤۷ درصد رشد را نشان می‌دهد.

- تعداد آموزشگاه‌های آزاد هنری از ۱۳۸ آموزشگاه در سال ۷٦ به ۷۷۱ آموزشگاه در ۱۳۷۹ رسیده است.

- در عرصه مطبوعات به نظر می‌رسد انقلابی صورت گرفته باشد. تعداد روزنامه‌های سراسر کشور تا اوایل سال ۱۳۷۹، ٤ برابر شد و به همین ترتیب شُمارگان روزنامه‌های کشور نیز ٤ برابر شد و به ۳ میلیون نسخه در سال ۱۳۷۹ رسید. توسعه فرهنگی و اجتماعی در شاخص‌های مختلف دیگر نظیر توسعه علمی، آموزش و پرورش، تربیت بدنی مشهود می‌باشد.[۳۱]

در سطح دوم مقوله سیاستگذاری‌های قومی نظام مد نظر می‌باشد. سیاست قومی در طول دوران ده‌سالهٔ اول انقلاب تحت شعاع مدیریت بحران اولیه و مسایل جنگ تحمیلی قرار داشت. آموزهٔ وحدت و تأکید بر ایده اخوت اسلامی و امت واحده اسلامی، نقش تعیین کننده‌ای در نوع اتخاذ سیاست‌های قومی داشت. این مسأله در پیوند با بحران‌های ناشی از انقلاب و جنگ، هر گونه تجزیه‌طلبی و حرکت‌های گریز از مرکز را فاقد مشروعیت کرده بود.

با پایان جنگ و شروع دوره جدید، نوع نگرش دولتمردان به مسایل قومی نیز دچار تحول و دگرگونی شد. در دورهٔ مسؤولیت آقای *هاشمی*، در سال‌های ۱۳٦۸ تا ۱۳۷٦، مسایل قومی در برنامه‌های توسعه به توجه درآمد؛ ولی همچنان مرکزمحوری و رهیافت‌های اقتدارگرایانه از مرکز در مجموعه سیاستگذاری‌های نظام تداوم پیدا کرد. در این دوره محرومیت‌زدایی و سازندگی در مناطق حاشیه‌ای و مرزی مورد توجه مسؤولان قرار گرفت و آمارهای موجود نشان از بهبود شاخص‌های کمی در مواردی مانند افزایش میزان سوادآموزی و کاهش نرخ بیسوادی، ازدیاد شمار مراکز آموزش عالی، ارایه خدمات بهداشتی، راه‌سازی، مدرسه‌سازی، گازرسانی، برق‌رسانی و آب‌رسانی به شهرها و روستاها، گسترش شبکه‌های حمل و نقل و ارتباطات به ویژه تلفن دارد. نگرش غالب و روح حاکم بر سیاستگذاری قومی در این دوره ابزارگرایانه و مبتنی بر رهیافت مدرنیزاسیون یا نوسازی است. این رویکرد هر چند شاخص‌های توسعه‌ای این مناطق را بهبود بخشید، ولی از معضل حل ناشدهٔ بحران نفوذ حکومت مرکزی در این مناطق نکاست. اعمال نظام مدیریتی متمرکز با تکیه بر مدیران غیربومی نمی‌توانست این

مسأله را برطرف نماید. برعکس توسعه نسبی عمرانی، اجتماعی، فرهنگی مناطق قومی، باعث خلق مطالبات جدید در نزد اقوام ایرانی شد. همین مسأله سهم بسزایی در ایجاد تغییرات جدی در سیاست قومی کشور طی سال‌های ۱۳۷٦ به بعد داشت.

اولویت یافتن مسایل فرهنگی و سیاسی در دولت *خاتمی* به معنای شعله‌ور شدن مطالبات فرهنگی و قومی، اقوام متعدد ایرانی نیز بود. در این دوره توجه به فرهنگ‌های قومی جهت استفاده از ظرفیت‌ها و استعدادهای کشور برای رفع تنگناهای اقتصادی و توسعه پایدار دست‌کم بر روی کاغذ برای نخستین‌بار سرلوحه سیاستگذاری برنامه‌ریزان قرار گرفت. دادن اختیارات بیشتر به مسؤولان منطقه‌ای در تصمیم‌گیری‌ها یکی از مشخصات سیاست قومی در برنامه سوم توسعه می‌باشد. در دوره جدید مسأله مهم وحدت و همبستگی ملی در کنار اقدام به رشد فرهنگ‌های محلی و نیز توسعه و گسترش زبان و ادبیات فارسی در کل کشور به مثابه زبان میانجی، مورد توجه شایانی قرار می‌گیرد. تلاش‌هایی نیز در جهت تمرکززدایی در سیاست‌های ملی و واگذاری برخی از اختیارات دولت به واحدهای محلی صورت گرفته است . انتخابات شوراها بخشی از این راهبرد را جامهٔ عمل پوشانده است. طرح حقوق شهروندی و پذیرش حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی همگانی، منهای تعلقات قومی، زبانی و مذهبی، دارای تأثیرات بلندمدتی است که باید منتظر نتایج جدیدی در روندها و سیاست‌های قومی بود. گسترش رسانه‌های محلی در سطوح رسانه‌های دولتی (صدا و سیما) و رسانه‌های مکتوب و مطبوعات غیردولتی از اوایل دهه ۷۰ در زمرهٔ فعالیت‌های دولت قرار داشت، ولی از ۱۳۷٦ تحول شگرفی پیدا کرد. تقریباً تمامی استان‌های مرزی کشور دارای شبکه‌های رادیو و تلویزیونی استانی می‌باشند.[۳۲]

هر چند که ایران در مقایسه با بسیاری از کشورهای جهان، برخوردار از تنوع و گوناگونی اجتماعی است، ولی باید توجه داشت که تنوع موجود در ایران وجهی درون‌زا داشته و با برخورداری از اصالت ملی، در پیکره هویت ایرانیان جای گرفته است. این امر سبب شده است که از یک سو تنوع موجود در ایران زمینه‌ساز واگرایی و جدایی نباشد، بلکه بتواند در مقام عاملی در مسیر تعامل و شناخت متقابل و نهایتاً همگرایی و تکامل ملی عمل کند؛ از دیگر سو نیز با توجه به مرکزیت و موقعیت جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی ایران، جایگاه منطقه‌ای ویژه‌ای را برای کشور ما فراهم آورد.[۳۳] مطالعات میدانی نشان می‌دهد که توجه اصیل به اقوام

ایرانی و احترام به حقوق ملی و قومی آنها و جذب کامل آنها در فرآیند جامعه‌پذیری ملی، شکاف‌های موجود ذهنی و روانی را در میان آنها و دولت مرکزی به شدت کم خواهد کرد و بر میزان وفاداری‌شان تأثیرات تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت.[۳۴]

ب) پی‌گیری استراتژی بازدارندگی دفاعی

تجربیات ناشی از جنگ، هر چه بیشتر مسؤولان نظام را نسبت به ضرورت توانمندی نظامی کشور واقف ساخت. به قول دریابان *شمخانی*، وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح در دولت خاتمی، تجربه جنگ به ما آموخت که «امنیت ملی بدون قدرت ملی امکان‌پذیر نمی‌باشد. یکی از شاخص‌های مهم قدرت ملی، براساس استراتژی تسلیحاتی متعارف می‌باشد.»[۳۵] در شرایط جدید مسؤولان پی بردند که تنها راه بازداشتن دشمن از حمله، برخورداری از ماشین نظامی لازم است.

محمدجواد لاریجانی، عضو کمیسیون خارجی مجلس در دورهٔ پیشین گفته بود:

«بر روی ارتشی کار می‌کنیم که کوچک اما از کارآیی و لیاقت لازم برخوردار باشد.»[۳۶]

تداوم ماهیت انقلابی نظام و نیز بی‌اعتمادی موجود در روابط محیطی و بین‌المللی باعث شده است تا همچنان حفظ امنیت و رسیدن به توانایی نظامی از طریق خودبسایی نظامی پی‌گیری شود. امتناع ذاتی در برخورداری از متحدان استراتژیک و نیز الحاق به اتحادیه‌های نظامی باعث می‌شود تا تکیه بر توانایی نظامی خودی و آمادگی در جنبه‌های حیاتی، بدیهی‌ترین پیش‌فرض هر راه‌کار امنیتی در ملاحظات نظامی کشور تلقی گردد.

نداشتن هیچ گونه انگیزه در تهاجم به اهداف پیرامونی که با خصلت انقلابی و انسانی نظام نیز ناسازگار می‌باشد، در کنار شرایط پیش گفته، زمینه‌ها را برای اتخاذ استراتژی بازدارندگی بلافاصله پس از جنگ تحمیلی در کشور فراهم ساخت. این استراتژی به رغم شکل‌گیری برخی تمایلات در نزد افراد و گروه‌ها مبنی بر برقراری روابط استراتژیک با کشورهای دیگر، هم‌چنان پا برجا می‌باشد و به نظر می‌رسد تنها شکل ممکن برای استراتژی دفاعی کشور باشد. وزیر دفاع فعلی ایران، استراتژی بازدارندگی کشور را «بازدارندگی مؤثر» می‌نامد. به قول وی این گونه بازدارندگی، پیوند عمیق و مؤثری با «دفاع» و «مقاومت در برابر تجاوز» دارد.[۳۷]

اتخاذ سیاست بازدارندگی و تأکید بر استقلال نظامی در راهبردهای نظامی، به معنای تقویت و بازسازی نظامی نیز می‌باشد. تحت تاثیر جنگ، نیروهای مسلح و توان تسلیحاتی کشور به شدت به تحلیل رفته بود. آقای *هاشمی* در ابتدای مسؤولیت خویش گفته بود:

«ما مکرراً گفتیم که اگر چه سیاست ما سیاست صلح است، ولی ساختار دفاعی ما باید قوی باشد... ما راه خویش را با تکیه بر صنایع داخلی نظامی به منظور فراهم ساختن نیازهای دفاعی خویش بدون وابستگی به دیگران انتخاب نموده‌ایم.»[۳۸]

اتخاذ سیاست بازدارندگی در بطن خویش از تهدیدهای محیطی تأثیرپذیر است. در واقع نوع تهدیدها و میزان شدت و جدیت آن در شکل‌گیری این استراتژی و چگونگی ماهیت آن اثرگذار می‌باشد. همان طوری که در فصل قبل دیدیم، تهدیدهای موجود در محیط امنیتی ایران در دوره جدید بسیار متنوع و میزان آن پیش‌بینی ناپذیر است.

در سال‌های اول پس از جنگ، تهدید عراق بر ملاحظات ملی سنگینی می‌کرد. در واقع یورش برنامه‌ریزی شدهٔ عراق و در نهایت بروز مجدد درگیری گسترده بر سر آب‌راه اروندرود، تهدیدی راستین به نظر می‌رسید؛ به ویژه در سال‌های قبل از بحران کویت، این کشور به توان بسیار بالایی در عرصهٔ نظامی‌گری دست یافته بود. حتی پس از شکست *صدام* در بحران کویت نیز، ایران از ناحیه همسایه غربی خود در امنیت نبود. در طول دههٔ ۹۰ این تصور واقعی به نظر می‌رسید که عراق هنوز هم قادر به صف‌آرایی قوای مسلح قدرتمندی در طول مرزهای مشترک خود با ایران است. مقابله با تهدید احتمالی عراق، مستلزم توانایی ایران در هر دو عملیات دفاعی و تهاجمی بود و در این میان سرمایه‌گذاری بلندمدت و گسترده برای تشکیل یک نیروی مسلح قوی و کارآمد، شرط لازم برای کاستن از خطرات تهاجمی عراق به شمار می‌آمد.

علاوه بر این، نزاع سیاسی بر سر حق حاکمیت جزایر سه‌گانه ایران در خلیج فارس و احتمال مداخله آمریکا، تهدید دیگری بود که ایران را به سمت اتخاذ استراتژی بازدارندگی دفاعی سوق داد. از آن جایی که موضوع جزایر سه‌گانه ایرانی تا قبل از دوران جدید به این شدت مطرح نشده بود، این برداشت در ایران غالب شد که آمریکا عامل اصلی بروز مناقشه میان دو کشور ایران و امارات می‌باشد. در سال‌هایی که امارات، به شدت به این موضوع دامن می‌زد، این نگرانی میان مقامات ایرانی وجود داشت که آمریکا پا را از جانبداری امارات متحده

فراتر گذاشته و در اقدامی تجاوزکارانه بخواهد بخشی از قلمرو ایران را به سرزمین امارات ضمیمه کند. از این رو، دولت ایران در طول این مدت در تلاش بود تا از طرفی توان مقابله با دخالت آمریکا در سیاست خارجی خود را افزایش دهد و از طرف دیگر به عواقب سویی که واشنگتن در این مداخله با آن مواجه خواهد شد بیفزاید. در طول دهه نود و با استقرار رو به گسترش نیروهای نظامی آمریکا در منطقه خلیج‌فارس، تهدید فزاینده‌ای نیز از ناحیه حمله احتمالی آمریکا علیه ایران شکل گرفته است. در طول این مدت ناوگان پنجم نیروی دریایی آمریکا در منطقه مستقر بوده است و پس از جنگ سرد، استراتژی جدید نیروی دریایی این کشور بر جنگ‌های ساحلی استوار شده است. ایران نیز استراتژی خود را در مقابله با حملهٔ احتمالی آمریکا بر همین مبنا قرار داده است. ایران در سال ۱۹۸۸ تصمیم گرفت به منظور حفاظت از پایگاه دریایی بندرعباس، شبکه‌ای از موشک‌های جدید دفاع ساحلی کرم ابریشم ایجاد کند. در سال‌های بعد، زیردریایی‌های خریداری شده در مجاورت تنگه هرمز مستقر شده‌اند. این زیردریایی‌ها قادرند در آب‌های کم‌عمق و در آب‌راه‌های باریک و استراتژیک موضع بگیرند و با بهره‌گیری از این نقاط استراتژیک، حملات را به گونه‌ای بر علیه نیروی مستقر در آب‌های پرعمق سازماندهی کنند.[۳۹]

حملهٔ احتمالی رژیم صهیونیستی یا آمریکا به تأسیسات هسته‌ای ایران، منبع دیگر تهدید نظامی علیه ایران در دوران جدید بوده است. دامن زدن به شایعه و تخریب اذهان بین‌المللی و منطقه‌ای نسبت به سیاست‌های نظامی ایران از سوی دولت آمریکا و رسانه‌های گروهی این کشور در تمامی این دوران، در اوج قرار داشته است. برخی محافل دانشگاهی این کشور نیز کوشیدند از طرق مختلف موضوع «تهدید ایران» را بین‌المللی نمایند و همواره در مطالعات استراتژیک خود بحث «سلاح‌های کشتار جمعی ایران» و «تهدید بودن» این کشور را برای امنیت آمریکا و متحدانش، زنده نگه داشته‌اند. آنها با بررسی وضعیت نظامی ایران، همواره مخاطرات ناشی از این کشور را یادآور شده‌اند.[۴۰] سازمان سیا نیز در ابتدای دهه ۱۹۹۰ در گزارش خود به دولت آمریکا ادعا کرد که ایران در کمتر از ده سال دیگر و قبل از سال ۲۰۰۰ صاحب سلاح اتمی خواهد شد. بر این اساس نحوه حملات بازدارنده علیه ایران یکی از مسایل عادی در محافل سیاستگذاری و طراحی دفاعی آمریکا در دورهٔ جدید بوده است. از سوی دیگر اسراییل به صراحت اعلام کرده

است که در صورت تکمیل نیروگاه اتمی بوشهر آن را منهدم خواهد کرد. در برابر این گونه شایعه‌سازی‌ها و تهدیدها سیاست اصلی ایران بر شفاف‌سازی برنامه‌های هسته‌ای خود و رد هر گونه تصور در مورد جستجوی امنیتی از طریق دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای بوده است. دستیابی به امنیت از طریق کسب توانایی‌های هسته‌ای، مورد نظر مقامات ایرانی نبود. و حتی این مسأله را همواره تهدیدزا خوانده‌اند. *اکبر ترکان* اولین وزیر دفاع ایران گفته بود:

«امروزه، دستیابی به سلاح اتمی مانند این است که ایران روی بمب ساعتی نشسته باشد.»[٤١]

علی شمخانی، وزیر دفاع کنونی نیز «داشتن و تولید سلاح کشتار جمعی (هسته‌ای) را برای امنیت ایران تهدید می‌داند نه منبع قدرت».[٤٢] با این حال ایران نسبت به حملات احتمالی اسراییل غافل نبوده است و بر طبق اظهارات مقامات دولتی، چگونگی مقابله با تهدیدهای احتمالی این کشور از جایگاه ویژه‌ای در برنامه‌ریزی‌های استراتژیک ایران برخوردار است.[٤٣] *شمخانی* پس از بی‌نظیر خواندن توان موشکی ایران در منطقه می‌گوید:

«پتانسیل موجود ما برای دفع هر گونه تهدید کافی است.»[٤٤]

محیط امنیتی ایران علاوه بر تهدیدهای عمده فوق، منشاء تهدیدها دیگری نیز بوده است. فروپاشی شوروی و ظهور منطقه ژئوپولیتیکی جدید در مرزهای شمالی ایران، محیط باثبات گذشته را دگرگون ساخت. در واقع بی‌ثباتی و نامشخص بودن دو ویژگی اساسی محیط جدید امنیتی ایران است. چشم داشتن قدرت‌های بیرونی نسبت به این منطقه، بر مشکلات امنیتی ایران می‌افزاید. علاوه بر این وضعیت ترکیه در نتیجه عضویت در ناتو و مخصوصاً پیوندهای جدید امنیتی با اسراییل چندان مثبت به نظر نمی‌رسد. در قسمت شرقی نیز افغانستان در تمامی دهه ۹۰ منبع تهدید برای ایران بوده است. مخصوصاً با ظهور طالبان و پشتیبانی پاکستان از این گروه، به صورت غیرمستقیم، مرزهای تهدید محیطی ایران کامل شد. مجموعهٔ تهدیدهای فوق در زبان وزیر دفاع جدید ایران به سه سطح تهدید تقسیم می‌گردند: ۱. در نیروهای غیردولتی و شاید دینی (نظیر طالبان)۲. دولت‌های ملی ۳. نظام بین‌المللی.

باید گفت که فضای امنیتی ایران دچار تهدیدهای گوناگون است و بررسی و فهم این مسأله که اولویت اول ایران در مقابله با این تهدیدها، کدام بوده‌اند، اندکی مشکل و شاید ناممکن باشد. برخی

دیدگاه‌ها رژیم عراق را بزرگترین تهدید در برنامه‌های استراتژیک ایران قلمداد می‌کردند. برخی دیگر به تهدید آمریکا و همچنین متحدان منطقه‌ای آن در خلیج‌فارس اولویت می‌دهند. بر این مبنا مطرح می‌گردد که حتی میان توانایی‌های نظامی ایران با کشورهای خلیج‌فارس شکاف بزرگی به نفع این کشورها بوجود آمده است؛ برای مثال بودجه نظامی عربستان سعودی در تمامی سال‌های دهه ۱۹۹۰ هر سال بیش از ۱۳ میلیارد دلار بوده است. بودجهٔ نظامی این کشور در سال‌های ۱۹۹۰، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۹۸ و ۹۹ به ترتیب ۱۳/۸۶، ۲۶/۸، ۱۳/۹، ۱۷/۹، ۱۸/۴ و ۱۸/۴ میلیارد دلار بوده است. بودجه نظامی ایران در همین سال‌ها به ترتیب ۳/۱، ۳/۷۷، ۳/۴، ۴/۷، ۵/۸، ۵/۷ میلیارد دلار بوده است.[۴۵] از سوی دیگر سطح تکنولوژی تسلیحات کشورهای حوزه خلیج‌فارس به هیچ وجه با ایران یکسان نمی‌باشد.[۴۶] تحلیل دیگر نیز اعتقاد دارد نه عراق ضعیف‌شده و نه کشورهای کوچک خلیج‌فارس، تهدید اصلی ایران در دوران اخیر به شمار نمی‌آیند. بلکه تهدید اسراییل به تنهایی نقشی تعیین‌کننده را در برنامه‌های استراتژیک داشته است.[۴۷] با این حال در یکی دو سال اخیر با هجمهٔ سنگین تهدیدهای آمریکا علیه ایران تقریباً تمامی دیدگاه‌های داخلی این کشور را نزدیکترین و جدی‌ترین تهدید نظامی برای کشور می‌دانند.

در هر حال از نظر رسمی پایه اساسی استراتژی بازدارندگی ایران در خودبسایی نظامی و تولیدات داخلی استوار می‌باشد، ولی سیاست خریدهای تسلیحاتی نیز ستون فرعی این استراتژی به شمار می‌روند؛ اما قبل از آن که به این دو محور پرداخته شود لازم است به ایجاد مقدمات ساختاری در پی‌گیری استراتژی بازدارندگی نیز اشاره گردد. در واقع با فراهم‌شدن این مقدمات، زمینه‌های تدوین اصولی این استراتژی فراهم شد. این مقدمات همان یکپارچه‌گرایی و ادغام ساختارهای موازی و چندگانه در رأس سیستم‌های نظامی کشور بود. مسؤولان متوجه بودند که بروز برخی ناهماهنگی‌ها در نتیجه سیاست‌های تک‌روانه ساختارهای نظامی در جنگ، مشکلات فراوانی را ایجاد کرده بود. بر این اساس یکی از اولین اقدامات در دورهٔ جدید، بی‌اثر ساختن این اختلافات بود.

انحلال وزارت سپاه و دفاع ارتش، و ادغام آن دو در وزارت دفاع و پشتیبانی در همین جهت قرار داشت. وضعیت پس از جنگ سپاه، که نیرویی انقلابی و تعیین‌کننده در فرآیندهای جنگی به شمار می‌رفت، نیازمند توجه بود. بر این اساس سیاست «تخصصی کردن»

اعطاء درجات نظامی و یونیفرم‌های جدید در دستور کار مقامات قرار گرفت و از این طریق موقعیت سازمانی این نیرو همانند ارتش چونان یک نیروی حرفه‌ای نظامی در سیستم‌های اداری نهادینه شد. به گفتهٔ یک پژوهشگر انتخاب *شمخانی* به فرماندهی نیروی دریایی سپاه در ابتدای این دوره درست همسو با ساختاری نمودن نقش سپاه پاسداران و کارکنان آن در نظام نوین اداری بود. از سوی دیگر انتخاب یک غیرنظامی یعنی *اکبر ترکان* به وزارت دفاع کابینهٔ *هاشمی رفسنجانی*، آگاهانه بوده و باعث جلوگیری از بروز هر گونه رقابت و تنش احتمالی میان ارتش و سپاه بر سر کنترل وزارتخانه می‌شد.[٤٨] انتخاب ترکان تکنوکرات، معنای دیگری نیز داشت و آن تلاش برای نوسازی نیروهای مسلح و افزایش توانمندی‌های آن بود.

این تحلیل نیز وجود دارد که در دوران *هاشمی* میان حلقهٔ اقتصادی و سیستم‌های نظامی کشور پیوندهای جدی برقرار شده بود. واقعیت آن است که تا قبل از تشکیل وزارت دفاع، مسایلی نظیر تولید نظامی و خریدهای نظامی گوناگون از طریق سازمان‌ها و نهادهای مختلف به انجام می‌رسید. در دورهٔ جدید لازم بود تا این مجموعه‌ها در قالب واحدی یکسان عمل نمایند. در واقع وزارت دفاع از یک سو با در اختیار داشتن صنایع دفاع مسؤولیت اصلی تولیدات نظامی را بر عهده گرفت و از سوی دیگر نقش اصلی را در مبادلات تسلیحاتی با کشورهای دیگر عهده‌دار شد. این مسأله به خودی خود از هر گونه رقابت و پراکنده‌کاری و رفتارهای موازی جلوگیری به عمل می‌آورد. علاوه بر سازماندهی مجدد سپاه و ایجاد وزارت ترکیبی دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، ایجاد نهادی واحد تحت عنوان «ستاد فرماندهی کل‌قوا» که صریحاً در قانون اساسی تجدید نظر شده، نیز ذکر شده است، در جهت وحدت بخشیدن به نیروهای چندگانه نظامی کشور بود. این نهاد که مستقیماً زیر نظر رهبری انقلاب قرار دارد، فرماندهی عمومی نیروهای مسلح و نیز مسؤولیت سیاستگذاری‌های کلان دفاعی کشور و نیروهای مسلح را بر عهده دارد. انتخاب *سرلشکر دکتر سیدحسن فیروزآبادی* برای ریاست ستاد کل نیروهای مسلح که دارای سوابق بسیجی و جهادی می‌باشد، روند مسالمت‌آمیز اتحاد و یکپارچگی نیروهای مسلح کشور را کاملاً هموار ساخت.[٤٩]

علاوه بر تحولات اجرایی فوق، در طول سال‌های پس از جنگ، روند طبیعی ادغام نیروهای مسلح و نگرانی‌های آنان در امور کشور مشهود می‌باشد. مخصوصاً از اواسط دههٔ ۱۳۷۰ به این

سوی، رابطه عمیقی میان دستگاه‌های نظامی و خارجی کشور ایجاد می‌گردد. در طول جنگ ملاحظات جنگی باعث شده بود تا سیاست خارجی کشور تأثیرپذیری فراوانی از سیاست‌های دفاعی کشور داشته باشد، ولی در دوران جدید ملاحظات کلان نظام در عرصه بین‌المللی و خارجی، راهنمای سیاست‌های دفاعی ما بوده‌اند. بر این اساس در طول این سال‌ها واژه‌ای به نام «دیپلماسی دفاعی» کاربرد فراوانی در دستگاه‌های دفاعی و امنیتی ما پیدا کرده است. حلقهٔ اتصال میان دستگاه‌های دفاعی و خارجی ما، مراکز بسیار گوناگون پژوهشی هستند که در تمامی مجموعه‌های نظامی دیده می‌شوند. این مراکز سهم بسزایی در وسعت‌دهی به نگرش‌های نظامیان کشور و آگاهی آنها از شرایط محیطی و بین‌المللی داشته‌اند. بر این اساس است که مفهوم جدید امنیت ملی بخوبی در دستگاه‌های کاملاً نظامی کشور نیز مورد توجه و اقبال فراوان قرار گرفته است.[۵۰]

در کنار این تحولات ساختاری استراتژی تسلیحاتی کشور بر دو مبنا قرار گرفت:

۱. تولیدات داخلی و رسیدن به خودبسایی نظامی (مبنای اصلی)
۲. خریدهای خارجی (سیاست فرعی و کمکی)

پی‌گیری عملیات «استانج» از سوی غرب و ایجاد محدودیت برای ورود تسلیحات به ایران در طول جنگ این کشور را از دستیابی به بسیاری از ابزارهای یدکی مورد نیاز خود محروم ساخته بود. پس از جنگ نیز تحریم‌های تسلیحاتی و اقتصادی تداوم پیدا کرد. به دلایل مختلف امکان جذب همکاری استراتژیک برای ایران مهیا نبود. بدین لحاظ رویکرد دفاعی و استراتژی تسلیحاتی ایران بر این امر قرار گرفت که استقلال و اقتدار خود را بر اساس تولیدات داخلی سازماندهی کند. تولید داخلی جنگ‌افزارهای نظامی از زمان جنگ شروع شده بود. در این مرحله ایران موفق شده بود حدود ۲۴۰ کارخانهٔ قابل بهره‌برداری تولید جنگ‌افزار به اضافهٔ تقریباً ۱۲۰۰۰ کارگاه خصوصی را درگیر تحقیق و تولید جنگ‌افزارهای نظامی و تجهیزات مربوط به دفاع نماید. آمار اشتغال در مجموعه‌های صنعتی ـ نظامی ایران در اوایل دهه ۱۳۷۰ در مقایسه با بسیاری از کشورهای جهان سوم مثل برزیل، کرهٔ‌جنوبی،... بالاتر بود. در دورهٔ جدید علاوه بر فعال‌سازی مجدد این منابع ضمن پالایش آنها از تولید تسلیحات کم‌کیفیت، راه‌کار انتقال فن‌آوری تسلیحات و رسیدن به تولید داخلی نیز مورد توجه قرار گرفت. *اکبر ترکان* در اوایل کار گفته بود:

«انتقال فن‌آوری، اساس کار ماست. در حال حاضر ما تماس‌های متعددی برای بسط صنایع دفاعی داشته و تمامی خریدهای خارجی ما نیز در راستای تأمین این هدف می‌باشد.»[۵۱]

کرهٔشمالی و چین دو طرف اصلی ایران در انتقال فن‌آوری تسلیحاتی به حساب می‌آیند. به یاری چین، خط تولید موشک‌های «اسکاد.بی» گسترش یافت و کرهٔ شمالی نیز تلاش‌هایی را در خصوص توسعه موشک‌های مدل «اسکاد» و همچنین همکاری تکنیکی برای تولید موشک‌های مدل «نودانگ ۱۰» انجام داد. علاوه بر این، تأسیسات و صنایع دفاعی ایران اقدام به تولید و گسترش انواع دیگری از موشک‌ها و سیستم‌های چندپرتابه شامل «عقاب»، «نازعات»، «شاهین یک و دو» و «شهاب‌های یک، دو و سه» و «تندر» کرده است. تانک «ذوالفقار» نیز از جمله تولیدات صنایع دفاعی ایران است که از طریق تلفیق و ترکیب قطعات تانک‌های مختلف تولید شده است.[۵۲]

به رغم آن که گفته می‌شود فن‌آوری وارداتی ایران از کشورهای شرقی چندان پیشرفته و جدید نمی‌باشد، ولی نسبت به بومی‌شدن تسلیحات رضایت کامل احساس می‌شود. در این زمینه *دریابان شمخانی* می‌گوید:

«امروز می‌توانیم متنوع‌ترین تولیدات ضدزرهی را بسازیم و حتی صادر کنیم. به طوری که توان صدور سلاح به ٤٥ کشور جهان را داریم»[۵۳] *وی همچنین می‌گوید: «امروز همهٔ مقدورات نیروهای مسلح در زمین، دریا و هوا و توان موشکی را خودمان تأمین می‌کنیم. در بعد توان موشکی هم از نظر بعد، تنوع و قدرت تخریب رکوردهای منحصر به فردی را در منطقه در اختیار داریم... ساخت موشک‌ها حتی از پیکان هم بومی‌تر است... امروز قادریم هر نوع شناوری را تولید کنیم... اگر ما چیزی را می‌خریم فقط به دلیل اقتصادی نبودن تولید آن در داخل است. ما ثابت کرده‌ایم که امروز خدمتگذاران عرصه صنعت دفاعی آماده هستند که هر ایده سیاسی را به ابزار دفاعی تبدیل کنند...»*[۵٤]

به نظر می‌رسد تلاش ایران در جذب فن‌آوری نظامی بیرونی از طریق اتخاذ سیاست جایگزین‌سازی و طی‌کردن مراحل مونتاژ، بهسازی و تولید بومی عملی می‌شود. با این حال در مورد توانایی تولید انبوه در برخی از این تسلیحات تردیدهایی وجود دارد.[۵۵]

علاوه بر تولید داخلی، راه‌کار خریدهای نظامی نیز از همان پایان جنگ در دستور کار استراتژی تأمین تسلیحاتی کشور قرار گرفت. بر طبق ادعای *انوشیروان احتشامی* در موافقت‌نامه ۱۵ میلیاردی که در سال ۱۹۸۹ میان ایران و شوروی سابق بسته شد، مبلغ ۲ تا ٤ میلیارد دلار آن مربوط به همکاری‌های نظامی و انتقال جنگ‌افزار به ایران بود. از جمله تسلیحاتی که روسیه به ایران فروخته است می‌توان به جنگنده‌های میگ ۲۹ فالکروم، زیردریایی‌های EKM مدل ۸۷۷ کیلوکلاس، تانک تی ۷۲ و بمب‌افکن سوخو-۲٤ فنسر اشاره کرد که تنها هواپیمای ضربتی بلندبرد ایران به شمار می‌رود.

کرهٔشمالی، چین و اوکراین نیز از تأمین‌کنندگان عمده تسلیحات ایران به شمار می‌روند. واردات ایران از چین شامل هواپیماهای جنگی، رادارهای تجسسی و یگان‌های شناور و تندرو مجهز به موشک‌های ضدسطح است. علاوه بر این خرید تسلیحات از کشورهایی نظیر کرهٔجنوبی، پاکستان، ترکیه، تایوان، برزیل،... نیز انجام می‌گیرد.[۵۶]

با توجه به نوع تولیدات داخلی و خریدهای بیرونی ایران مشخص می‌شود که در طول سال‌های گذشته بیشتر به توانمندی موشکی و دریایی تأکید شده است. خرید انواع هواپیما از روسیه نیز به معنای توجه به نیروی هوایی است؛ مسأله‌ای که همواره در ذهن دولتمردان ایرانی یک ابزار توانمند و استراتژیک محسوب می‌گردد. زیردریایی‌های مستقرشده در خلیج‌فارس از سوی ایران دارای برد ٦۰۰ کیلومتری می‌باشد و می‌تواند مشکلاتی را برای دشمن ایجاد نماید. در صنعت موشک‌سازی نیز موشک‌های شهاب ۳ و ٤ با برد بیش از ۱۳۰۰ کیلومتر توجهات فراوانی را به خود جلب کرده‌اند.

با وجود تحولات فوق سیاست‌های تسلیحاتی ایران مورد انتقادهای جدی می‌باشد. بر طبق این انتقادها تسلیحات تولیدی خریداری شده ایران چندان با تکنولوژی‌های جدید نظامی همگام نیست و از این نظر حوزه جنوبی خلیج فارس از برتری نسبی نسبت به ایران برخوردار است و از سوی دیگر بسنده‌کردن به کشورهای شرقی و مخصوصاً روسیه چندان اعتماد آفرین نمی‌باشد. این کشور هیچ وقت تسلیحات مدرن خویش را در اختیار ایران قرار نخواهد داد. وقوع جنگ‌های جدید در منطقه و آشکار شدن ضعف کشور در برخوردهای احتمالی آینده با دشمنانی نظیر آمریکا و اسراییل بر احساس ناامنی ملی می‌افزاید. به گفتهٔ *دریابان شمخانی*:

«در حوزهٔ سیاست دفاعی و تسلیحاتی جمهوری اسلامی ایران، سطح تهدیدها در شرایط فعلی به گونه‌ای افزایش پیدا کرده که جنگ‌افزارهای موج دوم انقلاب صنعتی که شامل نسل سوم تجهیزات دفاعی می‌شوند، کارآمدی خود را از دست داده‌اند. این ابزارها باید در روندهای درون‌ساختی و بین‌المللی، بازسازی و همچنین مدرنیزه شوند.»[۵۷]

ج) پی‌گیری روندهای تنش‌زدایی و اعتمادسازی در سیاست خارجی

تنش‌های ناشی از دههٔ اول انقلاب این نکته را برای نخبگان نظام ثابت کرد که به رسمیت شناختن مشروعیت روابط با دولت‌ها، و برقراری رابطه دولت ـ دولت به جای تأکید افراطی بر رابطه دولت ـ ملت، تنها گزینهٔ اصلی موجود در نظام بین‌المللی می‌باشد. الزامات جنگی باعث شده بود تا نوعی عملگرایی نسبی در تدوین روابط خارجی کشور بروز نماید ولی هنوز مشروعیت لازم را در نزد سیاستمداران کشور ایجاد نکرده بود؛ مخصوصاً به دلیل آن که عموم دولت‌های مؤثر در ملاحظات امنیتی کشور و در نتیجه تأثیرگذار در شرایط وخیم جنگی، در مقابل ایران قرار داشتند. از سوی دیگر پی‌ریزی سیاست‌های جدید بازسازی و توسعه‌ای کشور نیازمند آرامش در روابط خارجی و کاهش تنش‌های موجود بود. حداقل در عرصه روابط دولتی و سازمان‌های بین‌المللی، انزوای نسبی ایران محرز بود. گشودن درهای کشور و باور به اصل وابستگی متقابل میان کشورها شرط موفقیت طرح‌های توسعه‌ای کشور به حساب می‌آمد. از این روی، چاره‌ای جز انعطاف در منش و اصول خارجی و گرایش به سوی دولت‌ها، در کنار سمت‌گیری آشتی‌جویانه در سیاست خارجی و در کل تداوم عملگرایی نسبی گذشته در تمامی جهات وجود نداشت.

مجموعه شاخص‌های فوق حاکی از توفق نسبی درون‌گرایی واقع‌گرایانه جدید در برابر برون‌گرایی پیشین است. در این جاست که صدور انقلاب گذشته دچار تحول مفهومی و مکانی می‌شود و به الگوسازی در داخل و بر پا کردن انقلاب اسلامی در درون تعبیر می‌گردد. رهبری انقلاب در دورهٔ جدید بیان می‌دارد که انقلاب اسلامی در همان زمانی که در ایران به وقوع پیوست صادر شد. رئیس جمهور وقت (هاشمی) نیز اظهار می‌نماید، ما چیزی به نام صدور انقلاب نداریم، منظور ما از این اصطلاح این است که ما انقلاب خود را به جهان

عرضه می‌کنیم و هر کسی مایل بود می‌تواند از این تجربه استفاده کند. در دوره جدید صدور انقلاب مترادف با ادامهٔ الگوی توسعه اقتصادی در جمهوری اسلامی به سایر کشورها تعریف می‌شود.[۵۸]

رویکردی که از زمان آقای *هاشمی* شروع شد با شدت و غلظت بیشتری در دوران *خاتمی* پی‌گیری شد. معمولاً در بررسی سیاست خارجی کشور در این دوره منش خارجی دولت *هاشمی* را تحت عنوان «پراگماتیسم» یا عمل‌گرایی و نیز رفتار مصلحت‌جویانه در سیاست خارجی تعبیر می‌کنند. برای دوره آقای *خاتمی* نیز عنوان «صلح دموکراتیک» و «رفتارهای آشتی‌جویانه» داده می‌شود. در هر دو حال، تلاش این دو دولت برای خروج از انزوای بین‌المللی، حل و فصل تنش‌های موجود در سیاست خارجی و اعتمادسازی منطقه‌ای و بین‌المللی در طول سالیان اخیر محرز بوده است. پیروی از اصول سه گانه عزت، حکمت و مصلحت راهنمای رفتاری این دو دولت در سیاست خارجی بود. تفاوت اساسی موجود در نزد دو دولت، در میزان بار اقتصادی و یا بار سیاسی، در روابط موجود بوده است. در چارچوب سیاست خارجی دولت *هاشمی* ، «ملاحظات اقتصادی اولویت‌های سیاسی را تحت‌الشعاع قرار داده بود.»[۵۹] و در سیاست خارجی *خاتمی*، توسعه سیاسی و بهره‌گیری از اصول شاخص سیاسی و فرهنگی در نزد جهانیان، دایرمدار روندهای موجود می‌گردد. طرح همزیستی مسالمت‌آمیز و احترام متقابل میان فرهنگ‌ها و ملل مختلف توسط دولت *خاتمی* ، باورهای بیرونی را برای تحول در سیاست خارجی کشور مطمئن‌تر ساخت.

هر دو دولت یادشده در روابط خارجی خود به سمت تقویت منطقه‌گرایی و نیز پیروی از اصول چندقطبی‌گرایی در سیاست خارجی گام برداشتند. در بینش آقای *هاشمی* برای تقویت منطقه‌گرایی، اصول ژئوپلیتیک، کم‌کم جایگزین اصول صرفاً ایدئولوژیک گذشته شد. ولی در نزد *خاتمی* علاوه بر توجه به ژئوپولیتیک حساس کشور، ضرورت دگرگونی در روابط فرهنگی و سیاسی موجود منطقه‌ای از اهمیت اساسی برخوردار شد. در سطح بین‌المللی نیز یکی از اصول رفتاری هر دو دولت، مخالفت با نظم تک‌قطبی تحمیلی آمریکا و طرفداری از یک نظام چندقطبی بود. *هاشمی* در سخنرانی خود در ششمین اجلاس سران کنفرانس اسلامی در داکار (۱۹۹۱) خواهان گفتگوی شمال و جنوب در پی فروپاشی شوروی، از میان برداشتن

جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی و مشارکت زنان در قلمرو دانش و فرهنگ و نیز امور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بین‌المللی شده بود. *خاتمی* نیز در اجلاس سران کنفرانس اسلامی در تهران ضمن رد هر گونه قدرت برتر جهانی همچون آمریکا که به دنبال تحمیل خواست خود بر جهان است می‌گوید:

«نظم نو و عادلانه جهانی، همچون جامعه فرهنگی و سیاست نوین ایران باید کثرت‌گرایانه باشد.» [۶۰]

اما طرح *خاتمی* و «تئوری گفتگوی تمدن‌ها» از یک طرف در بطن خود نفی تصلب هر گونه فرهنگ و تمدنی را بر نظام بین‌الملل در بر داشت و از سوی دیگر جهش بسیار بزرگی برای ورود فعال ایران در سیاست خارجی و نظام بین‌الملل بود. ضرورت‌های بازسازی و الزامات اقتصادی در کنار فشارهای بیرونی باعث شده بود تا در نیمه اول دهه ۷۰ به نوعی پیرو سیاست‌های منفعلانه در روابط خارجی باشیم. این روند با تحرکات دیپلماسی منطقه‌ای و جهانی *خاتمی* در پرتو گفتمان مدرن صلح دموکراتیک و نیز اندیشه گفتگوی تمدن‌ها، مجدداً ایران را چونان بازیگری مهم و فعال در نظام بین‌الملل مطرح کرد. البته این روند نیز تحت فشارهای افراطی آمریکا در سال‌های اخیر دچار مشکل اساسی شده است.

با توجه به این کلیات، روندهای تنش‌زدایی و سیاست اعتمادسازی ایران و آمریکا را بر اساس حوزه‌های مختلف، بررسی می‌کنیم:

۱. حوزه خلیج‌فارس و خاورمیانه

خلیج‌فارس و خاورمیانه همواره مهم‌ترین منطقه امنیتی ما در سیاست خارجی بوده و خواهد بود. علائق ایدئولوژیک موجود در کنار وابستگی مطلق امنیتی و اقتصادی ایران به خلیج‌فارس باعث شده است این منطقه همواره «حیاط خلوت ما» تصور گردد و «امنیت آن برای ما دارای اهمیت حیاتی» باشد. بیش از ۹۰ درصد تجارت ایران و از جمله صادرات نفت کشور از طریق خلیج‌فارس صورت می‌گیرد. در دوره جدید و با اتخاذ سیاست توسعه اقتصادی در داخل، ارتباط تنگاتنگی میان امنیت منطقه و ملاحظات درونی برقرار شد. از جمله از مجموع ۱۴۷ میلیارد دلار بودجه مورد نیاز در برنامه اول توسعه، ۱۰۳ میلیارد دلار آن وابسته به

درآمدهای نفتی بود که می‌بایست از طریق منطقه عمومی خلیج‌فارس عبور نماید. از سوی دیگر تکیه بر درآمدهای ناشی از نفت مستلزم همکاری مثبت با کشورهای منطقه، یعنی اصلی‌ترین صادرکنندگان نفت جهان است. بدین منظور در دورهٔ جدید «سازمان اوپک» و لزوم سیاست‌های دوراندیشانه و کم‌نوسان در برنامه‌های این سازمان، از اهمیت اساسی برای کشور برخوردار شد.

این مصالح عظیم کافی بود تا استراتژی جدید کشور با فاصله گرفتن معنادار از گفتمان پیشین به دنبال تنظیم روابط اصولی و پایدار با کشورهای منطقه باشد. بر این اساس بود که به قول نویسنده‌ای:

«پس از آتش‌بس، ایران برای بهبود بخشیدن به روابط خود با دولت‌های عرب خلیج‌فارس دست به یک تهاجم برای جذب زد.»[۶۱]

حمله عراق به کویت، آزمایش سختی برای سیاست خارجی کشور در قبال منطقه بود. به رغم برخی تمایلات جناحی در داخل مبنی بر حمایت از *صدام* در جنگ دوم خلیج‌فارس، نهایتاً مصلحت‌آمیزترین تصمیم گرفته شد و این مسأله سهم به سزایی در تجدید روابط نیم‌بند کشورهای منطقه با ایران داشت. ایران در این بحران از همه قطع‌نامه‌های سازمان ملل پشتیبانی کرد. در پرتو شرایط جدید، ایران حتی پیشنهاد ایجاد یک ساختار نوین امنیتی را میان کشورهای منطقه مطرح کرد. سه اصل سیاست منطقه‌ای دولت *هاشمی* در این دوران عبارت بوده است از: ۱. ایران نباید نقشه سیاسی منطقه را تغییر دهد. ۲. ایران باید تلاش کند تا توازن قدرت در منطقه را که آمریکا نقش اصلی در آن ایفا می‌کند، تغییر دهد و توازن قدرت جدیدی ایجاد کند. ۳. روابط خود را با عربستان سعودی به جهت آن که مهم‌ترین کشور شورای همکاری خلیج‌فارس می‌باشد، تجدید و تحکیم نماید.[۶۲]

آشکار بود که این اصول مبتنی بر التیام کدورت‌های پیشین و تأکید بر نقش تعیین‌کنندهٔ ایران در تحولات منطقه‌ای بود. سفر *علی‌اکبر ولایتی* (وزیر خارجه وقت ایران) در سال ۱۹۹۰ به کویت در نوع خود نخستین دیدار از زمان پیروزی انقلاب بود. روابط با عربستان نیز به رغم جراحت‌های موجود در نتیجه کشتار حجاج ایرانی در سال ۱۳۶۶ تجدید شد. با این وجود، تا پایان دومین دورهٔ ریاست جمهوری آقای *هاشمی*، مناسبات ایران با دولت‌های عرب حوزه

خلیج‌فارس به دلیل اختلاف ایران با امارات متحدهٔ عربی بر سر جزایر سه‌گانه، مخالفت ایران با دولت‌های عضو شورای همکاری بر سر روند صلح خاورمیانه، رشد بی‌سابقهٔ حضور نظامی آمریکا در خلیج‌فارس و عقد قراردادهای دوجانبه و اجرای تمرین‌های نظامی مشترک و تلاش آشکار و پنهان عربستان در ترویج وهابی‌گری در محیط امنیتی ایران، از رکود نسبی برخوردار بود. اما انتخاب *خاتمی* و مخصوصاً برگزاری نشست موفق اجلاس سران کنفرانس اسلامی در تهران، نقطع عطفی را در روابط ایران و منطقه ایجاد کرد.

در این اجلاس، سران و نمایندگان ۵۵ کشور اسلامی شرکت داشتند. رهبری انقلاب در سخنان خویش در این اجلاس این نکته را یادآور شد که:

«هیچ خطری از سوی ایران اسلامی، هیچ کشور اسلامی را تهدید نمی‌کند.»

در بیانیه پایانی اجلاس، برای اجزای اصلی سیاست خارجی *خاتمی* وزن و اهمیت خاصی قائل شده و آمده است: «بر ضرورت تعامل مثبت و گفتگو و تفاهم میان فرهنگ‌ها و مذاهب» تأکید می‌کنند. همچنین در این بیانیه ضمن محکوم ساختن یکه‌تازی‌های آمریکا، شرکت‌کنندگان خواستار آن شدند که «همه کشورها قانون داماتو را ملغی‌الاثر تلقی کنند». از این مهم‌تر آن که، این اجلاس باعث شد تا ملاقات‌های بسیار مهمی میان مقامات سیاسی ایران و کشورهای عضو و بالاخص کشورهای حوزه جنوبی خلیج‌فارس انجام گیرد. یک روز پس از پایان نشست تهران، *سعودالفیصل*، وزیر خارجه عربستان سعودی گفت که:

«شرکت چشمگیر اعضاء در این نشست، نشانهٔ احترام به مردم ایران و نقش ایران و امیدواری چشمگیر به این کشور است. ما معتقدیم که این سبب بهبود هر چه بیشتر مناسبات دوجانبه میان ریاض و تهران خواهد شد و به همکاری و هماهنگی بیشتر طرفین خواهد انجامید.»[٦٣]

دیدار *هاشمی رفسنجانی* از عربستان در سال ۱۳۷۷ و همچنین سفر غیرمنتظره ایشان به منامه پس از بازگشت از عربستان، بسیاری از نگرانی‌ها و تردیدهای گذشته را زدود و سرانجام سفر دوره‌ای خاتمی به کشورهای منطقه باب جدیدی را در روابط ایران با منطقه گشود. تحولات چند سال اخیر در منطقه و جهان نیز، باعث نزدیکی دوطرف شد و حتی با سفر وزیر دفاع ایران، *علی شمخانی* به کشورهای منطقه، ملاحظاتی نظیر همکاری‌های نظامی و امنیتی نیز

مدنظر طرفین قرار گرفته است. هماهنگی ایران و عربستان در برخی از سیاست‌های منطقه‌ای و مخصوصاً در ساختار اوپک در سال‌های اخیر، باعث کاهش نسبی نوسانات در بازار نفت شده است. ناامیدی اعراب از فرآیند صلح و جانبداری آشکار آمریکا از اسراییل و همچنین فشارهای آمریکا بر تمامی کشورهای منطقه و از جمله به ایران و عربستان، می‌تواند مقدمه‌ای برای شکل‌گیری مراحل بالاتر همکاری منطقه‌ای باشد.

ایران همچنین پیوندهایی را با مصر برقرار کرده و سفرهای متعددی میان مقامات دو کشور در سطوح مختلف انجام گرفته است. حداقل این است که در طول این مدت تجدید روابط دو کشور، مجدداً از مشروعیت ذهنی و روانی برخوردار شده است و حتی در نزد بسیاری از ضرورت‌های اساسی به شمار می‌رود. با این وجود به خاطر وجود دلایل ثالثی در روابط دو کشور از جمله نقش همکاری‌های نظامی مصر و آمریکا و همچنین نقش محدودکننده اسراییل برای مصر، این روابط هنوز به حالت عادی باز نگشته است.

۲. حوزه شمالی و شرقی

فروپاشی شوروی و تولد کشورهای تازه به استقلال رسیده در شمال ایران، امیدهای فراوانی را در سیاست خارجی کشور ایجاد کرد. با توجه به محدودیت‌های محیطی و منطقه‌ای ایران، پیدایش منطقه‌ای نوین و بدون گذشته و پیش‌زمینه منفی نسبت به ایران، اغواکننده به نظر می‌رسید. با این حال این کشورها تقریباً از هر سه اولویت مطروحه در قانون اساسی کشور برای ایجاد روابط برخوردار بودند. اول آن که مسلمان بودند. دوم آن که همسایه ایران بودند و سوم آن که به هیچ باشگاه خارجی وابسته نبودند و می‌توانستند به صورت کشورهای عدم تعهد مدنظر قرار گیرند. قرارگرفتن در محیط ژئوپلیتیکی کشور و تأثیرات طبیعی آنها بر امنیت ملی ما، باعث می‌شد تا الزاماً مد نظر سیاست خارجی جمهوری اسلامی قرار گیرند. این کشورها منطقه‌ای بکر برای ما محسوب می‌شدند و ایران توانایی هر گونه همکاری با آنها را در خود می‌دید و منافع متقابل دوطرف نیز این را ایجاب می‌کرد؛ به قول آقای *هاشمی*:

«با احساس وظیفه و تشخیص مصالح ملی و اسلامی و همچنین منافع آنها وارد شدیم».[۶۴]

به مرور زمان مسأله حفظ امنیت منطقه‌ای ایران، تحکیم منافع ملی ایران در طرح‌های منطقه‌ای و پیشبرد اصول سیاست خارجی ما در منطقه (مخصوصاً در قضیه رژیم حقوقی دریای خزر) بر اهمیت آسیای مرکزی و قفقاز در ملاحظات امنیتی و سیاست خارجی ما افزود. از آن زمان تا به حال (مخصوصاً در دورهٔ هاشمی) آسیای مرکزی و قفقاز و مسایل آن یکی از مشغولیت‌های دائمی دستگاه سیاست خارجی ما بوده است. در این مدت تقریباً در هر سال همایش‌ها و میزگردهای مختلفی در خصوص این منطقه برگزار گردید و از همان آغاز گسترش روابط دوجانبه و همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه در طرح‌های مختلف مورد توجه ایران قرار گرفته است. در اوایل کار، فعال‌سازی مجدد سازمان اکو و به عضویت درآوردن کشورهای تازه استقلال‌یافته در این سازمان با تلاش‌های ایران، امیدهای فراوانی را برای آینده روابط اقتصادی ایران با منطقه و نقش محوری ایران پدید آورده بود. علاوه بر این اتخاذ سیاست میانجی‌گری در تنش‌های منطقه‌ای نظیر تاجیکستان، قره‌باغ و افغانستان از فعالیت‌های مستمر ایران بوده است. در قضیهٔ تاجیکستان با وساطت ایران، مشکلات موجود حل شد و در قضیه قره‌باغ نیز رسیدن به سازش تا مراحل آخر پیش رفته بود. آشکار بود که رویکرد ایران در اتخاذ سیاست‌های منطقه‌ای هم بر مبنای ملاحظات امنیتی بود و هم در تلاش بود تا سهم خویش را از منافع اقتصادی منطقه جستجو نماید. اما در قضیه افغانستان ملاحظات تاریخی، امنیتی و علائق مذهبی، راهنمای رفتاری جمهوری اسلامی ایمان بود. تداخل آشکار منافع کشورهای رقیب در افغانستان در پیوند با ترکیب‌های قومی گروه‌های درگیر در این کشور باعث شد تا شاهد موفقیت چندانی در این عرصه برای ایران نباشیم.

اما سیاست‌های شرقی ایران از این محدوده‌ها فراتر می‌رود. در طول دوران جدید ایران روابط مثبتی با روسیه، چین، ژاپن، هندوستان، کره‌جنوبی و شمالی و منطقه جنوب شرقی آسیا برقرار ساخته است؛ به گونه‌ای که برخی بر این نظر هستند که ایران به سمت «شرقی‌گرایی» در سیاست خارجی خود حرکت می‌کند.[۶۵] آن چه که در گسترش روابط میان ایران و روسیه بیشتر به چشم می‌آید، مسأله روابط نظامی و بالاخص در زمینه تکنولوژی هسته‌ای می‌باشد. این روابط با عقد قرارداد ۸۰۰ میلیون دلاری برای انجام راه‌اندازی نیروگاه هسته‌ای بوشهر آغاز شد و هنوز هم ادامه دارد. روسیه از نظر توازن قدرت جهانی و مقابله با فشارهای آمریکا نیز مورد

نظر ایران می‌باشد. این فشارها در برخی از سال‌های میانی دهه نود باعث شده بود تا حتی فکر برقراری اتحاد استراتژیک میان ایران و روسیه و چند کشور دیگر نظیر چین و هند در کشور مطرح گردد. به همراه روسیه، چین نیز از نظر ملاحظات نظامی و استراتژیک برای ایران مهم بوده است. دو کشور دارای روابط اقتصادی ظاهراً فعالی نیز شده‌اند ولی نظر برخی از کارشناسان این می‌باشد که با توجه به نیازمندی‌های شدید چین به جذب سرمایه‌گذاری‌های جهانی در سال‌های آینده، این کشور نمی‌تواند چندان تأثیری بر روند توسعه‌ای کشور بگذارد. در حال حاضر مبادلات تجاری ایران و چین حدود ۱/۵ میلیارد دلار می‌باشد.

برعکس دو کشور کره‌جنوبی و ژاپن بهترین شرایط بالقوه را برای ایران دارا می‌باشند. امکان آینده‌نگری در برنامه‌های اقتصادی کشور مخصوصاً موجب جلب ژاپن خواهد شد. *خاتمی* اولین مقام بلندپایه ایران بود که پس از ۳۲ سال در سال ۱۳۷۹ از ژاپن دیدار کرد. در طول سال‌های گذشته مناسبات سیاسی ایران و کره‌جنوبی از تحول اساسی برخوردار نشد، ولی در سطح اقتصادی این مناسبات گسترش یافته است. کره‌ای‌ها در حال حاضر در طرح‌های مختلف اقتصادی کشور فعال می‌باشند. مبادلات اقتصادی کشور نیز بالغ بر دو میلیارد دلار شده است. در طول این مدت روابط بسیار خوبی با منطقه آسیای جنوب‌شرقی و به ویژه مالزی و اندونزی برقرار شده است. سیاست خاتمی تکمیل کنندۀ «سیاست نگاه به شرق» هاشمی بود و افق روشنی را در گسترش و تعمیق روابط ایران و آسیا ایجاد نموده است.[۶۶]

۳. حوزه غربی (اروپا و آمریکا)

در طول سال‌های گفتمانی رشدمحور، مشکل‌ترین و بی‌ثبات‌ترین روابط خارجی ایران در حوزه کشورهای غربی بود. با این وجود روابط ایران و اروپا به رغم افت و خیزهای فراوان، دارای رشد نسبی بود. برداشت مطلق‌انگارانه گذشته در خصوص ویژگی‌های منفی غرب، اندکی دچار دگرگونی شد و در عمل جدی‌گرفتن روابط با این حوزه در دستور کار مسؤولان قرار گرفت. مخصوصاً در گفتمان *خاتمی* ، ضمن طرح زمینه‌های درونی مشکلات کشور و به طور کلی جهان اسلام، «شناخت شایسته و عمیق روزگار حاضر که با چیرگی غرب و تمدن غربی» همراه است ضروری می‌نماید. غرب نه تنها از منظر تکنولوژیک و فن‌آوری بایستۀ توجه

می‌باشد، از منظر تأثیرگذاری بر تحولات جهانی نیز ضرورت توجه دارد. در دیدگاه *هاشمی* چنین آمده است:

«تنش‌زدایی را به خاطر اروپاییها مطرح کردیم. بایستی با اروپا هر چه می‌توانیم کار بکنیم. اصلاً تأثیرگذاشتن روی اروپاییها از این طریق مقدور است.»[۶۷]

در طول دهه ۱۳۷۰ روابط ایران و اروپا در پرتو «گفتگوهای انتقادی» اندکی بهبود یافت. این مسأله از سال ۱۳۷۷ به این طرف به «گفتگوهای سازنده» تبدیل شد. آقای *خاتمی* اولین رئیس جمهوری بود که به صورت رسمی از سوی کشورهای مهم اروپایی نظیر فرانسه، آلمان و ایتالیا برای دیدار دعوت شد. ملاقات وی از این کشورها، در نزدیکی‌های موجود فعلی کاملاً مؤثر بوده است. *گرهارد شرودر* صدراعظم آلمان در جریان سفر *خاتمی* به آلمان گفته بود:

«دو دولت در مسایل بسیاری وحدت نظر دارند.»[۶۸]

سیاست‌های اعتمادزایی ایران باعث شد تا اروپا در بسیاری از کارشکنی‌های آمریکا علیه ایران شرکت نکند. عدم حمایت این اتحادیه از تحریم‌های اقتصادی آمریکا علیه ایران، منجر به ناکارآمدی نسبی این تحریم‌ها شده است. با این حال هم‌چنان عوامل بسیاری در تداوم ایجاد تنش میان دوطرف موجود است. روابط دوطرف تقریباً هر یک یا دو سال با عواملی نظیر دادگاه میکونوس، ماجرای هلموت هوفر، کنفرانس برلین و... دچار تزلزل شده است.

اما مسایل ایران و آمریکا متشنج‌ترین روابط خارجی را در تمامی سال‌ها رقم زده است. به رغم اظهار نزدیکی *خاتمی* نسبت به مردم آمریکا، این کشور به صورت فزاینده مشکلات جدی برای ایران خلق نموده است. باید منتظر عواقب جدی ستیزه‌جویی ایران و آمریکا در آینده نزدیک بود. گفتمان مطلق انگارانه جورج *بوش* مبنی بر تقسیم جهان به «نیکی» و «بدی» و طرح مقوله «محور شرارت»، امیدهای اندکی را برای دوری از تشنج در روابط موجود باقی گذاشته است. با این حال سیاست ایران در تمامی بحران‌های پدید آمده از ناحیه آمریکا حاکی از «خویشتن‌داری» و «دوری از برخورد مستقیم» بوده است. حتی در بحران‌های سه‌گانه‌ای که در مدت ۱۲ سال اخیر در منطقه ایجاد گردیده است (جنگ دوم خلیج‌فارس، بحران افغانستان و بحران فعلی عراق)، ایران تلاش کرده است تا در عین پیروی از اصول استقلال و عدم موافقت فکری و معنوی با سیاست‌های آمریکا، هیچ گونه نقطه ضعفی برای فشارهای احتمالی این کشور بروز ندهد.

یادداشت‌ها

۱. مسعود سفیری، **حقیقت‌ها و مصلحت‌ها؛ گفتگو با هاشمی رفسنجانی**، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸، صص ۱٦٦-۱٦٥.

۲. امیرمحمد حاجی‌یوسفی، **دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران**، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۱۲٤.

۳. سعید حجاریان، «برنامه توسعه و الگوی اتحاد سه گانه»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، سال دهم، شماره ۱۰٤-۱۰۳، (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۵)، صص ۹۹-۹۲.

٤. همان.

٥. انوشیروان احتشامی، **سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی؛ اقتصاد، دفاع امنیت**، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۲٤.

٦. محمدمهدی بهکیش، **اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن**، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۷.

۷. ابراهیم رزاقی، **نقدی بر خصوصی‌سازی ایران**، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷٦، صص ۱۷۷-۱٥۱.

۸. هوشنگ امیراحمدی، «سیاست خارجی منطقه‌ای ایران»، ترجمع علیرضا طیب، **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال هفتم، شماره ۷۲-۷۱، (مرداد و شهریور ۱۳۷۲)، ص ۷.

۹. **روزنامهٔ فرهنگ آشتی**، ۱۳۸۲/٦/۳۱.

۱۰. قانون تشویق و حمایت سرمایه‌گذاری خارجی در تاریخ ۱۳۸۱/٤/٤ در مجمع تشخیص مصلحت نظام مصوب گردیده است.

۱۱. نبی‌الله قربانی، «دولت دوم خاتمی، اقتصاد و بایدها و نبایدها»، **مجله فرهنگ توسعه**، سال دهم، شماره ٥۰، (آذر ۱۳۸۰)، ص ٥.

۱۲. محمدمهدی بهکیش، همان، صص ۲۸۰-۲۷٤.

۱۳. انوشیروان احتشامی، همان، ص ۳۷.

۱٤. **گزارش دیدگاه‌های اقتصادی رئیس جمهور (هاشمی)**، تهیه شده در معاونت سیاسی مرکز تحقیقات استراتژیک، خبرروز ۱۳٦۹/٦/۱۳.

۱٥. همان، خبر روز، ۱۳٦۹/۷/۱۹.

۱٦. همان، خبر روز، ۱۳٦۸/۸/۱.

۱۷. انوشیروان احتشامی، همان، ص ٤۲.

۱۸. به نقل از سلمان رضوی و حسین علیزاده، **گلبانگ سربلندی**، تهران: ناشر روزنامه سلام، ۱۳۸۰، صص ۲۵۵-۲۵٤.

۱۹. تمامی آمارهای مربوط به دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی از این کتاب آورده شده است: **سیمای سازندگی، (زیرساخت تمدن اسلامی ۱٤۰۰)**، مؤلف هیأت تحریریه، ۳ جلد، تهران: نشر کلید، ۱۳۷٦.

۲۰. تمامی آمارهای مربوط به دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی از این منبع استخراج گردیده است: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، **گزارش عملکرد دولت (۱۳۸۰-۱۳۷٦)**، تهران: انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، چاپ دوم، ۱۳۸۰.

۲۱. امضاء کنندگان نامه عبارت بودند از: آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای (مقام معظم رهبری)، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای موسوی اردبیلی، آقای احمد خمینی و آقای میرحسین موسوی.

۲۲. به نقل از مصاحبه با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، «نقادی نظر ورزی‌ها درباره مجمع تشخیص مصلحت» **مجله راهبرد**، شماره ۲٦، (زمستان ۱۳۸۱)، ص ۱۲.

۲۳. نقل و قول‌های مطرح شده از مقام معظم رهبری و همچنین عمدهٔ مباحث مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام از منبع قبلی اقتباس گردیده است.

۲٤. برای مثال رجوع شود به «کندوکاوی در جایگاه حقوقی سیاست‌های کلی نظام» در نظرخواهی از اندیشه‌گران، **مجله راهبرد**، شماره ۲۰، (تابستان ۱۳۸۰)، صص ٤۰۵-۳۷۵.

۲۵. امیرمحمد حاجی‌یوسفی، **دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، صص ۲۵-۱۲٤.

۲٦. محبوب شهبازی، **تقدیر مردم‌سالاری ایرانی**، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۰.

۲۷. حبیب‌الله حمیدی، **مجموعه مقالات و مصاحبه‌ها در پاسخ به انتقادات از هاشمی رفسنجانی؛ نقد ناتمام**، تهران: فرنود، ۱۳۷۹، ص ۱٦۲.

۲۸. محبوب شهبازی، **همان**، صص ۱۸۵-۱۸٤.

۲۹. حبیب‌الله حمیدی، **همان**.

۳۰. عبدالحسین آذرنگ، «سیاست گذاری کتاب»، در **مجموعه مقالات سیاست گذاری و فرهنگ در ایران امروز**، به اهتمام مجید وحید، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲، ص۱۹۳.

۳۱. تمامی آمارهای مربوط به دوران سیدمحمد خاتمی از این منبع اقتباس گردیده است: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، **گزارش عملکرد دولت (۱۳۸۰-۱۳۷٦)**، تهران: انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، چاپ دوم، ۱۳۸۰.

۳۲. در این بخش از این مقاله استفادهٔ زیادی شده است: جعفر حق‌پناه، «روند تدوین سیاست قومی در جمهوری اسلامی ایران» **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال ششم، ش ۱۹، (بهار ۱۳۸۲)، صص ۲٦۳-۲٤۵.

۳۳. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به محسن مدیرشانه‌چی، «گوناگونی در ایران: زمینه‌ساز تکامل ملی و مرکزیت منطقه‌ای»، **فصلنامه مطالعات ملی**، سال سوم، شماره ۹، (پاییز ۱۳۸۰)، صص ٤۷-۳۵.

۳٤. برای نمونه رجوع شود به حسین گودرزی، «توسعه سیاسی و مشارکت‌پذیری جامعه کرد ایران»، **فصلنامه مطالعات ملی**، سال سوم، شماره ۲۹، (پاییز ۱۳۸۰)، صص ۲۵٦-۲۱۵.

۳۵. گفتگو با وزیر دفاع، دریابان علی شمخانی، «استراتژی دفاعی جمهوری اسلامی پس از جنگ عراق و ایران»، **فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی** سال هشتم، شماره ۲۹، (زمستان ۱۳۸۰)، ص ۲.

۳٦. به نقل از انوشیروان احتشامی، **همان**، ص ۱٤٦.

۳۷. گفتگو با وزیر دفاع، دریابان علی شمخانی، **همان**.

۳۸. به نقل از انوشیروان احتشامی، **همان**، ص ۱۵۱.

۳۹. سعیده لطفیان، «برآورد تهدید و برنامه‌ریزی نظامی در ایران»، در اریک آرنت، **ظرفیت نظامی و خطر بروز جنگ**، ترجمه سیدشمس‌الدین میرابوطالبی و دیگران، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۷۹، صص ٤۰-۵۳۹.

٤۰. برای مثال می‌توان به کتاب‌های ذیل که از سوی کارشناسان امریکایی در خصوص وضعیت نظامی ایران از دیدگاه‌های مختلف پرداخته شده است اشاره نمود:

- Michel Eisenstad, **Iranian Military Power: Capabilities and Intentions**, W.D.C: the Washington Institute for Near East Policy, 1996.
- Antohony H.Cordesman, **Perilous Prospects**, Boulder, Colorado: Westview press, 1996.
- Mark J.Robert, **Khomeinis Incorporation of the Iranian Military**, W.D.C: Institute for National Strategic Studies, 1996.

٤۱. به نقل از سعیده لطفیان، **همان**، ص ٥٤۱ ؟

٤۲. **روزنامه همبستگی**، ۸۲/٦/۳۱

٤۳. سعیده لطفیان، **همان**، ص ٥٤۲.

٤٤. **روزنامه همبستگی**، همان.

45. The International Institute for Strategic Studies, **the Military Balance**, London: Press Oxford University for IISS, (Varuose years)

٤٦. رجوع شود به شهرام چوبین، «تدارک تسلیحاتی ایران» در کتاب اریک آرنت، **ظرفیت نظامی و خطر بروز جنگ**، همان، صص ٦٦۸-٦٦۱.

٤۷. برای آگاهی از این نگرش‌ها رجوع شود به: میزگرد «سیاست دفاعی جمهوری اسلامی ایران (الزامات و محدودیت‌ها)»،

٤٨. انوشیروان احتشامی، **همان**، صص ۹-۱٤۸.

٤٩. رجوع شود به **همان**، ص ۱۵۰.

۵۰. رجوع شود به میزگرد «سیاست دفاعی جمهوری اسلامی ایران»، **همان**.

۵۱. سعیده لطفیان، **همان** ، ص ۵۵۳.

۵۲. رجوع شود به انوشیروان احتشامی، **همان**، صص ۷۰-۱٦۸.

۵۳. **روزنامه جام‌جم**،۱۳۸۲/٦/۳۱.

۵٤. **روزنامه همبستگی**، ۱۳۸۲/٦/۳۱.

۵۵. شهرام چوبین، **همان**، ص ٦٤٨.

۵٦. سعیده لطفیان، **همان**، ۵٤٨.

۵۷. گفتگو با وزیر دفاع، دریابان شمخانی، **همان**، ص ۷.

۵٨. محمدرضا تاجیک، سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، «الگوهای صدور انقلاب در گفتمان‌های سیاست خارجی ایران»، **مجله راهبرد**، شماره ۲۷، (بهار ۱۳۸۲)، صص ۷۳-۷۲.

۵۹. این جمله از علی‌اکبر ولایتی، وزیر خارجه دولت هاشمی می‌باشد. رجوع شود به انوشیروان احتشامی، همان ص۱٨.

٦۰. روح‌الله رمضانی، **چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی، ۱۳٨۰، صص ۱۱۹-۱۱۷.

٦۱. هوشنگ امیراحمدی، **همان**، صص ۲۰-۱۹.

٦۲. محمدرضا تاجیک و سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، **همان**.

٦۳. این نقل قول‌ها از این منبع اقتباس گردیده است: روح‌الله رمضانی، **همان**، ص ۱۲۰ و ص ٨-۱٤۷.

٦٤. مصاحبه با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، «واکاوی رویکردها در حوزه سیاست خارجی»، **مجله راهبرد**، شماره ۲۵، (بهار ۱۳٨۲)، ص ۲۲.

٦۵. هوشنگ امیراحمدی، «سیاست شرقی ایران»، **مجله گفتگو**، سال دوم، شماره پنجم، (تابستان ۱۳۷۵).

٦٦. بهزاد شاهنده، «جهت تحکیم روابط همه جانبه» در **مجموعه مقالات ارزیابی سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحب‌نظران**، گردآوری و تدوین، مهدی ذاکریان، تهران: انتشارات همشهری، ۱۳٨۰.

٦۷. مصاحبه با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، **همان**، ص ۲٤.

٦٨. علی رحمانی، «روابط جمهوری اسلامی ایران و آلمان در دوران اصلاح‌گری»، در **ارزیابی سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحب‌نظران**، همان، ص ۱۳۷.

فصل سیزدهم

خلاصه و نتیجه‌گیری

در طول بیست و پنج سال از عمر انقلاب اسلامی، ملاحظات امنیت ملی کشور دچار تحولات گوناگونی شده است. این دگرگونی‌ها در پرتو پی‌گیری و استمرار برخی از ویژگی‌های کلان نظام جمهوری اسلامی جریان داشته‌اند. در هر حال، مطالعه ملاحظات امنیت ملی کشور همواره مد نظر محققان مختلف قرار گرفته، ولی توجه به تمامی دوره‌های امنیت ملی نظام به صورت یک طرح کلان، کمتر مورد توجه بوده است. در این تحقیق نگارنده تلاش کرده است تا با بهره‌گیری از تقسیم‌بندی ملاحظات امنیتی کشور به سه دوره گفتمانی «بسط‌محور»، «حفظ‌محور» و «رشدمحور» و در قالب چهار متغیر اساسی بحث یعنی اهداف و اصول امنیت ملی، قدرت ملی، تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های امنیت ملی و نهایتاً سیاست‌های امنیت ملی، تمامی سال‌های جمهوری اسلامی ایران را مد نظر قرار دهد.

در این قسمت در مقام نتیجه‌گیری تلاش می‌شود تا در کنار خلاصه‌ای از بخش‌های سه‌گانه این پژوهش نتایج کلان بحث استخراج شود. لازم به یادآوری است که این نتایج همانند مباحث اصلی کتاب، جنبهٔ تبیینی دارند و پیرو اهداف نگارش این کتاب در صدد تجویز شرایط بهینه و گزینه‌های الگویی دیگر نمی‌باشد.

۱. «گفتمان بسط‌محور» در ملاحظات امنیت ملی کشور در سال‌های اولیه نظام نوپا حاکمیت داشت. در این سال‌ها به رغم آن که «انقلابیون مذهبی» تمامی ساختارهای رسمی سیاسی را در

اختیار نداشتند ولی به تدریج توانستند بر تمامی سیاست‌های «اعلامی» و «اعمالی» نظام تسلط یابند و در واقع اندیشه‌های آنها راهنمای اصلی سیاست‌های داخلی و خارجی نظام گردد. این دوره با وجود آن که از نظر زمانی متصل به دوره قبل از انقلاب می‌باشد ولی در عمل ملاحظات امنیت ملی کشور بیشترین تفاوت را با گذشته به نسبت دوره‌های بعدی دارد. در واقع اصول و شور و اشتیاق برخاسته از انقلاب بیشترین تأثیر شالوده‌شکنی خود را بر سال‌های نخستین پس از پیروزی داشته است. از این جهت در دورهٔ گفتمانی بسط‌محور به نسبت دوره‌های بعدی، میان سیاست‌های اعلامی و اعمالی با اندیشه‌های آرمانی و انقلابی مطروحه بیشترین قرابت موجود می‌باشد.

برای انقلابیون رسیدن به آرمان‌شهر انقلاب، غایت آمال سیاسی محسوب می‌گردید و دستیابی به این غایت چندان دور از دسترس و غیرواقعی به نظر نمی‌رسید. در نزد آنها به رغم آن که معضلات موجود ویران‌کننده به نظر می‌رسیدند، ولی دستیابی به «حاکمیت اسلامی و بسط ارزش‌های انقلاب» اولین و مهم‌ترین هدف محسوب گردیده و برای اهداف میانی جهت رسیدن به این هدف اساسی اندیشه چندانی نمی‌شد. با آن که هدف اصلی حاکمیت مشخص بود، ولی راه‌های دستیابی به آن هدف تنها از طریق شیوه‌های «سعی و خطا» مورد آزمایش قرار می‌گرفت. برای انقلابیون در پی‌گیری سیاست‌ها هیچ گونه الگوی عملی وجود نداشت. ملاحظات امنیتی آنها نیز چارچوب و استراتژی مکتوب و قانون‌مندی نداشت، بلکه این ملاحظات به صورت نانوشته و برحسب پتانسیل‌های ذاتی در آرمان‌های انقلاب اسلامی اعلام و اجرا می‌شد.

مسئله از آن جایی مشکل‌تر می‌شود که در نزد انقلابیون مفهوم «امنیت ملی» از اعتبار ذاتی بهره‌مند نبود، حتی نسبت به هر آن چه که از بار «ملی» برخوردار بود، نظیر «هویت ملی»، «منافع ملی» و «امنیت ملی» نوعی تنفر و بدبینی احساس می‌شد. بر این اساس مفهوم امنیت در قالب کلان دارای ویژگی‌های ارزشی می‌گردد و به جای «امنیت ملی»، ترکیب‌هایی نظیر «امنیت نظام»، «امنیت امت اسلامی»، مورد توجه قرار می‌گیرند. چنین تعریفی از امنیت، به معنای دامن‌زدن به ماهیت گسترش یابندگی انقلاب نیز بود. بر این اساس انقلابیون علاوه بر تمرکز نسبت به اصلاح زندگی فردی و اجتماعی ملت، بسط ارزش‌های اسلامی در ماورای مرزهای

ملی را نیز جزء وظایف اولیه خود احساس می‌کردند. آنها از یک سو «ایران را برای اسلام» می‌خواستند و از سوی دیگر نقش «ایران اسلامی» را همانند قطب و محور برای جهان اسلام در نظر داشتند.

در سطح اهداف و اصول امنیتی نظام، با آن که انقلابیون در عمل مجبور به پاسخگویی نسبت به معضلات متعددی بودند ولی حوزهٔ «ضرورت‌های» امنیتی را حل‌شده و کم‌اهمیت می‌دانستند و به جای آن «اصالت‌های» ارزشی نظام مورد توجه تمام‌عیار آنان بود. ماهیت ارزشی انقلاب باعث شده بود تا حتی هدف‌های اولیه و ضرورت‌های معمول در سیاست‌های ملی از رنگ و بوی «مکتبی» و ایدئولوژیک برخوردار گردند. با توجه به نوپا بودن نظام، عمده اهداف امنیت ملی کشور جنبه تأسیسی داشتند و از نقطه صفر شروع می‌شدند. علاوه بر حفظ انقلاب اسلامی که بدیهی‌ترین هدف امنیتی محسوب می‌گردید، استقرار حاکمیت سیاسی اسلام و بسط ارزش‌های اسلامی، حفظ استقلال نظام و تلاش برای اصلاح محیط بیرونی و بسط انقلاب اسلامی جزء اصول اساسی سیاستگذاری‌های امنیتی نظام در این دوره محسوب می‌گردیدند. دستیابی به حاکمیت اسلامی و بسط ارزش‌های اسلامی محور تمامی اهداف کلان نظام محسوب می‌گردید. برقراری حاکمیت سیاسی اسلام آرزوی دیرینه شیعیان در طول تاریخ بوده است و رعایت ارزش‌های اسلامی نیز مخصوصاً در سدهٔ اخیر دچار چالش‌های اساسی گردیده بود. برای دستیابی به این اهداف زدودن شبهه جدایی دین از سیاست، اثبات توانایی اسلام برای پاسخگویی به مسایل روز و حفظ ماهیت اسلامی انقلاب و نظام ضروری می‌نمود. ضمن اینکه در مسیر پی‌گیری اهداف یادشده می‌باید مواظب حفظ وجهه اسلام و عدم آسیب رساندن به آن نیز باشند. در سایه این تلاش‌ها ارزش‌های اسلامی نظیر گسترش عفت عمومی، بسط ارج نهادن به مردم، و مفهوم عدالت اسلامی دل‌مشغولی اولیه انقلابیون محسوب می‌گردید. هدف غایی این تلاش‌ها و دغدغه‌ها رسیدن به جامعهٔ سالم و تربیت انسان مکتبی بود.

حفظ استقلال و تکیه بر توانمندی‌های خودی پایهٔ دوم تلاش‌های انقلابیون در ملاحظات امنیتی نظام محسوب می‌گردید. این هدف از قداست خاصی در جمهوری اسلامی برخوردار بود. جایگاه قرآنی و دینی مفهوم استقلال که هر گونه سلطه و حاکمیت «دیگران» را بر سرزمین‌های اسلامی طرد می‌نماید ریشه اصلی این قداست می‌باشد. از سوی دیگر تأکید بر

مفهوم استقلال به معنای نفی تمامی وابستگی‌های گذشته کشور نیز بوده است. در نزد انقلابیون ساختارهای برجای مانده از رژیم گذشته در تمامی جهات (فرهنگی، سیاسی، اقتصادی،...) با مظاهر وابستگی آمیخته شده بود، از این رو واژگون ساختن این ساختارها برای قطع وابستگی امنیت کشور به خارج یک هدف اساسی محسوب می‌گردید. در ذهن انقلابیون این اطمینان وجود داشت که نظام اسلامی می‌تواند، در جهان «استکباری» موجود، از بند «وابستگی‌ها» برهد و به خودبسایی ملی برسد. آنها تلاش داشتند تا میان «نفی سلطه» از یک طرف و «نفی روابط» تفاوت قایل شوند، ولی در عمل جدا کردن این دو از یکدیگر تقریباً غیرممکن بود.

اما ویژگی «فراملی» و «برون‌نگر» ملاحظات امنیت ملی کشور را باید بیشتر در مقوله «اصلاح محیط بیرونی و بسط انقلاب اسلامی» جستجو نمود. پی‌گیری و تحقق «اصالت‌های» نظام در بیرون از مرزهای ملی عین امنیت و ضرورت‌های نظام تلقی می‌گردید. برخلاف روندهای معمول، دستیابی به مرحله آرامش چندان در اولویت قرار نداشت بلکه آن چه که مهم‌تر می‌نمود سرایت جوشش و جنبش انقلابی نه تنها در درون نظام، بلکه به ورای مرزهای ملی بود. برای انقلابیون، سیاست و تداوم نظام انقلابی منوط به غنی‌ساختن محیط بیرونی بود. این مسئله بر اساس دو اصل مهم در سیاست خارجی اسلام یعنی اصل «دعوت» و اصل «نفی سبیل» توجیه می‌گردید. نگاه وسیع انقلابیون و آرمانی‌بودن تلقی آنها، باعث می‌شد تا حتی مناطقی بسیار فراتر از مرزهای جهان اسلام، در حریم امنیتی نظام اسلامی قرار گیرد و تشکیل «جبهه قدرتمند اسلامی و انسانی» برای سروری «پابرهنگان جهان» توصیه گردد. انقلابیون آرمان خود را یک مأموریت جهانی می‌پنداشتند و چندان در قید و بند مرزها و اهداف ملی نبودند. درانداختن «طرحی نو» در جهان کاملاً آرمانی به نظر می‌رسید، ولی رسیدگی به امور مسلمین و تلاش برای ایجاد وحدت میان آنها و نهایتاً استقرار حاکمیت سیاسی اسلام در تمامی جهان اسلام هدف قابل دسترسی‌تری در نزد انقلابیون محسوب می‌گردید. در این جا امنیت ایران به امنیت کل جهان اسلام وابسته می‌گردد و «امنیت امت» جایگزین «امنیت ملی» می‌شود.

هدف‌های کلان فوق در حالی مطرح می‌شد که رویکرد انقلابیون به مقوله قدرت ملی کاملاً تابع ابعاد نرم‌افزاری بود. برعکس انقلاب اسلامی در شرایطی به پیروزی رسیده بود که ماهیت قدرت ملی کشور (رژیم پیشین) عمدتاً تابع عوامل نظامی و امنیتی بود. در گفتمان تک‌صدایی

رژیم پهلوی، امنیت ملی صرفاً دارای ابعاد سخت‌افزاری بود. این ساختار در برخورد با قدرت منعطف و نرم‌افزاری موجود در نزد مردم فرو پاشید. در دوره جدید، برای حفظ و بسط اهداف یادشده که عمدتاً دارای ابعاد نرم‌افزاری و مربوط به هویت ارزشی نظام بود، می‌بایست قدرت متناسب با آن که از چهرهٔ ارزشی و نرم‌افزاری برخوردار باشد، مد نظر قرار گیرد. بر این اساس بود که «منابع نامحسوس» قدرت ملی جایگزین «منابع محسوس» گردید و حتی نسبت به برخی از منابع قدرت نظیر توانمندی‌های نظامی، حساسیت‌های منفی بوجود آمد. البته شرایط منفی موجود نیز از کاربست موفق اهرم‌های قدرت مادی جلوگیری می‌نمود.

نزدیک‌ترین و قوی‌ترین ابزاری که انقلابیون برای پی‌گیری اهداف نظام، بدان دسترسی داشتند، ماهیت پرجوش و خروش اسلام شیعی و انقلابی بود. تمسک به این عامل نه تنها باعث پیروزی انقلاب شده بود، بلکه امید اول انقلابیون برای تثبیت و بقاء نظام اسلامی در فردای پس از پیروزی محسوب می‌گردید. تمسک به مفاهیم اسلامی، مهمترین ابزارهای قدرت ملی نظام را تأمین می‌ساخت. بر اساس پیروی از فقه امامیه از یک سو روندهای غیراسلامی با بحران دائمی امنیت و لذا سلب قدرت دینی و مردمی مواجه می‌شد و از سوی دیگر مهمترین منبع قدرت برای «حکومت ولایی» فراهم می‌گردید. در این چارچوب بیشترین وحدت میان عامه مردم تحت زعامت حکومت اسلامی ایجاد می‌گردید. این مسئله رهبران انقلاب را از جانب قدرت سیاسی نظام نیز مطمئن می‌ساخت.

در کنار شریعت اسلامی، روحانیت شیعی و رهبری فرهمندانه امام خمینی(ره) به همراه «مردم در صحنه» سه پایه اساسی توانمندی نظام محسوب می‌گردیدند. نقش و تعیین‌کنندگی روحانیت در تحولات سیاسی معاصر ایران و بالاخص رهبری این قشر در انقلاب اسلامی، نشان از جایگاه اساسی آنها در زمانهٔ پس از انقلاب داشت. تجربیات گذشته برای انقلابیون اثبات کرده بود که رمز تثبیت و تداوم ارزش‌های انقلابی در محور قرار دادن روحانیت شیعی در نظام اسلامی می‌باشد. اما در این میان جایگاه امام خمینی(ره) در رهبری انقلاب و تثبیت نظام اسلامی بی‌همتا بود. وجود وی «مایه دل‌گرمی» و «امیدواری» و نیز «نقطه اتکاء» پیروان انقلابی محسوب می‌گردید. شخصیت فرهمندانه امام خمینی(ره) باعث الگوپذیری و «ارادت» تمامی انقلابیون به ایشان می‌شد. جمع میان رهبری سیاسی و رهبری دینی در شخصیت امام

خمینی(ره)، میزان اثرپذیری و اعتماد مردم را به سرحد کمال رسانده بود و به راحتی تبعیت پیروان را به خود جلب می‌کرد. انتصاب لقب «امام» به ایشان حاکی از کمرنگ شدن شدید فاصله میان یک انسان عادی با معصومین(ع) در نزد پیروان بود. بدین خاطر رفتار و برخورد امام خمینی(ره) به صورت «علی گونه» و «حسین‌وار» تعبیر و تفسیر می‌شد. طبیعتاً شور عاطفی حاصل از چنین جانشین‌سازی‌هایی انرژی روانی و انگیزهٔ لازم را برای حمایت سرسختانه از ایشان و فداکاری برای آرمان‌های او فراهم می‌ساخت.

ضلع سوم قدرت نظام در گفتمان بسط‌محور، «قدرت مردمی» بود. شاید مهم‌ترین و اصلی‌ترین خواسته همیشگی رهبران انقلاب از مردم، حضور همه‌جانبه آنها در صحنه‌های انقلاب باشد. در جایی که فشارهای داخلی و بیرونی بر انقلابیون تحمل‌ناپذیر می‌نمود، حمایت‌های مردمی کارساز بود. در صحنه بودن مردم آثار امنیتی فراوانی را برای تثبیت بقاء و تداوم نظام به همراه می‌آورد. از نظر انقلابیون حفظ ذات مردمی انقلاب فقط از طریق مسؤولیت‌پذیری مستقیم مردم در فرآیند انقلاب امکان‌پذیر بود؛ مسؤولیت‌پذیری مستقیم مردم در امور نظام موجب حفظ ماهیت اسلامی نظام می‌شد؛ مردم در صحنه مایه بقاء نظام انقلابی به شمار می رفتند. انقلاب نظم گذشته را به کلی از بین برده بود و نیروهای جدیدی با دیدگاه‌های مختلف وارد عرصه شده بودند. این دیدگاه‌ها یکی از مهم‌ترین تهدیدها برای نظام تازه‌تأسیس تلقی می‌شدند. پشتیبانی همه‌جانبه مردمی از یک دیدگاه خاص (دیدگاه انقلابیون مذهبی) می‌توانست مرزهای موجود را به راحتی از همدیگر متمایز سازد و قدرت عظیمی را به انقلابیون ببخشد؛ این مسأله موجب افزایش آگاهی مردمی نیز می‌شد؛ در واقع این تلقی وجود داشت که نظارت آگاهانه مردمی بر حکومت شرط ضروری در رابطه میان «امت و امامت» محسوب می‌گردد. علاوه بر همهٔ این‌ها، حضور گسترده مردم در حمایت از فرآیندهای انقلابی دارای کارکردهای خارجی نیز بود. تعارض ذاتی نظام با سیستم‌های موجود بین‌المللی، ضرورت پشتیبانی همه‌جانبهٔ داخلی را برای دولت‌مردان دوچندان می‌ساخت. آن چه که پیداست، قدرت مورد نظر مردمی در این دوره بیشتر شامل قدرت توده‌ای موجود در متن مردم بوده است.

با تمسک به ابعاد سه‌گانه قدرت، از یک طرف می‌بایست اهداف و اصول کلان یادشده پی‌گیری می‌شد و از سوی دیگر به رفع تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های موجود پرداخته می‌شد.

نوپابودن نظام و ضعیف‌بودن پایه‌های اجرایی آن باعث می‌گردید تا کوچکترین آسیب‌پذیری داخلی، سطح شکنندگی را به مرحله نهایی برساند و از این جهت به مثابهٔ تهدیدی مستقیم علیه امنیت نظام تلقی گردد. نگرش‌های ایدئولوژیک انقلابیون در مواجهه با عوامل تأثیرگذار درونی و بیرونی باعث می‌شد تا سطح تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های نظام نیز از گستردگی فراوانی برخوردار گردد. با این وصف این مسایل از عینیت یکسانی برخوردار نبود.

خصلت ایدئولوژیک و آرمان‌جویانهٔ انقلابیون باعث می‌شد تا بسیاری از روندهای موجود (داخلی و خارجی) تهدیدزا تلقی گردند. ولی مشخص‌شدن میزان عینیت و جدی‌بودن این تهدیدها محتاج گذشت زمان بود. با این حال ضرورت واقع‌بینی در شناسایی و برخورد با تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها به نسبت تعیین اهداف و اصول امنیت ملی، اهمیت بیشتری داشت. بدین خاطر هم در سطح داخلی و هم در سطح خارجی، اولویت با مسایلی بود که به صورت فعال، امنیت شرایط موجود نظام را مورد تهدید قرار می‌داد. در سطح داخلی بی‌ثباتی سیاسی باعث می‌شد تا تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های سیاسی از اولویت بیشتری برخوردار گردند و در سطح بیرونی نیز تهدیدهای مستقیم و به ویژه مسألهٔ آمریکا اذهان انقلابیون را به خود مشغول کرده بود.

از نظر سیاسی، وجود تهدید برای یک نظام تازه‌تأسیس تا حدودی طبیعی است، ولی طولانی‌شدن آن می‌تواند منجر به از بین رفتن اصل نظام گردد. دغدغه تهدید نسبت به بقاء کل سیستم یکی از وجوه اصلی ملاحظات امنیتی در گفتمان بسط‌محور بود. مدت زمان زیادی طول کشید تا دغدغه خاطر نسبت به مراحل «کاشت» و «تثبیت» از اذهان انقلابیون بیرون رود. نتیجه طبیعی تداوم و طولانی‌شدن «بی‌ثباتی سیاسی» می‌تواند «ناکارآمدی سیاسی» باشد و این مسأله دلسردی مردم را از رهبران انقلاب و نظام اسلامی فراهم سازد و یا این که فرصت مناسبی برای نیروهای برانداز داخلی و بیرونی خلق نماید. در مجموع بیشتر آسیب‌پذیری‌ها و تهدیدهای سیاسی در این دوره از سه عامل، بی‌تجربگی سیاسی انقلابیون، ساختار دوالیتی قدرت و وجود جنگ جهان‌بینی‌ها در میان گروه‌های رقیب سیاسی نشأت می‌گرفت. اما تهدیدهای داخلی در این دوره تنها در ابعاد سیاسی خلاصه نمی‌شد، بلکه سایر جنبه‌های ملی را نیز در برمی‌گرفت.

بعد ارزشی نظام انقلابی باعث می‌شد تا ابعاد فرهنگی و اجتماعی امنیت و به تبع آن تهدیدهای مطروحه در این بخش‌ها نیز از جایگاه رفیعی برخوردار گردد. در عمل ثابت شد که

انقلابیون برای اصلاح فرهنگ جامعه و استقرار ارزش‌های اسلامی با موانع جدی روبرو می‌باشند؛ موانعی که بیشتر در شکل آسیب‌پذیری‌های نظام قابل توجه بود ولی در برخی از شرایط، مخصوصاً در سطح عوامل اجتماعی با ترکیب عوامل سیاسی نشان داده شد که می‌توانند مسایلی جدی علیه نظام انقلابی ایجاد نمایند. یکدست نبودن سیاسی بر چگونگی و میزان توجه به این موانع و تهدیدها اثرگذار بود. در هر حال تداوم ابتذال فرهنگی و اخلاقی در بخش‌هایی از جامعه، ضعف در شکل‌گیری هویت اجتماعی قوی، تداوم برخی از ظواهر وابستگی‌های فکری و فرهنگی و نهایتاً بروز مشکلات قومی و مذهبی، از مهمترین نگرانی‌های انقلابیون در این ابعاد محسوب می‌شد.

از نظر اقتصادی نیز آسیب‌پذیری‌های فراوانی در این دوره وجود داشت. در واقع باید گفت که دغدغه‌های عینی اقتصادی حتی در نظام‌های انقلابی و ارزشی نیز از جایگاه محوری برخوردار می‌باشد. مخصوصاً با توجه به این نکته که در بطن اندیشه انقلاب اسلامی، مسایل اقتصادی و معیشت مردم همراه با ارزش‌هایی نظیر عدالت اقتصادی و استقلال ملی از جایگاه رفیعی برخوردار می‌باشد. در نزد رهبران انقلاب نیز سر و سامان بخشی به وضعیت مادی و اقتصادی مردم از شعارهای اساسی بود. با چنین آرمان‌ها و شعارهایی، کشور در فردای پس از پیروزی، عملاً وارث اقتصادی شد که از دیدگاه امنیت ملی، عمدتاً امنیت‌زدا بود تا امنیت‌زا. مشکلات اقتصادی به‌جای‌مانده از ساختارهای گذشته و نیز از هم گسیختگی‌های ناشی از انقلاب، زمینه‌های مساعدی بود که می‌توانست نظام انقلابی را در همان سالهای نخستین ساقط نماید؛ مخصوصاً به این دلیل که این مشکلات با تحریم‌ها و فشارهای بیرونی کامل شده بود. تداوم ساختار وابسته اقتصادی، تداوم وضعیت توزیع ناعادلانهٔ ثروت‌های ملی، بقاء فرهنگ مصرفی، تداوم آثار توسعه نیافتگی اقتصادی و کشمکش‌های موجود بر سر نحوه رهبری و هدایت کلان اقتصادی کشور، از مهمترین عوامل بحران‌آفرین در بخش اقتصادی محسوب می‌شد.

اما اغتشاش در ارتش یکی از جدی‌ترین و فوری‌ترین تهدیدهای پس از پیروزی انقلاب بود. برخورداری ارتش از ابزار عریان قدرت در درجه نزدیکی و شدت تهدیدهای متصوره از ناحیه این نیرو اثرگذار بود. نگرانی‌های رهبران انقلاب در زمینه ارتش، از عوامل متعددی بر می‌خاست که بخشی از این نگرانی‌ها ریشه در ماهیت این نیرو داشت که از رژیم گذشته به

ارث رسیده بود و برخی دیگر تابع تحولات انقلابی بود. انقلاب وارث یک ارتش از هم فرو پاشیده بود. در تحولات انقلابی ارتش کاملاً منحل نشده بود، ولی تا مرز انحلال پیش رفته بود. فرار، اخراج و اعدام برخی از ارتشیان، جزء دغدغه‌های روزمرهٔ انقلابیون محسوب می‌گردید. سابقهٔ منفی ارتش در رژیم گذشته باعث شده بود تا پس از انقلاب برخی از گروه‌های مخالف سیاسی (چپ‌ها) آن را بهانه قرار دهند و زمزمه انحلال ارتش را سر دهند. از سوی دیگر برغم امیدواری رهبران انقلاب نسبت به آینده نقش ارتش در بقاء نظام اسلامی، ارتش تازه‌وارد در روند انقلاب، از نوعی بحران مشروعیت در نزد مردم برخوردار بود. این زمینه‌ها به همراه عدم توسعه‌یافتگی فنی و ساختاری ارتش ایران (بعنوان یک نیروی وابسته به کمک‌های بیرونی و بالاخص امریکایی) بر نگرانی‌های انقلابیون می‌افزود؛ تا جایی که این احتمال وجود داشت که دشمنان بیرونی و بالاخص امریکا از ضعف‌های موجود نظامی در کشور برای ساقط‌نمودن نظام انقلابی بهره‌برداری نمایند.

«رویکرد برون‌نگر» انقلاب اسلامی پیامدها و هزینه‌هایی را نیز از ناحیه عوامل تهدیدزای بیرونی متوجه نظام می‌ساخت. وقوع غیرمنتظره انقلاب در «جزیرهٔ ثبات جهان» و تهدید منافع قدرت‌های متعدد در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی، به تبع خود واکنش‌های «خشم‌آگین» بیرونی را نیز به دنبال داشت. تا جایی که به رغم طرح ایده‌های آرمانی در اهداف امنیتی نظام در این دوره، ساماندهی به تهدیدها ناشی از محیط بیرونی دل‌مشغولی اولیه انقلابیون بود. تهدیدهای ناشی از این محیط برای انقلابیون عموماً از وجههٔ سیاسی و نظامی برخوردار بود، حتی بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی و فرهنگی کاملاً به منظور تهدید سیاسی علیه دولت انقلابی مورد نظر بود. این تهدیدها را می‌توان در دو سطح بین‌المللی و منطقه‌ای پی‌گیری نمود.

بی‌تردید، تهدیدهای ناشی از آمریکا که با پیروزی انقلاب دچار زیان آشکاری شده بود، بیشترین نگرانی‌ها را به وجود آورده بود و این کشور «دشمن شماره اول » نظام محسوب می‌گردید. در نزد انقلابیون، در هر گونه توطئه و تهدیدی که برای نظام متصور بود، پای آمریکا نیز دیده می‌شد. نگرانی از توسل به کودتا و بهره‌گیری از ابزارهای نظامی جهت ساقط‌کردن نظام انقلابی در رأس مخاطرات ناشی از این کشور وجود داشت. همچنین توسل به گروه‌های لیبرال برای استحاله نظام و بازگشت مجدد امریکا در حیات سیاسی کشور در زمرهٔ نگرانی‌های

اساسی انقلابیون قرار داشت. این کشور در عمل نیز سعی کرد در جوانب مختلف سیاسی، نظامی و اقتصادی موانع فراوانی علیه نظام انقلابی ایجاد نماید. توسل به نیروهای منطقه‌ای و برقراری پیوندهای امنیتی ویژه با دولت‌های منطقه جهت حصر انقلاب اسلامی در زمرهٔ فعالیت‌های اساسی این کشور بود.

در سطح منطقه باید از تهدیدهای منطقه عربی و اسراییل جداگانه سخن به میان آورد. مسایل موجود میان ایران و منطقه عربی در چند سال اول انقلاب، این نتیجه بدیهی را به دست می‌دهد که منطقه عربی در عین حال که می‌بایست عمق استراتژیک اهداف انقلابی باشد، ولی در عمل به صورت یک منطقه بحرانی و تهدیدزا عمل نمود. به گونه‌ای که نهایتاً باعث شد، عینی‌ترین تهدیدها علیه نظام انقلابی عملی گردد. البته ماهیت تهدیدزای انقلاب اسلامی علیه ساختارهای رسمی موجود، در تهییج اقدامات مقابله‌جویانه اعراب مؤثر بود. ولی در مجموع عدم آمادگی منطقه‌ای با طرح مفاهیم نشأت‌گرفته از فلسفه انقلاب اسلامی در کنار اشتراک منافع مخالفان منطقه‌ای و بین‌المللی علیه انقلاب اسلامی باعث شد تا منطقه عربی یکی از دیرپاترین سیاست‌های مقابله‌جویانه خود را علیه نظام اسلامی پی‌گیری نماید. در طول این مدت قدرت‌های اصلی عربی در سه جبهه سیاسی، مالی و نظامی علیه انقلاب اسلامی بسیج شده بودند.

واقعیت آن است که تهدیدهای متصوره در نزد اعراب از ایران بیشتر حاکی از تصورات تهدید بود، ولی این مسأله در قضیه اسراییل متفاوت بود. انقلاب اسلامی و رهبران انقلاب به صراحت از «نابودی اسراییل» سخن به میان می‌آوردند. تلاش‌های ایران، اندک مشروعیت سیاسی به وجود آمده برای اسراییل در نزد برخی از دولت‌های عربی را نیز به زیر سؤال کشیده است. تأکید بر بنیادگرایی اسلامی و جنبش‌های آزادیبخش در سیاست خارجی ایران مستقیماً منافع اسراییل را نشانه می‌گرفت. این وضعیت خصومت آشکار اسراییل را علیه ایران انقلابی بر می‌انگیخت. با این وجود موقعیت حساس این رژیم در منطقه اجازه چندانی برای بهره‌گیری از راه‌کارهای نظامی علیه انقلاب اسلامی نمی‌داد. بر این اساس نگرانی عمده انقلابیون نسبت به تهدید اسراییل مربوط به پیشرفت «سرطانی» این رژیم و فریب‌کاری آنها در مواجهه با مسلمانان و سستی مواضع کشورهای مسلمان در قبال تهدیدهای آتی این رژیم بود. تا آن جایی که

مستقیماً مربوط به ایران می‌شد، انقلابیون از نقش‌های پنهان و آشکار اسراییل و صهیونیسم بین‌المللی علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی احساس تهدید می‌نمودند.

مجموعهٔ مسایل پیش‌گفته زمینه‌ساز پی‌گیری سیاست‌های امنیتی نظام انقلابی در این دوره بود. با این حال ابعاد یادشده با توجه به شرایط انقلابی به خوبی مورد «تعریف» و «تحدید» قرار نگرفته بود. کلی‌گویی و عدم توجه دقیق علمی به مقدورات و موانع موجود، باعث سیاست‌های ابن‌الوقتی فراوانی می‌شد که شاید نتوانیم عنوان «استراتژی» برای آن بگذاریم. این سیاست‌ها هر چند که برگرفته از آرمان‌های اصیل انقلابی بودند، ولی به دلیل کم‌توجهی به روش‌های صحیح اجرا و بهره‌گیری از ابزارهای لازم، چندان نمی‌توانستند نتایج بلندمدت و باثباتی را به ارمغان آورند. در این دوره نه تنها استراتژی مدونی در عرصهٔ امنیت نظام وجود نداشت، بلکه طرح ترکیب «استراتژی امنیت ملی» نیز باید با احتیاط و با تسامح صورت می‌پذیرفت، چنان که چنین عنوانی هیچ گاه از سوی انقلابیون در طراحی سیاست‌های نظام مورد استفاده قرار نگرفته است.

در هر حال سیاست‌ها و استراتژی‌های امنیتی نظام انقلابی از مشخصات کلانی برخوردار بود. اسلامی کردن امور، مقابله با وضعیت موجود، فعال بودن، آرمان گرایی شدید، کاربست الگوهای انقلابی در کنار روش‌های گام به گام، پیوستگی میان دولت‌گرایی و مردم‌گرایی در سیاست‌ها، غلبه رویکردهای نرم‌افزاری و تکلیف محوربودن امور، از مشخصات سیاست‌های اعمالی انقلابیون بود. با توجه به بسیط‌بودن اهداف امنیتی و چارچوب مجموعه‌نگر ملاحظات انقلابی، سر و سامان‌بخشی به تمامی ابعاد جامعه مورد نظر نخبگان انقلابی قرار داشت. در عین حال رسیدگی به امور سیاسی و امنیتی موجود از اولویت برخوردار بود، ولی این مسئله مانع توجه گسترده انقلابیون به سایر بخش‌های جامعه نمی‌شد. از این جهت این دوره دارای تفاوت اساسی با دوره‌های بعدی است که توجهٔ ویژه‌ای به یک پارادایم و الگو دارند.

در سطح سیاسی تلاش انقلابیون متوجه «استقرار» و «تثبیت» سیاسی نظام اسلامی و نیز مقابله با ناامنی‌های فراوان داخلی بود. برای رسیدن به این اهداف سیاست‌هایی نظیر تسلط بر ساختارها و تحکیم مواضع، دفع تدریجی مخالفان و کسب نهادها و ساختارهای باقیمانده، نقش‌پذیری گسترده روحانیت در سیاست، ایجاد نهادهای انقلابی و اتخاذ سیاست تعهدگرایی و پالایش نهادها از عناصر غیرانقلابی مورد نظر قرار گرفت. مشغولیت فراوان نظام به امور سیاسی

باعث شده بود تا در سطح فرهنگی و اجتماعی فرصت پی‌ریزی منسجم و دقیق سیاست‌های لازم کمتر ایجاد گردد. با این حال انقلابیون در این بخش توانستند با بهره‌گیری از عواملی نظیر مذهب و پایگاه عظیم مردمی خود تحولات فرهنگی مهمی را در مدت زمان کوتاه ایجاد نمایند. این تحولات با هدف نفی فرهنگ «طاغوتی» گذشته و جایگزین‌سازی آن با فرهنگ «ساده» و «اسلامی» جدید بود. اقدامات اساسی آنها را می‌توان در سه مقوله «ترویج فرهنگ اسلامی ـ انقلابی» (از طریق ابزارهای گوناگون تبلیغی)، «پی‌گیری انقلاب فرهنگی در بخش‌های آموزشی و دانشگاهی کشور» و «پالایش فرهنگی در بخش‌های هنری» نام برد.

برای سامان‌بخشی به وضعیت بغرنج اقتصادی کشور، عموماً تصمیمات واکنشی که با اجبارهای عملی همراه بود، بر سیاست‌های کلان نظام غلبه پیدا کرد. در این بخش نیز به رغم آن که بسیاری از سیاست‌ها برخاسته از قانون اساسی جدید کشور بود، ولی نحوه اجرای آنها در پیوند شدید با حوادث انقلابی قرار داشت. دولتی کردن اقتصاد و مصادره اموال عناصر باقیمانده از رژیم گذشته، تمرکز بر توسعه روستاها و بهره‌گیری از عنصر نفت چونان ابزاری ایدئولوژیک، مهم‌ترین سیاست‌های اقتصادی دولت برای دستیابی به اهداف انقلاب در این بخش بود.

اما در بخش نظامی، انقلابیون با پارادوکس تعیین‌کننده‌ای مواجه شده بودند. بر اساس آمال انقلابی و اندیشه‌های آرمانی، تداوم نظامی‌گری سابق به هیچ وجه مشروعیت لازم را نداشت. آنها ضمن طرد روابط گذشته امنیتی کشور با غرب و ژاندارمی آمریکا، بهره‌گیری از دیپلماسی نظامی در پیشبرد اهداف منطقه‌ای و بین‌المللی را موجه نمی‌دانستند. با توجه به این وجوه سلبی بود که بلافاصله پس از انقلاب راهبردهای لازم را برای تقلیل نقش نظامی‌گری کشور و کاهش توجهات به بخش نظامی مبذول داشتند. این در حالی بود که امنیت آنها در برابر ناامنی‌های داخلی بسیار شکننده می‌نمود. برای آنها سهم توانمندی نظامی در ترکیب قدرت ملی از اعتبار کمتری برخوردار بود، ولی این مسأله در برخورد با عوامل ناامنی داخلی تضادهایی را آشکار می‌ساخت. با این حال در نزد انقلابیون فائق آمدن بر این تضادها از مسیر بسیار مقدسی عبور می‌کرد. در واقع در این جا فداکارترین نیروهای انقلابی در چارچوب وظیفهٔ شرعی و مذهبی و در قالب نهادهای تأمینی جدید، مسؤولیت مقابله با تهدیدهای امنیتی موجود را برعهده گرفتند. در کنار تأسیس نهادهایی نظیر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، کمیته‌های انقلاب اسلامی و بسیج

مستضعفین، ایجاد تحول و دگرگونی در ارتش و تبدیل آن از «ارتش شاهنشاهی به ارتش مکتبی» اقدام اساسی انقلابیون برای مقابله با تهدیدات بالقوه و بالفعل موجود به شمار می‌رفت.

در سطح بیرونی نیز ملاحظات امنیتی نظام از مشخصات بارزی برخوردار بود. تعریف بسیط از امنیت نظام و پیونددادن آن به کل جهان اسلام و حتی تمامی جامعه بشری، سیاست‌ها و نتایجی را نیز به دنبال داشته است. البته سیاست‌های سلبی نظام در مقابله با ساختارهای بیرونی از وجوه بیشتری نسبت به وجوه ایجابی برخوردار بود. در بعد سلبی انقلابیون توانستند هم در سطح شعارها و هم در سطح عملکردها، به جنگ با روال موجود در ساختارهای منطقه‌ای و بین‌المللی بروند. اما آنها در بعد ایجابی نتوانستند نظم نوین خود را که بر مبنای ایدئولوژی اسلامی تعریف می‌شد، بر منطقه و جهان حاکم سازند. به صورت کلان می‌توان سیاست‌های نظام را در عرصه سیاست خارجی در دو سطح مورد دقت قرار داد.

در یک سطح با توجه به آمال اسلامی انقلاب، استراتژی «صدور انقلاب» در مورد جهان اسلام و مخصوصاً منطقه خاورمیانه به کار گرفته شد. در این زمینه دیدگاه‌های گوناگونی در میان مسؤولان جمهوری اسلامی وجود داشت که مسأله صدور انقلاب را از بسط فیزیکی انقلاب به ورای مرزها تا صدور معنوی اندیشه‌های انقلاب، در نظر داشتند. در اندیشه مسؤولان تراز اول انقلاب، صدور انقلاب جنبه‌ای سخت‌افزاری نداشت و آنها با شیوه‌های تسخیری موافق نبودند و لذا بر ابعاد معنوی این مسئله تأکید داشتند. جلوگیری از محصورشدن انقلاب، ترویج احکام اسلامی در جهان اسلام، غنابخشی به محیط برای مقابله با دسیسه‌های بیرونی، عمل به تکلیف شرعی، جستجوی راهی برای معرفی اسلام و انقلاب، حفظ ماهیت انسانی و انقلابی نظام، از ملاحظاتی بود که در اندیشه صدور انقلاب نهفته بود. بهره‌گیری از ابزارهای تبلیغی و ایدئولوژیک و متمرکزشدن بر جنبه‌های توده‌ای و مردمی در بلاد اسلامی، دو سیاست اساسی انقلابیون در صدور انقلاب بود. در این میان سیاست اولیه مبنی بر جذب قلوب و تحبیب ملت‌های مسلمان و سپس تأکید بر ملاحظات وابستگی دولت‌های آنها از شیوه‌های دیگر انقلابیون بود. برخی زمینه‌های مناسب در منطقه نظیر وجود شیعیان و حتی اکثریت داشتن آنها در برخی از کشورهای منطقه، موجب تسهیل اندیشه صدور می‌شد، ولی در عین حال این مسأله در روابط رسمی موجود بحران‌زا بود. روی دیگر استراتژی صدور انقلاب را باید در

تأکید اصیل بر مسأله فلسطین و طرح دشمنی ذاتی با رژیم اسراییل جستجو نمود. مطرح کردن «فلسطین» به مثابهٔ مسأله اول «جهان اسلام» در کنار مقابله شعاری و عملی با اسراییل از اصول باثبات استراتژی جمهوری اسلامی بود. مقابله با اسراییل تا جایی مطرح بود که حتی در روابط کشورهای دیگر که با این رژیم احساس نزدیکی می‌کردند، اثرگذار بود.

اما در سطح دوم با توجه به ماهیت انسانی و آرمان‌های جهانی انقلاب و نیز تعارض ذاتی آن با روندهای موجود بین‌المللی، استراتژی «نه شرقی ـ نه غربی»، در ارتباط با مجموعه نظام بین‌الملل اتخاذ شد. این استراتژی بر مبنای قاعدهٔ «نفی سبیل» قرار داشت و با توجه به تجربیات ایران در تاریخ معاصر از حاکمیت استعمار و سیاست وابستگی، از جنبه‌های کاملاً ایدئولوژیک برخوردار بود. این رویکرد باعث شد تا انقلابیون صرفاً به قطع امتیازدهی و اتخاذ سیاست بی‌طرفی در سیاست خارجی قانع نگردند، بلکه مقابله مستمر با مطامع استعماری وجهه همت آنها قرار گیرد. ماهیت «غرب‌ستیزی» انقلاب باعث شده بود تا به طور کلی بلوک غرب و در رأس آن آمریکا، مد نظر انقلابیون در استراتژی پیش‌گفته قرار گیرند. مخصوصاً استمرار نشانه‌های «روحیات سازش‌کاری» از سوی برخی از جناح‌های سیاسی در داخل و تمایل آنها به تداوم ارتباط با آمریکا، انقلابیون مذهبی را در اتخاذ سیاست‌های «ضداستکباری» و «آمریکازدایی» جدی‌تر می‌نمود. تسخیر سفارت آمریکا اوج سیاست‌های ضد آمریکایی انقلابیون محسوب می‌گردید. در کنار سیاست «بریدن از شرق و غرب» نزدیکی و پیوند با کشورهای «مستضعف» و غیرمتعهد جهان مورد توجه انقلابیون قرار گرفت. پیوستن به جنبش غیرمتعهدها نه تنها مقابله با نظام حاکم بین‌المللی را در بطن خویش داشت بلکه در جهت «نجات خلق‌های در بند جهان» از وضعیت موجود نیز بود.

با توجه به بررسی‌های فوق می‌توان به نتایج کلان ذیل در زمینه ملاحظات امنیت ملی کشور در گفتمان «بسط‌محور» دست یافت:

۱. ملاحظات امنیتی کشور در این دوره تنها با قبول ملاحظات عمومی هر انقلابی قابل تحلیل و بررسی می‌باشد. بر این مبنا ماهیت بسیط‌نگر انقلاب، هر گونه محدودیتی را برای مرزبندی و حصارهای ملی‌گرایی طرد می‌نماید. لذا طرح قضیه «امنیت ملی» در گفتمان انقلاب، چندان واقعی به نظر نمی‌رسد.

۲. پیروی از «الگوی انقلابی»، ملاحظات متفاوتی را در انگیزه‌های امنیتی کشور به ارمغان آورد که چندان با الگوهای رایج و معمول همخوانی نداشت. در این دوره نظام انقلابی به دنبال اصالت‌هایی بود که برخلاف روال معمول، ضرورتاً منفعت‌ساز و مصلحت‌نگر نبود. بالاتر آن که این مفاهیم اخیر با دیدگاهی تنفرآمیز مورد نظر قرار می‌گرفتند.

۳. تحت شرایط انقلابی و دگرگونی در نیروهای حاکم و مخصوصاً تازه‌کاربودن دولت‌مردان در عرصه‌های سیاسی و مدیریتی، هیچ گونه الگو و راهنمای عملی در پیش روی انقلابیون وجود نداشت. تعارض ذاتی آنها با روندهای موجود (چه با روندهای گذشته درونی و چه با روندهای حاکم بین‌المللی)، امکان بهره‌گیری از نمونه‌های دیگر را نیز به صفر می‌رساند. البته ذهنیات آرمان‌خواهانه و شوق انقلابی، نوعی احساس بی‌نیازی عمیقی را نیز نسبت به این الگوها و نمونه‌ها در نزد انقلابیون ایجاد کرده بود. بر این اساس، ملاحظات امنیتی کشور در سایه اهداف کلان و بدون تعریف و تحدید موجود در فلسفه انقلاب اسلامی، تنها در بستر روندهای «سعی و خطا» امکان تحقق و تعیین داشته‌اند. تحت چنین شرایطی دامنهٔ تعارضات، اشتباهات و مخالفت‌ها... می‌تواند گسترده باشد. گو اینکه کمتر می‌توان به سراغ مفاهیمی نظیر «ثبات»، «تداوم» در چارچوب ملاحظات امنیتی کشور رفت و برعکس «دگرگونی» و «تغییر» تجسم واقعی شرایط موجود می‌باشد.

۴. پیرو اصل سوم، ابعاد مختلف در ملاحظات امنیتی کشور شامل اهداف و اصول، مقدورات ملی، تهدیدها و آسیب‌پذیری و سیاست‌های امنیت ملی، از نقطه صفر شروع می‌شدند. بر این اساس با توجه به ماهیت «انقلاب»، دگرگونی‌های کاملی را در سطوح یادشده به نسبت دورهٔ پیش از انقلاب شاهد هستیم. با توجه به تضاد مطلق شرایط جدید انقلابی با دورهٔ قبل از آن، گفتمان بسط‌محور به نسبت دوره‌های بعد، دارای بیشترین تعارض با گذشته می‌باشد. به مرور زمان و فروکش کردن التهابات انقلابی، عقلانیت بیشتری نسبت به ابعاد چهارگانه فوق در پیش گرفته می‌شود و در واقع برخی از ملاحظات انقلابی نسبت به شرایط پیشین تعدیل می‌گردند و بازگشت‌هایی صورت می‌گیرد.

۵. اهداف امنیتی در گفتمان بسط‌محور تابع سیاست‌های کلان انقلابی، به دنبال آرمان‌ها و اصول انسانی و اسلامی است. بر این اساس هدف غایی در این گفتمان دستیابی به جامعه

ایده‌آل اسلامی و پرورش انسان‌های مکتبی و مؤمن می‌باشد. در این جامعه تمامی ارزش‌های اسلامی مورد تعقیب قرار می‌گیرند و تکامل جامعه در جهات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی مورد لحاظ قرار می‌گیرد. برای آرامش واقعی، تلاش برای حفظ عزت و استقلال نظام اسلامی نیز باید مد نظر اساسی باشد. با این حال دستیابی به این جامعه ایده‌آل کفایت نمی‌کند، بلکه باید هم بر مبنای تکلیف شرعی و هم بر مبنای تداوم حیات و طراوت انقلاب، به اصلاح محیط بیرونی و در درجه اول محیط اسلامی پرداخت.

٦. کیفیت معنوی و غیرمادی اهداف امنیتی نظام ایجاب می‌نماید تا عناصر سازنده ابزارهای حصول آنها نیز از ماهیت نرم‌افزاری برخوردار باشند. این مسأله در پیوند با مخالفت فضای انقلابی با آلوده‌ساختن خویش به ابزارهای سخت‌افزاری نظیر توانمندی‌های نظامی باعث شده بود تا ابعاد سازندهٔ قدرت ملی نظام عموماً از وجوه نامحسوس و روحی و روانی برخوردار باشند.

٧. خاص‌بودن انقلاب اسلامی و نظام برخاسته از آن باعث شده بود تا دامنهٔ تعارضات درونی و بیرونی آن بسیار گسترده باشد. طبیعتاً ایجاد انقلابی همه‌جانبه در درون و تلاش برای طرد تمامی ساختارهای موجود منطقه‌ای و بین‌المللی، حوزه وسیعی از مخالفت‌ها و ستیزه‌ها را به دنبال خود مطرح می‌نمود. این وضعیت در حالی بود که به دلیل نوپابودن نظام، هرگونه تهدیدی به منزله اقدام علیه موجودیت نظام انگاشته می‌شد و بالاتر از آن با توجه به عدم انعطاف انقلابیون در اصول مورد قبول خود، امنیت نظام نیز به صورت «امنیت شیشه‌ای» تصور می‌شد، از این رو هر گونه آسیب‌پذیری و یا تهدیدی می‌توانست دیوارهای آن را فرو بریزد.

٨. راه‌کارهایی که انقلابیون برای عملی ساختن ملاحظات خویش به کار بسته‌اند از یک طرف معطوف به ایجاد ستون‌های حاکمیت سیاسی جدید بود و از طرف دیگر معطوف به آمال انقلابی و پیرایش جامعه و محیط از دغدغه‌های امنیتی بود. با توجه به خاص‌بودن شرایط و نیز ابتدا به ساکن‌بودن بسیاری از سیاست‌ها، نگرش حل‌المسائلی و ابن‌الوقتی در بسیاری از آنها حاکمیت داشت. از سوی دیگر، با توجه به نگرش چندسویه انقلاب، سطوح سیاستگذاری‌های ملی، به رغم حاکمیت بحران‌های انقلابی، تقریباً تمامی جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و امنیتی جامعه را در بر می‌گرفت. در عین حال که با توجه به شرایط «تولد» و «تثبیت اولیه» برای حاکمیت سیاسی نظام نوپا، اولویت محسوسی نسبت به سایر ابعاد سیاستگذاری‌ها وجود داشت.

۲. وقوع جنگ نقطه عطفی در ملاحظات امنیت ملی کشور بود. در شرایطی که هنوز بسیاری از مفاهیم انقلاب در حال تعریف شدن بودند و هنوز کلاف انقلاب در حال گشوده شدن بود، جنگ تحمیلی آغاز شد. در واقع نیروهای سیاسی موجود هنوز در بسیاری از عرصه‌ها به توافق اساسی نرسیده بودند و دگرگونی‌های سیاسی قابلیت بسط بیشتری داشت. به همین دلیل است که حتی در یک سال اول جنگ، جامعهٔ انقلابی درگیر مسایلی بود که چندان با جوامع درگیر جنگ همخوانی نداشت. تنها با فروکش کردن التهابات سیاسی پس از عزل بنی‌صدر و تابستان ۱۳۶۰ و دستیابی به یک وحدت سیاسی میان مسؤولان انقلابی، این مسأله به مثابه موضوع اصلی امنیت ملی کشور در رأس قرار گرفت. دوران گفتمانی حفظ‌محور از ابتدای سال دوم جنگ تا پایان آن بر ملاحظات امنیت ملی کشور حاکم بود. بدیهی است وجه تمایز اساسی این دوره با دوره قبل، محدودبودن دایره معضلات اساسی امنیتی نظام در یک عامل اساسی یعنی جنگ و مسایل وابسته به آن بود. بدین خاطر حفظ و حراست از تمامیت ارضی کشور و تأمین امنیت نظام در برابر تهدید عینی عراق در محور توجهات اساسی نظام قرار می‌گیرد. با این وجود دورهٔ جدید از نظر جنبه‌های ایدئولوژیک با دوره گذشته همخوانی دارد. تحولات جنگی و نوع مقاومت‌های شکل‌گرفته در کنار آرایش نیروهای متخاصم، حتی باعث افزایش تأثیرات ایدئولوژیک در برخی برهه‌ها بر ملاحظات امنیتی کشور می‌شد. با این حال «واقعیت‌های جنگی» در کنترل بسیاری از اهداف آرمانی و ایدئولوژیک گذشته به صورت موقت تعیین‌کننده بود.

در بررسی ابعاد چهارگانه مؤثر در ملاحظات امنیتی کشور در این دوره مشخص شد که جنگ و مسایل ناشی از آن نقطه ثقل ملاحظات موجود و رفتارهای امنیتی نظام بود. در این بررسی مشخص شد تمامی امور در سطوح مختلف داخلی و خارجی و در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی ـ اجتماعی و نظامی با توجه به مسأله جنگ مورد توجه قرار می‌گرفتند. در سطح اهداف و اصول امنیت ملی، تئوری «حفظ ام‌القراء» مبنای رفتاری نظام می‌گردد. در واقع جنگ دوباره «ضرورت‌های امنیتی» نظام را همپای «اصالت‌های نظام» برای نخبگان انقلاب و جامعه متبلور ساخت. جنگ از یک طرف برای پی‌گیری برخی از اهداف آرمانی نظامی، محدودیت‌های فراوانی پدید آورد و از طرف دیگر باعث شد تا مسأله نجات میهن کاملاً با علایق ملی و مذهبی مردم در آمیخته شود.

در این میان، جنگ بر ترکیب قدرت ملی کشور نیز آثار تعیین کننده‌ای نهاد و بر دامنهٔ منابع قدرت نظام افزود. برای دفاع همه‌جانبه از امنیت کشور در برابر تهدیدهای مستقیم بیرونی، بهره‌مندی از تمامی ابزارهای قدرت ضرورت داشت. دفاع از کشور و دستیابی به پیروزی تنها از طرق منابع نامحسوس قدرت امکان‌پذیر نبود؛ از این رو بار دیگر با محدودیت‌های پدید آمده در مسیر انقلاب و نظام، توانمندی‌های مادی و محسوس در تعریف قدرت ملی کشور از جایگاه اساسی برخوردار شد. از طرف دیگر تداوم خصلت انقلابی و تأثیر جنگ بر افزایش فضای ایدئولوژیک جامعه باعث شد تا جنبه‌های جدیدی از عناصر قدرت ملی در ابعاد نرم‌افزاری و نامحسوس برای استراتژی دفاعی کشور خلق گردد. بر این اساس در طول جنگ ترکیبی از عوامل محسوس و نامحسوس در قدرت ملی کشور به وجود آمده بود. با این حال ابعاد سخت‌افزاری قدرت با وجود تأثیرگذاری بر میزان استقامت رزمندگان، در برابر امکانات دشمن توانایی مقابله کامل نداشت. آن چه که باعث پرکردن شکاف میان قدرت فیزیکی دوطرف می‌شد، نقش ابزارهای معنوی قدرت در میان رزمندگان اسلام بود. با گذشت زمان و فرسایشی‌شدن جنگ، جایگاه سخت‌افزارهای قدرت ملی در تعیین نتایج جنگ از اهمیت بیشتری برخوردار شد. می‌توان از هفت متغیر کلان در مجموعه کلان قدرت ملی در این دوره سخن به میان آورد که چهار مورد آن مربوط به عوامل نامحسوس و سه مورد آن مربوط به عوامل محسوس قدرت ملی بود. اندیشه جهاد و دفاع در فلسفه سیاسی اسلام، مدیریت فرهمندانهٔ امام خمینی(ره)، وحدت و انسجام ملی و روحیه ارزشی و انقلابی جامعه از عوامل نامحسوس قدرت محسوب می‌گردیدند و در کنار آنها جغرافیای مناسب و وسعت سرزمینی ایران، جمعیت زیاد و توانمندی نظامی به منزلهٔ عوامل محسوس قدرت ملی، نقش اساسی را در پیشبرد امور جنگی داشتند.

جنگ بر دامنهٔ تهدیدات و تصورات تهدید اثر تعیین‌کننده‌ای داشت. ترس از تسخیر نظامی کشور و از میان رفتن نظام انقلابی در نتیجه تهاجمات دشمن، مهمترین دغدغه ذهنی جامعه در این برهه زمانی هشت ساله بود. در ماه‌های اول جنگ صدام توانسته بود مرزهای ایده‌آل تهاجم خود را با واقعیت‌های موجود به یکدیگر نزدیک نماید. در یک سال اول جنگ با توجه به مشکلات نیروهای خودی، این باور در حال شکل‌گیری بود که توان کشور در رفع اشغال

دشمن محدود می‌باشد. با تحولاتی که در شرایط جنگی پیش آمد، به تدریج این باور دلهره‌آور از هم گسیخته شد و رزمندگان اسلام به این اعتماد رسیدند که می‌توانند حتی پیروزی‌هایی را در سرزمین دشمن بدست آورند. این روحیه با بن‌بست‌هایی که در طول جنگ ایجاد گردید تضعیف گردید. ولی همچنان این اعتماد وجود داشت که دشمن نمی‌تواند بر نیروهای ایرانی غلبه نماید. تحولات چندماهه آخر جنگ و دگرگون شدن معادلات جنگی مجدداً تصورات تهدید در ماه‌های آغازین جنگ را برای کشور زنده کرد. در هر حال در طول مدت هشت ساله، درگیری‌های جنگی مهمترین دغدغه دولت و مردم بود. لذا طبیعی بود که سایر دغدغه‌های امنیتی که برخاسته از بطن انقلابی و اسلامی نظام جدیدالتأسیس بود، در اولویت قرار نگیرد.

در سطح داخلی، دامنه تهدیدات و آسیب‌پذیری‌ها به شدت محدود شد. برخی از تهدیدات قبلی موقتاً از گردونه اعتبار اولیه خارج شدند و برخی دیگر نیز تحت شرایط جنگی به سرعت محو شدند. از این رو مرکز ثقل تهدیدات و آسیب‌پذیری‌ها به سمت مخاطرات جنگی گرایش پیدا کرد و نوعی وحدت «میزان» و «گستره» تهدید (تهاجم بیرونی) در جامعه بوجود آمد. در این میان عواملی باعث تشدید نگرانی‌های ملی و کارآیی بیشتر تهدید عینی بیرونی می‌شد. برخی از این عوامل مربوط به زمینه‌های داخلی و برخی دیگر مربوط به دشمن مقابل و زمینه‌های محیطی و بین‌المللی بود. از مهمترین این عوامل می‌توان تزلزل در پشتوانه اقتصادی کشور، مشکلات ناشی از دوگانگی نیروهای نظامی ایران، ماهیت جنگ‌طلب و تجاوزکار رژیم صدام، شکاف میان سخت‌افزارهای نظامی دو کشور (به نفع عراق)، عدم توازن در حمایت‌های تبلیغی و روانی بین‌المللی، تقابل نظام بین‌الملل با ایران و ورود مستقیم آمریکا به نفع عراق در جنگ علیه ایران، نام برد.

باید گفت که سیاست‌های امنیت ملی نظام نیز در دوره جنگ تفاوت‌های ماهوی با دورهٔ قبل داشت. بینش چندسویه و همه‌جانبه نگرانه در گفتمان بسط‌محور در این خصوص کاملاً هویدا بود و ساماندهی به تمامی ابعاد ملی در زمرهٔ ملاحظات امنیت نظام قرار داشت. جنگ و فشارهای ناشی از آن باعث شد تا ضمن تداوم دلبستگی شدید به آرمان‌های مطروحه در گفتمان انقلاب، از دایره بسط‌محوری در سیاست‌های ملی به شدت کاسته شود. بر این اساس توجه به روش‌های مهار آسیب‌های جنگی و توانایی حفظ بقاء به تنهایی در رأس امور کشور قرار گرفت و مسایل مهم دیگر در زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه موقتاً از گردونه

ضرورت‌های اولیه خارج شدند. از سوی دیگر جنگ در عین حال که فضای ایدئولوژیک جامعه را شعله‌ور ساخته بود، باعث حاکم‌شدن برخی از جنبه‌های عمل‌گرایی در سیاست‌های نظام نیز شد. در واقع ضرورت‌های جنگی و محدودیت‌های ناشی از آن چنین مسأله‌ای را اقتضاء می‌نمود. بر این اساس می‌توان بسیاری از رفتارهای کشور را در مراحل مختلف جنگی بر مبنای مصالح نظام تفسیر نمود.

در مجموع می‌توان رفتارهای نظام را در پی‌ریزی سیاست‌های زمان جنگ در سه مقوله مورد بررسی قرار داد؛ اول آن که جنگ و مسایل ناشی از آن در رأس امور کشور قرار گرفت. این مسأله تمامی ملاحظات موجود نظیر سیاست‌های اقتصادی و خارجی کشور را تحت تأثیر قرار داد. دوم آن که با توجه به بنیان‌های قوی انقلابی و ایدئولوژیک جامعه تلاش شد تا شرایط جنگی، برخوردار از پشتوانهٔ ایدئولوژیک گردد. در این چارچوب بود که از شیوه‌های جنگ انقلابی و نیروهای انقلابی به شدت استفاده می‌شد. جنگ به معنای تداوم انقلاب تفسیر می‌شد و تلاش فراوانی برای فراگیر ساختن آن و مردمی نمودن آن شد. در این راه با تفسیر ایدئولوژیک از شرایط جنگی، راه برای شکل‌گیری بسیج مردمی و حمایت‌های همه‌جانبه آنها فراهم گردید. در مقام راه‌کار سوم تلاش شد تا ضمن حفظ چهره انقلابی کشور در نظام بین‌المللی، نوعی عملگرایی نسبی در سیاست خارجی و مخصوصاً در سیاست‌های تأمین تسلیحاتی پی‌گیری شود. جدی گرفتن روابط با دولت‌ها، حضور فعال در سازمان‌های بین‌المللی، برقراری پیوندهای حسنه با دولت‌هایی نظیر سوریه و متنوع کردن کشورهای فروشنده تسلیحات به ایران، ... از جمله این موارد بود.

با توجه به مباحث مطروحه در فوق می‌توان به نتایج کلان ذیل در زمینه ملاحظات امنیت ملی کشور در گفتمان «حفظ‌محور» دست یافت:

۱. وقوع جنگ در اوج تلاش انقلابیون برای برپایی و پی‌گیری «الگوی انقلابی» در ملاحظات امنیت ملی کشور تأثیرات همه‌جانبه‌ای بر این ملاحظات داشته است. از یک سو برخلاف حوزه بدون مرز گذشته، ملاحظات امنیت ملی در عمل، در حواشی مرزهای ملی متمرکز شد. در واقع با شروع جنگ تحمیلی مرکز ثقل توجهات امنیتی نظام در مرزهای غربی کشور قرار گرفت. از سوی دیگر از دامنهٔ ملاحظات کلان امنیت ملی به نفع شرایط جنگی به

شدت کاسته شد. جنگ به تنهایی در رأس امور قرار گرفت و با پیشبرد شرایط جنگی، مسأله «حفظ نظام» و «امنیت کشور» تأمین می‌شد.

۲. جنگ در تقلیل فضای ایدئولوژیک جامعه مؤثر نبوده است. برعکس این مسأله در شعله‌ور ساختن این فضا کاملاً نقش داشته است. بهره‌گیری از عناصر قدرت‌زای معنوی، تنها با تداوم این خصلت از انقلاب، امکان‌پذیر بود. از این‌رو در ملاحظات امنیتی کشور نیز جنگ به معنای تداوم انقلاب تعبیر می‌شد.

۳. جنگ در عین حال که «نفس انقلاب اسلامی را بریده بود»، ولی تداوم آن را بیمه ساخته بود. از این منظر شرایط برخاسته از جنگ سهمی بی‌بدیل در رهایی انقلابیون از مخاطرات گسترده امنیتی در داخل داشت. رقابت‌ها و درگیری‌های سیاسی و گروهی که از آغاز انقلاب پدیدار شده بود حاکمیت سیاسی انقلابیون مذهبی را کمرنگ ساخته بود. این رقابت‌ها به رغم استمرار در ماه‌های اول، به سرعت دچار بحران مشروعیت شدند و با غلبه انقلابیون بر روندهای موجود و پدیداری یکدستگی سیاسی در کشور، بسیاری از تهدیدهای درونی به صورت کامل و یا موقت از اعتبار اساسی خارج شدند.

٤. حاکمیت شرایط جنگی بر کشور نشان داد که جامعهٔ ایرانی توانایی بسیج و انسجام لازم را در جهات مختلف برای رویارویی با بحران‌های برانداز بیرونی داراست. در نتیجه تهدید مستقیم بیرونی از یک طرف در سطح حاکمیت، انقباض سیاسی شدت گرفت و با طرد عناصر رقیب از صحنهٔ رقابت‌های سیاسی، تا پایان جنگ یکپارچگی سیاسی تقریباً پابرجا ماند. مفهوم «وحدت ملی» در این شرایط راهنمای تمامی تحولات جامعه بود. از طرف دیگر اولویت حفاظت فیزیکی از نظام و مملکت باعث بسیج منابع ملی برای برطرف‌سازی تهدید بیرونی شد. جنگ و مسایل آن در مرکز ثقل تمامی سیاستگذاری‌های نظام قرار گرفته بود.

٥. در سایه فشارهای جنگی از اعتبار ذاتی حوزه «ارزش‌های اصیل نظام» کاسته نشد ولی در عمل، سهم آن در تعیین کنندگی روندهای ملی فروکش نمود و در مقابل «واقعیت‌های جنگی» جایگاه مهم «ضرورت‌های امنیتی» را در ملاحظات امنیتی کشور نمایان ساخت. مخصوصاً دوباره ضرورت توانمندی نظامی را با شدت در امنیت ملی کشور اثبات نمود و از این لحاظ برخی از ملاحظات غیرواقع‌بینانهٔ گذشته را نفی نمود. بالاتر از این، حفظ حریم ملی

و دایرمدار شدن امنیت ام‌القراء از نتایج محوری این جنگ بود. در واقع در شرایط جدید برای انقلابیون ثابت شد که برای دستیابی به «امنیت امت» چندان هم نمی‌توان بدون زمینه‌سازی، از «امنیت ملی» هزینه نمود. البته تحت شرایط ملتهب و ایدئولوژیک جنگی، دفاع از وطن و مرزهای ملی نیز کاملاً با علایق مذهبی و ایدئولوژیک جامعه پیوند خورد و از این جهت الگوی ترکیبی موفقی برای «امنیت نظام» ایجاد شد.

٦. در شرایط جدید یک دگرگونی اساسی در ترکیب قدرت ملی کشور ایجاد گردید. در واقع برای مقابله با تهدید مستقیم بیرونی که کاملاً دارای جنبه‌های سخت‌افزارانه بود، امکان پاسخگویی با ابزارهای معنوی صرف وجود نداشت. بی‌تردید نقش عوامل معنوی و روحی و روانی، سهمی تعیین‌کننده در پیروزی‌های اولیه رزمندگان و مخصوصاً بیرون‌راندن دشمن از خاک میهن داشت، ولی در مواقعی که طرف ایرانی برای دستیابی به یک پیروزی بزرگ از طریق کسب برخی از اهداف در خاک دشمن تلاش می‌کرد، با بن‌بست‌های استراتژیک مواجه می‌شد. در این جا ثابت شد که توانمندی سخت‌افزاری برای شکستن خطوط دشمن کاملاً ضروری است. از سوی دیگر عواملی نظیر اقتصاد و نیروی انسانی نیز در تحولات جنگی اثرگذاری فراوانی داشته‌اند. میان تحولات جنگی و شرایط اقتصادی کشور رابطه دوسویه‌ای وجود داشت. وقوع بحران اقتصادی در کشور و کاهش پشتیبانی اقتصادی از جنگ عمده‌ترین عوامل در تحولات منفی‌ساز برای ایران در اواخر این دوران بود.

٧. جنگ از تداوم برخی ملاحظات غیرواقعی در سیاست خارجی جلوگیری نمود. شکل‌گیری تهدید همه‌جانبه از سوی نظام‌های منطقه‌ای و بین‌المللی علیه ایران و تکمیل انزوای سیاسی کشور در نظام بین‌الملل این نکته را به اثبات رساند که نمی‌توان با اعتقاد مطلق به تعارض با نظام بین‌الملل همچنان بر همان مبنا نیز گام برداشت. در واقع ایجاد و گسترش روابط دولت ـ ملت، هر چند که می‌توانست در بسط جنبه‌هایی از ایده‌های انقلابی مؤثر افتد ولی در همان‌جا دارای پیامدهای بحران‌ساز نیز بود.

٨. نهایتاً آن که شرایط جنگی، جنبه‌هایی از عملگرایی را در سیاست‌های خارجی و امنیتی کشور تحمیل می‌نمود. بر این مبنا کشور لازم داشت تا برای تأمین ابزارهای مورد نیاز برای مقابله با دشمن، باب گفتگو و روابط را با بسیاری از دول و شرکت‌های بیرونی باز نماید.

۳. جنگ ملاحظات امنیت ملی را بیشتر در حواشی مرزهای ملی متمرکز ساخته بود، ولی پایان آن و شروع تحولات گسترده در کشور، بیش از هر چیز مرکز ثقل این ملاحظات را به درون مرزهای ملی انتقال داد. پایان جنگ با دگرگونی‌های دیگر در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی همراه بود. در سطح داخلی با اصلاح قانون اساسی و تمرکز قدرت در ریاست جمهوری، زمینه‌های اختلافات احتمالی در قوای اجرایی کشور برطرف شد اما این مسأله به معنای پایان رقابت‌های سیاسی در مجموعه عالی سیاستمداران کشور نبود. آقای *هاشمی* زمانی قدرت را در این دوره به دست گرفت که در برابر خود، چپ‌های نوظهوری را در مجلس و فضای سیاسی کشور احساس می‌نمود. این گروه تا پایان دورهٔ *هاشمی* رقیب بالقوه سیاسی و مخالف دولت هاشمی، به شمار می‌رفتند. ولی از نظر قدرت سیاسی آنها با قبول شکست در انتخابات مجلس چهارم و پنجم تنها می‌توانستند در فعالیت‌های تبلیغی نظیر انتشار روزنامه سلام تداوم حضور خویش را اعلام نمایند. در مقابل «راست‌های سنتی» چونان یک نیروی جدی، به صورت گسترده وارد عرصه سیاسی کشور شدند. این گروه دارای همنوایی نسبی با سیاست‌های اقتصادی *هاشمی* بود ولی در دوره دوم قدرت هاشمی تنش‌هایی میان این گروه با دولت *هاشمی* ایجاد شد که نهایتاً منجر به ظهور گروه «کارگزاران سازندگی» در عرصه رقابت‌های سیاسی کشور شد. تقابل سیاسی و فرهنگی این دو گروه نهایتاً باعث تأثیرگذاری عمده در ششمین دور انتخابات ریاست جمهوری کشور گشت.

حمایت کارگزاران از *سیدمحمد خاتمی* در کنار نفوذ نیرومند اندیشه‌های وی در جامعه، باعث پیروزی خاتمی و آغاز دوره‌ای دیگر از تقابلات سیاسی در کشور شد. با گسترش رقابت‌های سیاسی میان دولت *خاتمی* و مخالفان این دولت، عملاً بسیاری از اولویت‌های دولت در سیاستگذاری‌های کشور با محدودیت‌های اساسی مواجه شد و بروز برخی دوگانگی‌ها، مرزهای امنیتی کشور را دچار نوعی ابهام و پیچیدگی ساخت. در طول این مدت می‌توان از سه دیدگاه مهم در نزد نخبگان عالی کشور نسبت به امنیت ملی سراغ گرفت ۱. دیدگاه مبتنی بر رشد اقتصادی ۲. دیدگاه مبتنی بر تفکر ایدئولوژیک ۳. دیدگاه مبتنی بر توسعه فرهنگی ـ سیاسی. بینش دولت *هاشمی* را با توسل به دیدگاه اول می‌توان توضیح داد و ملاحظات دولت *خاتمی* را باید بر اساس دیدگاه سوم تشریح نمود.

در کنار این تحولات داخلی، دگرگونی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نیز در شکل‌گیری ملاحظات جدید امنیت ملی کشور مؤثر بوده‌اند. فروکش کردن نقش ایدئولوژی در نظام بین‌المللی پس از سقوط کمونیسم و برپایی نظمی نوین در این نظام که منجر به رشد رفتارهای انحصارگرایانه قدرت‌ها و مخصوصاً امریکا شد، بر امنیت ملی کشور تأثیرات تعیین کننده‌ای داشته‌اند. در کنار این تحولات، روندهایی نظیر تشدید اقتصادی‌شدن روابط بین‌الملل و تکامل فرآیند جهانی‌شدن نیز از عوامل مؤثر بوده‌اند. در سطح منطقه‌ای نیز آثار فروپاشی شوروی و پیدایش کشورهای جدید در حوزه شمالی کشور و همچنین تداوم و تصاعد در بحران‌های منطقه‌ای خاورمیانه مشغولیت‌های فراوانی را برای دولت‌مردان جدید خلق نمود. با توجه به این تحولات در این تحقیق ابعاد چهارگانه ملاحظات امنیت ملی کشور در گفتمان رشدمحور مورد بررسی قرار گرفت.

در سطح اهداف امنیت ملی، ملاحظات حاکم نشان داد که همچنان در پرداختن به فهرستی منسجم از اصول لازم برای کشور بی‌رغبت و یا کم‌توجه می‌باشد. طرح یک مقوله خاص به منزلهٔ هدف محوری امنیت کشور، کماکان باعث تداوم تعبیر «امنیت شیشه‌ای» برای نظام در این دوران می‌گردد. هدف تامهٔ دولت آقای *هاشمی* رسیدن به توسعهٔ اقتصادی کشور بود و سایر مطالبات جامعه از گردونه اعتبارات اساسی خارج شده بودند. در دولت آقای *خاتمی* نیز الگوهای انحصاری و سیطره‌طلب پیشین در مقوله‌ای دیگر به نام توسعه سیاسی کشور نمایان شد و مطالبات دیگر ملی، مخصوصاً ملاحظات اقتصادی از اولویت ثانوی برخوردار شدند. البته توجه به حوزه «ضرورت‌های امنیتی» در این دوره مشهود می‌باشد و جایگاه «منافع ملی» در تعیین رفتارهای ملی و مخصوصاً تأثیرپذیری سیاست خارجی از ملاحظات درونی کاملاً هویداست. تثبیت توانمندی‌های ملی وجه مشترک ایده دولت‌های *هاشمی* و *خاتمی* محسوب می‌گردد. در دوره جدید تنها صیانت ملی کفایت نمی‌کند، بلکه بسط توانمندی‌های ملی و تقویت «رفاه» و «آزادی» در متن زندگی مردم از اولویت‌های این دوران تلقی می‌گردد. در این دوره مسؤولان به این باور رسیدند که با وجود ضعف‌های درونی نمی‌توان تأثیری بر روندهای بیرونی گذاشت و بهترین تبلیغ انقلاب، قدرتمندی درونی است. بر این اساس دولت *هاشمی* توانمندی ملی را در «بازسازی اقتصادی» و «رشد و توسعهٔ اقتصادی» می‌دید و دولت *خاتمی* نیز بیش از هر چیز بر «توسعه سیاسی» کشور تأکید می‌کند.

در سطح قدرت ملی نیز شاهد تحول و جابجایی‌هایی در عناصر متشکله آن هستیم. محور پتانسیل‌های قدرت ملی درونی و ملی تعریف می‌شوند. به تبع خلق اهداف عینی ملموس، ابزارهای رسیدن به آنها نیز عینی‌تر تعریف می‌گردند. مخصوصاً برای دستیابی به هدف‌های ایجابی نظیر رشد و توسعه اقتصادی، تمسک به عناصر قدرت‌زای معنوی به تنهایی پاسخگوی نیازهای موجود تلقی نمی‌شود. البته با جدی‌تر شدن تهدیدات بیرونی میزان تأکید بر عناصری نظیر «وحدت ملی» بیشتر می‌شود. به نظر می‌رسد در نزد دولت هاشمی توجه به عناصر مادی‌تر برای رسیدن به رشد اقتصادی محسوس‌تر بود و برعکس در دولت خاتمی به عوامل معنوی و فرهنگی نظیر هویت ملی و نیروی انسانی علاقه و توجه بیشتری می‌شود. در مجموع می‌توان با توجه به مقدورات موجود در کشور در این دوره، که می‌توانند در نقش عناصر قدرت‌زا و عواملی که پیش برندهٔ اهداف و ملاحظات مطروحه باشند، به این عناصر در ترکیب قدرت ملی کشور اشاره نمود: ۱. نفت و درآمدهای نفتی بعنوان اساس رشد و توسعه اقتصادی کشور ۲. ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی و فرهنگی کشور ۳. مردم و پتانسیل‌های نیروی انسانی ٤. هویت ایرانی و اسلامی نظام. توجه به این عوامل نشان می‌دهد که برخی از عناصر ملی، در زمرهٔ عوامل ثابت قدرت ملی کشور محسوب می‌گردند و عدم توجه مقطعی تأثیر چندانی در کاهش نقش آنها نخواهد داشت.

اما برخلاف دو حوزه فوق، حوزه تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های امنیت ملی در گفتمان رشدمحور بسیار بسیط و گسترده بوده است. این مسأله دارای وجه تمایزی با دورهٔ جنگ می‌باشد و در عین حال شباهت‌هایی با گستردگی تهدیدها در گفتمان بسط‌محور دارد. در این دوره کشور در تمامی بخش‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، با سطوح مختلفی از تهدید روبرو بوده است. در سطح خارجی به رغم آن که از نظر تهدیدهای مستقیم نظامی به آرامش نسبی رسید، ولی همچنان با کارشکنی‌ها و چالش‌های گوناگون روبرو بوده است؛ هر چند که تهدیدهای احتمالی نظامی نیز در چند سال اخیر باعث ایجاد نگرانی‌هایی شده است. تفاوت دوره جدید با دو دوره قبل در این بوده است که بسیاری از نگرانی‌های موجود از درون سیستم برخاسته‌اند و نمی‌توان به آسانی مشروعیت آنها را به زیر سؤال برد. از سوی دیگر وجود تهدید و آسیب‌پذیری در سال‌های نخستین طبیعی به نظر می‌رسید، ولی افزایش گستره

آن با گذشت مدت زمان زیادی از عمر نظام، چندان تحمل‌پذیر به نظر نمی‌رسد. در این میان خلق توقعات فزاینده در نتیجه افزایش آگاهی شهروندان مزید بر علت بوده است. تداوم معضل‌های متعدد می‌تواند به خلق تصور ناکارآمدی در سیستم بینجامد. در هر حال، همانطوری که گفته شد در این دوره همانند دوره اول، در تمامی حوزه‌ها، ابعاد تهدید و آسیب‌پذیری‌های امنیتی گسترده بود. در سطح داخلی باید از ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی-فرهنگی تهدید سخن به میان آورد. در سطح سیاسی رخنه در مبانی مشروعیت نظام و حاکمیت نشانه‌های دوگانگی و تنازعات جناحی مهم‌ترین مشکلات موجود بوده‌اند. در سطح اقتصادی تداوم وابستگی به اقتصاد تک‌محصولی، تداوم آثار توسعه‌نیافتگی و ترویج و توسعه فقر و فساد از نگرانی‌های اساسی جامعه بوده است و در سطح اجتماعی و فرهنگی باید به تزلزل در پایه‌های هویت ملی کشور، رشد فزاینده گسست‌های اجتماعی و فرهنگی و تشدید ناهنجاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی در جامعه اشاره نمود. در بررسی سطح بیرونی تهدیدها علیه نظام باید از ماهیت تنش‌زای منطقه‌ای و تداوم ناامنی برای کشور، تداوم خصومت ذاتی آمریکا با ایران و ماهیت تنش‌زای روندهای جهانی یاد نمود.

در سطح سیاست‌های امنیت ملی نیز شاهد تحولاتی بوده‌ایم. شرایط پیچیدهٔ جدید، نقطهٔ پایانی بر بساطت و سادگی سیاست‌های پیشین بود. تا قبل از این، به محض اولویت‌دار شدن یک مقوله، بسیج منابع و سیاستگذاری‌ها نیز چندان بغرنج نبود. در دوره جدید برخورداری از بینش همه‌جانبه و چندسویه شرط لازم برای دولت‌مداری محسوب می‌گردد. از سوی دیگر در نظر گرفتن توازن لازم میان امکانات و محدودیت‌های موجود شرطی ضروری است. توجه به عوامل محیطی در تعیین سیاست‌های ملی اصلی مهم به شمار می‌رود؛ چرا که اولاً این محیط در پذیرش وضعیت ما محتاط است و ثانیاً توانایی مقابلهٔ جدی با ما را دارد. تحت این شرایط در دوره جدید از یک سو از عملگرایی بیشتری پیروی نمودیم و از سوی دیگر عمدهٔ تلاش دولت‌مردان متوجه پاسخگویی به نیازهای درونی و توانمندسازی ملی بود. ولی به رغم ضرورت نگاه چندسویه و همه‌جانبه در سیاست‌گذاری‌ها، هر کدام از دو دولت *هاشمی* و *خاتمی*، توجهات ویژه‌ای به علایقی خاص در تدوین روندهای ملی و کم‌توجهی به سایر جهات داشته‌اند. البته این مسأله در چارچوب سیاست‌های داخلی قابل تحلیل می‌باشد ولی در

سیاست‌های امنیتی و ناظر به مسایل بیرونی تقریباً از الگوهای عمومی‌تر و مشترکی پیروی کرده‌اند. در مجموع می‌توان سیاست‌های امنیت ملی نظام را در این دوران تحت سه عنوان پی‌گیری برنامه‌های توسعه ملی، پی‌گیری استراتژی بازدارندگی دفاعی و پی‌گیری روندهای تنش‌زدایی و سیاست‌های اعتمادسازی در سیاست خارجی بررسی نمود.

با توجه به این کلیات می‌توان نتایج کلان ذیل را در زمینه ملاحظات امنیت ملی کشور در گفتمان رشدمحور استخراج نمود:

۱. در دوره جدید برخلاف دو دوره پیشین هم از التهابات انقلابی کاسته شد و هم در مورد شرایط جنگی فراغت حاصل آمد. این مسایل در کنار تحولات بنیادین دیگر در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی منجر به درون‌گرایی نسبی در ملاحظات امنیت ملی کشور شد. صرف نظر از برخی استثنائات، مجموعه سیاست‌های رفتاری نظام در این دوره متوجه تأمین آرامش درونی و امنیت داخلی بود.

۲. به رغم شروع دورانی جدید، همچنان جای خالی یک دیدگاه سیستمی و همه‌جانبه‌نگر در ملاحظات امنیت ملی کشور احساس می‌شود. در هر دو دولت *هاشمی* و *خاتمی* نسبت به برنامه‌ای منسجم و ایجاد فضایی مناسب، برای طرح تمامی ملاحظات واقعی کشور، نواقصی دیده می‌شود. با وجود کاهش التهابات ایدئولوژیک در جامعه، در هر دو دوره یادشده شاهد غلبه هژمونیک یک عنصر بر سایر ملاحظات ملی در تدوین برنامه‌های ملی و ایجاد فضاهای مربوطه بوده‌ایم. برای دولت *هاشمی* ، دستیابی به رشد اقتصادی هدف غایی محسوب می‌گردید و در دولت خاتمی نیز (مخصوصاً در دوره اول) رسیدن به توسعهٔ سیاسی کشور با فاصله کاملاً مشهودی نسبت به سایر اهداف، در صدر اهداف ملی کشور قرار گرفت. فراهم‌شدن سازوکارهای سیاسی و تبلیغی برای حاکمیت بخشیدن هژمونیک به هر یک از عناصر یادشده در عمل موجب غفلت از توسعه پایدار و توجه به واقعیت‌های موجود در عینیت جامعه شده است.

۳. به رغم تفاوت در عناصر تشکیل دهنده هدف‌های ملی در دو دولت هاشمی و خاتمی، هر دوی آنها بر رشد و توانمندی‌های ملی تأکید داشته‌اند. هر دو دولت یادشده به این نتیجه عملی رسیده‌اند که فقط «صیانت ملی» برای امنیت پایدار کافی به نظر نمی‌رسد بلکه در

کنار این اصل اساسی باید به مرحله بالاتر و توانمندسازی ملی نیز اندیشه کرد. برای دولت هاشمی این توانمندسازی در «رفاه ملی» تعریف می‌شد و برای دولت خاتمی این مسأله بیشتر در «آزادی و غنای سیاسی» ملت جلوه‌گر می‌باشد. ولی در هر صورت این تحول کاملاً مشهود است که برای هر دو «رفع تهدید» صرفاً می‌تواند «مقدمه امنیت» باشد و نه کامل کننده آن.

٤. در چهارچوب اصل سوم، مسأله صدور انقلاب در دهه دوم انقلاب دچار تحول مفهومی و مکانی می‌گردد و در این‌جا دستیابی به «ایرانی نیرومند و سربلند» در مجموعه ملل اسلامی، خودبه‌خود قابلیت الگوبرداری خواهد داشت و هیچ لزومی در صدور فیزیکی آن در ورای مرزهای ملی وجود نخواهد داشت. در این جا نقش ام‌القراء علاوه بر تأمین امنیت فیزیکی به توانمندسازی درونی ارتقاء پیدا می‌کند.

٥. جنگ دایره مقدورات ملی را وسیع‌تر ساخته بود و در کنار منابع نامحسوس، برخی از منابع محسوس را در ملاحظات امنیتی کشور مطرح کرده بود، ولی در دوره جدید این مسأله با غلبه بیشتری مطرح شد و عناصر قدرت ملی از کیفیت عینی‌تر برخوردار شدند؛ برای مثال، عنصر نفت که قبلاً در نقش ابزاری ایدئولوژیک و یا پشتیبانی از برنامه‌های امنیتی مورد توجه بود، در دورهٔ جدید به منزلهٔ پشتوانهٔ اصلی برنامه‌های توسعه کشور قرار گرفت. جایگاه ژئوپلیتیک به مثابه عاملی ثابت در ملاحظات امنیتی کشور، این بار با غلظتی آشکارتر و آگاهانه‌تر مطرح شد. در کنار این تحولات، جایگاه عناصر معنوی‌تر که با «علایق ملی» در پیوند می‌باشد نیز فزونتر گشته است. بر این اساس است که «هویت ملی» در ملاحظات هر دو دولت یادشده و مخصوصاً در زمان خاتمی مورد نظر می‌باشد.

٦. برخلاف دایره اهداف ملی که در نزد دو دولت یادشده بسیار محدود و هژمونیک تعریف می‌شود، حوزه تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها به ناچار از وسعت بسیار زیادی برخوردار می‌شود. پیامدهای به جای مانده از جنگ و شکل‌گیری تحولات درونی و توقعات فزاینده داخلی از یک طرف و اثرگذاری تحولات و عوامل محیطی از طرف دیگر، هم در افزایش سطح کمّی تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها و هم در تنوع کیفی آنها اثرگذار بوده‌اند. همانند گفتمان بسط‌محور، در دوره جدید، نظام در تمامی جهات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در داخل و نیز ابعاد خارجی، مواجه با چالش‌های امنیتی است و از سوی دیگر به دلیل تغییرات

ماهوی جدید، نوع این تهدیدها نسبت به دوره‌های گذشته تفاوت پیدا کرده است. در سطح داخلی بیشتر این تهدیدها از درون سیستم برخاسته‌اند و به صورت غیرمستقیم می‌توانند استحالهٔ نظام را در ابعاد مختلف به دنبال داشته باشند. درونی‌بودن این تهدیدها باعث می‌شود تا برخلاف گذشته به راحتی نتوان مشروعیت آنها را به زیر سؤال برد و به مقابله با آنها برخاست. ضمن این که پیچیدگی تهدیدهای جدید باعث می‌شود تا سیاست‌های تاکتیکی و موقتی پیامدهای چندانی نداشته باشند. در کوتاه‌مدت و میان‌مدت درگیری با این تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها، جزء مشغولیت‌های دایمی کارگزاران نظام و جامعه می‌باشد و در بلندمدت می‌توانند در نقش عوامل برانداز، از طریق تحولات ماهوی در نظام و یا رودررویی‌های مستقیم عمل نمایند. در سطح بیرونی نیز دامنهٔ تهدیدها بسیار گسترده می‌باشد. این گستردگی مانع مشروعیت کامل ایران در نظام بین‌الملل بوده است. بهره‌گیری احتمالی دشمنان بیرونی از این مسأله و از طریق ابزارهای متعدد می‌تواند دامنه تعارض با نظام را حتی تا مرز تهاجم مستقیم علیه کشور به پیش براند؛ مسأله‌ای که در یکی دو سال اخیر جدی‌تر شده است.

۷. وقوع تحولات پیش‌گفته باعث شده است تا برخلاف گذشته، عرصه امنیت ملی نظام چندان ساده و ثابت تعریف نشود. در برابر تحولات دگرگون‌کننده و دغدغه‌های متعدد نمی‌توان با اتکاء صرف به برخی فرضیات کلیشه‌ای عمل نمود. لزوم بینشی چندسویه در سیاستگذاری‌ها کاملاً احساس می‌شود. توجه مطلق به یک بعد از لوازم حاکمیتی و بی‌توجهی به سایر ابعاد، در مدت زمان کوتاه بحران آفرین خواهد بود. از سوی دیگر بی‌توجهی به توازن لازم میان امکانات و محدودیت‌ها می‌تواند خسارات جبران‌ناپذیری فراهم سازد.

۸. نهایتاً آن که تحول محسوسی در میزان توجه به عوامل محیطی در گفتمان رشدمحور ملاحظه می‌شود. این عوامل مستقیماً بر تحولات درونی مؤثر می‌باشند. تمامی برنامه‌های توسعه ملی در دوره جدید مستلزم آرامش بیرونی در ملاحظات امنیتی کشور است. درآمدهای نفتی به منزلهٔ پشتوانهٔ اصلی این برنامه‌ها، تنها در پرتو این آرامش قابل حصول خواهند بود. از سوی دیگر این بینش حاصل گردیده است که با تمسک به دیپلماسی و گفتگو بهتر می‌توان به منافع ملی دسترسی پیدا کرد و از تهدیدهای فراروی برحذر بود. یک‌جانبه‌گرایی در دنیای چندقطبی

جدید، تنها می‌تواند امنیت‌زدا باشد. مخصوصاً در شرایطی که قابلیت‌های درونی در سطح بسیار محدودی توانایی مقابله با روندهای تنش‌زای بیرونی را دارا هستند.

با توجه به تمامی مباحث مطروحه در بخش‌های سه‌گانهٔ این کتاب می‌توان به دو روند ثابت و متغیر در ملاحظات امنیت ملی کشور اشاره نمود:

۱. به رغم گذشت ۲۵ سال از عمر نظام انقلابی، حفظ انقلاب و استوار ساختن پایه‌های قدرت نیروهای انقلابی در تمامی این دوران و در نزد تمامی دولتمردان عالی نظام، از اهداف محوری و اولیه محسوب می‌گردد. هنوز هم، ارکان اصلی قدرت سیاسی نظام در اختیار رهبران اولیه انقلاب قرار دارد. عامل اسلام به منزلهٔ تعریف‌گر اصلی در پیدایش اولیه انقلاب، در تمامی این دوران مهم‌ترین نقش را در ملاحظات ملی داشته است. جداسازی این عامل از بدنه رفتاری نظام به هیچ وجه با واقعیت‌های جریان‌یافته همخوانی نخواهد داشت. هنوز هم تکامل ایده‌آلی نظام در همان اصولی نهفته است که در بدو انقلاب و با توجه به نگرش اسلامی در جامعه، در حکم اصول راهنمای نظام مطرح شده بود. از سویی دیگر مجموعهٔ رفتاری نظام در طول این مدت با وجود پذیرش تحولات گوناگون در ابعاد مختلف، در برابر دو تهدید اصلی بیرونی خود یعنی آمریکا و اسراییل، تقریباً از الگوی ثابت و یک‌نواختی پیروی نموده است. تباین ذاتی این دو کشور با اصول انقلاب اسلامی دلیل اصلی استمرار در کنش جمهوری اسلامی در برابر آنها بوده است.

۲. در کنار روند ثابت فوق، ملاحظات امنیت ملی کشور دارای تحولات گوناگونی نیز بوده است. به صورت خلاصه می‌توان از تحول در «برون‌نگری به درون‌نگری»، از «رویکرد ایدئولوژیک و تعهدگرایی ناب به واقع‌بینی بیشتر»، از «امت‌محوری به ایران‌محوری»، از «سادگی به پیچیدگی»، و از «تهدیدپنداری به تهدید ـ فرصت‌نگری در نظام بین‌المللی» یاد کرد. در این تحولات شاهد توجه بیشتری به لزوم توازن میان مقدورات و محدودیت‌ها در ملاحظات امنیت ملی هستیم. همچنین ایستار عدم تعهد انعطاف‌ناپذیر در گذشته به بروز تمایلات پراکنده برای جستجوی همسویان استراتژیک تحول پیدا کرده است.

منابع و مآخذ

الف) منابع فارسی

۱. کتب

۱. احتشامی، انوشیروان، **سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی؛ اقتصاد، دفاع و امنیت**، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.

۲. ادیب، محمدحسین، **ایران و اقتصاد موج سوم**، تهران: ناشر مؤلف، ۱۳۸۰.

۳. اردستانی، حسین، **جنگ عراق و ایران: رویارویی استراتژی‌ها**، تهران: دورهٔ عالی جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.

٤. اردستانی، حسین، **تنبیه متجاوز؛ تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق**، جلد سوم، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۷۹.

۵. ازغندی، علیرضا ، **ارتش و سیاست**، تهران: نشر قومس، ۱۳۷٤.

٦. استمپل، جان. دی.، **درون انقلاب ایران**، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.

۷. افتخاری، اصغر، **اقتدار ملی**، تهران: انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی، ۱۳۸۰.

۸. افتخاری، اصغر، **درآمدی بر خطوط قرمز در رقابت‌های سیاسی** ، تهران: فرهنگ گفتمان، مرکز بررسیهای استراتژیک، ۱۳۸۱.

۹. امامی، محمدعلی، **بررسی روابط سیاسی سوریه و عراق در دهه ۱۹۸۰**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷٤.

۱۰. امجد، محمد، **ایران؛ از دیکتاتوری سلطنتی تا دین‌سالاری**، ترجمه حسن مفتخری، تهران: انتشارات

۱۱. بازرگان، مهدی، **انقلاب ایران در دو حرکت**، تهران: بی‌نا، ۱۳٦۳.
۱۲. باهنر، محمدجواد، **مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.
۱۳. بریر، کلر و پیر بلانشه، **ایران؛ انقلاب بنام خدا**، ترجمهٔ قاسم صنعوی، انتشارات سحاب، ۱۳۵۸ .
۱٤. بشیری، عباس، **انصراف؛ نگاهی به حضور انصراف هاشمی رفسنجانی در انتخابات مجلس ششم**، تهران: انتشارات قلم، ۱۳۸۰.
۱۵. بنی‌صدر، ابوالحسن، **روزها بر رئیس جمهور چه می‌گذرد**، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی،۱۳۵۸.
۱٦. بوزان، باری، **مردم، دولت‌ها و هراس**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.
۱۷.بهداروند، محمدمهدی و احمد سوداگر، **جنگ از نگاهی دیگر**، قم: مؤسسه فرهنگی خادم الرضا(ع)، ۱۳۸۰.
۱۸. بهشتی، محمدحسین، **سخنرانیهای شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی**، بی‌نا، بی‌تا.
۱۹. بهشتی، محمدحسین، **مبانی نظری قانون اساسی**، تهران: بنیاد نشر و آثار و اندیشه‌های ایت‌الله شهید دکتر بهشتی، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۲۰. بهکیش، محمدمهدی، **اقتصاد ایران در عصر جهانی شدن**، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱.
۲۱. بیل، جیمز، **عقاب و شیر**، ترجمه مهوش غلامی، جلد ۲، تهران: نشر کوبه، ۱۳۷۱.
۲۲. پارسادوست، منوچهر، **نقش عراق در شروع جنگ**، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳٦۹.
۲۳. تاجیک، محمدرضا، **مقدمه‌ای بر استراتژی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۰.
۲٤. تاجیک، محمدرضا، **جامعه امن در گفتمان خاتمی**، تهران نشر نی،۱۳۷۹.
۲۵. حاجیلری، عبدالرضا، **کنکاشی در تغییر ارزشها پس از پیروزی انقلاب اسلامی**، تهران: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۰.
۲٦. حاجی‌یوسفی، امیرمحمد، **دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران**، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
۲۷. حافظنیا، محمدرضا، **خلیج‌فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز**، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۱.
۲۸. حزب جمهوری اسلامی، **مواضع ما**، بی‌تا، بی‌نا.
۲۹. حسینی، سیدیعقوب ومحمد جوادی‌پور، **ارتش جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس**، جلد سوم، تهران: سازمان عقیدتی ـ سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳.

۳۰. حمیدی، حبیب‌الله، **مجموعه مقالات و مصاحبه‌ها در پاسخ به انتقادات از هاشمی رفسنجانی؛ نقد ناتمام**، تهران: فرنود، ۱۳۷۹.

۳۱. خاتمی، سیدمحمد، **توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی و امنیت** ، تهران: طرح نو، ۱۳۷۹.

۳۲. خامنه‌ای، سیدعلی، **عدالت اجتماعی و سازندگی در آینه نگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی** مؤسسه فرهنگی قدر ولایت ۱۳۸۰.

۳۳. خامنه‌ای، سیدعلی، **مصاحبه‌های** سال‌های مختلف، تهران:سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۳٤. خمینی، امام، **صحیفه نور**، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.

۳۵. خمینی، امام، **صحیفه امام**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.

۳٦. درودیان، محمد، **جنگ؛ بازیابی ثبات**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۸.

۳۷.درودیان، محمد، **سیری در جنگ ایران و عراق**، جلد ششم، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷٦.

۳۸. درویشی ، فرهاد، **تأملی نظری بر امنیت ملی**، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه، ۱۳۷٦.

۳۹. درویشی، فرهاد و گروه نویسندگان، **ریشه‌های تهاجم، تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.

٤۰. رجایی، فرهنگ، **معرکه جهان‌بینی‌ها**، تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۳.

٤۱. رزاقی، ابراهیم، **اقتصاد ایران**، تهران: نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۷۱.

٤۲. رزاقی، ابراهیم، **نقدی بر خصوصی‌سازی ایران**، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷٦.

٤۳. رشید، محسن، **آشنایی با جنگ ایران و عراق**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۸.

٤٤. رضوی، حشمت‌الله، **اوپک و سیاست نفتی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات چاپخش، ۱۳۸۰.

٤۵. رضوی، سلمان و حسین علیزاده، **گلبانگ سربلندی، ۲۰۰۱ سخن و نکته از اندیشه‌های سیدمحمد خاتمی**، تهران: ۱۳۸۰.

٤٦. رضوی، مسعود، **هاشمی و انقلاب**، تهران: انتشارات همشهری، ۱۳۷٦.

٤۷. رفیع‌پور، فرامرز، ***توسعه و تضاد***، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۷۷.

٤۸. رمضانی، روح‌ا...، **چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی،۱۳۸۰.

٤۹. رنجبر، مقصود **ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: پژوهشکده

۵۰. روشندل، جلیل، **امنیت ملی ونظام بین‌المللی**، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷٤.

۵۱. روشه، گی، **تغییرات اجتماعی**، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی، چاپ سوم ۱۳۷۰.

۵۲. زیباکلام، صادق، **دانشگاه و انقلاب**، تهران: انتشارات روزنه،۱۳۸۰.

۵۳. سازمان برنامه و بودجه، **پیوست قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۷۲-۱۳٦۸)**، مرکز مدارک اقتصادی ـ اجتماعی، ۱۳٦۸.

۵٤. سازمان برنامه و بودجه، **سالنامه آماری سال ۱۳٦۰**، تهران: مرکز آمار ایران، ۱۳٦۱.

۵۵.سازمان برنامه و بودجه، **گزارش نهایی برآورد خسارات اقتصادی جنگ تحمیلی**، دفتر اقتصاد کلان، ۱۳٦۹.

۵٦. سازمان برنامه و بودجه، **لایحه برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۸.

۵۷. سازمان برنامه و بودجه، **نظام طرح‌ریزی استراتژیک، برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی**، ۱۳٦۸.

۵۸. سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، **گزارش عملکرد دولت (۱۳۸۰-۱۳۷٦)**، تهران: انتشارات سازمان مدیریت و برنام‌ریزی کشور، چاپ دوم، ۱۳۸۰.

۵۹. سریع‌القلم، محمود، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹.

٦۰. سفیری، مسعود، **گفتگو با هاشمی رفسنجانی، حقیقت‌ها و مصلحت‌ها**، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.

٦۱. سلطانی، مجتبی، **خط سازش**، جلد اول، تهران: مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳٦۸.

٦۲. سلطانی، علی، **دیدگاه‌ها؛ همایش رقابت‌های سیاسی و امنیت ملی** ، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات ۱۳۷۹.

٦۳.**سیمای سازندگی (زیرساخت تمدن اسلامی ۱٤۰۰)**، مؤلف هیأت تحریریه، ۳ جلد، تهران: نشر کلید، ۱۳۷٦.

٦٤. شورای عالی دفاع ج.ا.ا، **ستیز با صلح**، تهران: ستاد تبلیغات جنگ، ۱۳٦٦.

٦۵. شهبازی، محبوب، **تقدیر مردم‌سالاری ایرانی**، تهران: انتشاران روزنه، ۱۳۸۰.

٦٦. ظریفی‌نیا، حمیدرضا، **کالبدشکافی جناحهای سیاسی ایران، ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۸**، تهران: انتشارات آزادی اندیشه، ۱۳۷۸.

٦۷. ظهیری، علیرضا، **انقلاب اسلامی و هویت ملی**، قم: انتشارات زلال کوثر، ۱۳۸۱.

٦۸. عالم، عبدالرحمن، **بنیادهای علم سیاست**، تهران: نشر نی، ۱۳۷۳.

٦۹. علیخانی، حسین، **تحریم ایران؛ شکست یک سیاست**، ترجمه محمد تقی‌نژاد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰.

۷۰. قاضی‌مرادی، حسن، **استبداد در ایران**، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۰.

۷۱. قبادزاده، ناصر، **روایتی آسیب‌شناختی از گسست نظام و مردم در دهه دوم انقلاب**، تهران: فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۱.

۷۲. قوام، عبدالعلی، **اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت، چاپ دوم، تابستان ۱۳۷۲.

۷۳. کدی، نیکی و مارک گازیوروسکی، **نه شرقی ، نه غربی**، ترجمه ابراهیم متقی و الهه کولایی، تهران: انتشارات مرکز لسناد انقلاب اسلامی،۱۳۷۹.

۷٤. کدیور، جمیله، **رویارویی انقلاب اسلامی ایران و آمریکا**، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲.

۷۵. کردزاده اصفهانی، محمد، **اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰.

۷٦. کلگ، استوارت، آر، **چهارچوب‌های قدرت**، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹

۷۷. کلینتون، دیوید دبلیو، **دو رویهٔ منفعت ملی**، ترجمه اصغر افتخاری، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.

۷۸. کیانوری، نورالدین، **خاطرات**، تهران: انتشارات اطلاعات،۱۳۷٤.

۷۹. لاریجانی، محمدجواد، **مقولاتی در استراتژی ملی**، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٦۹.

۸۰. لعلی، مسعود، **خاتمی از چه می‌گوید**، تهران؛ نشر اخلاص ـ نشر آزادی اندیشه، ۱۳۷۸.

۸۱. لطفیان، سعیده، **ارتش و انقلاب اسلامی**، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.

۸۲. ماندل، رابرت، **چهره متغیر امنیت ملی**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.

۸۳. مجتهدزاده، پیروز، **ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایران**، تهران: نشرنی، ۱۳۷۹.

۸٤محسنیان‌راد، مهدی، انقلاب، **مطبوعات و ارزشها**، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.

۸۵محمدی، منوچهر، **انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه**، بی‌جا: ناشر مؤلف، ۱۳۷٤.

۸٦. محمدی، منوچهر، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۷.

۸۷. مدیر شانه‌چی، محسن، **در میانه آسیا**، تهران: انتشارات باز، ۱۳۷۸.

۸۸. مرتجعی، حجت، **جناح‌های سیاسی در ایران امروز**، تهران: انتشارات نقش و نگار، ۱۳۷۸.

۹۰. منصوری لاریجانی، اسماعیل، **سیری در اندیشه دفاعی حضرت امام خمینی(ره)**، تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس، ۱۳۷۷.

۹۱. مورگنتا، هانس جی، **سیاست میان ملتها**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷٤.

۹۲. موسوی، میرحسین، **پنج گفتار درباره انقلاب، جامعه و دفاع مقدس**، تهران: مؤسسه توسعه دانش و پژوهش، چاپ سوم، ۱۳۷۷.

۹۳. مهاجری، مسیح، **انقلاب اسلامی راه آیندهٔ ملت‌ها**، تهران: انتشارات اوج، ۱۳٦۰.

۹٤.نصری، قدیر، **نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.

۹۵. نعیمی‌ارفع، بهمن، **مبانی رفتاری شورای همکاری خلیج‌فارس در قبال جمهوری اسلامی ایران**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰.

۹٦. وزارت امور خارجه، **تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایران**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳٦۷.

۹۷. وزارت کشور، **مجموعه مقالات «توسعه و امنیت عمومی**، جلد اول و دوم، تهران: معاونت امنیتی و انتظامی وزارت کشور، ۱۳۷٦.

۹۸. ولایتی، علی‌کبر، **دیدگاههای جهانی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷٦.

۹۹. هاشمی‌رفسنجانی، اکبر، **انقلاب یا بعثت جدید**؛ قم: انتشارات یاسر، بی‌تا.

۱۰۰. هاشمی‌رفسنجانی، اکبر، **خطبه‌های نماز جمعه** در سال‌های مختلف، جلد اول، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷٦.

۱۰۱. هاشمی رفسنجانی، اکبر، **عبور از بحران،کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی**، به اهتمام یاسر هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۸.

۱۰۲. هالستی، کی.جی، **مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل**، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم‌سری، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.

۱۰۳. هانتینگتون، ساموئل، **موج سوم دموکراسی**، ترجمه احمد شهسا، تهران: انتشارات روزنه، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۱۰٤. هوگلاند، اریک، **زمین و انقلاب در ایران**، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: انتشارات شیرازه، ۱۳۸۱.

۲. مقالات

۱.آذرنگ، عبدالحسین، «سیاست گذاری کتاب،» در **مجموعه مقالات سیاست گذاری و فرهنگ در ایران امروز**، به اهتمام مجید وحید، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲.

۲.آرلینگتون، بروسی، «توسعه نظامی در مقابل توسعه اجتماعی: ابعاد اثباتی و هنجاری»، ترجمه مسعود عقیلی، **مجله سیاست دفاعی**، سال سوم، ش ۱، (زمستان ۱۳۷۳).

۳.آلانی، فریدون، «شرایط اقتصادی ایران در مقطع پایانی جنگ»، **فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی**، سال هشتم، ش ۲۷، (تابستان ۱۳۸۰).

٤.آیزنشتات، میشل، «نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران؛ نگاهی از بیرون،» ترجمه علیرضا سلیمانی، **ماهنامه خلیج‌فارس و امنیت**، سال دوم، ش ۱۲ و ۱۱، (خرداد و تیر ۱۳۸۰).

۵.اردستانی، حسین، «برخی ارزش‌ها و ثمرات جنگ تحمیلی»، در **مجموعه مقالات جنگ تحمیلی**، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد سازمان چاپ و انتشارات سپاه، ۱۳۷۳.

٦.ارس، بولنت، «ایران در روابط ترکیه ـ اسراییل در دهۀ ۱۹۹۰»، **نشریه مطالعات منطقه‌ای**، جلد سیزدهم، ۱۳۸۱.

۷.اشتریان، کیومرث ، «زمان، دیوان سالاری جنگی و تعامل آرمان ـ واقعیت،» در مجموعه مقالات **تأملی در جنگ ایران و عراق؛ چند مسئله راهبردی**، به اهتمام مجید مختاری، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۸۰.

۸.افتخاری، اصغر، «امنیت در حال گذار؛ تحول معنای امنیت در قرن بیست و یکم»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال سوم، ش ۱۰، (زمستان ۱۳۷۱).

۹.القمیری، عطا، «خطر ایران از دیدگاه رژیم صهیونیستی»، گزارش سفارت جمهوری اسلامی ایران در دمشق، **ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها**، سال هفتم، ش ۷۵، (آذر ۱۳۷۲).

۱۰. الیاسی، حمید، «ایران و عضویت در سازمان جهانی بازرگانی: یک بحث انتقادی،» **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال شانزدهم، ش ۱۷۸-۱۷۷، (خرداد و تیر ۱۳۸۱).

۱۱. الیاسی، محمدحسین، «زمینه‌های روانشناختی تهاجم فرهنگی در میان نسل جوان» در **مجموعه سخنرانی‌های فرهنگ و امنیت ملی**، جلد دوم، تهیه و تنظیم پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.

۱۲. امامی، محمدعلی، «روابط ایران و اعراب»، **مجلۀ سیاست خارجی**، سال نهم، ش ۱، (بهار ۱۳۷٦).

۱۳. امیراحمدی، هوشنگ، «اقتصاد سیاسی و نفت»، ترجمه علیرضا طیب، **ماهنامه اطلاعات سیسی، اقتصادی**، سال هشتم،ش ۷٦-۷۵، (آذر و دی ۱۳۷۲).

١٤. امیراحمدی، هوشنگ، ارزیابی عملکرد برنامه اول و چالشهای برنامه دوم، **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ**

۱۵. امیراحمدی، هوشنگ، «سیاست خارجی منطقه‌ای ایــران،» ترجمـه علیرضـا طیـب، ماهنامـه **اطلاعـات سیاسی و اقتصادی**، سال هفتم، شماره ۷۲– –۷۱، (مرداد و شهریور ۱۳۷۲).

۱۶. امیراحمدی، هوشنگ، «سیاست شرقی ایران،» **مجله گفتگو**، سال دوم، شماره پنجم، (تابستان ۱۳۷۵).

۱۷. باهنر، محمدجواد، **مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی**، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.

۱۸. بشیریه، حسین، «کاریزما، سنت و قانون منابع مشروعیت سیاسی» در کتاب **معمای حاکمیت قـانون در ایران**، تهران: طرح نو، ۱۳۸۱.

۱۹. بویل، آنتونی فرانسیس ، «سیاست خارجی امریکا در قبال جنگ ایران و عراق»، ترجمه حسین شـریفی طرازکوهی، **مجله سیاست دفاعی**، سال چهارم، ش ۳ و ٤، (تابستان و پاییز ۱۳۷۵).

۲۰. پاک‌آیین، محسن، «سیاست خارجی ایران در افریقا»، **مجله سیاست خارجی** ، سال نهم، ش ۱، (بهار ۱۳۷٦).

۲۱. پلترو، رابرت اچ، «بازدارندگی ایران و عراق»، **فصلنامه خاورمیانه**، سال دوم، شماره ٤، (زمستان ۱۳۷٤).

۲۲. پورحسن، ناصر، «فن‌آوری ارتباطی، حاکمیت دولت‌ها و تبادل فرهنگ‌ها،» **فصلنامـــه مطالعـات ملـی**، سال دوم، (زمستان ۱۳۷۹).

۲۳. پورسعید، فرزاد، «امنیت‌زدایی ازدولت اغتصابی؛ تأملی بر قابلیت‌های فقه امـامی،» **فصلنامـه مطالعـات راهبردی**، سال پنجم، ش ۱۵، (بهار ۱۳۸۱).

۲٤. پیران، پرویز، «فقر و شورش شهری با نیم نگاهی به شرایط ایران،» در **مجموعه مقالات فقر در ایران**، تهران: دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، ۱۳۷۹.

۲۵. تاجیک، محمدرضا، «منافع ملی ما کدامند؟» **فصلنامه مطالعات راهـبردی**، سـال چـهارم، ش ۱۱ و ۱۲، (بهار و تابستان ۱۳۸۰).

۲٦. تاجیک، محمدرضا، «انتظام در پراکندگی؛ بحثی در امنیت ملی ایران،» **فصلنامـــه مطالعـات راهـبردی**، پیش شماره دوم، (تابستان ۱۳۷۷).

۲۷. تاجیک، محمدرضا، «جامعه ایرانی و شکاف میان نسلها»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۲٦، (زمستان ۱۳۸۱).

۲۸. تاجیک، محمدرضا و سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، «الگوهای صدور انقـلاب در گفتمانـهای سیاسـت خارجی ایران،» **فصلنامه راهبرد**، ش ۲۷، (بهار ۱۳۸۲).

۲۹. ثقفی، سیدمحمد، «احیای هویـــت اسـلامی در نـهضت امـام خمینـی»، در **مجموعـه مقـالات کنگـره بین‌المللی امام خمینی و احیاء تفکر دینی**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشرآثار حضرت امام خمینی، ۱۳۷٦.

۳۰. چوبین، شهرام، «تدارک تسلیحاتی ایران» در کتاب اریک آرنت، **ظرفیت نظامی و خطر بـــروز جنـگ**، ترجمه سیدشمس‌الدین میرابوطالبی و دیگران، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۷۹.

۳۱. چوبین، شهرام، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی در خلیج [فارس]»، در **تشیع، مقاومت و انقلاب**، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۶۸.

۳۲. چوبین، شهرام ، «صلح پس از جنگ»، ترجمه جعفر خیرخواهان، در مجموعه مقالات **تأملی در جنگ ایران و عراق: چند مسئله راهبردی**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۸۰.

۳۳. جانسون، ماکسول، «نقش نیروهای نظامی امریکا در جنگ عراق و ایران»، ترجمه پریسا کریمی‌نیا، **ماهنامه نگاه**، سال سوم، ش ۲۶، (شهریور ۱۳۸۱).

۳٤. جزایری، شریعتمدار، در **مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام خمینی و احیاء تفکر دینی**، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷٦.

۳۵. جمشیدیان، غلامرضا، «جامعه‌شناسی مخاطبان تهاجم فرهنگی» در **مجموعه سخنرانی‌های فرهنگ و امنیت ملی**، جلد دوم، تهیه و تنظیم پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.

۳٦. حاجیانی، ابراهیم، «رویکردهای عمده نسبت به امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران،» در **نگاهی به مسائل امنیتی ایران**، به اهتمام امیرحسین علینقی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.

۳۷. حجاریان، سعید، «برنامه توسعه و الگوهای اتحاد سه گانه،» **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال دهم، شماره ۱۰٤-۱۰۳، (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۵).

۳۸. حجاریان، سعید، «نگاهی به مسئله مشروعیت،» **فصلنامهٔ راهبرد**، شماره ۳، (بهار ۱۳۷۳).

۳۹. حسینی، حسین، «فرهنگ شیعی و کاریزما در انقلاب اسلامی ایران،» **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال سیزدهم، ش ۳۸-۱۳۷، (بهمن و اسفند ۱۳۷۵).

٤۰. حسینی بهشتی، علیرضا، «منزلت انسان در نظام سیاسی اسلام از دیدگاه شهید بهشتی»، در **مجموعه مقالات بررسی مبانی فکری آیت‌الله شهید دکتربهشتی**، تهران: نشر بقعه، ۱۳۷۷.

٤۱. حسینی، مختار، «نقش مصر در جنگ ایران و عراق»، **فصلنامه نگین ایران**، سال اول، ش ۱، (تابستان ۱۳۸۱).

٤۲. حشمت‌زاده، محمدباقر، «جنگ تحمیلی و نفت»، در **مجموعه مقالات جنگ تحمیلی**، تهران: سازمان چاپ و انتشارات سپاه، ۱۳۷۳.

٤۳. حق‌پناه، جعفر، «روند تدوین سیاست قومی در جمهوری اسلامی ایران،» **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال ششم، ش ۱۹، (بهار ۱۳۸۲).

٤٤. خبرگزاری جمهوری اسلامی، «ارتش از هم پاشیده شده و از نو متولد شده ایران در سال ۱۹۸۲»، ترجمه گروه تحقیق، ۱۲ اسفند ۱۳٦۳.

۴۵. خرم‌دره، احسان، «چگونگی شکل‌گیری ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران و تأثیر آن بر روند آغاز و تداوم جنگ ایران و عراق،» **فصلنامه نگین ایران**، سال اول، ش ۱، (تابستان ۱۳۸۱).

۴۶. خلیلی، رضا، «مهاجرت نخبگان در عصر اطلاعات؛ بازاندیشی در فرصتها، تهدیدها و راه‌کارها» و علی علی‌آبادی، «فرار مغزها در عصر جهانی شدن در **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال چهارم، ش ۱۴، (زمستان ۱۳۸۰).

۴۷. درخشان، مسعود، «منابع ملی و سیاستهای بهره‌برداری از منافع نفت و گاز،» **نشریه مجلس و پژوهش**، سال نهم، شماره ۳۴، (تابستان ۱۳۸۱).

۴۸. درودیان، محمد، «تأثیرات متقابل تحولات جنگ و مواضع امام خمینی،» در **تأملی در جنگ ایران و عراق: چند مسئله راهبردی**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۸۰.

۴۹. درودیان، محمد، «روند آزادسازی مناطق اشغالی و ضرورت تداوم جنگ پس از فتح خرمشهر»، در کتاب **انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و نظام بین‌المللی**، تدوین دفتر بررسیهای سیاسی، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان انقلاب تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.

۵۰. درویشی، فرهاد، «بررسی استراتژی نظامی عراق در جنگ با ایران»، در مجموعه مقالات **تأملی در جنگ ایران و عراق: چند مسئله راهبردی**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۸۰.

۵۱. دولت‌آبادی، فیروز، «شکست یا پیروزی، بحثی پیرامون رابطه جمهوری اسلامی ایران با جهان اسلام»، **مجله سیاست خارجی**، سال دهم، ش ۱ ، (بهار ۱۳۷۵).

۵۲. دهشیری، محمدرضا، «چرخهٔ آرمانگرایی و واقع‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران،» **فصلنامه سیاست خارجی**، سال پانزدهم، ش ۲، (تابستان ۱۳۸۰).

۵۳. رابینز، فیلیپ، «اهداف، استراتژی‌ها و مشکلات عراق در جنگ» گروه ترجمه، **ماهنامه نگاه**، سال سوم، ش ۲۶، (شهریور ۱۳۸۱).

۵۴. راعی گلوجه، سجاد، «دولت رجایی و جنگ ایران و عراق»، **فصلنامه نگین ایران**، سال اول، ش دوم، (پاییز ۱۳۸۱).

۵۵. رایسنر، آلبرت، «بین خلیج‌فارس و آسیای مرکزی، جهت‌گیریهای جدید سیاست خارجی ایران در منطقه»، ترجمه احمد لواسانی، **ماهنامه دیدگاهها و تحلیلها**، سال هشتم، شماره ۸۴ (آبان ۱۳۷۳).

۵۶. رحمانی، علی، «روابط جمهوری اسلامی ایران و آلمان در دوران اصلاح‌گری»، در **ارزیابی سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحب‌نظران**، گردآوری و تدوین، مهدی ذاکریان، تهران: انتشارات همشهری، ۱۳۸۰.

۵۷. رشید، غلامعلی، «شرایط و ضرورتهای تولد، رشد، تثبیت و گسترش سپاه در جنگ»، **مجله سیاست دفاعی**، سال پنجم، ش ۱۹، (تابستان ۱۳۷٦).

۵۸. رشیدی، علی، «نقش تحولات اقتصادی بر متغیرهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی،» **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال هفدهم، شماره ۱۸۲-۱۸۱، (مهر و آبان ۱۳۸۱).

۵۹. رنجبر، مقصود، «گفتمان‌های امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران،» **فصلنامه علوم سیاسی**، سال سوم، ش ۹، (تابستان ۱۳۷۹).

٦۰. روحانی، حسن، «درآمدی بر مشروعیت و کارآمدی»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۱۸، (زمستان ۱۳۷۹).

٦۱. روحانی، حسن، «تکانه‌های آسیب‌های اجتماعی و پیوندهای ناگوار،» **فصلنامه راهبرد**، شماره ۲۷ (بهار ۱۳۸۲).

٦۲. روشندل، جلیل، گزارش«**سیاستهای خارجی و امنیتی ایران**،» ترجمه بیچران لو، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.

٦۳. رئیسی طوسی، رضا، «استراتژی آمریکا، تضعیف توان ملی ایران» **مجله ایران فردا**، سال سوم، ش ۱٦، (بهمن ۱۳۷۲).

٦٤. زمانی، ولی‌الله، «جنگ تبلیغاتی عراق در دفاع مقدس،» **ماهنامه فرهنگ پایداری**، سال اول، پیش‌شماره ششم، (آبان ۱۳۸۱).

٦۵. سجادپور، سیدمحمدکاظم، «ایران، آسیای مرکزی و قفقاز، بررسی مقوله سطح تحلیلی در روابط اقتصادی و سیاسی،» **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال سوم، شماره ۷، (زمستان ۱۳۷۳).

٦٦. سریع‌القلم، محمود، «تبیین مبانی سیاست خارجی عراق»، **فصلنامه خاورمیانه**، سال دوم، ش ۵، (تابستان ۱۳۷٤).

٦۷. سفارت ج.ا.ا در کویت، «نظام منطقه‌ای خلیج‌فارس»، **ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها**، سال هشتم، ش ۸۳ (شهریور و مهر ۱۳۷۳).

٦۸. سلامی، حسن، «علل به وجود آورندهٔ جنگ عراق علیه ایران» ، در کتاب **انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و نظام بین‌المللی**، تدوین دفتر بررسیهای سیاسی، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷٦.

٦۹. شاهنده، بهزاد، «جهت تحکیم روابط همه جانبه» در **مجموعه مقالات ارزیابی سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحب‌نظران**، گردآوری و تدوین، مهدی ذاکریان، تهران: انتشارات همشهری، ۱۳۸۰.

۷۰. صدقی، ابوالفضل، «تأثیرات ژئوپلتیک مسیرهای انتقال انرژی حوزه خزر بر امنیت ملی ایران»، **فصلنامه**

۷۱. صدقی، ابوالفضل، «سیاست خارجی امریکا در حوزهٔ خزر و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران،» **مجله سیاست دفاعی**، سال یازدهم، ش ٤۱-٤۰، (پاییز و زمستان ۱۳۸۱).

۷۲. ظهیری، علیرضا، «امام خمینی؛ روحانیت و نظام سیاسی»، **فصلنامه علوم سیاسی**، سال دوم، ش ۵، (تابستان ۱۳۷۸).

۷۳. عبادی، حسنعلی، «نگاهی به شکوفایی ارزش‌ها و فرهنگ بسیجی»، **مجله بسیج**، ش ۳ و ٤، (تابستان و پاییز ۱۳۷۲).

۷٤. عبدی، عباس، «مهمترین مسایل امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران» در **نگاهی به مسائل امنیتی ایران**، به اهتمام امیر حسین علینقی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.

۷۵. عتریسی، طلال، «چهره ایرانیان در کتابهای درسی کشورهای عربی»، **فصلنامه خاورمیانه**، سال سوم، ش ۱، (زمستان ۱۳۷۵).

۷٦. عسگری، محمود، «منافع ملی در عصر جهانی شدن،» **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال چهارم، ش ۱۱ و ۱۲ (بهار و تابستان ۱۳۸۰).

۷۷. علیخانی، علی‌اکبر، «مواضع و عملکرد نظام بین‌الملل در قبال جنگ عراق علیه ایران»، در مجموعه مقالات **انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و نظام بین‌الملل**، تدوین دفتر بررسیهای سیاسی، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان انقلاب تبلیغات اسلامی، ۱۳۷٦.

۷۸. علیزاده، محمد، «تله جمعیت: فقر و بیکاری» در **مجموعه مقالات فقر در ایران**، تهران: دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، ۱۳۷۹.

۷۹. علینقی، امیرحسین «جایگاه امنیت در استراتژی ملی،» **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال پنجم، ش ۱٦، (تابستان ۱۳۸۱).

۸۰. عنایت، حمید، «انقلاب اسلامی؛ مذهب در قالب ایدئولوژی سیاسی،» ترجمه امیرسعید الهی، **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال سیزدهم، ش۸ـ۱۲۷، (بهمن و اسفند ۱۳۷۷).

۸۱. فوزی، یحیی، «نقش علل و عوامل اقتصادی در استراتژی نظامی ایران»، **فصلنامه بررسی‌های نظامی**، سال پنجم، ش ۱۸، (تابستان ۱۳۷۳).

۸۲. قربانی، قدرت‌ا...، «مبانی رفتار دفاعی ایران در جنگ ۸ ساله،» **فصلنامه نگین ایران**، سال اول، ش ۲، (پاییز ۱۳۸۱).

۸۳. قربانی، نبی‌ا...، «دولت دوم خاتمی، اقتصاد و بایدها و نبایدها،» **مجله فرهنگ توسعه**، سال دهم، شماره ۵۰، (آذر ۱۳۸۰).

۸٤. قهرمان‌پور، رحمان، «دلایل و ریشه‌های موضع‌گیری ترکیه در جنگ ایـران و عـراق،» **فصلنامـه نگیـن ایران**، سال اول، ش اول، (تابستان ۱۳۸۱).

۸۵. کرمی، جهانگیر، «استراتژی نظامی و برنامه‌های تسلیحاتی اسراییل،» **فصلنامه سیاســت دفــاعی**، سـال پنجم، شماره ۲، (بهار ۱۳۷٦).

۸٦. کریمی مله، علی، «وضعیت جاری امنیت در جمهوری اسلامی ایران، در نگاهی به مسائل امنیتی ایـران، به اهتمام امیر حسین علینقی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.

۸۷. کشیشیان، جوزف، «شورای همکـاری خلیج‌فـارس و جنـگ ایـران و عـراق»، ترجمـه گـروه ترجمـه، ***فصلنامه نگین ایران***، سال اول، ش ۱، (تابستان ۱۳۸۱).

۸۸. گازیوروسکی، مارک.جی، مشروعیت رژیم و امنیت ملی: مورد مربوط به حکومت پهلوی در ایـران، در ادوارد ای.آزر و چونگ این مون، **امنیت ملی در جهان ســوم**، ترجمـه پژوهشـکده مطالعـات راهـبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.

۸۹. گر، تد رابرت، «جنگ، انقلاب و تکوین دولت اجبار آفرین،» **مجله راهبرد**، ش ۱، (تابستان ۱۳۷۵).

۹۰. گل‌محمدی، احمد، «فرهنگ: تهاجم، تبادل، تحول،» **فصلنامه مطالعات ملی**، سال دوم، (زمستان ۱۳۷۹).

۹۱. گودرزی، حسین، «توسعه سیاسی و مشارکت‌پذیری جامعه کرد ایران،» **فصلنامه مطالعات ملــی**، سـال سوم، شماره ۲۹، (پاییز ۱۳۸۰).

۹۲. لاهوتی، علی، «ایالات متحده آمریکا و امنیت خلیج‌فارس»، ترجمه هوشنگ لاهوتی، **ماهنامه اطلاعـات سیاسی ـ اقتصادی**، سال نهم، ش ۹٤-۹۳، (خرداد و تیر ۱۳۷٤).

۹۳. لطفیان، سعیده، «**یک بام و دو هوا در زمینه گسترش جنگ‌افزارهای هسته‌ای در خاورمیانه**،» **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال یازدهم، ش ۱٦-۱۵، (فروردین و اردیبهشت ۱۳٦۷).

۹٤. لطفیان، سعیده، «برآورد تهدید و برنامه‌ریزی نظامی در ایران»، در اریک آرنت، **ظرفیت نظامی و خطــر بروز جنگ**، ترجمه سیدشمس‌الدین میرابوطالبی و دیگران، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۷۹.

۹۵. مدنی، سعید، «آسیب‌ها، انحرافات اجتماعی و فقر،» در **مجموعه مقالات فقر در ایران**، تهران: دانشـگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، ۱۳۷۹.

۹٦. مدیرشانه‌چی، محسن، «گوناگونی در ایـران: زمینه‌سـاز تکـامل ملـی و مرکزیـت منطقـه‌ای،» **فصلنامـه مطالعات ملی**، سال سوم، شماره ۹، (پاییز ۱۳۸۰).

۹۷. مزارعی، عدنان، «اقتصاد ایران بعد از انقلاب: از هم گسیختگی و پوپولیسم»، ترجمه پرویــز صداقـت، مجله فرهنگ توسعه، سال ششم، شماره ۲٦، (فروردین ۱۳۷٦).

۹۸. مصباحی، محی‌الدین، «شوروی در جنگ ایران و عراق»، ترجمه قرارگاه فرماندهی نصر، **مجله سیاست دفاعی**، سال چهارم، ش ۳ و ٤، (تابستان و پاییز ۱۳۷۵).

۹۹. منصوری، جواد، «استقلال و سیاست خارجی،» در **مقولاتی در سیاست خارجی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳٦٤.

۱۰۰. مهدی‌زاده، اکبر، «مقدمه‌ای بر الگوی مدیریت جنگ توسط امام خمینی(ره)،» ***فصلنامه نگین ایران***، سال اول، ش اول، (تابستان ۱۳۸۱).

۱۰۱. نایبی، اردشیر، «عراق و علل توسل به جنگ در دهه هشتاد و نود میلادی،» **فصلنامه مطالعات دفاعی ـ امنیتی**، سال نهم، ش ۲۰، (بهار ۱۳۸).

۱۰۲. نظرآهاری، رضا، «نقش و اهمیت سیاسی اسلام در روابط بین‌الملل»، **اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال یازدهم، شماره ۱۱٤-۱۱۳، (بهمن و اسفند ۱۳۷۵).

۱۰۳. نفیسی، حمید، «اسلامی شدن فرهنگ فیلم در ایران»، در سمیح فارسون و مهرداد مشایخی، **فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران**، ترجمه معصومه خالقی، تهران: انتشارات باز، ۱۳۷۹.

۱۰٤. نفیسی، رسول، «آموزش و فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران»، در سمیح فارسون و مهرداد مشایخی، **فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران**، ترجمه معصومه خالقی، تهران: انتشارات باز، ۱۳۷۹.

۱۰۵. نویدنیا، منیژه، «درآمدی بر امنیت اجتماعی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال ششم، شماره ۱۹، (بهار ۱۳۸۲).

۱۰٦. وفایی، حسن، «ایران و عضویت در گات،» **ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی**، سال نهم، شماره ۹٤-۹۳، (خرداد و تیر ۱۳۷٤).

۱۰۷. ولی‌پور زرومی، سیدحسین، «تحلیل سطح توانمندی‌های نظامی ایران و عراق در طول جنگ تحمیلی،» ***مجله سیاست دفاعی***، سال نهم، ش ۳٤، (بهار ۱۳۸۰).

۱۰۸. ولی‌پور زرومی، سیدحسین، «جایگاه امنیت در اندیشه سیاسی اسلام و امام خمینی،» **فصلنامه علوم سیاسی**، سال دوم، ش ۵، (تابستان ۱۳۷۸).

۱۰۹. ولی‌پور زرومی، سیدحسین، «درآمدی بر بنیادهای اجتماعی امنیت»، **مجله راهبرد**، شماره ۲٦، (زمستان ۱۳۸۱).

۱۱۰. ولی‌پور زرومی، سیدحسین، «گفتمانهای امنیت ملی در جمهور ی اسلامی ایران،» **فصلنامه مطالعات راهبردی**، پیش‌شماره دوم، (تابستان ۱۳۷۷).

۱۱۱. ولی‌پور زرومی، سیدحسین، «موانع ذهنی و روانی همگرایی در خاورمیانه»، **مجله راهبرد**، شماره۲۶، (زمستان ۱۳۸۱).

۱۱۲. هادی‌زنوز، بهروز، «ارتباط فقر و نابرابری با سیاستهای اقتصادی دولت» در **مجموعه مقالات فقر در ایران**، تهران: دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، ۱۳۷۹.

۳. سایر منابع فارسی

۱. روزنامه اطلاعات.

۲. روزنامه انتخاب.

۳. روزنامه جام‌جم.

٤. روزنامه جمهوری اسلامی.

۵. روزنامهٔ فرهنگ آشتی.

٦. روزنامه کیهان.

۷. روزنامه همبستگی.

۸. حزب جمهوری اسلامی، **مجموعه مقالات پایگاه جهانی انقلاب**، نشریه شماره ۲۹، ۱۳۵۹/۹/۲۷.

۹. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، **توطئه‌های اخیر امپریالیسم جهانی و مزدوران**، بیانیه شماره ۹۵، ۱۳٦۰/۳/۵.

۱۰. سخنان فریبرز رئیس‌دانا در **سلسله گفتارهای فرهنگی**، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ـ در سالن اجتماعات طرح‌های ملی در تاریخ ۱۳۸۲/٦/۱۸.

۱۱. گزارش برنامه تلویزیونی Front Line، «روابط پنهانی ایالات متحده و عربستان سعودی،» ترجمه بهمن همایون، **ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، سال هفتم، ش ۷۲-۷۱ ، (مرداد و شهریور ۱۳۷۲).

۱۲. گزارش **دیدگاههای اقتصادی رئیس جمهور (هاشمی رفسنجانی)**، تهیه شده توسط معاونت سیاسی مرکز تحقیقات استراتژیک.

۱۳. **ماهنامه اقتصاد ایران**، شماره‌های مختلف.

۱٤. مصاحبه با افشار، علیرضا، **مجله پیام انقلاب**، سال هفتم، ش ۱۷۱، (٦۵/۷/۵) .

۱۵. مصاحبه با رضایی، محسن، ***مجله سیاست دفاعی***، سال چهارم، ش ۱٦-۱۵، (تابستان و پاییز ۱۳۷۵).

۱٦. مصاحبه با شمخانی، علی، «استراتژی دفاعی جمهوری اسلامی پس از جنگ عراق و ایران»، **فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی** سال هشتم، شماره ۲۹، (زمستان ۱۳۸۰).

۱۷. مصاحبه با عظیمی، حسین، «تحلیل شرایط و سیاست‌های اقتصادی در دوره جنگ،» **فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی**، سال هشتم، ش ۲۷؟ (تابستان ۱۳۸۰).

۱۸. مصاحبه با هاشمی رفسنجانی، اکبر، «نقادی نظر ورزی‌ها درباره مجمع تشخیص مصلحت» **مجله راهبرد**، شماره ۲٦، (زمستان ۱۳۸۱).

۱۹. مصاحبه با هاشمی رفسنجانی، اکبر، «واکاوی رویکردها در حوزه سیاست خارجی،» **مجله راهبرد**، شماره ۲۵، (بهار ۱۳۸۲).

۲۰. نشریه **ترجمان سیاسی**، سال پنجم، ش ٤٢ (١٣٧٩/٧/٦).

۲۱. ولی‌پور زرومی، سیدحسین، «سیر تحول در مقوله و ملاحظات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، ١٣٧٦

۲۲. میزگرد «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به جهان عرب» ، **فصلنامه خاورمیانه**، سال پنجم، ش ١٦، (زمستان ١٣٧٧).

۲۳. میزگرد «تحولات جدید منطقه‌ای و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه خاورمیانه**، سال دوم، شماره ٤، (زمستان ١٣٧٥).

۲٤. میزگرد «سیاست دفاعی جمهوری اسلامی ایران (الزامات و محدودیت‌ها)، **فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی**، سال هشتم، شماره ۲۹، (زمستان ١٣٨٠).

ب) منابع لاتین

1. Amuzegar Jahangir, **Iran's "Economy Under the Islamic Republic**, New York, I.B, Tauris and coltd Publishers, 1993.

2. Amazia Baran, "the impact of khomeinis" Revolation on the Radical shie movement of Iraq", in the **Iranian Revolution the muslim world**, westview Press, 1990.

3. Risa Brooks, **Political – Military Relations and the Stability of Arab Regimes**, Oxford: International Institute for Strategic Studies, 1998.

4. Anthony H.Cordesman, **Iran and Iraq Threet from of the Northren Gulf**, Oxford: Westview Press, 1994.

5. Anthony H.Cordesman and Ahmad S.Hashim, **Iran: Dilemma of Dual Containment**, Boulder, Colorado: Westview press, 1997.

6. Antohony H.Cordesman, **Perilous Prospects**, Boulder, Colorado: Westview press, 1996.

7. Michel Eisenstad, **Iranian Military Power: Capabilities and Intentions**, W.D.C: the Washington Institute for Near East Policy, 1996.

8. Afraim Karsh, **The Iran – Iraq war; A Military Analysis**, London: IISS, Spring 1987, "Adelphi Papers", No.220.

9. Kamran Mofid, **The Economic Consequences of the Gulf war**, London, Routhledge, 1990.

10. Helms Christine Moss, **Iraq: Eastern Flank of the Arab World**, Washington, D.C, The Brookings institution, 1988.

11. Thomas Naff, **Gulf Security and the Iran – Iraq war**, national Defense University Press, 1985.

12. Thomas Naugher, **"U.s.Policy and the Gulf war: A Question of Mean:"** In Christopher C.Joyner, the Green Wood Press, 1990.

13. Roger Owen, **State, Power and Politics in the Making of the Modern Middle East**, London: Routledge, 2002.

14. R.K.Ramezani, **Revolutonary of Iran: Challnge and Response in the Middle East**, US: The John Hopkins University Press, 1986.

15. Mark J.Robert, **Khomeinis Incorporation of the Iranian Military**, W.D.C: Institute for National Strategic Studies, 1996.

16. Augustus Richard Norton, **Civil Society In Middle East**, Volume one, New York, 1988.

17. Jansuz Symonides and Weladimir Volodin,"Concept and New dimensions of Security Introductory Remarks", **In Non - Military Aspects of International Security**, Paris: Unesco Publishing, 1995.

18. The international Institute for Strategic Studies, **the Military Balance**, London: Oxford University press. (Various Years).

نمایه اسامی و موضوعات